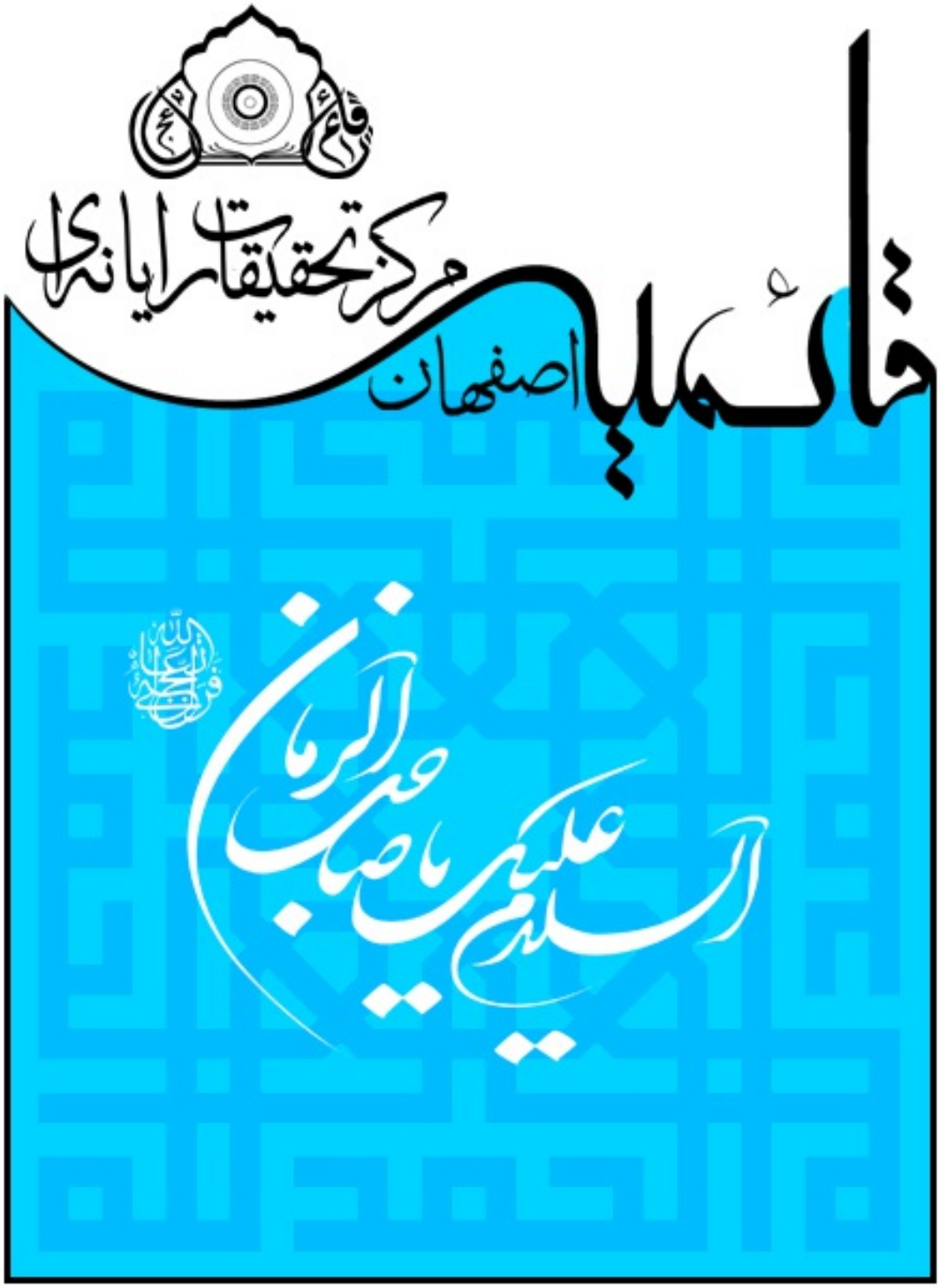


www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

تألیف: اسکندربیگ ترکمان

# تاریخ عالم آرای عباسی

زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه:

ایرج افشار

جلد (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

# تاریخ عالم آرای عباسی

نویسنده:

اسکندر بیگ ترکمان

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست ----- ۵
تاریخ عالم‌آرای عباسی جلد ۱ ----- ۱۷
مشخصات کتاب ----- ۱۷
یادداشت بر چاپ سوم ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
نگاهی اجمالی به صفویه شناسی ----- ۱۷
مقدمه گرد آورنده فهرست ----- ۱۸
اشاره ----- ۱۸
سرگذشت مؤلف ----- ۱۸
[پیرامون] تاریخ عالم آرای عباسی ----- ۱۸
ذیل تاریخ عالم آرا ----- ۱۸
عالم آرای عباسی و شرق شناسان ----- ۱۸
منشآت اسکندر بیگ ----- ۱۹
مآخذ عالم آرای عباسی ----- ۱۹
فوائد تاریخ عالم آرا ----- ۱۹
فهرست تاریخ عالم آرا ----- ۱۹
اغلاط چاپی ----- ۱۹
یادداشت ----- ۱۹
[دیباچه] ----- ۲۰
مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مقامات عالیه اجداد عالی مقدار که از دودمان رسالت و ولایت منشعب‌اند
اشاره ----- ۲۱
بیان آباء کرام حضرت خیر الانام ----- ۲۱
اشاره ----- ۲۱

وفاء عبد المطلب بنذر و عزم قربانی کردن عبد اللّه را ----- ۲۱
ذکر احوال سعادت منوال سلطانعلی پادشاه ابن سلطان حیدر و شهادت آن حضرت بتقدیر خالق اکبر ----- ۲۴
ذکر احوال خاقان سلیمان شأن شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند
ذکر محاربه خاقان سلیمان شأن با میرزا الوند ترکمان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان ----- ۲۵
ذکر محاربه خاقان سلیمان شأن با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق ملک منان ----- ۲۶
ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق ----- ۲۶
ذکر نهضت همایون بدفع میر علاء الدوله ذو القدر و قضایای دیار بکر و فتح آن دیار بتوفیق کردگار ----- ۲۶
ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح و تسخیر آن ولایت و قضایای سانحه ----- ۲۷
آغاز داستان فتح خراسان ----- ۲۷
اشاره ----- ۲۷
مردن آقا رستم پادشاه مازندران ----- ۲۸
قتل بیرام خان کشته شدن امیر نجم تصمیم شاه اسمعیل بیورش خراسان در کرت ثانی ----- ۲۸
ذکر محاربه خاقان سلیمان شأن با سلطان سلیم پادشاه روم در چالدران بعون الله ----- ۲۸
اشاره ----- ۲۸
بیان شجاعت شاه اسمعیل و بنفسه مباشر حرب شدن ----- ۲۹
کشته شدن خان محمد استاجلو ----- ۲۹
کشته شدن سید محمد کمونه و میر عبد الباقی و میر سید شریف صدر ----- ۲۹
وفات شاه اسمعیل اول ----- ۲۹
ذکر احوال خجسته مآل شاه غفران پناه جنت مکان ابو البقاء شاه طهماسب علیه الرحمهٔ و الرضوان ----- ۲۹
اشاره ----- ۲۹
مقاتله امراء استاجلو با امراء تکلو ----- ۳۰
کشته شدن بادنجان سلطان روملو ----- ۳۰
جنگ شاملو و تکلو ----- ۳۰
ذکر وقایع خراسان و آمد و شد خواقین اوزبک بدان دیار نزهت بخش سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان سلیمان شأن ----- ۳۰

ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان ----- ۳۰
ذکر آمدن عبید خان مرتبه دویم بخراسان ----- ۳۰
ذکر آمدن عبید خان با خواقین اوزبکیه مرتبه سیم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در خسروجرد جام و ظفر یافتن حضرت ش
اشاره ----- ۳۱
ذکر جنگ شاه طهماسب با عبید خان پادشاه اوزبک ----- ۳۱
انهزام لشکر قزلباش و شکست خوردن میمنه و میسره لشکر ----- ۳۱
حمله مردانه سپاه قزلباش ----- ۳۱
غلبه سپاه قزلباش و انهزام اوزبک ----- ۳۲
ذکر آمدن عبید خان کرت چهارم بخراسان ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
رفتن شاه طهماسب بخراسان بعزم گوشمال عبید خان پادشاه اوزبک ----- ۳۲
ذکر آمدن عبید خان کرت پنجم بخراسان و فرار نمودن ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
محاصره عبید خان قلعه هرات را ----- ۳۲
نهضت شاه طهماسب بسمت خراسان ----- ۳۲
فرار عبید خان از هرات و راحت شدن محصوران از فرار اوزبکیان ----- ۳۳
ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان مرتبه ششم بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون [۴۶] و اختتام احوال عبید خان و وقایع متنوعه بر
اشاره ----- ۳۳
کشته شدن خلیفه سلطان شاملو ----- ۳۳
محاصره عبید خان مشهد مقدس را ----- ۳۳
کشته شدن صوفیان خلیفه ----- ۳۳
آمدن شاه طهماسب بخراسان بدفع عبید خان ----- ۳۴
فرار عبید خان از هرات ----- ۳۴
نهضت شاه طهماسب بعزم تسخیر قندهار ----- ۳۴

فوت عبید خان پادشاه اوزبک ----- ۳۴
ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندگار روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای کسری و جم ----- ۳۴
آمدن سلطان سلیمان، مرتبه ثانی ----- ۳۴
اشاره ----- ۳۴
انهزام سلطان روم ----- ۳۵
شکست خوردن لشکر روم کشته شدن سنان پاشا ----- ۳۵
ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم، مرتبه سیم باغواء القاس میرزا بدین مرز و بوم ----- ۳۵
اشاره ----- ۳۵
فرار کردن القاس میرزا و ملحق شدن او بسلطان روم ----- ۳۵
فرار سلطان سلیمان از تبریز ----- ۳۵
غلبه هر یک از امراء شاه طهماسب بامراء سلطان سلطان ----- ۳۵
ذکر آمدن القاس میرزا با کومک روم بعراق و بازگشتن و مآل حال او ----- ۳۶
ذکر آمدن سلطان سلیمان، مرتبه چهارم بآذربایجان و بیان قضایای سانحه و وقوع مصالحه میان آن دو پادشاه عالیشاه ----- ۳۶
اشاره ----- ۳۶
هزیمت اسکندرپاشا ----- ۳۶
بیان مصالحه سلطان سلیمان پاشاه طهماسب ----- ۳۷
شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست درآمدن آن مملکت موفور المنفعت نزهت نشان باقبال شهریار جهان ----- ۳۷
اشاره ----- ۳۷
شرح تسخیر قلاع شیروان ----- ۳۷
گفتار در فتح ولایت شکی فی شهور سنه ۹۵۸ ----- ۳۷
اشاره ----- ۳۷
ذکر تسخیر قلاع شکی ----- ۳۸
گفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کفره بی‌ایمان گرجی و تسخیر گرجستان ----- ۳۸
ذکر توجه موکب همایون مرتبه اول بگرجستان بعون الله ----- ۳۸

ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان مرتبه دویم بگرجستان ----- ۳۸
عزیمت شاه فلک قدر سپهر آستان مرتبه سیم به گرجستان ----- ۳۸
لشکرکشی حضرت شاه جنت مکان مرتبه چهارم بگرجستان ----- ۳۹
ذکر کشته شدن لوارصاب بنیروی اقبال خسرو کامیاب و اراده و تقدیر مسبب الاسباب ----- ۳۹
تتمه اخوال گرجیان بعد از کشته شدن لوارصاب و گرفتاری سمایون خان پسرش بدست اولیای دولت ابد بنیان ----- ۳۹
ذکر فتح و تسخیر ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند و برخی از احوال سابقه آن ولایت ----- ۳۹
ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایای آن زمان باراده و تقدیر آفریدگار جهان و جهانیان ----- ۴۰
ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان بالطاف پروردگار جهانیان ----- ۴۰
ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان بدرگاه سعادت نشان شهریار عرصه ایران ---- ۴۰
سواد مکتوب صداقت اسلوب همایونی که بخدمت حضرت شاه جنت درگاه قلمی نموده‌اند بعون الله ----- ۴۱
اشاره ----- ۴۱
ورود محمد شاه پادشاه هندوستان بقزوین ----- ۴۱
رفتن محمد شاه هندی به تبریز و اردبیل ----- ۴۱
رجوع محمد شاه هندی از خدمت شاه طهماسب رحمهٔ الله ----- ۴۱
شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم بدرگاه قهرمان زمان و فرمانروای ایران ----- ۴۲
اشاره ----- ۴۲
محاربه سلطان سلیم با سلطان بایزید پسران سلطان سلیمان خواندکار روم ----- ۴۲
انهزام سلطان بایزید ----- ۴۲
فرار سلطان بایزید از مملکت روم و آمدن او بایران ----- ۴۲
ورود سلطان بایزید بقزوین ----- ۴۲
استدعای شاه طهماسب از خواندگار عفو خطای سلطان بایزید را ----- ۴۲
ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه به درگاه سعادت دستگاه ----- ۴۲
ذکر یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر اوست. ----- ۴۳
[۸۱] شرح وقایع استراباد و بیان محمد صالح بتکچی و طغیان ایای اوخلو بمعاونت اوزبکیه خوارزم ----- ۴۳

اشاره ----- ۴۳
کشته شدن ایای اوخلو ----- ۴۳
گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیه پیش و بدست در آوردن آن ناعاقبت اندیش ----- ۴۴
گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه ملایک مطاف ----- ۴۵
نوادر وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی باقتضای آسمانی روی داده ----- ۴۵
ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه که در آن اوان باراده و تقدیر ملک منان روی داد ----- ۴۵
ذکر اسامی سامیه شهزادگان کامکار و اولاد و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت مکان و برادر زادگان عالی مکان ----- ۴۷
اشاره ----- ۴۷
بیان ولادت شاه عباس عباس اول ----- ۴۷
بیان نسب شاه عباس اول از طرف طرف مادر ----- ۴۷
تاریخ ولادت شاه عباس اول ----- ۴۷
ذکر اسامی بنات شاه طهماسب اول ----- ۴۹
ذکر امراء نامدار از خوانین و سلطانان عالیمقدار که بعضی در درگاه معلی و بعضی در ممالک بودند ----- ۴۹
اشاره ----- ۴۹
ذکر اسامی امراء طایفه شاملو ----- ۴۹
ذکر اسامی امراء طایفه استاجلو ----- ۴۹
ذکر اسامی امراء طایفه ترکمان ----- ۵۰
ذکر اسامی امراء طایفه قاجار ----- ۵۰
اسامی امراء طایفه طالش ----- ۵۰
اسامی امراء طایفه اکراد ----- ۵۰
اسامی امراء طایفه شیخاوند ----- ۵۰
یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایشیک آقاسیان و یساولان ----- ۵۰
ذکر سادات عظام و علماء ذوی الاحترام و وزراء و ارباب قلم و شعراء بلاغت شیم ----- ۵۰
ذکر سادات رفیع القدر و المنزلة و الشأن بنحوی است که قلمی میشود بعون الله ----- ۵۰

ذکر مشایخ کرام و علماء اعلام و فضلاء ذوی العز و الاحترام ----- ۵۲
در ذکر وزراء و مستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که بتاجیکیه بین الجمهور مشهورند و هو هذا ----- ۵۳
مستوفیان عظام و اصحاب دفترخانه ----- ۵۴
ذکر خوشنویسان که در آن عصر فرید زمان بودند ----- ۵۵
ذکر نقاشان بدایع نگار که هنرمند روزگار بودند ----- ۵۶
ذکر طبقه شعراء و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان هنگامه سخن پردازی ایشان گرم بود ----- ۵۷
اسامی مطربان و اهل نغمه ----- ۵۹
ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایای او ----- ۵۹
ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و سانحه که در زمان سلطنت او روی نمود ----- ۶۱
اشاره ----- ۶۱
کشته شدن سلطان مصطفی میرزا و سلطان سلیمان میرزا ----- ۶۲
ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و از پای در آمدن نهال شمر ایشان از صرصر قهر زمان غدار ناپایدار ----- ۶۳
اشاره ----- ۶۳
نزاع داروغه قزوین با صوفیان و قتل صوفیان ----- ۶۳
قتل شش نفر از شاهزادگان بفرموده اسمعیل میرزا که شاه اسمعیل ثانی است ----- ۶۳
قتل سلطان محمود میرزا با پسرش محمد باقر میرزا که یکساله بود ----- ۶۳
قتل امامقلی میرزا ----- ۶۳
خبر کردن سلطان حسن میرزا بامر عمویش شاه اسمعیل ثانی ----- ۶۳
ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال او روی داد ----- ۶۳
اشاره ----- ۶۳
ولادت شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا ----- ۶۴
بیان ضعف عقیده اسمعیل میرزا بمذهب شیعه و میل او بمذهب اهل سنت و جماعت ----- ۶۴
منع اسمعیل میرزا شیعیانرا از لعن و تبری مخالفین ----- ۶۴
نقش سکه درم و دنانیر در عهد دولت شاه اسمعیل ثانی ----- ۶۵

ظهور ستاره ذوذنابه ---- ۶۵
فوت شاه اسمعیل ثانی ---- ۶۵
در سبب فوت اسمعیل میرزا باختلاف اقوال ---- ۶۵
ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و تمکن او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و قضایائی که در ایام دولت او در هر سال روی داد ۶۵
اشاره ---- ۶۵
کشته شدن شمخال سلطان ---- ۶۶
کشته شدن نواب پریخان خانم بخبه ---- ۶۶
کشته شدن شاه شجاع ---- ۶۶
ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان ---- ۶۷
ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایائی که در طی این حالات روی داد ---- ۶۷
ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امراء بجانب قراباغ و شیروان و مظفر و منصور بازگشتن بعون عنایت ملک منان ---- ۶۸
اشاره ---- ۶۸
شکست خوردن تاتار و گرفتار شدن عادلگرای خان ---- ۶۹
کشته شدن عادلگرایخان تاتار و وقوع این قضیه بی‌اختیار ---- ۶۹
ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران بر حسب اراده و رضای ملکه دوران و بدست آوردن میرزا خان والی آندیار بهشت نشان ---- ۶۹
اشاره ---- ۶۹
کشته شدن میرزا خان حاکم مازندران بامر مهد علیا ---- ۷۰
گفتار در حکایات سعادت افزا که در ملک خراسان سمت وقوع یافت ---- ۷۰
اشاره ---- ۷۰
فرستادن مهد علیا آقا نظر غلام خود را بهرات که شاه بقزوین بیاورد ---- ۷۰
رجوع آقا نظر از خراسان بی‌نیل مقصود ---- ۷۱
رجوع ابراهیم بیک نیز بی‌نیل مقصود ---- ۷۱
ذکر واقعه شنیعه ناچیز گردانیدن نواب مریم شأن مهد علیا که با فساد مفسدان وقوع یافت ---- ۷۱
اشاره ---- ۷۱

قتل مهد علیا و مادرش و جمعی از اهل مازندران ---- ۷۲
ذکر توجه همایون بجانب آذربایجان و قضایا که بتقدیر حضرت رب العباد در آن سفر روی داد ---- ۷۲
اشاره ---- ۷۲
کشته شدن محمد خلیفه در جنگ شیروان ---- ۷۲
ذکر قضایا و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو در آن ولایت سمت ظهور یافت ---- ۷۲
پیغام مرشد قلی خان بمرتضی قلیخان حاکم مشهد ---- ۷۳
اشاره ---- ۷۳
جنگ مرتضی قلیخان حاکم مشهد با علی قلیخان حاکم هرات ---- ۷۳
ذکر قضایا که در اوایل سال لوی ئیل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة با اراده و تقدیر خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد ---- ۷۳
اشاره ---- ۷۳
قتل حسینقلی سلطان ---- ۷۴
ذکر توجه موکب همایون بییلاق اشکنبر و کلنبر و قشلاق نمودن در قراباغ و مراسلات سنان پاشا وزیر اعظم و حوادثی که در آن اوان ظهور یافت ۷۴
اشاره ---- ۷۴
محاربه جمعیت رومیه و تاتار با قزلباش ---- ۷۴
ذکر بعضی قضایا که در آخر این سال در یورت قشلاق سلطان بود قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم ---- ۷۵
در بیان وقایع متنوعه و سوانح اقبال که در این سال باراده مهیمن متعال روی نمود ---- ۷۵
اشاره ---- ۷۵
قتل جمشید خان ---- ۷۵
گرفتار شدن شیرزاد ---- ۷۶
قتل شیرزاد ---- ۷۶
گفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازیگرای خان تاتار بدست [۱۹۷] غازیان ظفر نشان بتقدیر ملک منان ---- ۷۶
اشاره ---- ۷۶
گرفتار شدن غازیگرایخان تاتار بدست غازیان قاجار ---- ۷۶
ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بد اختر باقتضای قضای ملک داور ---- ۷۶

اشاره ----- ۷۶
محاربه خلیل خان با لشکر قلندر و کشته شدن او ----- ۷۷
قتل اسکندر خان حاکم کوه گیلویه ----- ۷۷
کشته شدن حسین سلطان و برادرش علیخان سلطان در جنگ قلندر فراه خراسان ----- ۷۷
ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن ولایت بتقدیر فرمانده کشور کون و مکان که در سنه ئیلان ئیل تسع و ثمانین و تسع
اشاره ----- ۷۷
آمدن علی قلیخان بعزم تسخیر قلعه نیشابور ----- ۷۷
ذکر جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بر تخت سلطنت خراسان ----- ۷۸
اشاره ----- ۷۸
رجوع علی قلیخان از نیشابور بی‌نیل مقصود ----- ۷۸
ذکر توجه موکب ظفر نشان نواب سکندر شأن بجانب خراسان بجهت انطفاء نایره فتنه و فساد خراسانیان ----- ۷۸
اشاره ----- ۷۸
گرفتار شدن غازیگرایخان تاتار بدست غازیان قاجار ----- ۷۸
[۲۰۷] ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات و بیان محاربه لشکر عراق و خراسان و غوریان و انهزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کن فک
اشاره ----- ۷۹
محاربه لشکر عراق و خراسان در غوریان و انهزام خراسانیان ----- ۷۹
ذکر کشته شدن میرزا سلمان و مصالحه با علی قلیخان و معاودت اردوی ظفر نشان بمقر سلطنت ابد بنیان ----- ۷۹
اشاره ----- ۷۹
قتل میرزا سلمان وزیر در هرات ----- ۸۰
مصالحه علیقلی خان با امراء ----- ۸۰
رجوع شاه سلطان محمد از هرات ----- ۸۰
قتل حسین بیک حاکم سبزوار ----- ۸۱
گفتار در ذکر قضایائی که در ایام غیبت موکب همایون نواب سکندر شأن در آذربایجان سانح شد و در آمدن ایروان بدست رومیان ----- ۸۱
ذکر قضایا که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندر شأن در خراسان بظهور پیوست ----- ۸۱

اشاره ----- ۸۱
عذر مرشد قلیخان با سلمان خان حاکم مشهد ----- ۸۱
فوت شهر بانو بیگم بنت شاه طهماسب ----- ۸۱
ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دویم و گرفتاری امیر خان ترکمان و تربیت یافتن علی قلیخان فتح اغلی استاجلو و مقدمه عصیان و
اشاره ----- ۸۱
معزول شدن امیر خان ترکمان امیر الامراء آذربایجان ----- ۸۲
ذکر احوال خراسان و قضایا که از حوادث دوران بتقدیر ملک منان در میانه امراء عالیشأن آن دیار بظهور پیوست ----- ۸۳
اشاره ----- ۸۳
وقوع مقابله بین علیقلی خان و مرشد قلیخان بغتهٔ ----- ۸۳
مغلوب شدن علی قلیخان ----- ۸۳
ذکر قضایای آذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره جنت نشان و خرابی که باقتضای دوران ب
ذکر محارباتی که فیما بین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول بسرداری قلی بیگ قورچی باشی ----- ۸۵
جنگ دویم و سیم بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت ----- ۸۵
اشاره ----- ۸۵
جنگ دوم قزلباش با رومیه و انهزام مخالف ایضا ----- ۸۵
مردن عثمان پاشا بمرض خناق ----- ۸۵
ذکر محاربه قلعه تبریز و قضایا که تا آخر این سال در پای قلعه و حین محاصره دست داد بحکم تقدیر خالق عباد ----- ۸۶
اشاره ----- ۸۶
گرفتار شدن شاهرخ خان بدست رومیه ----- ۸۶
فرار نمودن قورچی باشی و رفتن بقلعه رومیان ----- ۸۷
فوت میر شمس الدین محمد صدر خبیصی ----- ۸۷
ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آن قوم فتنه انگیز و آنچه در آن حین روی [۲۳۵] داد از ستیز و آویز ----- ۸۷
اشاره ----- ۸۷
بردن امراء طاغی شاهزاده طهماسب میرزا را بسرقت ----- ۸۹

ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهت قلع فتنه ارباب طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طبقه شقاوت نشان و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان

اشاره ----- ۸۹

محاربه نواب جهانبانی با امراء یاغی ----- ۹۰

انهزام لشکر استاجلو از صدمه حمله سپاه ترکمان ----- ۹۰

ظفر یافتن نواب جهانبانی و انهزام سپاه ترکمان و تکلو ----- ۹۱

ذکر توجه جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال بقراباغ و از آنجا آهنک عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد --- ۹۱

اشاره ----- ۹۱

یورش سپاه قزلباش بقلعه رومیان و عدم حصول مراد ایشان ----- ۹۲

نامه فرهاد پاشا بعلیقلی خان در باب صلح ----- ۹۲

ذکر شهادت یافتن آن نونهال چمن دولت و کامرانی اعنی نواب جهانبانی بتیغ غدر سرکرده مدبران ناپاک خداویردی دلاک از تأثیرات انجم و افلاک

ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای قضای خالق الارض و السماء ----- ۹۳

ذکر واقعه هایله امراء عراق و آذربایجان و کرمان از زمان واقعه هایله شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسا

ذکر احوال امراء و ارکان دولت نواب سکندر شأن و ابو طالب میرزائیان ----- ۹۴

ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل اللهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران ----- ۹۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۹۸

تاریخ عالم‌آرای عباسی جلد ۱

## مشخصات کتاب

سرشناسه : اسکندرمنشی، ق۱۰۳۴ – ۹۶۸
عنوان و نام پدیدآور : تاریخ عالم‌آرای عباسی/ تالیف اسکندر بیگ ترکمان
مشخصات نشر : تهران:امیرکبیر.
اصفهان: تایباد، ۱۳۵۰.
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : کتابنامه
موضوع : عباس صفوی اول، شاه ایران — ق۱۰۳۸ – ۹۷۸
موضوع : ایران — تاریخ — صفویان — ق۱۱۴۸ – ۹۰۷
موضوع : نثر فارسی — قرن ق۱۱
رده بندی کنگره : DSR۱۲۱۶/الف‌ش۲ ۱۳۵۰
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۱۵
شماره کتابشناسی ملی : م۵۱-۱۲۷۲

## یادداشت بر چاپ سوم

### اشاره

درست چهل و هفت سال پیش به درخواست مؤسس ارجمند انتشارات امیر کبیر (عبد الرحیم جعفری) به خواندن چاپ سنگی تاریخ عالم آرای عباسی (منطقه ظهران، ۱۳۱۴ قمری) پرداختم. ایشان خواسته بود آن متن چاپی را از نظر حروف چینی مطمئای طوری آماده سازم که حروفچین بدانند کدام عبارت را به سر سطر بیاورد و عناوین را چگونه قرار دهد و کلمات به هم پیوسته مرسوم کاتبان قدیم را طوری از هم بگشایم که خلاف شیوه روز نباشد. به عبارت دیگر نظرش بر آن بود که اوراق چاپ سنگی آن چنان آماده سازی شود که به آراستگی مناسب زمان به چاپ برسد و دشوار خوان نباشد. این کار را که انجام می‌دادم، در خلال خواندن مقلت شدم مقاله‌های دوم تا دوازدهم از صحیفه اول در چاپ سنگی ساقط شده است. پس آن قسمت افتاده را با تطبیق میان دو نسخه خطی در صفحات ۱۰۹۷ تا ۱۱۱۶ قرار دادم. (۱)

پس از آن، ایشان غلط گیری کتاب را هم از من خواست. گفت چون یکبار آن را خوانده‌ای و بر مشکلات متن واقف شده‌ای غلط گیری را هم عهده دار شو و ...

پیشنهاد ایشان را پذیرفتم زیرا به تاریخ عصر صفوی علاقه‌مندی پیدا کرده بودم. طبعا دو بار خواندن متن به هنگام غلطگیری برایم فایده بخش شد، زیرا قرار شده بود فهرست اعلام برای آن استخراج کنم و این خواندنها برای شناختن اعلام کمکی مؤثر بود.

پس از چاپ متن را بار چهارم خواندم و فهرستهای پنج‌گانه برای آن

---

(۱)- در چاپ اخیری که با نام شادروان دکتر محمد اسمعیل رضوانی توسط انتشارات «دنیای کتاب» انتشار یافت این افتادگی همچنان بر جای مانده است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۶

آماده ساختم و مجلّد دوم در پایان سال ۱۳۳۵ منتشر شد.

چندی نگذشت که آن چاپ نایاب شد. پس به هفت همان ناشر با همکاری کتابفروشی تأیید اصفهان- که از آغاز در نشر کتاب مشارکت داشت- به تجدید چاپ رسید (۱۳۵۰). این دو چاپ در طول این مدت ظاهرا به طور اغلب مورد استناد و ارجاع کسانی بوده است که در مباحث تاریخ صفویه مقاله و کتاب نشر کرده‌اند. ازین پس کمتر به چاپ سنگی مراجعه شده زیرا فاقد فهرست اعلام است و دشواریهای دیگر هم دارد.

نسخ خطی عالم آرای عباسی متعدّد است. دوستم و همکارم احمد منزوی در «فهرست نسخه‌های خطی فارسی» (جلد ششم، ص ۳۳۵۵- ۳۳۶۰) یکصد و شانزده نسخه از آن کتاب را تا سال ۱۳۵۳ بر اساس فهرستهای منتشر شده کتابخانه‌ها شناسایده و اقدام آنها در آن مأخذ از آن سال ۱۰۳۳ به قلم آمده است. پس از آن هم نسخه‌هایی چند در فهرستهای جدید به معرفی در آمده است.

طبعا اگر روزی صاحب همتی پیدا شود که بخواهد این متن گرانقدر را با نسخه‌های معتبر و اساسی به تصحیح انتقادی درآورد ناگزیر خواهد بود که میان نسخه‌های کتابت شده تا سال ۱۰۶۰ را تطبیق بدهد و وجود اختلافها را که متنوع و متعدد‌ست به ثبت برساند. مخصوصا ضبط اعلام مشکوک و مخدوش و مغلوط را مشخص سازد.

راجر سیوری R. Savory متخصص و متتبع نامور تاریخ عصر صفوی موقعی که به دعوت دکتر احسان یار شاطر به ترجمه انگلیسی این کتاب پرداخت همین چاپ امیر کبیر را اساس کار خود قرار داد. در مقدمه مفید‌ذکر آن شده و ضمنا گفته است که در موارد اشکال به نسخه‌های کیمبریج و موزه بریتانیا نگریسته است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۷

سپاسگزارم از این که مؤسسه انتشارات امیر کبیر به مناسبت نایاب بودن این چاپ به انتشار مجدّد آن برای استفاده بردن خیل علاقه مندان به تاریخ عصر صفوی- که روز به روز بر تعداد آنان افزوده می‌شود- اقدام کرده است.

برای آنکه خوانندگان تصور گزافه‌ای درین گفته نداشته باشند باید نوشت که درین پانزده سال اخیر «حلقه صفویه شناسی» به دعوت ایرانشناسان فرانسوی نخست در پاریس تشکیل شد و پس از آن به دعوت دانشگاههای کیمبریج و ادینبورگ (هر دو در انگلستان) ادامه یافت و در سال ۱۳۸۲ در یاسبرگ (آلمان) برگزار می‌شد. در هر یک از این جمعیات پژوهشی عده‌ای از دانشمندان کشورهای مختلف شرکت داشته‌اند و مجموعه‌های سخنرانیهایشان به چاپ رسیده است.

درین روزها که این سطور قلمی می‌شود مجمع بزرگی با نام ایران و جهان در روزگار صفوی، در لندن به همت بنیاد میراث ایران و دانشگاه منچستر و دانشگاه لندن و آکادمی بریتانیا برگزار شد که پنجاه متخصص تاریخ و هنر عصر صفوی در آن شرکت داشتند. در ایران هم تحقیق در تاریخ صفویان خواستاران متعدد پیدا کرده و دو اجتماع در مباحث مربوط به صفویه شناسی برگزار شده و مجله «کاوه ماد» (تاریخ جغرافیا) یک شماره خود را به کتابهای مربوط به عصر صفوی اختصاص داده است.

پس بی مناسبت نیست که اشاره وار نگاهی به اهم کارهای مربوط به صفویه شناسی بیفکنیم از بن باب که بیگمان تاریخ عالم آرای عباسی از منابع اولی و اصلی همه آنها بوده و حکم دائرة المعارفی را برای آن مطالعات داشته است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۸

## نگاهی اجمالی به صفویه شناسی

از میان ایرانیان نخست دانشمند نام احمد کسروی در مجله آینده (۱۳۰۴) تحقیق عمیقی را درباره تبار صفویه عرضه کرد که بعدها به نام شیخ صفی و تبارش به صورت کتاب درآمد. پس ازو دکتر خانبابا بیانی کتابی به فرانسه درباره روابط ایران و اروپای غربی در عصر صفوی منتشر کرد. نصر الله فلسفی گام گذار اصلی، با روش منتدی و ژرف نگری به تاریخ زندگی شاه عباس اول پرداخت و در جنب آن کتابی شایسته تحسین درباره سیاست خارجی ایران در روزگار صفویه و رساله‌ای درباره جنگ چالدران نگاشت. سرگذشته‌ای که رحیم زاده صفوی از شاه اسمعیل تألیف کرد هم از نخستین تجربه‌ها درین زمینه بوده است. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در کتابی به نشان دادن وضع سیاست و اقتصاد در عصر صفوی پرداخت و متنی کهنه و بدیع را از گوشه فراموشی به مرحله تصحیح و نشر رسانید. کتابهای دکتر مریم میر احمدی- دکتر احمد تاج بخش- رسول جعفریان- دکتر منصور صفت گل از نمونه‌های دیگر مطالعه در جوانب تاریخی آن روزگارست.

نشر متون مرتبط با تاریخ سلسله صفوی رشته واجد اهمیتی است که در ایران طبعا توجهی شایان بدان شده است و از آن زمره، قلمشار نام آنها را که مهمترست می‌آورد: تذکره شاه طهماسب- نقاوة الآثار نقوشه‌ای، خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی و تاریخ حسن استر آبادی (هر سه به تصحیح دکتر احسان اشراقی)- تاریخ عباسی جلال منجم یزدی (به کوشش دکتر سیف الله وحیدنیا)- احسن التواریخ حسن بیگ روملو و تکملة الاخبار عبدی بیگ (هر دو به تصحیح دکتر عبد الحسین نوایی)- عباسنامه طاهر قزوینی (به کوشش ابراهیم دهگان)- خلد برین (قمی)

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۹

به اهتمام احمد سهیلی خوانساری و بخشی به کوشش هاشم محدث)- ذیل خواند میر (دو چاپ یکی به تصحیح دکتر محمد علی جراحی و دیگری به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد)- مجمع التواریخ مرعشی (به تصحیح عباس اقبال آشتیانی)- قصص الخاقانی ولی قلی شاملو (به تصحیح دکتر حسن سادات ناصری)- وقایع السنین خاتون آبادی- تاریخ عالم آرای عباسی (چاپ فهرست دار) و خلاصة السیر معصوم اصفهانی (هر دو توسط نویسنده این سطور)- منظومه مکافات نامه (به اهتمام حجة الاسلام رسول جعفریان)- دستور شهریاران از محمد ابراهیم نصیری (به کوشش محمد نادر نصیری مقدم)- زبدة التواریخ از محمد حسن مستوفی (به کوشش بهروز گودرزی)- جواهر الاخبار از یوداق منشی قزوینی (بخشی توسط محسن بهرام نژاد و بخشی توسط محمد رضا نصیری و کونچیی هادنا)- تاریخ قطبی از خورشاه حسینی (توسط مجاهد حسین دهقوی و بعدها قسمی توسط محمد رضا نصیری و کونچیی هادنا).

بعضی از قوانین و احکام و مکاتیب عصر صفوی که از مهمترین مآخذ و اساس تحقیقی است در چند جلد به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی گردآوری و چاپ شده است. همچنین دکتر ذبیح الله نائبیان مجموعه‌ای از این دست مدارک را گردآوری و به چاپ رسانیده. اسناد متفرق هم توسط جمعی دیگر سرانجام گرفته است.

البته باید توجه داشت که در مطاوی عده‌ای از متون تاریخ محلی مانند بعضی از تواریخ مازندران که دکتر منوچهر ستوده چاپ کرده و جامع مفیدی مستوفی یافقی (تاریخ یزد، چاپ من) ذکر حوادث و اخبار صفوی مندرج است و آنچه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی به نام «تذکره صفویه» به چاپ رسانیده است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۰

تذکره‌های دوره صفوی مانند تصر آبادی و تحفه سامی از منابع بسیار مفیدی است که محقق را از اطلاعات اجتماعی و طبقاتی بهره‌ور می‌سازد.

دیگر از منابع قابل مراجعه، تواریخی است که جنبه نقالی دارد و در دوره صفوی آنها را نقالان ادیب و سخنوران کاردان می‌پرداخته و حماسه‌وار در قهوه خانه و میدانها و دیگر مراکز عمومی روایت می‌کرده‌اند. سه روایت عالم آرای شاه اسمعیل (چاپ شده توسط علی اصغر منتظر صاحب و چاپ دیگر «کار بد الله شکری و الله داد» این اخیر در پاکستان) و عالم آرای شاه طهماسب (توسط ایتجایب) نمونه‌ای است ازین گونه نوشته‌های خواندنی و داستانی.

از پژوهشهای صفویه شناسی آنچه به صورت مقاله و رساله نشر شده بسیارست و از کتابها باید نوشته‌های دکتر خانبابا بیانی، محمد تقی دانش پژوه (دستور الملوک میرزا رفیعا- که تجدید طبع مازیینی شده‌اش اخیرا به کوشش من انجام شده)، دکتر اسمعیل دولتشاهی، دکتر نظام الدین شیبانی (تشکیل دولت صفویه) و رسول جعفریان و منصور صفت گل مورد نظر و مراجعه باشد. کتاب آقای دکتر محمود یزدانپناه (جنگهای دوره صفویه) از پژوهشهای ایرانی است که به زبان آلمانی انتشار یافته است.

در کشورهای دیگر نخست از چند پیشگام باید نام آورد. لوسین بلان فرانسوی( L. Bellan )که زندگی و تاریخ شاه عباس را در سال ۱۹۳۴ منتشر کرد. ولادیمیر مینورسکی روسی( W. Minorsky )که تذکرة الملوک را تصحیح و با ترجمه ملخص نشر کرد (ترجمه‌اش توسط مسعود رجب نیا انجام شده و دکتر محمد دبیر سیاقی متن آن را انتشار داده است)، لارنس لکهارت انگلیسی( L. Lockhart )که کتابی درباره سقوط صفویه نوشت و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۱

مقالاتی چند هم پراکنده درباره آن سلسله دارد.

در آلمان مطالعات صفویه شناسی دامنه‌ای وسیعتر داشته است و دارد. دو استاد ایرانشناسی، والتر هینتز( W. Hinz )و شاگرد او هانس روبرت روویمر( H. R. Roemer )هر دو تحقیقات مفصلی در جوانب مختلف احوال صفویه نشر کرده‌اند، و هم اینکه مکتبی را در آلمان بنیاد گذاردند و شاگردان متعددی (آلمانی و غیر آن) را پروریدند و رساله‌ها و نوشته‌های هر یک از آنها موجب پیشرفت آن رشته بوده است. از آن زمره است آنچه از م. هورست( H. Horst )، هربرت بوسه( H. Busse )، ه. براون( H. Braun )، ب. لوف( P. Luft )، گ. هرمان( G. Hermann )، ک. م. روهرمن( Rohrborn. K. M )، م. مازاوی( M. Mazzaoui )، س. شوستر والسر( S. Schuster Walser )، ب. پالومبانی( B. Palombiani )، ر. کریگ زوخه( R. Zoche )، ا. کوئرینگ( Quiring )، ا. گلاسنر( E. Glassen )، ب. هوفمان( B. Hoffmann )، ه. مولر( Muller. H )، ا. ابرهارد( E. Eberhard )، ه. ز. زیرک( H. Zirke )و دیگران انتشار یافته. از هینتز دو کتاب تاریخ شاه اسمعیل دوم- تشکیل دولت ملی در ایران مشهورترست و ترجمه هر دو به چاپ رسیده است.

در انگلستان خانم آ. لمبتون( A. Lambton )، راجر سیوری( R. Savory ) (که مقیم کاناداست)، چارلز ملویل( CH. Melville )، ا. مورتن( A. Morten )، ا.

هرزیگ( E. Herzig )از ایرانشناسانی‌اند که تألیفات و تحقیقات درباره صفویه دارند. مخصوصا باید دانست که سیوری نظریا همه تحقیقاتش منحصر به صفویه شناسی است. آنچه ازو به چاپ رسیده است مرجع دیگران بوده است.

در فرانسه ژان اوبن( J. Aubin )، ژان کالمار( J. Calmard )، اطلاعاتی خاص به تاریخ عصر صفوی داشته‌اند. جز آنها باید به نوشته‌های م. هاندا( M. Handea ) (ژاپنی که در فرانسه درس خوانده) و با که گرامون( L. Bacaque- Gramon )

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۲

(که توجهش به روابط میان صفویه و عثمانی معطوف است) نیز نگریست. بعضی از مطالعات ل. رابینو( L. Rabino ) (که در فرانسه می‌زیست) نیز با صفویه شناسی مرتبط است. اخیرا هم خانم زوپه( M. Szuppe )که از لهستان به فرانسه رفته است. تحقیقات خود را در نشریات فرانسوی منتشر می‌کند.

در ایتالیا نوشته‌های ا. پیه مونته( A. Piemontese )و اسکارچیا آمورتی( B. M. Scarcia- Amathee )و در هلند پژوهشهای ویلیم فلور( W. FloorR )وو.

مانی( R. Mathee ) اهم دو مقیم امریکا) ازین باب که بیشتر بر اساس مدارک موجود در آرشیوهای هلند تحقیق کرده‌اند مورد توجه خاص تواند بود.

در امریکا و دیگر( R. Mc chesney ،M. Dickson ،J. Emensom ساکت چستی) A. Newman ،۱ نیومن) اهتمام انگلستان) به این رشته علاقه‌مندی نشان داده‌اند.

در هند و پاکستان حق تقدم با غلام سرورست که تاریخ زندگی شاه اسمعیل را در ۱۹۳۹ نشر کرد. دیگری دکتر ریاض الاسلام استاد پاکستانی و مؤنسی و مدیر بخش مؤسسه آسیای مرکزی دانشگاه کراچی است که دو جلد کتاب ارزشمند به انگلیسی، حاوی اسناد و قرامین در موضوع روابط صفویان و پادشاهان هندوستان عرضه کرده است.

در روسیه (شوروی سابق) و سرزمینهایی که در قلمرو آن بود به تامهای کک، بابایف و غ. اغدیف می‌توان اشاره کرد. در ترکیه فاروق سومر از تاریخ نگارانی بود که درباره ایلات عصر صفوی کتاب نوشت.

این نگاه اجمالی تا حدی خوانندگان را با اهم منابع آشنا می‌سازد ولی باز کتابها و مقاله‌هایی هست که می‌باید مجموعا در کتابشناسی مخصوص صفویه گردآوری شود و قطعا روزی چنین کار ضروری به انجام خواهد رسید.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۳

برای نشان دادن اهمیت موضوع شاید مناسب باشد از چند کتابی نام ببرم که در این سالها به زبانهای خارجی نشر شده است و می‌تواند نمونه‌هایی باشد از آنچه در جهان انجام می‌شود:

یکی کتاب بنیادهای حکومتی صفوی است از( W. Floor ایچاپ مرذا- امریکا- ۲۰۰۱)، دیگر سیاستهای تجاری ایران عصر صفویه درباره تجارت ابریشم میان سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۷۳۰ تألیف( R. P. Mathee )دانشگاه کیمبریج ۱۹۹۹)، دیگر شاه عباس پادشاه ایران از( Yves Bomati و دکتر هوشنگ نهاوندی (فرانسه- ۱۹۹۸)، دیگر مطالعات درباره جامعه و فرهنگ صفوی از( Jamef Reid از انتشارات مرذا- امریکا- ۲۰۰۰)، دیگر دو کتاب یکی به نام عصر طلایی هنر ایران ۱۵۰۱- ۱۷۲۴ و دیگری به نام هنر و معماری صفوی هر دو نوشته( Sh. Canbi متخصص هنر ایران (چاپ موزه بریتانیا- ۲۰۰۲).

موقعی که چاپ نخستین عالم آرای عباسی انتشار یافت نسخه‌ای را چون ران ملمع به محضر ولادیمیر مینورسکی فرستادم ایشان نامه‌ای به پاسخ فرستاد که از سر سرافرازی عکس آن در اینجا به چاپ می‌رسد تا یادگار بماند از نظر بصیر و خط دانشمندی نامور و آشنا به دقایق تاریخ عصر صفوی درباره این چاپ.

ایرج افشار

تهران، ۱۵ شهریور ۱۳۸۱

.....

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۴

.....

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۵

## مقدمه گرد آورنده فهرست

### اشاره

سرگذشت مؤلف- تاریخ عالم آرای عباسی- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی- منشآت اسکندر بیگ منشی- تاریخ عالم آرای عباسی و شرفشناسان- مآخذ تاریخ عالم آرای عباسی- فوائد تاریخ عالم آرای عباسی- فهرستهای عالم آرای عباسی

### سرگذشت مؤلف

اسکندر بیگ مشهور به منشی، مؤلف تاریخ عالم- آرای عباسی از ترکمانان بود. اکثر ایران ایل معروف ترکمان در دوره صفویه صاحب اعتبار و منصدی مناصب بزرگ بودند. در میان اهل دولت مقام و منزلت داشتند و امور عالی دولتی را غالبا باختیار می گرفتند.

اسکندر بیگ در سال ۹۶۸ متولد شد ۱، خود در خصوص ایام جوانیش در ابتدای تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد: «در توان نشأهٔ جوانی باهوای کوته خردان دنیا پرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا شده بود باز آورده هوس علم سیاق نمودم و مدتی بدان شغل نامتمام بی سرانجام پرداختم. چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی الجمله رتبه کمال یافتم و برخی از اوقات شریف را بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دوراندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت. یا خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و

---

(۱) این تاریخ را Story در کتاب «تألیفات فارسی» (ص ۳۰۹) از فهرست نسخ خطی تألیف Morley اص ۱۳۳ شماره ۲) نقل میکند. مورلی هم از «خواند الصفویه» نقل کرده بوده است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۶

کمال بصد مرحله دور انداخت ... چون یکه تأمل نمودم خلاصه اوقات بیقائلت گذشته بود ... چون گاهی بصحبت فیلق بخش بعضی اعوه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشاء بهره تمام داشتند فایز میشدم ... طبع درپرده گر بندان شیوه ستوده رغبت نموده ... دامن از شغل درچیده ... در سلک منشیان بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم.»

پس از اینکه بسلک منشیان بارگاه معلی درآمد در سال ۹۹۵ که بیست و شش ساله بوده بخدمت سپاهیگری در خطه عراق منصوب شد.

مجددا در سال ۱۰۰۱ در دار الانشاء بخدمت گمارده میشود و در سلک «منشیان عظام» قرار میگیرد. در این منصب اخیر است که افتخار ملازمت دائم و سمت منشی خاصه شاه عباس کبیر را پیدا میکند.

وفات اسکندر بیگ در سال ۱۰۴۳ اتفاق افتاد. یعنی هفتاد و پنج ساله بود که از جهان کناره رفت.

### [پیرامون] تاریخ عالم آرای عباسی

اثر معروف و جاودان اسکندر بیگ ترکمان کتاب تاریخ اوست که در احوال و اعمال پادشاهان صفوی از آغاز حکومت این سلسله تا مرگ شاه عباس و ذکر حوادث مهم آن عهد بنام «تاریخ عالم آری عباسی» تألیف شده است.

تصور میرود که مؤلف نام کتاب خود را به عالم آرا باین علت «موسوم» کرده است که فضل الله بن روزبهان خنجی پیش از او کتابی بنام «تاریخ عالم آرای امینی» تألیف کرده بود که سراسر آن در انتقاد از حکومت صفوی و پادشاهی شاه اسماعیل اول و شرح اعمال خشن و دشمنی و جدال اهل تسنن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۷

و تشیع بود.

اهمیت و امتیاز خاص تاریخ عالم آرای عباسی درین است که مؤلف آن خود شاهد و ناظر او شاید گاهی هم دخیل) بسیاری از وقایع و حوادث آن دوران پر هیاهو و بسیار هنگامه بود و بالطبع در نقل اخبار و شرح مربوط به آن موانع اصل صحت و دقت را تا آن حد که مضر بحقیت و مخالف نظر و طبع شاه نبود رعایت میکند.

بیگمان بسیم آن هم هست که نویسنده مقرب شاه از ترس جان یا از برای خوشامدگویی به قلب و مسح بعضی حوادث دست برده باشد ۱۰.

اسکندر بیگ ترکمان چنانکه خود در کتاب اشاره میکند (ص ۳۷۹) از تقاضای و بکار بردن صنایع ادبی اجتناب کرده و با اینکه بطور قطع با علوم ادبی و سبک نثر نویسی مرسوم آن زمان آشنا بوده ۲۰، کتاب را به نثری ساده و روان و کم غلط نوشته است. همین خصوصیات موجب رواج و شهرت کتاب اوست.

تاریخ عالم آرای عباسی در سال ۱۰۲۵ تألیف شد. مؤلف در این سال بمناسبت پایان سی‌امین سال پادشاهی شاه عباس بتألیف کتاب آغاز میکند.

هنگامی که بتألیف شروع کرده بوده است کتاب را در اندیشه به سه جلد (صحیفه) منقسم میسازد. باین ترتیب که جلد اول مشتمل بر حوادث و وقایع و وصف اوضاع تاریخی پیش از شاه عباس (یعنی از ۲۳ختام پادشاهی شاه سلطان محمد) و جلد دوم منقسم حوادث سی سال نخستین (و باصطلاحی

---

(۱) نگاه کنید بفهرست نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه ملی پاریس تألیف بلوشه ذیل عالم آرای امینی و به مقاله فضل الله بن روزبهان خنجی بقلم محمد امین خنجی در فرهنگ ایران زمین، دفتر ۳ جلد ۴ (تهران ۱۳۳۵).

(۲) مقداری از منشآت و ترسلات او در دست است و بهترین شاهد این مدعاست.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۸

قرن اول) پادشاهی شاه عباس باشد. جلد سوم هم که لازم بوده است بمرور نوشته شود بوقایع سالهای پس از ۱۰۲۵ اختصاص داده میشود که با مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۷ پایان میگیرد.

اکنون ببینیم که کیفیت تألیف و تقسیمات هر یک از مجلدات سه گانه کتاب چگونه است:

جلد اول که در سال ۱۰۲۵ تألیف میشود بنا بر آنچه مؤلف در ص ۵ می‌نویسد شامل یکه مقدمه و دوازده مقاله است. متأسفانه چاپ قدیم طهران فقط مقدمه و مقاله اول آن را حاوی است و یازده مقاله دیگر را که در آنها از روحیات و صفات شخصی و اخلاق خصوصی و اجتماعی شاه عباس (بنحوی که مقدور بوده است) گفتگو میشود فاقد است.

علت این امر بنا بتشریحی که خواهیم دید آنست که مؤلف در سال ۱۰۲۵ فقط همان مقدمه و مقاله اول را تحریر کرده بوده است و قطعا در همان ایام نسخی از کتاب بهمان شکل نیز استنساخ و رایج میشود. این نکته را از اینجا دریافتم که در یازده مقاله دیگر مؤلف بوقایعی اشاره میکند که مربوط بسالهای سی و هشتم و سی و نهم پادشاهی شاه عباس است، مثل واقعه طغیان میرزا گوجی (ص ۱۰۲۱- ۱۰۶۹). پس قطعی است که مؤلف این یازده مقاله را پس از سال ۱۰۳۳ نوشته است.

پس نتیجه میگیریم که ناشر چاپ قدیم کتاب را از روی نسخه‌ای بچاپ رسانیده است که یازده مقاله مورد بحث را فاقد بوده است ۱۰.

---

(۱) اتفاقا نسخ زیادی از عالم آرا فاقد این یازده مقاله است.

عالم آرا چون در عهد صفویه خواننده و خواستار زیاد داشته است نسخ خوب و نفیس و معتبری از آن در دست هست که باید در طبع دقیق و منقحی از آنها استفاده شود. بسیاری از نسخ آن را Atory اندر حدود ۴۰ نسخه) در ص ۳۱۰ کتاب خود شناسانده است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۱۹

در چاپ حاضر که باهتمام بنگاه امیر کبیر انتشار مییابد این نقص رفع شد. من در پایان جلد سوم کتاب از ص ۱۰۹۷- ۱۱۱۶ افتادگی را از روی نسخه متعلق بمجلس بطبع رسانیدم.

جلد دوم حوادث و وقایع سی ساله اول پادشاهی شاه عباس (سالهای ۹۹۶- ۱۰۲۵) را شامل است. چنانکه مؤلف مینویسد باید به خاتمه‌ای ختم شود که آن «خاتمه» در هیچیک از نسخ عالم آرا دیده نشده است. مگر اینکه «خاتمه» را آن چند سطری قرض کنیم که در کیفیت ختم کتاب و تصمیم به نوشتن جلد سوم در ص ۳۷۳ چاپ کنونی مندرج است. این فرض هم درست نیست باین علت که خود مؤلف مواضیع و ساحت خاتمه را توصیف و تبیین کرده است، ناگزیر همانطور که میگوید تحریر «نتیجه» را موکول بآینده و «وفای عمر» کرده بوده و قصد داشته است که آنرا در جلد سوم بگنجاند.

جلد سوم مربوط است به شرح حوادث قرن دوم پادشاهی شاه- عباس (یعنی دوازده سال) که بسال ۱۰۳۸ ختم میشود.

استوری، دانشمند انگلیسی، در ص ۳۱۰ کتاب «تألیفات فارسی» تبویب و تقسیم عالم آرا را چنین بیان میکند:

۱) مقدمه: در منشأ خاندان صفویه و پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب.

۲) صحیفه اول: از تولد شاه عباس (سال ۹۷۸) تا جلوس او (سال ۹۹۶).

۳) صحیفه دوم: مقصد اول- سی ساله اول پادشاهی شاه عباس (تا سال ۱۰۲۵)، مقصد دوم- (بعضی از ایام را صحیفه سوم میخواند.)

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه ج۱، ص: ۲۰

مرگ شاه عباس و جلوس شاه صفی ۱۰.

### ذیل تاریخ عالم آرا

اسکندر بیگ پس از وفات شاه عباس و بنخبت نشستن شاه صفی (سام میرزا) دنباله تاریخ خود را رها نمیکند و بعنوان ذیل به نوشتن حوادث ایام سلطنت شاه صفی میپردازد. ولی مرگ باو مجال نمیدهد و در سال ۱۰۴۳ فوت میکند و ذیل تاریخ عالم آرا ناتمام میماند ۱۲.

### عالم آرای عباسی و شرق شناسان

نخستین بار مستشرق معروف درن( B. Dorn ) استخراجی ازین کتابرا که مربوط به وقایع مازندران است در کتاب Muhammedanische Quellen zur Geschichte der sudlichen Kunstenlander der Kaspischen Meeres

در پطرسبورگ بسال ۱۸۵۰ میلادی بچاپ رسانید (صفحات ۲۳۸- ۴۲۱ و ۵۱۰- ۵۱۴ کتاب مزبور).

پس از او مستشرقی دیگر، Erdmann نوه‌ی از اردبیلی راجع به بخشهایی از عالم آرا (صحیفه دوم) که در قزاقستان (کازان Kazan ) وجود داشته است نوشت و آنرا بنام

De manuscripto persico Iskanderi Manesii eruditis hus usque incognito disserult Franc

در شهر کازان بسال ۱۸۲۴ طبع کرد.

«درن» مجددا در سال ۱۸۶۱ در مجله ZDMG (صفحات ۴۵۷- ۵۰۱)

---

(۱)- تصور میکنم که مقصود استوری قسمت مشهور به «ذیل» است.

(۲)- ذیل را با قسمتی از تاریخ خلد برین تألیف محمد یوسف که راجع به دنباله وقایع سلطنت شاه صفی است آقای احمد سهیلی خوانساری مدیر محترم کتابخانه ملی ملک در سال ۱۳۱۷ در طهران بقطع وزیری در ۳۲۰ صفحه بطبع رسانیده است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۱

مقاله‌ای راجع به کتاب تاریخ عالم آرای عباسی و مؤلف آن تحت عنوان Iskender Munshi und sein Werk منتشر ساخت.

ادوارد براون هم در تاریخ ادبی ایران (جلد چهارم صفحات ۱۰۷- ۱۱۰) این کتاب را معرفی و وصف کرده است «۱».

### منتآت اسکندر بیک

از اسکندر بیگ بمناسبت منصب و سمت مهمی که در دولتخانه شاه عباس داشت مکاتیب و منشآت و ترسلاتی به سلاطین ممالک و حکام ولایات نوشته است که خوشبختانه بعضی از آنها باقیمانده است. نسخه‌ای از مجموعه آنها بعنوان «کتاب ترسل من منشآت خواجه اسکندر بیگ منشی» بشرحی که استوری مینویسد در لیدن موجود است «۱».

### مآخذ عالم آرای عباسی

مؤلف عالم آرا در نوشتن مباحث تاریخی کتاب خود از کتب معتبری که راجع به تاریخ آن ایام در دست بوده است استفاده کرده است و گاهی بآنها اشاره و استناد میکند، مانند:

احسن التواریخ (ص ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۶۴، ۱۱۴)،

---

(۱)- مطالب راجع به تاریخ عالم آرای عباسی و شرق شناسان شمه‌ا از کتاب «تألیفات فارسی» تألیف استوری نقل شد.

ناگفته نماند که در فهارس نسخ خطی فارسی که برای کتابخانه‌های جهان نوشته شده است نیز راجع به تاریخ عالم آرا و مؤلف آن بحث و سخن بمیان آمده است و استوری در کتاب خود باطب آنها اشاره میکند.

(۲)- بنقل از:

Cataogus codicum orientalium Bibliothecae Aca- demiae Regiae Scientiarume quem a clar. Weijersio in- choatum, post kujus mortem absolvit et edidit Dr. P. de jong, Leyden ۲۶۸۱

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۲

تاریخ اکبری (ص ۹۸، ۴۳۰)،

تاریخ جهان آرا (ص ۲۱، ۲۶، ۳۲، ۸۲، ۹۹، ۱۲۸، ۶۶۹، ۶۷۹)،

تاریخ حبیب السیر (ص ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۱۲۸، ۱۵۲)،

تاریخ طبرستان (ص ۱۲۸)،

تذکره میر تقی کاشی (ص ۱۷۹)،

روضة الصفا (ص ۸، ۳۲۶، ۶۱۲)،

صفوة الصفا (ص ۹، ۱۱، ۱۳)،

فتوحات پنبنی (ص ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۳۲)،

لب التواریخ (ص ۴۷، ۵۴)،

مطلع سعدین (ص ۳۷۳)،

نفحات الانس (ص ۱۴)،

نگارستان (ص ۹۵، ۱۰۹).

از کتابهای دیگر هم مانند صور الاقالیم، نزهة القلوب، مسالک و ممالک، عجایب المخلوقات، فرج بعد الشدة، اخلاق ناصری، حیوة الحیوان نام میبرد و چنین استنباط میشود که آنها را نیز زیر دست داشته و در تألیف و مستند ساختن کتاب خود از آنها استفاده است.

### فوائد تاریخ عالم آرا

تاریخ عالم آرا تنها تاریخ وقایع و حوادث نیست.

کتابی است که در آن به مباحث و مسائل اجتماعی نیز کم و بیش توجه شده است. مؤلف آن را باید مردی دقیق و عمیق دانست که باحوال روحی و اجتماعی مردم زمان خود آشنا بود.

فایده مهمی که از این کتاب حاصل میشود اطلاعات کثیر و مفید در چگونگی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۳

تشکیلات اداری و سیاهی و مسائل مالی و شرعی آن عهد است که در تدوین و تألیف تاریخ اجتماعی ایران بکار خواهد آمد.

فایده دیگر این کتاب ضبط وقایع مربوط بتاریخ ملل همسایه و مجاور ایران مانند عثمانیها، گرجیها، سلاطین تیموری هند و اتراک و ترکمانان ماوراء النهر میباشد که بعضی از این وقایع در جای دیگر مضبوط نیست.

فایده دیگر این کتاب ترجمه احوال دانشمندان و علماء و سران سپاه و رجال حکومت و نقاشان و خوشنویسان و شاعران و مطربان عهد صفوی است.

فایده دیگر این کتاب اطلاعات مربوط به طوایف و قبایل و عشایر ساکن ایران در آن عهد است که امور دولتی و سیاهی غالبا در دست آنان بود و مناصب «دیوان بیگی و امیر الامرائی و وزارت و وکالت (یعنی مرسوم آن عهد) بآنان اختصاص داشت.

فایده دیگر این کتاب وجود بسیاری از لغات و اصطلاحات مهجور و نادر است که در عهد ما بکلی فراموش شده و بوسیله چنین کتابهایی مضبوط و محفوظ مانده است (نگاه کنید به دو فهرست آخر کتاب).

### فهرست تاریخ عالم آرا

روزی که مدیر محترم مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر استخراج اعلام مختلف کتاب تاریخ عالم آرای عباسی را (از روی چاپی که آغاز کرده بود) از من خواست بدرنگ پذیرفتم. دو علت موجب شد که باین کار دشوار و طولانی، اما بسیار سودمند، تن دادم. نخستین علت آن بود که بالاجبار سراسر این کتاب مفید و مهم را برای یکبار میخواندم و از آن فواید بسیار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۴

برمیگرفتم و نکته‌هایی را که در خور توجه و دقت بود در می‌یافتم. اکنون که این کار عظیم پایان گرفته است می‌بینم که این مقصود را حاصل کرده‌ام.

علت دیگر آن بود که سابقه و آشنایی مختصری با اعلام عالم آرا- بمناسبتی که باید عرض کنم- از شش سال پیش پیدا کرده بودم. در یکی از روزهای سال ۱۳۳۰ دانشمند معظم جناب آقای سید حسن تقی زاده که توجه و شوقی بیش از حد وصف بمسائل علمی و جنبه‌های مختلف تحقیق و مطالعه دارند و همواره مشوق و راهنمای سالکین تازه کار این طریق هستند به من فرمودند که زنی انگلیسی «۱» بلندی و شوق خود به تهیه فهرستی برای اعلام اشخاص و اماکن کتاب عالم آرا دست زده بوده است، اما متأسفانه بعلت بیماری و پیری توفیق اتمام آرا نیافته است؛ و مناسب و مفید دانستند که دنباله کار او گرفته شود و فهرست مزبور برای سهولت کار مراجعه- کنندگان و بمنظور بر فایده ساختن کتاب مذکور بطبع برسد. من همان زمان قبول این خدمت علمی را کردم، و ایشان فیش‌هایی را که آن زن تهیه کرده بود از لندن خواستند. شاید یکسال و نیم از آن تاریخ گذشت تا فیشها بطهران رسید. اما دریغ که کار آن زن پر حوصله و دوستدار علم ناتمام بود و بطوری نبود که بتوان آنرا مهیای طبع کرد، بخصوص که از خلط و سهو و اشتباه نیز مبری نبود (اکنون که چاپ جدید عالم آرا با فهرستهایی که من استخراج کرده‌ام انتشار می‌یابد برای اینکه حقی از آن بانوی ارجمند تضییع نشده باشد یادآوری موضوع را لازم دانستم.

من در استخراج و تهیه فهرستهای مختلفی که برای تاریخ عالم-

---

(۱)- این بانوی انگلیسی زوجه A. C. Edwards است. شوهر مرحوم وی متخصص کم نظیری برای قالی ایران بود و کتاب مهم و مستند و معروفی بنام The Persian Carpet نوشت که در سال ۱۹۵۳ در لندن چاپ شد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۵

آرای عباسی فراهم آوردم مدتی دراز صرف کردم و به بیش از پنجاه- کتاب برای ضبط صحیح اعلام و کلمات رجوع نمودم «۱». چگونگی و تفصیل امر را در مقدمه فهرستها یادآور شده‌ام و از خوانندگان این مقدمه خواهش دارم که به آنجا مراجعه نمایند. متأسفم که باید بصراحت عرض کنم که باز آنطور که منظور نظر خود بود از عهده بر نیامدم. چه بسیار اغلاط واضح و مشهود که در فهرست دیده خواهد شد. اما دریغ که چاره‌ای نبود. اگر بایست که بیش ازین دقت و وقت و حوصله بکار برده شود لازم آن بود که

---

(۱)- فهرست کتابهایی که در استخراج فهرست یدانها رجوع کرده‌ام در صفحات ۱۱۲۰- ۱۱۲۲ درج شده است. اما پس از درج آن فهرست باز مراجعه بعضی کتب دیگر حاجت شد که اینک در اینجا اسامی آنها را نقل میکنم.

(۲) تاریخ یاقصد ساله خوزستان، نوشته احمد کسروی، تهران، چاپ دوم ۱۳۳۳ (۴۲) باب فی الشدة؛ یعنی من کتاب جامع الدول لأحمد بن لطف الله منجم باشی؛ Studies in Caucasian History (یعنی بتحقیقه و نشره ولادیمیر مینورسکی لندن، ۱۹۵۳.

(۳) بلدان الخلافة الشرقیة، تألیف کی لسترنج، نقله الی العربیة بشیر فرنسیس و کورکیس عواد، بغداد، ۱۹۵۴.

(۴) قاموس الحرافة القدیمة بالعربی و الفرنساوی، تألیف احمد زکی بک، بولاق، ۱۸۹۹ م.

(۴۵

Les Kurdes, etude sociologique et historique, Par Basile Niki, tine, Parir ۲۵۹۱

(۴۶) تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تألیف سعید نفیسی، مجلد اول، از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با روسیه، تهران، ۱۳۳۵.

(۴۷) عشایر کرد (۱. ایل سنجابی) تألیف دکتر محمد مکری، تهران، ۱۳۳۳.

(۴۸) برم و رزم: تألیف هزیر بن اردشیر استرآبادی، استانبول، ۱۹۲۸.

(۴۹) تاریخ الدول و الامارات الکردیه: الفه باللغة الکردیة محمد امین زکی، عربه محمد علی عونی، مصر، ۱۹۴۸.

(۵۰) (قوانین فارسی ماتندارن)، ۱۹۵۶، Matenadarani Parskern Vaneragerere H. D. Papazian, Irevan

(۵۱) تاریخ سند: تألیف سید محمد معصوم بکری، بمبئی، ۱۹۳۸.

(۵۲) تاریخنامه هرات: تألیف میرزا سیف بن محمد هروی، کلکته، ۱۹۴۸.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۶

ناشر گرامی از آغاز بامن امر راقمی شده بود که عالم آرا را با تصحیح انتقادی متن و مقابله نسخ و با تحمل و صبر بیشتر بچاپ برساند.

### اغلاط چاپی

نادرستیهای چاپی در متن کتونی عالم آرا کم نیست.

همانطور که در چاپ سنگی قدیم نیز بوده است. چون چاپ حاضر از روی چاپ قدیم بطبع رسیده بالطبع اغلاط چاپی بهمان شکل بجای خود باقی مانده است. من در موقع استخراج فهرستها پاره‌ای از اغلاط نابسند را تصحیح کردم و امیدوار بودم که اصلاح نامه اغلاط را در پایان کتاب بطبع برسانم. اما دریغ که دو سبب مانع این امر خیر شد.

یکی آنکه ناشر محترم در نشر کتاب شتاب داشت و من هم بسبب سفری که بایست پروم مجال درنگی در طهران و تدوین غلطنامه را نداشتم. دیگر آنکه مهمترین اغلاط که در اعلام مختلف یا لغات نادر روی داده است و تصحیح آنها لازم بود در فهرستها بشکل صحیح و درست ضبط و نقل شده است و خوانندگان با مراجعه بفهارس میتوانند متن را تا حدی تصحیح و اصلاح نمایند.

۲۳ دی ۱۳۳۵، تهران ایرج افشار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۷

### یادداشت

«تاریخ عالم آرای عباسی» تألیف اسکندر بیک ترکمان، منشی و دبیر شاه عباس کبیر صفوی، که در سال ۱۰۲۵ تألیف آن آغاز شده از مهمترین و مشهورترین متن تاریخی است که اطلاعات و حوادث دوران پادشاهی سلاطین صفوی تا پایان سلطنت شاه عباس را شامل است. مؤلف تألیف خود را بقصد بیان جنگها و پیروزیها و ایران مداری شاه عباس آغاز میکند و برای اینکه خواننده از شجره اسلاف شاه عباس و چگونگی پیدایش سلسله صفویه در ایران نیز آگاه شود نکات دقیق و مفیدی هم در این باره توضیح میدهد.

چاپ کنونی که از طرف مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر با کاغذ مرغوب و چاپ زیبا انتشار می‌یابد- و نمونه‌ایست از علاقه وافر مدیریت مؤسسه به نشر کتابهای مفید- از روی چاپ سنگی عالم آرا که در سال ۱۳۱۴ قمری در تهران منتشر شده است در معرض استفاده عموم قرار میگیرد.

در چاپ حاضر رعایت این نکته شد که شماره صفحات چاپ قدیم در جای خود میان این نشانه [] نشان داده شود تا مراجعه بچاپ تازه برای استنادانی که دیگران بچاپ قدیم کرده‌اند، آسان باشد.

من، بخواهش مدیریت عزیز و گرامی مؤسسه مزبور فهرست‌هایی برای نامهای اشخاص و اماکن و کتب و همچنین برای لغات نادر و اصطلاحات اداری و سیاهی و مناصب و مقامات که کتاب حاضر گنجی بی نظیر در این زمینه است فراهم می‌آورم که با شرح حالی

از مؤلف و اطلاعاتی درباره

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۸

کتاب بصورت رساله‌ای در پایان جلد دیگر انتشار خواهد یافت.

مؤلف عالم آرا، کتاب خود را به سه جلد (صحیفه) نامساوی تقسیم کرده است:

صحیفه اول عبارتست از سلسله نسب خاندان صفوی و شرح پادشاهی سلاطین پیش از شاه عباس. این صحیفه خود مشتمل است بر دوازده مقاله، که در چاپ سنگی قدیم فقط یک مقاله از مقالات دوازده گانه آن چاپ شده است و من برای اینکه چاپ حاضر کامل باشد متن یازده مقاله مزبور را پیش از چاپ فهرست‌ها در پایان کتاب نقل خواهم کرد. البته این یازده مقاله بسیار مختصر است.

صحیفه دوم شامل وقایع سی ساله (قرن) نخستین پادشاهی شاه عباس و مطابق با سال تألیف کتاب است.

صحیفه سوم که بمرگ شاه عباس خاتمه می‌یابد، از سال ۱۰۲۶ ببعد بترتیب پیش رفتن سالها و روی دادن حوادث نوشته شده است. بنا بر علت نامساوی بودن مجلدات است که صحیفه اول و نیمی از صحیفه دوم صحیفه کتاب در این بخش نشر میشود و نیم دیگر صحیفه دوم با صحیفه سوم و فهرست‌ها در بخش دوم چاپ خواهد شد.

در پایان یادداشت خود باین نکته اشاره کنم که مؤلف پس از اتمام عالم آرا باز درصدد ادامه تاریخ خود برآمده و ذیلی بر آن نوشته است که حوادث پس از پادشاهی شاه عباس یعنی پنج سال اول دوره سلطنت شاه صفی را شامل است. این ذیل باهتمام دوست گرامی و فاضل آقای احمد سهیلی خوانساری در سال ۱۳۱۸ در تهران چاپ شده است.

ایرج افشار

تهران- هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴

در چاپ اول، مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته‌ام در اول مجلد دوم چاپ شده بود و در چاپ کنونی آن مقدمه به ابتدای مجلد اول نقل شده است.

کامرانیه (شمیران) ۱۷ تیر ماه ۱۳۳۸- ایرج افشار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، مقدمه‌ج۱، ص: ۲۹

تاریخ عالم آرای عباسی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱

**[دیباچه]**

بسم الله الرحمن الرحیم [۲] چون نثر محامد کبریای الهی که بیرون از دایره عقول و اوهام است در خور رتبه و حلاقت بشر و مدارک انسان نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج از تصور اوهام است بنان و قلم را قدرت تحریر و یارای گزارش آن نی، آنانکه بدین آرزوی غفلت افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده‌اند سر گردنان بادیه حیرتند که در اولین گام خواهش و سیاستگزاری در گل مانده‌اند صدر نشینان کوی ندانیند که از جهان هوش و خرد دور افتاده‌اند و آنها که بگمان دریافت نشأه صمدیت در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم درمانده و بمضمون این مقال که:

بیت

که خردم در خور اثبات تو نیست‌دانسته ذات تو بجز ذات تو نیست پای بند خیال محال گشته‌اند سزاوار عقل ناقص و بی‌دانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه از تکاپوی متقاصد ساخته در دامن خاموشی کشم و از آنجه در تنگنای حوصله بشریت خامه تنگ مایگان بازار دانش گنجایشی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر دل زنم و بدست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدینمقال گویا گردانم:

بیت

آنجا که کمال کبریای تو بودعالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و ثنای تو بودهم حمد و ثنای تو سزای تو بود و نعوت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مفاخر مرتضوی و ائمه طاهرین نیز که مسند آرایان بارگاه اصطفاء و ارتضائند و مرشدان راه هدایتند باقی صفات ایزدی بود، لهذا خود را بی زاد و راحله دانش سرگردان بادیه حیرت و نادانی نسناخن و از آن مرحله پیمائی باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی از سوء ادب دانست، غرض از تسوید این مقالات آنست که اقل عباد اسکندر الشهیر بمنشی که در اوان نشاء جوانی باغوای کوته خردان دنیا پرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا شده بود باز آورده هوس علم سیاق نموده و مدتی بدان شغل ناتمام بسر انجام پرداخته چون در آن فن باعضاء ناقص خود فی الجمله رتبه کمال یافتم و برخی از اوقات شریف را بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم طفل دوراندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت، با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت، تو که در بحر موانج معانی تشاوری کردی چرا بطریق معرکه آرایان عالم قریب صورت پرست باشی، چون نیکه تأمل نمودم خلاصه اوقات بیطائل گذاشته بود و شخص طبیعت قرین یأس و ندامت گشته، چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشاء بهره تمام داشتند فایز میشدم و در اوقات همصحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحه بیان میگاشتند مشاهده مینمودم طبع دیرپزگ بدان شیوه منوده رغبت نموده

عالم آرای عباسی- ۱

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۲

مصراع

آن هوس در دلم پدید آمد

دامن از شغل درچیده لحم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی در خدمت درگاه پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اجتهاد خاقان کشور گیر موسوی حسب حسینی نسب حیدرنژاد که القاب همایونش بالفاظ در نثار عاکف آستانه خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلّم مروج مذهب حق اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام با اخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه و اولاد الاطهر آرایش دو جهانی یافته و شرف غلامی [۳] و ولای اهل بیت طاهرین را سرمایه افتخار و مباهات دانسته خود را کلب آستان ملایکه آشیان خاکت خطه نجف میسازد و بدین دو نسبت عظمی و موهبت کبری بر سروران عالم و پادشاهان ما تقدم رتبه تفوق و سروری دارد، عالی مزایی که پیشانیه تکلف و سخن پردازی انوار ظل اللهی از ناصیه همایونش درخشان و آفتاب معدالتش بر مفارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق صادرات احوال عجسته مآل آن سلطان سلاطین نشان است.

شعر

شاه با دین و داد عدل اساس‌خلف صدق مرتضی عباس

که ازو روزگار خرم بادتا ابد پادشاه عالم باد دریافته در سلک منشیان بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم و خدمت شبانه روزی که لازم این مشغله عظیم بود این امر لایق را حایق گشته چنانچه در خور همت و شایسته فهم و فطرت بود میسر نگشت، با کمال خجلت زدگی از علو همت بدان مشغله گرفتار آمدم و در خلال این حال هر گاه فرصتی مجستم بمطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم.

بیت

دارم دلی که دارد هر دردش هوائی‌چون غرقه گردابان هر پاره ز جائی فی الجمله چون از اخبار سلف و سیر پسندیده این پادشاه جمجاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برأی العین مشاهده نموده بودم در کفه میزان خرد نهاده با آثار سلاطین ما تقدم که فضلای دانشور و مورخان بلاغت گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریب و استعارات عجیب ساخته و پرداخته داد سخنوری داده‌اند سنجیدم سیر هیچیک از کشور گشایان والا قدر را بآن برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز شده میخواهی که بقدون کمالات از ارباب استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن سرای را در مقابل این آینه گیتی نمای بگویائی در نیاری و صادرات احوال فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بی همال را که در صفحه خیالت رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صحیفه بیان نگاری و گوش و گردن شاهدان بزم افروز جهان آرای سخن را که بهین زیور حور نژادان عالم قدسی و گزین اربعان نزهت سرای انس است بدین در شاهوار نیارایی که اگر در نظر بالغ فطرتان مستعد ناشی باری بمیمنت این امر سعادت افزا از همگنان شرف مزیت دریافته گوی تفوق و رجحان از اقران ربوده باشی.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۳

بیت

بین تا ز آثار پیشینیان‌چه باقی بود جز سخن در جهان

چرا وصف این نامور شهریارنماند بگیتی ز تو یادگارا گاهی مؤدب عقل دور اندیش طبانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که تو هنوز ایجد خوان دبستان دانشی، با دانشوران روزگار چه لاف مشارکت و هم سری زنی و بیهوده چرا خود را مهزل ارباب استعداد سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آن است که دست هر کوته همت پیسرانجام بدامان سرادق عزت او رسد و نکته گاه سخن سرایان معنی آرا زیباتر از آنست که محل ورود هر نادان بینام و نشان گردد.

شعر

زهی قدر سخن کان جوهر پاکنز عرش آمد بسوی عالم خاک

چو خواهد خلوتی با کاشف رازنگردد جز باهل قدس دساز

کی این وحشی غزال دشت طنایگرد انس با هر خاک پیما

سخن مرغی است کاندر پرفشانی‌فرو ناید ازو تاج کیانی

کسی را کین هما پر سر نشیندبالا دست اسکندر نشیند هیهات هیهات ذره حقیر صورتکده حروف و نقط را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری و خزف ریزه صحرای یفدر را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته پیرایی چه لاف برابری؟ اتو کجا وین آرزوی خام کردن از کجا؛ چون در مسامحت سخن بود از این اندیشه باز میآمدم و گاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلشن امید آشیان دارد بهزار دستان این نغمه میسراید که اگر در صفحه قابلیت و مدحت گزاری

قلم اندیشه‌ات کند است، اما در جولانگاه مفاخرت کمیت جهان پیمای شایستگی ممدوحت تیز رو و تند است، این پست فطرتی و کوتاه همتی است.

بیت

ترا که چیده بالای هم بود در طبع‌هزار جنس هنر از دیار دانائی چرا بدین پست فطرتی و فروتنی رضا میدهی و عنان سبکه سیر قلم را بپراهه رانده از نکاپوی شاهراه امید باز میداری، چون اطناع سلیمه را بمطالعه کتب سیرو تواریخ که فواید آن بر همگنان معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمام همت و عرصه سخنوران فراخی دارد جای تأمل نیست، باقتضای همت قدم در بادیه طلب نه و جویای توفیق الهی و آماده تأیید ایزدی باش.

ز همت قدم نه درین شاهراه‌به نیروی بخت و به اقبال شاه

ز گنجور و گنجینه روزگاربدست آر این لؤلؤ شاهوار

که تا بر زبانها رود نام تویر آید ز لطف خدا کام تو ایامی در این اندیشه بسر کردم و با مزاج بهانه‌جو و طبع سرکش در کشاکش بودم، عاقبت رأی دور بینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرامی این آرایشده دیهیم خسروانی را بی آنکه بسلاست عبارات و الفاظ مناسب [۴] و آراستگی لفظ و معنی مفید باشم بطریق مسنوده بقید کتابت در آورده در دفتر اندیشه و آمال تدوین که اگر عمر وفا کند و از مشاغل روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست فی الجمله فراغی حاصل آید و فرصتی بدست افتد و همچنانچه عارف گنجوی در این دو بیت کاشف راز گردید.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۴

بیت

ترا با چندین گوهری ارجمندمعمی حاجت آید به گوهر پسند

متاع گرانمایه داری بسی‌چه سودت بود چون نخواهند کسی هر گاه ولی نعمت عالی منتسب پرتو توجه با تمام این نسخه شریف افکنده طبع بهانه جو پذیرای فرمان فرمانده زمان گردد بتوفیق آسمانی و دستیاری همت آرایش رسته بازار معانی نموده هنگامه سخن پردازی گرم سازد و رموز مذکور را بعبارات شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشیده باشعار آبدار مناسب ترصیع دهد و بنیروی فطرت و پایمردی خواص طبیعت آنمشعار لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که همچنانچه آثار این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار است تألیف این مقدس صور کم بضاعت نیز ضرب المثل مستعدان فضیلت شعار گردد.

بیت

اگر بختم کنون یاری نمایدز درج معرفت قفلم گشاید

به اقبال شهنشاه جوانبخت‌زنم بر کشور دانشوری تخت

بگویم گوته گلهای معانی‌بیارایم دکان نکته دانی

ز بحر دانش آرم آنقدر درک که گردد عالمم از در ثمین پر چون از مرشد عقل و پیر همت رخصتت یافتم بگل چینی این باغ شتافتم و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخنوری در جولان در آورده شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرین و الف است و سنین عمر شریفش چهل و هفت رسیده و هنوز زمان ایام جوانی و عنفوان بهار دولت و کامرانی است نموده و آنچه برتو شعورم بر آن تافته بود بی زیاده و نقصان بقلم درآورده و آنچه اطلاعی بر آن نداشتم ضرورة بانقوال ناقلان اعتماد نموده بی تکلفات منشیانه در رشته تحریر کشیدم و این شگرف نامه نامی و صحیفه گرامی را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مقتبسات و عبارات مغلق غیر مأنوس که ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صور عجسته منظر اخبار و شاهد نیکو سیر آثار را بسادهتر لباسی آراسته بجلوه ظهور آوردم، اما این قاعده کلیه نیست، چه میشاید که گاه گاه عندلیب سرایستان طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی بر آمده نوای سخن سرائی آغازد و گاه باشد که طوطی کلک شیرین مقال بشکرستان عبارت آرائی رسیده ناطقه‌اش را لمذت گویائی افزاید. مجملا هر عبارت رطب و یابس که در حین کتاب بر زبان

قلم جاری گشت پنهان اکتفا نموده از آن نگذاشت و مقید با شمار مناسب نشد و اگر بر سبیل ندرت در هر جا دو سه بیتی مرقوم شده باشد اکثر نتایج آثار سلیقه و زادههای افکار طبیعتاند که در اثنای گزارش اخبار بدیهۀ بخاطر رسیده بر زبان خامه سخن گذار جریان یافته و هر چند مقصود اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آن حضرت و قضایای که در طی احوال گرامی آن حضرت از روز ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد واقعه هایله ارتحال پادشاه جمجاه جنت بارگاه و جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندر شأن رضوان جایگاه سلطانمحمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی قضایای اورزنگیه و روسیه بجهة سرایی متعطشان وادی اخبار بر سبیل اجمال مرقوم قلم وقایع نگار گردانند که سر رشته سخن یکدیگر اتصال یافته حکایاتی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و در این مسوده نام نامی و اسم سامی گرامی آن حضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعبیر نموده نام نامی والد ماجدش را نواب سکندرشان و اسم مبارکش جد بزرگوارش شاه جنت مکان طیبین آشیان و اسم شریف جد اعلایش خاقان سلیمان شأن در قلم آورد و هر جا نواب مریم شأن مهد علیا مذکور میگردد غرض والده ماجده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵

آن حضرت است و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزاست و همت بر آن متصور است که هر گاه طبع اشرف آن حضرت قابل اتمام این نسخه شریفه باشد در هنگام مجال دادستان بدادستان بمعرض عرض در آورد و اگر علاوه وقتی بعمد بقید کتابت در آمده باشد بگونلک راستی محو نماید و اگر فرو گذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد بازیافت آن کرده این نگاشته کتلک اخلاص برقم تحقیق و جایزه و تصدیق رسانم و نخست تمنیا و تبرکا شرح نسب آن حضرت را که از دودمان نبوت و ولایت منتسب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیدهاش را که از سایر سلاطین جهان و خواقین دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم، اگر چه طریق بندگی و اخلاص جبلی و نمکی پرورده گای این دودمان ولایت نشان اقتضای آن میکند که بقاعده وصافان سخنور و موزخان بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولی نعمت خود یکی را صد و صد را هزار نگاشته کتلک بدایع نگار گردانیده در صفحه روزگار یادگار گذارد، اما چون طبع سلیم حقایت سرشت آن حضرت بامروی که عالی از حقیقت نفس الامر و آلوده بتکلفات سخن سرایان بیهده‌گو باشد [۵] اقبال لیمتیابد از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده همان کمیت قلم را از تکاپوی عرصه تکلف و عبارت آرائی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاریست بر صفحه بیان نگاشت و این همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی در دو سه مجلد رقم اختتام پذیرد.

صحیفه اول مقدمه: در ذکر نسب همایون آن حضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالی مقدار و مقامات عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشتهاند و ظهور دولت این خاندان و شرح ولادت با سعادت آن حضرت و خلاصه اطوار زکیه و مجملی از اوصاف جلیله بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله.

مقاله اول: در ذکر پادشاهان کامکار و وقایع زمان دولت آن شهریار عالی تبار و قضیه ارتحال حضرت شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر شأن و جلوس همایون بر تخت فیروز بخت سلطنت ایران؛

مقاله دویم: در ذکر توجه و استفراق آن حضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته؛

مقاله سیم: در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است؛

مقاله چهارم: در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر محافظات ایام سعادت فرجام؛

مقاله پنجم: در عدل پیرایی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است؛

مقاله ششم: در نفاذ امر و قهاری و آشتی مراجی که حکمتهای نامتناهی الهی است؛

مقاله هفتم: در قاعدههایی که در امور جهانداری وضع نموده؛

مقاله هشتم: در بی‌تعینی و درویش نهادی و بی تکلیفیها و جمعیت ضدین؛

مقاله نهم: در ذکر احقاق حقوق خدمت گزاران و دوری جستن از مملکات ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است؛

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶

مقاله دهم: در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک اقالیم سبعه؛

مقاله یازدهم: در ذکر آثار خیر و اثناء و احداث عمارات عالیه ممالک؛

مقاله دوازدهم: در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون اعلی از یک جلد.

صحیفه دویم در ذکر احوال خجسته مآل زمان جلوس میمنت مأنوس تا حین تحریر مطابق سنه خمس و عشرین و الف؛

خاتمه: در بیان حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چه آنکه در کتب متقدمین به مطالعه رسیده و چه آنکه در ایام عمر مشاهده شده، انشاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث تسوید یابد و چون بمقتضای طبع ایراد یافته ملتمس از ارباب بصیرت آن است که در نیکی و بد آن بدیده بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری نفرموده اگر تناقضی در اخبار بنظر بالغ نظر آن روزگار درآید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین از آن پوشیده دارند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷

## مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مقامات عالیه اجداد عالی مقدار که از دودمان رسالت و ولایت منتسباند

### اشاره

بر ضمایر فطنت مآثر اولو الابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسله علیه از اصلاب و ارحام طاهره واحده خیر من واحده به حضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی علیهما السلام میرساند، بدینطریق که ابو المظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم بن الشهیر شیخ شاه بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه بن محمد بن شرف بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرجی بن ابی محمد القاسم بن ابو القاسم حمزة بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن امام الناطق جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیهم السلام، و علماء انساب و موزخان بلاغت انتساب متفقند که آن حضرت و حضرت خاتم الانبیاء، گل گلزار خلیل و نوباوه بوستان اسمعیل علیهما و علیه السلام و آباء عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابو البشر آدم علیه السلام که مختلف فیه است و ائمه نسب و ارباب اخبار حسب در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالی مقدار از سید الابرار و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یکه مشاهده میشد و مشهر بر ظهور پرتو انوار حضرت خیر البشر بوده مشجرات ساخته و در فضایل و مناقبشان رسایل پرداختهاند ذره احقر بنا بر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان این فن بذکر مجملی از آنها اختصار مینماید.

### بیان آباء کرام حضرت خیر الانام

### اشاره

از جد الله حاس رضی الله عنه مرویست که [۶] حضرت رسالت ص در بیان نسب خویش چون بعد نان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فرمودی: کذب النسابون الی ما فوق عدنان و عدنان را دو پسر بود. اما نور نبی و ولی علیهما السلام که بمکگ حدیث صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و روشن گردید و به پسر کبهر او انتقال نمود. بقول مصنف روضة الاحباب او را هشت پسر بود: از آن جمله حامل نور مظاهر موجوده تزار بود که کنیت او ابو ربیعه و ابو ایادست و چون تزار متولد شد پدرش بشکرانه ظهور آن نور که از ناصیهاش میدرخشید بمراسم قربانی پرداخته خلایق را از موائد خوان احسانش بهرهور میساخت و آن نور قیض‌پرور از صلب آن والاگهر بجمال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت حنیف ابراهیم و کیش اسمعیل بطاعت رب جلیل میپرداخت و آن نور عالم آرا از ناصیه همایونش در تجلی و دافع ظلام ایام و لیالی بود. حسن صوری به کمال داشت. در میانه اعراب خدمی شتران بانو منسوب است و آن پرتو آفتاب تمثال در ساحت جلال

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸

پسرش الیاس نمایان شد. الیاس موحد و دین پرور پرهیزگار بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یأس حاصل کرده بود متولد شد. لا جرم بالیاس موسوم گردید و او بزرگ قوم و عشایر و اشرف اولاد خلیل و سرور اخلاف اسمعیل بود. نقل است که هر گاه الیاس طوف خانه کعبه نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور این حال استعجاب نمودی و پرتو آن نور در آینه جمال مدرکه پرش تافت که موسوم بعامر بود.

و بعد از او از جمله پسرش خزیمه لایح گردیده عالم آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید نشان از عارض کتابه جهان افروز گردید و او مکنی با بر نصر بود. نصر پسر او بقریش اشتهار داشت. تمامت قبایل قریش از نسل اویند و پسر او مالکگ حامل آن انوار گشت و بعد از او فهر بدین سعادت امتیاز یافت. از او پسرش غالب رسید و از او بقوی انتقال یافت و ازو بکعب و از پسران متعدده کعب مره بدین شرف از اخوان معزز بود و از او پسرش کلاب که بزرگی و مطاع بین قریش بود و ازو بقصب قصی انتقال نمود و از اولاد او جد مناف بدین شرف بین الاخوان سعادت امتیاز داشت، و خلف صدق او هاشم است که عمر و الحق نام داشت و بهاشم ملقب گشت و او سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین مبینش رخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان بنی هاشم را در میانه قریش شرف و متزلتی عظیم است و از پسران او جد المطلب حامل نور مظاهر موجود بود که بعظم شأن و رفعت مکان از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله ریاست و بزرگی او را پذیرفته قدم در دایره متابعتش نهادند و او شبیه نام داشت و بسببی که در تواریخ مبسوطه مسطور است بعبد المطلب اشتهار یافت.

### وفاء عبد المطلب بنذر و عزم قربانی کردن عبد الله را

کلید خانه کعبه بدست او در آمده منصب حجابت بروی قرار گرفت حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از میمنت نور احمدی هر دعائی که از درگاه رب العزه جل جلاله مسئلت مینمود بشرف اجابت اقتران می‌یافت، و او را دو پسر بود، بقول مؤلف روضه الصفا و خلاصة الاخبار پسر هشتم او عبد الله پدر خاتم الانبیاء است و عبد المطلب نذر کرده بود که چون دهنده بیست ده پسر باو کرامت نماید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند. چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست بنذر خود وفا کند، در میان فرزندان قرعه زد. قرعه اختیار بنام عبد الله افتاد عبد الله از این اشارت با بشارت مبشر گشته تقدیر الهی را گردن انقیاد نهاد و عبد المطلب از انقیاد او و رضای والد عالی نژاد مسرور گشته باتفاق پسر روی بقربانگاه آورد. قریش خبردار شده از طلب رفته او را از این امر مانع آمدند. در این باب از رأی کاهنه که در آن عصر از اقران متفرد بود استطلاع نمودند، آن کاهنه بسوی فدیه راهنمائی کرد و قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیه عبد الله داده میانه شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله برآید ده ده شتر افزاید و قرعه زنند تا وقتی که قرعه بر شتر افتد.

عبد المطلب بر این منوال عمل مینمود و قرعه بنام عبد الله میآمد. چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته و قرعه بر شتر افتاد چند مرتبه تکرار یافت تا عبد الله را تشفی حاصل شد، صد شتر قربان نموده و از آنجاست که فدیه کامله است حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافت و کلام دور نظام حضرت خیر الانام که میفرمودند انا ابن الذبیحین اشاره بعبد الله و اسمعیل است. چنانچه در کتب تواریخ مسطور است ثمشه نور احمدی و انوار خورشید آثار محمدی از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و احبار یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او نمودند و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر اعدا از او کفایت میشد و از ثمشه ظهور آن نور جمیع خاتونان قریش شیفته جمال خورشید مثالش گشته به ترویج او رغبت مینمودند و آن عطیه نصیب آمنه بنت وهب گردید و شجره آمالش بثمره مراد بارور گشت در عام الفیل حضرت خاتم الانبیاء از آن مخدره کبری بوجود آمده عالم ظلمانی از ثمشعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت. بسی از امور عجیبه و اشارات غیبه و خوارق عادات در مدت حمل و حین ولادت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹

و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آن سرور انبیاء و والده محترماش سمت ظهور یافت [۷] که کتب قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است. بالجمله عبد الله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنجسالگی در مدینه طیبة جوار رحمت رب العالمین پیوسته در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال هفتم آن میلاد با اسعاد آمنه فوت شده عبد المطلب متکفل پروردن آن سرور بطحا و یثرب گردید، و در سال هشتم عبد المطلب جوار رحمت ملک غفور پیوسته کفایت آن در یتیم در میانه اعمام بر ابو طالب قرار یافت و ابو طالب پسر هفتم عبد المطلب و بعمران موسوم بود و میانه قبائل قریش شرف و منزلتی داشت. حضرت خاتم الانبیاء در حجله عطوفت و اشفاق آن عم عالیقدر پرورش می‌یافت و تا سال دهم بعثت آن سرور در حیات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت.

تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نموده و حضرت رسالت بجهت فوت ابو طالب و خدیجه کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن مینامیدند، و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفرة و المشرکین وصی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که کتب موافقین و و مخالفین بفضائل و مناقبش مشحون و از حیز احصاء بیرون و بعد از حضرت رسالت پناهی اشرف اولاد آدم و بحکم حدیث لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قرشی توأم است و آن حضرت را باشاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن دو مخزن الاسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان تولد پر مثال نیرین از دو آسمان طالع گردیده، و کلام در انتظام سیدی شباب اهل الجنة در علو شأن ایشان منزل است و چون از ذکر اساسی سامیه ایشان و ابنای کرام عالی مقام که بر حسب منه انبتنا عشرة حبه از آن سرچشمه جهان بیا منشعب و بر مثال بروج منشئه آسمانی اولهم علی و آخرهم مهدی ع دوازدهاند، مقصد شجره همایون ثمره حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است، لهذا صحیفه بیان را بذکر احوال آباء عظام کرام آن حضرت میآراید. بالجمله از آن دو گلدسته گلزار نبوت و امامت و دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسله انتساب علیه شاه موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق ایمائی بآن شده بامام الهمام سابع الائمة الاثنی عشر امام موسی الکاظم‌ع پیوسته از آن امام عالیمقام جدا میشود. لهذا زبان بیان از تعداد ائمه کرام که بمناقب و الشمس و الضحی اوضح از آفتاب عالمتاباند کشیده بذکر اجداد عالیمقام آن حضرت رطب اللسان میگردد، باتفاق جمهور علماء انساب از اولاد نامدار حضرت کاظم علیه السلام نسب همایون بامامزاده عالی مقام ابو القاسم حمزه که بقول اصح در

سوسفید ترشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی میگردد. چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور بابن-یزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدر الدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آن حضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیاء است تألیف نموده بصفوة الصفا موسوم ساخته از ذکر فیروز شاه زرین کلاه افتتاح نموده، رقم حروف نیز سالکه آنطریق گشته بدستیاری قلم زرین رقم صحیفه عالم آرایی را بذکر آنحضرت آرایش میدهد.

فیروز شاه زرین کلاه: صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان الطریقة فی العالم ابراهیم ادهم که اعلام ملکة سنایی اقتراحت همواره بغزا و جهاد اشتغال داشت و در آن زمان مردم مغان وارمان و آن حدود از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی‌بهره بودند آن سلطان غزا پیشه بشعله تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام پرتوش ساخته رسوم کفر و ظلام را براندانخت. امیر فیروزشاه را که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر ولایت



اردبیل و توابع سریور و امیر ساخت و او بمکنت و ثروت و خیول و دواب و عنایم بمرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجایی نداشت. از آنجا به بیشه کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در آن ولایت بتلقین مسائل دینی و تبیین معارف یقینی پرداخته، سفره افضال و انعامش را بر اقاصی و ادانی گشاده بود چون امیر فیروزشاه عنان اشهب عزیمت بدست قابله اجل سپرد. فرزند رشیدش عوض الخواص بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاصی یافت و از آن موضع بقریه اسفرنجان از توابع اردبیل نهضت نموده ما خیل و حشم و اتباع در آنجا توطن اختیار نموده و او نیز بدستور والد ماجد بآئین کرم و مهمان نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردید و بعد از مدتی که سفره انعام را از دار الضیافه افضال و اکرام در نوردیده در مهمانسرای عقبی منزل گزید ولد بی حمدیش محمد الحافظ قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید. از غرائب حالات آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غائب و مفقود الخبر گشت. متنسبان آن خاندان هر چند بیشترش جستند کمترش یافتند از وجودش مأیوس شده بتعزیداش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون ماه شب چارده در برج جوزا مضمحی حمایل کرده بر در خانه پدر ظاهر شد. خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان [۸] بودند دیده بدیدار گرامی آن پدر آسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسرور و سور مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش نمودند. تقریر نمود که جمعی از جمله مسلمانان که سالکند طریق صلاح و سداد بودند مرا بمیانه خود بردند و ابواب رأفت و اشفاق بر روی من گشوده تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و در این هفت سال در میانه آن طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم تا اکنون که مریضت وطن نمودم. فرقه اصحاب ارادت قدوم میمنت لزومش را مغتنم سعادت دینی و دنیوی دانسته بر مسند هدایت آباء عظام نشاندند و او نیز اقتدا بسنن سنیه اجداد عالی نژاد نموده کمال ورع و سداد پیشنهاد همت ساخت و بمراسم هدایت و ارشاد قوم پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشینی اجداد و اعظام فقراء و مساکین عن سبیل الرشاد بفرزند ارجمندش صلاح الدین الرشید رسید و او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور آباء کرام زیور صلاح افزود و در مواضع کلخوران اردبیل توطن گزید و دیده از تذور و هدایای ارباب ارادت بسته زراعت راغب بود و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و با کمال ورع و پرهیزگاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انسان میکاشت. چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد. و بار هستی بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش امیر قطب الدین قایم مقام پدر عالیمقدار گردیده سریر و پیشوای آن فرقه قدس انتظام شد. متنسبان این سلسله علیه را در کشف عطوفت و اشفاق خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل رشاد پرداخت زمره اصحاب ارادت خدمت آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر رقبه خود لازم دانستند در ایام حیات آن امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید، از خوف آن خطر امیر قطب الدین مخدرات سرا پرده حفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت.

آخر روز جهت تحقیق حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بوده یکی از کفره وارد شده زخمی منکر بر آن سرور زده و او مجروح و نالان بمیان قبیلان افتاد. بعد از رفع آن واقعه هایله جراحان بمعالجه پرداخته زخم الیام پذیرفت و ذات مبارکه از آن سالم مانده، بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد قابض الجودش مزین و خواطر مشکلات انام از تقریر لسان درفشانش مبین بوده، ادراک زمان ولادت



با سعادت پنیره صفوت نهاد خجسته زادش صفی الحق و الحقیقه و الدین اسحق نموده، چند سال دیده بدیدار گرامیش روشن داشت، بالجمله چون وقت ارتحال آن امیر سنوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که بر حسب وراثت از اجداد کرام بار سپرده در درج سینه صفا آئینش مخزون بود بفرزند دلبند خود سید صالح سپرده عالم سفلی را وداع کرده طایر روح پاکش باوج عالم علوی پرواز نمود و سید صالح دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح و سداد مسمی اسم شریف از صورت حسانش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و با هر، زیاده از پدران باحوال محتاجان پرداخته حسن اعتقاد خلایق در شأن او بوما فیوما متزاید می‌گردید و هیجوقت باب سعادت مأیش از آمد شد فقرا و محتاجان خالی نبود و اصلا از کثرت زایرات سؤال ملال نیافتی چون ندای صدق انتحای کل نفس ذائقة الموت از قضیهٔ ارتحالش خبر داد بفهه اسباب سفر آخرت پرداخته روح شریفش بارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل آن حضرت را در دار الامان کلخوران مدفون ساخت.

سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب بقطه و اتباه و زبده سجاده نشینان خدا آگاه بود.

در تقوی و ورع و پرهیزگاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشته بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل که مولد و منشاء او بود رحل اقامت انداخته خلایق آن دیار از اقاصی قدمبوسی آن پرزگار اقبالش انوار سعادت مینمودند، بالاخره ذوق معرفة الله او را از صحبت اغیار و مخالفت با اهل روزگار مانع آمده مرسوم مجاهده و ریاضت تقدم نموده و ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زمان در کام خاموشی کشیده داشت و با خلق الله کمتر تکلم مینمود و چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات مکرمه اشراف قوم عقیله صالحه صالحه الدهر قاصة الليل دوقلی نام داشت که رابعه زمان بود بزویج آن عالی رفعت نموده و از صلب آن قدوه خدا شناسان آگاه دل نطفه باکیزه سلطان اولیاء و برهان الاصفیاء صفی الحق و الحقیقة و الدین اسحق قدس سره در مشیه آن عقیله قرار گرفت و جمال حال آن مسئوره از پرتو نور آن پیکر خجسته منظر چنان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید فرینش طالع و لامع بود و این یزاز در کتاب صفوة الصفا از مولانا محیی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بوده آن مقدار آثار و علامات عجیبه و امور غریبه [۹] در مدت حمل و تولد و رضاع او علو حال و درجات کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم افروز از افق سعادت و مطلع دولت طالع گردید. شش درجه از درجات زندگانی طی کرده والد ماجدش ندای و الله یدعوا الی- دار السلام لبیک اجابت گفته در روضات جنین منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت و الحق مدفن مبارک آن حضرت محل فیض و رحمت و حریم روضه‌اش قطعه از جنت است.

معمار همت والاحی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عمارت سابق را که در نظر همتش محقر مینمود برداشته گنبد عالی در نهایت تکلف و زیبائی احداث فرمودهاند. فرزند خلف آن حضرت سلطان سریر هدایت صفی الاصفیاء و برهان الاولیاء، شیخ صفی الملة و الدین است قدس سره که مقامات عالیه و اوصاف متعالیه‌اش از حیز تعداد بیرون و مرقد منورش مهبط انوار قدس و رحمت قادر بیچون است.

بعد از ارتحال والد بزرگوار والده محترمه‌اش متکفل پروردن آن فیض پرورده الهی شد و از انوار تلقوا فیه تلقوا انوار کرامت پرداتی راه یافته فتوحات آسمانی از ناصیه همایونش لایح و درخشان بود. همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی و مثل هذا مشاهده مینمود و بوالدماش عرض نموده والده او را



بمراتب بلند و درجات ارجمند مژده میداد. مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی پرو طلبه کرده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد. چون میدانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد مرشدی صاحب حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرخ اردبیلی و گاه در مرقد شیخ ابو سعید که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادند بعادت میگذرانید و گاهی در قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود آهری سیر میبرد و طالب مرشد کامل میبود. آوازه علو حال و سمو درجات افضال شیخ نجیب الدین یزغش شیرازی شنیده محرک طلب داعیه او را بجانب شیراز در حرکت در آورد. صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال تروت و مکنت و اعتبار ظاهر در شیراز داشت که در آنجا علیقه از نیابت اشراف بحباله خود در- آورده بآن تقرب در شیراز مانده بود شیخ بیهقه ملاقات برادر از مادر مهربان اجازه سفر حاصل کرده روانه مقصد شد. در راه هر جا بمردان خدا آگاه و درویشان و اهل الله میرسید بصحبتشان شتافته از هر گوشه توشه برمیداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین یزغش از دار دنیا رحلت کرده بود.

مشایخ آن دیار را ملاقات کرده در فیضی که میجوشت بر رویش نگشود در آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علماء صاحب حالا بود رسیده مذاکره تفسیر تا سوره اذا زلزله در خدمت او نموده اجازه درس تفسیر یافت با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی صحبت داشت و معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد. چون درویشان آن ولایت و سعادت کیشان صاحب هدایت مرتبه آن حضرت را در طریق وادی سلوکت از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر عبد الله که از زمره سادات و قدوه ارباب حال بود راهنما گشتند و چون بخدمت او رسید الحق ذاتی دید جامع صفات و کمال آئینه مشاهده کرد مظهر انوار جلال و جمال. حضرت شیخ صفی الدین واقعات خود را بر او عرض کرد، لحظه بخود فرو شده سر- برآورد و گفت این جوان ترک آنچه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیده بصیرت ما بر آن نیافته معامله بزرگ ترا در پیش است، در این بازار سرانجام نمیباید، امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون گردد بجز عارف معارف ربانی شیخ زاهد گیلانی نیست که در گیلان قریب بولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را بار وصف کرد و آن حضرت مشایخ فارس را وداع کرده از یواطن صافیه ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد، هر چند برادرش اسباب تجمل و تمول بر او عرض کرد آن حضرت را نظر قبول نیفتاد و پای طلب در شاهراه مقصود نهاده در ضمان امان ملکت متان بدار الارشاد اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن درباغه روی بمریدان آورده گفت که از بی سیران بادیه حق جوئی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از اوتاد حضرت رب العزة یکی حجاب پیش نداشته، القصه شیخ صفی الدین از جا- و مقام شیخ زاهد برسیده متوجه آن صوب شد و بخلاقه کرامات نشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شد. ماه مبارک رمضان بود، عادت شیخ زاهد آن بود که چون آن ماه صیام نو شدی بحرمسرای خود تشریف برده لیلا و نهارا بطاعت و عبادت مشغول بودی و افطار با عیالان کرده تا عید فطر با زمره مریدان ملاقات نفرمودی. در آن روزگار که صفی الدین بدان مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص بیرون آمده خادمی را فرموده که امروز از حق طلبان روزگار مهیمانی رسیده در صومعه نماز میگزارد بعد از فراغ او را نزد من آر. خادم آن سالک راه حق را آورده بملاقات شیخ فایز گردید و شیخ او را [۱۰] صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات سنیه مژده داد. شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافته دست ارادت در دامنش آویخت و بحسن خدمات لایقه از



محرمان خاص گردید. حضرت شیخ صفی الدین را ترکیه نفس و ریاضت بجائی رسیده بود که در هر هفته یکه بوت افطار کردی و بصابیح شیخ زاهد سه روز قرار یافته بالاخره شیخ آن عادت را نیز از مزاج شریفش زایل ساخته بافطار یومی دستوری داد. اما یکه لقمه برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حوائی مطلق نخوردی. خوارق عادات و کرامات از صفی الدین بسیار منقول است و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات یمنی هروی بتفصیل مذکور، بالجمله آن ذات کامل الصفات پیوسته بمجاهدات عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت میگشود و رؤیای صادقه می‌دید. از جمله شبی در خواب دید که شمشیری در میان و کلاه سوری در سر دارد و چون کلاه از سر برمیدارد آفتابی از فرق همایونش طالع می‌گردد که عالم را روشنی میبخشد. این خواب را از برای شیخ زاهد، نقل نموده از تعبیر آن سؤال کرد. شیخ روشن ضمیر بحسن تعبیر تقریر نموده فرمود که آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهریست از صلب تو که عقریب شعشعه افشانش آفتاب متالی بر عالمیان تافته از مشعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد. القصه آن حضرت را در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم روی داده و انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد. آن حضرت را بمضاعفت خویش پیوند داده صبه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض یاب بود با او در عقده ازدواج کشید. هر چند شیخ زاهد در حین حیات او را باجازت ارشاد و سجاده نشینی اشارت مینمود قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت عهد را با آن حضرت تفویض نموده قامت قابلیت او را باین کسوت گرامی آراست. ارباب غرض بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف صدق آن حضرت و صاحب حال است چرا او را بدولت اجازت و ارشاد سرافراز نمیگرداند و شیخ صفی الدین را بدین مسند عالی می‌نشاند شیخ جهة دفع شبهه و تشفی و تسلی مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت خلوت پسرم کجاست؟ گفتند در حریم عاطفه فرمود خلوت صفی کجاست؟ گفتند از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ است؟ گفت هر دو را آواز دهم تا شما زنه و مقام هر یکه را بدانید. سه مرتبه پسر خود را آواز داد، جواب نداد.

چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و سعدیک با شیخی و مرشدی و قدم پوتای نهاد. شیخ فرمود صفی کجا بودی؟ گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق افزای شیخ شنیده بخدمت آمدم.

شیخ روی بقوم آورده گفت که آنچه نظر من بر آنست الله سبحانه و تعالی بصفی داده نه بجمال الدین و من در امانت خدا خیانت ننموده بصاحبش سپردم. القصه شیخ زاهد در سلوروذ گیلان در شهور سه سبعمائه بعالم عقبی شتافته در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیاء شیخ صفی الدین نسبت ارادت و خرقه و ارشاد ازو یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود آهری و او بهدیت واسطه از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت امام مقرض الطاعة ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع. الحاصل بموجب وصیت شیخ زاهد آن حضرت بر مسند هدایت و ارشاد تمکن یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و مهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آن حضرت را از صبه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم گردید و در اواخر حیات آن حضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت متاته طاری گشته مدتی در عالم تصوف آن درد را درمان مخلطه دینی. دانسته بآن خرسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد. در حین مرض هر گاه از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی به موضعی که الحال مرقد منور معطر آن حضرتست شتافته لحظه در آنجا بیاسودی



و حلیه حلیه‌اش بمنزل آوردی و باز در شدت الم گفتی مرا بخانه من بریدا؟ خدمه آن حضرت میگفتند که شما در خانه خودید.

میفرمود که خانه اصلی من آنست. شیخ را بآنجا میبردند تا چند نوبت اینواقعه تکرار یافت و در حین ارتحال مریدان قدس نشان صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت بمنهاج شریعت مطهره و طریقه متابع و بذل سفره و اعمام و اکرام فقراء وصیت فرمود و در شأن حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد جاده مفوض بفرزندم صدر الدین است و بموطنه و نصایح میپرداخت، تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان مفهم غیبی بود از تکلم بازماند» آخر کلامش بدین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه از دست ساقی اجل شربت نوشید و چشم از مشاهده آشیخانه عالم کون [۱۱] در پوشید و حلیه جلیلهاش بدعا و خواهش که از درگاه حی قدیم نمود بعد از هجده روز بآن حضرت پیوسته برياض جنان خرامید، انا لله و انا اليه راجعون الا ان اولياء الله لا يموتون و لكن ينقلون.

بیت

هرگز نمیرداند و نمیرند اهل دل‌نامی است حرف مرگ بر این قوم نرجمان

ذوق فنا نیافته ورنه در نظرنگین تر از بهار بود خلعت خزان در فتوحات یعنی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی بموجب وصیت آن حضرت بر غسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین در آن وقت در سفر سلطانیه بود. متنسان سلسله علیه صفویه آن جسد مطهر را در همان مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف نام دفن کردند.

سلطان صدر الدین موسی بدری بود از آسمان سروری طالع و خورشیدی از سپهر نیکو اختری لامع از اوان صبی و آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامات صلاح ورشاد از صورت حالش هویدا، ریاض ولایت و ارشاد را سروی بود سرافراز و بطو نسب و سمو حسب بین الاقاضم و الأعالی منفرد و ممتاز چه از جانب پدر والا گهر بطنا بعد بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادر نیکو اختر در صدف ارشاد و ماجد هفتمین سجاده- نشین مسند هدایت و زهادت و سداد در فتوحات یعنی مسطور است که روزی که میانه صبیه محترمه شیخ زاهد و حضرت سلطان الاولیاء عقد مناکحت وقوع میافت، شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته نسبت بشخصی غایب رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورده حاضران مجلس از سر این معنی سؤال کردند.

شیخ فرمود که اولاد صفی الدین را که نیاز من باشند بمن نمودند، در آن میان صاحب سعادتی بنظرم در آمد که قابلیه مقام من و صفی خواهد بود علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن حالی منزلت از افق ولادت طالع و عالم افروز گردید. حضرت سلطان الاولیاء ارباب ارادت و اصحاب رشاد را خبر داد که این جوهر گرامی آن فرزند سعادت پیوند است که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم او قیام نموده و آن حضرت چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس خصایل کرده در طی طاهر و باطن مراتب کمال یافته صبیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید. مولف کتاب نفحات الانس در مناقب کاشف الاسرار خلاصه الاذوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در عرصه آفاق بعد از ائمهٔ طاهرین ببرتبه و مقدار برتری یافته معمار همتش عمارت حظیره مقدسه متبرکه را که اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته گنبد مرقد مبارکه سلطان الاولیاء و دار الحفاظ و منعقلات آثار از خالص مال حلال خود در غایت تکلف و نزهت ترتیب داد و حافظان خوش الحان تعیین فرمود. از آن تاریخ الی یومنا هذا آن محیط فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام رب العزه خالی نیست.

بیت

در آن مرقد پاکت مینو سرشتفکنده بتاتی چو قصر بهشت

همایون مقامی ز فیض الهمه و مهر عشتی از آن بارگاه

سر قبه بر جرخ افرانتهبرمیش ز کعبه نشان داشته

شب و روز حفاظ آن آستانبه تسبیح و تهلیل چون قدسیان و چون اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خدا جوئی و شرع پروری سپری گشت فرزند ارجمندش خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بحلیه عرفان آراسته بود قایم مقام آن سنوده خصال گشت و جسد مطهر والد را بمنطوق اولیائی فی تحت لوائی در زیر قبه عرش آسای حضرت سلطان الاولیاء مدفون ساخت و آن مکان شریف را شرافت افزود. سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و ترکیه نفس و تصفیه باطن بر حسب الولد الحر یقتدی بابائه الغر اقتدا بروش آباء عظام و طریق وثیق مشایخ کرام نموده وقف رموز ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود. بعد از وقاعه حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بفر طلعت همایونی آراسته صوفیه صافیه خاندان قدس نشان صفویه از خدمت آن صافی سیریت استفاضه انوار فیض و موهبت مینمودند و خوارق عادات از آن حضرت بسیار مشاهده میکردند. گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی [۱۲] و مثالی با امیر کبیر صاحب قرآن امیر تیمور گورکان اتفاق ملاقات افتاد و یک مرتبه در وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان عبور مینمود تازیانه‌اش در آب افتاد. درویشی ژنده پوش بنظرش در آمد که تازیانه‌اش را از آب برآورده بدستش داد. امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده از احوال شریفش پرسید. آن درویش گفت موطنم اردبیل و محل ظهورم دزفول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود و همانا صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نموده در سالی که امیر تیمور از بغداد بخوزستان لشکر کشید در سر پل رودخانه دزفول درویشی خرقه سیاه بر دوش پرو ظاهر شده گفت من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدستت دادم و وعده ملاقات یکدیگر در اردبیل خواهد بود. بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر از امرای روم همراه داشت، بنادر الارشاد اردبیل رسید. اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات و ارتقاء مراتب و مقامات او استماع نموده بود، بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نمود.

او را از حال سلطان خواجه علی خبر داد، بغرم ملاقات روی بخلوت سرای شیخ آورد. شیخ بر سجاده عبادت نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود. هر چند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند التفات

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶

بدان ننموده تکلیف جلوس کرده ابواب خزاین موطنه و نصایح گشوده گوش هوش او را بآن دره آبدار و حسن خلق و معارش با خلق الله گوارسار گردانید. امیر تیمور سه چیز با خود محضر ساخته بود که اگر بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور کند دست ارادت بذیل هدایت آن حضرت استوار سازد، هر سه موافق قرار داد خاطرش بظهور آمد لهذا دست ارادت بحضرت شیخ داده استدعای خواهشی نمود که از او نماید، پادشاهان عالم فقر و معنی را صورت چه احتیاج پادشاهان و خرف ریزه‌های دنیای دون را در رسته بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج؟ چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارکت بهیچ حاجتی نگشود بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلبا لمرضاة الله اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور انگخت قبول بر دیده نهاده بافاضای مجموع سایا و اسیران حکم کرد و در کوره اردبیل و آن حدود قری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نمود آن مکان شریف را بست و ملحقا قرار داده خراج آن ولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعقاب و اعلاف آن سایا که فی الحقیقة آزاد کردهای این دودمان ولایت نشانند در سلک بریدان و صوفیان صافی نهاد این سلسله کرامت نشان مسلکنداند، بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات افتاد و مقدمات مذکور از او ظهور یافت. اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حلالت منظوم و منثور این سلسله بنظر اخطر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه دانسته بتحریر آن پرداخت و دفتر وقفیه نیز بخط قدیم موشح بآن تنعاء معولی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه‌اند خود بدست غازیان درآمده بود بنظر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی در آمد. مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی بعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکوره مسطور بود. بالجمله آن سالک مسالک جدایجوئی که در هیجوقت از طواف مقدس معنوی و زیان حالش از غلبه و تذکار حق خالی نبوده بنا بر ثبات قواعد شریعت آن حضرت را شوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده مسند ارشاد و خدمت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمرهٔ الفواد و دوحه سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده بالجمله از اهل حق و ارباب یقین بر حسب و من بعظم شعائر الله متوجه حج بیت الله گردیده و لبیک اللهم لبیک گویان و راه صدق پویان قدم بان وادی ایمن نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مفارقت پدر سنوده سیر ناپرده ذوق طواف رکن و مقامات بر آن افزوده او نیز متعاقب عزیمت سفر حج اختر حجاز نمود و قدم سعی در وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبه آمال یعنی شرف پای بوس والد ملجأ مکنه خصال مشرف گردید.

پسر و پدر باتفاق یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس خلیل شتافتند و در آن مقام ملکه احرام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایز گردیده در آن مکان متبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیه اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام ناقه ارشاد را بکف کفایت فرزند بجان پیوند نهاده رفیقان آن سفر خیر را وداع کرده بلد حیات با جازتزان عالم قدس سپرده پسر نیک اختر بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته آن جسد مطهر را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و با زمره مریدان و رفیقان از آن سفر مبمنت اثر عود نموده دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سرمنزل آغاز نهاد و متنسان خاندان دیده بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حالشان [۱۳] بدینمقال گویا گشت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷

بیت

اگر رفته آن سرو از جویبارتو باشی بگیتی زوی یادگار

دل دوستان از رخت شاد بادبای خرد از تو آباد باد سلطان شیخ ابراهیم در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بشیخ شاه اشتهار داده و بمضمون صدق مشحون و اثبت مقة ابائی ابراهیم بدستور آباء و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده و طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت مینمود و خلفاء و اعیان باطراف و اکناف فرستاده در اندک زمانی درگاه سدره انتهایش مرجع التفاتی و ادانی گشته خلایق تراب عتبه علیه‌اش کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته از اذدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود و شان معالی نشانش روز بروز ارتفاع یافته احدی از مردم آن ولایت از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف محال مینمود و از فواضل انعام و اکرامش فقراء و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهرور می‌گشتند، مطبخ معمورهاش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر و در بخشش و احسان از آباء و اجداد برتر، اطوار حمیده‌اش شاهداء و شمایل پسندیده‌اش پادشاهان بوده از آنجا که شیوه گردون دون است ذات همایونش بامراض مختلفه رهنمون گشت، زمانه بساط شادمانی از آن سلسله درچید و عرض مرض متمادی گردید آفتاب عمرش پایه زوال افتاد بارقه اینمعنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخت و دیده از سود و زیان حیات و ممات در پوشیده متاع ارجمنی الی ربکه راضیهٔ مرضیهٔ را بجان خریدار گشته ارباب اخلاص و متمولان این سلسله علیه علیه گردون مناص را جمع آورده ایشان را از واقعه ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا و پیر است آگاه گردانیده بعد از موعظه و پند و وصایای ارجمند ایشان را با طاعت و اقیاد فرزند ارجمند ارشد بیستل و مانندش سلطان جنید ترغیب نموده ولیعهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ درباره او کرد هذا ما عهدنا الیکم و العهدة فی الدارین علیکم. بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار مغفرت رب العزة پیوست و حضرت سلطان جنید بمراسم تکفین و تجهیز قیام نموده در جوار آباء عظام مدفون ساخت. سلطان جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردن فراز بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشنده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده، چون بر مسند سروری و سریر دین‌پروری متمکن گردید خلایق را بحلم ارشاد و دین پناهی که مخز از ذاهیه سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد، ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبه علیه‌اش آورده رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزا و جهاد کفار تابیکار بود، روز بروز اسباب حشمتش میافزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیادتر میگشت، میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید را شنوده بآن حضرت بدعقله گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از پیر بدنامی محاربه با آن حضرت لایق میدانست مکرر اکسان نزد آن حضرت فرستاده بکتابه و صریح خاطر نشان کرد که از مرکز دولت بهر طرف رأی شریفش اقتضا نماید سفر گزینند. آن حضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت آن طرف نموده و از هوا خواهان دودمان صفویه و صوفیان صافیه جمعی کثیر عازم خدمت گشته در سایه لوای سعادت اندیش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در حصن کیفی نزول اجلال نموده در آنسوقت والی نصف دیار بکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیک آق قویلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمینمود میانه ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طریق آمد و شد مسدود بود از مژده ورود موکب مسعود سلطان جنید افتخار مسرت و شادمانی نمونده آن عالم آرای عباسی- ۲

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸

حضرت را بقدوم اعزاز و احترام استقبال کرد. امراء و اعیان صوفیه را هر یکه بمقامی مناسب تعیین نمود، مقدم گرامی او را از امارات دولت و اقبال دانسته فیما بین موانست و اتحاد تمام روی نمود و بالاخره خصوصیت و دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید و همسویه اعیانیه خود خدیجه بیگم بآن حضرت در عقد ازدواج درآورده بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت و سلطان جنید مدتی در آن دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زده و از امیر حسن بیک دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد اردبیل از قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید و دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت و دیگر باره تازه حقد و حسد که در کانون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمی که داشت از وصلت و ارتباط امیر حسن بیک متزاید گشت و در کار سلطان جنید فکرهای بیحاصل مینمود تا آنکه آن اشرار را که فی الحقیقه دفع فعالین بود واجب شمرد، بقدر طاقت و توان کوششی مینمودند و سلطان جنید در آن معرکه بنفس شریف مباشر حرب گشته.

بیت

بر آتین سلطان داذل سوارجه حمله از جمع آن خاکسار
ز الماس گون شعله تابناکافکندی گروهی بر این تیره خاکک چون شهادت آن حضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروانشاه آن حضرت را کالاعاظة بالبدر در میان گرفته مرکب جهان نوردش را از پای درآوردند و آن حضرت در عین کارزار از دست ساقی حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع آن حضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته از خون شهادت سرخ رو گشتند و بعضی حدیث الفرار مما لا یطاق برخوانده راه هزیمت پیمودند.

در فتوحات یمنی آورده که صوفیان خاندان صفویه بعض شریف آن سلطان هدایت را بدار الارشاد آورده در روضه مقدسه مدفون ساخته و آنچه باین حقیر معلوم گشته آنست که جمعی از مردم طبر سران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند جسد معظم آن حضرت را از جنگگاه گاه بیرون آورده در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است. القصه بعد از واقعه سلطان جنید فرزند بجان پیوندش سلطان سریر ولایت و مسند نشین بارگاه هدایت سلطان حیدر روح الله روح اسلافه طول الله عمر اخلافه که همشیره زاده امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید.

سلطان حیدر آفابی بود از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف بحر سلطنت بکنار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹

آمده شیوه رضیه‌اش احیاء سنن آباء و اجداد مکنون خاطر شریفش فرمانروائی بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده بر مسند فرمانروائی تمکن داشت با آن مهر سپهر ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی در آمده خواست که سلسله پیوند خود را با این دودمان بالاتر استحکام دهد صبیه جلیله خود حلیمه بیگم آغا مشهور بعلم شاه بیگم را بحبالهٔ نکاح او درآورده آن زهره برج عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانیدند و آن حضرت پیشتر از پیشتر بر معارج دولت و سروری سعود نموده علی الدوام جنه علیاش محل اجتماع خواص و عوام بود از رؤیای صادقه شنی در خواب دید که او را منهیان عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترکک که علامت اثنی عشریت است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارکک اتباع خود را بآن افسر بیارایند.

سلطان از مشاهده این خواب کلاه شاهدمانی بر تارکک سرافکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف آزمان بود بتاج دهاج دوازده ترک حیدری تبدیل نموده اتباع کرامش اقتدا بآن حضرت کرده تمامی متسوبان این خاندان باین افسر گرامی از سایر اقاس امتیاز یافته بدین جهة آن طبقه جلی الشأن بقزلباش اشتهار یافتند بالجمله آن حضرت را روز بروز اسباب حشمت و مکنت زایدتر میگشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر مدارش بیشتر از پیشتر و صوم خلایق از موائد افضالش بهره‌ورتر تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باهتا بدستور متابع و اهل الله مسالکت طریق ارشاد و دین پروری و ظاهرا بآئین سلاطین مسند آرای سروری بود و امیر کبیر حسن پادشاه کمل مواد ما ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق و وداد سلوکک نموده اصلا بامری که مکروه خاطر شریف خواهر زاده و داماد باشد رضا نمیداد.

چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانید نهال اقبالش طوبی مثال بر اوج کمال افراخته و امیر حسن بیکک بنوعی که مولانا ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفضیل نوشته تخت سلطنت را وداع نمود سلطان خلیل پسرش و بعد از آن سلطان یعقوب بر مسند فرمانروائی بر آمدند و سلطان حیدر را که اخرار طبوبات غزا بر طبیعت غالب بود سلوکک سلطان یعقوب را که پسر خال آن حضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود با امراء صوفیه و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رأی جهان آرایش بیورش جانب داغستان که ساکنانش از حلیه ایمان عاری و سالکک طریق جهل و ضلال بودند و غزای کفره چرکس قرار یافته قاصدان قمر مسیر باجتماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سیرت پاکک اعتقاد [۱۵] فرستاد مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج پیرامن سرادقات عزت و جلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند آن حضرت لوای توجه بجانب مقصد افراخته ازدحام خیول و آوازه هبور آن لشکر صفدر در بنیان ثبات و قرار شیروانشاه ابن سلطان خلیل انداخته بنصور آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث و البغض یتوارث با آن حضرت در مقام کید و نفاق در آمده چون مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان صبا رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه بود فرستاده اعلام داد که اگر چه سلطان حیدر ظاهرا عزیمت غزای چرکس نموده اما بمکن که چون بحدود در بند و طبر سران رسد عطفه عنان بجانب شیروان نموده لوای ملکک ستانی افرازد و الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکر جنگجوی جمع آورده ساحت آن ولایت تاب شکوه اقبال نیارد. هرگاه مالکک مملکتی چنین گردد بدین محقر ولایت قناعت نموده ابواب ملکک ستانی بر روی آرزویش گشاده تر خواهد گشت. سلطان یعقوب که با آن مهر سپهر سروری در مقام غدر و نفاق بود قطع صله رحم جایز دانسته تخم بدذاتی دنیا و خذلان آخرت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰

در ضمیر خصومت تأثیرش کاشته سلطان یعقی اغلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاد. شیروانشاه ورود کومکک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد. اما سلطان حیدر با هازبان غرایبنه جلادت اثر از راه شکی که شمال رویه شیروانست بآن بلاد در آمده عبور لشکر ظفر از پیای قلعه در بند افتاد و آن شهر بست از بلاد معموره جهان به باب الابواب مشهور و قلعه‌اش حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور، هر برجی با بروج فلکک برابر و باستبانش با ساکنان ملاء اعلی همزبان و همسر، اهالی آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض باحماد اجتاد دراز کردند گوشمال آن فرقه ضلال بر ذمت همت آن صاحب اقبال لازم گشته هازبانرا بتسخیر آن شهر و قلعه مأمور ساخت ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار آورده در اندکی فرصتی نزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند فتح و تسخیرش مقرب میسرلدیر بود که از هوا خواهان دودمان حیدری قزلباش قاجار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورده که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته شیروانشاه با عساکر شیروان بایشان ملحق گردید و داعیه محاربه لشکر منصور دارند متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردیده القصه در حدود طبرسران آمدو لشکر خونخوار یکدیگر رسیده از جانبین بمیه سیاه پرداخته صف قتال آراستند، آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید.

بیت

در آن دشت پر محنت هوناکتیر آمیخت خون در لشکر بخاک
دم تیغ چون شعله آتش فشان‌ستانها ز زخم یلان خون چکان از این طرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از شعله سیف و سنان نمیتافتند.

مجملا حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثناء گیرودار سلطان یعقی اغلی فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله آن سلطان سرافراز درآمده قصد آن سرور کرد، سلطان حیدر بنفس نفیس میانر حرب آن بد اختر گشته بتوک سنان آن بد گوهر را از پشت تکاور بر زمین انداخته با حاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد که از خون او در گذارد لاجرم بهمان قدر اکتفا فرموده از قتل او در گذشت و او بار دیگر سوار گردید ملازمان رکاب اقدس از سبب آن عطوفت و جان بخشی سؤال نمودند فرمود که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بزوال رسیده در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره نیست. القصه چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعادی مقرر بود در اثناء جنگ و جدال تیری جانگداز از شست قضا جسته بر مقتل آن شهسوار عرصه وغا رسیده کارگر آمد و از وقوع این واقعه غازیانرا دست از کار و کنار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که بذروه اعلاء افراخته بود بحضیض مذلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت نشان در رکاب اقدس آن بدر آسمان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات نوشیده بخوداد نه و فرخ آقا و جمعی دیگر که در آن جنگگاه حاضر بودند استماع نمود از قول ایشان نوشته الحاصل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه خیر البشر را در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱

که خاقان سلیمان شأن بجهة تأدیب شیخ شاه [۱۶] بجانب شیروان نهضت فرمودند و بیست و دو سال از واقعه شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن نعش معظم را از آن مکان بیرون آورده بمادر الارشاد اردبیل نقل نموده در جنب مراقد منیرکه اجداد بزرگوار دفن نموده‌اند و ابوالفاتح در شهور ثلاث و تسعین و ثمان مائة روی داده رحمة الله علیه و علی جمیع المؤمنین و المجاهدین فی سبیل الرشاد و از آن سرو بوستان فتوت بقول مؤلف حبیب السیر و تاریخ جهان آرا سه شاهزاده نیکک اختر از بطن مهد علیا صبیه حسن پادشاه در وجود آمدهاند که هر یکک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشیده: سلطان علی میرزا که بین الجمهور بسلطان علی پادشاه اشتهار دارد، اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا. القصه سلطان یعقی اغلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر به تبریز معاودت نموده و سلطان یعقوب توهمی که از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت زایل گردید.

### ذکر احوال سعادت مئوال سلطانعلی پادشاه ابن سلطان حیدر و شهادت آن حضرت بتقدیر خالق اکبر

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشور گشایان ممالک ارادت و اخلاصند حیات و بقای اولاد عالی نژاد آن سلطان با دین و داد را استماع نمودند طریق ارادت را بقدوم اخلاص پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطانعلی پادشاه که بحسب سن و سال شایسته سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکرکشی آماده میساختند ارباب غمز و سعایت سلطان یعقوب را غیر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر سعادت ثمر تمکن دارد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت.

سلطان یعقوب از دیدن مسلکک حق مراتب و خویشی و آزرم همشیره معظمه‌اش حلیمه بیگم که والده محترمه شاهزادگان عالی منزلت و موسوم بعلمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امراء صاحب شکوه را با گروه انبوه تراکمه بادربیل فرستاد که آن دارای بحر کامکاربرا بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده بمنصور بیکک پراکک حاکم آن دیار سپارند که در آن قلعه روزگار گذرانیده من بعد دست ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفتراکک دولت ایشان نرسد و از این معنی غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق ما فوق تدبیر و قدرت خلایق است و محذورات عالم غیب بحیز ظهور میآید قل اللهم مالکک الملکک تؤتی الملکک من تشاء و تنزع الملکک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بادی سبحانه و تعالی مملکت بهر کس خواهند میدهد و الحق اینعمل از سلطان یعقوب بسیار نایسند افتاده خالی بر رخسار دولت او گردید. القصه چون آن طایفه بادربیل رسیدند سلطانعلی پادشاه صلاح وقت در آن دید که چند گاه پای در دامن سلامت کشیده با زمانه سازگار گردد، لاجرم توکل بر خالق جزء و کل کرده بهمراهی آن گروه انبوه با والده محترمه و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آورده و صدیق آسا در زندان پروحشت آرام گرفته بجفا و محنت روزگار سازگار آمدند.

شعر

مرد بزندان شرف آرد بدست‌یوسف از آوری بزندان نشست این واقعه در شهور سه ست و تسعین و ثمان مائة روی داد مجملا خاکک آن قلعه مدتی از

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲

وجود شریفشان کحل الجواهر دیده اعتبار و عرصه آن سرزمین از نهال افضالشان خلد برین گشت و از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ آن واقعه عبرت گزین است. آری تا قطره ابر نیسان از پایه رفعت آسمان نزل ننموده محبوبی ظلمت‌کده صدف نگردد درة الناج تارکک شهر یاران عرصه آفاق نشود و هیچ پیرزنش خاری گوشه دستار پادشاهان ذوی الاقتدار نسرد نظیر این حکایت آزموده و شبیه این روایت براستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت خاقان سلیمان شان ابو البقاء شاه اسمعیل بهادر خان است که در صغر سن و لوان مقفولیت یوسف مثال در آن زندان پر ملال قرین اندوه و کلال گردیده حاقت بر تخلکه و اثباه الملکک بر آمده در اندکک فرصتی ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیاء دولتش گشاده گشت. القصه منصور بیکک پراکک فرمان پذیر گشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جای داده اما از روی عقیدت و اخلاصی پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالی منزلت را بر رقبه طاعت خود واجب شمرده در کل مواد رضا جوی خاطر شریفشان بود. چون چند گاه شاهزادگان عالی گهر چون درر غرر در جوف صدف قلعه متواری گشته بتجربه روزگار مهذب و از زمانه پرورش میبافتند سلطان یعقوبرا [۱۷] از شئامت این بیحرمتی نخل حیاتش بمصرصر اجل از پای در آمد و به سلطان در قراباغ بود رخت هستی بسر منزل آخرت کشید و همچنانچه در کتب تواریخ مسطور است امراء ترکمان دو گروهه شده جمعی بر سلطنت مسیح میرزا برادرش و برخی بپادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید و بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا این مقصود میرزا این پادشاه مرحوم امیر حسن بیکک را بجهت آنکه موافقت اصحاب هم اختیار نموده در سلکک مسیح میرزانشان منسلکک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق رفته قرق سیدی علی کوتوال قلعه سیردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر بگذشت ایزه سلطان بحدوده قلعه النجق رفته قرق سیدی را بتطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده پادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و آحاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن بتبریز و محاربه بایسنقر را وجهه همت ساخته و بکنار ارس آمده لنگر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر بجهت دفع فتنه میرزا رستم از تبریز بیرون آمده چون بمرند رسید هر کس را بقراولی فرستاد راه بیوفائی پیموده بمیرزا رستم پیوست، رفته رفته تفرقکی بعموم سپاه راه یافته اردوی میرزا بایسنقر بنوعی بهم بر آمد که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد. بالضروره احمال و اثقال و اساس پادشاهی بر جا گذاشته با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار آورده راه اهر قراجه داغ بتبیروان رفته بشیروانشاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمد و بر تخت سلطنت نشست، امراء ترکمان عموما غاشیه اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بمدارائی سپاه و رعیت پرداخت، اما شیروانشاه بامداد و امداد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام میداد و میرزا رستم نیز بفکر کار میرزا بایسنقر افتاده در دفع و رفع او با امراء و ارکان دولت بابتبدری مشورت نمود، آخر الامر بمصلحت نیکک اندیشان قرار داد که آن کواکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطانعلی میرزا را که سزاوار سروری و سردارییست بزیبت پادشاهانه بلند گردانند و بجهت دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب گردد و اگر مغلوب در هر دو صورت مطلوب ظاهری و باطنی از بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهرا عرق قرابت و خویشی و رضا جوئی خاطر عمه محترمه خود را وسیله ساخت و باحضار شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳

و ثمان مائة که مدت اقامتش در قلعه اصطخر چهار سال و نیم رسیده روی براه آورده در کمال عز و جاه بتبریز رسید و رستم میرزا آن حضرت را در آغوش مهربانی کشید و در اعتلا و رفعت شأن او اهتمام نمود و متنسبان و یکک جهتان این دودمان قدس نشان که

در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستان ملک آشیان آورده روز بروز ملک جمعیت آن گروه عقیدت گزین ازدیاد و انتظام میپذیرفت. در این اثناء خبر ورود میرزا بایسنقر با لشکر شیروان بسمت آذربایجان مسموع امیر زاده رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ایه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان بمدافعه بایسنقر و شیروانیان فرستاده و ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب را حصر بسته راه آمد و شد طرفین جز بر صفیر تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف چهره نمیگشود و از جانبین از مدت طول اقامت بستوه آمده بایسنقر بشیروان معاودت نمود و سلطانعلی پادشاه و ایه سلطان بتبریز آمدند. در خلال ایحال کوسه حاجی بایندر حاکم اصفهان با امیر زاده رستم در مقام خلاف و عصیان در آمده خطبه دولت بنام بایسنقر خواند، اینمعنی باعث آن شد که دیگر باره بایسنقر عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بیشمار بآن دیار آید و امیر زاده رستم بار دیگر مهر سپهر سروری سلطانعلی میرزا را با ایه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاد، در حدود اهر و مشکین این دو لشکر پر خشم و کین بیکدیگر رسیده بین الفریقین معرکه رزم گرم گردید.

پیش مقدم آن سلطان سریر هدایت بایسنقریان مغلوب گشته در این معرکه بایسنقر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار بتبریز آمده امیر زاده رستم لوازم محمدت و تواضعات دوستانه بظهور آورده، آن حضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل فرستاده و آن بدر آسمان دین پروری در آن خطه فرودس نهاد بدستور آباء و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص بحضه طیه گردون مناصب آمد و شد آغاز نهادند و اجتماع فرق صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد و حسد در کانون رستم میرزا افروخته آن حضرت را با برادران بتبریز آورد اگر چه رعایت جانب ظاهر مینمود [۱۸] اما حارسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند که طبقه صوفیه در خدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی ارادت بآستان سدره مکان آورده در خفیه نذور گذرانیده نقد اخلاص خود را در آن آستانه بر محک امتحان میزدند. امیرزاده رستم از این معنی آگاه گشته در کار سلطان حیدر متفکر گردید. عاقبت رأی خطا اندیش بدفع آن حضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس آن حضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرده چون پرتو این داهیه واهیه بر پیشگاه ضمیر انور تافت بمضمون اقرار ممّا لا یطلاق من مسن المرسلین شبی بحجر از تبریز سوار شده راه اردبیل پیش گرفت و امیرزاده رستم میرزا ایه سلطان را با چهار هزار سوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدار فرستاده در حوالی شماسبی که موضعیست از مواضع شهر اردبیل بآن حضرت رسیده، گویند در آن وقت صد ملازمان موکب اقبال سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد نبود با آن فوج قلیل مقابله آن فئه کثیر با خود تخمیر نموده جمعی از دولتخواهان آن حضرت را از قتال مانع آمده چاره جوی گشتند آن حضرت چون بنور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و هواخواهان دودمان صفوی را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه خبر داد برادر یک اختر امامی خاقان سلیمان شان را که انوار جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید ولیعهد و قایم مقام گردانید و رموز اسراریکه در وقت ارشاد شیوه و شعار مرشدان این خاندان است بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار بمیراث یافته بود در خاطر خطیرش بودیعت



نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آن حضرت گذاشته او را بمخدمتان سپرده سفارشات بلیغ نمود و بر زبان الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از او روشن گشته عقریب ماهچه لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت. بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاد و همچنان که بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آن حضرت شربت شهادت نوشید، بعد از وقوع آن واقعه جاسوسْ نفرقگی بمیان ارباب عقیدت راه یافته هر کس بجایی پراکنده شدند. حسین بیک لله و خلیفهٔ الخلفاء که در آنوقت بخادم بیک اشتهار داشت و دده بیک نعش معظم آن حضرت را بدار الارشاد آورده در حظیره متبرکه منوره صفویه مدفون ساختند.



**ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشائی و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان**

نغمه پردازان بزم دلگشائی و معرکه آرایان رزم سخن آرائی خروج پادشاه ستوده سیر حمیده فعال صف آرای معرکه کشور گشائی مرحله پیمای بادیه جویائی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نمای دولت جویدری آینه رونمای مذهب حق اثنی عشری سلطان سلاطین نشان تخت گیر ممالک کیان یعنی خاقان سلیمان شان را بدین ترانه سرودهاند و آثار شجاعت و رزم آزمائی و اخبار کشورگیری و جهانگشائی آن شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرائی بدین نمط گزارش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن در برج ولایت را که ولیعهد برادر نامدار بود و پوشیده و پنهان بشهر آورده بودند هر چند روز در محلی برسم اختفا نگاه میداشتند. بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصما و افساد در اردبیل توقف صلاح ندیده و با والده محترمهاش مشورت نموده توجه جانب گیلان را بصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن طبقه راضی بمفارقت فرزندان گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک لله شاملو و خادم بیک طالش که آخر بخلیفهٔ الخلفاء ملقب شد و ابدال بیک و ده ذوالقدر و غیرهم هر دو برادر نامدار را برداشته با دویست نفر از ملازمان کما یلیق روانه گیلان شدند و بنوعی که در کتب مبسوطه تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان درآمده چند روزی در رشت توقف نموده، امیر و الحق والی آنجا خدمات بتقدیم رسانید بعد از آن خطه لاهیجان از یمن قدوم بهجت لزوم آن نو رسان باغ جنان غیرت افزای روضه رضوان گردید کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت و بعظم شان و رفعت مکان از سایر ولاة گیلان متفرد و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار [۱۹] دکیه موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن نو باوه بوستان جلالت و برادر گرانمایش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و احترام تلقی نموده تواضعات مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورده و سید ابراهیم برادر آن حضرت را شوق ملاقات والده شاهب نموده چون بدرویشی و درویش نهادی متصف بود طاقه ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل بازگشت و آن حضرت با قلیلی از خدمتکاران جان نثار در آن ولایت رحل اقامت انداخته منتظر لطیفه غیبی نشست. در آن وقت من شریف آن حضرت زیاده از هفت سال نبوده اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود در مبادی حال آثین جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و فرایزدی از جبین میمنش باهر، ملازمان موکب عالی که آن نونهال چمن آرای خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند بالهام غیبی بسمت والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن بعقیده درست و اراده شامل مرشد کامل و پادشاه میخواندند و بقول مشهور تا مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات در



به پس و پایی در خطه لاهیجان روزگار گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید فرمود و کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطانحسن برادرش متکفل خدمت بودند، بین الجمهور مشهور است و در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل حال مکرراً از جانب امیر زاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن در گرانمایه دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر عقلانه تمسک جسته فرستادگانرا معاودت میداد تا آنکه اختلال باحوال سلاطین زادهای ترکمان راه یافته و اتحاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافته یکدیگر مشغول شدند و چندان شورش و دو هوائی در میانه آن طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نپرداختند از مدت اقامت آن حضرت آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه کرامت پناهش خالی نبود در اوان نشو و نما گاهی بنشاط شکار مشغولی نموده در سماع و انکور و مزهات آن ولایت سیر میفرمود و همیشه نقش جهانداری بر لوحه ضمیرش نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز میآورد.

بیت

بعزم قوی همتش یار بود‌در آن کار بختش مددکار بود

بحاطر حدیث جهاندار بش‌زد دارنده بد بارپش

بدل بودش از آتش داد و دین‌ز روز ازل بود فکرش همین چون اخبار شورش و برهمزدگی دولت سلاطین آق قویونی ترکمان قرع سمع خاقان سلیمان شان گردید رأی جهان آرا اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بواسطه مربایانه و ملاحظه حزم و احتیاط دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز ضجه گلشن سرای دولت را هنگام شکفتن نیست، یعنی نواب عالی را بجهت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج نرسیده چند گاه دیگر با زمانه سازگار گویند که اسباب این مطلب علیا بسدیداری کارکنان تایید نیکوتر سرانجام یابد، آن حضرت چند گاه دیگر بمراعات عاطر کارکیا توقف نمود تا آنکه در شهور سنه ست و تسعمائة که میانه سلطان مراد بن یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نیرههای حسن پادشاه تنازع بود و بالاخره مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران میانه هر دو صورانه اقتسام یافت خاقان سلیمان شأن که مدت اقامتش در گیلان بشش سال و نیم رسیده بود و زیاده از آن مضارت در حوصله‌اش گنجایش نداشت بالهام مفهم غیبی بخروج از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین جان سپار- یساعی که تفاخر کند بدان ایام- روی توجه بمقصد آورده و کارکیا میرزا علی آنچه دست دهکتش بآن میرسید پشکش کرده خدمات لایقه بتقدیم رسانید و چند فرسخ مشایعت نموده ریش سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در ضمان امان حضرت ملک مکان روانه مطلب ساخت، اما در آن سال در قریه ارجوان از ولایت آستارا از هجوم جنود برد و سرما طرح قشلاق انداخته جماعت طوائف متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون زمانی امید هواخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده تخت زیارت روضه مقدس حضرت سلطان الاولیاء و مراقد منورهٔ آباء عظامِ فردوس مقام مشرف گشته در آن مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فتوحات عالم بالاست حصول مطالب علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نمود. بعد از آداب زیارت و مشاهده انوار



استجابت دعا بدیدار گرامی والده محترمه و برادر مسرور گردید. بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال و محاربات قوی که آن تأیید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشور گشائی و ایام سلطنت [۲۰] و فرمانروائی روی داده و ابواب فتوحات که مفاتیح نصرت و یاری بر روی اولیاء دولتش گشوده گشته زیاده از مقدور قلم مکسور اللسان و ما فوق قدرت تحریر میوحان بلاغت نشانست و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن یکتا مورخ روضة در احسن التواریخ درج نموده و سر بحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از اعشار بلکه یکی از هزار است، چون این مختصر گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد و دعما للاطاله تیمنا و تبرکا بذکر مجملی از آنها اختصار میرود که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند. القصه از ارواح مقدسه آباء عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شدند. روز بروز ارباب ارادت باردوی کیهان پوی جمع میشدند در قراباغ با سلطان حسین بارانی که از نایر میرزا جهانشاه بود و نیت خروج و خیال هروج داشت ملاقات نمود، چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نمود از او جدا شده بکرکجه تکتر تشریف برده تا ارزنجان رفتند و از آنجا تا سه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و آن حدود بپایه سریر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته بسعادت خدمت فایز گردیده منظور نظر عاطفت گشته در ارزنجان بعد از مشورت و گفتگاش عزیمت جانب شیروان و انتقام کشیدن از شیروانیان در دل انور رسوخ یافته با هشتهزار نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب شیروان در حرکت آمدند و با فرخ یسار والی شیروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حدود قلعه گلستان مصاف اتفاق افتاد بظفر و نصرت اختصاصی یافته فرخ یسار بتیغ انتقام غازیان شیر شکار با بسیاری از عظماء شیروان و سیاهیان آن دیار از پیاده و سوار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهریاری آن حضرت در آنمدیار بلند آوازه گشته در آن زمستان در محمود آباد شیروان طرح قشلاق انداخته شیخ ابراهیم مقلب بشیخشاه ولد رشید شیروانشاه بکشتی درآمده از راه دریا بگیلان رفت، مردم آن ولایت اکثر اطاعت نموده تسامی خزاین و دفاین پادشاهان شیروان که در آن بلاد و قلاع بوده بسر کار خاقان سلیمان شان تعلق گرفت و مردم بعضی قلاع خصوصا قلعه باد کوبه که قلعه‌ایست سه طرف آنرا آب دریا احاطه نموده دست هیچ صاحب شوکتی بدامن خاکریز آن نمیرسد و یک طرف که بجانب خشکی است خندق عمیق مانند فکر عقلابیکران و پهناور حفر شده در مقام خلاص درآمده اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت بیزوال مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از آنجا بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس که از قلاع مشهوره آن ولایت است محاصره فرمودند در اثناء محاصره سروش عالم غیب آن حضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده و در عالم رؤیا اشاره نموده بودند که صعوه حقیر قابل صید شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آن حضرت امراء عظام را طلب فرموده اظهار نموده که شما را قلعه گلستان میباید یا تخت آذربایجان، چون معتقدان خاندان قدس نشان صفوی از عالم اخلاص و پیر مریدی آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق انگاشته شایبه تخلف در آن راه نمیدانند مژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند، در آن اثناء خبر رسید که امیر زاده الوند با صاحب ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف بشیروان در آمده بمحاربه خاقان سلیمان شان کمر بندند شعله غیرت در کانون



ضمیر منیر آن حضرت زبانه کشیده بکارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته باشاره منهیان عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان شدند.

**ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با میرزا الوند ترکمان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان**

در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان استماع نموده با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابله آن حضرت شتافت، اما از وفور شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شأن و قدوریت قزلباش که پروانه وار خود را بر شعله آتش زده آرزوا حیات ابد میدانستند کمال رعب و هراس بر عساکر ایشان مستولی گردیده بود در شهور نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمائه بین الفریقین مقابله اتفاق افتاد دلاوران لشکر قزلباش که همتهوار نفر بودند فدائی وارفقدم در معرکه کارزار نهاده داد مردانگی دادند، در آنطرف نیز جنود ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما بتأیید [۲۱] کردگار ظفر و نصرت و اقبال متال قرین حال عساکر ظفر مآل گشته امیر زاده الوند مغلوب گردیده بسیاری از اعاظم امراء و اعیان ترکمان و جنود بیشمار در آن معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بارزنجان گریخت و خاقان سلیمان شان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت پادشاهانه تمکن یافت شعار مذهب حق اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافت. فراز منار بخطه امامیه و القاب سامیه زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله و

علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده آله سکه و آرایش یافت. رسوم مبتدعه ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان هلل بیت طیبین و طاهرین که تا غایت بثیه زنده گانی میکردند علاجه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خزیدند، صیت صلابت و قهاری آن حضرت بر اطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتشبارش زبانه بفلک اثیر کشیده میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکة المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان نموده در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترجان متوجه ارزنجان شده بودند بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی برعایا و متمولین دراز کرد و از آنجا بارجان شتافت از آوازه قرب وصول موکب جهانگشائی مجال توقف نیافته از ارجوان بهمدان رفت و از آنجا روی توجه بیغداد آورد چون ادبار روی بلو آورده بود از آنجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیک پرناک اقامت نتوانست نموده عزیمت دیار بکر کرده بعزم رزم آن حضرت بحدود همدان آمد و تا موازی هفتاد هزار کس از جنود ترکمان بمعرض درآورده سیعمد عرابه با توپ و ضربزن و یراق همراه داشت از اینجانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال مآثر دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدسه طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند، بعون الله توفیقه.

### ذکر محاربه خاقان سلیمان شان با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق ملک منان

در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ثمان و تسعمائه در آلمه بلاغی همدان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۹

بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان سلیمان بزور بازوی حیدری و طبعه طلوع آفتاب دولت اثنی عشری بر آن لشکر یقیناس ظفر یافته در آن معرکه هوا‌ک دمار از نهاد جنود ترکمان برآمده سلطانمراد که همیشه خاقان سلیمان شأن او را نامراد میخواندند هیچنانچه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد راه فرار پیمود، بشرار رفت در این مصاف غنایم بیشمار و امیان نازی نژاد صد[۲۴] رفقار و دیگر اعتمه و اجناس هر دیار ما لا تعد و لا تحصی بدست عساکر ظفر شعار درآمده خاقان سلیمان شان قضاحتهها باطراف و اکناف فرستاد، ملوک اطراف و اعیان ممالک بادبار و بخت برگشتگی ملاحظه ترکمان منقن و بدولت ارجمند روز افزون شاهی امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جسته از اطراف و جوانب ایلچیان پایه سریر علاقت مصیر فرستاده تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بود زبان گشاده پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات در آن بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار بهار در آن مرغزار بهجت آثار بعیش و عزمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند در آن اثنا مهمان خبر رسانیدند که سلطانمراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته بضبط و ربط ممالک فارس پرداخته بحر شکستگی مشغولست خاقان سلیمان شأن عزیمت جانب تخت سلیمان فرموده با جنود بخت بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک اصفهان تشریف برده از آنجا با یلغار روانه جانب شیراز شد سلطانمراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر صولت دولت همایونی نیاورده بظرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی قدم بر قزاز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول آن خسرو سر افراز گردید اهالی و اعیان فارس پایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بطلال الویه معدلت پادشاه مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند، اما سلطانمراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان ظفر نشان در شوشتر اقامت نتوانست نمود از آنجا بیغداد شتافت و اوضاع آنجا را نیز بجهت امیالهای باریک پرناک بر وفق دلخواه مشاهده نمینمود در وقتی که کوکبه نهضت رایات همایون [۲۲] خلافتی آن دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق باریک مذکور بحلب رفته چند گاه در سایه دولت سلطان قانیصو مقیم مصر و شام بسر برده از آنجا عزیمت رفتن دیار بکر و رستمدار نمود از علاء الدوله حاکم طایفه ذو القدر والی بلاد مرعش التیام نموده بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب در طی احوال علاء الدوله رقمزده کلکه بیان میگردد، القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نمود، بعون الله.

### ذکر تنبیه متمردان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن آن خسرو آفاق

چون امیر حسین کیاء جلادی که تمامت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند و هبلرود و آن حدود را بضبط خود درآورده دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیرش نگاشت و سر از جیب عصیان بر آورده دست درازی بحوالشی مملکت عراق مینمود جمعی از خواص ترکمان باندیزی که در محال عراق پای اقامتشان سست شده بود و سر کرده ایشان مراد بیک بود جبال رستمدار و درگاه امیر حسین کیا را ملجاء و ملجاء دانسته زود تر مجتمع شده بودند و او بیشتر از پیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۰

داده با ملازمان آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه سلوکت مینمود و در وقتی که رایات گردون مساس متوجه ممالک فارس میشد الیاس بیک انعوت اطلی را با جمعی بدفع شر او نامزد فرمودند.

امیر حسین کیا این خبر شنید قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر سر الیاس بیک ایلغار کرد مشار الیه خود را بقلعه ورامین کشید و جلادیان پای قلعه آمده او را مدتی محاصره نمودند بالاخره بعهد و پیمان با او ملامات کرد، بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش در کبود گنبد ری بدرجه شهادت رسانیدند حقیقت گردن کشی و خودسری و جسارت بی ادبیهای او بمسامع جاه و جلال رسید دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال دیو سیران جبال رستمدار پیشهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمائه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بدان صوب در حرکت آمد و نخست قلعه گلخندان که از غایت متانت و استحکام با قلعه رفیع چرخ مبنا قام برابری مینمایند محاصره فرمودند بقرت قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری آن قلعه را خیبر آسا بچنگ درآورده قتل عام در میانه محصوران شیوع یافت و از آنجا بقلعه فیروز یافت و از آنجا بقلعه نیز بنیروی اقبال دولت فیروز حکم قلعه گلخندان گرفت و امیر علی کیا که کوتوال قلعه بود بعد از محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعجبه اقبال شاهی و عطو پادشاهی پناه جسته با جمعی که از در عجز و بیچارگی درآمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم مانده دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید از قلع این دو قلعه بلند اساس و قتل عام محصوران هراس بیقیاس بخود راه داده اندکی از خواب غفلت بیدار شده از اعمال نامصواب پشیمان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه استا که محکمترین قلاع آن ولایت و شهر بند و حصار استوار دارد برده در آن قلعه متحصن گردید موکب همایون قال شهریار بیهمال بپای قلعه رسید و شروع در لوازم قلعه گیری کردند جندگاه صفیر تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات فیما بین روی میداد روزخانه عطیمی در پای قلعه میگذارد که مردم قلعه سنگ را ترانشیده آب از آنجا بقلعه میبردند این معنی بر رأی جهان آرا پرتو انداخت همت بحر خاصیت بر آن گماشتند که آب رودخانه را از آن سر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند این معنی در بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر عقل بعید مینمود آن لجه عمان پر دلی متوجه آن امر گشته در اندک روزی جوئی عظیم در طرف دیگر حفر نموده آب رودخانه را آنجا انداختند جلادیان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن درآمده دو سه روزی حرکة المذبوحی کرده عاقبت عطش گریبان فریاد الامان برآوردند و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود مردان کاری در سی و سه روز بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد محصوران قلعه تر و خشک باتش قهر پادشاه دشمن سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بر آن طایفه خونریز پر ستیز حکم گردید سوای جمعی از اهل قلم کسی از آن طایفه نجات نیافت مراد بیک جهانشاهلو را باتش قهر سوخته سیاه کبته خواه گشت او را خوردند امیر حسین جغد آسا در ویرانه قفس آهنین محبوس گشت موکلانرا غافل ساخته زخمی بر خود زد بعد از چند روز [۲۳] در پورت کوده گنبد ری مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده از غرایب اتفاقات آنکه امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک ایغوت اغلی با قزلباشیه مردم او بقتل آورده بود بمکافات آن عمل گرفتار آمده او نیز در همان مکان رخت بسرای آخرت کشید اما همچنان کالبد بیجان در قفس بود عاقبت جثه خبیثش باتش قهر قهرمان سوخته گردید در آن اثنا خبر طغیان و عصیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه ارغوه بود و خلاف سلیمان شان ایالت ارغوه را بلو عنایت فرموده در حینی که آن حضرت بتسخیر رستمدار مشغول

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱

بودند بمسامع جلال رسید که اولیغار[۲۴] یزد آورده علی العفله خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردنکشی برافراخته نهضت همایون بجهت تأدیب آن متمرد بی باک بصوب دار العباده یزد واقع شد و تا مدت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه پرداخت و عاقبت آن محذول بیعاقبت از محافظت شهر و ستیز عاجز گشته بارگ متحصن شد و بالاخره عساکر فیروزمند بر آن حصار مستولی شده محمد کره را در برج بلندی که نظاره خانه ارگ بود گرفته در قفس آهنین محبوس گردانیده دیگران بجزا و سزا رسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعله غضب قیامت لهب خاقان سلیمان شان الشهاب یافته جسد او را نیز بدستور جد امیر حسین کیای جلادی در همان قفس باتش قهر سوخته و در این یورش بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ملک عراق بشحنه سیاست از پای درآورده ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و چون از لشکر جغای باغوای جمعی از ترکمانان که بخراسان رفته بودند بی‌ادبی واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطانحسین میرزا امیر کمال الدین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذر بی ادبانهای جغای بخدمت خاقان گیتی ستان فرستاده همانا مکتوبی که آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب التهاب نایره غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار فرموده بشهر ریختند و جمعی کثیر از جغای متوطنه شهر عرصه تیغ فنا گشتند و از کثرت خون ریزی فی الجمله شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از یکی هفته عود فرمودند در احسن التواریخ مسطور است که در این واقعه هفتهزار کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاق همدان توجه نمود. زمستان را در خوی و سلماس قشلاق کردند و دفع شر صارم کرد که آغاز فته کرده بولایت اورمی آمده دست درازی بحوالشی مملکت میکرد بسعی بیرام خان قوامالدو و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافت که برادر و پسر و اکثر سرداران بدست درآمده بعقوبت هر چه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل واقوس او بتاراج حادثات رفت حیدی بیک شاملو پدر دوربیش خان و سارو‌طی مهردارتکلو در آن سفر کشته شدند و چون از سلوکات ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت خاطر اشرف غبارآلوده بود در سنه احدی عشر و تسعمائة متوجه تأدیب او شده لشکر بر سر او فرستاد و موکب همایون نیز از طارم برشت درآمد و امیره اظهار عجز و بیچارگی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم الدین مسعود رشتی از تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که هر کس با مخالفان بجنگ سلطان حیدر رفته باشد بقتل آورند، ابدال بیک دده که در آتوقت قورچی باشی بود بدین خدمت مأمور شد و خلق بسیار از طوایف مخلفه ترکمان و غیره بدینجهت بیاسا رسیدند.

### ذکر نهضت همایون بدفع میر علاء الدوله ذو القدر و قضایای دیار بکر و فتح آن دیار بتوفیق کردگار

سال دیگر فرخ سیع همایون گردید که سلطانمراد نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش و آلبستان رفته بود و علاء الدوله او را بدامادی خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمان موصل و آن حدود که نزد او فراهم آمدهاند بضبط قلاع ولایت دیار بکر و آن حدود مشغولی نموده در آن ولایت دم از استبداد و استقلال میزند همت بلند نهضت خاقان سلیمان شان اقتضای آن کرد که رایات جهانگشای بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از فتنه گر ملک فارغ

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲

گردانند قورچیان قمر سیر باحضار لشکرهای ممالک مأمور گشته در شهور ثلاث عشر و تسعمائة رایت فتح آیت بصوب آذربایجان افراخته و چون موکب جهان پیما سایه وصول بر آن دیار انداخته و علاءالدوله از قرب وصول قزلباش خبر یافت با لشکر پرخاشجوی [۲۴] بطرف آلبستان رفته پشت بقلعه کوه رفیع موسوم بکوه درنا داده متنهر جنگ و پیکار نشست و بقول مولف حبیب السیر و فتوحات یمنی هروی موکب همایون قال خاقان سلیمان شان بجانب آلبستان در حرکت آمده چون تقارب فئتین دست داد از جمانین بنسوبه صفوف پرداخته آتش محاربه بنوعی اشتعال یافت که از برق سیف و سنان خونله پرورین در فلک میسوخت زمین آلبستان از بسیاری خون کشتگان رشکگه بدخشان گردید طایفه ذوالقدر در آن معرکه پر خوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول یام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند چون زمانه پرده ظلمانی میانه هر دو گروه حایل میساخت طرفین یارامگاه خود شتافته تا صباح بمراسم طلایه و پاس میپرداختند روز سیم خاقان سلیمان شأن بدن بی بدیل را بدرع و خفتان آراسته دلاوران لشکر قزلباش را بمدافعه اعداء دلیر ساخته همت بلند نهضت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند و از آن طرف محافظان خبره سر ذوالقدر در برابر موکب اقبال شاهی درآمده محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد اشرار ذوالقدر علامات عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده قرار بر قرار اختیار نمود، تسایم فتح و فیروزی برسته لوای فلک فرسا وزینه دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه بر آوردند و فلاح دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر درآمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت در همین سال بر خان محمد استاجلو تفویض یافت در همین ایام امیر خان ولند گلابی بیک موصلوی ترکمان از حدود دیار بکر بموصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان شان آن ولایت را انتظام داده خان بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ نوشته که در میانه خاقان سلیمان شأن مقابله نشده، مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود آنکه خود در آنزمان بوده خلاف واقع نوشته ذره حقیر دو قول را بیان نمود العلم عند الله. القصه چون بعد از وقوع اینواقعه خان محمد بدیار بکر آمد قایتبس بیک ولد گلابی بیک موصلو که در شهر حمید بود مخالفت کرده قلعه را بسته مانع دخول شد خان محمد بالضروره در صحرا فرود آمد اگرد آن حدود دست درازی بسیار بار دوی قزلباش نمودند خان محمد بر سر اکراد رفته حربی عظیم میانه ایشان وقوع یافت هفت هزار کس از اکراد بقتل آمدند و خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور باز گردید قایتبس بیک تاب مقاومت او نداشت کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاد و از او استمداد نموده متعهد شد که شهر را بلو سپارد با آنکه شکستگی فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید بامتداعاء قایتبس بیک در آن زمستان دیگر باره لشکر جنگجوی فراهم آورده دو هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیک مشهور بسار و قیلان و اردوخاله بیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال پیزوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر آن جنود اختر صفت صف قتال آراسته بنیروی اقبال دولت قاهره مظفر منصور گشته سارو‌قیلان که بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوخاله بیک برادرش با جمعی کثیر بدست درآمده بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته در کمال شکوه اجلال بر سر قایتبس بیک تر کمان آمد و او دروب شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما کاری نساخته اهالی شهر حمید از او رو گردان شده غارتزارا بشهر راه دادند و قایتبس بیک گرفتار شده بقتل رسیده خان محمد در حکومت دیار بکر استقلال یافته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۳

آوازه شوکت و حشمتش در آن حدود منتشر گردید علاء الدوله از واقعه پسران بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده جمع ساخته تا موازی یازده هزار سوار جرار بسرداری کورشاهرخ و احمد بیک پسران خود بقلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد

خان محمد نیز مردانه وار بمدافعه شتافته در ظاهر شهر آمده با لشکر ذوالقدر در آویخت خان محمد هزار کس داشت مشهور است که بعد از تسویه صفوف سگهای تازی و توله از جیش ذوالقدر پیش آمده با سگهای جنود استاجلو در آویختند خان محمد از زه و خود آن سگها قال گرفت افتقا سگان استاجلو فایق آمده سگهای ذوالقدر را گزیرانیدند خان محمد از مشاهده ایحمال دل قوی داشته عازیانرا بظفر و نصرت نوید داد فیما بین محاربه مظفم وقوع یافت در این مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال بزیوال همایون بر آن فئه کثیر ظفر یافته. کور شاهرخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امراء او در آن معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه در میانه استاجلو کوری بود که جنگ آمده بود رفقاء باو تشنیع مینمودند او میگفت از عنادی تعالی خواستم که قبال شاه دین پناه آن کور را بدست این کور اندازد از قضای الهی کورشاهرخ بدست او گرفتار آمد بقیة السیف آن اشرار بصوب فراروبدار ادبار شتافتند علاء الدوله بعد از این شکست در مانم فرزندان و اقربا نمد سیاه پوششده امراء او نیز پلاسهای سیاه در گردن انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود دندان طمع از دیار بکر کنده ترک سعی بیهوده کردند و دولت او را آب و رنگی نماند چون پادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع امراء و لشکرباشی اطلاع یافت کینه دیرینه ازو در دل داشت فرصت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیما بین محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله در معرکه رومیان بقتل در آمد و دولت آن سلسله سیری گشت طایفه ذوالقدر بعضی ملازمت خواندگار اختیار نموده بعضی بخدمت خاقان سلیمان شأن آمدند ابن علاء الدوله مالکی مملکت مرعشی و البستان و صاحب هشتاد هزار خانه ذوالقدر بود چهار نفر از این طبقه در آن ولایت سلطنت کردند ملک اصلان و ناصر الدین و علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال یافته با پادشاه روم و مصر بحیله و تزویر سلوک مینمود و هر گاه ایلچیان روم میآمدند جمعی از ملازمان خود را با لباس مصریان پوشانیده بایشان می‌گفت که پادشاه مصر فرستاده از من بجهت دفع لشکر روم استمداد مینماید و من بدوستی خواندگار امداد نمینمایم و با پادشاه مصر نیز بهمان دستور و از هر دو متلغ میشد مشهور است که همیشه علاء الدوله میگفت که دو مرغ زرین دارم یکی بیضه نقره میکند و یکی طلا. القصه در معرکه جنگ ذوالقدر سلطانمراد که نزد علاء الدوله بادامادی او اختصاص یافته بود بدست رومیان درآمد سلطان سلیم پادشاه روم رعایت او نموده چند گاه همراه بود هر سالی که بر سر خاقان سلیمان شأن میآمد سلاح در مراقفت او ندید و او از میان رومیان جدا شده جمعی از اشرار بر سر او جمع شده بر سراچه سلطان قاجار رفت او با هشتصد نفر بمحاربه شتافته بهشت هزار کس او غالب آمده سلطان مراد در معرکه کشته گشته اجه سلطان سر و انگشتری او را جهت نشانه بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و بیش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آق قویلو نیز بقتل او منقرض شد هر چند این قضایا بعد از فتح و تسخیر عراق عرب است که وقوع یافت اما بنابر ارتباط سخن بتحریر آن پرداخت.

عالم آرای عباسی-۳

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۴

### ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح و تسخیر آن ولایت و قضایای سانحه

حقیقت فتح آن ولایت آنکه چون امیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال سلطانمراد خبر یافتند باریکف نامی از امراء ترکمان آن ملکت را بحیطه ضبط درآورد و همت بمحافظت آن گماشت و هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر منیر همایون رسوخ یافت. تخت تاج زر دوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریکف ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت فرمود. باریکف در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه ترکمانی را از سر گذاشته پیوشیدن تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید و پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاد و استدعا نمود که ایالت آن ولایت برو مسلم دارند اما نظر قبول همایونی بر آنها نیفتاد و بیاریکف پیغام دادند که ادراک زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فتح آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او میآید بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امراء منتظم باشد و الا، بمکر و حیله راه دربن درگاه نیست باریکف چند روزی شعار دولتخواهی را شعار خود ساخته چون نهضت همایون بآن طرف محقق شد بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس مصالحت کوفته تاج زردوزی از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدانطرف جزم گردید حسین بیک لله را متقلای ساخته پیشتر فرستادند چون حسین بیک بدو منزلی بغداد رسید باریکف دل از دست داده اکثر امیان آن ولایت را باطاعت خداوند بارگاه شاهی راغب یافته و قوت مقابله و قلعه داری در خود ندیده شبی بخیر از دجله گذاشته سراسیمهوار باتفاق سلطانمراد در کمال تعب بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه بتحریر پیوست بمیانه دو الفدر رفتند روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید بیک کمونه را که از اعاظم سادات نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود و باریکف او را بمثابه هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه چاه محبوس داشت از چاه بر آورده شعار شاهی سیوفی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد جامع رفته خطبه الغی عشر بالقاب همایونی خواند و حسین [۲۶] بیک را استقبال نموده در باغ میرزا پیر بوداق فرود آوردند و حسین بیک حقیقت فتح بغداد را بسایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشا شکارکنان بآهستگی طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نیاز بجای میآوردند و خاقان سلیمان شأن بفتح دار السلام محامد شکر ملک علام بجای آورده در بیستم شهر جمادی الثانیة سنه اربع عشر و تسعمائة بدار السلام درآمده سید محمد باعزاز و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردید و ایالت آن ولایت بخادم بیک تفویض یافته ابو المنصور و خلیفة الخلفاء در آنجا لقب یافت و از آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف زیارت مرقد منور ابیعبد الله الحسین و شهداء دشت کربلا مشرف شده بزیب و زینت آن روضه بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تام مرعی داشتند و از آنجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ویلکم الله بسته از حله بنجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایز شده دست دریانوال بذل و احسان خدمه آن آستان سدره نشان گشادند و توابیت نجف اشرف با بعضی محال عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شده بدان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده بشرف زیارت مراقد متبرکه ائمه والا نژاد ابی ابراهیم موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از آنجا عزم سامره نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵

میرسانیدند بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین رواتب و روانج و رونق آستانهای متبرکه علم بتسخیر خوزستان افراخته روانه آن صوب شدند در حدود لرستان حسین بیک لله و بیرام بیکله قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب خویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند در آنوقت بادیه ضلالت افتاده بالوهیت شاه ولایت پناه قائل بودند و از غرایب حالات آنکه بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عبادتی که معهود ایشان است کیفیتی طاری میشود که کارد و شمشیر در ایشان اثر نمیکند. وکه شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت علی الالهی و غیره باطل مشذکر می‌گردند شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بدن ایشان نمیرساند. حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده در ایتوقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعت در میان آن طایفه مقفود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود خویزه رسیده بقول مولف حبیب السیر سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر موکب اقبال صف سیاه آراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر خویزه حربی عظیم وقوع یافته زمین خویزه از خون مشعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض بدسکال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ نیز عازیان ظفر مآل براه عدم استعجال نمودند.

نظم

ز خون مشعشع در آن ساده دشت‌نم گفتی زمین و زمان لاله گشت

ز بس خون در آن سرزمین گله بست‌فلک تا کمر گاه در خون نشست

ز بس کشته بر روی هم اوفتادو آن بادیه بسته شد راه باد امراء عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از آنکه در مقابله ایشان قرار نموده بود و جبال صعب المسالک پناه برده عساکر بهرام انتقام بیرامن آن کوه را فرا گرفته کار برو تنگ گرفته بودند بامان و عهد و پیمان نزد امراء آمده در مراقفت ایشان پیایه سریر اعلی آمده و بزیان لری شیرین زبانیها در خدمت کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن دراز داشت خاقان سلیمان شان محاسن او را ببدرو و لاگی آراسته مدتی بآن هیئت در اردوی همایون بود و بحکومت لرستان منصوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید القصه بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه را بیکی از امراء عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول شدند حاکم آنجا طریق اطاعت سلوک داشته پایه سریر اعلی آمده مقابله شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک با قلعه سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریا دل درآمده خاقان سلیمان شأن آن قلعه گردون مثال را یکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخت و شکار کنان بدار الملک شیراز خرامیده دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رحمت پروری نهادند ایلچیان والی لار و هرمز پایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیده در آن ممالک خطبه و سکه باسم و لقب همایون مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بفر و ناز گذرانیده بهار را در ییلاق همدان گذرانیده چند گاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه [۲۷] تبریز از مقدم شریف فرمانفرمای ایران عطر بیز گردید از جانب شیروان خبر رسید که شیخشاه بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته و در ادای باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۶

سرما عنان عزیمت بصوب شیروان معطوف ساختند و در جواد بترتیب جسر پرداخته و بسلامت عبور فرمودند شیروانشاه تاب توقف نیاورده بجانب قلعه بیفرد گریخت رایات جلال بشیروزی و اقبال بشیروان در آمده ایالت آن ولایت بلله بیکه تفویض یافته او در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع بادکوبه و شابران بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب تسلیم نمودند مردم در بند بمنازلت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پائی زدند اما عاقبت دست در دامن استیمان زده مراسم مبایعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شأن در همان زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ شتیفه آورده در اول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمده بفهمه اسباب یورش خراسان پرداختند.

### آغاز داستان فتح خراسان

#### اشاره

بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که بشمشه تیغ آتشبار خاقان سلیمان سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان ایراد نموده‌اند که چون طبقه کوس رعد آوای خسرو کشور گشا در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب جهانگیری آن شهریار باستحقاق آن حضرت در مقام طعت و وفاق در آمده طریق موافقت و مصادقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسائل می‌پیمودند خاقان منصور ابو الغازی سلطانحسین میرزای بایقرا که در ممالک خراسان و مرو شاهجهان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامگاری از پسر و پسر زاده بسیار بودند بدلالات عقل دور اندیش با آن حضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده همواره اظهار محبت و دوستی مینمودند خاقان سلیمان شأن نیز با آن پادشاه والا جاه طریقه پدر فرزندی مسلوک داشته احترام سلسله تیموریه و ارتباط سابق و لاحق واجبی جهاتی آوردند و در آغاز کشور گشائی متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آن شاه مؤید منصور بود نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد و شد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال دو سه نفر از ایشان خصوصا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کیخک میرزا چنانچه در حیب السیر مسطور است اختلال باحوال آن سلسله راه یافت و محمد خان شیبانی و یودای سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلی از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اورزبک که از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزای بن سلطان ابو سعید گورکان والی خطه ماوراء النهر بود مرتبه والائی سلطنت ترقی کرده در این ممالک پادشاه نافذ فرمان شده بود شمه از اختلال احوال و عدم اقبال شاهزادگان سلسله تیموری شنیده طمع در ملکت خراسان کرد و کمر همت باستیصال اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنه ثلاث عشر و تسعمائة لشکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی تدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافت و بقلع رشته حیاتشان پرداخت مجملا دوده از دودمان بایقرائی چنانچه در توایخ مبسوطه مسطور است بر آورده مملکت ایشان بحیطه ضبط و تصرف اورزبکیه درآمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی یک خان مشهور است از اقصای ترکستان تا حدود عراق در حوزه تسخیر کشیده الویه دولت و رایات عظمت و اقتدارش سر بعبوق افراشته بخار نخوت و غرور بسامانه بکاخ دماغش متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب اقتداریرا بنظر در نمیآورد و با خدام آستان فلکت آشیان شاهی در مقام خلاف درآمده در سالی که رایت کشورگشا مرتبه ثانی بجانب شیروان توجه نموده بود

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۷

جمعی از لشکریانرا از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته بود و معذلک خاقان سلیمان شان دو سه مرتبه رسولان سخندان سیما شیخ زاده لاهیجی را که از مشاهیر مستعدان روزگار بود برسالت فرستاده برکت قدم و سنیز دلالت نمودند او از بحث برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لاطهای گزاف زده و اظهار نموده بود که گزاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد آیا وعده ملاقات در کدام محل خواهد بود خاقان سلیمان شأن نیز جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس در دل رسوخ دارد [۲۸] انشاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنه عشر و تسعمائه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده بدل قوی و اهل قسیح روی توجه بخراسان آوردند چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اورزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند شاهی یک خان که از یورش هزاره عود نموده در هرات بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان شأن و یخوف و هراس در آمدن بخراسان خائف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت روز بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان شأن در دلش زیادتر میشد چون رسیدن رایات فیروزی آیات بحدود مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقاتله و مقابله آن حضرت نتوانست داد جان وفا میرزا قوم خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد جان وفا میرزا نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت خاقان سلیمان شان منهیج و مسرور با دلی آسوده و خاطری از فرخ دور بمشهد مقدس معلی درآمده جبهه نیاز بر آن آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه را بنوازشات ارجمنده مخصوص گردانیده و از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت استمداد کرده بعاقب شاهی یک خان روی توجه بمرو نهادند. خازیان مظفر که مشتاق لشکر فیروزی اثر بودند چون بجنگاگه مرو رسیدند جان وفا میرزا با فئه کثیر از بهادران نامی اورزبک بمقابله ایشان درآمده در ظاهر آباد مرو بین الفریقین محاربه صعب اتفاق افتاد با وجود آنکه داله محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید جان وفا میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اورزکانرا دوانیده جمعی کثیر از طبقه اورزبک بر خاک هلاکت افتادند مقارن ایحمال چتر همایون ظل خاقان بی‌همال سایه وصول بر ظاهر مرو انداخته در برابر قلعه

سرا پرده و بارگاه بارو مهر و ماه برافراخته شاهی بیک خان بیشتر از پیشتر خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردید و در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان بماوراء النهر فرستاده باحضار سلطانقلی طوایف اوزبک فرمان داد و همه روزه بین الجانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین جمعی نابود میشدند چون چند روز بر این منوال گذشت و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شأن که همیشه صف آرائی و جنگ رویرو را با دشمن دوست‌تر از جنگ قلعه میدانست خواست که بحسن تدبیر شاهی بیک خان که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده بآن وفا ننمودی و ما بوعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم معهذا در آنجا هم بمقابله ما در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شده بنا بر آن کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند و مقدار الهی شده باشد ملاقات دست دهد شاهی بیک خان ارتحال خاقان سلیمان شأن را بحجز و زبونی حمل کرده خواست

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۸

که فی الجمله آبی بروی کار آورده اندکی از جار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم با موازی سی هزار کس از جوده اوزبک و امراء و سرداران نامی که در آنوقت در ملازمتش حاضر بودند از شهر بیرون آمدند امیر خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر بود از مشاهده ورود جنود اوزبک بر طبق اشاره همایون فرار نموده بموکب ظفر قرین پیوست از فرار نمودن محمد خان کمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی که در سه فرسخی شهر است گذشت جمعی را بتخریب پل آن جو مأمور فرمود و عطفه عنان کرده با هفده هزار کس که در رکاب نصرت انتساب بودند در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سیاه آراست شاهی بیک خان ناچار دل بمحاربه نهاده روی بمعرکه کارزار آورده و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویخته چنان کارزاری وقوع یافت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان آن معرکه سوخت.

نظم

بیروی اقبال شاه جهان‌نگونسار شد رایت اوزبکان

ز خون بلاد گشت گلگون زمین‌فلک خواند آیات فتح مبین جان وفا میرزا و قنبیری و اکثر امراء اوزبکیه در آن معرکه کشته شدند و شاهی بیک خان با جمعی از متهوران جنود اوزبک سراسیمه‌وار اسب فرار بر محوطه که راه بیرون شدن نداشت جهانبده درسبه آبی بر زیر یکدیگر افتادند و بصد حسرت و هوان جان بسختی میدادند جثه شاهی بیک خان[۲۹] یکی از غلامان یوزجلو عزیز آقا نام موسوم بآدی بهادر از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت سر هیچ سروری[۱] قابل اقتدار نبود اوزبک بر طبق اشاره همایون جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر برسم سمند جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شأن سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پر کاه کرده بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر را بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التواریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال اوست:

بیت

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرادادر این دیر خراب آباد سر گردان مرا خواجه کمال الدین محمود ساغرچی مشهور وزیر شاهی بیک خان بود که از قلعه مرو آمده در وقتی که آن کاسه زراندود را شهریار کامکار بدست گرفته جرعه مثال از آن باده عشرت و دوستکامی مینوشیدند خواجه در مقابل آن مهر سپهر اقبال در صف گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان باو خطاب فرمود که خواجه این کاسه سر را می‌شناسی سر پادشاه نست گفت سبحان الله چه صاحبدولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با ایجمال بر روی دست چون تو صاحب اقبالی است که دم بدم از آن باده نشاط می‌نوشند این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده وزارت خراسان مجزز و سرپلند گردید. آقا رستم روز افزون که بغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود نسبت بسلاطین سده اقبال شاهی خلاف ورزیده همیشه میگفت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۹

که دست من است و دامان شاهی بیک خان در ایتوقت خاقان سلیمان شأن یک دست او را پرپده بیکی از بسالولان بهرام صولت داده فرستادند که به مازندران برده در دامان آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو بدامن او نرسید او حالا دست بدامان تو زده آن بسالول در وقتی که آقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت باتجمن درآمده بی خوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نموده فی‌الفور

### مردن آقا رستم پادشاه مازندران

بازگشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد آقا رستم از خوف آن پیغام سراسر تهدید زهرهاش آب شده دلش از واهمه و بیم قصور یافت روز ضعف بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت. القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحا مها بافراغ و جوانب ممالک فرستاده در تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مظهر انه الثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امراء قزلباش قرار گرفته شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و روایات مأموره بهرات تختگاه خاقان منصور از فر وجود آن زینته تاج و سریر رفعت آسمانی یافت و تاریخ این سانحه غریبه «فتح شاه دین پناه است و آن زمستان بلده فاخره هرات محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات بود ولاة و حکام اطراف بآستان اقبال آشیان شتافته زبان بهنیت و مبارکادی فتح خراسان میگشادند از آنجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا فرموده

سلیم آن قلعه آتشین را حصار خود ساخته قلب و جناحین آراست و از اینطرف خان- محمد جنگ روز جهت استحکام توپخانه مصلحت نمیدید و میگفت در سر کوچ یا ایشان جنگ میباید کرد دوریش خان از غرور شجاعت قبول این معنی نمینمود حضرت خاقان سلیمان شأن فرمودند که من حرامی قلعه بستم هر چه مقدر الهی است بظهور میآید خان محمد ساکت گشت و خاقان سلیمان شأن خان محمد را که از دیار بکر با قشون آراسته آمده بود چرخچی لشکر ظفر قرین گردانیده سایر بیره قورچی باشی استاجلو برادر متا سلطان رفیق او شد و از امراء عظام دوریش خان شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیگ و حسین بیگ له و خلیل سلطان ذو القدر را در دست راست و خانان و سلطانان استاجلو و پسران بابا الیاس چاولشلو و جمعی دیگر را در دست چپ قرار داده قول [۳۲] همایون بفر وجود آن حضرت آرایش یافت سید محمد کمونه که در سلک امراء منتظم بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر با آن حضرت در قول بودند دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید در تاریخ جهان آرا مسطور است و بین الجمهور نیز مشهور است که آن حضرت در هنگام نسویه صفوف خود بشکار پلنگ‌درچین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب و قتال بمعرکه آمدند مالقوچ افغی از دلاوران نامی رومیه و شجعان روزگار از زمره چرخچیان رومیه بود همیشه در میان عظماء رومیه خودستائی کرده میگفت که در میانه سپاه حریف محاربه من جز شاه نخواهد بود در اثناء

### بیان شجاعت شاه اسمعیل و بقیه مبانر حرب شدن

گیودار آن محذول بدکردار کمر محاربه خاقان سلیمان شأن بسته در صف سپاه با گروهی از شجعان رزمخواه رومی بمقاتله قول همایون شتافته آن حضرت را بمبارزت خواند هر چند آن حول گرفته محذول قابل آن نبود که جنان بادشاه عالیجاه مبارزت او التفات نماید اما آن حضرت از وفور غیرت بیرضای امراء دولتخواه و امناء سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته شمشیر ذو الفقار آثار حیدری آخته جنان بر خلقو و کین بآن یعاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بخود گشته محمل حرکت نیافت و آن شیر بیشه پردلی زور بازوی حیدری جنان ضربتی بر او زد که درع و خفتان فولادی را در یکدیگر شکافته جله خیبه‌اش بر خاک هلاکت انداخت غریو از هر دو لشکر بر آمده کوبیبان عالم بالا بآن دست و بازو آفرین خوان شدند. القصه دلیران هر دو گروه بر یکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شأن در آن معرکه هوا‌نک بنفس نفیس مباشر حرب گشته کارزاری کرد که تابع داستان سام و اسفندیار گردید در میان رومیه مشهور است که در آن مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه سمند سعادتمند تا کنار عراده و چیر رانده عراده را بشمشیر از یکدیگر شکافتند چون دلاوران سپاه قزلباش بعراده نزدیک شدند قریب بسیصد یکچیری را در پس عراده بضرب شمشیر

### گشته شدن خان محمد استاجلو

پاره پاره ساختند یکچیریان و توپچیان بافروختن آتش پیکار مشغول شدند از بسیاری دوه توپ و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از بیباکان لشکر قزلباش بیوهم و هراس خود را بر آن دریای آتش زده بودند از آسیب تفنگ تابچیز شدند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۳

و خرمن حیاتشان سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچیی بود توپی خورده با گروهی از طایفه استاجلو در آن معرکه راه عدم پیمودند پرومیان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه عالیجاه خالی است آن طرف هجوم آورده از اشتعال نایره پیکار و انداختن توپ و ضرب زدن بی شمار لشکر

### گشته شدن سید محمد کمونه و میر عبد الباقی و میر سید شریف صدر

قول بهم بر آمده سید محمد کمونه و میر عبد الباقی میر سید شریف صدر هر سه در قول شرف شهادت یافتند از امراء عظام سارویبره قورچی باشی استاجلو و حسین بیک له و خان محمد و ولدان بابا الیاس چاولشلو و جمعی دیگر در این جنگ کشته شدند سلطانعلی افشار نیز بدست رومیه گرفتار گردیده بود رومیان او را تصور خاقان سلیمان شأن کرده نزد سلطان سلیم بردند و او نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون خاقان سلیمان شأن کثرت اعداد و بهم برآمدگی لشکر و پراکندگی قلب همایون مشاهده نموده فرمود که کرمنا نواخنند سیعبد کس بر سر آن حضرت جمع آمدند بالضروره بمبالغه و الحاح دولتخواهان عنان از معرکه برتافت و بگروه رومیه که قول سپاه قزلباش را شکسته خود می‌نمودند دوچار شده صفوف ایشانرا از هم شکافته روانه میشدند اسب خاقان سلیمان شان بسپاه آبی فرو رفت حضر آقای استاجلو بارگیر خود را کشیده آن حضرت سوار شد و خود اسب آن حضرت را بیرون آورده از غلب روانه شد، در درجزین بملازمت رسیده نوازش یافت. القصه آن حضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر از روی اقتدار بمحاربه رومیان کمر بندد سلطان سلیم بجهت افتخار و مباهات تا بلده تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت محاربه طوایف قزلباش در شأن آن حضرت بحدی رسید که پای اعتقادشان از مسلک مستقیم دین و ایمان لغزیده گمانهای غلط بردند. القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار بکر را بقراخان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده بداطراف فرستادند و او در ماردین قرار گرفته بود اهالی شهر آمد که بقراحمید مشهور است بیوفائی کرده رومیان را آورده شهر را بلو دادند و قراخان در ماردین متوجه دفع حادثه رومیان شد بنجهاز کس بمقابله او فرستادند و او با آن گروه جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون بظاهر شهر رسید مردم با یارومیه متفق یافت از تسخیر [۳۳] حصار مأیوس گشته مملکت در تصرف رومیه بود در اثنی عشرین و تسعمائة که سال دویم حکومت او بود رومیه با بیست هزار پیاده و سوار متوجه یکبار او شدند او باتفاق دوریش خان فاجار کمر پیکار ایشان بسته در الکق فوق ماردین بین الفریقین محاربه اتفاق افتاد و قراخان بآن جیش موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضای آسمانی گلوله تفنگی بر او خورده از اسب غطلیده درگذشت. قزلباشیه از ایحمال از هم پاشیده رومیه بعد از شکست فاحش و مغلوبیت غالب آمدند و از خواندگار مدد یافته دیار بکر را متصرف شدند و دست تصرف قزلباش از آن ولایت کوتاه شد چون این اخبار بعرض خاقان سلیمان شأن رسید جمعی را بمدد قراخان تعیین نموده بود بعد از کشته شدن او قمع آن فرمودند القصه بعد از این وقایع خاقان سلیمان شأن با وجود متاخم ضروریه ممالک شب و روز در اندیشه سیبه آرائی و لشکرکشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمائة سلطان سلیم بعالم بقا پیوست و پسرش سلطان سلیمان قایم مقام گردید چون از جانب او مخالفتی ظهور نیافته علماء اعلام لشکر بدون حرکت خصم جایز ندانسته چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس لشکر بدیار روس و فرنگ کشیده بغزا و جهاد مشغول شده بود آن حضرت را نیز بغزای کفار تحریص نمودند بنابر آن خاقان سلیمان شأن چند سال بجهت کسب مثوبات غزا عساکر منصور را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۴

بغزای گرجستان مأمور ساخته خود بعیش و سرور و حضور میپرداخت رأی جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم گردانیده بآن دیار فرستند در اول حال شهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا که پسر بزرگتر و آئین جهانداری از ناصیه همایونش نمایان بود فرستاده امیر خان موصلوی ترکمان له و رائق و فاتق مهمات گشت بعد از چند گاه آن حضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دوریش خان فرستادند و تا آخر ایام حیات آن حضرت ممالکش خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائة شیخنله والی شیروان روی ارادت و اخلاص بآستان اقبال آشیان آورده ما یعرف خود پیشکش نموده و خود را از زمره بندگان این آستان شمرد و صیه که در حجله عفت دودمان شیروانشاهی پرورش یافته بود در سلک پردگیان تنق عصمت درآورده بدین نیکو خدمتیها ولایت شیروان مجددا بلو تسلیم گردید و در شهور سنه ثلاثین و تسعمائة

### وفات شاه اسمعیل اول

چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات بر ملک حیات آن خسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجات زندگانی طی کرده در مرحله سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی را وداع کرده در منتوطای نام محلی از محال سراب بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیاء مدفون گردید «طاب مضجعه» موافق تاریخ آمد «خسرو دین» نیز تاریخ وفات آن سلطان سلطان نشان است و دیگری «ظل» یافته بدینطریق در سلک نظم کشیده:

نظم

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده

از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ‌سایه تاریخ آفتاب شده

از آن حضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صیه مکرمه یکی از امراء موصلوی ترکمان متولد شده‌اند، القاص میرزا و سام میرزا از خواتین مختلفه در اساسی صیه‌ها زیاده فایده نیست آن حضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشت اما بشعر ترکی بیشتر رغبت میفرمود و تخلص خطائی میکردند بجهت آنکه با سلطان سلیم معاصر بودند مولانا ادیدی در این قطعه اشاره بآن کرده:

شعر

قضا در کارگاه کیریائی‌فکنده طرح اسلیمی خطائی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۵

### ذکر احوال خجسته مآل شاه غفران پناه جنت مکان ابو البقاء شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان

### انشاء

از زمرهٔ شاهزادگان عالیشأن شاه جمجاه جنت مکان امو و ارشد اولاد والانژاد و شایسته تخت فیروز بخت کسری و کیقباد بود ولادت خجسته آن حضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنه تسع عشر و تسعمائة در قریه شهاداد از اعمال اصفهان روی داده دور بیتان بساط آگاهی تولد آن حضرت را موسوم بشاهداد مبارک و میمون دانسته یادداشتی و جهانداریش فالی گرفتند و اسطرلاب دانان دقیقه شناس از زایچه طالع [۳۴] فرخنده مقاطعش استدلال نمودند که عاقبت وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم افروز خواهند بود و الهامات غیبی «آفتاب عالم افروز» تاریخ مولد آن گرامی است و در زمان خاقان سلیمان شأن در صغر سن بسلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیر- خان له آن حضرت اظهار نایستگی بظهور آمده از حکومت معزول گردید آن حضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و جهانداری از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل اللهی از ناصیه همایونش لامع و هویدا بود بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کمنون سلطنت و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات مسند نشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب پیچی تیل موافق سنه ثلاثین و تسعمائة اتفاق افتاده بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی «جای پدر گرفتی» موافق تاریخ افتاد.

تاریخ

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی‌جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی

جای پدر گرفتی جهان مسخرتاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار امین الهی مع الله خود را بنده شاه ولایت میدانید از اتفاقات حسنه «بنده شاه ولایت طهماسب» تاریخ جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب گردید.

شرف بندگی شاه نجف‌یافته چون ز بدایت طهماسب

نقش مهرش شده تاریخ جلوس‌بنده شاه ولایت طهماسب و آن حضرت پادشاهی بود دین دار و شریعت پرور شهریاری معدلت پیرای دادگستر مؤید بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز خردپروران روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار در حکمت و دانش از ارسطو و اسکندر بینش و در آئین جهانداری از جم و کسری در پیش در اوایل سلطنت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۶

و فرمان روائی آن حضرت امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعادی محذول العاقبه که در آرزوی چنین روزی بودند شرفا و غربا طمع در ملکت ایران که خلاصه معموره جهان و تختگاه کیانست نموده آغاز فته کردند میانه امراء و ارکان دولت بجهت امر وکالت و تعصب او بمنافست منازعه پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید هر چند گاه یکی از اعاظم امراء درگاه و ریش سفیدان دولتخواه متکفل امر وکالت و صاحب اختیار امور دولت بودند و آن حضرت در اوایل حال ایامی بجهت حداثت سن در امور دولت تغافل ورزیده گاه تماشای کارخانه تقدیر بودند و گاه بقطرت عالی و تعلیم پیر خرد طبیعت داده میار جوهر اخلاص ارباب حقیقت و وفا میگرفتند و ایامی وجود شریف خود را از شر دولت طغیان ناقص عیار صیانت مینمودند و بتیروی اقبال و رهنمونی بخت جوان با وجود کثرت اعداد و قلت انصارهم حفظ حال فرخنده مآل و هم حراست دولت بزوال میکردند چون نهال طوبی مثال اقبالش در چمن دولت و کامرانی بالا کشیده بدرجه رشد و تمیز رسید بتأیید الهی و متانت رأی صایب و وفور دانش و عقل کامل امراء صاحب دامنه و سرکشان خود رأی را بحسن تدبیر از میان برداشته بنفس نفیس متکفل سلطنت و فرمانروی گردید دشمنان دولت در کمین مملکت بودند از شعله تیغ آتشبارش نابود گشتند و غنچه مرادش در گلشن همیشه بهار سلطنت و فرمانروائی کما ینبغی بیرون آمده بتنوعی تمکن و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعان مجال تخلف نبود اوصاف حمیده آن بر گزیده الهی از حیز احصاء بیرونست و تحریر شمه از آن از قدرت قلم و بنان کاتبان دار الانشاء امکان افزون تفصیل وقایع آن زمان دولت ازجمله سعادت پیوند و محاربات و تسخیر مملکت و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور آمده بنوعی است که مرحوم حسن بیک مورخ روملو در کتابی که در زمان آن حضرت تألیف کرده باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیار گردانیده و ذره حقر را قابلیت تحریر آن نیست.

نظم

چه شتابم بمحفل شاهی که در او نیست قدر دریائم

چه نویسم ثنای دانش راکه یکی از هزار نتوانم و چون در سویدای خاطر نسویده وقایع زمان دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و عذر واضح دفع اطناب و اطناب با بر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهان پیرا بالکلیه خالی نباشد کمیت خامه عباسی نامه بقدر الطاقه در مضمار سخن پیرائی نکاهم مینماید.

چون جلوس همایون آن مرکز دایره جاه و جلال بفرخی و فرخندگی وقوع [۳۵] یافته سریر فرمانروائی بدانت ملکت صفائش آراستگی پذیرفت زمان امر وکالت بقبضه اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده بعد از فوت خانان سلطان استاجلو امیر الامراء شد چون یکسال گذشت کیبک سلطان چون معظم امراء درگاه و سر خیل سپاه بود در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با او یگدلنگر در آمده فیما بین نقار خاطر بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید الله خان بخراسان در اردو شیوع یافت دیو

سلطان بمصلحت وقت برفق و رضای کیچک سلطان وکالت باز گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه آن صوب شد و مضامین مطاعه بامراء عظام فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصماء پردازند و او در ییلاق لار اقامت نموده در اندک روزی امراء نامدار سیما جوهه سلطان تکو حاکم اصفهان و قراجه سلطان تکو و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۷

علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شدند و او همگی عظماء لشکر را براه مردمی و احسان و هدایا و تکلفات بیش از پیش با خود رام کرده در انتزاع منصب وکالت از کیکک سلطان از ایشان استعانت جسته عهد و پیمان گرفت و چون مهم خراسان بنیروی اقبال و امراء جنود آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان با طغه و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون غلام روانه شده هر چند امراء و اعیان استاجلو خصوصا قارنجه سلطان کیکک سلطان را بدفع خصماء و افروختن آتش جنگ و جدال تحریص نمودند قبول نکرد و گفت حیف باشد که میان دو لشکر جرار که ملازم یک درگاه و از محیان حضرت شاه باشند بجهت امور مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود رضا جوی خاطر دیو سلطان گشته از تبریز تا ترکمان کندی باستقبال او آمده با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق روانه درگاه

### مقاتله امراء استاجلو با امراء تکلو

معلی گشته در چرتداب تبریز بشرف سجده شهریار کامکار کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت دیو سلطان قارنجه سلطان و چند کس را که ضرر سابه فساد میدانست بقتل آورد و کیکک سلطان را با تمامت ایل و اویماق استاجلو بغرای گرجستان فرستاده از در حاله دور انداخت و بدین اکتفاء نکرده در غیبت ایشان بجهت رضای امراء تکلو قطع تیولات ایشان کرد و در مقام تضییع ایشان در آمد و الحق این معنی لایق دولتمندی و ریش سفیدی نبود و باعث آن شد که از آن طرف نیز در شقاق و نفاق گشوده ابواب وفاق و اتفاق مسدود گردانیدند و در سه اثنی و ثلاثین و تسعمائة با جیل و سیاه بسلطانیه آمده در آنجا سایر امراء و اعیان استاجلو خصوصا متا سلطان و فاروق سلطان و قلیج خان و غیرهم بر سر او جمع شده کمر بمحاربه دیو سلطان و اتباع او بستند و از این طرف دیو سلطان و جوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته قاسم علیفه ورسائی را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقابله جمعی که در سایه چتر فلک فرسای شاهی باشند منع نمایند و او در تسکین تایره فتنه و اطفاء نایره پیکار سعی بسیار نموده و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده چون اراده ازلی بمحاربه ایشان تعلق گرفته بود اثری برسالت او مترتب نشد و از جانبین بشیوه صفوف پرداخته ارباب اخلاص از مشاهده این دو لشکر آراسته با دل خونین و دیده اشکبار تأسف میخوردند که چرا هر دو گروه در رکاب همایون گردون شکوه بدفع اعدای قیام ننمایند الحاصل میانه ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امراء تکلو مغلوب استاجلویان شده بیرون سلطان و قراجه سلطان تکلو گشته شدند چون کیکک سلطان و متا سلطان بر قول همایون نزدیک شده چشم ایشان بر ماهچه لوای آسمان فرسای چتر زرنگار خورشید آسای همایون افتاد دست از کار کشیده عنان تاب شدند و امراء و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب شاهی بودند بفیروزه دیو سلطان بتعاقب ایشان در حرکت آمده جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل آوردند و استاجلویان مکسوب و مغلوب بایهر آمده از آنجا بگیلان رفتند و بمظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او هفت هشت هزار پیاده بمدد فرستاد امراء استاجلو دیگر باره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت پسندیده طبع اشرف نیامده شعله غضب قهاست لهب زبانه کشیده بنفس نفیس بر سر ایشان ایلغار فرمودند دیو سلطان وجوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اطلی را با جمعی بیش فرستادند چون مقابلهای سیاه منصور بمنجیل و حرزویل رسید امراء استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده دیگر باره آتش قتال التهاب یافت حاقت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات امراء شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلانیان مقتول گشته کیکک سلطان و متا سلطان و قزاق سلطان مغلوب و منهزم بمنشئت تمام

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۸

بگیلان [۳۶] رفتند و کیکک سلطان شب و روز در این فکر و اندیشه بسر میبرد که آیا بچه طریق انتقام از دیو سلطان و جوهه سلطان کشیده منصدی امر وکالت گردد در شهور سنه ثلاث و ثلاثین و تسعمائة دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان روملو که مرد نود ساله و بچهت کبر سن و شیخوخت خرافت او را دریافته در آتوقت در اردبیل بود

### کشته شدن بادنجان سلطان روملو

سه چهار هزار کس از طایفه روملو و چکنی و طوائش فراهم آورده بعزم جنگ و جدال باستقبال امراء استاجلو شتافت در قزاندره قیما بین محاربه وقوع یافته بادنجان سلطان از آن فوج قلیل منهزم شده در اثنای فرار کشته گردید و امراء استاجلو مظفر و منصور بشهر درآمده بزیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم مشرف شده از آنجا روانه تبریز گشتند شاه جمجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان وجوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اطلی را با هشتهزار کس و یکهزار نفر از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود کیکک سلطان و رفقا از آمدن دیو سلطان و امراء و قورچیان شاهی خبر یافته بطرف چخور سعد رفتند و امراء و قورچیان در شرور بایشان رسیده صف نبرد آراستند و امراء استاجلو در آنروزگار زاری کردند که روح دستان سام بر ایشان آفرین خوان شد در اندای طعن و ضرب محمد خان ذو القدر پس نیب استاجلو در آمده بر ایشان حمله آورد و کیکک سلطان زخم قوی یافته درگذشت وجوهه سلطان با جود تکلو از پیش جلو انداخته از کشته شدن کیکک سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار پیش گرفتند متا سلطان و فاروق صف سپاه را شکافته مردانه وار از آن معرکه بیرون رفته بمنتفت تمام خود را بگیلان رسانیدند ذو القدر اطلی بانتقام وقایع دیار بکر که طایفه ذو القدر مغلوب استاجلو شده کور شاهرخ پدر او را با برادرانش بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرد.

القصه بقیة السیف استاجلو ایامی که در گیلان روزگار گذرانیده در سال دیگر که سنه اربع و ثلاثین و تسعمائة بود دیو سلطان بانگیز جوهه سلطان کشته شده منصب وکالت باز قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلاثین و تسعمائة که توقف استاجلو در گیلان قریب به بیست سال شده بود رایات ظفر آیات شاهی مرتبه دویم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک متوجه خراسان بودند پدر متا سلطان و فاروق سلطان و قزاق سلطان و سایر اعیان استاجلو که در گیلان بودند روی ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با تبع و کفن بدرگاه شهریار زمن شتافتند در مقام تربت و رعایت آن جماعت در نیامد اما خصومت و عنادی حاصل نمیکرد و ایشان نیز با او مدارائی مینمودند اما جوهه سلطان رضا جوی خاطر مبارک اشرف بوده تمام اعمال و افعالش بر وفق رضای اشرف بود روز بروز اختیار و اقتدارش می‌افزود اما طایفه تکلو زیادهروی و خودرائی را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطنا غبار نفاری بر خاطر مبارکه نشست در شهور سنه سبع و ثلاثین و تسعمائة که حسین خان شاملو از شیراز

### جنگ شاملو و تکلو

آمده در کندمان اصفهان پایه سریر سلطنت مصر رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شد جوهه سلطان با او در مقام عناد درآمده قصد کشتن او کرد و او از موافصه تکلویان خبردار گشته شبی با قشون خود جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه جوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته خود را بخیمه دیوانخانه همایون انداخت و در حریم دولتخانه مبارکه میانه شاملو و تکلو جنگ شد از قورچیان ذو القدر که در کشیکچ بودند مصر نامی قورخلو بجوهه سلطان زخم کاری زده ناچیز گردانید

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۴۹

تکلویان مرگاه او را مخفی داشته هیجمان در مدافعه میکوشیدند حسین خان در آن شب تار سعی بسیار نمود اما از هجوم امراء تکلو که صبحی فوج و قشون قشون رسیدند مطلب گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مأیوس بامضان رفت در آن واقعه جمعی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند امراء تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ جوهه سلطانرا بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذو القدر و افشار در مقام عناد و انتقام درآمدند بالضروره مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز نهاده در حوالی مزار امام زاده سهل علی علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امراء تکلو خواستند که طریق زمان جوهه سلطان استقلال داشته باشند بهیات اجتماعی بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را بمیانه خود برده بدفع خصماء پردازند شاه جنت مکان را که آغاز جهان آرائی بود از اطوار ناپسند آن طایفه دلگیری بهمرسیده بدفع آن خودسران خودرأی فرمان داد قورچیان عظام در دولتخانه همایون ایشانرا تیر باران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مأیوس گشته راه فرار پیمودند و از بخت برگشتگی غبار مذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند.

آفت تکلویان تاریخ این واقعه هرت [۳۷] افزاست بعد از آن واقعه حسرت بر ایشان غلبه کرده راه بفداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم بغداد قتلدو سلطان و حسین سلطان و جمعی از مفسدان تکلو بی ادب را بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه فرستاد بعد از این واقعه آن حضرت منشور عاطفت باسم حسین خان شاملو فرستاده او را طلب داشتند و منصب امیر الامرائی طایفه رفیعه قزلباش باو و عبد الله خان استاجلو که هر دو خواهرزاده حضرت خاقان سلیمان شأن بودند عنایت شد.

نزاع و گفتگوهای اویماقات برطرف شد ارباب اخلاص رضای خاطر مبارکه مرشد کامل را بر مطالب خود راجح دانسته پای در دامن ادب پیچیده آن حضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهانداری گشته لوای استقلال و استبدادش ارتفاع آسمانی یافت اما الامه تکلو از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده در آوقت امیر الامراء آذربایجان بود منته نشده اراده کرد که بجای جوهه سلطان وکیل و مختار السلطنه باشد باین خیال تباه با جیل و سیاه متوجه اردوی همایون گشت.

شاه جنت مکان از اراده فاسد او آگاه گشته بر سر او ایلغار فرمودند مشار الیه از مهابت آن حضرت اندیشیده بسرعت برق و باد بجانب آذربایجان گریخته خود را بقلعه وان انداخت و متحصن شد و از آنجا روی از اینصوب تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه روم استمالت یافته روانه استیول شد و در آنجا تحریک ماده فساد نموده سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با جود نامحدود آمده و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جود غیبی و عواطف لاریبی مدد یافته بمثابت رأی صایب و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند مرتبه اول باغوا و تحریک الامه مرتبه دویم بشرارت و اغوای خانزیخان تکلو و ذو القدر اطلی، مرتبه سیم باقلویل کاذبه القاس میرزا مرتبه چهارم بشیطنت و افساد اسکندر پاشا حاکم ارزروم.

حقایق این احوال بر سبیل اجمال بعد از تحریر قضایای خراسان رقمزده کلک بیان می گردد.

عالم آرای عباسی ۴

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۰

### ذکر وقایع خراسان و آمد و شد خوافین اوزبک بدان دیار نوعی بعضی سعادت نشان بعد از ارتحال خاقان سلیمان شان

سخن پرداز این شیرین حکایت‌چنین کرد از سخن دانان روایت که عبید خان بن محمود سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ افغن که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و عمزاده حقیقی شیبک خان بن بوداغ سلطان بن ابو الخیر خان مذکور است همیشه در آرزوی ملک خراسان و بدست آوردن بلده فاخره هرات بود از بیم شمله شمشیر عالم گیر حضرت خاقان سلیمان شأن و ظهور واقعه شیبک خان در ملک بخارا خزیده دم در کشیده بود بعد از واقعه نازله خاقان سلیمان شأن و حدائت سن حضرت شاه جمجاه جنت مکان و اخبار منازعه امراء خود رأی قزلباش بگمان آنکه ممالک ایران بی صاحب و در دست چند متغلب است دندان طمع بملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر بخراسان کشید و از سروش عالم غیب این ندا بگوشش میرسید:

بیت

خاکساران جهانرا بحقارت مگر تو چه دانی که درین گرد سواری باشد معهذا متقاعد نگشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه جهت دفع فتنه او در حرکت آمده آفتاب شعله رایت فتح آیت بر ساحت ملک خراسان میتافت انجم صفت ناپیدا گشته فرار بر قرار اختیار مینمود بنا آنکه بگرات و مرات این حرکت کرده خود را میآزمود باز در غیبت موکب جهانگشاه روی بدان صوب آورده بتسخیر قلاع و خرابی مملکت میپرداخت مجملا، از خون ریختن و فتنه انگیختن دگیر نگشته تا دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان و ضعفا و زیردستان پایمال سم ستوران و مردم آن ولایت از جور او بجان رسیده آسودگی نداشتند.

### ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان

در همانسال که خبر واقعه ناگزیر حضرت خاقان سلیمان شأن بماوراء النهر رسید عبید خان خانان و سلطانان جنگجویه را بمعاونت خود استدعا نموده بانفاق کوچم خان بن ابو الخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت افراخته بجهت آسیه بتوره و پادشاهی جنگجوی صاحب سکه و خطبه ممالک ماوراء النهر و ترکستان بود و ابو سعید سلطان وسونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر جرار و اوزبکان خونخوار از جیحون [۳۸] عبور نموده بخراسان آمدند دوریش خان شاملو که له سام میرزا و بیگلر بیگی خراسان بود برج و باره هرات را استحکام داده بتحصن و قلعه داری قرار داد و مردم کار دیده بحراست دروازهها تعین نموده بلوازم قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبک با طغه و ازدحام تمام بهرات آمده شهر را احاطه نمودند و هر کدام در طرفی فرود آمدند و همه روزه جنگ پیش آورده چند ماه قیما بین آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره نگذاشتند که احدی بتردیک قلعه آید روزی در باغ مراد عبید خان و سونجک محمد سلطان نرمی آرامه بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل باسیانی اوزبک بود دوریش خان جمعی از مبارزان شاملو را بدان صوب فرستاد در باغ سفید قیما بین قتال عظیم بوقوع پیوست جنود اوزبک مغلوب شدند و غازیان در باغ

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۱

مراد رفته خبر بعبید خان رسید بساط صحبت در هم نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در آب افتاد عبید خان بعد تشویش خود را بایوبی رسانیده بمعسکر خویش گریخت.

القصه از طول ایام محاصره و جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مأیوس کوچ کرده راه دیار خویش پیش گرفت و رفت.

### ذکر آمدن عبید خان مرتبه دویم بخراسان

در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ثلاثین و تسعمائة بود دوریش خان وقلت یافته بیرون سلطان تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که میان تکلو و استاجلو واقع شد بقتل آمده خبر بمشهد رسید از این جهت پریشانی باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت تواند نمود نبود در اندوی معلی میانه امراء درگاه کلفت و نزاع پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید این اخبار بماوراء النهر رسید عبید خان که شیفته ملکت خراسان شده بهیچوجه قطع تعلق نمیکرد همچنانچه این ابیات از نتایج طبع موزون اوست:

بیت

باز جانم هوس ملکت خراسان دارد‌ین بیجان شده من هوس جان دارد

روح بخش است شمائلش چو دم روح اللهمگر او نیز هوای پیل مالان دارد فرصت غنیمت شمرده دیگر باره کمر همت بشنجر آن ولایت بسته در شهور سنه اثنی و ثلاثین و تسعمائة از معبر چهار جو گذشته بمرو آمد و از آنجا با سلطانان و بهادران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی رسیده آن بلده شریفه را دائره کردار در میان گرفت خانه کوچ بیرون سلطان در شهر بود غازیان قزلباش که از محال غریبه یاکجا جمع آمده بودند چند گاه خلط و حراست نموده آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده از قلت آذوقه کار محصوران بجان رسید و طمث جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید عید خان بر آن بلده مستولی شده یکی از امراء معتمد خود را در آن بلده گذاشته روانه استرآباد شد چون بدان حدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استرآباد بود جمعی از شجعان جنگ دیده کار آزموده را برسم قراولی باستقبال فرستاد میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست چون قزلباش علیه جنود مخالف مشاهده نمود و دست در نطاق اقتراز مما لا یطاق زده تا چهار فرسنگی جنگ کنان عود نمودند.

زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را برداشته بولایت وی آمدند عید خان استرآباد را بعبد العزیز خان پسر خود داد و بجانب بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استرآباد بازدوی سیهر بنیاد رسید اخی سلطان تکلو و دمری سلطان شاملو پدر اغوربار خان و شاه علی سلطان استاجلو را با گروهی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در وی یزیل خان ملحق گشته باتفاق روی توجه باسترآباد آوردند عبد العزیز خان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استرآباد بیرون رفت و بیدر ملحق شد و امرای عظام بشهر در آمدند عبید عبدالرا دود غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب بسطام باز گردید اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۲

سلطان برسم متقلای از استرآباد بیرون آمده در چمن بسطام بعبید خان دوچار شدند جنود قزلباش به هزار نمیرسید لشکر اوزبک از بیست هزار متجاوز بودند هر چند محاربه آن قوم قلیل با یادشاه اوزبک موافق قانون عقل نبود اما اوزبکان دست و گریبان رسیده امراء جز محاربه چاره نیافته [۳۹] بالضروره صف قتال آراستند و فیما بین جنگ عظیم و نبرد قوی دست داده الحق در آن روز دلاوران بیباک در آن معرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه انگشت حیرت بدندان تعجب گزید هنوز صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبانزد خاص و عام است مکررا اخی سلطان خود را بر قلب عبید خان زده نزدیک بآن بود که قلب منقلب گردد بهادران قول شروع در شبه گردیدند اخی سلطان با بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر از پای در آمد عبید خان ظفر یافت و دمری سلطان بدست در آمده کشته شد.

زینل خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت نتوانست نموده بیرون آمده بفیروز کوه رفت عبید خان در این مرتبه استرآباد را ترمش بهادر که از امراء نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب پرتاذلان فرستاده در آن سال در طوریان قشلاق کرد در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلاثین و تسعمائة بر سر قلعه هرات رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت برادرش دورمیش خان حاکم هرات شده بود بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته اسباب قلعه داری آماده کرده مکررا جنگهای مردانه از جانبین وقوع یافته محاصره بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نایاب گشته حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر و بلوکات که در قلعه بودند بیرون از آذوقه ایشان چند روزه اوقات غازیان حاصل نمود در این اثنا خبر قتل زینل خان در میانه اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق جکور که سلطان حاکم سبزوار بر سر ترمش بهادر آمده جنگ کردند و از قضای الهی ترمش بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان و جگور که سلطان هر دو بقتل آمدند عبید خان از این واقعه مسرور و فرحناک گشته در همانروز بتحریک یاری بی وفاند جان وفا میرزا که امیر الامراء عبید خان بود هجوم عظیم نموده از همه طرف یورش بقلعه آوردند و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوزبکانرا بسر پنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر در حوالی قلعه بر خاک هلاکت انداختند تفنگی بر یاری بی خورده تفنگچی مجهول سر او را بریده نزد حسینخان آورد عبید خان از کشته شدن او نهایت متالم گشته سود و سروری که داشت بالم و سوگواری تبدیل یافت اما معلوم او شد که با وجود اینهمه سعی و اهتمام که بظهور آورد تسخیر هرات میسر یذیر نیست در خلال ایحمال آوازه توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ ترمش بهادر با متقلای سپاه نصرت پناه و خبر کشته شدن ترمش بلر رسید با الم فراوان و اندوه بی پایان از پل مالان کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت که از خانان چنگیزیه استمداد نموده دیگر باره شورش و انقلاب بمملکت خراسان اندازد.

**ذکر آمدن عبید خان با خوافی اوزبکیه مرتبه سیم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در خسروجرد جام و ظفر یافتن حضرت شاه بامداد حضرت ذوالجلال و الاکرام**

**اشاره**

قلم چون عندلیب نغمه پردازچنین دستان سرائی میکند ساز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۳

که چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزة حواله نموده بالطاف الهی واثق بوده‌اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا گشته در معرکه کارزار بر ادعای ظفر یافته‌اند از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آن حضرت را در آغاز جلوس همایون با عبید خان و خوافی اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته‌اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تیمن این مقال علی سبیل الاجمال آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده استغاثه مینمودند که در آن دیار طوفان بلا بالا گرفته سکنه آن ممالک از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان غریق بحر اضطرارند و بتایر آن حضرت شاه جم قدر ملایک آشیان با امراء و ارکان دولت طریق مشهوره سلوکت داشته رأی همگنان بتوجه خراسان و دفع اوزبکان قرار گرفت.

اقواج قاهره بموکب ظفر نشان جمع آمده اعلام جهانیانی بصوب خراسان در حرکت آمد جوهه سلطان وکیل والاجه سلطان تکلو و محمد خان ذوالقدر اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه متقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند زمانی بهادر در قلعه دامغان تحصین جسته امراء عظام بر قلعه محیط گشته جوالها ترتیب داده اوزبکانرا بتفنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان حرب مینمودند چند روز در بین الجانبین آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ [۴۰] و شمشیر خونریز ناچیز گشته کار بر محصوران تنگ شده آوازه قرب وصول موکب همایون ایشانرا سراسیمه کرد از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود یافته طریق فرار بیجستند شبی ز مئی بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمان بر میان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان و پاسبانان قلعه خبردار شده همگی را دستگیر کردند و همان لحظه یاسا رسانیدند روز دیگر قلعه یکسه حمله مفتوح گشته جمیع اوزبکان طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس سرافراز شده از روح مطهر آن سلطان روضه رضا علیه التحیة و الثناء استمداد همت نموده بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر فرجام بجانب جام انداختند اما عبید خان بنوعی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون بخارا رسید از کوچم خان و سلطانان چنگیزی نژاد استمداد نموده از تمام ولایات ماوراء النهر و ترکستان و اخسی و اندخان و اترار و قلماق و کاشغر و قرقز و قزاق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده باتفاق کوچم خان و یراق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان و گدائی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان و گسکن قزا سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امراء معتبر هر قبیله چون دریای پر موج فوج فوج با دلهای چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهاد.

همه گرگ زادان درنده خوی‌سگ روبشان جمله از بار موی

ز اطراف ایشان بتر خوی شانزیر از چین همه روی و ابروشان

ز اطراف ایشان بتر خوی شانزیر از چین همه روی و ابروشان مجملا از آغاز خروج جنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام از آب آمویه عبور نکرده بود در حینی که اردوی همایون شاهی در خسرو جرد جام نزول سعادت فرجام نموده خانان اوزبکیه نیز از اطراف آمده بزور آباد رسیدند قزلباش جنود قزلباش چند نفر اوزبک را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۴

گرفته آوردند حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت آن لشکر پیمده معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بقدر کمترین نرسیده میر یحیی سیفی مؤلف لب التواریخ بکصد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که جنود اوزبکیه سوای پر نادل و المانچی هشتاد هزار بهادر چیده کاری بودند و در سپاه قزلباش سوار مواجب خوار سوای خورجینچو بیست و چهار هزار.

**ذکر جنگ شاه طهماسب با عبید خان پادشاه اوزبک**

القصه در روز نامبرد که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة است سلاطین اوزبکیه در سارونقش جام در حوالی اردوی خسرو سپهر احتشام فرود آمدند آن شب از جانبین پاس داشته صبح روز عاشورا از هر دو طرف بشیوه صفوف پرداختند.

معظم امراء قزلباش جوهه سلطان تکلو وکیل والاجه سلطان تکلو و حسینخان شاملو و حمزه سلطان خاسلوی ذوالقدر حاکم شیراز و محمد خان ذوالقدر اغلی و احمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در آنوقت سلطان بود و حسن سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امراء و قورچیان عظام حضرت شاه جنت بارگاه مظفر بر سر و درع و خفتان فتح در بر مکمل و مسلح بر ابق تیزگام آسمان خرام بر آمده با قورچیان نصرت فرجام در قلب قرار و آرام گرفت میمنه و میسره جنود مسعود را بامراء نامدار و مردان کار آراسته عرابه‌های پر ضربزن قزلباش را بکاردانی استاد شیخی بیک توپچی باشی در پیش صف باز داشته با جهان جهان جنود توکل و امداد غیبی روی بمعرکه نبرد آورده در برابر آن لشکر خونخوار قرار گرفت و از طرفین صدای کوبرکه و نفیر و کره نای در گنبد گردون پیچیده غلمها گشودند و سیورن کشیده جوانان پیش جنگ از هر دو طرف یکدیگر تاختند از اینطرف دلاوران قزلباش سنانهای تعبان مثال بر بنا گوش تازی نژادان آتش نهاد بادپا خوابانیده اوزبکان نابکار را بر خاک هلاکت می‌انداختند و از آنطرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب رجوم تیر باران کرده بتوک تاوک دلدوز ترکش با تارک دلیران میدوختند مبارزان هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده و از کثرت کشتگان کوه و هامون تساوی پذیرفت.

نظم

ز یکسو هزیران پرخاشجوی‌ز سوی دگر اوزبک کینه‌جوی

ز یکسو دلیران آهن قباز سوی دگر اوزبکان دغا

دلیران جنگ آزما بیش و کمنهادند پر خشم و کین رو بهم

ز بس کشته‌ها پشته‌ها شد پدیددگر آبجان روز گیتی ندید

زمین شد ز خون پلان لاله زارفلک خواست از جورشان زینهار مجملا میان آن دو گروه رزمخواه حربی بوقوع پیوست که سپهسالار فلک پنجم تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان ترحم گزید چشم روزگار محاربه بآن شدت مشاهده نموده و در بسیط [۴۱] غبرا میانه ایرانیان و تورانیان دیگر چنین حادثه وقوع نیافته از تنگ و تاز سنوران جنان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب حجاب مستور گشت آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال سپاه قزلباش پدید آمد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۵

در این اثنا سلطانان اوزبکیه بر جوهه سلطان و امراء تکلو و شاملو و سایر نامداران میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست دادند امراء دست چپ نیز تزلزل یافته تاب صدمات پی در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیمودند سپاه اوزبک بتعاقب متهزمان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن دشت و صحرا چون مور و ملخ آمد مزرع دلها شدند چنانچه شاعر گفته:

شعر

ملخهای پیکان ز پرند گی‌همه آفت مزرع زند گی

**انهزام لشکر قزلباش و شکست خوردن میمنه و میسره لشکر**

حضرت شاه جمجاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نموده بودند که حضرات عالیات امنه معصومین علیهم السلام آن حضرت را در این معرکه بفتح و ظفر مژده داده‌اند آنحضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد و وفور جلادت و شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود حرکت نکردند و اصلا آثار تزلزل در ناصیه همایونش نمایان نبود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای.

نظم

همه چون نهنگان مردم ریای‌همه چون سنوران فلک پا بجای چون قطب فلک مردانگی پای تهور و وقار استوار داشته در مکان خود آرام داشتند و حضرت رب العزة بعنایت ازلی گویا آن قوم قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته صیانت مینمود بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی فرونشست علم سفیدی بنظر شاه جنت مکان درآمد که با گروه انبوه در معرکه ایستاده بر آن حضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوچم خان‌اند که با سپاه خاصه در قلب ایستاده‌اند بهادران اوزبکیه که قلب فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح بحواشی مذکور می‌گفتند عبید خان از ایشان پرسیده بود که سیاهی از دور بنظر میآید و مدتی است که بر جای مانده همانا سپاهی بقیه قزلباش است.

چند کس را مقرر کرده بود که رفته خبری از ایشان آورند جماعت اوزبک باز گفته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه نیافته که در این صحرا نشانی مانده شد آن سیاهی چهارپایان اردوی قزلباش است و دیده بصیرتشان از مشاهده آن سیاهی پوشیده گشت در اینحال شاه جنت مکان ببازران ملوکت اقبال که در آنسکان توقف داشتند امر فرمودند که مردانه وار

**حمله مردانه سپاه قزلباش**

بر سر آن گروه تاخته تا پای علم سفید عنان اشهب تیز گام باز نکشند و بجز تیغ تیز و شمشیر خونریز دست بهیچ حربه نبرند و بهر کس زخمی زنند با تمام کارش نپرداخته متوجه دیگری شوند که هریمت تنگ و عار و بمردی کشته شدن یکتاسی روزگار است.

بیت

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پایی‌یا مرد وار بر سر همت کنیم سر از آن گروه عفیدت گزین جان نثار اول قورچیان شاملو و ذوالقدر فرمان مرشد کامل را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۶

بجان و دل پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای قراغ دامن بر سر افراخته بدین عزم درست و رأی صواب منو کلا علی الله از

دست راست جلم انداخته و دلیران دست چپ نیز حرکت کرده جملگی فدائی وار بهمراهی جنود غیبی بر سر آن گروه غدار و اوزبکان خونخوار تاخته سه هزار شمشیر

### غلبه سپاه قزلباش و انهزام اوزبک

صاعقه کردار بیکبار فرود آورده بهر کس زخمی زدند همچناچه مرشد کامل ارشاد نموده بود ازو گذشته بدیگری پرداختند جنود اوزبک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات پی در پی تیغهای الماس گون غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته فرصت مدافعه نیافته قلب بهم بر آمده از یکدیگر پاشیدند کوچم خان و عبید خان چنان سراسیمه شدند که جز فرار چاره نیافتند و بیک حمله دلیرانه آن قدیمان جان نثار شکست بدان لشکر بیشمار افتاد.

پراکندگان جنود قزلباش که چون نبات العش متفرق بودند بعد از یأس و نومیدی بفتح و ظفر امیدوار شده ثریا مثال جمع آمدند.

سلاطین اوزبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام و ناکام راه انهزام را بقدم سعی و اهتمام پیمودن گرفتند گویند یکی از قورچیان مطام عبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضربت آن بیخود و از حقارت جثه که داشت متوجه گرفتن آن نشد ازو گذشت که بهتر از وی بدست آورد بعضی گویند تیرویزی بر خود و مفرش زد که سامعه‌اش قصور یافته بین الجمهور بکر عبید مشهور گشت چهل نفر از عظماء ماوراء النهر و تاشکند همراه آورده بود که در پای علم بجهت فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون حق با ایشان نبود دعا رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان بصد تشویش و تعب از آن ورطه خونخوار جان بسلامت برده بطرفة العینی تا بیست هزار از آن فرقه اشرار بشمشیر برق تأثیر سوخته و رفته و القلوهم حیث وجدتموهم [۳۲] پر گریبان جان آن خاکساران دوختند از حضرت شاه جنت مکان مقول است که از جمله آن سه هزار کس که با آن حضرت بقلب اوزبک تاختند یکهزار و هفتصد نفر قورچیان و تنه لشکر امراء بودند از سلاطین اوزبک جانی بیکه سلطان با بسیاری از انواع خود و جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش بازگشته هنگام شام چراغهای اردوی قزلباش را تصور اردوی عبید خان کرده در پشت اردوی همایون فرود آمد.

صبحی که بازدهم شهر محرم الحرام بود سپاهی ایشان بقلر در آمده مشخص شد که لشکر اوزبک است که همگی بقصد یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان رفتند جوهه سلطان صاع میشد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده‌اند رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی رسد آن حضرت از غایت دلیری و دلاوری آن سحن عاقلانه منظور نداشت و بر آن مخاذیل تاخت و بیک حمله دلیرانه کار آن قوم را ساخت و بسیاری از آن طبقه طعمه شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده مردم از جنگهای مردانه کرده آخر الامر راه فرار پیموده و بتیروی بخت بلند و دولت ارجمند فتحی چنین که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته قرین حال اولیاء دولت بیزوال گردید و چنان لشکر بیشمار که در براير هر نفری از جنود اقبال ده نفر فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدیار ادبار شتافتند و مضمون صدق مشحون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بانطق وجهی بسمت ظهور یافت و بمحامد شکر الهی قیام نموده قتحانه‌ها بانطراف و اکناف ممالکش فرستادند و مهمات خراسانرا انتظام داده چون در این جنگ از حسینخان شاملو

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۷

مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارائی هرات بدستور بدو تفویض یافته خان عزیمت بجانب عراق عرب واقع شد و شرح آن مرقوم میشود.

## ذکر آمدن عبید خان کرت چهارم بخراسان

### اشاره

عبید خان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آگهی یافت باز در همانسال که مطابق سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة بود لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا فراهم آورده بخراسان آمد سونجکک محمد سلطان و عبد العزیز سلطان پسرش را پیشتر بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد از امراء قزلباش اغیرلو خان شاملو که در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده بمحاربت مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروختگی داشت و عبید خان خود نیز با سپاه بهرام قهر ماوراء النهر بظاهر شهر آمده هجوم آورده در سر کوچه بندها محاربه عظیم بوقوع پیوست قزلباشیه زیاده از آن تاب توقف و توانائی حرب نیاورده صلاح در جنگاه ندیدند و شبی از مشهد بیرون آمده احمد سلطان افشار بقراه که انگلی او بود رفت و قلعه قراه را قایم کرده نشست اغیرلو خان و یعقوب سلطان هر دو بجانب مریان رفتند.

صبحی اوزبکیه از رفتن قزلباش آگاه گشته بتعاقب شتافتند اما بامراء نرسیدند عبید خان مشهد مقدس را یکی از امراء معتمد سپرده متوجه هرات شده شهر را محاصره کرد در آن سال که حسینخان و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه بین الجانبین آتش محاربه و مصادمه در شهر افروختگی داشت و در بلوکات طه کمیاب بلکه نایاب بود حسینخان و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در بیرون رفتن دیده گفتگوی صلح میان آوردند و سفراء آمد شد نموده قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا قزلباش با اطفال و حیال و احمال و اثقال بیرون روند و احدی از سلطانان اوزبکیه تعاقب نکند عبید خان بمصالحه راغب گشته چند کوچ بر عقب نشست حسینخان بعد از تأکید معاهده و پیمان با تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب سالما و غانما بیرون آمده بطرف میهنان رفتند ملک محمود والی میهنان توامعات آدمیانه بظهور آورده حسینخان بر سر پشت زره که یاغی و قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشانرا غارت کرد و از آنجا ولایت کیچ و مکران در آمده تاخت و غارت بسیار کرد و از آنجا بشیراز آمد. شرح احوال او عنقریب بگاشته کلکتک بدایع نگار خواهد شد.

القصه عبید خان بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز لوای جور و طغیان در آستانک قراحت و از جنوده اوزبکیه ظلم و ستم بسیار باهل خراسان رسید بسی از مردم یقین الستن را بطمع مال بهیانه رفض و تشیع مقتول ساختند یکی از کشتگان مظلوم مولانا هلالی شام است که [۳۳] در چهار سوق هرات بقتل آوردند بهانه قتل او آنکه بعید خان رسانیده بودند که جناب مولانا خانرا هجو کرده این رباعی را باو اسناد کردند.

بیت

تا چند عبید از پی تالان باشی تاراجگر ملک خراسان باشی

غارت کنی و مال بتیمان بری کافر باشم اگر مسلمان باشی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۸

با آنکه در مدح عبید خان قصیده غرا در سلک نظم در آورده بود که این دو بیت از آنجمله است:

خراسان سبزه روی زمین از بهر آن آمد که جان دروبعی عبید الله خان آمد

سمند تند زرین نعل او خورشید را مانده که از مشرق بمغرب رفت و بکتب در میان آمد

غلط در شعر میباشد بکش خط بر خطای من که آن سهم القلم افتاد یا سهو اللسان آمد هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و بجهت اسباب و جهاتی که داشت مقتول گشت چون خبر استیلاء اوزبکیه در خراسان قرع سمع همایون شاه جنت بارگاه گردید و مهمات بغداد حسب الارادة شهریار با دین و داد صورت انجام یافته بود در اول سال سته ست و ثلاثین و تسعمائة بجهت دفع فتنه اوزبکان عنان فیروزی عنان بصوب خراسان معطوف داشته قورچیان قمر مسیر باطراف و اکناف قلمرو همایون فرستاد که خود را بحدود نصرت شعار رسانند در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق جوق.

روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آورده بمعسکر همایون پیوستند حسن بیک موزج نوشته که در آن سفر هفتاد هزار کس در اردوی ظفر قرین جمع شده بود اما عبید خان چون بلده فاخره هرات را متصرف شده خود را مالک ملک خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه قراه نموده بر سر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده در گرفتن آن سعی بسیار کرد و کاری از پیش نتوانست برد ترک محاصره کرده بهرات آمد آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال در آن ولایت شایع شده بود تزلزل

### رفتن شاه طهماسب بخراسان بعزم گوشمال عبید خان بادشاه اوزبک

در بیان ثبات و قرارش افتاده از هرات بجانب مرو رفت و رسولان چربزبان نزد خانان چنگیزیه فرستاد و استمداد نمود که بتعجیل بمدد او آیند و از آنجا کتابات ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد و در مرو منتظر مدد و کومکش نشست و سلاطین توران در مرو جمع آمده مکررا در باب محاربه بادشاه قزلباش با عظاء و اتابکان هر سلسله کنکاش نمودند رأی اکثر ایشان بجنگ قرار نمیگرفت کوچم سلطان که بزرگترین سلاطین و در سمرقند فرمانروا بود در آن سال فوت شده او سعید خان پسرش قایم مقام پدر شده بود او نقیض مطلق عبید خان گرفته گفت که در این مدت هر چند بخراسان آمده بمحاربه قزلباش کمر بستیم جز خسارت فایده ندیدیم اگر تو مقاومت میتوانی کرد مخاری و الا ما در جنگ قزلباش رفیق تو نیستیم اولی و انسب آنست که تو هم بمملکت خود قناعت نموده دست از این تلاش بیفایده بازکشی اکثر سلطانان جوجی زاده سخن او را راجح دانسته در مقام معاونت در نیامدند عبید خان از امتداد سلاطین مأیوس گشته فرستاده او نیز بخدمت اشرف آمد و خیر جمعیت و کثرت لشکر و جواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته شده این بیت در آن مندرج بود:

بیت

تو کری و هست ترا بخت کوزگور و کری را چه بود دست زور الحاصل با دلی پر حسرت و خاطری نالان قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان درآمده ماهچه طوق پر فروغش بر ساحت آن ولایت تافت و در دارالسلطنه هرات نزول سعادت نموده مرهم راحت بر جراحت نامور دلخستگان آندیار نهاد و حکومت خراسان را بیرادر اعیانی خود بهرام میرزا صانیت فرموده غازیخان تکلو را الله میرزا و امیر الامراء خراسان نمودند و محمل بمحل امراء و حکام تعین فرموده مهام جمهور انام را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۵۹

بنازگی نظام و انتظام و جون از عبور نزول سپاه غارتگران اوزبک خرابی یآن دیار راه یافته توقف عساکر ظفر مآثر موجب ضیق معاش سپاهی و رعیت آن دیار بود مراجعت بصوب عراق لازم آمده خان نصرت نشان شهریار آفاق نیز بدانصوب منعطف گردید.

## ذکر آمدن عبید خان کرت پنجم بخراسان و فرار نمودن

### اشاره

چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بعبید خان رسید در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلاثین و تسعمائة قشلن اغلانرا با بعضی امراء اوزبکیه بطریق یرناولی و خبر گیری بخراسان فرستاده ایشان از آب آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند متا سلطان استاجلو حاکم [۳۴] مشهد مقدس و اغیرلو خان شاملو حاکم نیشابور بود یکدیگر ملحق شده بر سر قشلن- اغلان و اوزبکان آمدند فیما بین اندک دست بازی شده غازیان چند نفری از محافظانرا مقتول ساختند اوزبکان تاب مقاومت در خود ندیده دست از محاربه کشیده باز گردیدند و امراء هر یک بمکان خود رفتند و در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائة عبید خان دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را معسکر گردانیده بامر محاصره پرداخت و امراء باطراف و جوانب ولایت خراسان فرستاده عبد العزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس و قشلن اغلانرا باسرآباد و خان گلدی بهادر را سبزوار و جمعی دیگر را بساحت ولایت بسطام فرستاده متا سلطان و اغیرلو خان و سایر امراء خراسان صلاح در توقف ندیده همگی حکومت گاه خود را خالی گذاشته بیرون رفتند اما ذوالقدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبر دار گشته کس بمبانه کرایلی فرستاده مدد طلبید میرزا علی خان خلیفه کرایلی با جنود موفور باز پیوسته در ظاهر بسطام بازوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوستند غازیان غالب و اوزبکیه مغلوب و منهزم گشته جمعی قتیل و برخی دستگیر شدند.

### محاصره عبید خان قلعه هرات را

اما قشلن اغلان که برفتن استرآباد مأمور بود پای جسارت و بهادری پیش نهاده گروه انبوه تا محور ساوج بلاغ رانده در آنجا بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر اغلی ریخته اغری او را غارت نموده باز گردید و عبید خان در پای قلعه هرات لنگر تفاخر انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود و غازیان بقدر قوت و توان بمدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون در آذربایجان الامه تکلو یاغی شده بروم رفته بود و فتنه انگیخته و در آن سرحد ثایره شورش و آشوب اشتعال یافته حضرت شاه جنت مکانرا مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت یساق خراسان ندانستند بدین جهت عبید خان قارغ البال در قلعه نشسته در تضییق محصوران میکوشید تا آنکه مدت محاصره بکسال و نیم امتداد یافت کار محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان رسیده غازیخان خلایق را از شهر بیرون کرده اگر ذخیره داشتند غازیان گرفته بقدر دفع جوع از آن میگرفتند از طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی بسیار برعایای بیچاره رسید نقود و اسباب ظاهر را از ایشان گرفته بیرون میگردانند بلکه بجستجوی اشیاء نهانی نیز میپرداختند و بعد از بیرون رفتن شهریان بیوت و مساکن ایشانرا کنده اگر دفینه یافت میشد میبردند.

القصه رفته رفته ماکول بمرتبه معدوم شد که غازیان بطعوم سگ و گربه اوقات میگذرانیدند آنهم حکم عنقا گرفت.

مشهور است که میان دو آقای معتبر غازیخان بر سر سگی نزاع شده داوری پیش خان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۰

بردند هر یک را مدعا آن بود که بزعم من افتاده صید من است آخر غازیخان لابته آن سگ را

### نهضت شاه طهماسب بسمت خراسان

دو پاره کرده بهر کدام نصفی داد هر روز یک قاب برنج با گوشت اسب جهت بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن در مجلس قاشق باقیان معتبر قسمت میشد و نصف ایشان با خدمه خود بکار میبردند از عدم قوت قوت چنان سستی گرفت که مردم بعضا تردد مینمودند عبید خان کس بقلعه فرستاد سخن صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد که عبید خان بکذو کوچ پس نشیند یا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته شهر بسپارند عبید خان راضی نشده میگفت ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و بروند بهرام میرزا و غازیخان بدین مذلت تن نمیدادند بعد از چند روز اتالیق ابو سعید خان بن کوچم خان که بادشاه سمرقند بود بشهر آمد که قرار صلح دهند صورت نیافت و غازیخان با کمال ناتوانی با دشمنان دین و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری میکوشیدند چون حقیقت این احبار و تسلط اوزبکان نابکار در آذربایجان بسماسع جاه و جلال رسید و فتنه الامه فی

الجمله تسکین یافته بود شاه جنت مکان توجه جانب خراسان جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلاثین و تسعمائة رایات فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آورده و قاصد سریع السیر جهت رسانیدن این بشارت بهجرت فرستاده در حینی که شرار آه گوسفندان هرات آتش در خرمن روزگار انداخته بود قاصد خجسته پیام رسیده مژده فتح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جنان گردید غلغله مسرت و شادمانی بفلوج آسمان رسیده نقارههای شادیانه بنوازش درآوردند عید خان مرد شاعر پیشه بود در آن چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیگک مهر مشهور را که وزیر خازیخان بود بشهر فرستاد.

بیت

ای یاد اگر بر اهل خراسان گذر کنی زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما
و آنگه ز روی لطف بگو آن گروه را کاکنی گشته کیه خواه شما خاص و عام ما
کلکت غرور و جهل شما کرده است ثبت[۴۵] در رقعه که بوده در آرقعه نام ما

کاکی خواجه بعد از این طمع از زندگی برز آروز که گشت سکک خانی بنام ما خواجه مرد قابل سخنور و از مستعدان روزگار بود در جواب این ابیات نوشته فرستاد:

بیت

ای مدعی مگر نشنیدی که میرسدشاه ستاره حشمت جم احترام ما
ما بندگان حضرت شاهیم و از زوال‌ثبت است بر جریده رحمت دوام ما

باشد جواب دعوی خانی که کردهبیی ز حافظ شیرین کلام ما

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان‌کاید بحجله سرو صنوبر خرام ما گشکن فرا سلطان و جانی بیک سلطان که از بلخ بمدد عید خان آمده بودند با قوایانی نهانی طریقه دوستی ظاهر ساخته جهت بهرام میرزا یک رأس یره شبه مست و کره اسپی فرستاده مردم او در خفیه شبها بایمهای لاهر بکنار خندق آورده بیهای تمام میفروختند و حضرت قاسم الارزاق چند گاه از گوشت آنها روزی خازیان مهیا مینمود.

القصه حضرت شاه جنت مکان چون جزم خراسان جزم فرمودند القاس میرزا را همراه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۴۱

بدرخان استاجلو بصوب استرباد فرستادند و ایشان چون بسطام رسیدند بدرخان با رفقا جاقلی زده مصلحت در آن دید که بجانب استرآباد ایلغار نموده علی الغفله بر سر قمش اغلان روند بمضمون الحرب خدعه عمل نموده در موکب عالی جناب میرزا با یکهوار و یاقصد نفر از مبارزان برهمه نبرد از بسطام ایلغار نموده صبحی که اکثر اوزبکان در حمام بودند بشهر در آمده نقاره شادیانه بنوازش در آوردند بهر اوزبک که میرسیدند از بار سر سبکک میساختند و هر کدام برهنه و حیران از حمام بیرون میآمدند خود را غریق بحر فنا دیده راه عدم میمودند قمش اغلان از حدوث اینواقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان شده بود بعد تشویش با هفت هشت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخت و چهار برادر او با موازی یاقصد نفر بقلل در آمده سرهای ایشانرا باستقبال موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر از خازیان روملو و جمعی کوبیکلو بسرزوار ارسال فرمودند و او بر سر خان گلدی بهادر که با چهار هزار اوزبک در سزوار بود شبخون آورده جمعی را بقتل آوردند اوزبکان بجانب نیشابور رفتند در آن اثناء حضرت شاه جمجاه از کثرت جنود اوزبکان اطلاع یافته حسینخان شاملو و اغزیوار خان شاملو و امه سلطان روملو را بمدد صوفیان خلیفه فرستادند در حدود نیشابور یکدیگر ملحق گشته در آنجا با اوزبکیه جنگک کرده غالب آمده موکب مشهد مقدس معلی شدند عبد العزیز خان که با هفتهزار کس در مشهد بود از آوازه ورود موکب همایون و قرب وصول امراء تاب توقف نیاورده بجانب هرات گریخت و بیدر خود ملحق شد

### فرار عبید خان از هرات و راحت شدن محصوران از قرار اوزبکیان

عبید خان از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود آفاق آگاه گشته بطریق هر بار قرار برقرار اختیار نموده راه بخارا پیش گرفتند و سلاطین اوزبکه هر یک بمقر خود شتافتند و آفتاب چتر زرنگار شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دویم شهر جمادی الثانیه سه تسع و ثلاثین و تسعمائة در باغ شهر نزول کرده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند و اکابر و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همایون استظلال جسته توید عاطفت یافتند و خازیخان بجهت اخذ اموال مظلومان معاب گشته فقراء و ضعفاء را از خزانه عامره رهاییهای کلی فرمودند و در آن سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چند گاه بقصد یورش ماوراء النهر و گوشمال عبید خان و تأدیب اوزبکان از شهر بیرون آمده اتگک نشین معسکر خسرو یا داد و دین گردید آوازه یورش ماوراء النهر در خراسان افتاده حسینخان و متا سلطان را با بعضی امراء بتسخیر غرجستان مأمور گردانیدند و ایشان آن ولایت فتح کرده معاودت فرمودند و امراء نامدار ساحتگی یورش ماوراء النهر نموده بسرانجام اسباب توبخانه و یراق مشغول بودند که از آذربایجان و عراق اخبار موحش در اردو شیوع یافته آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان بدان مرز و بوم آن امر لایق را عایق گشته معاودت موکب همایون بجانب عراق الیق نمود چون در جماعت تکلو قدرت قلعه داری نمانده بود و رهایا و حجره از سلوک ناهموار خازیخان و مردم او مشتکی بودند.

حکومت دار السلطنه هرات را بشهزاده کامکار سام میرزا تفویض فرموده اغزیوار خان شاملو را لله و اتالیق میرزا و امیر الامراء خراسان فرموده خان مزبوت بطرف عراق معطوف داشته بسرعت و استعجال روانه شدند. بعون الله.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۴۲

### ذکر احوال خراسان و آمدن عبید خان مرتبه ششم بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون [۴۶] و اختتام احوال عبید خان و وقایع متوجه بر حسب اقتضای فلک بوقلمون

### اشاره

از سخن سرایان انجمن اخبار و روایت کنندگان سیر و آثار چنین یتحقق پیوسته که بعد از مراجعت شاه جمجاه جنت مکان سام میرزا و اغزیوارخان چند گاه در هرات اقامت نموده بنظم و نسق ملکک خراسان و جبر اختلال احوال هجزه و زبردستان پرداختند و عبید خان در بخارا پای در دامن خمول پیچیده متضحص احوال خازیان میبود تا آنکه خبر کشته شدن حسینخان و تزلزل طایفه شاملو بهرات رسید و موجب توهم سام میرزا و اغزیوارخان گشته بتحریک جمعی مفسدان خیال محال مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی بامول متمولین دراز کردند و مبالغها بتعذیب و شکنجه از مسلمانان گرفته بازاده تسخیر قندهار بدان صوب در حرکت آمدند و در فراه مراد سلطان اغتشار را بحدو ملحق ساخته بظاهر قندهار رسیدند و قلعه را محاصره کردند خواجه کلان جغتای که از جانب میرزا کامران برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه از جانبین هنگامه و جدال و معرکه حرب و قتال گرمی داشت و دست آرزوی بیرونیان بر دامن مقصود نرسید تا آنکه میرزا کامران در لاهور بیست هزار کس دزهم آورده باستخلاص محصوران قندهار آمد سام میرزا و اغزیوار خان از قرب وصول میرزا کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده یک دو منزل پس نشستند بر میرزا کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار بریحصت شاه کامکار اراده تسخیر قندهار نموده بأثر کمر بمحاربه و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام میرزا و اغزیوارخان با دو سه هزار کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته فیما بین محاربه عظیم و نبرد قوی بوقوع پیوست قزلباشیه داد جلادت و مردانگی داده جوانفار و براقبار سپاه جغتای تبار و مبار گردانیدند در اثناء گرو فتح دست اب اغزیوار خان بسوراخی رفته بسر درآمد و او از اسب غطفید مجهولی از سپاه جغتای بسر وقتش رسیده او را دستگیر کرده چون دانستند که اغزیوارخان است فی الفور بقتلش پرداختند لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه افسرده شدند بنا بر آن سام میرزا خان از محاربه پیچیده بطرف گرمسر رفت و از کرده نادم و پشیمان گشته در آنجا چند نفر مقتدر که او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه جهان پناه فرستاده التماس عفو جرایم خود نمود چون خبر اختلال سام میرزا و قتل اغزیوار خان در بخارا بعبد خان رسید اول سیدم میرزا را با بعضی امراء اوزبکیه با پنج ششهزار کس باخت خراسان فرستاد سیدم میرزا با چهار پنجهزار کس بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران اوزبکی بجانب خواف رفتند صوفیان خلیفه روملو حاکم مشهد مقدس معلی با فوج قلیل متوجه دفع سیدم میرزا گشته در جام میانه دو گروه نبرد قوی دست داد اوزبکیه مغلوب شدند صوفیان خلیفه بعد از شکست و فرار ایشان بر سر اوزبکان خواف رفت آن گروه نیز مغلوب شدند.

جمعی کثیر از اوزبکان بقتل رسیدند پیام اغلان که از جانب گسکن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم خرجستان بود باخت در هرات آمده خلیفه سلطان شاملو که مرد دهبوت هشتاد ساله و از جانب سام میرزا و اغزیوار خان در هرات بود جمعی از مردم شهر و بلوکات و سپاهیان متفرقه بر سر خود

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۴۳

جمع کرده باستقبال اوزبکیه شتافت و تا ده فرسخ رفته باوزبکان رسیدند و فیما بین جنگک در پیوست لشکر هرات چون مردم هر جانبی و اکثر تازیک بودند و از سردار نیز زیاده حسابی نمیگرفتند کاری نساخته مغلوب شدند خلیفه سلطانرا حالت از معرکه بسلامت بدر رفتن که در هنگام محاظره از مردانگی شمرده‌اند نبود بقتل رسیده.

### گشته شدن خلیفه سلطان شاملو

بقیة السیف هزیمت را غنیمت شمرده بشهر آمدند بیرام اغلان خانیم موفور بدست آورده از همانجا مراجعت نموده جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات بیصاحب بود باستصواب بیرونیان از خوف اوزبکک کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را بهرات طلب نمودند خلیفه پسر خود را در مشهد مقدس گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع دلیر مردانه و صوفی یکک جهت این دودمان مقدس بود اما جنونی بر طبیعتش غالب بود و اعمال و افعال دیوانگان ازو بسیار بظهور میرسید بعضی عقلا او را مرد مرور الله طراز میدانستند در هرات بسخن جمعی اشرار ابواب جور و اعتساف بر روی خلایق گشوده استقفاع و التماس را دربست و بهر کس از مردم شهر و بلوکات گمان اندک تمولی بود بمصادره و مواخذه او گرفتار [۴۷] گشته از غایت جنون با کمال تزویر و الله طرازی اظهار میکرد که دوشیه در واقعه از حضرات دوازده امام علیهم السلام بمن اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بفازیان ده و دفع دشمنان ما کن و حکم امام را چاره نیست اکثر بر دوستان خود که هوس حکومت او کرده بشهر آوردند تحمیلات حکمی کرده گریان گریان در مجمع هذیان میگفت که هر چند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست منست مرا ازین تکلیف معاف دارید در معرض قبول نیفتاد فرموده امامان را کم و زیاد جایز نیست.

### محاصره عبید خان مشهد مقدس را

القصه بدین حیله یا جنون سرشار زر بسیار بحصول پیوسته مردم از جور او بجان رسیده در این اثناء عبید خان با جنود بلا انتها از آب آمویه عبور کرده در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمائة بحدود مشهد مقدس رسیده بام محاصره آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره شهر را استحکام داده کمال مردانگی در حفظ و حراست آن بجای میآوردند هر چند اوزبکان در لوازم قلعه گیری اهتمام بیشتر میکردند کمتر نتیجه داد اصلا راه نزده بدان بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه از محاصره مشهد آگاه گردید بمردم خود نوشت که مردانه باشید اینک رسیدم و عبید خانرا گرفته پوست او را کنده پر کاه کرده بشاه میفرستم.

الحاصل خضر چلبی نام وکیل خود را که در طامعه از خلیفه در پیش بود در هرات گذاشته مبلغی مخدنبه از جرایم و تحمیلات بالقوه بتحویل گماشتگان خود نوشت که بقفل آورند و دیوانه‌وار با سه هزار کس بعزم رزم بادشاه اوزبکک روانه مشهد مقدس شد در راه خرمن کاهی از دور بنظرش در آمد خود رفته در آنجا ایستاد و جولانی پر کاه کرده همراه پر داشت که جهة پوست عبید خان انباشتن ضرور است و در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه گاه نمانده عبید خان چون از آمدن خلیفه آگاه شد بمحض تفکر فرو رفت زیرا که عارش میآمد که با شکوه بادشاهی با یکی از امراء شاهی مقابله نموده جنگک کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه را در وقت حرب جنونی عارض میشود که از بسیاری جیش و لشکر اندیشه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۴۴

نمیکند و نگزارد دیوانه‌وار خود را بما فوج قلیل قزلباش بگروه انبوه اوزبکیه زده غالب آمده و در جنگ اوزبکک دلیر شده مبادا که چنین صوری روی نماید امراء اوزبکیه هیچکدام بوجود خان متصدی حرب او نمیشدند بالضروره عبید خان بمحاربه کمر بسته جمعی را بیشتر برسم رولی فرستاده عبد العزیز سلطان پسر خود را با علی سلطان والی خوارزم والس سلطان و سونجکک محمد سلطانرا مقابلی سپاه گردانیده خود بمقاتلت در حرکت در آمد صوفیان خلیفه بمقدمة الجیش اوزبکک دیوجار شده بعد از جنگک غالب آمد سردار جنود اوزبکک گرفتار غازیان شده بود بخلیفه گفته بود بچه عقل با سه هزار کس بمقابل بادشاه اوزبکک که لااقل سی هزار کس همراه دارد میروی زنهار که الحال بازگشته خود را بلقمه هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا و جنون بمحاربه اصرار نموده در آنشب ساختگی حرب کرده صبحی که مقابلی سپاه اوزبکک نمایان شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند و الحق غازیان قزلباشیه خود را بر آن دریای لشکر زده در آن معرکه کارزاری کردند که نظار کیان افلاک بدیده تعجب و تحیر در آن مینگریستند عبید خان بواهمه آنکه مبادا غلبه از جانب سپاه قزلباش وقوع یابد خود از قلب حرکت کرده با گروه انبوه بر صف سپاه زده غازیان چندانکه قوت و قدرت داشتند دفع صدمات بهادران اوزبکک نموده آخر الامر از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان خلیفه دیوانگی تازه‌تر از آن کرده خود را با چند نفری از غازیان که بمرافقت او مقید شده بودند بحصار ویرانه که در حوالی جنگک گاه بود انداخته خود را بی زاد و ذخیره محصور دشمن گردانید و عبید خان در پای حصار نشسته غازیان تا سی و پنجروز بگوشت اسب که زنها را شکسته

### گشته شدن صوفیان خلیفه

نیم طبخی مینمودند معاش کرده با اوزبکک مقاومت کردند و اوزبکان سیبها پیش برده و حوالها ترتیب داده آخر بدان ویرانه مستولی شدند صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مولف احسن التواریخ نوشته که صوفیان خلیفه در اندک ایامی که در خراسان حکومت میکرد تا موازی چهار هزار و هفتصد اوزبکک در معارکک کارزار بقتل آورد.

القصه چون این خبر بهرات رسید خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر بودند مردم شهر و بلوکات را احضار نمودند که بسرانجام اسباب قلعه داری پردازند بلوکات راضی نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه کسان بطلب عبید خان [۴۸] فرستادند و خان بظاهر شهر رسیده بام محاصره پرداخت و خازیان و مردم شهر با کمال بسامانی تا پنجماه با عبید خان مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند عاقبت یکی از اعیان شهر بمواعید کاذبه عبید

خان از راه رفته شبی بخیر سیمید نفر اوزبکه را از برجی که بحراست او متعلق بود بالا کشیده و اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار و سعی بیشمار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریختند اوزبکیه بر آن پله فاخره مستولی شدند در میان خلایق طوفان بلا بالا گرفته اوزبکیه دست تعدی باموال مسلمین دراز کرده ذخایر و دفاین بعین و شکنجه میگرفتند عید خان کس بقلعه فرستاد شرط نمود که حضرت چلبی قلعه را با اموال و اسباب صوفیان خلیفه که از خواجگان ماندار و بی مال گرفته تسلیم نماید او و رفقا از قتل و غارت ایمن‌اند بعد از معاهده و پیمان بیرون آمدند و اوزبکیه ایشان را برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا روانه نموده در راه مقتول گردانیدند عید خان بعد اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده بمملکت داری پرداخت و تا چهارده ماه در دار السلطنه هرات بر مسند حکومت تکیه زده کامرانی دولت بود اما هر روز چند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۵

نفر بگناه بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشهادت دو جاهل نادان بحکم او در سر چهار سوق بقتل میرسیدند جور و بیداد آن سفاک بیباک روز بروز در افزایش بوده آه و ناله جگرسوز دلخستگان و فریاد

### آمدن شاه طهماسب بخراسان بدفع عبید خان

و فغان ورنه ناحق کشتگان بارج آسمان میرسید تا آنکه این اخبار در آذربایجان بمسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان رسید دفع شر اوزبکیه پیشنهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة با امراء نامدار و عساکر فیروزی شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که عید خان از هرات بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا آن غایت در تصرف قزلباشیه مانده بود روانه آن صوب بود آوازه ورود موکب شاهی در آن دیار بلندی گرفت در ساحت بارو محقق شد که حضرت شاه بنسا و ابیورد رسیده عنقریب ماهچه رایت اژدها پیکر همایونش از افق دار السلطنه هرات طالع خواهد شد

در همانروز از باخرز بجانب هرات بازگشته سلطانان خرد و بزرگ جنگ‌پویه را که همراه

### فرار عبید خان از هرات

بودند جمع نموده مجلس کنکاش منعقد ساخت و در رفتن و ایستادن مشورت نموده میگفت که قزلباش در این زمستان مشقت سفر اختیار نموده از راه دور آمده‌اند و زحمت بسیار کشیده‌اند و ما در عدد و عدت از ایشان بیش و در پیشبرد اگر توقف نموده جنگ کنیم بحتمل که در این مرتبه غالب گردیم سلاطین اوزبکیه و عظماء قوم هنگی متفق اللفظ گفتند که ما را طاقت محاربه حضرت شاه نیست هر چند عید خان از این مقوله سخن گفت بجائی نرسید بالضروره در قلب زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریان و نالان وداع یل ملالان کرده از راه بلخ متوجه بخارا گردید و ظل خورشید اشراق خورشید آفاق بر مفارق آمال سکنه هرات گسترده شد و در کمال عظمت و جلالت در آن بلده ارم تمثال نزول فرمودند و بیچارگان کشور ملال و پریشانی در سایه الویه معدلت و جهانبانی آرام گرفته از زحمت ایلغاری اوزبکان آسودگی یافتند چون سام میرزا بطبس رفته در قلعه طبس میبود شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر حسب الفرمان شهریار دادگستر با بعضی امراء بطبس رفته بود او را بدرگاه عالم پناه آوردند و در خدمت اشرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده باریدن گرفت حضرت شاه جم جاه جنت مکان تقصیرات او را بعفو و اغماض خسروانه مقرون گردانیده بعضی از ملازمان او را که بادی فتنه و باعث فساد بودند بیاسا رسانیدند و حکومت خراسان

### نهضت شاه طهماسب بعزم تسخیر قندهار

بشاهزاده جوانبخت کامران سلطانمحمد میرزا تفویض یافته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو له و امیر الامراء گردید چون فصل شتا بپایان رسیده بهار دلگشا بطراوت و خرمی جلوه ظهور نموده هر چند سام میرزا بادیه خلاف پیموده بخود سر بر سر قندهار رفته کناری نساخته بود اما آن حضرت را بجهت نسبت برادری در این وقت عرق حمیت بحرکت درآمده با جماعت جغتای که بجنگ قزلباش دلیری کرده بودند در مقام انتقام شده متوجه تسخیر قندهار و زمین داور گشتند و در کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را با جمعه موفور پیشتر فرستادند و خواجه کلان حاکم قندهار از نهضت همایون شهریار کامگار خبردار گشته بیان ثبات و قرارش نرازل یافت گنجی خواجه نامی از اقربای خود را در قلعه گذاشته خود بجناب سند رفت و چون آفتاب چتر فلک فرسای همایون شاهی از افق دیار قندهار طالع گشت گنجی خواجه از نهب صولت و سطوت شاهنشاهی جز اطاعت و متابعت چاره نیافته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۶

بدرگاه جهان پناه شتافته و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه [۴۹] سپهر اشتباه سپرد و حضرت شاه ملایک سپاه ایالت آن ولایت را بیوداق خان قاجار رجوع فرموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات منعطف ساختند و چون خبر مراجعت آن حضرت از یورش قندهار بخارا رسید واهمه عظیم بر عبید خان و سلاطین اوزبکیه استیلاء یافته ایلچیان سخندان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت آشیان خسرو والا مکان فرستاده تهنیت فتح قندهار باو رسانیدند آن حضرت روزی چند با انجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخته مهمات ضروری آن ولایت را بر حسب صلاح دولت قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائة بعزم‌اجی قاید تأیید مالک الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمد خان شرف الدین اغلی در خدمت شهزاده نامدار کامکار بحجر پرشانی

### فوت عبید خان پادشاه اوزبک

احوال محزونان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد ازین پای در دامن ادب پیچیده از آمد شد بیفایده متقاعد گشت و یکدو سال حرکتی ازو وقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمائة از اثر آه مظلومان ستمدیدگان ملک بهلو بر بستر بیماری نهاد و مرضی صعب برو مستولی گشته در بخارا از آرزوی هرات و سیر کنار پل ملالان جان داده بحالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی‌ایمان نجات یافتند چون برخی از احوال خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بار ترابط سخن متعرض سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه سرحد آذربایجان و لشکر کشی سلطان روم بدان مرز و بوم بر صحیفه بیان نگاشته بر سر تتمه احوال خراسان رویم.

### ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندگار روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای کسری و جم

در فوق اشاره بآن شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملایک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و افساد مفسدان شقاوت ژرفم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با شاه جمجاه جنت مکان منازعه آغاز نهاد مرتبه اول بتحریک الاهه تکلو، کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه الاهه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن در سلک بساولان انتظام داشت رفته رفته مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات سپاهیانه برتبه امارت ترقی کرد و در زمان اقتدار و اختیار جوهه سلطان امیر الامراء آذربایجان شده بود بعد از کشته شدن جوهه سلطان بخار نخوت و غرور بکناخ دماغ او متصاعد گشته اراده نمود که بجای جوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و مؤسس مراتب امور دولت باشد چون مقصودش بحصول نه پیوست چنانچه مذکور شد ثریت این دودمانرا بر طاق نسیان نهاده روی از این دولت ابد قرین برتافته بروم رفت و در آنجا انگیز فتنه کرده خواندگار را بتسخیر ولایت عجم سر گرم ساخت خواندگار در اول حال فیل پاشا را با پنجاه هزار کس بدین صوب فرستاد شرف خان روزگی کرد حاکم تفلیس از تابعان این دودمان سعادت تأسیس بود فیل پاشا اول بر سر او رفته او را از آن ولایت بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر خطه وان کشد شاه جنت مکان با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار نمودند فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورده توپها را انداخته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۷

گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار السلطنه هرات عازم ماوراء النهر بودند الاهه متواتر ایلچیان بخدمت خواندگار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش از خراسان لشکر بماوراء النهر کشیده ما جنود اوزبکرا در آن دیار مشغول محاربه مغول و تاتارست و آذربایجان و عراق خالی است سلطان سلیمان بسخن او از استیصال با لشکر یکران بصوب آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس مقاتلی گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پاشا با لاهه پیوسته او را بجانب اردبیل و دیگر پادشاهان ییلاغ آذربایجان ارسال نموده اکثر محال را بحیطه تصرف درآوردند این خبر در اتگاه نشین بشهریار کیخسرو امین رسیده ترک یورش ماوراء النهر کرده بطرق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به بیست و یکه کوچ بکوه گنبد ری آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی بابراهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود نزلزل باحوالش راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش [۵۰] از خراسان به بیست و یکه کوچ بری آمده بر سر من ایلغار میآورد نوکرانرا تاب شکوه پادشاهان نیست.

بیت

مگر هم تو آنی بناورد اویمیدان تو باشی همارود او سلطان سلیمان بسرعت تمام بتبریز رسیده بابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت ایلغار اکثر اسبهای غازیان از کنار افتاده چون از یساق خراسان بازگشته بودند و بیسامانی در میان لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام یساق آذربایجان و ساختگی حرب رومیان بمنازل خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از هفتهزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و اقاش میرزا با حسینخان شاملو و بعضی امراء مقاتلی سپاه گردانیده بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات متعاقب روانه شده بایهر رسیدند خبر آمد که خواندگار از تبریز متوجه جانب عراق است و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که مقاتلی لشکر روم بود ایطرف آب قزل اوزن حرب واقع شده بهرام میرزا و امراء جنگ کنان خود را بکوه کشیدند و لشکر نامحدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ میآیند از ورود این اخبار نزلزل بسیار در معسکر ظفر شعار پدید آمد ارباب اخلاص را به نیروی اقبال این دولت بیزوال دل قوی بود اما اهل نفاق و اصحاب تذبذب دل دگرگون کرده بودند در این اثنا الوند خان اقشار حاکم کوه گیلویه با سپاه جرار رسیده قشون آراسته بقلب اشرف رسانید و جمعی از هر طرف باردوی همایون ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امراء ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از مبانج گذشته بسلطانیه رسید بهرام میرزا و امراء بازگشته بارددوی همایون ملحق شدند در این اثنا محمد خان ذو القدر افغی پسر کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذو القدر که در خدمت اشرف تربیت یافته سمت فرزندی داشت عناد باطنی خود را ظاهر ساخته جمعه واقعه پدر که با قزلباش داشت با حسینخان ولد بیرون سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت مکان بر سایر امراء نفاق سرشت که مکررا اعمال زشت از ایشان مشاهده شده بود مثل حسینخان شاملو و غازیخان تکلو و ملک یکه جویی بی‌اعتماد بودند لهذا چند روزی جنگ را تا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۸

جمعیت مبارزان جان سپار در حیز تأخیر انداخته تا آنکه سر کریمه و له جنود السموات و الارض ظهور یافته جنود غیبی بدفع صولت سپاه روم پرداخت در سیزدهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید هیجدانکه کمال اسمعیل گفته:

بیت

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است‌جرام کوههاست نهان در میان برف در آنجا اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود رومیه در میان برف مانده از سورت سرما هلاکت شدند یکی از شعراء در آن واقعه گفته:

بیت

رفتم چو بسلطانیه آن طرفه چمن‌دیدم ده هزار مرده بی گور و کفن

گفتم که بگذت اینهمه عثمانی را؟ناه سحر از میانه برخاست که من سلطان سلیمانرا مجال توقف در عراق نمانند چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه شهر زور که آبادان بود روانه شد که در این زمستان در حدود موصل قشلاق کند و الاهه را با ذو القدر بجانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نمود هازی خان تکلو نیز حرام نمکی کرده از اردوی همایون گریخته به تبریز رفت والاهه و رفقا را از ایلغار شهریار کامکار خبردار گردانید و ایشان جانب وان گریخته در قلعه وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که بدنوسی سام میرزا متهم بود بلو بندمقله بودند و در این وقت اراده فرار داشت و بقتل آورده بطرف وان نهضت نمودند و ایشانرا در قلعه وان محاصره نموده آن زمستان را در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان چون بروانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده ایشانرا باطاعت خواندگار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود محمد خان از این معنی ابا نموده اما عطماء و ریش سفیدان جهت کشته شدن جوهه سلطان و فرار نمودن الاهه و غازیخان که امراء تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته همگی باطاعت و دوستی خواندگار اتفاق نموده کلید قلعه را نزد خواندگار فرستاده او را طلب نمودند و خواندگار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد محمد خان شرف الدین اغلی که مرد صوفی و یکجهت دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه بازداشته جسر را بریده با سیصد نفری کما بیش از اقربا و اتباع که شاهی سیون بودند از راه بصره بدزفول رسید و از آنجا بلرستان آمدند [۵۱] و بقیه جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را ببغداد آوردند و در آن سال در بغداد قشلاق کردند.

### آمدن سلطان سلیمان، مرتبه ثانی

### اشاره

سال دیگر که سنه احدی و اربعین و تسعمائة بود سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بدیار عجم کشید قدم بمملکت عراق نهاده تا در جزین آمد و شاه جنت مکان بدنبجهت از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز گردید و در آنجا ملک یکه جویی نیز که در سلک امراء معتبر و بقیه اهل نفاق بود بقتل رسید و از آنجا با لشکر پر خاشجوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند چرخچیان لشکر ظفر شعار در حدود درجزین بمقاتلهای سپاه خواندگار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۶۹

چون از غلبه جنود قزلباش و اقهام رومیان آگاه گردید بر آشفته امراء خود را سرزنش کرد که هر گاه از فوج قلیل چرخچی و قراول مغلوب شدید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد از این غصه ترک مقابله و مقاتله کرده از در جزین کوچ کرده عنان عزیمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات نصرت آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بحدود قلعه وان رسیدند بهرام میرزا و بعضی امرا را بتعاقب رومیان فرستادند و اردوی همایون در چمن وان نزول نموده رومیان که در قلعه وان بودند از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از آن خواندگار محمد پاشا امیر الامراء

### ابرام سلطان روم

دیار بکر را همراه الامه و بعضی امراء و پاشایان و دو هزار یکچری بمدد مردم قلعه وان فرستاده بود ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید با جمعی از مبارزان رزم آزمای بر سر ایشان ایلغار نموده‌اند چون سپاهی سیاه روم نمایان شد اکثر لشکر قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب بدانجا نرسیده بودند الامه ماهچه طوق بر- فروغ خاصه آن حضرت که از اعلام ظفر فرجام شاهی بطم بر کوبروک مشهور است یعنی دوسه مشاهده نموده شناخت بمحمد پاشا گفت که حضرت شاه است که بنفس شریف تشریف دارد صلاح در جنگ نیست و ما طاقت صولت و سطوت آن حضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور گشته

### شکست خوردن لشکر روم کشته شدن سنان پاشا

صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که خازیخان ذو القدر شیراز و جمعی از قورچیان ظفر طراز بودند شکست خورده از پیش برخاست و طرفة العینی جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران خواندگار گرفتار شدند بقیة السیف بطرف قلعه ارجیش رفتند کس فرستاده از خواندگار مدد طلبیدند و خواندگار سنان پاشا را با جمعی کثیر از امرا و پاشایان سنجق- بیکیان بمدد ایشان ارسال نمود از دلاوران لشکر قزلباش یوداق خان قاجار با لشکر جرار بایشان دچار شده جنگ عظیم در پیوست و سنان پاشا در معرکه کشته جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا بسلطان سلیمان رسید ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بدانجا فرستاده او لشکر عظیم بر سر بهرام میرزا و امراء رفیق او که بر سر ارجیس میرفتند فرستاد میانه قراولان طرفین جنگ واقع شده روبمه منهزم شدند ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربه قزلباش نشد و تمام مردمی که در قلعه ارجیس بودند مصحوب خود گرفتاینده متوجه اردوی خواندگار شدند و بنیروی دولت بیزوال قلعه ارجیس نیز بدست درآمده کوتوالی باحمد سلطان صوفی اغلی متعلق گشت.

### ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم، مرتبه سیم باغواء القاص میرزا بدین مرز و بوم

### اشاره

سپهداران معرکه سخن آرائی صفوف جنود اخبار را بدین نمط آراسته‌اند که الامه تکلو شاهد مملکت حجم را بنوعی در نظر خواهش سلطان روم آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بیخیال هم آغوشی آن نمینمود تا آنکه شهزاده تادان حق ناشناس شهزاده القاص از کوته خردی باغوای چند تادان از او تادانتر اسباب دولت و سعادت دارین خود را اندراس داده روی از خدمت جنان برادر مهربان که بزرگ کرده تادار جهان آفرین بود برتافته برروم رفت سلطان سلیمان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۰

وجود او را مغتنم و سرمایه تسخیر مملکت عجم دانسته [۵۴] بدبخیال محال و سخنان روی انبدود سر خیل جهال بدین صوب در حرکت آمد و کیفیت این واقعه آنکه حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از سایر برادران دوستتر میداشت و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان درباره او بظهور میآورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شیروان از میان برادران او را برتری داده بشیروانشاه امتیاز داد و بحکومت و دارائی آن ولایت نصب نمود و بیمن عواطف و اشفاق شاهانه محسود برادران بود میرزای تادان باغوا و تحریک بعضی فتنه انگیزان حقوق تربیت آن حضرت را بحقوق و عصیان مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری جیش و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی آماده یافت پای از دایره مثابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف گشوده بامیری که خلاف رضای آن حضرت بود اقدام مینمود مراتع مبارکه اشرف ازو منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند مشار الیه از آثار بی‌توجهی آن حضرت اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهنجار پشیمانی و ندامت اظهار نموده والده خود را با سلطان احمد میرزای پسرش باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان فرستاده شرط نمود که مدة العمر پای از جاده طاعت گزاری بیرون ننهند شاه جنت مکان عذر پذیر گشته از تقصیرات او گذاشته و چند نفر از امراء عظام و ریش سفیدان دولت را مثل سید محمد کمونه و سوندوک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی و شاهقلی بیک خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو با والده او فرستادند که او را قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امراء حسب الفرموده عمل نموده بازگشتند و قرار یافت که در آن زمستان از جانبین لشکر بدیار کفره کشیده بغزا و جهاد پردازند شاه جنت مکان بقزای گرجستان توجه فرموده القاص میرزا بقزای چرکس رفت اما بعد از مراجعت امراء در شیروان سکه و خطبه بنام خود کرده بیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورد شاه جنت مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن سست پیمان اطلاع یافتند تنبه و گوشمالی او بر ذمت همت لازم گشته هنوز او در چرکس بود که ابراهیمخان ذو القدر و کوچکبه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان و زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار بشیروان فرستادند که آن ولایت را منصرف شده قلعه گلستانرا محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته بدربند آمد و دو مرتبه لشکر بر سر او کشیده هر مرتبه امراء و لشکر او غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بد آموزان قزلباش در این معارکت کشته شدند و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی از امراء را بمدد فرستادند و امراء عظام بر سر او ایلغار کردند رایات ظفر آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و از آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امراء نامدار خبردار گشته با خوف و هراس بیشمار بجانب خیاق گریخت و مردم او فوج فوج ازو جدا شده بمعسکر ظفر اثر ملحق میشدند و امراء او را تعاقب نموده در کنار آب سمور باز رسیدند و او چنان سراسیمه شد که فرصت موزه پوشیدن نیافته با چهل پنجاه نفری بطرف داغستان زد قوم شمخال رفته از آنجا بگشتی نشسته بگذه رفت و از گذه روانه استنول گشت و بخدمت سلطان سلیمان پیوست قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداخته بالاخره بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و مهد دولتیار و بعضی از بندوقان یاسا رسیدند و شاه جنت مکان ولایت شیروانرا بشاهزاده نامدار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۱

اسمعیل میرزا عنایت فرمود که کوچکبه سلطانرا در خدمت شاهزاده گذاشته معاودت فرمودند چون القاص

### فرار کردن القاص میرزا و ملحق شدن او بسلطان روم

میرزا روزی چند در استنول اقامت نمود بسخنان کاذبه و اقاویل باطله شور انوای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سه خمس خمسین و ثمعمائة گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق عرب جمع آورده با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و یکچریان بیشمار از استنول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورده شاه عالیجاه نیز از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده یک ماه جهت جمعیت سپاه در شب عازان اقامت فرموده در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر امراء و حکام از اطراف و جوانب رسیده بازدوی همایون ملحق شدند و شاه والاجاه عزم کارآگاه فرستاده سر راه محافظترا از تبریز تا سرحد روم آتش زده از ظه و کیاه اثر نگذاشتند مردم تبریز قنوات را چنان مسدود ساخته بودند که آب بجهت آشامیدن ناباب بود مأکولات علی هذا القیاس از امراء عظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاهوردی [۵۳] سلطان زیاد اغلی و غیرهم متفقای سپاه گردانیده بطرف مرند فرستادند و موکب ظفر قرین ییلاق تنگز توجه فرموده عقلزاهای آن ییلاق محل نزول شهریار آفاق گردید چون سلطان روم بدین مرز و بوم رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاد و از عنوی القاص میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق- بیکیان نا موازی چهل هزار کس بر سر امراء متفقای بمرند ارسال داشت و خود با بقیه سپاه روم خواه بجانب تبریز در حرکت آمد امراء عظام که بمرند رفته بودند زیاد اغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند بمقدمة الجیش رومیان رسیده میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاده اغلی در آن جنگ مردانگیها بظهور آمد و امراء که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده خود را بطرف کوه کشیدند و جمعی را بجهت جنگ‌گیری در مرند گذاشته بودند.

القاص میرزا و رومیان که بمرند رسیدند دلاوران قزلباش که بجنگ‌گیری مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان نموده طرح جنگ انداختند و عنان کشیده سیاهیان جنگ میکردند رومیان بملاحظه آنکه آن فوج قلیل مبادا کومکی کثیر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره قیما بین حربی صعب و پیکاری قوی بوقوع پیوسته قزلباش جنگ کنان بامراء پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی آن فقه قلیل اندیشیدند چون عبدالله خان و امرا قزلباش از چمن مرند رفته بودند ایشان نیز صلاح در مراجعت دانسته از آنجا بازگشته در چرنداب تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله خان و امراء نیز در ییلاق اشتکنز بموکب همایون پیوستند حضرت شاه والاجاه جنت بازگاه مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب معسکر رومیان تعیین نموده دسته‌دسته‌های نمایان کرده شب و روز محافظان را آسوده نمیگذاشتند و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانیدند چنانچه رومیه بقلت آذوقه از اردوی خود قدمه بیرون نمیتوانستند نهاد آذوقه و طبق الشدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر از فقدان نان نگران بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس مأکول چیزی بدست ایشان در نمیآمد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استر از یقوتی از قوت افتاده بجراگاه عدم شتافتند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۲

### فرار سلطان سلیمان از تبریز

سلطان سلیمان از این نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت نجست و در شبی که اردوی همایون از اشکنز کلیه کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال پیش فرستاده خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شد اجامره و اوباش تبریز دست بقتل و غارت رومیان برآورده جمعی کثیر از زخم خنجر نیز اجامره و اوباش خونریز تبریز راه عدم پیمودند از خراب حلالات در آن چند روز که رومی در چرنداب بود از شدت صاعقه و تند باد چنان کرد و غبار انگیخته شد و هوا تیره و تار گشت که دیده اولوالابصار و انظار دیده دوربین روزگار روز روشن از شب تار فرق نمیکردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و جیوش دریا خروش خسرو ایران حسب الفرمان قضا جریان بتعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله دسته‌دهای نمایان میگردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته تویها و بادلیچهای قلعه‌کوب نصب نموده در لوازم قلعه گیری سعی نموده در لوازم قلعه‌گیری سعی نمودن گوفت شاه علی سلطان چکنی کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان خائف و هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون آمد خواندگار رستم پاشا را در قلعه وان گذاشت و چون قلعه قفارس را که در مابین جفور سعد و ارز روم واقع و بکفرف آن بگرجستان مسق پیوسته است و از آمد و شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آبادان نموده چهار پنجهزار نفر از سوقه و ارباب مناصب از آماسیه و ارض روم و توقات و سیواس و آق شهر و بلاد ثریه آنجا فرستاده بودند در اینوقت سلطان سلیمان عثمان چلبی نام قوتلو آقاسی خود را با چهار پنجهزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب موش آباد رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا با کوکبه سلطان قاجار بر سر آن جماعت بقارص فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه بقوتلو آقاسی مذکور و جنود رومیه رسیدند قیما بین جنگاه در پیوست و عساکر ظفر قرجام بر جنود روم غالب آمده تا دو سه هزار رومیه و چهار پنجهزار از سوقه و مردم اطراقی که بجهت آبادانی قارص جمع آورده بودند طعمه شمشیر غازیان گشته خشک و تر باتش قهر سوخته گردید بقیة السیف از بیم جان خود را بقلعه انداختند انواع کاهره قلعه را مرکزوار [۵۴] در میان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که فریاد الامان برآوردند عثمان چلبی قوتلو آقاسی و سایر محصوران که قریب ششصد نفر بودند امان یافته بیرون آمدند قوتلو آقاسی در حین ملاقات دیوانه‌وار شمشیر بر دوش طبغون بیکه قاجار زده رومیه با جمعهم دست بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله بردند بدینجهت قتل عام بوقوع پیوسته احدی از آن گروه نجات نیافت و غازیان بغروشه خسرو کامکار کامران قلعه را ویران کرده بازدوی همایون پیوستند در آن هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه کارزار از همدان که الکای او بود رسیده حضرت شاه جنت مکان او را بطرف بایزید فرستاده اسمعیل میرزا را رفیق او گردانید و توجی از انواع کاهره را باختلاط و گرفعی را بعادلجور فرستاد و خود بغیروزی و اقبال الکای حمیش و ماسیس را تاخته متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب میرسند و دست از تعاقب باز نمیدارند القاص میرزا بخواندگار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان متند و هرگاه قدم بولایت عجم نهم فوج فوج بر سر من جمعیت مینمایند و تدبیر رومیان بدین قرار گرفت که القاص میرزا و اولامه را هر کدام بطرفی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۳

فرستند که قزلباش متوجه دفع فتنه ایشان شده اردوی خواندگار بسلامت بیرون رود بنابراین القاص میرزا را با پنجهزار کس از راه کرکوبه و شهر زور بجانب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس باتفاق پاشا ارزروم بطرف ولایت مرزبر فرستادند و خواندگار با آهرق خود از راه تلیس عبور نموده خود را بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت موش آباد رفته و آن حدود را تاخته و سوخته در آن دیار از آبادانی نگذاشت و چون بسمایع جلال رسید که اولامه تکلو از اردوی خواندگار جدا شده با فوجی از جنود رومیه در ترجانست و بارز روم میرود شاه والاجاه کمیت صبا رفتار را بطریق ایلغار بدان صوب در حرکت آورده در نزول و ارتحال بر صبا و شمال پیشی میگرفت و عساکر منصوره گروه گروه از عقب میرسیدند اولامه

### قلعه هر یک از امراء شاه طهماسب بامراء سلطان سلطان

و جنود رومیه که همراه او بودند از ایلغار خسرو کامکار خبردار گشته رعب و هراس بیقیاس بسرداران آن سپاه راه یافته از خوف جان بی‌استعمال سیف و سنان ترجارا انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بترجان رسیده چون رومیان فرار نموده بودند غازیان چند روزه راه از عقب رفته و اخترمه میآوردند از آنجا لوای توجه بجانب ارزنجان افراخته چندگاه ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال بود و امراء نامدار که بهر طرف مأمور شده بودند شاهقلی سلطان افشار و رقفه اویس و احشام اخلاط را تاخته موازی پنجهزار سر اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده سالما غانما بازگشتند و محمود خان افشار حاکم کوه گلیعه و کحل شاهوردی استاجلو و غیرهم که بقراولی رفته بودند با گروهی از قابلوقولی و قراولان خواندگار باز خورده جنگ عظیم فیما بین بوقوع پیوست شکست رومیان افتاد علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر که با ده هزار کس از سپاه ظفرپناه باتخت عادلجور و آن حدود رفته بود در کوزل دره سی با فوجی کثیر از پاشایان و عظماء رومیه که از اردوی خواندگار جدا شده بودند دوچار شده بر ایشان ظفر یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران معرکه کارزار بطرف بایزید رفته بودند بمحمد پاشامکه اغلی رسیده آهنگ محاربه را ساز دادند و جنود بهرام انتقام خاک عرضه بایزید را بخون مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند.

القصه سرداران لشکر قزلباش همگی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته سر بسیار و اعتریها والاهانی که در این معارک بدست درآمده بود در اردوجان بظر خسرو کامکار کامران درآورده هر یک فراخور خدمت بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و چون نقصان و خسران که از آمدن سلطان سلیمان بدیار عجم راه یافته بود یکی درده تدارک شده در این نهضت قریب بیست هزار روسیه بتیغ انتقام غازیان ظفر فرجام راه عدم پیمودند از اردوجان ضان مزیمت بصوب ترابحت انخطاف داده بایران آمدند و از ایروان بجناب قراباغ رفتند از آنجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه سلطانرا بشیروان فرستاده سوندوک یک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام باخت ولایت شکی ارسال داشتند در این اثنا خبر رسید که القاص میرزا که خواندگار او را بدیار عراق عرب فرستاده بود [۵۵]از راه شهر زور آمده فرزندان بهرام میرزا را که در آنجا بود بدست آورده و در ملکه عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال دارد بنابر آن اسمعیل میرزا و قورچی باشی باردوی ظفر نشان بازگشته رایات نصرت آیات اردوی سپهر اساس جهت دفع فتنه القاص بصوب عراق در حرکت آمد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۴

### ذکر آمدن القاص میرزا با کوچک روم‌بعراق و بازگشتن و حال او

اما احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده از آنجا روانه قم گردیده و بدان بلده مستولی گشته از آنجا جمعی را اکراد بدنهاد را باخات ولایت ری فرستاد و از قم بکاشان آمده بر آن دست یافت و از آنجا بهوای ملک صفاهان روانه آندیار جنت نشان گردید اهالی و اکابر اصفهان ابواب آشتائی با او مسدود ساخته رخ بابرو شهر را استحکام دادند و بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آورده از آنجا بهرام- میرزا و ابراهیمخان ذوالقدر حاکم شیراز را بر سر القاص فرستادند آن شهزاده حق ناشناس از آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیمخان آگاهی یافت احوالش متزلزل و از موافقت اصفهانیان مأیوس گشته جازه دیار فارس گردید بر سر راه بر قلعه ابرد خواست دست یافته بجهت آنکه رهایا قلعه بر روی او نبندند در آنجا قتل عام کرد و جمعی کثیر از هجزه و رهایا را بتیغ انتقام گذرانید.

معهذا دروازه‌های بند امیر را بر روی او بسته بشیراز راه ندادند از ده علی اردکان عبور نموده بپای قلعه سفید رفت جند بیک برادر ابراهیمخان و خانه کوچ ذوالقدران در آن قلعه بود چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت در آنجا نیز کاری نساخته از راه شولستان و بهبهان بطرف شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی آنجا دروب شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز مأیوس گشته بدزفول رفت و در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یأس و نومیدی روی توجه بجانب بغداد نهاد و چند گاه در آنحدود بود تا آنکه در سال دیگر موافق سنه ست و و خمسین و تسعمائة حکم سلطان سلیمان مطلب او رسید چون از همه طرف کفران نعمت دامنگیر گشته ادبار بازدوی روی آورده بود با خواندگار نیز آغاز حیل و شعبده بازی کرده از رفتن روم ابا نمود و خانه کوچ بهرام میرزا که همراه برده بود باز فرستاد عطفا روم دانستند که از او کاری نمیآید و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد و عدم امنیت و استقامت بلاد و اختلال احوال عباد است رقم خلاص بر ناصیه حال او کشیده سلطان سلیمان را بدفع او اغوا نمودند و خواندگار لشکر عظیم بر سر او فرستاد که او را بدست آورند رومیان علی الغفله بازدوی او ریختند.

القاص میرزا مضطرب الاحوال خود را از آن ولایت بیرون انداخته با معدودی بالکای ارمولان آمد چون حقیقت ایتحال بسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار و ابراهیمخان ذوالقدر را با بیست هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان باو رسیده او را منهزم گردانیدند القاص میرزا سرگشته و حیران و از کردهها نادم و پشیمان بقلعه مریوان توجه نمود سرخاب الرمالارفت و حکم همایون در باب سپردن او باسم سرخاب صز اصدار یافت و او جز اطاعت حکم پادشاهی چاره نداشت القاص میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را بیاورد و جناب مرتضوی انتساب حسب الفرمان خسرو کامیاب نزد سرخاب رفته میرزا را از او گرفته بخدمت اشرف آورد چون بنظر همایون درآمد.

حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر نامهربان من با تو چه بد کردم که روی از خانواده پدر برنافتی و خود را از اوج عزت بحضیض خواری و مذلت انداختی و بدشمن متوسل

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۵

شده مرتکب چندین فتنه و فساد و خونریزش شدی جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت سر ندامت پیش انداخته رفت نمود شاه جنت مکدارا عرق اخوت در حرکت آمده بر وی ترحم نمود و از سر خونش در گذشت اما چون در میان طوایف قزلباش فساد انگیخته بود و اعتماد را نمیشایست و ریش سفیدان طبقه طبقه صوفیه باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمهور جسته او را بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا بوده باشد پسرش سلطان احمد میرزا نیز مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد و بالاخره مقدام سام میرزا و پسر او نیز در آن قلعه قرار یافته صبر هر چهار پادشاهزاده در آن قلعه سپری شد مجملا چنان [۵۶] فتنه عظمی که آن تنکه عقل حق ناشناس انگیخت به نیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال مندفع گشته شعله عصیان و طغیان او نیز برشحات سحاب آلهی فرو نشست بحمد الله.

### ذکر آمدن سلطان سلیمان، مرتبه چهارم بآذربایجان و بیان قضایای سانحه و وقوع مصالحه میان آن دو بادشاه عالیشاه

### اشاره

در شهور سه احدی و ستین و تسعمائة که پنجسال از فتنه انگیزی القاص گذشته فی الجمله شورش و انقلاب تسکین یافت اسکندر پاشا بیکفر بیکی ارض روم انگیز فتنه کرده دیگر باره سلطان سلیمان بتحریک او لشکر بدیار عجم کشید کیفیت این واقعه آنست که چون خواندگار روم مرتبه ثالث باخواهی القاص میرزا آمده چنانچه بتحریر پیوست بازگردیده شاه جنت مکان نیز با لشکر بحر جوش دریا خروش قزلباش بتعاقب او در حرکت آمده تا حدود دیار بکر و ارزنجان لگدکوب سپاه کینه خواه گشته دقیقه از دقایق انتقام فرو گذاشت نکردند سلطان سلیمان چند گاه از آمدن متقاعد گشته بقزاق فرنگ رفت شاه جنت مکان نیز از لشکر کشیدن بدیار اسلام احتراز فرمودهٔ متوجه غزای گرجستان میشدند و چهار پنجسال خلایق بعافیت گذرانیده در سرحدها فی الجمله آرامشی پدید آمد و اگر اندک بی‌اندامی از سرکشان اکراد واقع میشد آرا سهل انگاشته ماده فساد نمیساختند و مکتوب دوستانه بخواندگار نوشته جهت ترفیه احوال عباد گفتگوی صلح بمیان آورده مصحوب میر شمس ولیخانی که از سادات آنجا بشمس فلک دوار مشهور بود ارسال داشتند و اسکندر پاشا مرد مفسد فتنه انگیز بود در اوایل حال حاکم وان بود و زیاده اعتباری نداشت علی الغفلة از وان بخوی آمده حاجی بیکه دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رهایای خوی بقتل رسانیده بدینجهت مورد نزیت گشته بیگلر بیکی ارزروم شد در همان سال خواست که آوازه شجاعت و جلادت در آن سرحد منتشر سازد بر سر حسین خان سلطان روملو یازوان آمد حسینخان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابله او بیکسو نشست او خرابی چند در ایروان کرده جمعی را بقتل آورده بازگشت بمجرد این دو حرکت نامجستار که از او ظهور یافت و از این طرف بمحض ترفیه حال رهایا کسی متوجه تنبیه و تأدیب او نشد پای از دایره ادب بیرون نهاده بفرور موفور سخنان یاوه‌نا بامراء سرحد نوشته باعمالی که زیاده از حد او بود جسارت مینمود و الگیر فتنه میکرد.

از جمله وقتی که حضرت شاه جنت مکان بعضی امراء قاجار را بجای گرجستان بطرف داریان فرستاده بودند با لشکر گران ایلغار نموده در وقتی که امراء باخات رفته بودند بر سر اردوی امراء ریخته جمعی کثیر از غازیان قاجار را بقتل آورده باسیری و بی‌اندامی از حد اعتدال گذرانیده بر همین هنگامه عافیت گردید در این اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بروعد او جاب سلطان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۶

سلیمان رسیده بتحریک اسکندرپاشا تهدیدات گزوبده اظهار آمدن بدیار عجم نموده بود بنابر آن آتش عشم جهانسوز شهریاری افروخته گشته باجتماع سپاه فرمان داد و در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ییلاق آق مقتل که محل اردوی ظفر نشان بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت سپاه روم لشکر بآن مرز و بوم کشیده در سرحدها از آبادانی اثر نگذارند و اسکندرپاشا را گوشمال بسزا داده از جواب عفلت و غرور بیدار سازند عساکر نصرت نشانرا چهار گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از امراء عالیقدر کرده بطرفی فرستادند و رایات فیروزی آیات متوجه اخلاط گشته قلعه اخلاط را مرکزوار در میان گرفتند و امراء نامدار که بهر طرف رفته بودند الکای وان و تیلس و ماسیس و عادجوز و ارجیش را تا صحرای موش سوخته و غارت کرده هر کس از امراء رومی و اکراد بمقابله ایشان قدام نمود محاربات قوی و نبردهای عظیم کرده بنصرت و ظفر اختصاص یافتند و بسیاری از امراء و معتبرین رومی و اکراد مقتول و گرفتار گشتند و با غنایم موفور باردوی همایون بازگشتند بعد از معاودت امراء متوجه گوشمال اسکندرپاشا شده فوجی از امراء نامدار مثل بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم چخور سعد شده بود و محمدی خان موصلوی ترکمان و شاهوردی سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ و سایر امراء و جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک را بسرکردگی شاهزاده کامکار اسمعیل [۵۷] میرزا بارز روم فرستادند اسکندرپاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امراء روم و سنجق بیگیان که از ارزنجان و بایبرد و کاخ و مرعش و طرابزون و گرجستان و ادیان و کوریل که نزد او جمع آمده بودند طریق مشورت مسلوکه داشتند که بیرون رفته جنگ کنند یا قلعه‌داری نمایند امراء روم صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که بادشاهزاده یا حشری انبوه و لشکری کوه شکوه آمده ما را طاقت محاربه ایشان نیست اسکندرپاشا که لشکر بسیار از کرد و رومی بر سر داشت و آوازه شجاعت و دلاوری جود قزلباش مشاهده نموده آتش غیرت در کانون درونش شعله کشید و با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج جرجیس تاخت و فیما بین هر دو فریق محاربه در غایت صعوبت

### هزیمت اسکندرپاشا

بوقوع پیوست در اثناء گیرودار قول بزرگ جنود نصرت شعار که بفر شکوه شهزاده کامکار آرایش داشت نمایان شده چون اسکندرپاشا را نظر بر آن لشکر بیشمار افتاد و علامت هجز و انکسار در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده مینمود دستش از کار و کارزار بازمانده هزیمت غیبت شمرده عنان از محاربه برتافته سراسیمه‌وار خود را بقلعه انداخت و دلاوران سپاه منصور تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب سه هزار کس از رومیان و اکراد بتگیرمان طعمه شمشیر آبدار غازیان شده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۷

رمضان بیک برادر اسکندرپاشا و محمد بیک نام قوتلر آقاسی غلامان خواندگار و چند نفر از امراء معتبر روم خصوصا حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابزون و مرماسیس و میران سنجق و اکراد دستگیر شدند انواع قاهره در اطراف و جوانب آن ولایت آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور با غنایم موفور بازگشتند و ندای کوچ در داده روی توجه باردوی کیهان پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته بمحاصره قلعه ارجیش پرداخته بودند باردو ملحق گشته بسعادت بساط- بوسی سرافراز شدند و جمعی که مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصا زیاد اغلی نوازش و استحسان یافته گوقارلرا بنظر اشرف درآورده و اکثر بیاسا رسیدند و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره محاصره نمودند محصوران بمدافعه و قلعه داری پرداخته چند روز بقدر قدرت و توان کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته شعله‌ها انگیخته قلعه را سیردند و حکم بخریب آن نافذ گردیده چنان حصار استوار باندک توجهی بازمین هموار شد و از آنجا عان عزیمت بصوب ارجیش معطوف داشته قلعه ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه بمثابت و استحکام حصار و اسباب قلعه‌داری مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بمعسکر همایون ریختند و محصوران در مراسم قلعه‌داری کوششهای مردانه مینمودند و از این جانب غازیان جلادت آثار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها بپای قلعه رسانیدند و توپ برزگی که درویش یک توپچی خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر برجو و باره حواله نموده تزلزل در بنیان حصار انداختند.

القصه تا سه ماه مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند جمعی اکراد در قلعه بودند همچنانچه عادت عامه آن طبقه است که در وقت کار با همه کس مصلحت خود منظور داشته با زمانه یار و یاور و با روزگار مساعد و سازگار بنا یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آورده قزلباشیه را بالا کشیدند و بنیروی دولت قاهره قلعه ارجیش بدست درآمده بفرموده اشرف اعلی خراب و ویران شد و از آنجا رایت فتح آیت بصوب قلعه نارگوی افراخته همت والا بتسخیر آن حصار استوار آورده باستعمال آلات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانهوار بمدافعه قیام نموده چند [۵۸] روز فیما بین آتش مصادمه و مجادله مشتعل بود تا آنکه خوف و هراس بیقاس بر محصوران مستولی گشته دست در دامن استیمان زده حاکم قلعه بامان درآمده مورد بخشش گردید.

بعد از فتح قلعه نارگوی اسمعیل میرزا را با سوندوک بیک قورچی‌باشی باخت کردستان و بعضی امرا را بقتل و غارت متمردان محمودی فرستادند و عساکر نصرت شعار از قتل و غارت اکراد بدنهاد فارغ گشته با غنایم موفور باردوی همایون پیوستند رایات سلطان سلیمان که عزم یورش آذربایجان جزم نموده بود بجلب آمده بود در این سال بجهت قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح قشلاق انداخته بتهیه اسباب یورش سال دیگر مشغول گردید چون قشلاق بود رایات نصرت آیات در غایت عظمت و اجلال از یورش ایلغار بمعاودت فرموده بنخجوان آمدند و در آن سال قشلاق همایون آنجا واقع شد در سال دیگر مطابق سنه احدی و ستین و تسعمائة سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه جنت مکان از نخجوان ییلاق بازار جناهی رفته از عساکر منصوره یک گروه را بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف وان و بسطان و آن حدود و گروه دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزا والد بهرام میرزا بکاردای شاهپوردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را سوخته آبادانی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۸

در آنحدود نگذارند و جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده سالما غانما بازگشته در ییلاق بازار- جاهی بازدوی همایون پیوستند و جون سلطان سلیمان فصل ییلاق را گذرانیده با سپاه باران عدد بسرحد قریب شده شاه جنت مکان جمعی از مبارزان جنود

اقبال را بسردرای مدبران کاردیده و شجعان جنگ آزموده بقراولی تعیین کردند که از چهار طرف رومیان خودرا بوده در هنگام فرصت دستبردها نموده صرفه کار از دست ندهند و دلاوران جنود قزلباش و کهنه سپاهیان فلاکن دندان طمع بمال رومیه تیز کرده در هر مرحله دستبردهای نمایان نموده جمعی را گرفتار کمند گردن میساختند و هیچ روزی نبود که سیرها و اخترهمها و گرفتار شدهها بنظر اشرف در نمیآوردند تا رسیدن سلطان بنخجوان بسیاری از جنود روم بتیغ انتقام غازیان ظفر لزوم راه فنا بسپوده.

چون خواندگار بنخجوان فرود آمد شاه جنت مکان بسان صاعکر ظفر نشان پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار نیزگذار مواجب خوار همه با انسان تازی نژاد صبا رفتار و اسلحه و یراق آراسته بمعرض عرض درآمد سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از بیلاق بازار جامی بعزم قتال مخالفان بدبدبه اکاسره و کوکبه کیان در حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهت قلت آذوقه در نخجوان مجال اقامت نیافته شهر را سوزانیده از همانجا طبل ارتحال کوفته بطرف ارز روم بازگشت و موکب همایون شاهی بتعاقب او در حرکت آمده و در هر منزل جمعی از جنود رومیه بدست قراولان قزلباش قتل و دستگیر میشدند.

در همان چند روز سنان بیگ که از مقربان و مخصوصان سلطان سلیمان بود بقراولی از اردو بیرون آمده بود بقراولان جنود قزلباش دچار شده بعد از جنگ و پیکار گرفتار گردید سلطان سلیمان از گرفتاری سنان بیگ پریشان خسیر و از آمد شد بیفایده دلگیر گشته بمحمد پاشا وزیر اعظم که مرد سلیم النفس خیراندیش بود همواره خواندگار را بمصالحه ترغیب میکرد اظهار صلح نموده بود محمد- پاشا بنامراه سر حد مکتوبات نوشته اظهار مصالحه کرده التماس از خدمت اشرف نموده بود که سنان بیگ را آزاد فرموده بازفرستد و کس بجهت تمهید امر مصالحه با او همراه نماید شاه جنت مکان حسب الاستدعاء محمد پاشا و استشفاع خیر اندیشان اینطرف سنان بیگ را آزاد فرمودند چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمانروایان عدالت آئین باعث امنیت و استقامت احوال سپاهی و رعیت است محضا للشرفیه حال مجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال سم ستوران بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیگ نامی از ریش سفیدان قاجار که از زمره قورچیان ظفر شعار بود همراه سنان بیگ فرستادند و از آنجانب نیز سلطان سلیمان بصلح و صفا مایل شده شاهقلی- بیگ را مشمول انعام و احسان بازفرستاد بنابر آن شاه جنت مکان از تعاقب رومیان بازگشته با صاکر منصوره که در ظل لوای نصرت انتما مجتمع و آماده رزم و پیکار بودند بقزاق گرجستان توجه نموده [۵۹] شرح غزوات آن حضرت و تسخیر گرجستان که فرموده‌اند عقریب در ذیل این دفتر سمت نگارش خواهد یافت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۷۹

### بیان مصالحه سلطان سلیمان بادشاه طهماسب

القصه بعد از آمدن شاهقلی بیگ بصلاح محمد پاشا وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب مصحوب فرخ زاد یکه ایشیک آقاسی قرار اغلو بخواندگار فرستاده آغاز مصادقت و دوستی فرمودند و از جانب سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامهای محبت طراز آمده از طرفین موافقت و دوستی و معاهده و پیمان بارسال مکاتیب مودت نشان و تحف و هدایا تأکید یافت و محال متنازع فیه بعضی آن طرف تعلق گرفته بعضی اینطرف متعلق گردید دستور و سر حد تشخیص یافته مسلمانان که از آمد شد صاکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند مستعدان عجم تاریخ مصالحه مذکور را «الصلح خیر» یافتهاند و در رشته بلاغت انتظام دادهاند.

بیت

منهی اقبال در این کهنه دیر خطعه انداخت که «الصلح خیر» تا حین حیات فیما بین طریقه دوستی مرعی و مسلوک بود در سه اربع و سبعین و تسعمائة سلطان سلیمان بعالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم صاحب تخت و دیهیم گردید بدستور پدر قرزندی گشته فیما بین ایواب مراسله و آمد شد ایلچیان معتبر و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة روی بجهان جاودانی آورد پسرش سلطانمراد یای بر مسند پادشاهی نهاد او نیز تا حین حیات شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا بر منهج قویم مصالحه و دوستی مقیم بود اما بعد از ثواب اسمعیل میرزا و زمان جلوس نواب سکندر شأن سلطانمحمد پادشاه نقص عهود و مواثیق پدران کرده طلیم آزمیده را بشورش آورد و ابواب بلایا بر روی برایا گشوده شرح آن وقایع در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد و اکنون اشهب عنین قام قلم در مضمار شرح تسخیر ممالک و بلاد و غزا و جهاد که با کفره ضلالت نشان گرجستان فرموده‌اند جولان مینماید.

### شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست درآمدن آن مملکت موفور المنفعت نزهت نشان بااقبال شهریار جهان

### اشاره

از ممالکی که شاه جنت مکان علیین آشیان در حیطه تسخیر کشیده‌اند اول مملکت کثیر المنفعت شیروان است که ولاة آن از نژاد انو شیروان کسری و بشیروانشاه مشتهرند و از زمره ولاة مذکور که ایا حین جد در آن ولایت فرمانروا بوده‌اند فرخ فرامرز بن گشتاسب بن فرخ زاد بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن فرخ زاد بن موجهم مشهور بحقاقان که حقاقانی مادح او بوده و بدیهیجت حقاقانی تخلص داشته با سلسله علیه صفویه در مقام جاده در آمده چنانچه در محل خود مذکور شد با سلطان جنید و سلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانیدند و بالاخره بتیغ انتقام خاقان سلیمان شأن فرخ یسار کشته گشته اختلال بآن خانواده راه یافت سلطان خلیل بن شیخشاه بن فرخ یسار بدلالت خرد خوردهدان بدرگاه خاقان سلیمان شأن آمده طریق عبودیت و چاکری مرعی داشته مورد نوازش و تربیت گردیده و بالطاف شاهانه برتبه بلند مصاهرت و مرتبه ارجمند شیروانشاهی سرافرازی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۰

یافت و بعد از واقعه آن حضرت بدستور منظور نظر عاطفت و اشفاق شاه جنت مکان بوده چند سال بشوکت و اقبال گذرانید و در اثنی و اربعین و تسعمائة که دوازده سال از جلوس همایون اعلی گذشته بود سلطان خلیل عالم فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی شتافت ازو نسلی نماند امراء شیروان برادر زاده او شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه را که کودکی بوده بر تخت سلطنت نشاندند قانون دولت آن خانواده بجهت خودسری و خودرائی امراء شیروان از نوا افتاده نظام و انتظامی در آن سلسله نماند و هرج و مرج در آن دیار پدید آمد در این اثناء قلندر پسری دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخشاهم لشکر بسیار بر سر او جمع شده بر سلیمان مسلولی گشت و از آنجا بشماخی آمد اصحاب شاهرخ از بی‌ضبطی امراء و بی‌اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی فرار نموده بقلعه بیقرد رفتند و قلندر پسر بر شماخی که نخستگاه شیروانشاه است استیلا یافت تا چون اصحاب قلندر نیز مردم بیسرویای پراکنده هر جائی بودند و مرد عاقل کاردانی در میان آن گروه نبود از جهل و سوء تدبیر شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود عطاء، شیروان که در قلعه بیقرد [۶۰] بودند از رفتن او آگاه گشته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافته جنگها در پیوستند اصحاب شاهرخ غالب آمده قلندر مغلوب گردید و بدست شیروانیان درآمده شیخ پادار بقتلش پرداخت اما امراء شیروان بیشتر از پیشتر زیاده روی و بی‌اعتدالی آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان میکردند و شاهرخ را بجهت خردسالی قدرت بر منع نبود علاوتی از ظلم قلعه شیروان بجان آمده استغاثه بدرگاه شیروان زمان کردند قورچی باشی پادار و جمعی از سپاهیان نیز آمده فریاد برآوردند.

بیت

کای سکندر مزلت از ظلم یاجوج الامادوی سلیمان زمان از جور دیوان زینهار

### شرح تسخیر قلاع شیروان

شاه جنت مکان تسخیر آن ولایت نزهت نشان و دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته در سنه خمس و اربعین و تسعمائة شاه زاده اقناس را باتفاق مئتا سلطان و جمعی از امراء قاجار و طوالش و مردم قراباغ با بیست هزار کس همراه قورچی باشی پادار کرده بتسخیر آن ولایت فرستاد انواع قاهره از آب کر تا کشتی عبور نموده بشیروان درآمدند و مردم شیروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان در آمده قلاع آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال پرداختند مبارزان قلعه گلنا اول قلعه سرخاب گلد مکیلارا فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند و از آنجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره او مأمور گشته چون شاهرخ میرزا در قلعه بیقرد بود صاکر منصوره متوجه آن صوب شدند حسین بیگ وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش آمده در دره بیقرد بهم رسیده جنگ درپیوستند و مبارزان جنود اقبال دره مذکور را از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیگ شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره و سرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شیروانیان در مخالفت و عصیان اصرار مینمودند تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید درویش محمد خان والی ولایت شکی بامداد شیروانیان آمده بقصد شیخون بکنار اردوی قزلباش رسید و نقاره نواخته سورن کشید قورچی از دلیران نامجوی و قورچیان رزم خوی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۱

بدفع آن گروه شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان جمعی کثیر از مردم خود را بکشتن داد کاری نساخته بازگردید شیروانیارا چون اعتضادی و استظهاری نماند از مقاومت و قلعه‌داری عاجز گشت پیغام فرستادند که هر گاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف آورند قلعه را تسلیم آن حضرت مینمائیم امراء حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از مرند عزیمت شیروان فرموده ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلک سای پادشاهی روشنی یافت و چون دریای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیگ وکیل با عظماء و اعیان بیرون آمده شاهرخ میرزا را آوردند و کلید قلعه و مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک اشتباه سپردند کوتوال قلعه گلستان نیز بیرون آمده قلعه سپرد حسین بیگ وکیل با اکثر صنادید شیروان در ازاء مخالفت و بی‌ادبی و عصیان بپاسا رسیده عقرب شاهرخ میرزا نیز موجه دیار عدم شد و حکومت آن ولایت بشاهزاده اقناس میرزا تفویض یافته خان عزیمت بسوی آذربایجان منعطف گردید شعراء زمان قصاید غراء و تاریخهای مرغوب در باب فتح شیروان در سلک نظم درآوردند، از آن جمله این دو بیت مرقوم شد:

ز کوبش بشارت بر ایوان کیوان‌در افتاد آوازه فتح شیروان

چو فتحی کند بعد صد سال دیگرنویسند تاریخ آن فتح شیروان باسقاط عدد صد موافق تاریخ است اقناس میرزا نه سال باستقلال حکومت شیروان نمود از وفور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از راه رفته با ولی نعمت در مقام عصیان در آمده چناچه بحریر پیوست بخذلان ابدی گرفتار گردید شاه جنت مکان آن ولایت را بفرزند ارجمند خود اسمعیل میرزا داده کوکجه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشتند و بجون شاهزاده در شیروان قرار و آرام گرفت میرزا برهان نامی از نبایر سلاطین شیروان که در میانه جماعت پساق میبود در سنه اربع و خمسین و تسعمائة بشیروان آمده در قلهان رحل اقامت انداخت جمعی از قتله انگیزان و بقیه سپاهیان شیروان بر سر آن مخذول جمع آمدند و در میان بیشه و جنگل چیر بریده مستعد رزم و پیکار گشتند اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان با لشکر گران متوجه دفع طاغیان مذکور گشته فیما بین چرخچیان سپاه منصور و آن گروه مقهور حربی صعب اتفاق افتاد چون [۶۱] موکب عالی شاهزاده برزنگاه رسید جنود شیروان تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان میرزا بعد رنج و عنا خود را بدافسنان انداخته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتی که خبر آمدن خواندگار روم بهمراهی اقلفی ناسپاس محقق گشته اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان حسب الفرمان قضا جریان متوجه معسکر سعادت بنیان گردیدند برهان میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بشماخی آمده دست تصرف در آن ملک دراز کرد و چند روزی در آن ولایت لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی تافته بود زود چراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافت بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست درآمدن اقلفی در سال سنه ست و خمسین و تسعمائة حکومت آن ولایت بعبد الله خان استاجلو ولد فرخان نژاد خان محمد که خواهرزاده و داماد خاقان سلیمان شأن بود تفویض یافت شیروانیان بجهت اطاعت و متابعت چند روزه برهان میرزا از عبد الله خان عوضا‌ک گشته بجزیره‌ای از جزایر دریای خزر پناه برده تحصن جستند هر چند خان استمالت نامها فرستاده طلب رضا دادند نشده در عصیان و طغیان اصرار نمود عبد الله خان بر سر ایشان رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقه اشرار رفته آتش حرب افروختند و اکثر آن گروه سرکش بتیغ قهر و سیاست گشته غازیان اموال فراوان بدست آورده بازگشتند و عبد الله خان بحکومت شیروان استقلال یافته در آن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۲

حدود بلند آوازه گردید و چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید در سنه احدی و ستین و تسعمائة که سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر بآذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد واليان ساتق که بدرگاه سلطان روم پناه برده بود با سپاه جلادت اثر از راه کله بشیروان فرستاد قاسم مذکور چون از درببند گذاشته قدم به آن ولایت نهاد دیگباره شیروانیان آغاز فتنه کرده از عبد الله خان رو گردان شدند بر سر قاسم جمع شدند عبد الله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او شتافته در موضع مکه که مکان مستحکم است تلاقی فریقین روی داد عبد الله خان بجهت استحکام مکان در آنجا کناری نساخته بشماخی معاودت نمود قاسم بقلعه بیقرد درآمده در آنجا مستعد رزم و پیکار گشت و با دوازده هزار رومی و شیروانی و بنکچری بر سر عبد الله خان آمد ریش سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه ظفر پناه و کثرت اعداد شیروانیان گمراه اندیشه‌مند گشته در جنگ کردن تأمل داشتند عبد الله خان تکیه بر امداد جنود الهی و نیروی اقبال پادشاهی کرده با دوازده هزار کس که در آنوقت بر سر داشت بمحاربه دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داده فیما بین نایره قتال و جدال التهاب یافت مبارزان جنود اقبال و بهادران کار طلب حملات دلیرانه بر آن فرقه ضلال نموده تا آخر روز از جانبین بحرب و قتال پرداختند هنگام شام اعنیر بخت آرزوز بر گلبنگان بمغرب فنا و زوال فرو رفته شکست بر لشکر مخالف افتاد تیغ بیدادی غازیان سرافشانی آغاز نهاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از آن خون گرفتگان غرقه بحر فنا شده از سرهای آن خودسران منارها افراخته بلیة السیف بطرف طبرسران گریختند احوال قاسم که در این جنگ کشته شد یا بدیار ادبار و گمنامی شتافته معلوم نسود اورق نشده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا نوشته که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مال حالش معلوم نشد و عبد الله خان بیشتر از پیشتر در آنديار لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را بتیغ تیز تأدیب نموده رعایا و زیردستانرا در کنف عدالت و رأفت جای داده و احوال مملکت باستقامت گذرانیده مهابت عبد الله خان بوعی رعب و هراس در دلهای شیروانیان و مردم طبرسران و داغستان انداخته بود که صورت خلاف او در پرده خیال هیچکس از بزرگ و کوچک رخ ننمیبود و در سنه اربع و سبعین و تسعمائة که شانزده سال حکومت آنولایت را باستقلال کرده بود بعالم بقا پیوسته حکومت آن ولایت بارس خان روملو مفوض گشت و تا حین حیات شاه جنت مکان حکومت آن ولایت بدو متعلق بود.

### گفتار در فتح ولایت شکی فی شهور سنه ۹۵۸

### اشاره

دیگری از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان ولایت شکی است که دو طرف آن بشیروان پیوسته است و بکطرف آن بگرجستان و طرف [۶۲] دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است و حسن

### ذکر تسخیر قلاع شکی

پیکک که ابا عن جد حاکم آنجا بود و از فروع شیروانشاهیان‌اند در زمان خاقان سلیمان شأن در همانسال لوند خان گرجی حاکم گرجستان کاخت لشکر بشکی کشیده قیما بین او و والی شکی محاربه واقع شده حسن بیکک در معرکه گرجیان شهادت یافت عظماء شکی درویش محمد پسرش را حاکم خود گردانیده او بر خلاف پدر با اولیای دولت قاهره خصومت آغاز نهاد و مکرر آثار عناد ازو بظهور رسید و در هنگامیکه شاه جنت مکان لشکر بتسخیر شیروان فرستاده بودند درویش محمد خان چنانچه در طی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۳

احوال سابق ذکر یافت شیخون باردوی قزلباش آورد لهذا در سه شعبان و خمسین و تسعمائة رایات فیروزی آیات جاه و جلال جنود اقبال بجزم تسخیر ولایت مذکور بدان صوب در حرکت آمد آوازه نهضت همایون شاهی تزلزل در بنیان صبر و سکون حکام آن حدود انداخته لوند خان گرجی کمر خدمتکاری آن حضرت بر میان جان بسته روی امید بدرگاه عالمپناه آورد و در بلده ارس پایه سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته او را بایلی و اتقیاد دلالت فرمودند و او از بخت برگشتگی روی از این دولت که سعادت ابدی در آن منطوی است برتافته بمحکمی قلاع اعتماد نموده سیر مخالفت بر روی کشید سرداران شکی بعضی قلعه کیش را قمایم کرده متحصن شدند درویش محمد خان خود بقلعه گلدسن و کوردسن که از غایت رفعت و استواری کمند همت هیچ صاحب شوکتی بر کنگره تسخیر آن نیفتاده رقه مسکنه قلعه‌داری شد و جمعی در دامنه البرز کوه محل مفسوطی را سقناق کرده آماده رزم و پیکار نشستند از مخالفت و سرکشی آن گروه که از مقوله برایری ذره با آفتابست شعله غضب قهاب لهیب شهریار علی نسب سنوده حسب زبانه کشیده از مبارزان موکب نصرت نشان سوندوک بیکک قورچی باشی و بدرخان و شاهقلی سلطان استاجلو را با گروهی از عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه کیش مأمور فرمودند عبد الله خان استاجلو و لوند خان گرجی را بقلعه گلدسن و کوزه سن فرستادند و شاهقلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر سقناق تعیین فرمودند و امراء نامدار و جنود نصرت شعار بامر محاصره و سرانجام قلعه‌گیری پرداخته بضرب توپ و ضربزن و بادلیج رخنه در ابنیه و جدار انداختند و بروج و باره تزلزل و اختلال پذیرفته محصوران قلاع صورت عجز و انکسار در آینه احوال خود مشاهده کرده کوتوال قلعه کیش بنا نیع و کفن بدرگاه شهریار زمن شتافته مفاتیح دروب قلعه سپرد و مورد بخشش و بخشایش گردید و حسب الفرمان شاهی قلعه ویران و بروج و باره با زمین یکسان گردید بعد از فتح قلعه مذکور موکب اقبال ضرغام آفاق بجانب سقناق در حرکت آمد مردم سقناق چون از فتح قلعه کیش و توجه پادشاه سعادت اندیش خبردار شدند از هیبت و شکوه آن حضرت خائف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه خلائق پناه شتافته روی عجز و افتقار بر خاک نیاز میسودند درویش محمد خان از کرده نادم و پشیمان شبی از قلعه کله سن و کوزه سن بیرون آمده در کمال حیرت و سرگردانی مأمنی میجست که خود را از این ورطه خوفخوار رهائی بخشد از نیره بختی بدلالت قابنداباز با جهارصد نفر از جنود نه روزگار گلدرش بر حوالی اردوی حمد الله خان گرجی افتاد غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته بتعاقب او در حرکت آمدند اندک مسافتی قطع نموده بآن گروه دوچار شدند و آن جماعت حرکة- المذبوحی کرده اکثر بتیغ تیز و خنجر خونریز غازیان بقتل آمدند درویش محمد خان با کوسه یرقلی نام ملازم چرنداب سلطان شاطو درهم آویخته کوسه یرقلی بنیروی اقبال پادشاه سنوده اطوار حمیده خصال بر او غالب آمده سرش را از پیکر بدن جدا کرده پایه سریر اعلی آورده در پای سمند سعادتمند آن حضرت انداخته بجایزه سرافرازی یافت.

بیت

سری کو طوق فرمانش نخواهد/گر از تن جدا افتاد شاید تمامت ولایت شکی بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده ساحت آن ولایت از خس و خاشاک اشرار پاکی و ضمیمه محروسه شاه شرفناک گردید.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۴

### گفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کفره بی‌ایمان گرجی و تسخیر گرجستان

[۶۳] چون همواره اقدام بلوازم جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین‌دار شریعت پرور بود بجهت مشاغل عظیمه ممالک دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تأخیر و تعویض میماند معذلک در هنگام فرصت متوجه غزای نصارای گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته در آغاز فرمانروائی و و ایام سعادت فرجام جهان‌آرائی چهار مرتبه لشکر بدانسایر کشیده چند مرتبه دیگر لشکرها فرستاده‌اند و از گرجستان سبعه که کفره آن بضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمانبرداری در آورده حکام آن تابع و نصب کرده آن حضرت گشته‌اند و جزیه و خراج بر ذمه گرفته خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آن حضرت مزین ساخته‌اند ولایت کاخت و کاژنیل و سنق است شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه چون ولایت شیروان و شکی بگرجستان اقرب است بعضی اوقات که ولات آنجا را استقلالی و اقتداری نبوده کفره گرج لشکر بحوالتی آن ملک کشیده متعرض مسلمانان میشده‌اند و سلاطین آنجا حسب المقدور بمدافعه قیام نموده بین الجانبین مخاصمت و نزاع وقوع مییافته در هنگامیکه طلعته اقبال بیزوال شاهی در آن ولایت بلند آوازه گشت لوند خان گرجی چنانچه مذکور شد التجاء بسایه عاطفت پادشاهی آورده لوازم اطاعت و متابعت و خراج گزاری بظهور آورد و از زمره ولات گرجستان گیخسرو ولد قرقره نیز بندمودار خود را در سلک ملازمان عتبه علیه شاهی درآورده همواره ملازمت سده سلطنت نموده بمعاونت آن حضرت مستظهر بود اما لوازصاب والی کاژنیل و بکرات والی باشی آچیوق و والی دادیان محالات ووزیبه اطاعت شایسته بظهور نمیآوردند و متعرض الکای گیخسرو مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند چند مرتبه عساکر منصوره بر سر ایشان تعیین شده والی باشی و دادیانی تنبیه و تأدیب بلیغ یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند و از لوازصاب بعضی اوقات بی‌اندامی بظهور آمده دست درازی بحوالشی دیار اسلام مینمود لهذا تنبیه متمردان گرجی بر ذمت همت خسروانه لازم گردیده کسب مثوبات غزا محرک آن مدعا گشت.

### ذکر توجه موکب همایون مرتبه اول بگرجستان بعون الله

در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمائة نیت غزا و جهاد در خاطر خطیر معدلت نهاد اشرف تصمیم یافته ظاهرا بقصد نشاط و سیر و شکار بجانب قراباغ در حرکت آمدند و از آنجا با فوجی از دلیران رزم آزمای کار طلب بطرف گرجستان ایلغار نموده شبی که تیره تر از دلهای تاریک در زمان ضلالت شعار بود بشهر تفلیس رسخه در آن ظلمت آباد کفر بنیاد آتش نهب و قتل و غارت افروخته گشت مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار غازیان ظفر شعار گردیدند و کلیاد گرجی که از جانب لوازصاب حاکم تفلیس بود با جمعی از گرجیان در قلعه گریخته بود از هیبت و شکوه اسلام رعب و هراس بر وی غلبه کرده از قلعه به امان بیرون آمد و سعادت اسلام دریافت بعضی از امراء گرجی از خوف عساکر نصرت نشان بقلعه برسس۲۴۲ که حصاریست در غایت رفعت و بلندی و نهایت محکمی و استواری پناه برده مازاران جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه گردون مقام فلک احتشام آن قلعه عالی اساس را دایره‌وار در میان گرفته خوف بیشمار بر آن گروه اشرار استیلا یافته جز قلعه سپردن چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۵

بر تمامت گیران سکه آن مکان مسئولی گشته هر کس را بحث باوری کرده بدلالت رهنمای توفیق زبان بکلمه طیبه شهادتین گویا گردانیده خلاصی یافته سایر کفره رخت برابریه هادیه کشیدند لوازصاب با گروهی دیگر از آن قرقه ضلال خود را بکوه موسوم بومدکور که در بلندی بالبرز کوه دعوی برابری مینماید و عروج بر قله آن جز پای وهم و خیال منصور نیست کشیده پادشاه مجاهد غازی در کمال شکوه و سرافرازی شهباز همت را بقصد صید آن سرخیل ارباب ظلام بدانصقام در طیران آورده عساکر اقبال کیک آسا ظل آن جبال را پای سعی پیموده جبا قهرا بر آن قله رفیع الوند مانند ارتفاء و بر آن گروه اشرار استیلا یافتند و بسیاری از کفره فجره در مضایق آن جبل بشق آمده بقبهٔ السیف آواره دیار ادبار شدند لوازصاب از آنجا فرار نموده خود را بکوههای سخت و بیشه‌های پردرخت انداخته از چنگال شیران بیشه هیجا [۶۴] خلاصی داد و چون فی الجمله گوشمالی یافت رایات نصرت قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت آمده ساحت آن حدود از وجود ناپاک گبران مندر پاک کرده مکان فیروزی جبان بصوب مراجعت انعطاف دادند.

### ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان مرتبه دویم بگرجستان

تاریخ عالم‌آرای عباسی ج ۱ ۸۵ ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان مرتبه دویم بگرجستان .... ص : ۸۵

ثلاث و خمسین و تسعمائة که از القاس میرزا آثار خلاف بظهور آمده موکب همایون در طی قضایای ایام مذکور بتحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت آمد و او والده خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده در مقام اعتذار درآمد شاه جنت مکان صفح جرایم خدمت شیروان نموده با لشکر بیکران که در ظل لوای آسمان فرسا جمع آمده بودند در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان و قلع و قمع گرجیان بی‌ایمان شده از شوره گل روانه شدند چون موکب اقبال با جنود بهرام قهر در آن شهر نزول اجلال فرمودند لوند خان حاکم زکم و کرم کاخت و ملک بقراطاشی آچیوق که بین الجمهور به بگرات اشتهار دارد بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش و باج و خراج گذارنیده در آن یورش اقبال بندمودار ملازم موکب نصرت شعار بودند در آن هنگام شدت شتا و سورت سرما بمرتبه بود که آب رودخانه کر منجمد گشته در محکمی با سنگ خارا دعوی مساوات میکرد از کثرت برف که شب و روز میبارید کوه و هامون گرجستان در نظر بینندگان یکسان مینمود.

در اینحال جنود اسلام بر سر ارباب کفر و ظلام ایلغار نموده چون بمسکن و مقام گرجیان بی‌ایمان رسیدند تیغ بمانی غازیان سرافشانی آغاز نموده هرچه آن سرزمین را از خون گبران و کشتیان رنگین ساخته خانه‌های آن بدکیشانرا باتش قهر سوخته طبیعت قرقوان بدست سپاه کیه خواه درآمده مظفر و منصور با غنایم موفور از آن یورش اقبال خود نموده بندی آمدند در اثناء راه ملکث باشی آچیوق رخصت انصراف یافته با خلع فاخره و نوازشات وافره بالتکای خود رفت اما لوند خان روزی چند در ملازمت رکاب اشرف کاتیاب عشرت بود تا آنکه در بلده گنجه نقد اخلاصی و غلامی او محققا در دارالضرب ضمیر اشرف سکه قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و انعامات وافره از تیاب طلا دوزی و اسبهای تازی نژاد و مرصع آلات نواخته مفتخر و سرافراز بولایت خود رفت و الله اعلم.

### عزیمت شاه فلک قدر سپهر آستان مرتبه سیم به گرجستان

در شهور سنه ثمان و خمسین و تسعمائة که ولایت شکی بتسخیر اولیاء دولت قاهره درآمده هنوز اردوی گردون شکوه در آن ولایت بود گیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۶

که لوازصاب و والجوش و شمرزان گرجی دست تعدی بولایت او دراز کرده بعضی از اتکاء او را گوشه‌اند و اسکندر پاشا از ارز روم باتحاد آمده قلعه اردوانوج را مسخر کرده چون گیخسرو از تابعان و خراج گزاران آن حضرت بود بمعاونت او و اقدام بمراسم جهاد طایر زرین اقبال را بداصوب در پرواز آورده از شکی ایلغار فرمودند و از راههای پرفراز و نشیب ناهموار گذار کرده بولایت گرجستان درآمدند کفار ضلالت شعار کمرهای کوه و مغاره‌های تنگ آرامگاه خود ساخته هر گروهی بیکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی دیگر از عظماء و از ناوران در قلعها متحصن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام روی جلادت و مردانگی بمقر و مأوای مشرکان آورده چندین هزار گروه فجار بضرب تیر و شمشیر غازیان بجانب بئس المصیر شتافته و چند قلعه از قلاع آن ولایت مفتوح گردانیده بسیاری از حوروشان گرجی نژاد و غلامان یوسف لقای طغمان نهاد را باسیری گرفته غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد جمعی از عظماء گرجی بقلعه دربار و کلیسای آنجا که بر کمر کوهی بلند از سنگ یک لخت واقع شده در ارتفاع با چرخ اخضر برابر و در متانت و استحکام با قلعه خیبر دست در کمر دارد تحصن جسته بودند حضرت شاه عالیجاه جنت مکان بدرحان اسنتجو و شاهوردی سلطان زیاد اطلی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه مذکور فرستادند و ایشان آن قلعه را مرکروار در میان گرفته بهادران کارطلب و مبارزان نامجو دامان پای برمیان و سپرهای قراغ [۶۵] دامن بر سر مردانه‌وار هجوم و یورش نموده بتأیید حضرت پروردگار بر بالای حصار بر آمدند نصاری از مشاهده آحوال سراسیمه و حیران گشته اعجاز دین مبین راه حرکت برایشان مسدود ساخت نه راه گریز یافتند و نه قدرت ستیز مردان ایمان طعمه شمشیر و نسا و صبیان اسیر و دستگیر شدند کلیساکی که در آن قلعه بود از صنایع پروردگار است و عقل دوراندیش قابل نمیشد که چنان صنعتگری از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل در میان قلعه مذکور خوف کوه سنگ یک لخت را ده گز ارتفاع بریده کلیساکی مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آنرا صور اوتان و اصنام بطلا و لاجورد مصور گردانیده‌اند و تختی در میانه خانه دویم موضوع گردانیده پیکر نبی از طلای احمر با جواهر آبدار بر آن تخت نصب نموده دو قطعه لعل قیمتی درخشان در عینین آن هیکل بیجان نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک را به پنجاه تومان قیمت کردند و از درون کلیساکی مذکور راهی در نهایت تنگی و باریکی قریب یکقصد و پنجاه ذرع بالابر سمت خاتهای کلیسا در سنگ خارا بریده دو کوشک مخفی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب دوران جهت اختفا ترتیب داده درهای فولادینی از خانهای بیرون کلیسا و یک در طلا در اندرون مرتب ساخته بودند شاه جنت مکان بتماشای کلیسای مذکور قدم رنجه فرموده بیست نفر از کشیشان پیدین در آن معبد کفر آئین را بشمشیر آتشبار بدار البوار فرستادند ناقوس مذکوس کلیسا را که از هفتاد من مس هفت جوش ریخته شده بود چون شیله حیات گرجیان درهم شکسته درهای فولادی طلا را قلع نموده با دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در آن مخزن اشرار تبه روزگار جمع آمده بود بخزانه عامره نقل نمودند و آن قلعه را در یکدیگر کوفته خصارش بزمین هموار شد امراء گرجی که در سوراخهای قلعه و نهانخانه خزینه بودند مثل آنان یکه و لوای و شمرزان و غیر ذلک دفعه دفعه آمده ساحت زمین بوسی دریافتند گیخسرو ولد قرقره که از آوازه وصول موکب همایون از تعرض اسکندر پاشا و جنود روم ایمن گشته بود بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش لایق کشیده منظور انظار شفقت و عاطفت خسروانه گردید، و الجوش و شمرزان اغلی که دو مدیر مخالف بودند هر دو بقتل درآمده الکای لومکه و آق شهر که بایشان تعلق داشت بگیخسرو شفقت شد و از آنجا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۷

مظفر و منصور بالکای کاژنیل درآمده سپاه منصور اطراف و اکناف آن ولایت را تاخته از تبعه لوازصاب هر کس بدست درآمد عرضه تیغ جهاد گردید و از آن ولایت اموال بسیار برده و اسیر بیشمار و مواشی و انعام بدست غازیان عظام درآمده خان عزیمت بصوب قراباغ معطوف داشتند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد.

### لشکرکشی حضرت شاه جنت مکان مرتبه چهارم بکوهستان

شرح احوال این یورش خرم‌آل و وقایع مرتبه رابع علی نهج الاجمال آنست که در شهور سنه احدی و ستین و تسعمائة که قبایل بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان فرمانروای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته دستور و سر حد تشخیص و تعیین پذیرفت از ولایات گرجستان که از هر دو طرف در شکنجه قتل و غارت بودند مسق و کترنیل و کاخت بایشطرف تعلق گرفته ولایت باتی آجیوق و دادیان و کوریان تا حدود طرابزون و طرابلس بقرمانفرمای روم متعلق گشت لواوصاب والی کارنیل که از بیم تیغ مبارزان قزلباش بجبال رفیع پناه برده بود هرگاه فرصتی میجست پای از دایره ادب بیرون نهاده بی‌اندامی ازو بظهور میرسید و دست تعرض بولایت تفلیس و محالی که بحیطه تصرف و تسخیر جنود قزلباش درآمده بود دراز میکرد و مردم آنجا نیز بجهت موافقت کیش و ملت باو بازگشت مینمودند رأی جهان آرا بدان متعلق گشت که رایت فتح آیت بدانصوب افراخته دفع آن بدکیشان ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمه ممالک اسلام گرداند بمقتضای اقلو المشرکین کافة هم کمی از مشرکان پی‌ایمان که ما صدق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض‌اند سر بر بله جزیه دهی در نیاورد تیغ تیز را برو حکم ساخته بنیاد حیات اهل ضلال را از عرصه آبولایت براندازند بدین نیت حق طویت رایت فتح آیت بدانصوب حرکت آمد و چون ترابلو محل نزول سپاه اسلام گشت کفار آن دیار از بیم سیوف و سنان غازیان ظفر نشان در بیشه‌ها و |۶۶| جنگلهای پر درخت که عبور پیاده و سوار از مضایق آن دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای متین متحصن جستند و مبارزان معرکه جهاد سیر توکل و مردانگی بر دوش افکنده بر بیشه و جنگل رو نهاده گروه گروه را بدست آورده بتیغ بیدریغ میگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر نموده مواشی و اغنام بیشمار غنیمت گرفته لواوصاب بعضد حیله از آن مهلکه جان بیرون برده خود را بسامنی کشید و چون ساحت ولایت ترابلو از وجود شرک آلود مشرکان پاک گردید کوکبه اقبال را بجانب گوری که پای تخت لواوصاب است در حرکت آورده از راههای صعب و مضایق پردرخت عبور نموده عرصه آن ولایت نیز از خس و خار وجود گیران تابکار رفته شد و چون عطشاء و از نادران گرجی چند قلعه و حصار استوار قایم کرده در هر جا فوجی از مردم جنگی مقاوم و آرام گرفته بودند بایر آن اعلام کثور گشائی بصوب قلاع افراخته اول قلعه مرد ابعرت را محاصره فرمودند مستحفظان قلاع مذکور باستحکام حصار مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان جلادت شعار از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کثیر ی محصوران تنگ کردند گرجیان بدکیش علامت عجز خویش مشاهده نموده فریاد الامان برآوردند پارسدان یک کوتوال قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود بعد از فتح قلعه مزبور بر سر قلعه آمدین که محکمترین قلایع آنجا است و مادر لواوصاب در آن قلعه بود رفتند و آن قلعه‌ایست مرتفع که گوئی معمار ازل بنای آنرا بر سطح مستدیر سپهر که طایر وهم و خیال هر چند بال سعی گشاید بر فراز آن نتواند پرید و دست حوادث روزگار هر چند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند رسید مستحفظان آن حصن حصین روی بدفع

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۸

غازیان آورده فیما بین تازه جنگ و جدال اشتعال یافت و به نیروی قبال آن قلعه خیبر مثال یادکذ اهتمامی مبذر و مفوح گشته مادر لواوصاب با اکثر از نادران دستگرد شده آن بدبنیادرا بتیغ جهاد بجهنم و بئس المهاد فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر بسعی و مردانگی شاهپریدی سلطان زیاد اطلی مسخر قزلباق دولت روزافزون گردیده درین یورش زیاده از سی هزار اسیر بدست جیوش دریا خروش درآمد از آن جمله آنچه زنان و دختران و پسران عظماء و اعیان و از نادران بود در عوض خمس بسر کار اشرف اختصاص یافت در این مرتبه لواوصاب چنان خود را بیاتم و نشان ساخت که اصلا مقر و مأوای او معلوم نشد لهذا پادشاه دیندار صفوت نشان از گرجستان عنان عزیمت بصوب قراباغ انعطاف داده بعد از قراغ از سیر و شکار آن حدود بمقر دولت بیزوال شتافتند.

### ذکر گشته شدن لواوصاب بتیروی اقبال خسرو کامیاب و اراده و تقدیر مسبب الاسباب

از زمره ولات گرجستان لواوصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان و مردم کاری امتیاز داشت بایر آن همواره سرکشی و گردن فرازی ازو بظهور رسیده سر بر بله اطاعت و خراج گزاری در نمیآورد و هر چند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه مبذول داشته چند مرتبه یورش گرجستان چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد چون هنوز پیناه حیاتش پر نشده بود بدست درنیامد بعد از مراجعت شاه جنت مکان مرتبه رابع از سفر گرجستان لواوصاب باز بگوری آمده بقیة السیف مشرکان نزد او فراهم آمده یکدو سال روزگاری گذرانید و چون بقدر سرانجامی یافت دیگر باره نقش سرکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه اصرار نموده در سنه ثلاث و ستین و تسعمائة از گوری بیرون آمده بقلعه لوهس و محالی که در امان و حوزه تصرف دیوان بود آمده آثار عصیان و طغیان بظهور آورد شاهپریدی سلطان زیاد اطلی قاجار بیگلر بیگی قراباغ که بمحافظت آن سرحد مأمور بود از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه دفع او شد و چون بمحل اقامت او نزدیک شد لواوصاب از جیله و تدبیر با عدم قدرت مقاومت ننموده قرار اختیار نموده جنود قزلباش تعاقب گرجیان کرده بأطراف و جوانب آن ولایت متفرق و بنهب و غارت مشغول شدند در این اثناء لواوصاب از کمین مکر و خدعه بیرون آمده با جمعی از نادران بر قلب شاهپریدی سلطان تاخت چون اکثر قزلباش پراکنده شده بودند فوج قلیلی که بر سر زیاد اطلی مانده بودند بقدر قدرت جنگهای |۶۷| مردانه کرده شکست یافتند زیاد اطلی راه و رسم سپاهیگری منظور داشته خود را بسلامت از معرکه بیرون انداخت و گرجیان تعاقب غازیان کرده تا موازی هشتصد نفر از قزلباش بدرجه شهادت رسیدند لواوصاب با جمعی کثیرشان انجیل خوان در پشته صعود نموده ایستاده بود محمد سلطان میرچلی با معدودی از غازیان باو دچار شده بالضروره باآنفرقه درآویخته جنگگ مشغول شد لواوصاب اسب جلادت و مردانگی بجلوه درآورده بمحمد سلطان میرچلی حمله نمود از تقدیر آلهی اسب بسر درآمده لواوصاب از مرکب جدا شد ذاکر سامی از غازیان چنی زخمی چند مهلکش بر زد گیران بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان اسب لواوصاب را صاحبی کرده سوار شده بدر رفت گرجیان ذاکر مذکور را با چند نفر از غازیان چنی بقتل آوردند و لوای عمر و دولت لواوصاب نگونسار گشته همان لحظه درگذشت و گرجیان نعش او را برداشته بمدفن خود برده دفن نمودند و سماعون پسر او را بحکومت نصب نموده در گوری رحل اقامت انداختند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۸۹

### شمه احوال گرجیان بعد از کشته شدن لواوصاب و گرفتاری سماعون خان پسرش بدست اولیای دولت ابد بنیان

چون سماعون خان بجای پدر حاکم نصارای کارنیل شده چهار پنجسال در گوری بسر برد پراکنده‌گان گرجی از هر طرف بدو پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد او نیز بدستور پدر طریق خلاف و عصیان پیموده در سنه ثمان و ستین و تسعمائة بخیال محال بتسخیر تفلیس از مقر و مکان خود حرکت کرد و از سایر حکام نصارا مدد و مساعدت طلب نموده جمعی کثیر بمعاونت او آمدند گرگین پسر لوند خان نیز از کاخت باذن پدر با خود سر بتعصب کیش و موافقت ملت با جمعی بمدد او آمد مجملا در معسکر گرجیان جمعیت تمام دست داد و چون اینخبر بزیاد اطلی رسید امراء قراباغ و جنود آن حدود را جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آورد و غازیان خندقی را که جماعت گرجی در دربند کنده بودند پر کرده عبور نمودند و بمشرکان رسیده در برابر آن فرقه ضلال صف قتال آراستند و چرخچیان جنود اسلام بگرجیان درآویخته معرکه رزم گرم گردید و از جانبین مرد و دلیران معرکه نبرد داد دلاوری میدادند و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار داشته بدفع حملات غازیان میپرداختند شاهپریدی سلطان زیاداطلی چون شدت محاربه گیران و صبر و سکون ایشانرا در معرکه رزم بدین مثابه مشاهده نمود با سپاه قلب یکبار جلو ریز بر صف سپاه گرجی تاخت خبار معرکه نبرد بفلکت نیز گرد رسید گرجیان تاب صدمه او نیاورده روی بهزیمت نهادند و گرگین پسر لوند خان با یکهزار نفر از کفره صاله بقتل آمده بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند سماعون با معدودی بطرف گوری گریخت زیاد اطلی مظفر و منصور بگنجه عود نموده خجته بیک را که از امراء معتبر گرجی بود با جمعی از نادران دستگیر کرده بودند بدرگاه عالم پناه فرستاده لوند خان در تعزیه پسر بلاس سیاه در گردن انداخته از نادران و معتبران کاخت بمواقفت او سیاهپوش گشته بماتم نشسته بعد از واقعه مذکور داود نام پسر لواوصاب با جمعی از نادران مخالفت پدر اختیار نموده بدلالت هادی خرد و رهنمای قاید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده در دارالسلطنه قزوین سعادت زمین بوس پادشاه با داد و دین دریافته بشرف اسلام مشرف شدند شاه جنت مکان او را نوازش و تربیت فرموده بسمت والای فرزندی اختصاص داده ولایت تفلیس و توابع که در حیطه تصرف دیوان اعلی بود بباو ارزانی داشتند و هر چندگاه یکی از امراء درگاه کیتوتال قلعه تفلیس و لله و راتق و فاتق مهمات داود خان بود اما سماعون خان و تیمه او همچنان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعه تفلیس و توابع آرا پیشنهاد همت ساخته هرگز از این فکر و خیال محال عالی نبودند دو سه مرتبه بعزم تسخیر آنجا در حرکت آمدند و کاری نساخته باز گردیدند و در سنه خمس و ستین و تسعمائة جنود گفره را جمع نموده با سوار و پیاده بسیار روانه تفلیس شد داود خان نیز با جمعی از نادران تابع او و جنود مسلمانان از شهر بیرون آمده بمحاربه برادر شتافت چون تلاقی فریقین روی داد قزلباشیه و از نادران را بجهت کثرت اعداد تاب مقاومت در خود ندیده و صلاح در جنگ ندانسته اراده بازگشتن و قلعه نگهداشتن نمودند |۶۸| ابراهیم خلیفه قرامانلو که سردار گروه قزلباش بود از جهل و غرور ارتکاب حرب و قتال نموده در معرکه بشهادت رسید اصحاب داود خان فریاد با داود لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده ازو تخلف نموده بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمد و سماعون خان دو مرتبه بر برادر و اتباع او غلبه کرده و در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه سکنه تفلیس اطاعت او نموده قلعه باسانی بدست او درمیآید جنود گرج را جمع آورده با

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۰

غلبه تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را احاطه نموده چون گروهی از قزلباش بحراست و کوتوالی قلعه قیام داشتند سماعون خان دست قدرت خود را از تسخیر آن کوتاه دیده از موافقت مردم شهر نیز مأیوس گشته طبل ارتحال کوفته بگوری رفت چون خبر طغیان سماعون و دست درازی او بحدود و ثغور اسلام بعرض حاکمان سده سدره مقام رسید فرمان قضا جریان نافذ گردید که شمخال سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امراء قاجار و غیرهم بمعاونت داودخان عزیمت گرجستان نموده دفع شر سماعون از آنحدود نماید امراء مظفر حسب الفرموده عمل نموده در سه ست و سبعین و تسعمائة لشکر بگرجستان کشیدند سماعون از ورود جنود مسعود آگاه گشته تاب مقاومت در خود ندیده خود را بکوههای بلند آن حدود کشیده غازیان نصرت نشان بجانب آن کوه که با کوه البرز برابر و با قله قاف همسر بود در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو گرفتند گیران بی‌ایمان که آن مکان محکم را پناه و استظهار خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعه غازیان گشته فیما بین آتش حرب و قتال افروخته گشت سماعون با معدودی راکب جهل و غرور گشته بغازیان حمله نموده یکدو نفری را بجر شهادت رسانید یکی از غلامان شمخال سلطان جنیدید نام یرو حمله نموده بقلص سنان جانستان و خاک مذلت انداخت و دیگری از غازیان بمعاونت رسیده خدمتش را دستگیر کردند گرجیان چون سردار خود را گرفتار کمند گردن دیدند هزیمت غنیمت شمرده روی از معرکه برتافتند جمعی از اتباع سماعون که بر گرد او بودند بعضی کشته گشته بعضی گرفتار شدند و امراء عظام مظفر و منصور از غزای گرجستان عود نموده سماعون را با سایر گرفتاران پایه سریر خلافت آشیان فرستادند و در دارالسلطنه قزوین بنظر خسرو کامگار نصرت قرین درآمد چندگاه او را در دولتخانه همایون نگاه میداشتند که شاید شرف اسلام دریابد و او دست از کیش نصارا بازنمیداشت بالاخره بقلعه الموت فرستادند و تا حین حیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود در زمان اسمعیل میرزا بیرون آوردند و در زمان نواب سکندر شان رضوان مقام سعادت اسلام دریافته بر حسب انما المؤمنون اخوة از جانب آن حضرت بلقب ارجمند برادری سرافرازی و بحکومت ملکت موروث سربلند گشته مقفصی المرام روانه گرجستان شد و الحق پاس حقوق تربیت نواب سکندر شان داشته دولتخواهیها ازو بظهور آمد شرح آن احوال در محل خود رقمزده کلکت بیان خواهد شد.

### ذکر فتح و تسخیر ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند و برخی از احوال سابقه آن ولایت

از ولایات مفتوحه زمان شاه جنت مکان مملکت قندهار و توابع است شرح واقعه آنکه ولایت مذکور در زمان حاقان منصور سلطانحسین میرزای بایقرا بحکم او و پسرش سلطان بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیکه ولد او بود بعد از واقعه میرزا و استیصال احوال آن سلسله که مملکت خراسان بتصرف شاهی بیکه خان اوزبک درآمد شجاع بیکه بملازمت او رسیده نوازش یافت و در همان سال پادشاه مرحوم مغفور محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید میرزا ابن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان از کابل لشکر بقندهار کشید و شجاع بیکه و اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون بمحاربه آن حضرت شتافته مغلوب گردیدند و جنود باریری ظفر یافته ولایت قندهار و زمین داور با خزاین و دفاین امیر ذوالنون بدست آن حضرت در

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۱

آمد و ایالت آن ولایت را برادر همالی گهر خود ناصر میرزا تفویض فرموده بکابل بازگشت و چون شیبک خان اوزبک از واقعه قندهار خبردار گردید با جنود بیشمار متوجه آن ولایت شد اولاد امیر ذوالنون باستقبال او شتافته چرخچی لشکر اوزبک شجاع بیکه بود بر سر قندهار آمدند ناصر میرزا روزی چند حصاری شده عاقبت مملکت گذاشته زنه برادر بکابل |۶۹| رفت شیبک خان بدستور زمام ایالت و دارائی آن ولایت را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت نموده بعد از ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شان که خان شیبانی بتیغ جهانگشای آن حضرت کشته گشته مملکت خراسان بحیطه تسخیر آن پادشاه جنت آشیان درآمد شجاع بیکه عریضه اخلاص و پیشکش فرستاده و چند گاه قندهار بدستور در تصرف او بوده و بشاهزادگان کامکار و بیگلربگیان قزلباش که در هرات اقامت داشتند بازگشت مینمود تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر دیگر باره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره نموده شجاع بیکه چندگاه قلعه‌داری نموده مدت محاصره بامتداد کشید بالاخره استغاثه بدورمیش خان شاملو بیگلربیگی هرات نموده و از او استمداد کرد دورمیش خان از خدمت پادشاه التماس نمود که چون شجاع بیکه اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید صداقت و ارتباط ما بین آنست که متعرض حال او نگردند بابر پادشاه حسب الالتماس دورمیش خان دست از محاصره قندهار بازداشته بکابل عود نمود شجاع بیکه ملایقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت و در زمان غیبت مشارالیه آن معتمد نااهمتا اظهار انقیاد و دولتخواهی جانب باریری کرده مملکت بتصرف باریریان داد و حضرت بابر پادشاهی آن ولایت پسر خود میرزا کامران داد و از تاریخ مذکور قندهار در تصرف گماشتگان میرزا کامران بود بعد از جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمائة که بازده سال از جلوس آن حضرت گذشته بود که سام میرزا هوس تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت خواجه کلان که از قبل میرزا کامران حاکم بود قلعه را کشیده هشت ماه بلوازم قلعه‌داری قیام نموده میرزا کامران در لاهور جنود فراوان فراهم آورده بکومک رسید بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوسته چون بیرضای مرشد کامل مرتکب آن یورش شده بودند تأیید نیافتند و اظهریار خان در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا بحصول مقصود باز گردید و میرزا کامران خواجه کلان را بدستور در قندهار گذاشته عود نمود در سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة که موکب همایون شاه جنت بارگاه نوبت ششم جهة دفع فتنه عید خان بخراسان آمد بارادته تسخیر قندهار و انتظام جماعت چغتای که بمحاربه قزلباش دلیری کرده بودند از دارالسلطنه هرات خان

عزیمت بدان صوب انعطاف دادند چون طلعه رایات جلال در آن حدود بلند آوازه گشت چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت خواجه کلان چنانچه در طی آن احوال سمت تحریر یافت تاب توقف نیاورده بجانب سند رفت و گنجی خواجه را که در قندهار گذاشته بود باستقبال موکب همایون شتافته کلید قلعه سپرد و ولایت مذکور بحیطه تصرف اولیاء دولت قاهره آمده ایالت و داریی آن ملک بپوداق خان قاجار شقفت شد بعد از معاودت خسرو آفاق بجانب عراق میرزا کامران دیگر باره لشکری فراهم آورده از لاهور با طبّه تمام بقندهار آمد و چون حضرت شاه جنت مکانرا در عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و یاغیگری اقلیم مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت یورش خراسان نبود پوداقخان در آئین سپاهیگری باقتضای وقت عمل نموده خود را محصور نساخته ممالک بازگذاشت و میرزا کامران استحکام قلعه داده بازگشت و در سه احدی و خمسین و تسعمائة که بادشاه مرحوم محمد همایون بادشاه این بابر بادشاه از صولت سپاه افغان از ولایت هند بایران آمد و در خدمت حضرت شاه جنت مکان در مهم قندهار از نامعواری میرزا کامران اظهار خجالت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۲

نموده قرار دادند که چون قندهار بتصرف درآید بملازمان عتبه اقبال سپارند و آن حضرت بوعده وفا فرموده در اول حال که قندهار بسعی عساکر ظفر مآل مفتوح گشته عسکری میرزا بدست درآمد بوداق خان قاجار که در آن سفر سردار لشکر و طه شاهزاده نامدار سلطانمراد میرزا بود سیوصند در آن اثناء شهزاده فوت شد و هنوز مهمات همایون بادشاه بسرانجامی نیافته بود بجهت آنکه جماعت جغتای ملازمان آن حضرت را مأمنی باشد باز قندهار از بوداقخان گرفته به بیرام خان ترکمان سپردند که چون دولتخواه طرفین است لو نگاه دارد تا وقتی که مهمات آن حضرت تمشیت پذیرفته وسعتی در ملکت پیدا شود و چند سال که همایون بادشاه در کابل و بدخشان بمنازعه میرزا کامران مشغول بود قندهار را بیرام خان داشت و حضرت شاه بمراعات جانب همایون بادشاه و ظهور خدمتگاری و حسن اخلاص بیرام خان در باب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشد تا آنکه بادشاه مرحوم مذکور کامروا گشته در سلطنت و پادشاهی غزنین و کابل و هندوستان استقلال یافت هنوز قندهار را بتصرف قزلباش نداده بودند که واقعه ناگیر بادشاه پیش آمده فرزند ارجمندش [۷۰] جلال الدین محمد اکبر پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید شاه محمد قلاتی از جانب بیرام خان در قندهار بود در سه ثلاث و ستین و تسعمائة بهادر خان اوزبک حاکم زمین داور لشکر بر سر قندهار آورده خواست که از دست شاه محمد انتزاع نماید مشار الیه کس بخدمت اشرف فرستاد که چون قندهار بملازمان آن درگاه متعلق است لشکر قزلباش تعیین فرمایند که دفع شر بهادر خان که بخود سر اراده تصرف آنجا کرده نمایند و مملکت را متصرف گردند بر آن حضرت شاه جنت مکان سلطانحسین میرزا بن بهرام میرزا باتفاق علی بیار سلطان افشار و ولی خلیفه شاملو و بعضی امراء بمعاونت شاه محمد قلاتی فرستادند شاهوردی خلیفه پسر ولی خلیفه با فوجی از جنود شاملو بر سر بهادر خان ایلغار نموده غافل بر سر او ریخت و فیما بین نبرد قوی دست داده بعد از جنگ و جدال بهادر خان جانب هندوستان گریخت اما شاه محمد قلاتی مکر و حیل پیش آورده قلعه قندهار را بر روی میرزای مذکور و امراء بسته شروع در قلعه‌داری کرد امراء عظام ولایت زمین داور را متصرف شده حقیقت مهم قندهار را بخدمت اشرف عرض کردند شاه جنت مکان در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائة علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار مأمور فرموده ایالت و داریی آن ولایت را بسلطانحسین میرزا نامزد فرمود جیوش دریا خروش قلعه قندهار را مرکز قرار در میان گرفته بمراسم امور قلعه گیری پرداختند و شاه محمد قلاتی آغاز جنگ و جدال کرده تا شش ماه فیما بین صغیر نیر و تفنگ آمد شد نموده آتش محاربه و مجادله اشتعال داشت آخر الامر از مقاومت عاجز گشته دست در دامن استیمان زده بعد از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانه دیار هند گردید و سلطانحسین میرزا در ایالت قندهار استقلال یافت و تا قریب بمدت بیست سال در سایه دولت عمر عالیمقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب عزت و عافیت بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا باجل طبیعی وفات نمود احوال فرزندان او انشاء الله تعالی در ضمیمه دویم این نسخه عالم آرا در طی صادرات احوال حضرت خلافت اعلی شاهی ظل الهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون بنابر سوق کلام و ارتباط سخن و مناسبت مقام بقیه حالات خراسانرا نگاشته کلک سوانح نگار گردانیده شروع در سایر قضایا و واقعات زمان دولت ارجمند سعادت پیوند آن حضرت مینماید.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۳

## ذکر تتمه احوال خراسان بعد از فوت عبید خان و قضایای آن زمان بازاده و تقدیر آفریدگار جهان و جهانیان

قبل از این در فوق نگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان تا حین حیات دست تغلّول بملک خراسان دراز کرده خرابی بسیار از آمد شد اوزبکان خونخوار در آن دیار وقوع یافت بعد از فوت او چند سال خراسان مهبط امن و امان بود و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو در دارالسلطنه هرات لوای معدلت افراخته در ملاّمت شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا بلوازم داریی میپرداخت و لشکر بفرجستان کشیده با اوزبکیه آنجا سیما بیرام اغلان حاکم فرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمد و مدتها سالطین اوزبکیه جرأت آمدن خراسان نکردند تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمائة که بازده سال از فوت عبید خان گذشته عبد العزیز خان پسرش نیز که بعد از پدر در بخارا پادشاه شده بود بعالم عقبی شتافت براق خان بن سونجک سلطان بن ابو الخیر خان باتفاق عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده با طبّه و ازدحام تمام بر سر هرات آمد محمد خان شرف الدین اغلی اکثیا باستحکام قلعه و شهر نکرده بیرون شهر هرات را نیز کوچه بند کرد و بهر کوچه بندی سرداران کارآزموده تا توپچی و تفنگچی گماشت و اینی میانه قزلباشیه و اوزبکیه در سر کوچه بندها جنگ و جدال وقوع مییافت و اوزبکیه را تسلط و استیلا بهیچ کوچه بندی دست نداد شاه محمد سلطان که اشجع سلاطین مذکور بود بتاخت ولایت میستان و فراه رفت و چون از آنجا خود نموده بهرات آمد زبان اعتراض بر براقخان دراز کرد که چرا تا غایت کوچه بندها گرفته نشده دعوی نموده که من فردا از اسب فرود نیایم تا کوچه بندها را در گل نگیرم روز دیگر یا فوجی کثیر از بهادران نامی [۷۱] بدین عزم سوار شده روی بکوچه حوالی مزار شاه زید آورد و دلیرانه بر سر مستحفظان تاخت جلوسان کوچه بند تاب مقاومت نیاورده بعقب کوچه بند درآمدند شاه محمد سلطان و اوزبکان تا دهنه کوچه بند راندند در این اثنا سنگی جانفرسا از فلاخن قضا بیرون جسته بر سر سلطان زیاده سرخورده سرسام از مرکب غرور بر زمین افتاد در ایجمال مجهولی از ملازمان محمد خان بسر وقتش رسیده تنش را از بار سر سبک گردانید و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر واقعه ناگاه محمد سلطان بیراقخان رسیده خوف و دهشت برو مستولی گشته طبل ارتحال کوفته بماوراء النهر رفت بعد از فوت محمد خان شرف الدین اغلی و گرفتاری پسرش قزاق که شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا بازدوی معلی رفته بود و مجددا بدارائی ملک خراسان منصوب گشته شاه قلی سلطان یکان استاجلو له میرزا شده در رکاب عالی شاهزاده متوجه خراسان بود عبد الله خان ولد اسکندر خان بن جانی بیک سلطان و خسرو سلطان بهرم دستبرد از آمویه عبور کرده بخراسان بر سر راه میرزا و سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نبودند و در آنوقت میرزا و سلطانرا استعداد جنگ نبود خود را بقلعه ترت حیدریه کشیدند سلاطین اوزبکیه قلعه را قفل کردند امراء خراسان بهرم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی نداده بود که آوازه وصول لشکر عراق شایع شد و سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده اول عنصره سلطان احتیاط ورزیده گویچ گرد روز دیگر عبد الله خان طبل رحیل کوفته ببخارا بازگردید بعد از رفتن ایشان دیگر از سلاطین ماوراء النهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد یکمرتبه پیر محمد خان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۴

ین جانی بیک سلطان از بلخ بحدود مشهد مقدس آمده باز مراجعت کرد تولک بهادر نام حال خود را با تحف و هدایا جهت تمهید بساط مصادرت بدرگاه خلایق پناه فرستاده و تولک بهادر باصطلاح شاهانه سرافراز گردیده خود نمود مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان بن جانی بیک سلطان در سنه سبع و ستین و تسعمائة از اندخود و شیرخان با هشتهزار اوزبک خونخوار جرار بحدود سرخس و زورآباد و جام آمدند و تاخت و غارتی چند کرده روانه دیار خود بود که زینل خان ولد ابراهیمخان ذوالقدر حاکم جام میر حسین سلطان فیروز جنگی را طلب داشته در دفع اوزبک با او مشورت نمود مشارالیه و حاجی سلطان کوتوال مشهور که از امراء جغتای بود هر دو با فتنون آراسته زینل خان پیوستند و او بمدد ایشان مستظهر گشته اراده تعاقب کرد امراء مذکور صلاح در تعاقب ندیدند زینل خان با وجود آنکه جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده بودند از غایت جهل و غرور با ده هزار و پانصد قزلباش و جغتای از عقب ایشان رفته در پل خواتون بلوزیک رسید اوزبک خان دو سه هزار کس در مقابل قزلباش باز داشت و خود با هفتهزار کس در کمین خدعه نشست اوزبکان در حمله اول منهزم گشتند مردم زینل خان بطلب غنایم و اموال غارتی شتافته بودند که اوزبک خان از کمین بیرون آمده بر صف امراء تاخت و یک حمله جود ایشانرا درهم شکسته پراکنده ساخت قزلباشیه بقدرت جنگهای مردانه کرده قریب یکهزار نفر از قزلباش و جغتای با زینل خان و میر حسین سلطان کشته گشته حاجی سلطان کوتوال با بقیه سپاه بصد تشویش و آه از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از سوء تدبیر و جهل و غرور زینل خان چشم زخمی چنین بسپاه منصور رسیده اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود.

## ذکر نهضت همایون شاه جنت مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان بالطاف پروردگار جهانیان

در صدر این اوراق و طی وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی حضرت شاه جمجاه جنت مکان بقلم دو زبان نگاشته صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همایون و اوان سلطنت و جهان آرائی سرکشان اطراف و گردن فرازان اکناف که از مهابت حضرت خاقان سلیمان مکان در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور میآوردند و آن حضرت همچنانچه مجملی از آنها [۷۲] بتحریر پیوست مدتها بجهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام مهام مملکت و ملت متحمل شدائد سفر و مساق بسای گشته از نزدادت ضروری آسودگی نداشتند از جمله وقایع عظمی که بهضت همایون واقع گشت عصیان و طغیان حکام دار السلام بغداد بود و ذوالفقار ولد نخود سلطان پسر عم او حاکم کلهر بود تقش مخالفت و سرکشی بر لوحه ضمیر نگاشته بهوس ایالت و دارائی بغداد در حینی که ابراهیم سلطان از آمدن بی‌اعتدالانه ذوالفقار نسبت بسلطان خدری تغرس نموده هر چند آمدن او بی اعلام و اخبار بدین سرحد و ایلغار مقرون بخیر و سلامت نیست سلطان قبول نکرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه خود قازغان نشسته بود که ذوالفقار بکنار اردو رسیده بر سر او تاخت ابراهیم سلطان از مشاهده ایتحال سراسیمه شده فرصت جمعیت و مدافعه نیافته از بیم جان خود را بحرم سرای انداخته ذوالفقار با جمعی پیاده شده طنابهای خیمه حرم را بشمشیر قطع کرده بر سر او فرود آوردند و سلطانرا با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کردند شورش و آشوب در اردو افتاده اکثر ملازمان که جمع شدند سلطانرا کشته دیده متابعت ذوالفقار اختیار کردند سید یکه کمبوه ولد سید سلیمان که از امراء عرب بود با چهار صد کس رسید بالضروره او نیز بذوالفقار پیوست بعد از واقعه مذکور با طبّه تمام بدارالسلام

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۵

آمده بر آن بلده مستولی گردید و جمع کثیر از قرباء و اقوام خود بتیغ قهر و سنم بقتل آورده بر کل عراق عرب رقم اختصاص کشیده علم تسلط افراخت چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة رایات جاه و جلال با عساکر ظفر و جنود اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده در اندک روزی ساحت دارالسلام مضرب سرادقات جاه و جلال خسرو فلک احتشام گردید در آن هنگام آفتاب در برج سرطان و هوا در غایت گرمی آتش سوزان

بیت

بود ز آنگونه هوا گرم که در آب روان‌سیبه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان ذوالفقار بدکردار بامتطهار و اعتماد گروهی از اشرار دروازه‌های شهر را بسته بلوازم قلعه‌داری و جنگ و جدال پرداخت مبارزان موکب اقبال بر حصار بغداد محیط گشته همه روزه با محالفان تیره روز محاربه و مجادله نموده فیما بین آتش پیکار التهاب داشت برادران ذوالفقار علی بیک و احمد بیک بملاحظه عواقب امور دفع آن کافر نعمت را وجهه همت ساخته در هنگام فرصت بر سر آن بداختر رفته سرش را بتیغ آبدار از پیکر بدن جدا کرده پایه سریر اعلی آوردند و قلعه بغداد بیتروی اقبال همایون شاهی بلکه بمحض تأیید الهی مسخر و مفتوح گردید ملازمان مقتدر ذوالفقار از بیم غضب شاهنه خود را بر دجله زدند که شاید بساحل نجات رسند اما اکثر غرقه موج فنا شدند و آن حضرت در غایت عظمت و کمال اجلال بدار الخلافه درآمده انوار معدلتش بأطراف آن ولایت تافت و حکم قضا نفاذ جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر بجهت بازخواست اعمال ایام ذوالفقار زحمت ندهند خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند سرداران قبایل عرب ایلچیان سخندان با پیشکشهای لایق فرستاده تهنیت فتح بغداد بار رسانیدند شاه جنت مکان بجهت اشتداد حرارت هوا و آسیب تب که عارض ذات همایون شد توقف در آن حدود نفرموده ایالت و دارائی دارالسلام بمحمد خان شرف الدین اغلی که تا آنوقت سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسید. اما باعث یورش خوزستان و عربستان آنکه علاء الدوله رعناشی که والی دزفول بود و رعنائی قرینایست در آن ولایت سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده عرصه خلافت میسود بنابر آن یورش خوزستان بر ذمت همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین و تسعمائة که هیجده سال از جلوس همایون گذشته بود اعلام جهانگشائی بدان صوب در حرکت آمد چون خرم‌آباد لرستان محل نزول عساکر نصرت نشان گشت امیر جهانگیر عباسی لر کوچک سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف و نوازش گردید آوازه وصول موکب اقبال تزلزل در بنیان صبر و قرار متمردان دزفول و آنحدود انداخته علاء الدوله مذکور از خوف و دهشت مملکت گذاشته بسرعت برق و باد بطرف بغداد گریخت و چون عرصه ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت فرجام گشت سید شجاع الدین بدران متعلقی حاکم حویزه روی عقیدت و اخلاص بعتبه علیه مناص آورده مشمول نوازش و الطاف گردید و بدستور ایالت آنولایت باو مرحمت شد ابراهیمخان ذوالقدر حاکم شیراز را [۷۳] با جمعی امراء و عساکر بتاخت و غارت متمردان قلعه بیات فرستادند و مهمات آنطرف بر حسب دلخواه نظام و انتظام یافته عنان فیروزی بصوب عراق معطوف ساختند.

الفصه آن حضرت از بدایت جلوس همایون تا سی سال بسعادت و اقبال بتردد امور ملکداری

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۹۶

پرداختند بعد از آن چون خطه وان بدست رومیه درآمده بدار السلطنه تبریز نزدیک بود بجهت پای- تخت همایون و مقر سلطنت ابد مقرون دار السلطنه قزوین را اختیار فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند و بعد از سه چهار سال اتمام عمارات تا بیست سال از دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نفرمودند و روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان اشتباهش توسل جسته بدین مقال گویا بودند:

شعر

شاها در تو قبله شاهان عالم است گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است

## ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان بدرگاه سعادت نشان شهریار عرصه ایران

چون انتساب دودمان قدس نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنوی بخاندان ولایت و کرامت اظهر من الشمس است لهذا

سلاطین جهان و فرمانروایان والامکان دست اعتصام بحبل المتین والای خاندان صفوت نشان استوار داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و اخلاص را بارسال رسل و رسایل و هدایا پیموده همواره مجدد قوانین اخلاص و اتحاد گشته‌اند و از حادثه پیمایان مراحل فراز و نشیب روزگار هر کدام از صدق نیت و خفای طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری و معاونت باطنی آن فرمانروایان عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطلب بلند و مراتب ارجمند رسیده‌اند و هر که اغراض فاسده دنیویرا منظور داشته از اغراض و اعتقاد بهره نداشته‌اند نخل امیدشان از ثمره مراد مهجور مانده بر حسب نیت فاسد کامروائی نیافته‌اند مصداق این مقال احوال خیر مآل پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه این بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید گورکان و حال مقرون بوبال پادشاهزاده بد اعتقاد سلطان بایزید بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک روم است که هر دو از حوادث روزگار پناه بعتبه علیه شاه جنت مکان آوردند پادشاه مرحوم مزبور که طبیعه درست و حسن اخلاص داشت بمنتهای مطلب فایز گردید و سلطان بایزید که پاک اعتقاد نبود از این باب سعادت مآب کامیاب نگشته مآل حالش بویال و نکال کشید شرحش آنکه پادشاه مرحوم مغفور که فرمانروای ممالک فسیحه المسالک هندوستان از قندهار و کابل و بدخشان تا قضای بنگاله در تحت تصرف و دایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار و بی‌اتفاقی برادران نفاق سرنوشت نامهربان از شیر خان افغان که پایه نوکری ملازمانش نداشت در کنار آب گنگ شکست عظیم خورد از روی اضطرار مراکب در آب انداخته چنانچه محمد زمان میرزا نبیره سلطانحسین میرزای بایقرا که ملازم رکاب عالی بود با جمعی از امراء و عساکر جثه‌ای غریق موج فنا شدند آن حضرت نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند شخصی سقائی جانفشانی کرده خود را بآب انداخته آن حضرت را بیرون آورد مجملا شکسته و پریشان از آن معرکه بیرون آمده بدار الملک آگره آمده از آنجا راه لاهور پیش گرفتند و در لاهور نیز بجهات مختلفه مجال اقامت نیافته بپسروسامان بولایت سند آمد اولاد امیر ذوالنون ارغون که بغلب مالیک آن ملک گشته بودند ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت گشودند بالضروره عزیمت قندهار نموده چون بولایت سال دشک رسید عسکری میرزای برادر کهتر که



حاکم قندهار بود از بیسروسامانی پادشاه خبر یافته بدوستی میرزا کامران که با برادر بزرگوار که ولیعهد هر دو برادر بود نفاق میورزید در مقام کید و غدر درآمده خواست که آن حضرت را بدست درآورده بی‌اختیار سازد بدین اراده ناصواب با گروه انبوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از اخلاص پیشگان سعادت کیش از فکر باطل آنجاهل بدانديش اطلاع یافته خود را باردو رسانیده [۷۳] جناب پادشاهی را از کید آن غدار خبردار کرد آن حضرت از اطوار روزگار حیران کارخانه تقدیر گشته چاره کار منحصر درآمدن ایران و توسل جستن بدین دودمان ولایت نشان دانسته اردوی عالی و احمال و اثقال جا گذاشته شهزاده کامکار سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در همان ایام در ولایت سند از کثم عدم قدم بعرصه وجود نهاده طفل رضیع بود بپرورگار عالمیان سپرده تا آنکه وامکه و خدمتکاران در اردو گذاشتند زیرا که همراه بودن مهد آن سعادت عهد متعذر و دشوار بود اما والده مخترمه‌ای را با چندی از خدمه حریم عزت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان توکل نهادند شصت هفتاد نفر از امراء و خواص مالزمان جان نثار با جمعی از خدمت پیشگان اخلاص شعار که با آنجناب طریق وفاداری پیموده بسعادت مرافقت و هم رکابی مشرف بودند و معظم ایشان بیرام خان بهادر نبیره علی شکر بیگ ترکمان بود که پدر و جدش در فقر ترکمان از ملک ایران برآمده بود و خود بقندهر پرداخی در رکاب عالی بابری بظرف کابل افتاده بخدمت لایقه در آن دودمان بمراتب علیا ترقی نموده درین هنگام مرتب امور دولت همایونی بود طی بیابان شوق کرده از راه چول بولایت سیستان آمدند و از آنجا ذریعه اخلاصی و صحیفه شوق بخط خود مرقوم قلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی فرستاد که صورت آن بر این نهج است.

**سواد مکتوب صداقت اسلوب همایونی که بخدمت حضرت شاه جنت درگاه قلمی نموده‌اند بعون الله**

**انشاء**

بعد از ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوه مرغیه خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت ظل اللهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است نموده میآید اگر چه چهرا خود را در حجله خدام با احتشام انتظام نداده بود اما سر ارتقه محبت و اخلاص بر قبه قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی بسوی حضور موفور السرور آن حضرت که وصول و حصول انواع سعادت و کرامتست می‌کشید و هر لحظه از توجه توجیه وجه شریف شهد لطیف میچشید تا آنکه از ممر دور دهر دون و گردش چرخ بوقلمون واژگون از فضای سواد اعظم هند بتنگنای ظلم سند رسید بر سر ما چه گذشت آنچه گذشت، چه بدربا و چه کهسار و چه دشت، اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهده جمال نیر عظمت و اجلال در طیران امید است امید از حضرت رحمان آنست که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی. بالجمله چون آن حضرت بسیستان قریب شدند احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را بایلرخانهای لایق باستقبال فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان استقبال کرده سعادت ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم پادشاهی را بامیر الامراء خراسان محمد خان شرف الدین اغلی اعلام نموده و او قاصدی سبک سیر همعنان صبا و شمال پایه سریر اعلی فرستاده وصول موکب عالی را عرض کرد و متعاقب نامه صداقت آئین آن حضرت بنظر کیمیا اثر رسید



آن مظهر شیوه فتوت و مصدر آثار مردمی از مژده تشریف قدوم مسرت لزوم پادشاهی انواع بشاشت و خرمیهای بی‌اندازه بظهور آورده جواب رقعه از فرط انبساط و اشتیاق و خواهش ملاقات بخط اشرف قلمی نموده این بیت در آن مندرج گردید.

بیت

همای اوج سعادت بدام ما افتاد اگر نزا گذاری در مقام ما افتد اشتیاق و مهربانیها که از آن حضرت نسبت بآن پادشاه والاجاه سمت وقوع یافت از مضمون فرمانی که در باب خدمت آن علاصه دودمان و توقیر و احترام ملازمان موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اغلی شرف صدور یافته و شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک مؤلف تاریخ اکبری من المبدء الی مقطع در طی وقایع زمان دولت همایونی نقل نموده معلوم میگردد مجملا آن پادشاه عالیجاه از سیستان سیرکنان باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و گاهی بجهت انبساط خاطر عاطر که از گردش روزگار ملالی داشت بنشاط شکار هم پرداز گاشته دل بودند محمد خان شرف الدین اغلی بنوعی که در فرمان واجب الاذعان اشاره شده بود با قشون آراسته پرنیتهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال [۷۵] و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال اشتغال نموده در سر پل ملالن سعادت ملازمت دریافت و روزی که باغ شهر تشریف میآوردند شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا باآئینی که مأمور بود استقبال نموده چون آن حضرت رسید پیاده شده رسم تحیت بجای آوردند آن حضرت نیز پیاده شده شاهزاده را در آغوش مهربانی گرفتند و در تقدم و تأخر سواری با شاهزاده تواضعات آدمیانه که راه و رسم بزرگی و بزرگ منشی است بظهور آوردند اما شاهزاده طریقه فرزندی بجای آورده آداب تواضع و مردمی را از دست ندادند و آن حضرت چندگاه در منزهات آن خطه دلگشا و باغات و بساتین فرحبخش بتخصیص باغ مراد و باغ زاغان و باغ جهان‌آرا عیش پیرا بوده مسرت بخش خاطر اندوهگین بودند محمد خان مضمون فرمان همایون را دستور العمل یومی ساخته ع شی، زاید بخدمات لایقه اقدام

**ورود محمد شاه بادشاه هندوستان بقزوین**

نموده پیشکشهای لایقه بنظر انور میرسانیدند چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج راه و محنت سواری گاه و بیگاه آسایشی یافتند خان عزیمت بصوب عراق و ادراک صحبت خسرو آفاق معطوف داشته بهر شهر و ولایت که میرسیدند حکام و اشراف و اعیان بدستور مراسم خدمتگاری بظهور آورده پیشکش میکشیدند در دارالسلطنه قزوین منازل خواجه عبد الغنی جلادی کلانتر آن ملک محل اقامت آن حضرت گشته چند گاه در آن منازل بفراغت و استراحت پرداختند و از آنجا بیرام خان بخدمت اشرف فرستاده اظهار خواهش ملاقات نمودند شاه جنت مکان بعد از وصول بیرام خان بالطاف بیقرای تشریف آورد قبا بین صورت ملاقات در آنجا روی نمود چون بیک فرسخی اردوی گردون شکوه رسید برادران گرامی حضرت پادشاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندوک بیک قورچی باشی افشار و بدرخان اساجلو و شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار و سایر امراء و ارکان دولت باستقبال آمدند و متعاقب یکدیگر فوج فوج پوزباشیان عظام و قورچیان کرام اصناف خدم و طبقات حشم گرانها بود حسن بیمک موزع روضع که از حضار حاشیه بساط عزت بود و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته‌اند.

القصه حضرت شاه جنت مکان در آن چند روز هر روز بطرز خاص صحبتی طرح انداخته جشنهای ملوکانه و برمهای خسروانه می‌آراستند و در آن محافل بهجت قرا دم بدم بکلمات مشفقانه و همربانیهای مهربانانه انبساط بخش خاطر حزین آن حضرت بودند و در سواق طرح شکار جرگه فرموده از چند روزه راه جانوران شکاری را رانده چون جرگه دست بهم داد باقضای بسیان جرگه درآمدند اول همایون پادشاه حسب التکلیف حضرت شاه باتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیراندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افکنی و چستی و چالاکی بظهور آوردند بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان بهرامی بر سر جنگ درآورده در برابر آن پادشاه عالیجاه و جوانان بختهای مقربان آن حضرت که در شیوه تیراندازی دم از یکتائی میزدند بسی آهوان تیزتک که از غایت دوندگی خطوط شعاع بصر بگردشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای درآوردند مجملا تیراندازی چند کردند که فریاد از نهاد آن طبقه برخاست چون تیر فلک و قوس سپهر در تحسین و آفرین با ملک همزبان و قرین گشتند و چون از تیراندازی ملالت دست داد بسیاری گوزنان قریه سیرین و جانوران شکاری را بنیخ آبدار از پای درآوردند بعد از فراغ از سیر و شکار و قبقاندازی در روز معین جشن عالی و طوی بزرگ طرح انداخته در آخر مجلس تحف و هدایا و تکلفات بجهت آن حضرت تعیین فرمودند از نقود و جواهر و تتاع و کم مرصع و اقمشه زنگار عراقی و رومی و فرنگی و چینی و خطائی و اسلحه و یراق از کرکه و زره تنگ حلقه داودی و تفنگهای جوهردار و اسبهای تازی راهوار و استران [۷۶] یردمی سواری و قطار شتران کوه پیکر و خیمه و خرگاه متعدد حرم و دیوانخانه و سایبانهای اطلس و مخمل و دارائی ساده و منقش و خیام و بیوتات و کارخانه بع اسباب هر کارخانه و طبل و علم و یراق نقارخانه چنانچه شایسته مهیمانی چنان و در خور میزبانی چنین باشد تکلف فرمودند و بامراء و مقربان آن حضرت نیز خلاع فاخره و انعامات وافره فاخور حال مرحمت فرمودند و بیرام خان نیز علم و نقاره شقفت فرموده بمنصب ارجمند خان خانانی آن سلسله علیه اختصاص یافت و از شهزادگان کامکار سلطانمراد میرزا که از سلطانمحمد میرزا و اسمعیل میرزا کوچکتر و از سایر شاهزادگان بزرگتر بود با دوازده هزار کس از طوایف قزلباش بسرکردگی یوداقخان قاجار که از

**رفتن محمد شاه هندی به تبریز و اردبیل**

امراء معتبر وفد و ائتلق میرزا بود و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حسین قلی سلطان برادر او و سایر امراء و عساکر با سیصد نفر قورچیان خاصه شاهی و ملازمان درگاه پریش- سفیدی کحل شاهزیدی استاجلو بگومنک آن حضرت تعیین فرموده مقرر داشتند که این جماعت تا در ملازمت آن حضرت باشند حکم و فرمان او را ثانی حکم و فرمان مرشد و ولی نعمت خود دانسته از فرمان همایونش تخطف نورزند و بهر خدمتی مأمور گردند بجان و جنان بدان اقدام نموده تا از آن حضرت مرخص نگردند



خود نمایند چون آن حضرت اظهار میل تبریز و رغبت تمام بشهر تبریز و طواف مرقد منور سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الملة و الدین میفرمودند از خدمت اشرف مرخص گشته بدارالسلطنه تبریز تشریف بردند اهل تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آذین بسته قیصریه و بازارها را چون نوعروسان حجله نشاط آراستند و زیب و زینت تمام استقبال آن پادشاه سپهر احتشام کرده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیدند و در میدان صاحب آباد در نظر آن خسرو والانژاد چوگان بازی و اقسام بازیها و شیرین کاریها که رسم و معهود تبریزیان است کرده نشاط افزای خاطر شریف میشدند و از آنجا قصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس الله ارواحهم نموده بدار الارشاد اردبیل رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مقدسه مشایخ بزرگوار استمداد همت کردند سادات عظام شیخلوند که در آن بلده شریفه مقیمواند بخدمات لایقه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله مشایعت کردند و از آنجا

**رجوع محمد شاه هندی از خدمت شاه طهماسب رحمة الله**

بازدوی معلی که در چمن میانج نزول داشت تشریف آورده در این مرتبه رسم وداع بجای آوردند بدل قوی و امل قسیح روی توجه بمقصد نهادند و تا قلعه همایون شاهی مرحله پیما بودند محل بمحل بقاعده و اسلوب خدمات شایسته بتقدیم میرسید و آن حضرت سرکنان طی مسافت نموده در خراسان بشهزاده کامکار و امراء و عساکر کوهکه پیوستند و بمقتضای نیت حق طویت و صفای عقیدت از موافقت و دوستی این دودمان و مرافقت جنود سعادت نمود بنوعی که موزخین طوطی بیان شکرین زبان هندوستان شرح آنوقایع را مفصلا در رشته بلاغت انتظام داده‌اند در اندک فرصتی برادران نفاق سرشت نامهربان که اراده بغی و طغیان جوهر دماغ ایشانرا فاسد داشت تسلط یافته سر سرکشان ممالک کابل و غزنین و بدخشان در ربقه اطاعت درآورده لوای ملک ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت و معنی گردید.

بیت

آمد از هند همایون بدر حضرت شاه‌ظالع سعد بین بخت همایون بگر چون زیاده مناسب بمبانی تاریخ وقایع ایران نیست زبان قلم از جزئیات حالات آن سنوده خصال کوتاهی گزید.

### شرح آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان فرمانفرمای روم بدرگاه فیروزان زمان و فرمانروای ایران

#### اشاره

کیفیت واقعه آنکه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار سنجق کوتاهیه بود در سنه ست و ستین و تسعمائه سلطان سلیمان دست اقتدار او را از حکومت آن ولایت کوتاه کرده بسلطان سلیم برادر بزرگتر او که در قونیه بود داده او را بنوید ولیعهدی نواخت بدینجهت نایره رشک و حسد در کانون درون سلطان بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال یافته چشمه اخوت و برادری بخس و خاشاک خصومت انباشت و بخیال باطل و ارادههای عاطل زر بسیار با بطال رجال داده لشکر و حشر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۱

بیشمار بر سر خود جمع کرده اذعان فرمان والد عالیشأن را بعقوق و عصیان [۷۷] مبدل ساخته با جنود عظیم بدفع سلطان سلیم در حرکت آمده او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار عرض کرد سلطان سلیمان از این جسارت و ترک ادب با سلطان بایزید در مقام غضب درآمده پاشایان معتمد با جنود یاران صدد بر سر او فرستاد که او را بدست آورده وجود فتنه آلود او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت است از عرصه ولایت مندفع و معدوم گردانند سلطان سلیم حسب الفرمان پدر بآن لشکر پیوسته با گروه انبوه بمحاربه برادر شتافت و دو روز بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین داله حیات هشتهزار پیاده و سوار خورده گشت روز دویم سلطان بایزید همت بانهزام آن لشکر گماشته با گروهی از فدویان جان نثار قدم بمعرکه

#### محاربه سلطان سلیم با سلطان بایزید پسران سلطان سلیمان خواندگار روم

کارزار نهاد و میمنه و میسره سپاه سلطان سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت که گریختگان معرکه تا استنول قدم باز نکشیدند مجملا در آنروز سلطان بایزید کارزاری کرد که تا اکنون که پنجاه سال از آن قضیه گذشته در روم ضعف آن جنگ و شجاعت و دلاوری او در انجمنها زبانزد معرکه آرایان صفوف دلاوریست در آن اثناء سلطان سلیم با فوجی که در قلب یا او مانده بودند خود را بسلطان بایزید زده یکه صدمه او را متقلب ساخت چون بر باطل بود اثری بر مبارزتهای او مترتب نگشته همانا از شدت حقوق و عصیان مغلوب و متهزم گشته سرگشته و حیران بامانسبه گریخت و در آنجا اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار گردید از کرده نادم و پشیمان

#### اقوام سلطان بایزید

شد و سه چهار نفر ملازمان خود را که بدآموز و خصم مایه فساد بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بامستول نزد پدر عالیشأن فرستاد و استدعای عفو تقصیر و جرایم خود نمود اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال پسر بد اختر بنوعی افروختگی داشت که بخون آن دو سه خون گرفته لقطا نپذیرفت دیگر باره لشکر عظیم بسرکردگی اسکندر پاشا بر سر او فرستاد سلطان بایزید در این مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن گروه انبوه در خود ندیده احسال و انقال گذاشته با چهار پسر خود و ده هزار کس از پاشایان و ملازمان و یکچریان که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفته جنود خواندگار چند مرحله تعاقب نموده در هر مرحله جنگی بگریز واقع میشد قدوز فرهاد و اقناق سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید و پسران او را جنگ کنان سالم از آن معرکه بیرون آورده بحدود مملکت قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو همایون شاهی گردید کس بخدمت اشرف فرستاده از احوال خود اخبار نمودند حسن بیک یوزباشی استاجلو که از مقربان بساط عزت و معتبران محفل معلی بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشتند که با امراء سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت بملازمت شتافته محل بمحل تعظیمات

#### فرار سلطان بایزید از مملکت روم و آمدن او بایران

لایق و تکلفات مرغوب نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بتقدیم رسانند و میرزا عطاء الله اصفهانی که وزیر مطلق المعان آذربایجان و شیروان بود تا درگاه معلی همراه بود ضروریات دینی از سرکار دیوان سامان نماید ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فروگذاشتی نمینمند اکثار و اعیان دار السلطنه تبریز شهر را آذین بسته قیصریه و بازارها را آراسته استقبالی کردند که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته چون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی نزدیک شد رکن السلطنة القاهره معصوم بیک صفوی را با یراق و اسباب و تجملات شاهانه فرستادند و حضرت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۲

شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد دار السلطنه تبریز جشن عالی طرح فرموده بساط شاهانه آراسته فرشهای ملون گسترندند و خیام زرنگار و سایبانهای منقش اقواحته مجلسی ترتیب دادند که دیده روزگار چنان محفلی ندیده و گوش زمانه صوت آن نشنیده و روزی که داخل شهر میشدند امراء عظام و طبقات لشکر و اصناف خلایق از خدم و حشم و سوقه و مردم شهری و بیرونی تماشای طرح فوج باستقبال رفته تمام صحرا و دشت و کوه را فوج گرفته بودند سلطان بایزید مرد منکر مفوض سره اختلاط بود از جمعی کثیر مسموع شده که در استقبال تبریز که اینهمه صنعت گریهای صناع و شیرین کاریهای بازیگران و اقوام مزین برنیهای گوناگون و تکلفات از حد بیرون که وقوع یافته بود او بهیچ طرفی نگاه نمیکرد و چشم از میان دو گوش مرکب خود برنمیداشت.

القصه سلطان بایزید با ده هزار کس از پیاده و یکچری و سوار که همراه داشت همه مکمل و مسلح با اسلحه و یراق رو میانه تا میدان [۷۸] سعادت آباد قزوین آمده چون بحوالی بساط بارگاه سپهر اشتباه رسید از اسب پیاده شد شاه جنت مکان چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند و توافحات اشتیاق آمیز و گرمیهای محبت انگیز بظهور آورده انواع مهربانیها فرمودند و او شیوه تجبر و تکبر از دست نداده اصلا تکلم نمیکرد و از همزبانیهای حکیمانه که هر وقتی اقتضا میکند بهره نداشت الحاصل بعد از ملاقات و تکلفات رسمی او را بسازل دلگشا فرود آوردند و مایحتاج سرکار هر همه روزه مرتب میگشت بعد از چند روز که از ربح راه فی الجمله آسوده شد در همان میدان سعادت طرح مهمانی فرموده بساط عشرت آراستند و عرصه میدانرا چون صحن سلیمانی بفرشهای سیمین و زرین رشک گلستان ارم و محسود خلد برین گردانیدند و چنان محفل بهشت آئینی زیب و زینت یافت که نظارگیان افلاک

#### ورود سلطان بایزید بقزوین

بهزار دیده بآن نگران بودند و سلطان بایزید را با پسران و امراء و مقربان خاص و ملازمان بآن مجلس بهشت نشان طلب داشته جهت انبساط خاطر او انواع شکفتگی و بی‌تکلفیها بظهور آورده ساعت بساعت در تفقد و دلجوئی و گرم اختلاطی می‌افزودند خوان سالاران اشربه و مربیات و میوه و اطعمه الوان چندانکه باید و چنان محفلی را شاید لحظه بلحظه می‌کشیدند در این مجلس نیز با موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و یراق باز تکلیف فرمودند و ملازمانش را محل بمحل بامراء عظام و حکام هر محل میهمان فرمودند که مایحتاج ایشانرا سامان داده لوازم میزبانی بجا آورند و تا در خدمت اشرف معزز و گرامی بود سوای طوفه بومی و آنچه بدفعات باستقبال فرستاده شد و در این مجلس داده شد یازده هزار تومان دیگر در مدت معاشرت و همصحبتی بتقریبات از نقود و جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و تحفهای مرغوب و کتب نفیسه و قالیهای کرمانی و جوخههای زربفت و نمد تکیهای الوان و قماشهای هر دیار تکلف فرمودند مجملا آن حضرت در مراعات جانب سلطانزاده زیاده از آنچه در حور بود توجهات شاهانه و تلطفات پرگانه مبذول فرمودند چون مالک طریق غدر و نفاق و مالک نفس سرکش بود مآل حالش بخسران و خذلان انجامید زیرا که بحضرت شاه والا جاه تکیف مینمود که بمعاونت او لشکر بدیار روم کشیده عالم آرمیده را بشورش اندازه این معنی از چند جهة پسندیده طبع اشرف نبود اولا آنکه میانه آن حضرت و خواندگار بعد از مجادله و خونریزش بسیار و خرابی ممالک و ویرانی صلح واقع شده ضوابط عهد و پیمان استحکام یذیرفته بود و فی الجمله قتنها تسکین یافته جراحت ناسور دلخستگان روی بالتیام آورده بقدر عافیت و آرامشی پدید آمده بود بمقتضون کریمه الذی یوفون بعهد الله و لا تنقضون المیثاق، خلاف و نقض میثاق جایز نمی‌شمردند و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۳

نمیخواستند که برهمزن هنگامه عافیت و آرمیدگی مسلمانان گردند و خود را در معرض عقاب بلاارتیاب و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها آورند و ثانیا آنکه عقوق و عصیان والدین موجب کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرتست و اوهای و جاصبی والده شده بود از آن حضرت که از دودمان کرامت منتسب و بزیور ارشاد و کمال آراسته و بحلیه عقل و دانش پیراسته بود لایق نمینمود که معاونت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت والا بدان مصروف داشتند که میانه پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطانی بزلال موعظه و رجای دوستانه فرو نشانند لهذا کسان معتمد

#### استدعای شاه طهماسب از خواندگار عفو خطای سلطان بایزید را

بجانب خواندگار فرستاده التماس عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان سلیمان بنوعی ازو آرزده شده بود که بهیچوجه بحیات او راضی نمیشد و وجود او را موجب تخریب بنیان دولت آل عثمان میدانست سنان بیک را که از معتمدان خواندگار بود و امر مصالحه بوسیله او انعقاد یافته بود بخدمت اشرف فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و توافحات دوستانه در باب سلطان بایزید فصلی مشبع بدلایل و براهین قاطعه القا نموده صریحا در حاشیه مکتوب بخط خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستادههای اینجانب سپارند و اگر زنده بدست دادن ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را از نور بصر که چراغ فتن و فور است عاری و خاطل گردانند حضرت شاه جنت بارگاه اینمعنی را از طریق فوت و مروت دور دانسته بسان بیک نمانقات کرده دیگر باره کسان چرب زبان و ابلیجیان سخندان فرستاده مبالغههای عظیم فرمودند و التماس نمودند که محلی باو اقطاع دهند که بآنجا رفته مسکن گزیند و اگر من بعد سلوکی بی‌ادبانه ازو بظهور آید آنچه مکنون خاطر شریف باشد در آنجا بفعل آوردن دشوار نیست [۷۹] در این اثناء سلطان بایزید باطن خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نموده که نسبت بحضرت شاه غدر نموده در ازاء حقوق دوستی بدون بی‌ادبانی آسیبی رسانده و اگر آن خیال باطل توانند در قزوین حضاری قایم کرده کس بخواندگار فرستاده مدد و کومکک طلب نموده والی ولایت حجم گردد و اگر مهم بر وفق دلخواه صورت نبندد بطرف اغریجه بمیان ترکمانان صاین خانی رفته از آنجا بکشتی نشسته بکفه بندرود و قزا اغوزلو و محمود چرکس که از جمله محرمان او بودند صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف رسانیدند شاه جنت مکان از پاکی طینتی که داشت رای حکایت را حمل بر هزله درآنی خوش آمد گویان بیک سرخت نمودند اعتباری نکردند اما سلطان بایزید از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هر دو را گرفته محبوس گردانید شاه جنت مکان بجهت رفع مظنه و اطمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت آباد قزوین طرح صحبت انداخته خود بنفس نفیس با مقربان و مخصوصان فوطه‌های زرین تمار طباخانه برمیان بسته در گوشه آن باغ فرودس نما که فی الواقع هر قطعه از آن نشانی از ریاض جنانست در نظر فیضبر زاده بنشاط طباخی مشغولی نموده با او صحبت بداله بی‌تکلفانه میداشتند عرب محمد طرابزونی از خاصان سلطان بایزید خود را بشاه رسانید و آهسته گفته بود که دو کلمه واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر حقوق نعمو اصطناعات شاهانه لازم است میخواهم در خلوت عرض کنم سلطان بایزید لزین مقدمه اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر هر سه را بقتل آورد حضرت شاه عالیجاه از این حرکت شنیع متوحش گردیده از سبب آن سؤال فرمودند و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین از ظهور ابتحال و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدرخانه قیصرزاده هجوم آورده ظعن حرام نمکی و استخفاف بسیار کردند هر چند موافق رضای خاطر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۴

اشرف نبود اما بی‌اختیار روی داده دیگر اعتماد بآن جماعت نمانده بدین جهت بفکر دفع شر او افتاده بمشورت و صلاح دولتخواهان تمهید گرفتن او کردند و روزی بقاعده مقرر او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته امراء عظام او را گرفته بی‌اختیار ساختند و جمعی از ملازمان مقسد او را مثل قلیه پاشا و فرخ بیک و علی بیک چاشنی گیر باشی و سنان بیک میراخور و غیر - ذلک بقتل آورده پسران او را بامراء سپردند اکثر مردم او که در پایه سریر اعلی و هر محل بودند طعمه شمشیر صوفیان صافی نهاد گشته برخی نیز بامداد خیرخواهان صواب اندیش استخلاص یافته راه دیار خویش گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین فرار نموده بهر طرف توسل جوید حمایت ننموده باز فرستند در سنه تسع و ستین و تسعمائة سلطان سلیمان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیر باشی خود را با دویست کس از آقایان و جاوشان معتمد بطلب او فرستاده شاه جنت مکان با وجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد آن جماعت که مردم شدید قهار بودند نموده موقوف ماندن ریش سفیدان صاحب اختیار خدا آگاه فرمودند مرتبه دویم عصرو پاشا که مرد کدخدای صلاح اندیش و از امکنداران دودمان عثمانی بود با جمعی سفید ریشان اعتمادی آمدند و بخاطرها نمیگذشت که ایشان در این ولایت آسیبی باو رسانند اما آن جماعت بفرمان خواندگار بی‌تأمل و تأخیر بقتل هر پنج نفر پرداخته و اجساد ایشانرا بروم بردند

مصراع

پنج کم از زمره عثمانیان

که باسقاط پنج تسع و ستین و تسعمائة است تاریخ این واقعه عبرت گزین است و زبان ارباب مقال بدین معنی مترنم گردید:

بیت

شاها چه سان آید کسی از عهده شکرت برون‌کز عقل و حذلت خلق را زیبنسان بود آسودگی

اعداء دین را سر بسر بی‌تیغ کین کردی ز سرنه دست تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی الحق شورش و فساد عظیم که بر وجود فتنه آلود او مترتب بود و خلایق طرفین از این مر گردانب اضطراب که مبادا فتنهای آرمیده آرمیدهتر گردید.

افتند از این واقعه تسکین یافته دلهای آرمیده آرمیدهتر گردید.

#### ذکر آمدن سلاطین چنگیزیه به درگاه سعادت دستگاه

از سلاطین نامدار عالی تبار چنگیزیه که بدلالت خرد و رهنمونی بخت اقبال مثال بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان رضوان جایگاه [۸۰] آمدند اول دین محمد خان بن الوس خان و علی سلطان برادر اوست که از اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خانند و در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة که شاه جنت مکان مرتبه چهارم بجهت دفع عبید خان لشکر بخراسان کشیده بودند کمر عبودیت آن حضرت بر میان بسته روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آورده بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جالس بساط عزت و کامیاب التفات شدند و الکاء نسا و ابیورد و توابع

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۵

بدین محمد خان اختصاص یافت و پیش عواطف شاهانه او و برادرش در این ولایت مذکور و آن حدود تمکن و استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتشان ارتفاع یافت و رفته رفته علی سلطان بر تمامت ولایت اور گنج مستولی شد و در اول حال بر جاده عبودیت مستقیم بوده نیکو خدمتها بظهور می‌آوردند و در خمس و اربعین و تسعمائة که عبد خان بر بلاد خوارزم مستولی شده آن ولایت پیسرش عبد العزیز سلطان و سلطانقلی اقوام خود داد هنوز او در شهر وزیر بود که دین محمد خان با جمعی اوزبکان و یله ترکمانان تابع اورگنج بر سر امرا و سلطانان عبد خانی رفت و تاراج بسیار بهمسایده اوزبکان را تاج پوشانیده آوازه رسیدن کومکک قزلباش انداخته بعد از محاربات که فیما بین بوقوع پیوست شکست بر امراء عبد خان افتاد چند نفر از معتبران گرفتار و جمعی کثیر مقتول شدند از این شکست بتوهی سراسیمگی و اضطراب بعید خان راه یافت که از شهر وزیر شتر سوار بخارا گریخت و ازین غصه همان سال بعالم آخرت پیوسته عبدالعزیز خان بجای پدر در بخارا پادشاه شد و دین محمد خان گرفتارا با سرهای مقتولان بدرگاه سعادت آشیان فرستاد و موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته بجهت دین محمد خان خلعت فاخره فرستاده هر ساله مبلغ سیصد تومان بجایزه و جلد و از خراسان باو انعام فرموده و چند گاه هر دو برادر سالک طریق فرمانبرداری بوده پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده تلطفات و تفقدات درباره ایشان بظهور میرسید.

**ذکر یونس خان والی خوارزم و بهادران قلی سلطان برادر اوست.**

- که دوسخنان با ایشان جنگ کرده و بر مملکت ایشان مستولی گشت یونس خان با برادرش اتحاد پایه سریر اعلی آورده در سه اربع و ستین و تسعمائة در دار السلطنه قزوین بدرگاه سعادت قرین آمده بشرف کورنش همایون مشرف شدند آمدن عوارزمیه تاریخ واقع شد اما بالاخره دین محمد خان و علی سلطان هر دو برادر در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد و استکبار در هنگام فرصت دست درازیها بحوالتی مملکت خراسان و استر آباد میکردند دین محمد خان یکمرتبه در سه خمسین و تسعمائة که صدرالدین خان استاجلو حاکم استر آباد بود لشکر بآن ولایت کشید صدر الدین خان صلاح در جنگ صحرا ندیده در شهر و قلعه توقف نمود دین محمد خان بمحاصره شهر و قلعه پرداخته مراجعت نموده یکمرتبه بحوالی مشهد مقدس آمده بازگشت ایلچیان بدرگاه جهان پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمد لهذا بعد از فوت او بهمان دستور ابوالمحمد خان پسر او مورد الطاف و انشاق خسروانه گشته الکاء و علم پدر باو تفویض یافت و نیز چند گاه سالک طریق خلاص و عصیان گردید معصوم بیک صفوی باانفاق بعضی امراء در هر وقت سلطان ابراهیم ولد بهرام میرزا حسب الامر الاشراف بتأدیب او مأمور گشتند و او در قلعه ابیورد متحصن شد و چند گاه محصور بود آخر الامر دست در دامن انشقاق زده قسم یاد کرد که من بعد مرتکب ابنگونه امور نگردد میرزای مذکور و امراء حقیقت عرض کرد، حسب الحکم کوچ کردند اما علی سلطان برادر دین محمد خان که مرد خان ناشناس بدطینت بود در اندک روزی از کیفیت باده غرور و پندار سرمست گشته سرشت بد و طاعمه قوی او را بمخالفت و طغیان راغب ساخته دست تعدی بحدود مملکت خراسان دراز میکرد چند مرتبه بمعاونت شوریده بختان سیاهپوش و متمردان او خلو لشکر بدیار استر آباد کشیده شورش و انقلاب در آن ولایت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۶

انداخت اما بادنک توجه شاهانه و معاونت جنود اقبال دفع شر او شده عاقبت جز خسران ابدی کاری نساخت چنانچه در ذیل مین میگردد اکنون بنا بر مناسبت ناگزیر است که برخی از احوال استر آباد و شرح وقایع آن ملکت در رشته تحریر کشیده آید.

**[۸۱] شرح وقایع استراباد و بیان محمد صالح بنکجبی و طغیان ابای اوغلو بمعاونت اوزبکیه خوارزم**

**اشاره**

دارالملک استراباد در ازمنه سابقه حکومتگاه ولات جرجان و طبرستان بوده مردم آنجا اگر چه اکثر اهل صلاح و متقی و پرهیزگارند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند و همانا هوای بیشه و کوه جرجان شورش طلب است جمعی خود را سیاهپوش نام نهاده اراده بغی و طغیان دماغ ایشانرا فاسد و مناخ عاقبت را کاسد دارد و فرجی دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قابیل صابن خانی‌اند که بین الجمهور بیشه ترکمان مشهور و بسلاطین خوارزم منتظ بوده‌اند و از تمرد و سرکشی خود را بصحرای وسیع و دشت فسیح استراباد کشانیده در مابین آب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته مفسرت و آسیب ایشان بمملکت میرسید بدینجهت عرصه آن ملکت خالی از آشوب و حکامانش فارغ از جنگ و جدال نبوده‌اند اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل. الهی بمشعله قهر قهرمانی ظلمت ظلم و غبار طغیان محو و معدوم گشته متمردان هر دو طبقه سر بجیب اختفاء فرو برده طلبکار گوشه عافیت‌اند و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه در سه اربع و ارنعین و تسعمائة که رایات جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب عراق در حرکت آمده آمد شد عید خان از آن ولایت انقطاع یافت محمد صالح برادر زاده خواجه مظفر بنکجبی که در طبیعتش جهل و سودا طغیان کرده باده خودسری جوهر ذماغش را شوریده داشت روی از متابعت این دولت ابد پیوند برتافته بارداده محال سروری جمعی سیاه پوشان استراباد بر سر خود جمع کرده آغاز سرکشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد صمر غازی سلطان ولد سلطان غازی خواهر زاده برافتان والی تاشکند و بلاد فرغانه که در آنوقت بمعاونت خال بر خوارزم مستولی شده بود فرستاده باو توسل جسته مدد طلبید صمر غازی سلطان بسخن آن جاهل نادان با سپاه بی‌بنیاد بجانب استر آباد در حرکت آمد و محمد صالح با سپاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده باو پیوست صدر الدین خان استاجلو که در آنوقت حاکم استر آباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سپاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی حفظ و کاردانی از استر آباد بیستقام آمده حقیقت پایه سریر اعلی عرض کرد محمد صالح مملکت خالی یافته خود را بشهر انداخت و باستظهار اوزبکان در آن ولایت قوای حکومت افراخت و تحف و هدایا و پیشکشهای لایق یوالی خوارزم و مردم او داده عمر غازی سلطان حکومت آن ولایت باو گذاشته بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح از باده غفلت و غرور سرمست گشته ابلهانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری و استقلال در سرش افتاد اما شیازوز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده هفته از نای و نوش بهوش و در طغیان کیفیت و طغوی مستی بلاء ریع مسکونرا بحریفان باده ابلهی قسمت مینمود و هر ولایتی بهر یک از ملازمان ناعاقبت اندیش خویش نامزد میکرد آن سفیه از او دیوانه سجده کرده رسم دعا و نیاز بتقدیم میرسانید مشهور است که روزی میانه ملازمان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۷

او بر سر قسمت ممالک که هر یک دلخواه خود را طلبکار بودند نزاع کلی واقع شد.

القصه چون واقعه مذکور بعرض پادشاه منصور مؤید رسید امیر سلطان روملو و شاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو با بعضی از اقواج قاهره بسدد صدر الدین خان نامزد فرمودند اما صدر الدین خان تاب قبل از رسیدن امراء عظام از مراجعت عبد خازی سلطان و غفلت و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مازران کاردیده از بسطام ایلغار نموده باستر آباد آمد ماه مبارک رمضان بود محمد صالح با حریفان طالع در آن ایام متبرک جان از باده غرور بیشعور و از مهام مملکت غافل بود که چون آواز نقاره و نفیر خان و صدای سورن غازیان بگوش او و حریفانش رسید دانستند که چتر قزلباش بشهر آمده سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریختند شاهوردی بیکه نام جوانی کنگرلو از ملازمان صدر الدین خان خدمتش را بدست آورده بنظر خان رسانید و جایزه و جلدو یافت صدر الدین خان او را پایه سریر اعلی فرستاد در دار السلطنه تبریز بنظر همایون درآمد و حسب الفرمان قصبا جریان او را در حمی نهاده بالای مناره بصریه برده انداختند وجود نکبت آلودش توتیای دیده متمردان گردید در ایام اقتدار قبایح عظیمه از او در وجود آمده در ناموس مسلمانان دخل مینمود اما همت عالی سفیهانه [۸۲] داشت و غلط بخشیهای طرفه میکرد و خوش آمد گویان و شعراء و ارباب نظم را رعایتهای کلی مینمود حیرتی استایادی قصیده بجهت او گفته بود که مطلعش این است:

ای که رایت بجهان آیه عیب نماست‌هست پیش تو جان آنچه نهان در دل ماست در وقت گذرانیدن قصیده چون باین بیت رسید خسرو کشور اقبال محمد صالح‌آنکه سر تا قدم آراسته لطف خداست کلاه خسروی کج نهاده هفت خروار ایرشم بجایزه این بیت باو عطا کرد و از اینمعنی غافل افتاد.

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست‌سیاه داری و آئین سروری داند! دیگری از وقایع استراباد آمدن علی سلطان اوزبک است بکمرتبه در سه خمس و خمسین و تسعمائة که بر بعضی محال خوارزم استیلا یافته بود با موالی شتهوار کس از اوزبکان بد نژاد باستراباد آمده علی سلطان استاجلو که بعد از صدر الدین خان حاکم شده بود با جنود مسعود بمحاربه او کمر بست فیما بین در ظاهر استراباد قتالی فاحش روی داده غازیان استاجلو مردانگیها کرده بنیروی دولت قاهره ظفر یافتند و تا گنبد قابوس تعاقب آن گروه منکوس کرده جمعی کثیر بقتل آورده سرهای ایشانرا بپایه سریر اعلی فرستادند.

واقعه دیگر آنکه در سنه سبع و خمسین و تسعمائة که شاه علی سلطان فوت شده حکومت استراباد بکچیل شاهوردی استاجلو مرجوع شده بود جماعت یله ترکمان باغی شدند سبب باغیگری ایشان آنکه چون کچیل شاهوردی بحکومت منصوب گشته سرداران یله ترکمان بهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکشها آوردند سردار طایفه اوغلو جوانی بود ایا نام در کمال صباحت و زیبائی و غایت لطافت و رهنائی شاهوردی سلطان از زمره سرداران بابا بکلیف توقف نموده اظهار تعشق نمود و این مقدمه میانه ترکمانان شهرت یافت ایبا از بیم بدنامی بیرخصت شبی سوار شده بمیان ایل آمد و بجهت رفع مظنه اقوان شاطر بیکه نام قوم سلطانرا که داروغه ترکمانان بود بقتل آورده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۸

باغی شد سلطان متوجه تنبیه و تأدیب ایشان شده چون بمیانه اوغلو رسید لشکربارا بتاخت و غارت آن طایفه مأمور گردانید در وقتیکه شاهوردی سلطان با جمعه از خواص ملازمان بر بالای بشته برآمده تفریح غارت میکرد ایبای مذکور با فوجی از ترکمانان چون بلای ناگهان بسروقت سلطان رسیده بقتلش پرداخت غازیان استاجلو که از کشته شدن سلطان آگاه شدند فرار نموده بشهر آمدند امیر غیب سلطان استاجلو حاکم دامغان و بسطام بود این خبر شنیده باستراباد ایلغار کرده آن بلده را محافظت نمود و حقایق حال بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانید و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی ایبای اوغلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمائة که کوکجه سلطان قاجار و علی سلطان ثانی افغی ذوالقدر و چرنداب سلطان شاملو و مصطفلی سلطان و رسائق بدفع فته آن فته انگیز مأمور شده چون بداغجا رسیدند ایبای مذکور تاب مقاومت جنود مسعود نیاورده بجانب خوارزم گریخت و از طی سلطان اوزبک استمداد نمود علی سلطان بهوس شاخت و تلاش با لشکر گران متوجه جرجان گردید و چون بازدوی امراء عظام نزدیک شده از کیفیت و کمیت لشکر قزلباش آگاهی یافت از آمدن پشیمان گشته با امراء طرح آشنائی انداخت و تحف و هدایا از طرفین ارسال یافته قرار داد که من بعد ایا بحال خود بوده پای از دایره ادب بیرون ننهد و امراء نیز آسیبی باو نرسانند بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم بازگردید کوکجه سلطان در آن سفر فوت شد سایر امراء هر یک بالکای خود رفتند چون ایبای مذکور از این تردداث و باغیگری نام برآورده بر اقران تفوق میجست و بخار نخوت و بزرگی بکاخ دماغش راه یافته در سنه خمس و ستین و تسعمائة که ابراهیمخان ذوالقدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از متمردان ترکمان جمع آورده با طبه تمام بحوالی استراباد آمده ابراهیمخان قدرت بر دفع او نیافته حقیقت و طغیان او را بخدمت اشرف عرض کرد حضرت شاه جنت مکان در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر سرکرده فوجی از امراء نامدار مثل بدرخان استاجلو و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستمخان افشار و غیرهم فرموده بگوشمالی ابراهیمخان فرستاده که همت بر دفع او گماشته وجود فته آلود او را از لوحه حیات بسترند امراء عظام قشون و لشکر آراسته مرتب داشته پآیین شایسته بجلگای استراباد درآمده بابراهیمخان پیوستند و باتفاق بر سر آن سرخیل اهل شقاق رفته شور در میانه طبقه ترکمان انداخته ایای مذکور تاب توقف در برابر آن لشکر نیاورده خانه کوچ [۸۳] انداخته فرار نمود غازیان ایل و الوس او را غارت و یغما کرده در آن سرزمین نزول نمودند در این اثنا ایا با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده طرح جنگ انداخت و جنود اقبال نیز صف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شدت ایلغار و گرمی هوا که برد آسمان در تور تفیده هوا بریان بود و کره آلیر در جذب حرارت هوا قسمه میتمود اسپهای غازیان از کار مانده چون انسان شطرنج بیجان بودند بمحاربه ترکمانان تا شب کشید چون شب پرده ظلمانی بر روی شاهدان حجله نبرد کشید طرفین دست از ستیز و آویز بازداشته بلوازم پاس پرداختند روز دیگر ایا با گروهی از طایفه اوغلو بمعرکه قتال آمده بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع پیوست آثار ضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را پس کشید و دانست که برآمد کاری از پیش نمیتواند برد راه خوارزم پیش گرفت امراء عظام بتعقب او و تا اترک ایلغار کردند و در هوای سوزان آن بیابان شاهقلی خلیفه سردار لشکر را قوانچی طشاری گشته از هم گذشت سایر امراء و اعیان لشکر سرداری بدرخان را پذیرفته هر کدام برای خود عمل مینمودند و بهر طرف بتاخت و غارت رفته از کثرت تردد و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۰۹

تکث و دو اسبان خود را از کار انداختند در خلال ایتحال قراولان خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک دیگر باره بر باره خلاف و بد طینتی بر آمده با لشکر پرخاشجوی بکومکک ایای اوغلو رسید بدرخان بی‌تامل سوار شده بمقابله لشکر اوزبک شتافت علی سلطان از تهور و جلادت بهادران جنود قزلباش اندیشه‌مند گشته احتیاط ورزیده بر گرد اردوی خود خندق حفر نموده پس خندق را استحکام داده قلعه‌گونه مرتب ساخت از اینطرف غازیان بکثار خندق رفته جنگ در انداختند و اوزبکان از پس خندق غازیانرا بتیر و تفنگ گرفته در اثناء محاربه اوزبکان ایا با دویست نفر از عقب لشکر در آمده هر چند امراء بدرخان گفتند که محافظان ابواب مکر و حیل گشوده‌اند جمعی را بفرستیم که عقب لشکر را از آسیب مکر و حیله ایا صیانت نمایند این حکایت را اعتباری نکرد و مخالف را وقعی ننهاد و بجنگ اوزبکیه میپرداخت تا آنکه ایا از عقب مایس خانه و رکابدار در آمده قلقچیانرا بشته گرفت و قلقچیان از سهم تیر ترکمانان بر هم خورده بر سر سواران که در کنار خندق و بعضی از خندق گذشته با اوزبکیه دست و گریبان بودند ریخته اوزبکان نیز دلی شده تیر و تفنگ بسیار انداختند و سلکک جمعیت ایشانرا از تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از هم پاشیدند چون امراء و غازیان بآداب و قاعده سپاهیگری پیش ترفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند شکست عظیم خورده خود را بی‌اختیار بآب گرگان که معبر و محل گذار بود زدند و جمعی کثیر غریق گرداب فنا شدند قریب بیکهزار نفر جوانان قزلباش در این معرکه قتل و دستگیر شدند از جمله امراء ابراهیمخان و رستمخان مقتول گشته بدرخان و یادگار محمد خان و دیگران گرفتار شدند باقی امراء بسلامت بدامغان رسیدند علی سلطان اوزبک از جنگ گاه خود نموده غنایم موفور از اموال و اسباب و اسپهای کوتل با زینهای سیم و زر که از دست جلودارن رها شده در آن صحرا میچریدند بدست مخالفان افتاد و چون ایبا را صورت غلبه روی نموده اقتداری یافت دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بنکجبی بعقد خواستگاری کرد او از وحشت ایبا که میدانست بالاخره باکراه رضا داد و ایبا آن طبقه را بحیاله خود درآورده ملازمان سلسله بنکجبیه نزد او جمع آمده ملازمت میکردند اما آن صورت شب و روز در این فکر و اندیشه بود که خود را از چنگک او رهائی بخشد ایبا بفراست عذری از او بخود دریافته تهدید کشتن.

**کشته شدن ابای اوغلو**

بملازمان او کرد ملازمان از بیم جان بـا او در میان نهادند که اگر امثـب کاری نساختیم فردا همه کشته میشویم خاتون بملازمان

وعده کرد که نصف شب امسی چند بدر خیمه آورده مهیا و آماده باشید که من شما را وقت کار خبردار کنم ایشان حسب الفرموده عمل نموده نصف شب که ایا در خواب و پاسبانان از بارندگی نمدها بر سر کشیده بخود فرو رفته بودند از زمره آن مردم محیطی نامی جرأت کرده باشاره آن شیرزن بحرگاه خوابگاه او در آمده سرش را بیک ضربت شمشیر از پیکر بدن جدا کرده باتوی خود را با سرشوی پاسبانان و وفقا رسانیده بسرعت برق و باد باستراد شتافتند و محیطی سر آن شوریده سر را بدرگاه جهان پناه آورده در دار السلطنه قزوین بنظر شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانیده جایزه و جلدو بافت و در امر آباد آتش فتنه آن بد نهاد فرو نشست علی سلطان و اوزبکان زر دوست طامع در باب استخلاص گرفتاران حرف طمع در میان آوردند چون بسمایع جلال رسید شاه جنت مکان حبه بیهای آن حکایت نداد سلطان و اقوام هر کدام زرها فرستاده گرفتاران را خلاص کردند اما در خدمت اشرف آبروی نیافتند [۸۴] و از بی توجهی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیار عدم شتافتند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۰ در زمان دولتش از صاف و دردهر که از طاق دلش افتاد مرد زیرا که علی سلطان نیز در همان ایام مطابق سنه ثلاث و سبعین و تسعمائة عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از فوت او در ترکستان یاق در دامن ادب بپیچید تا حین حیات شاه جنت مکان ولایت استراباد مهبط امن و امان بود و امری که قابل تحریر باشد روی ننمود و سلطنت کل ولایت خوارزم بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان بن عطا سلطان قرار گرفت و او ایلچیان پایه سریر خلافت مصیر فرستاده اظهار خلوص عقیدت کرده همیشه بر جاده یکجهتی مقیم بوده و در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة محمد قلی سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود بدرگاه عالمیان فرستاده شاهزادها سوای سلطان حیدر میرزا حسب الامر با امراء و اعیان باستقبال او رفته بشهر آوردند و محمد قلی سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته تا زمان جلوس همایون شاهی در پایه سریر اعلی میبود و در لوایتل احدی و الف در چمن بسطام برخصت از اردوی همایون بولایت خوارزم رفت اکنون الغ سلطان پسر او در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت و اقتداست چون شمه از احوال استراباد گزارش یافت اکنون قضایایی که در ایام اقامت دولتخانه مبارکه قزوین روی داده بگذارش میباید و معظم آنها تسخیر گیلانات.

**گفتار در فتح و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیه پیش و بدست در آوردن آن ناعاقبت اندیش**

از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان ولایت گیلان است که به پیش در تصرف خان احمد بن سلطان حسین بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن میر سید محمد بن مهدی کیای بن رضا کیای بن سید علی کیاوبه پس در تصرف امیر دیماج مقلب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین بود که خود را از اولاده اسحق النبی علی نبینا و علیه السلام میشمرند و بدینجهت بسلاطین اسحاقیه مشهورند و در حینی که خاقان سلیمان شأن بعد از واقعه برادرش سلطانعلی پادشاه گیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد ماقسی و سید هاشم و سلطان حسین برادر او خدمات پسندیده بجای آورده بودند حضرت شاه جنت مکان بچهه حسن خدمات پسندیده سابقه و لاحقه آن سلسله بواجبی مراعات جانب او میفرمودند چنانچه بعد از فوت سلطان حسین پدر او که در سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة وقوع یافت خان احمد قلیل رشیع یکساله بود جای پدر منصوب گردید و چند گاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان آن سلسله و امراء صاحب دامنه گیلان نسبت بنوفه‌ری بظهور آید باستدعای کیاخور کیای طالقانی که از امراء گیلان و وکیل سلطان حسین بود بهرام میرزا را بگیلان فرستادند که چند گاه مملکت را از منغله صیانت نماید بهرام میرزا بحکن ارباب تغلب عمل نموده کیاخور کیا را گرفت بانبر آن گیلانیان از او رمیدند و او از ولایت گیلان بیرون آمد و چون خان احمد بسن تمیز رسید شاه جنت مکان روز بروز در تربیتش می‌افزودند و او را از بی‌نی نام دختر سرافراز سلطان جنکه پسری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان حسن نام نهاده بخطاب فرزندی سرافراز ساخته بالاخره تولید مصاهرت دادند و چون مظفر سلطان والی بیه پس با آنکه بمصاهرت این دودمان سرافراز بود خلاف و عصیان بظهور آورده در سالی که سلطان سلیمان خواند گاز روم مرتبه اول بدیار عجم لشکر کشید روی از این دولت ابدی تافته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۱

تا اوجمان تبریز باستقبال رفته اظهار مطاوعت و متابعت نموده بعد از معاودت سلطان سلیمان بگیلان بازگشته امیره عالم رشتی که ملازمش بود با او در مقام خلاف درآمده برشت راه نداد فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داده مظفر سلطان مغلوب گردید و در گیلان مجال قامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشیروان رفت سلطان خلیل در آنوقت شیروان شاه بود در همان ایام سلطان خلیل رخت بسرای آخرت کشید مظفر سلطان باقبال شاه جهان بدست ملازمان خلافت آشیان در آمده در دار السلطنه تبریز بنظر همایون شاهی درآوردند و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از میان دو ستار مسجد حسن پادشاه آویخته آتش زدند پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهر زاده [۸۵] شاه جنت مکان بود و در مخالفت و عصیان پدر خطائی از او در وجود نیامده بود از حکومت ملکه مرورت محروم گشته الکای او نامزد سلطان حسن شد و خان احمد بین تربیت و اشتاق شاهانه در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و بلهم و علمه امیره سامان حاکم گسکر و میرزا کامران حاکم کوهدم را که متصرف ملکه مرورت خود بودند از آن ولایت بیرون کرده بتصرف خود در آورده و دولتی که هرگز در مخیله پدرانش خطور نکرده بود بنار روی آورده و او از تیره بختی و جهالت و خود رائی قدر تربیت و شفقت شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته خردان خوش آمدگو و نامعاقبت اندیشان نظربجو بامنوریک رضای همایون نبود اقدام مینمود از جمله بعد از اینامی که امیره سامان در اردوی معلی سر گردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت گسکر را باو مرحمت کرده فرستادند و سیهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم گسکر بود باشاره او تمکین حکم نکرده با امیره سامان جنگ عظیم کرد و امیره بیروی اقبال دولت قاهره برو ظفر یافته سیهسالار با جمعی کثیر کشته گردید خان احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت آسایش آرزوی کره اثیر مینمود پیرسای سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره بگسکر فرستاد و از عفونت هوا سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد متقاعد نگشته بفرور موفور علم تسلط و استیلا در آن دیار افتراحت بود هر چند شاه جنت مکان مناشیر نصیحت فرستاده او را بسلوک طریق مستقیم مطاوعت دلالت میفرمود موطئه و پند در او سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان در مقام تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان که از جانب جدهاش صله رحمی شاه جنت مکان بود در آمده الکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او فرمودند و صدر الدین خان ولد معصوم بیکه را با جمعی امراء طوالش و غیره بدان صوب فرستادند که بیه پس را بجهت جمشید خان ضبط نماید کیارستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود بفرموده او لشکر و حشر جمع کرده با صدر الدین خان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد بالضروره دست از بیه پس کوتاه کرد اما ولایت کوچصفهان را که داخل بیه پس است نگاه داشته نمیداد و جمشید خان که بگیلان رفته منصرف ملکه مرورت گردید بر سر کوچصفهان پیوسته فیما بین منافقه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت بارگاه یولقلی بیکه ذوالقدر را که مرد ریش سفید خیرخواه صلاح اندیش بود بگیلان فرستاده مثال همایون و نشان میمون که منشور سعادت ابدی خان احمد بود اصدار یافت که با وجود این همه قبایح و بیشرمی که از او بظهور رسید گیلان به پیش را که ملک موروث اوست بدو مسلم داشتیم در ولایت به پس که بفرزندی جمشید خان تعلق دارد مداخل مساز و با یکدیگر پدر فرزندانه سلوک نمایند خان احمد بمکنعی جا و انبوهی بیله و جنگل اعتماد نموده بسخن هرزه درایان مفسد و لافهای گزاف جهلا و خودسران فتنه گاه شغلان بیله شقاوتند از راه رفته شاه منصور نامی از امراء خود با لشکر غافل بر سر یولقلی بیکه که با اندک مردمی بصلاح اندیشی رفته بود فرستاده او را با

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۲

جمعی خازیان رفیق او بقتل آوردند از این عمل قبیح نایره غضب قیامت لهب شاهانه شعله افروز گردید تیره و گوشتابی او بر ذمت همت خسروانه لازم شده در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمائة از غایت قهر و کین عساکر نصرت قرین را بیورش گیلان مأمور فرموده از یکطرف شاهزاده کامکار سلطان مصطفی میرزا را با امیر خان ترکمان و قوج خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو لله میرزا و سایر امراء و از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اغلی حاکم گسکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان بیه پسی وکیل جمشید خان فرستادند که احاطه الکای خان احمد کرده او را بدست آورند و رکن السلطنه معصوم بیکه صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت مأمور فرمودند در آن هنگام خان احمد در ییلاق دیلمان بود امیر خان و نظر سلطان بر سر او ایلغار کردند از بیم جان خود را بشهر لاهیجان انداخت امیر جهانگیر سیهسالار لشته نشا را با دوازده هزار کس از پیاده و سوار بمقاتله عساکر ظفر شعار فرستاد لشکر گیل در میان دره تنگ راه را تخته بند که باصطلاح گیلانیان به بر گویند کرده در پشت به بر تفنگچی و کماندار بسیار مستعد کارزار ایستادند معصوم بیکه و امراء عالیشأن چون بدانسگان رسیدند یکباره حمله دلیرانه آن گروه لئام پراکنده شده فرار بر قرار اختیار نمودند جمعی کثیر هدف تیروجمی غفیر طعمه شمشیر گشته و از طرفی که صدر الدین خان و بایندر خان و امراء طوالش و گسکر و مردم بیه پس مأمورند با امیر بهادر و اتباع که گروهی از گسکر گیلان بمقابله ایشان اقدام نموده بودند جنگ کرده غالب آمدند امیر بهادر و چند امیر و سیهسالار را بقتل آوردند خان احمد [۸۶] اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی در آمد مولانا عبد الرزاق صدر خود را جهتی از اعیان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی کرد چون شعله غضب اقورخنگی داشت بمجرد گفتگوهای خدعه آلود منقلبی نگردید خان احمد سر گشته و حیران از لاهیجان بطرف اشکور گریخت و عطشاء گیلان در مضایق آن ولایت پناه جسته چون شغلانان در پیشه‌ها سرگردان شدند امراء عالیشان بخطه لاهیجان درآمده مملکت را تصرف شده باستمالت رعایا و برایا پرداختند و چون بتحقیق پیوست که خان احمد باشکور رفته فوجی از مبارزان جند قبال از راه تنکابن که راهی است تنگ از دل بدرخواهان که اگر یکه سوار از آنجا گذار کند و اندکی از جاده مستقیم صدول نماید بهر طرف میل کند مرد و موکب بلاشبهه در معرض هلاکت راهی شده بنیروی اقبال از چنان راهی بسهولت عبور کرده بتنکابن رسیدند ملکه اویس رستمداری که بخواهر داماد خان احمد بود در آن حدود بدست آوردند خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشه‌دار و بیشه‌های انبوه‌تر از نیزار سرگردان و از بیم دستبرد غازیان هر روز جائی و هر شب در مقامی به بی‌آرامی بسر میکرد چون زمستان رسید جنود سرما هجوم آورده و روی هوا سیمابی گشته از کثرت برف کوه و هامون تساوی پذیرفته شد جنت مکان الله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان عظام و مبارزان بهرام انتقام باشکور فرستادند و ایشان بیشه و جنگل آن ولایت را فرو گرفته بجستجوی درآمدند و مکان اقامت او را سراغ گرفته حسام یکه ولد بهرام خان قرامانلو بیست نفر از قورچیان و دلیران رزم آزمای قریب بصبح بر سر خان احمد ریخته و او مضطرب گشته بهیچ طرفی بدر نتوانست رفت خود را بجهت اختفاء پاگاه انداخت غازیان جستجو نموده بدست آورده نزد الله قلی سلطان آورده او نزد معصوم بیکه صفوی آورد.

القصه معصوم بیکه با امراء نامدار و قورچیان ظفر شعار خان احمد را با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده در دار السلطنه قزوین بنظر شهریار ظفر قرین درآوردند و او خجلت زده و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۳

و نادم از کرده اظهار عجز و بیچارگی کرده مروت شاهانه اقتضای آن کرده که با همه عصیان و ناقرمانی که از او در وجود آمده قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او درگذرند لهذا ترحم بحال او کرده آسیبی بلو نرساندند و در قلعه قهقهه محبوس گردید ایالت و دارائی لاهیجان بالله قلی سلطان ایجک اغلی تفویض یافته حسام بیکه قرامانلو یوزبه امارت سرافراز گشته اشکور باو شقفت شد و محل بمحل حکام و حدالت اشما تعیین فرموده مطالبات بحساب غیر مشروع که حکام گیلان شایع ساخته بودند از مملکت برطرف فرمودند و رعایا و عجزه را در کنف رعایت جای داده بساط معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط گردید و خان احمد چند گاه در قلعه قهقهه بود چون روزگار بتمم و کامرانی گذرانیده بود تاب جفای قلعه نیاورده این رباعی در سلک نظم کشیده باردو فرستاد.

رباعی

از گردش چرخ واژگون میگریهو ز جور زمانه بین که چون میگریم

با قد خمیده چون صراحی شب و روزدر قهقهه‌ام ولیکن خون میگریم یکی از ظرفاء، اردوی معلی این رباعی را در جواب گفت:

رباعی

آنروز که کارت همگی قهقهه بودبا رای تو رای سلطنت صدمهه بود

امروز درین قهقهه با گریه بسازکان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود شاه جنت مکان متوجه رفاه حال او گشته او گشته قهقهه بیرون آورده بلقعه اصطخر شیراز که محلی وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند که با چند خدمتکار در آنجا بوده باشد و اطعمه و اشربه و ملبوس فراخور حال تعیین فرمودند و او چند سال در آن مکان بفراغت گذرانیده از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را شوریده میدارد فارغبال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بده سال کشید تا آنکه نواب سکندر شأن در آغاز جلوس همایون او را بجهت نسبت خویشی و قرابت که با نواب مریم شأن مهد علیا حرم محترم آن حضرت داشت از قلعه بیرون آورده مجددا بحکومت ملکت موروث منصوب و بشرف مصاهرت این دودمان سربلند گردید تفصیل آن حالات در محل خود مرقوم کلک بیان میگردد در سنه تسع و سبعین و تسعمائة جمعی از سپاهیان و اتام گیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند لجه عافیت خود را در تلاطم آورده بر همزن هنگامه آسایش و استقامت شدند و در وقتی که الله قلی سلطان بجهة گرمی هوا از لاهیجان بییلاق رفته بود گروه لئام سر از جیب عصیان و طغیان برآورده سید حسین نامی را نسبت قرابت باجداد خان احمد داده حاکم خود گردانیدند امیره دماغ نامی را سیهسالار و لشکر کش کرده صدای مخالفت و باغیگری بلند گردانیدند از اطراف [۸۷] و جوانب جمعی از سفیهان و فته انگیزان نامعاقبت اندیش بر سر ایشان جمعیت نموده با حشری انبوه بلاهیجان بر سر جماعت صوفی که در قلعه بودند آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصار نااستوار بود بر آنجا دست یافته طایفه صوفی را بقتل آورده حتی عورات و کودکان ایشان را بتیغ انتقام گذرانیدند بر سر یکدشن یکدله ولد الله قلی سلطان ریخته خود بصد تشویش و تعب بیرون رفته اکثر مردم او را شربت هلاکت چشانیدند امیره سامان از گسکر با فوجی دلاور بر سر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۴

یافتان آمده جنگ کرد چون عدد لشکریان دماغ زیاده به بیست هزار رسیده بود امیره شکست عظیم خورده بسمی بسیار و تعب بیشمار از معرکه کارزار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور شاهی تافت از درگاه معلی فوج خلیفه مهردار و امیر غیب بیکه استاجلو را با جمعی امراء و سردادان بدفع ایشان نامزد فرمودند و سیصد نفر از قورچیان استاجلو و غریلو نیز بدینخدمت مأمور گشته رواله مقصد شدند روزی در میان قورچیان در طی مقالات و اثناء محاورات گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان آمده یکصد و سی نفر از جوانان دعوی‌دار و مبارزان معرکه کارزار پرخصت امراء پیشتر قدم در آن ولایت نهادند چون یکجا و کیم که یک منزلی لاهیجانست رسیدند چون گیلکان کم عقل تادان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد آنکه چون اندک مردمی‌اند همه را دستگیر میتوان کرد که موجب خوف و دهشت قزلباش گشته دیگران جرأت پیش آمدن نکنند باستقبال آن فوج قلیل در حرکت آمدند قورچیان مظفر اعتماد بر قصه فاعلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نموده مردانوار بر آن فئه اشرار حمله نمودند سپاه گیل فوج فوج متعاقب یکدیگر بعرصه نبرد رسیده آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلا از کثرت گیلانیان اندیشه نکرده پشت بمعاونت یکدیگر داده کارزاری کردند که صفت آن هنوز بر زبانها است و بسیاری از آن تیره بختان را بر خاک

هلاک انداختند در آن اثنا تفنگی بر امیره دماج سپهسالار و سردار لشکر خسران مآل خورده از اسب حیات غلطیده بر خاک ممات افتاد از کشته شدن آن بد سرانجام بر گروه لئام رعب و هراس غالب گشته از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار جنود گیلی قتیل گشته بقیة السیف پراکنده دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده دلیرانه بلاهیجان رفتند از این واقعه غریبه که بمعاونت جنود اقبال اتفاق افتاد مجددا آوازه شجاعت و دلاوری قورچیان عظام شاهی در اطراف و اکناف شایع گشته زیاده خاص و عام گردید امراء عظام بین الجمهور بتقصیر متهم گشته مورد ملامت و سرزنش شدند الله قلی سلطان از ایالت گیلان معزول شده دارائی آن ولایت بسیره محمد خان استاجلو نه شاهزاده جوانبخت امام قلی میرزا مفوض گردید و در رکاب شاهزاده بدان صوب متوجه گشته تا حین حیات حضرت جنت مکانی در آن ولایت کامیاب دولت بود الله قلی سلطان با وجود کشته شدن جمعی از قزلباش و مردم پسرش یکباش بجهت آنکه ایثوقعه از خفت و خروری او وقوع یافت از نظر اعتبار بر شد کامل افتاد چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او را از درگاه دولتخاه بدرون نگذاشته بخانه خود نیز نرفته تا سه ماه بطریق گمنامکاران در شدت سرما و زمستان در بیرون درگاه دولتخاه در زیر برف و باران نشسته استدعای عفو تقصیر و گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت شاه جنت مکان با تمامی سادات و علماء از گاه او گذشته رخصت دادند که بمنزل رود روز عید آمده بآداب صوفیگری بسجده اشرف مشرف شد اما خاطر مبارک از او غبارآلود بود و آبروئی نداشت بعد از واقعه ناگزیر آن حضرت بدست تکلوبان کشته گردید دیگر وقایع که در زمان دولت آن حضرت در انحاء ممالک بظهور آمده تنبه و تادیب متمردان و سرکشان اطراف از اکراد و الوار و طوائس و رستمدار که بوقوع پیوسته و اختلافی که در هر جانب روی نموده بحسن تدبیر و شمله شمشیر منسوبان دولت قاهره باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد و چون غرض تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند همایون شاهی ظل اللهی است سایر قضایا و خصوصیات و جزئیات آنها رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیگ روملو است. اکنون فقره چند از آمد شد ایلچیان پادشاهان جهان بدرگاه سعادت آشیان مرقوم میگردد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۵

## گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه ملایک معاف

[۸۸] چون حضرت شاه ولا جاه جنت آشیانرا از تردداث ضروریه جهانبانی و مشاغل عظیمه انتظام بخشی امور گیتی ستانی فراغی حاصل آمد مدت بیست سال در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بهیچ طرفی توجه نفرمودند و در مدت اقامت که سریر جهانبانی و تخت فیروز بخت کیانی بوجود آن زینده او رنگ خسروانی مرزین بود روز بروز لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته طایر اوج اقبالش بلندی میگرفت و پادشاهان گردن فراز ایلچیان سخندان بدرگاه سلاطین پناهش فرستاده بارسال تحف و هدایای لایقه و تبرکات رابطه ارتباط صوری و روابط معنوی را با آن حضرت استحکام میدادند از جمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان مکررا ایلچی بخدمت اشرف آن حضرت فرستاده اول سرور قیاصره زمان و اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان سلیمان خوانگار روم است بعد از چندین سال که میانه آن دو صاحب اقبال حرب و قتال و از طرفین لشکر کشی و جنگ و جدال واقع بود محمد پاشا وزیر اعظم و معتمدان خانواده عثمانی مکاتیب در باب صلح بارکان دولت قاهره نوشته کس بپایه سریر اعلی فرستاده بودند لهذا از ایطرف میر شمس ولیخانی بایلچیگری رفت سلطان سلیمان باز گشته بود که از بدایت دولت آل عثمانی تا حال همیشه سلاطین آفاق ایلچی و تحف و هدایا بدرگاه ما فرستاده‌اند و ما ایلچی و تحفه بهیچیک از سلاطین نفرستاده‌ایم و قانون سلسله عثمانی نیست و من خبر از کس فرستادن وزراء و مکتوبات ایشان ندارم تا آنکه سنان پیک که از جمله مقربان او بود بنوبتچی سبق ذکر یافته در قایقچیدی دستگیر گشته آزاد شد و فیما بین صلح واقع شد و آمدن سلطان بایزید اتفاق افتاد سلطان سلیمان سنان پیک را برسم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاد و او در سه ست و ستین و تسعمائة در دار السلطنة قزوین بسعادت بساط بوسی مشرف گشته ایلاغ رسالت و اظهار دوستی و محبت کرد شاه جنت مکان در اثناء محاورات فرمودند که ایلچی بجائی فرستادن قانون سلسله عثمانی نبود چگونه واقع شد که حضرت خواند گار خلاف قانون کرده مؤتمنی چون تو بایلچی گری فرستادند سنان پیک جوابی مقبول و نکته بغایت مطبوع ادا کرده عرض نموده که ایلچی بیگانه فرستادن خلاف قانونست چون فیما بین موافقت و دوستی پدید آمده مغایرت باتحاد و یگانگی تبدیل یافت آمد شد دوستان یکدیگر خلاف قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را استحسان فرموده باین مقال مترنم شدند:

بیت

گر فرستاده از خرد زنده است‌آن خردمندی فرستنده است بعد از رفتن سنان یک علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای جاشنی گیر باشی خواند‌گار با سیصد نفر که با ملازمان و خدمتکاران مجموع هفتصد و شصت کس بودند بایلچی گری آمده روز اول بباغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی سرافراز گشته مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواند‌گار سراسر بخط خود نوشته بود بنظر انور رسانیدند و روز دیگر در دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت معزز گشته منظور نظر التفات شدند و تحف و هدایای مرصع مراسم آلات کم خنجر و کمر شمشیر و اقمشه نفیسه فرنگی و نفایس هر دیار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل ستون دولتخانه مبارکه از نظر اقدس

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۶

گذرانیدند و آن حضرت نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را بانعامات وافر و خلعتهای فاخر نواخته روانه فرمودند و در سنه تسع و ستین و تسعمائة خسرو پاشا که از عظماء سلسله عثمانی و مرد عاقل با رأی و هوش عالیشان صلاح اندیش عالمیان بود با طی آقای قاپوچی باشی خواند‌گار بنوعی که در طی احوال سلطان یاد کردند آمده مکتوب صداقت اسلوب دوستانه متواضعانه آورد و متعاقب ایشان الیاس بیگ نامی از معتمدان خواند‌گار بدرگاه فلک مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود بنظر شهریار مجمع فرمانروای ملک کسری و جم درآورد و از جمله هدایا چهل رأس اسب شامی و عربی بدو بود که هر یک برأسه در خوبی و سبک پائی دم از یکتائی میزدند با زینهای مرصع و طلا و جلهای زربفت رومی و موزای یاقصد هزار عدد اشرفی و قلوری که برایح حال بنجاه هزار تومان شاهی عراقی است تفاریس القصه و اجناس علی هذا القیاس همت بحر خاصیت خسروانه مجموع آن هدایا را بر طبقات انام از شاهزادگان کرام و امراء درگاه و حکام ثغور ممالک و قورچیان و اعیان طوایف قزلباش علی اختلاف درجاتهم عطا فرموده بجهت سلاطین عظام اورنگیه نیز که پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان پادشاه بخارا و ابو سلطان سعید خان والی سمرقند و ابوالمحمد خان و حاجم [۸۹] خان اوزبک بودند از تحف سلطان روم حقه و الوس فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم مالک ملک قیصری و صاحب قسر و دیهیم اسکندری گشت در سنه خمس و سبعین و تسعمائة محمد خان نام ایلچی بلتوکت و جلسته تمام بدار السلطنه قزوین آمده نامه حنیرن خانه بر نواصفات پدر فرزندانه و تکلفات دوستانه آورده تأکید تمام در انضباط قواعد مصالحه و استحکام بنیان پدر فرزندی نموده بود و در سنه ست و سبعین و تسعمائة که وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بحج رفته در راه حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردیده درجه شهادت یافت و روبه این فعل شنیع را بر قطاع الطریق اعراب بادیه اسناد میکردند سلطان سلیم علی آقا نام ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و برائت ذمت خود از آن واقعه بحدمت اشرف فرستاد و آنحضرت ترفیه حال مسلمانان و امنیت و استقامت احوال جهانیان منظور داشته عذر پذیر گشتند و از پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان و اربعین و تسعمائة گسکن قزاقستان که در آن حین حاکم بلخ و توابع بود مشهوربخان چهره و عبدالعزیز خان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود خدای بیهدی بهادر را برسم رسالت بپایه سریر خلافت فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت سابقه نموده بود ایلچیان سلاطین خوارزم و اورگنج خود اکثر اوقات آمد شد مینمودند و از جانب سلاطین عظام دکن طی الخصوص نظامشاه والی احمد آباد پدن و قطب شاه والی کلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولاءی خاندان حیدر کرار نموده خود را شیعه اثنه اظهار علیهم صلوات الله الملک الجبار مینمودند و علی عادلشاه والی بیجاپور مکررا ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی عشری بنام نامی و القاب سامی آن حضرت خوانده میشود و تحف و هدایا گذرانیده بخلعتهای خاص از تاج مرصع و اسپهای با زین زر و کمر خنجر و امثال ذلک اختصاص مییافتند در سنه احدی و سبعین و تسعمائة سلطانمحمود خان والی بکر و سند ابوالمکارم نامی ایلچی خجسته پیام بدرگاه سدره مقام ارسال داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی و تذکر حقوق عاطفیه نموده تبرکات و بیلاقات لایقه فرستاده بود از سلاطین عالیشان فرنگیه دان سنان پادشاه پرتکال در سنه ثمان و خمسین و تسعمائة ایلچی کاردان با تحف و هدایا فرستاده اظهار اخلاص صمیمی نمود هر چند آن طبقه از دین بیگانه‌اند اما باآشنائی منسوبان آستان سلطنت آشیان شاهی بین السلاطین مفتخر و مباهی میبودند مرتبه دیگر در سنه اثنی و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۷

ثمانین و تسعمائة ایلچی بزرگ معتبر که با پنجاه نفر ملازم سوای خدمتکار همراه داشت جهة تأکید بیان ارادت و حسن اعتقاد بسفر دولت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه پرتکال تحفه چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر درآمده بود اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از تعداد جزوی صدور یافته بود مطلوز نظر التفات نشدند و تا حین حیات آنحضرت رخصت انصراف نیافته بودند در زمان جلوس نواب سکندر شان رضوان جایگاه سلطانمحمد پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند.

## نوادر وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی بانقضای آسمانی روی داده

از وقایع غریبه زمان شاه جنت مکان وقوع زلزله عظیمی است در ولایت قاین خراسان در سنه ست و خمسین و تسعمائة در بیخ قریه از قرای آن ولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده در نهاخانه صدم شناقته مولانا باقی نام قاضی آن ولایت منجم بود که در یکی از قرای خمسه مسکن داشت باهل آن قریه خبر داده بود که از اوضاع فلکی و تأثیر کواکب اعتب زلزله عظیمی متصور است احتیاط مقتضی آنست که ازده بیرون رفته در خانه‌ها توقف نکنند مردم ده مسموع نداشتند قاضی با متعلقان خود بیرون رفته تا نصف شب در صحرا بود از سرما متأثر شده ببخانه فرزندان بده آمده و همان ساعت زلزله واقع شده قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر در نقاب تراب کشیدند دیگری آنکه در سنه ثمانین و تسعمائة آتشی از آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده بود و تا هفت ماه منظور خلایق بود بعد از آن بطریق خاکستر فرو ریخت طاعون عظیم در روم واقع شد و آنرا از آثار علامت شمرده و بدیع نیست زیرا که در سنه مذکور نیز در جنب قطب شمالی قرت عظیم واقع شد عسکری خان تاتار اراده تسخیر مملکت اروس [۹۰] کرده باتفاق پسرش دولتگرای لشکر بآن ولایت کشید کمار الواماویچ پادشاه اروس که بالغ خان اشتهار داشت بمقابله او شتافته بین الفریقین آتش حرب بتوهی اشتعال یافت که جان چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکسترشان بباد فنا رفت روسیان هجوم نموده دولتگرای پادشاهزاده تاتار را دستگیر کردند عسکری خان کاری نیافته مهزم بازگشت و این فطرت و خونریزش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمالی وقوع یافت دیگر آنکه در ولایت قاین خراسان غریبتر از وقایع عجیبه روزگار داله شبه بداله گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده از آن نان پختند وقایع متنوعه ایام فرخنده فرجام در شهور ارض و سنین و تسعمائة جمعی قلندران بیسر و پا و لوتیان قلندر نما لوتیهای بیگانه بکار برده در بیلاق سورق سلطانیه بقلر انور شاه جنت مکان درآمده در لباس عقیدت و حسن اعتقاد بدر اعتقادی خود را بمنصه ظهور آورده اسناد مهدویت بآن حضرت کردند هر چند آن حضرت خواستند که بدلائل قاطعه ایشان را ازین عقیده فاسده باز آورند رجوع نکرده مبالغه بسرحد افراط رسانیدند و منجر بدان شد که پادشاه دین‌دار شریعت پرور در مقام سیاست آن گروه بد اعتقاد درآمده سر یکیک را فرانشان بضرب تحماق کوفته بدیار عدم میفرستادند و دیگری بهمان کلمات لاطایل زبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند تا چهل نفر از قلندران بیگی بدینجهت سیاست یافتند دیگری از وقایع اواخر ایام شاه جنت مکان سیاست یافتن اجانمو و اجلاف دار السلطنه تبریز است. شرح این واقعه آنکه الله قلی یکبک استاجلو ولد شاه قلی سلطان حاکم چخور سعد داروغه تبریز بود اجانمو درب و نخومک ملازم او را گرفته بی‌اندامی بسیار کرده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۸

بودند داروغه یکی از رئوف و اوباش آن محله را گرفته بقتل آورد اقربایش بیرحمت داروغه او را از سیاستگاه برداشته بجمعیت اجلاف بآتین شایسته بمزار برده دفن کردند داروغه از این معنی برآشفته خواست که بجهت تنبیه رئوف و اوباش جسد او را از قبر بیرون آورده به دار عبرت کشند اوباش بمعاضدت برخاسته بداروغه چیره شدند و داروغه اصرار مینمود تا آنکه فیما بین منجر بجنگ و جدال شد و اجلاف بی‌اعتدالی کرده بسرحد افراط رسانیدند چنانچه الله قلی یکبک از بیم تیر و تفنگ اجلاف در کمال خفت و خواری خود را بمنزل انداخته متحصن شد ملازمان و تبعه او جمعی زخمدار و چند نفر مقتول شدند درین شورش و غوغا اجلاف هر محله و اوباش هر گوچه را که بدمستان خمخانه چهل و عربده جویان آتشجاکه جوشند سودای خودسری در سر افتاده آغاز شورش و فساد کردند دو هوائی که در میانه شهری شایع بود بازگلی شیوع یافته کمر بخون یکدیگر بستند سودا و معامله در قیصریه و چهار بازار تبریز برطرف شده دروب خانات و دکاکین بسته شد تردد مردم در کوچه‌ها منقطع گردید اهره و کدخدایان و کاسبان و درویشان در زحمت افتاده از بی‌اعتدالی رؤد و اوباش بدمعاش بجان رسیده فتایح کلیه از آن گروه در وجود آمده مملکت روی در خرابی نهاد چون حقیقت این حال بعرض اقدس رسید بجهت آنکه رهایا مستحق قتل و سیاست نگردند یوسف بیک چاوشلو ولد بابا سلیمان را که مرد عاقل کاردان بود بداروغگی فرستادند که آن جماعت را بطریق مستقیم عاقبت دلالت نموده آتش آن فتنه را بآب مدارا و حسن تدبیر فرو نشاند و یوسف بیک با آن طبقه آمیزش کرده خصوصا با یکدیگر اندراج داده یکدیگرانرا بمحله بضامن داده قسم یاد ننمودند که من بعد مرتکب فساد نگردند یک دو مدفی الجمله استقامتی در شهر پدید آمده بود که پهلوان باری نامی باز برهمزن هنگامه عاقبت گردیده دو نفر از ملازم یوسف بیک را بقتل آورده دیگر باره اجانمو و اجلاف سر بفتنه و فساد برآوردند یوسف بیک عرض کرد که این جماعت شوریده سر که محرک این شورشند چهارصد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست اینگروه بدرگان تاخیر رود منجر بفساد کلی میشود بنابر آن سهراب بیک ولد خلیفه انصار برفتن تبریز و دفع اجانمو مأمور گردیده چون جمعی کثیر بشهر رسیده یوسف بیک نیز با مردم خود باو پیوسته بجستجوی اجلاف پرداخته رئوف و اوباش متوهم شده سر بجیب اختفاء فرو بردند کدخدایان هر محله که ضامن بودند گرفته اوباش آن محله را از او طلب نمودند کدخدایان بالضروره آن جماعت را بدست آورده بدیار عدم فرستادند تا چهل پنجاه نفر از جوانان نامی آنطبقه را از دار عبرت آویختند در آن واقعه دویست نفر زیاده کشته شدند و آن شورش و فساد تسکین یافت واقعه دیگر آنکه در سنه خمس و ستین و تسعمائة سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه درب اهر از صدر سیلاب ویران و خراب شده نقصان و [۹۱] خسران بسیار از خرابی خانه و آب بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید واقعه دیگر در سنه احدی و ثمانین و تسعمائة در دارالارشاد اردبیل طلت طاعون شیوع یافته تا موازی سی هزار کس بعلت طاعون تلف شدند.

## ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه که در آن اوان باراده و تقدیر ملک منان روی داد

بر ضمایر واقفان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که چون مجملی از احوال گرامی حضرت جم جاه جنت

مکان و قضایای زمان دولت سعادت بیان آن حضرت بدستیاری کلکک بدایع نگار در فوق رقم تحریر یافت اکنون قلم شکسته زبان در شرح واقعه غم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۱۹

اندوز آن یگانه زمان که بر حسب کریمه کل شی، هالک الا وجهه ناگزیر هر برنا و پیر است جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه‌تر از مداد بر صحیفه بیان میگذارد نبیت آین مقال آنکه دو سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذوالجلال بیماری صعب بر مزاج شریفش طاری گشته صعوبت آن استقام و شدت آن الام بدو ماه کشید و در اثناء بیماری دو مرتبه مرض اشتداد یافته مشرف بر ارتحال گردیدند، و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل کرامت گشت در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امراء و ارکان دولت دو گروه شده هر گروهی در تدبیر سلطنت و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندر- تاثرا که فرزند اکبر آن حضرت بود بجهت ضعف باصره که چند سال بود از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب ولیعهدی و ضبط مملکت و گردآوری طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند اکثر خلایق و عوام الناس از سیاهی و رعیت بطبع خواهان اسمعیلا میرزا بودند که چندین سال حسب الفرمان والد مالیخان در قلعه قهقهه بی‌اختیار بود از این معنی غافل افتادند که قدرت خالق ما فوق اراده خلایق است (هزیر کرده حق را کسی نسازد خوار) و ندانستند که منقرب خلافت و پادشاهی بآن حضرت و دودمان او قرار خواهد گرفت الحاصل امراء استاجلو که در آبوقت رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در اردوی معلی مراد خان سفرچی مشهور نواده منتا سلطان و حسین بیک یوزباشی ولد حسن بیک و بیری بیک قوچیلوی قورچی تیر و کمان و محمد بیک قوللجی اغلی امیر آخور باشی و الله قلی سلطان ایجیک اغلی بود از اسمعیل میرزا خوفناک بودند بسلطنت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پدر والا گهر و در پایه سریر اعلی حاضر بود اتفاق نمودند صدر الدین خان صفوی ولد معصوم بیک وکیل که بجای والد الله میرزا بود با کل طبقه اعیان شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والده میرزا بودند با آن طبقه بدین ام اتفاق نموده با یکدیگر عهد و پیمان بمیان آوردند از شاهزادگان عالی منزلت سلطان مصطفی میرزا که در میانه استاجلو بزرگ شده بود نفاگی او بامراء استاجلو تعلق داشت و بین الأخوین محبت مفرط بود از صمیم قلب بسلطنت سلطان حیدر راضی شده در انجام این امر اهتمام مینمود و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمدة الملک دولت ابد قرین بود تایر صلاح حال خود با شاهزاده مذکور اظهار موافقت مینمود حسینقلی خلفاء روملو و امیر اصلان سلطان افشار و حیدر سلطان چاولی ترکمان بسلطنت اسمعیل میرزا اتفاق نموده کل طایفه افشار و روملو و ترکمان در این امر با ایشان یکدل و یکزبان بودند و از شاهزادگان نامدار سّر عظمی شهزاده پریخان خانم که بوفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت و در خدمت والد معزز و گرامی و صاحب رأی و مشورت و محسود اقران بود بجهت کدورت و همچشمی مادران با نواب سلطان حیدر میرزا که طالب سلطنت و پادشاهی بود باطنا پسر بزرگتر ولیعهد خواهد بود و چون نواب سکندر شأن سلطان محمد میرزا که والد اکبر شاه جنت مکانست ضعیف البصر است بعد از او اسمعیل میرزا برادر اعیانی آن حضرت اکبر اولاد است و مادر طریق صوفیگری غیر از این نمیدانیم و خود را شاهی سیون نامید سلطان حیدربانا بغدر و نمک حرامی منسوب و منهم ساخته ایکی بیلرتام نهادند و زبان طعن بر آن طبقه دراز کردند این زمزمه و گفتگو میان هر دو فریق بلند گشته اعاظم امراء نامدار و اعیان [۹۲] قزلباش و ریش سفیدان اویماقات که در پایه سریر اعلی بودند جمعی جناب طبقه اولی گرفتند و مکرّرا در دولتخانه همایون میانه هر دو فریق سخنهای خشونت انگیز بمیان آمد بالجمله معالجات حکمای مدقق موافق تقدیر افتاده بیماری نواب جنت مکان روی بصحت نهاد و روز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۰

بروز آثار صحت ظاهر گشته والده پریخان خانم باغوا و تحریک صبیه و برادرانش این مقدمات را بعرض اشرف رسانیده سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد خان و عمّار باز نموده خاطر مبارک آن حضرت را از شاهزاده منحرف ساخت و اسمعیل میرزانیز را صوفی و یکجهت و دولتخواه باز نمود چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس پرده حرم راه یافته بشرف مکالمه اشرف سرافراز می‌گشتند و از امیان قزلباش کور شاه علی روملو که بساول صحبت بود این مقدمات را در پس پرده حرم بتفصیل خاطر نشان کرده صریحا گفت که مناسب است که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نمایند مجملا. شاهزاده مذکور و نیکخواهان او در اردوی معلی تهمت زده عمّار و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض فاسده هر دو طریق را بنور فراست و فطرت صافی دریافته آئینه ضمیرش مکمّی پذیر آنها گردید و بمقتضای حقق دورانديش عمل نموده زبان مبارک بالظهار این حکایات نگشودند بلکه آن جماعت را از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون قرع زبان یکنک ایشیک آقاسی باشی ریش سفید طبقه قزاقلو داخل سلطان حیدربان و خلیفه اصفار حاکم قلعه قهقهه از اویماق قزاقلو و قوم قرع زاد یکه بود و از صوابدید او تجاوز نمیکرد بخاطر انور رسید که مبادا سلطان حیدربان بوسیله خلیفه اصفار نسبت باسمعیل میرزا عمّاری اندیشند دوازده نفر قورچی اقتدار را تعیین فرمودند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نمایند این معنی موجب نفوذت اسمعیل میرزانیان گشت زال یکنک گرجی که از اعیان آن طایفه و همشیرهاش در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک و والده یکدو نفر از شاهزادگان عالیمنزلت از غلاظ سلطان حیدربان بود همیشه در سر حمام خدمت شاه جنت مکان میکرد در روزی که قرار یافته بود که آن حضرت بحمام تشریف برد اسمعیل میرزانیان اتفاق نمودند که زال یکنک از جمله حرام- نمکانست و ما صوفیان دولتخواهان را اعتماد بجانب او نسبت نمیگذاریم که در این وقت که ضعف و نقاهت بریدن بیدریل مرشد و ولی نعمت مستولی است او بحمام رفته خدمت نماید از عمّار او ایمن نیستیم و طایفه گرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامت سلطان حیدربان در آن باب یگفتگو درآمدند. گرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده که منع ما از خدمت مرجوعه مینمایند بالجمله در روزیکه نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسینقلی خلفاء روملو و امیر اصلان سلطان و سایر جماعت که خود را شاهی سیون مینامیدند با چهار پنجهزار کس از صوفیان و طایفه روملو و غیر ذلک بقصد ممانعت زال یکنک با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارکه جمع آمدند و جماعت گرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنجهزار نفر جمعیت نموده حمایت زال یکنک را پیشنهاد همت ساختند و میخواستند که ایشان نیز مکمل و مسلح بدرخانه آیند و احتمال فساد و خونریزش کلی داشت در آن شب که از جانبین اینمقدمه تمهید میبافت راقم حروف بقزیبی در مجلس حسین بیک یوزباشی بود و او از این معنی بغایت آزرده خاطر بود و نمیخواست که فیما بین نزاع احتامد و تا صباح در این فکر و اندیشه بسر برد صباح اگر چه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق نبسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان شاهی فوت شده او بدستور در میان استاجلو و مردم او میبود بدر خانه آمدند و در بیرون با آنکه جهلاء و مفسدان منازعین سخنان کتایه- آمیز بسیار گفتند ایشان طفلت لشکریان نشده بایوان چهل ستون درآمدند و زبان اعتراض بر اسمعیل میرزانیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسینقلی خلفا را مخاطب ساخته گفت این چه فساد است که در میان قزلباش میکنی و چرا این جماعت را یراق پوشانیده بدر خانه آورده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۱

الحمد الله و المنه سر مبارکت یادشاه و مرشد و ولیمحت ما بسلامت است ما و شما را چه حد که بخود سر صاحب این قسم اراده‌ها باشیم و او را مضد و مقتن نامیده قدم در طریق اخلاص و صوفیگری نهاده حسینقلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت آمیز زشت بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزانیان زیاده غلوئی نتوانستند نمود نواب جنت مکانی از اینمقدمات واقف گشته مصلحت در اغماض عین دانسته زال یکنک را طلب نموده که بطریق معهود بحمام آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشد آن طبقه مجال دم زدن [۹۳] نیافته بقدر خجلت زده گشته متفرق شدند سلطان حیدربان حیات تازه یافته اندکی از تهمت مقربان و طعن حاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه عرض اینگونه حکایات نداد و متوجه تفتیش این حالات نگشت اما هر چند گاه بتقریبی یکی از امراء صاحب قدرت استاجلو را بخدمتی مأمور ساخته از اردو بیرون کردند مرادخانرا بتسخیر قلعه کجور نامزد فرمودند روانه رستمدار گردند و پیری بیک قوچیلو را حکومت ری داده روانه آن صوب نمودند و چون در این سال سلیم خان پادشاه روم متوفی شده سلطان مراد ولد اوجلوس نموده بود نواب جنت مکانی اراده نمودند که از امراء بزرگ صاحب طمّل و کیاست را بایلچی گری روم و پرسش تعزیه سلطان سلیم و تهنیت جلوس سلطانمراد فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت نامزد فرمودند سلطان حیدربان از وقوع این حال تغرس نمودند که غرض نواب جنت مکانی از فرستادن او تفرقه ساختن امراء استاجلو است که اعیان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک را اغوا نمودند که در رفتن روم معذرت گوید و او بمعاذیر مموهه تمسّک جسته عرض کرد که جهت صحت ذات مبارکه اشرف نذر کرده‌ام که بزیارت امام ثامن ضامن بمشهد مقدس روم و چون پر عمر اعتمادی نیست امیدوارم که رخصت زیارت ارزانی دارند بدین بهانه در رفتن معذرت خواست نواب اشرف صدر پذیر گفته محمد خان تخماق حاکم چخور سعد که او نیز از امراء معتبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن مشهد نیز بواهمه آنکه مبادا در زمان غیبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تفاق ورزید نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی فرموده ازین مقوله حرفی اظهار نکردند و مشار الیه بدستور معهود مشیر و مؤتمن بود رفته- رفته عزت و اعتبارش می‌افزود چون نظر سلطان استاجلو قه سلطان مصطفی میرزا فوت شده بود نفاگی و اتالیقی شاهزاده مع ایالت و الکاه نظر سلطان بحسین بیک تفویض یافت و او در ساعت مسعود میرزا را بمترل آورده جشن ملوکانه آراست و پیشکش و بالتماز لایق کشید شاهزادگان نامدار که حسب الامر الاعلی بپرسش نواب شاهزادگی و تهنیت نفاگی حسین بیک آمدند یکان یکانرا پیشکشهای لایق کشید فی الجمله آتش فتنه و نزاع اویماقات و گفتگوی هر دو فریق در درگاه معلی تسکین یافته تا دو سال دیگر حضرت شاه جنت مکانی بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه سیچقان نیل مطابق اربع و ثمانین و تسعمائة که دو سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید و در چند نوبه بعضی از اساقل بدترا سوزانیده مجروح ساخت و وجع در زخم بهمرسیده بتب سرایت کرد و اطباء حاذق به معالجه و مداوا پرداختند و بی آنکه احدرا گمان بیماری و مخمرانا و مقربانرا مظنه فوت باشد در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر مزاج و هاج از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مسئولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند همه را مرخص فرمودند که بخانه‌های خود روند که مرا تشویشی چنان نیست شاهزادگان سوای سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق شدند. در سبب توقف او دو قول است یکی آنکه حضرت شاه جنت مکان سلطان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۲

حیدر میرزا را مستقلی ساخته بتوقف امر فرمودند روایت دیگر آنکه والدماش بمظنه آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه در بیرون از اعادی و اضداد گزندی بفرزند ارجمندش رسد و دولتخانه مبارکه ما صدق و من کان دخله کان امنا بود باو گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شد و احتمال قریب دارد که اسّاب ودیعت حیات بمقتضای اجل سیارد و تو که طالب و جانشین پدری تخت پادشاهی را گذاشته کجا میروی مناسب آنست که در دولتخانه توقف نمائی و چون قصّب هایله بوقوع انجامد تاج شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون بر روی قالیچه همایون جلوس نمائی و چون مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق در دست است لشکریان چشم بر زخارف دنیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را بعطایا ارجمند محظوظ و بهرمند گردانی و اعیان و انصار که بدولتخانه مبارکه جمع آیند و جلوس همایون بر تخت پادشاهی مشاهد خلایق گردد و اسمعیل میرزانیان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است بجز اطاعت چاره ندارند و هر کس در آمدن و پای بیرون نخطف ورزید بجزا و سزا رسانی شاهزاده را رای والده موافق مزاج آمده توقف نمود قریب بنصف شب آثار ارتحال بر بشره همایونش ظاهر گشته صبح روز پانزدهم طایر روح پر فتوحش بجناب قدس [۹۴] پرواز نموده و پانزدهم شهر صفر که این واقعه عظمی روی نمود بالهام ملهم غیب «گوش پرنور» موافق تاریخ آمد مخدرات سرایرده سلطنت از وقوع این مصیبت جانسوز جامه صبوری چاک زده بفغان و زاری در آمدند و خدمه حرم محترم در ماتم آن خاهشناه معظم لباس سوگواری در بر کرده چون شب ظلمانی سیاهپوش شدند عالم دگرگون گشته خلایق در ورطه قلق و اضطراب افتادند جمعیت دلها پراکندگی یافته خاطرها پریشان گردید و چرا نگردد آفتاب خاصیتی در پرده کسوف نهان گردید که عالمیان از قبض ثروت عاشق کامیاب فراغت و عافیت بودند قمر ظلمتی سر بجناق خسوف کشید که از پرتو رأی منیرش جهان آسایش و آرامیدگی روشن بود اوصاف حمیده آن یگانه دوران بیرون از حیز بیانست هر چند در صدر دفتر مجملی از آن بر زبان خامه بیان گذشت در اینمقام نیز ادای شمه از صفات پسندیده آن قدسی سمات نمودن ناگزیر است الحاصل آن حضرت در ایام جهانبانی هر گاه از مشاغل مهام سلطنت و کشورستانی فراغی حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و ترویج شریعت غرا و تعظیم علماء و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج و رونق آستانها و مدارس و بقاع الخیر و تعمیر مساجد بالغصی الغایة توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود چنانچه از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب و اوان نشاء جوانی و عین لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی بتوبت و انابت راغب گشته در سنه تسع و تلاثین و تسعمائة که نه سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله بود که زبان صدق بیان بکلمه طیبه توبوا الی الله گویا ساخت و عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده بتوهی راسخ بودند که هرگز نقض توبه پیامن خاطر شریفش نگردید وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردند وقه وقه جمیع امرا و اعیان طوایف قزلباش بموافقت آن حضرت بتوبه رغبت نمودند و در سنه ثلاث و ستین و تسعمائة امراء عظام و ملازمان عتبه اقبال از مناهی گذشته خلایق در کل ممالک و بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند از غرایب حالات «توبة نصوحا» موافق تاریخ آمد.

تاریخ

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادلاسگفت داد و توبه خیل سیاه دین را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۳ تاریخ توبه دادن شد «توبة نصوحا»سر الهی است این منکر مباش این را مجملا در زمان دولت همایون آن حضرت خلایق و عباد الله تقوی و پرهیزگاری شیوه و شعار خود گردانیده بطاعات و عبادات میگذرانیدند در امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه فرمودند که قصبه خوانان و معرکه گیران از اموری که در او شایبه لهو و لعب باشد ممنوع گشته یاقصد تومان تریاک فاروق که در سرکار خاصه شریفه موجود بود بشبهه حرمت در آب روان حل کردند بجهت مولود هر یک از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را بیک طبقه از سادات مستحق یقین التشیع میدادند که در میان ایشان قسمت میشد و در اکثر بلاد سواد اعظم و و شهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده بفقراء محتاجان ذکور و اناث بیتوای آن شهر میدادند در بلاد شیعه بتخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از اناث علیوس و مایحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت میکردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده غیر بالغی در حوض میآوردند تحقیقات و تصدقات که برعایای ممالک و برایای مسالک دادهاند لولا وجوه تمغای شوارع است که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته از تجار و متمولین متردین بازیافت میشد و هر ساله موازی هزار تومان شاهی عراقی بمحصول میپیوست بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان علیه سلوات الرحمان را دیده بودند و هر ساله وجه مولودی را بیک طبقه از سادات مستحق محول میداشتند که در میان ایشان قسمت میشد و در اکثر بلاد سواد اعظم و و شهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده بفقراء و

از نمانند ز تمغا بغیر از آن دافی‌که در درونه تمغاجی از غم تمغاست مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک خصوصا محال شیعه بتخفیف رعایا مقرر کرده از دفاتر اخراج نمودند از برکت حسن اعمال زمان دولتش پنجاه و چهار سال امتداد یافت بفیروزی و اقبال گذرانید در عهد اسلام بغیر از مستنصر باللّه طوی هیچ پادشاهی پنجاه و چهار سلطنت نکرده در عهد همایونش سیاهی و رعیت کامیاب فراغت و عافیت بودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را نظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در عرصه [۹۵] ایران اختیارات طبع وقادش قدوه و قانون است ایام زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بوده هشت سال در زمان حکام سلیمان شان از قبل والد عالیجناب سلطنت خراسان کرده و پنجاه و سه سال و ششماه و بیست و شش روز سریر آرای ملکت ایران بود سادات و علماء و اکثر اعیان بل کافه خلایق در روز ایقاعه غم اندوز بر حیات خویش لرزان و از این مصیبت بنوعی حسرت زده و پریشان گردیدند که گویا عالم و گوکرگون گشته علامت روز محشر در میان خلایق پدید آمده است از امتداد زمان سلطنت آن حضرت در بلاد عجم کسی که فترت پادشاه گردش دیده باشد نبود از سلاطین عالم نامی شنیده بغیر از آن حضرت پادشاهی ندیده بودند این واقعه عظیمه بر عامه خلایق بغایت دشوار نموده علماء اعلام و فقهاء کرام خصوصا میر سید حسین مجتهد جبل عاملی حسب الصلاح امراء بدولتخانه مبارکه آمده جسد مطهرش را بآئین شریعت غرا غسل داده در پورت شیروانی که مابین ماهچه حرم و دیوانخانه بود بامانت گذاشتند در زمان سلطنت اسمعیل میرزا بنوعی که در طی احوال او مرقوم میگردد نقل مشهد معلی کرده در روضه خلد آسای رضویه مدفون ساختند از آنارش باروی بلده طهران و باروی مشهد مقدس و مطلا گردانیدن گنبد مبارکه حضرت امام الجن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۴

و الاسی و میل طلای سر گنبد و عمارات دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات معدود چهار- بازار و باغ ارم تمامی موسوم بسعادت آباد که بلطافت و خوبی شهره جهان و نمونه از باغ جنانست و مسجدی در صاحب آباد دار السلطنه تبریز رحمة اللّه علیه امید که از نتایج حسن اعتقادش بحضرت اهل بیت طیبین و طاهرین یوم یقوم الحساب با معصومان خاندان رسالت و ولایت مشحور بوده ما آن بر گزیدگان درگاه اللّه در ریاض جنان مقیم و جلوه‌گر باد! کنون ناگزیر واقعه نویس است که اساسی اولاد نامدار آن حضرت و سایر شهزادگان جیدر نژاد و اعاظم امراء و ارکان دولت و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال انتظام بخش ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشند که چون اسم هر یکی بتقریبات بر زبان قلم میگذرد طالبان احادیث و اخبار را اطلاعی بر احوال ایشان حاصل گردد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۵

### ذکر اسامی سامیه شهزادگان کامگار و اولاد و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت مکان و برادر زادگان عالی مکان

#### اشاره

شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از فرزندان صلبی و فرزند زادگان نامی و برادر زاده‌ها که در حین ارتحال در قید حیات و در ظل عاطفت آن حضرت کامیاب دولت و عزت بودند سی و پنج نفر بودند: بیست و سه پسر و دوازده دختر چنانچه در ذیل مبین میگردد از آن جمله فرزندان صلبی از پسر و پسرزاده و دختر سوای چند نفری که در زمان حیات آن حضرت کنون ممات پوشیده رخت هستی بسر منزل بقا کشیده‌اند و ذکر آنها مقتضی فایده نیست بیست و دوانند پسران صلبی نه نفر: اول نواب سکندر شأن سلطان محمد میرزا چون تاریخ تولد شاهزادگان کامگار سوای سه شاهزاده نامدار که مرتبه فرمانروائی یافتند بنظر کمترین نرسیده متعرض آن نشد اسامی ایشان و خلاصه از اطوار جلیه و احوال زکیه مرقوم گلنکه بیان میگردد، بالجمله ولادت آن حضرت در شهور سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائة که هشت سال از جلوس همایون شاه جنت مکان گذشته بود از بطن سلطانم صبیه موسی سلطان موصلوی ترکمان از امراء بزرگ بایندریه اتفاق افتاده، طوزند شاه طهماسب اول محمد آمده؛ تاریخ این مولود گرامی است که باین اسم سامی موسوم و بلقب خدایندگه مقلب گشته در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و شش ساله بود در تاریخ سنه ثلاث و اربعین و تسعمائة که آن حضرت شش ساله بود بسلطنت دیار خراسان ارتقا یافته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که و امیر الامراء گردیده آن حضرت در دار السلطنه هرات و مسند فرمانده‌ی تمکن یافته محمد خان متکفل خدمت آن تونهاد ریاض دولت بود و چندین سال در دار السلطنه مذکور بعافیت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار گذرانیده از جمیع امور متداوله خبیر و آگاه بود بفهم و فراست وجود و سخاوت متصف و همت عالی داشت که حاصل بحر و کان در نظر همتش با خاک ره یکسان مینمود گاهی بنظم اشعار زبان گشوده «فهمی» تخلص میکرد هزل و مطایبه و شکفته طبعی شیوه و شعارش بود و رقوم [۹۶] اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر نگاشتی بعد از ایامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان را شوق دیدار آن اصناف خلافت و شهریاری دری برج نصفت و بختیاری امنی فرزند ارجمند سعادت پیوند غالب گشته او را پایه سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزای برادر اعیانی آن حضرت را بهرات فرستادند و بعد از اندک زمانی بنابر مصالح ملکی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اقدس نبود او را طلب فرموده بقلعه قهقهه فرستادند و دیگر باره نواب شاهزادگی بآن منصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از واقعه قزاق تکلو که مصمم یکبک صفوی با قوچی از امراء و عساکر بدفع شر او مأمور گشته بود چنانچه در طی تحریر آن احوال سمت گزارش یافته فیصل پذیر گردید نواب شاهزادگی حسب الامر بالنفاق فرزند ارجمندش سلطان حسین میرزا پایه سریر اعلی آمده بعد از تجدید عهد ملاقات رخصت انصراف یافته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۶

شاهقلی سلطان یکان استاجلو للّه و امیر الامراء گردید در آن ایام آن حضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته در معالجه تغافل میورزند جراحان و کحالان حاذق دعوی معالجه مینمودند آن حضرت متحمل شدید آن امر نشدند رفته رفته آن ضعف قوت گرفته نقص تمام در باصره پدید آمد و میانه آن حضرت و شاه قلی سلطان تفاتن جهات مختلفه غبار نفاری ارتفاع یافت از بد سلوکی یکدیگر شکایت مینمودند شاه جنت مکان بنابر مراعات خاطر شریف فرزند ارجمند آن حضرت را بدار الملک شیراز فرستاده از فرزندان گرانمایش سلطان حسن میرزا را بادرد آورده قرة العین دودمان سلطنت و اقبال شهزاده بلند قدر بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجای والد ماجد بسلطنت ملکه خراسان موسوم گردانیدند و آن حضرت حسب الفرمان همایون تونباده ریاضی سلطنت را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان کامگار روانه شیراز شد و در دار الملک مظفری قدم بر بساط سروری نهاد ولی سلطان قلمقاجی اغلی ذوالقدر للّه و رائق فائق مهمات گشت و آن حضرت چندگاه در آن خطه فرخ بخش دلگشا رحل اقامت انداخته روزگاری بفراغت میگذرانید تا آنکه بعد از ارتحال حضرت شاه غفران مآل و ایام سلطنت اسمعیل میرزا تزلزل باحوال شریفش راه یافته مترصد لطیفه غیبی بود که باقتضای قضا واقعه اسمعیل میرزا روی داد و آن حضرت بمعاضدت بخت مادرزاد بمرتبه بلند قرمانروائی رسید چنانچه در محل خود مشروحا رقم پذیر کلکت بیان میگردد.

از فرزندان آنحضرت اول سلطان حسن میرزا که از صبیه میر عبدالعظیم سیفی حسینی که از امراء معتبر گیلان و داماد قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش بنظر نرسیده اما در حین ارتحال چهده ساله بود چنانچه در شهور سنه ست و ستین و تسعمائة متولد شده باشد شاه جنت مکان آن شهزاده جوانبخت کامران را پایه سریر اعلی طلب فرموده چند گاه در ظل تربیت آن حضرت روزگار گذرانیده بایالت نصف ولایت مازندران منصوب گردید در حین ارتحال شاه جنت پارگاه در مازندران اقامت داشت بفهم و فطرت متصف و صاحب طبیعت بود این رباعی از مشرق خاطر عاطر او طلوع کرده:

رباعی

رویت که ز باده لاله میروید ازوار تاب شراب ژاله میروید ازو

دستی که پیاله ز دست تو گرفت گر خاک شود پیاله میروید ازو

در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا درجه شهادت یافت شرح آن بتفصیل در طی حالات زمان دولت اسمعیل میرزا تحریر میابد.

دویم شاهزاده عالیقدر سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شأن مهد علیا خیر النساء بیگم صبیه قدسیه میر عبدالله خان والی مازندران متولد شده در آنوقت ده ساله و با پدر عالیشأن در دارالملک شیراز بود در زمان سلطنت نواب سکندر شأن سمت وکالت و ریه ولیعهدی یافت و قریب بده سال ایام جهانداری پدر عالیشأن در خدمت والد معزز و گرامی و مؤنسی و مرتب امور دولت بود تا آنکه از کجروی فلک کجرفتار بدست دلاک پسر ناپاکی درجه شهادت یافت چنانچه در طی قضایای زمان دولت پدر بزرگوارش مرقوم کلکت بیان میگردد.

سیم شاه و شاهزاده عالم و عالمیان امنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شاه عباس بهادر خان است که از نواب مریم شأن مهد علیا متولد گشته میلاد با اسعاد آن تونباده گلشن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۷

سعادت و اقبال و برگزیده مهیمن متعال بتاریخ شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک اواخر یوت ئیل ترکی بعضها مطابق سنه ثمان و سبعین و تسعمائة و بعضها موافق ست تسع و سبعین و تسعمائة در دار السلطنه هرات بطالع سنبله روی داد یعنی آفتاب عالمتابی از افق جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را بنور طلعت همایونی روشن ساخت خجسته اختری از مطلع اقبال [۹۷] درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رأفت و امتنان انداخت منهیان آسمانی از آن مولود فرخنده ورود جهانیان را مژده امن و امان دادند و فرمانبران قضا و قدر ابواب مسرت و شادکامی بر روی روزگار ساکنان خطه غبراء گشادند.

بیت

ز برج مکرمت از بخت فیروزم آمد آغازی عالم افروز

فروزان گشته از لطف الهی‌همایون اختری از برج شاهی

کز انوارش زمانه روشنی یافتخروشش بر جین عالمی تافت از آن طالع فرخنده مطالع مزارع امید عالمیان چون خوشه پروین بارور و از صاحب ظالمانش که عطارد است صحایف آمال جهانیان بارقام زرین فام عدل و احسان مزین و محبر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج سلطنت و فرمانروائی قرین حال خیر مآل آن حضرت بوده یکی آنست که عورت قابله که بسعادت خدمت رضاع و پرستاری آن قره باصره اقبال و سرافرازی یافت بی‌آنکه در آن عهد فرزندی از او تولد نموده شیر در پستان داشته باشد بر سبیل تفقد و مهربانی پستان در دهان مبارکه آن حضرت نهاده در هنگام مکیدن بفرمان الهی و حکمت بالغه نامتناهی شیر از پستان آن قابله محترمه در فوران آمده آن گوهر بحر کامکاری برفت تمام نوشیدانده و بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق عادات است آن عفت قباب سعادت پذیر خدمت رضاع آن مولود گرامی گشت و چون از نوادر وقایع و حالات عجیبه غریبه بود قلم سوانح نگار بتحریر آن پرداخت خردمند دقیقه رس داند که از صفوت نژادی که چندین کارهای شگرف در امور دینی و

#### بیان ولادت شاه عباس ماضی اول

دنیوی در ذات اقدس همایونش ودیعت نهاده قدرت ایزدی و دست پرور و منتظمان کارگاه قضا و قدر باشد مثال این امور در شگفت و چه دور و از زمره شاهزادگان نامدار آن گرامی گوهر دریای خلافت و کامکاری نجیب الطرفین است که از جانب پدر ولا گهر و والده نیکو سیر ثمره سجره سیادت و ولایت و دوحه پرومند ریاض سلطنت و خلافت است زیرا که جد پدری و مادری آن حضرت از ارباب سلوک و اهل الله و برگزیدگان درگاهند و بدین موهبت عظمی از سایر شهزادگان و فرمانروایان سلسله علیه صفویه صمت برتری و رجحان بسلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد چه والد آن خجسته گوهر اکلیل سلطنت و بختیاری نواب سکندر شأن ابوالمظالف سلطان محمد بادشاه ولد اکبر حضرت شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیانست که از غایت رفعت شأن و اعتلای مکان و علو نسب و سمو حسب از اوصاف و صافان جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسبت شریف آن خاقان یعقوب نشان با سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب ثراه و مقامات عالیه‌اش از حیز احصاء بیرون است و انتساب آن عارف اسرار الهی بدودمان رسالت و امامت بنوعی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۸

است که در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم وقایع رقم گردیده و والده ماجدهاش سر عظمی و بانوی کبری مهد علیا خیر النساء بیگم صبیه محترمه سیادت و سلطنت پناه میر عبدالله خان والی مازندراست که از نژاد عفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است باین ترتیب که میر عبدالله خان بن سلطان محمود خان بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین معاصر امیر کبیر امیر تیمور گورکان بود و در قلعه ماهانه نیز چنانچه در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته

#### بیان نسب شاه عباس اول از طرف مادر

بجنگ و جدال پرداخت و آن جناب خلف صدق میر بزرگ مذکور است و نسبت شریف او بسید علی المرعشی میپیوندند و بدینجهت سادات این سلسله را مرعشی میانسند و آن جناب بنوعی که در تاریخ جهان آرا مسطور است از احفاد و اعقاب امام الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام است بالجمله آن جناب غفران مآب از اجله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت صوری و معنوی و صارع مجارع مقامات علوی و سفلی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده در اول حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد بعد از اعمال بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان نحن قسمنا انتظام ممالک طبرستان و ترفه حال زیردستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف ربانی حواله شده بود بر حسب تقدیر بمازندران شتافته در آن دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه سدره اشتهاش مرجع خواص و عوام آن ملک گشته والی آن ولایت افراسیاب که از طبقه چلاویان بود بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت آن حضرت درآمده بود از طغری بریدان و ازدحام [۹۸] خلایق اندیشیده با آن جناب در مقام غدر درآمد بدفع او جازم گشته خود با گروهی از اشرار بر سر خانقاه سید رفت و شرها دفع آن بر آن جناب واجب گشته در مقام مدافعه درآمد از تقدیرات ایزدی تیری از شست قضا گشاد یافته بر مقتل افراسیاب رسیده بقتل آمد و آن جناب بظفر و نصرت اختصاص یافته در آن ملک خروج بسیف کرده سلطنت صوریرا با خلافت معنوی جمع کرد تفصیل احوال خجسته مآل آن حضرت بنوعی است که سید ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان مفصلا در رشته تحریر کشیده و مجملی از آن در تاریخ حبیب السیر نیز مسطور است چون تحریر آنها موجب اطناب بود کلکت سخن پرداز از آن باز آمده شروع در مقصد که شرح ولادت با سعادت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است نموده بالجمله آباء و اجداد آن صفوت و عفت قباب طهر هنا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی و فرمانروا بوده و چون ولادت خجسته آن نورپرورده الهی در دار السلطنه هرات روی داد انوار سلطنت و کامکاری از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره میمونش شارق و لامع متجمان دانشور و اختر شناسان فضیلت گستر که در آن هنگام در دار السلطنه مذکور بوده‌اند خصوصا مولانا عبدالصمد

#### تاریخ ولادت شاه عباس اول

هروی از زایچه طالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند که عقریب آن حضرت برتبه والای فرمانده‌ی رسیده آفتاب دولتش از ماهچه افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش ضیاء بخش عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رأفت و امتنانش خواهند آسود شعراء بلاغت گستر تاریخ مولود گرامی پادشاه هفت اقلیم، یافته بدین طریق در رشته نظم کشیده‌اند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۲۹

تاریخ

نونهال چمن بادشهی که بگلزار جهان گشت مقیم

سال مولود وی از کلک فضایجون رقم کرد همی طبع سلیم

ناگهان از پی تاریخش گفت‌هاتفی «بادشه هفت اقلیم» بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والا گهر را والد نامدارش بخدمت پدر بزرگوار عرض نموده که در تعیین اسم سامی گرامیش بدانچه رأی شهریاری قرار گیرد اشاره فرماید که بآن اسم موسوم گردد اتفاقا در آن روز که عریضه نواب سکندر شأن بنظر خجسته اثر حضرت شاه جنت مکان رسید بالهام آسمانی مکررا این بیت بر زبان الهام بیان مبارک جاری میشد:

عباس علی است شیر غازی‌سر دفتر لشکر حجازی و در حین ورود عریضه نیز باین بیت مبتدکر بوده و هر یک از شاهدگان که از کتم عدم قدم بعرصه وجود مینهاد قالیچه و یراق مهد از خزانه عامره شقفت میشد حضرت شاه جنت مکان جهت آن سرو ریاض سلطنت و شهریاری قبالیچه مبارکه که در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه در زیر آن حضرت گسترده شده بود یا یراق مهد فرستاده و همانا بنور فراست و ارشاد که ذات حمیده صفاتش بآن متصف بود دریافته بود که عقریب آن دری برج عظمت و بزرگواری مسند آرای تخت شاهی و جانشین سریر پادشاهی خواهد بود و زود باشد که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال طالع گشته پرتو وصول بر آن مقام بخش و ایوان کیوان مثال انداخته گلشن همیشه بهار ایندولت روز افزون را بتازگی نرهت و طراوت خواهد داد و پژمردگی که از نوایب فتن و فتور بچمن سلطنت و کامکاری راه یافته باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ابهار داده بنیروی دولت و مساعدت اقبال و استقامت رأی و فطانت ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر سزای بد خواهان و بدکاران در کنارشان خواهد نهاد مجملا در حین رضاع تا زمان سلطنت و فرمانروائی آثار و علامات و اشارات غیبیه که هر یک مشعر بر آن است که آن حضرت بمرتبه بلند سلطنت و دارائی رسد بسیار است از آن جمله یکدو امر غریب خارق عادات که از حضرت شاه جنت مکان منقول است و از راویان صحیح القول ثقه استماع شده بنابر مناسبت مقام اعلائی مدارج معنوی آن والا، احتشام از طول کلام نیندیشیده در صحیفه مرقوم میگردد یکی آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده اثر تولد آن نونهاد حدیقه دولت و اقبال بعجه طیه جاه و جلال رسد حضرت شاه جنت مکان نواب سلطان حسن میرزا برادر کلان آن حضرت که در خدمت جد بزرگوار بود بمخالفت ساخته فرمودند که امروز قاصدی از دار السلطنه هرات میرسد و نیکو خبری خواهد آورد که موجب روشنائی دیده ما و تو خواهد بود بعد از آن قاصد رسیده مژده تولد آن حضرت آورد چنانچه مذکور شد دیگری آنکه یکی از قورچیان مظلوم چند سال بعد از ولادت با سعادت آن شهزاده عالی منزل حسب الامر بدار السلطنه هرات رفته بود عود نموده حضرت شاه جنت مکان از تحقیق حالات و شمایل صوری آن حمیده صفات مبنموده همانا آن شخص از نارسائی خرد و عدم دریافت شمایل آن حضرت را چنانچه باید و شاید بیان ننموده حضرت شاه جمجاه [۹۹] با حدت مزاج فرمودهاند که تراز او

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۰

حال آن والا گهر چه خبر، آن قرة العین چراغ افروز این دودمان کرامت نشان خواهد بود و این بیت که:

عباس علی است شیر غازی‌سر دفتر لشکر حجازی که در فوق تحریر یافته در آبوقت بر زبان مبارک گذشته و عقریب آنچه بر زبان مبارک گذشته بمنصه ظهور آمده از زمره چندین شاهدگان عالی منزلت این دودمان که هر یک استعداد و شایستگی سلطنت عالمی داشتند تشریف این مرتبه بلند بر قامت قابلیت آن سرو جویبار خلافت راست آمده مدارج علیای صوری و معنوی آن مولود گرامی باحسن وجهی جلوه ظهور نموده هر چند خوض در صادرات احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب طول کلام است و سخن بدرازا میکشد اما فقره چند از مبادی احوال آن حضرت و باعث تعویض دارائی ملکه خراسان و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم دید که در طی این مقال نگاشته کلک سخن پرداز گردانه بر عقلاء دانشور و دانشوران خردپرور «کالشمس الشارقة من السماء، ظاهر و هویداست که هر گاه از دیوان رفیع الارکان «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ» منصب والای سلطنت و کامکاری باسم سامی صاحب دولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد و اگر چه در بدایت حال ظاهر انواع شداید و محن قرین حال نصرت مآل آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهربینان عالم کون موجب قطع تعلقات روحانی است اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر دورانیان عالم معنی یا حسن وجهی صورت ظهور میابد که در آن قضایای کراهیت نمون هزاران حکمت علمی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ازلی است و وجود گرامی صاحبدولتی که مندرج بدرج حمایت الهی باشد از آسیب دهر و کید و غدر کم خردان خفیف عقل مصون و محروس است.

بیت

اگر نیع عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای عرض از تمهید این مقدمات صورت احوال گرامی حضرت شاه و شاهزاده جم قدر ملایک سپاه مظهر لطف اله سمی هو حبیب حضرت رب العباد اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بسی فرمانروایان والا شکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده بمطالب بلند و مقاصد ارجمند فائز گشته‌اند اما از بدو فطرت و ابتدای خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بتشریف کرامت «و لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ» سرفراز و بخطاب بلا ارتیاب «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ» ممتاز گشته و فوق فرقدسای سلاطین کامکار بتاج و تاج خلافت و بختیاری زیب و زینت پذیرفته آنچه از ابوان رضاع و طفولیت تا عروج بر معارج دولت آن حضرت را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی و غدر حرام نمکان سنخاصت پیشه غفلت اندیشه روی داده تعب و تشویشات مالا تعد و لا تحصی که در ایام کشورستانی و ترددات ملکه گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده هیچیک از کشور گشایان والا قدر را روی نداده چنانچه شمه از آنها در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گزارش میابد یکی از جمله اموریکه نسبت باطفال از شدت الام است جدا کردن او از پدر و مادر مهربان است که

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۱

در بدایت حال و ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال و شنماه از عمر شریفش نگذشته بود قرین احوال خجسته مآل آن حضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاد نبیین این مقال و صورت این احوال بطریق اجمال آنکه در دار السلطنه هرات میانه نواب سکندر شان ابوالغاذب سلطان محمد میرزا والد نامدار آن حضرت که والی آنولایت بود و شاهقلی سلطان یکان الله میرزا بافساد مفسدین وحشت پدید آمده از سلوکت یکدیگر نارافسی بودند مکررا عرایض مشتمل بر شکایت بنایه سریر اعلی میفرستادند حضرت شاه جمجاه جنت مکانی بنابر آنکه من بعد میانه ایشان الیام و مدارا ممکن نبود اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که شهزاده نامدار کامکار سلطان حمزه میرزا را که بانواب کامیاب شاهی ظل اللهی برادر اعیانی و در آبوقت هشت ساله بود بجای پدر در دار السلطنه هرات نصب نموده والد عالیشانرا بحکومت ممالک مقتضی بدارالملک شیراز فرستند حکم قضا جریان یرین نهج سمت ورود و هر صدور یافت نواب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از وصول فرمان قضا جریان اظهار بشاشت و شادکامی کردند اما از گذاشتن فرزند دلبند خود سلطان حمزه میرزا ملالت تمام داشت جدائی از آن قرة العین برایشان صعب [۱۰۰] و دشوار بود دیگر بار عرضه داشت فرستاده استدعا نمودند که چون آن فرزند ارجمند بسادر و پدر انس و الفت تمام گرفته و اگر جدا شود بحتمل که تاب فرقت و جدائی نیاورده اغراض نفسانی بروز علیه کرده بیم ضرر باشد و والدهاش نیز بی او زندگانی نمیتواند کرد و قرة العین سلطنت عباس چون هنوز طفل رضیع است و بجز دایه با کسی انس و الفت ندارد اگر امر شهریاری بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز آید چون حضرت شاه جنت مکان برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند مسئول درجه قبول یافته حکم قضا پیوند برین جمله بنفاذ پیوست و نواب سکندر شأن نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان متوجه شیراز شدند چنانچه در فوق بتحریر پیوست و از ماندن آن نوباوه گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نافذ فرمانست و در بنیان بساط آگهی تفرس نمودند که عقریب آن نهال چمن آرای بوستان سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته بثمره مراد بارور و کامیاب دولت خواهد شد چه حضرت شاه جنت مکان نیز از عهد صبی حسب الفرمان خاقان سلیمان شأن طیبن آشیان بسلطنت خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما یافت و عاقبت در میانه اخوان تخت فیروز بخت سلطنت ایران بوجود شریفش آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آن حضرت نیز هر کدام بسلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت رتبه فرمانروائی یافتند بالجمله آن صاحب اقبال در دو سالگی بمنصب والای سلطنت و فرمانروائی ممالک خراسان و جانشینی والد عالیشان و جد علیین آشیان سربلندی یافت و شاهقلی سلطان بدستور بللهگی معین گشته مهد خسروانی آن جوهر گرامی در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش مینماد چون قلم وقایع رقم مجملی از احوال فرخنده آغاز عجسته فرجام این نور پرورد سپهر اقبال را بر صحیفه بیان نگاشت هان سبکک سر خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان منعطف میسازد.

فرزند چهارم نواب سکندر شأن ابوطالب میرزا است که در سال بیماری حضرت شاه جنت مکان از نواب مریم شأن مهد علیا متولد شد در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود و در حجره تربیت والدین نشو و نما یافت در سنه ایت تیل مطابق ارنج و تسعین و تسعمائة که شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا چنانچه در اواخر این جلد مرقوم قلم سوانح نگار میگردد درجه شهادت یافت ابوطالب میرزا بسمت وکالت دیوان اعلی موسوم گشته بصلاح و صوابدید امراء و ارکان دولت که در آن حین صاحب اختیار امور دولت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۲

بودند سیما علیقلی خان فتح اغلی استاجلو و اسمعیل قلیخان توپچی باشی ولد ولی خلیفه شاملو ولی العهدی یافت و در اواخر تنگرتیل خمس و تسعین و تسعمائة که طلعته ورود اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در عراق بلند آوازگی یافت و بر تخت سلطنت مرورت جلوس نموده ابوطالب میرزا با برادر کوچکترش طهماسب میرزا چند گاه در قلعه نشیمن داشتند تا آنکه در پارس تیل تمان و تسعین و تسعمائة که در قلعه طبرک اصفهان اقامت داشتند بسعی بعضی از امراء و اعیان هر دو مکحول گردیدند.

فرزند پنجم طهماسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم عدم قدم بعرصه وجود نهاده در دارالملک شیراز از بطن خدرمعلی و مهد علیا تولد یافت و چون چند بزرگوارش از عالم رحلت فرموده بود باسم سامی آن حضرت موسوم گردید و او نیز بدستور برادر در ظل عاطفت و اشفاق والدین نشو و نما میافت در خلافوی تیل سنه ثلاث و تسعین و تسعمائة که طایفه نکلو و ترکمان بجهت قتل امیر خان ترکمان که در محل خود گزارش خواهد یافت با شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا منافقه آغاز نهادند در تبریز او را دزدیده بمیان خود برده بعراق بازگشتند و در مقام تربیت شاهزاده درآمده با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا مقاتله نموده شکست یافتند شاهزاده گرفتار گشته در قلعه الموت محبوس گشت تا آنکه در قلعه طبرک اصفهان باتفاق برادر مکحول گشت چنانچه مذکور شد چون اسامی فرزندان گرامی نواب سکندر شأن سلطان محمد یادشاه در حین بیان آمد اکنون اسامی سایر فرزندان نامدار کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان میگردد.

فرزند دویم آن حضرت اسمعیل میرزا است او نیز از سنر عطفی سلطنتم صبیه موسی سلطان موصلو متولد گشته برادر اعیانی نواب سلطان محمد میرزا است و در ملازمت والد نامدار نشو و نما یافته همواره منظور نظر شفقت و تربیت بود و انوار عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش میتافت و در اتی و سنین و تسعمائة که صبیه مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی را که از مرحومه خانش بگم همشیره حضرت جنت مکان بوجود آمده بود بحباله او در می‌آورد در یاغ دلگشای شمال آباد [۱۰۱] تبریز جشنی عظیم آراسته چنان عروسی کردند که هنوز آن جشن و سور در میانه قزلباش زبانزد خاص و عام است و از غایت اشتفاق بدرانه آن حضرت در چنان جشنی شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قد افراخته بر قاقمی درآمدند و حضار آن محفل سعادت پیرا هر یک فراخور حال و اقتضای وقت تارها کوده ارباب طرب و ساز و مغنیان نغمه پرداز از بسیاری نثار که در آن هنگام سرا فراهم آمده بود بی‌نیاز گشتند و او قدر این مراتب عالی و شفقتهای شاهی را ندانسته باموری که مرضی خاطر مبارک پدر بزرگوار نبود اقدام مینمود حضرت شاه بودن شاهزاده را در رکاب معلی مصلحت ندانسته در سنه ثلاث و تسعین و تسعمائة نواب سلطان محمد میرزا را از دار السلطنه هرات باردو طلبیده اسمعیل میرزا را بهرات فرستاد علی سلطان نکلو حسب الامر او را بهرات رسانید و سلطان محمد میرزا را آورد در محور ساوجبلاغ علی سلطان مغضوب گشته بضرب لگد قورچیان مضمحل گردید سیبی جز آن ظاهر نشد که در بردن جناب میرزا مجهد و شرطی بجا نیاورده باشد العلم عند الله همانا سلوکش خراسان میرزا نیز بر وفق رضای اشرف نبوده بنابر بعضی مصالح ملکی و پاس دولت اندک زمانی نگذشته بود که جناب شاهزادگی از حکومت آن ولایت معزول گردید و سوندرک بیک اقتدار قورچی باشی حسب الامر بهرات رفته او را از راه طبس و یزد آورد چون بساوه رسید وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته او را از ساوه بقلعه قهقهه برده نواب سلطان محمد میرزا باز بهرات تشریف برده چنانچه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۳

مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال و شنماه و بیست و یک روز در آن قلعه روزگار گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بمرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی رسید چنانچه در ذیل این دفتر در محل خود مرقوم و محرر خواهد گشت.

فرزند سیم سلطان حیدر میرزا که از بنات مکرمه عظمی و اعیان گزیجه که در ملکه زوجات مظهره حضرت شاه جنت مکان انتظام داشت تولد یافته تاریخ ولادتش معلوم محرر اوراق نگشته اما در حین ارتحال حضرت شاه جنت مکان بیست و دو ساله بود برین تقدیر در شهور سنه اثنی و سنین و تسعمائة متولد شده باشد از وقت تولد تا حین ارتحال والد در درگاه معلی بود و در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و نما میافت صدر الدین خان والد او که از امراء معتبر بود بدستور مذکول خدمت شاهزاده بود و حضرت شاه را توجه تام بشاهزاده بود و او نیز بر وفق رضای پدر سلوکت مینمود در اواخر ایام حیات که بانتظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت بغبه مفتقت نمیدندند بشاهزاده رجوع میکردند و بتوجهات خاطر اشرف بین الاخوین امتیاز داشت بدینجهت روز بروز در نظر شاهزادگان و امراء طوایف قزلباش قدر و مقدارش می‌افزود از آثار توجهات شاهری آن حضرت اعتبار عظیم یافته از غرور جوانی و تخیلات نفسانی قرار ولی العهدی و پادشاهی را خود داده اکثر معارف لشکر خصوصا طایفه شیخاوند و استاجلو و طبقه گزجه و غیرهم دل بر سلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان که یکدو سال قبل از ارتحال روی داد اتباعش بچوصلگی کرده ارتکاب بعضی امور که منافی صوفیگری و اخلاص بود کردند چنانچه مشروحا در قضایای ایام بیماری مرقوم کلک بیان گشته شاهزاده اندکی خجلت زده گشت اما آن حضرت بعد از بیماری و صحت یوفور تهور و تغافل نوعی نکردند که بی‌التفاتی نسبت بفرزند ارجمند ظهور یابد و بهمان دستور منظور نظر عاطفت بود تا آنکه در شانزدهم ماه صفر سنه تسعمد و هشتاد و چهار یکروز بعد از واقعه هایله والد نامدار چنانچه در ذیل این صحیفه مشروحا نگاشته کلک بدایع نگار میگردد درجه شهادت یافت و چون منشور دولتش در لوحه قضا رقم ثبت نیافته بود و روزنامچه عمرش بآخر رسیده این واقعه دست داد بسیار صالح و پرهیزگار و رحیم دل و با خلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت.

فرزند چهارم آن حضرت سلطان سلیمان میرزا است که از همشیره شمخال سلطان چرکس که او نیز از جمله زوجات مطهره بود متولد شده در حین ارتحال والد غفران مآل بیست و یک ساله بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان در زمان حکومت او را بمشهد مقدس معلی فرستاد و حاکم مشهد را بلله‌گی شاهزاده تعیین فرموده معلمی قرار دادند که اکتساب فضایل و کمالات نموده منصب خادم- باشیگری روضه حضرت امام الجن و الانس باو تفویض یافت و مدتها بدین خدمت قیام داشت در سنه ثمان و سبعین و تسعمائة که شاهولی سلطان ثانی اعلی ذوالقدر از حکومت مشهد مقدس معزول گشت شاهزاده را باردو طلب فرمودند بدرگاه معلی آمده در خدمت والد بزرگوار معز و محترم بود بعد از رحلت شاه جنت مکان و ایام سلطنت اسمعیل میرزا که همتش بدفع [۱۰۲] و رفع شاهزادگان مقصور بود او را بشمخال سلطان چرکس خال شاهزاده سپردند مشار الیه بجهت کسب اعتبار خود رضای خاطر اسمعیل میرزا جسته بدفع او اقدام نموده چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان می گردد.

فرزند پنجم آن حضرت سلطان مصطفی میرزا است که والدماش از طایفه گرجیه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۴

و از جمله سراری حضرت شاه جنت مکان بود در حین ارتحال والد پرزگوار بیست ساله بود لله‌گی جناب میرزا بامراء عظام اساجلو تعلق داشت و در میان اساجلو نشو و نما یافت بسیار قابل و مستعد و خوش سیما بود در ایام تسخیر گیلان به پیش که گیلانیان یک دو مرتبه یاغی شده لشکر بر سر ایشان تعیین شد جناب میرزا نیز بدان خدمت مأمور گشته فیروز جنگ آمد و رتبه ایالت یافته صاحب جیش و لشکر بود بعد از آنکه نظر سلطان لله میرزا فوت شد لله‌گی او بحسین بیک یوزباشی که بجای نظر سلطان مرتبه ایالت یافت در کل مواد با سلطان حیدر میرزا متفق بود بعد از رحلت شاه جنت مکان که امراء اساجلو یادشاهی سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده بدولتخانه رفتند جناب میرزا رفیق ایشان بود بعد از شهادت سلطان حیدر میرزا که نفرقگی در میانه اتباع او افتاد جناب میرزا از قزوین بیرون رفته بمیانه ایل بیات که ملازم میرزا بودند رفت حاجی اوس سلطان بیات میرزا را بدست آورده بخدمت اسمعیل میرزا آورد او را بپیره محمد خان اساجلو سپردند امراء اساجلو صلاح خود را در افتاد و اعدام شاهزاده تصور نموده در خانه پیره محمد خان آن شهزاده نوجوانرا بجه هلاکت کردند چنانچه در طی وقایع سلطنت اسمعیل میرزا مذکور خواهد شد.

فرزند ششم آن حضرت سلطان محمود میرزا است که از جواری آن حضرت متولد گشته در حین سلطنت پدر بزرگوار هیجده ساله بود بکمربته بحکومت گیلان به پیش منصوب گشته در بلده لاهیجان اقامت داشت بجهت باغیگری و فته گیلانیان حسب الامر بیرون آمد در اواخر زمان شاه جنت مکان بحکومت شیروان منصوب گشت اوس خان بلله‌گی و اتالیقی مقرر گشت اما تا حین ارتحال پدر بزرگوار در پایه سریر اعلی توقف نموده بشیروان نرفت و در میانه طایفه روملو بسر نبرده پسران اوس خان متکفل خدمت بودند و چون امراء اسمعیل میرزائی بودند جناب میرزا درین امر با ایشان متفق بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا با یکه پسر طفلی که داشت و محمد باقر میرزا موسوم بود شربت شهادت چشید چنانچه مذکور خواهد شد.

فرزند هفتم آن حضرت امام قلی میرزا است که از همشیره زال یکتا گرجی که از معتبران طبقه گرجیه بود متولد گشته در زمان رحلت پدر بزرگوار چهارده ساله بود و حضرت شاه جنت مکان او را والی لاهیجان که دارالملک و حاکم نشین گیلان به پیش است گردانیده در آن خطه اقامت داشت و پیره محمد خان اساجلو لله میرزا بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا که پیره محمد خان از گیلان بیرون آمده باستقبال او رفت جناب میرزا را همراه آورده در اتکه قراباغ زنجان زود بملازمت برادر رسید چند گاه بحسب ظاهر منظور نظر مرحمت و اشفاق بود تا آن که در دار السلطنه قزوین بمرافقت سایر برادران وداع عمر و زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد.

فرزند هشتم آن حضرت سلطانعلی میرزا است که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا است و در آن وقت چهارده ساله بود و در بلده گنجه اقامت داشت ابراهیم سلطان زیادةاغلی بگگربیگی قراباغ لله میرزا بود در زمان اسمعیل میرزا آقایان قاجار حسب الامر بارد و آوردند چندگاه بعد از شهادت شاهزادگان بقزوین رسیده بملاقات برادر فایز گردید بفرموده اسمعیل میرزا مکحول و معدوم البصر گردید و تا حین تحریر این صحیفه در قید حیات است و الیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معز و گرامی و آسوده حال روزگار میگذراند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۵

فرزند نهم سلطان احمد میرزا است که حضرت شاه او را سلطان احمد بغدادی خطاب میفرمودند والده او از جمله جواری بود و در هنگام رحلت آن حضرت سیزده ساله بود امیر اصلان سلطان ارشلو اقتدار لله میرزا بود چند گاه او را در اصفهان نگاه میداشت و در آن حین حسب الامر بارد و آورده در خدمت پدر نامدار معز و گرامی بود چون طایفه افشار خصوصا ارشلو در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند او نیز بتبعیت لله تابع آن طبقه بود در زمان اسمعیل میرزا او نیز بطریق سایر شهزادگان راه عدم پیمود.

و بنات مکرمه حضرت شاه جنت مکان هشت نفر بودند:

### ذکر اسامی بنات شاه طهماسب اول

اول گوهر سلطان بیگم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزای ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از واقعه میرزا از بسیاری ناله و زاری و اندوه و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت نموده و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت.

دویم پریخان [۱۰۳] خانم است که نامزد بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا بود اما هنوز بنصرف او در نیامده بود در خدمت والد پرزگوار معز و گرامی و بغایت معتبر بود و خلایق در مهام مشکله بخدمت علیاش توسل جسته بوسیله ایشان صورت میبافت و از وفور عقل و دانش در ملازمت همایون اعلی مشیر و مشار الیه بود برخی از حلالت او در وقایع ایام بیماری شاه جنت مکان گذشته و سطری از احوالش بعد از این مرقوم میگردد مجملا بعد از رحلت شاه جنت مکان در تمشیت اسمعیل میرزا سعی بسیار کرد و آبروئی نیافت بعد از واقعه او در جلوس نواب سلطان محمد میرزا بخدمتش بد مقله شده تا میان پرداخته و شرح آن بتفصیل در این کتاب در محل خود گزارش خواهد یافت.

سیم خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید خان والی پیرسی بود بعد از واقعه جمشید خان در زمان فرمانروائی حضرت اعلی همایون شاهی ظلل اللهی بحباله نکاح شاه نعمت الله ولد میر میران یزدی درآمد و الی غایت در قید حیاتست دو پسر از جمشید خان داشت هر دو عالم جوانی رحلت نمودند.

چهارم زینب بیگم که شاه علی بیک شاملو قورچی شمشیر شاش بوده حوری خان خانم از بنات معظمه گرجستان بود اسمعیل میرزا او را بعلی قلی خان نواده دورمیش خان شاملو که بحکومت هرات فرستاده و او معظومه او بود اما بتصرف او در نیامده بود بسیار عاقله و رحمة للعالمین است در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بانوی حرم علیه عالیه و در خدمت آن حضرت قرب و منزلت عظیم داشت و تا تحریر این کتاب در حرم علیه عالیه معزز و محترم است خیرات و مبرات از او بظهور میآمد امید عمر طبیعی باید.

پنجم مریم سلطان بیگم همشیره اعیانی علیا جناب علیه عالیه مذکوره است در زمان نواب سکندر شأن سلطان محمد بادشاه بحباله خان احمد سلطان والی گیلان به پیش درآمد و بعد از آنکه خان احمد از این دولت رو گردان شده چنانچه در محل خود گزارش خواهد یافت بروم رفت شهزاده ماضیه که از خان احمد داشت بدودمان پدر نقل نموده در زمان حضرت اعلی شاهی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۶

ظل اللهی وفات یافته صیغه‌اش از زمره محدرات استار سلطنت است.

ششم فاطمه سلطان خانم که در زمان نواب سکندر شأن بحباله امیر خان موصلوی ترکمان درآمده بعد از اندک روزی در خانه او فوت شد.

هفتم شهره بانو بیگم در زمان نواب سکندر شأن بحباله سلمان خان ولد شاه علی میرزای اساجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود درآمده او نیز بعد از اندک زمانی در منزل او فوت شد با خدیجه بیگم که زوجه جمشید خان بود از یک مادر بودند دختر حاکم دامغان.

هشتم خانش بیگم همشیره اعیانی امام قلی میرزا که در حباله شاه نعمت الله یزدی ولد میر میران درآمده بود و در منزل او فوت شد و سنجر میرزا نام پسری ازو دارد.

اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده و دختر سیزده نفر در حین رحلت آن حضرت در حیات بودند.

پسران صلبی سه نفر: اول سلطانحسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان میرزا والی ولایت قندهار و زمین داور گردید و چندین سال در آن ولایت بفرمان هم عالیقدار حاکم بااستقلال بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا باجلل طبیعی فوت شده پنج پسر داشت محمد حسین میرزا که در زمان ارتحال پدر هیجده ساله بود و پدرش او را با همشیره او اغلان پاشا بیگم باردو فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صلبی منظم و معزز و گرامی بود در زمان اسمعیل میرزا شهادت یافت مظفر حسین میرزا پانزده ساله بود در زمان جلوس نواب سکندر شأن بجای پدر والی قندهار گشت رستم میرزا دوازده ساله بود در زمان مذکور حکومت زمین داور باو تعلق گرفت سنجر میرزا و ابو سعید میرزا هر دو کودک بودند شرح حال و مال هر چهار برادر در زمان نواب سکندر شان حضرت اعلی شاهی ظلل اللهی بتفصیل نگاشته کلک بیان خواهد گشت صیبه مذکورهاش در زمان نواب سکندر شأن بحباله نواب شهزاده کامکار ابوالغالب سلطان حمزه میرزا درآمده بعد از او در سلک مخدرات سرایرده اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی انتظام یافته بعد از چند سال در جریم عزت آن حضرت فرمان یافت.

پسر دویم بهرام میرزا ابراهیم میرزا است که والدماش از عظماء ولایت شیروان و داماد حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال آن حضرت در درگاه معلی بمنصب ایشیکک آقاسی- گری معزز و سربلند و پرور قابلیت و استعداد و عقل و ادراک آراسته در خدمت عم عالیقدار معز و محترم و مشیر و معظم و صاحب رأی و مشورت بود در زمان اسمعیل میرزا چنانچه مذکور خواهد شد شربت شهادت نوشید یکدختر که از صیبه شاه جنت مکان داشت اکتساب علوم دینیه نموده فاضله و متورعه بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظلل اللهی از شیراز [۱۰۴] متوجه زیارت بیت الله الحرام شده در مکه معظمه بحباله امیر نصیر الدین حسین شیرازی که از سادات عظام دشتکی و از افاضل نامدار و متورعین روزگار بود در آمده در آن مدینه معظمه اقامت گزید.

پسر سیم بدیع الزمان میرزا است که بفرمان عم بزرگوار در سیستان و والی ولایت تیمروز بود تیمور خان اساجلو لله و اتالیق بود یکپسر کودک داشت بهرام نام در زمان اسمعیل

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۷

میرزا تیمور خان بفرمان او هر دو را از میان برداشت چون جولان خامه وقایع نگار در عرصه تعداد شهزادگان کامکار بقدر الطاقه تکدویو نموده اکنون وقت آنست که انتهب خوشخرام قلم بطرف تعداد امراء عظام و خوانین ذوی الاحترام طایفه رفیعه قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال آن حضرت بسمت ایالت موسوم و در ممالک محروسه بحکومت و دارائی مشغول بودند الحطاف باید و صحیفه بیان بذکر آن گروه عقیدت گزین آرایش پذیرد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۸

### ذکر امراء نامدار از خوانین و سلطانان عالیمقدار که بعضی در درگاه معلی و بعضی در ممالک بودند

#### اشاره

امراء عظام و خوانین والا مقام و سلطانان خرد و کلان که در حین ارتحال حضرت شاه غفران پناه برتبه امارت سرافراز بودند اکثر ایشان صاحب طبل و علم و خیل و حشم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم گشته یکصد و چهاردهاند و اسامی چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و هر اویماق درین صحیفه مندرج میگردد و در تفصیل حال همگی فایده نیست.

### ذکر اسامی امراء طایفه شاملو

طایفه شاملو: که معظم طوایف قزلباش و بقدمت خدمت و حقوق و جانسپاری از همه در پیش و سر دفتر اویماقاند و در زمان خاقان جهان ستان و ظهور این دولت و خاندان و اوایل جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان امراء پرزگ و خانان عالیشان در میان طبقه شاملو بودند مثل حسین بیک لله خاقان سلیمان شأن ابوالبقاء شاه اسمعیل بهادر خان و هیدی بیک که بشرف مصاهرت آن حضرت سرافرازی داشت و دورمیش خان ولد او- حسینخان برادر مشار الیه که خواهر زاده حضرت شاه جنت مکان بود زینل خان و افزیور خان و غیر ذلک بمناصب بلند و تیولات ارجمند از سایر اویماقات امتیاز داشتند اما در این هنگام بمنجلر صاحب نظاره و علم بیش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس معلی و زیاده از دیگر امراء صاحب قشون و لشکر بود اکثر میرزاهای شاملو در سلک قشون او منتظم بودند فولاد خلیفه حاکم ولایت همدان بود دیگر سلیمان خلیفه که او از حکومت استرآباد معزول گشته در درگاه معلی بود.

### ذکر اسامی امراء طایفه اساجلو

طایفه اساجلو: نیز در زمان خاقان گیتی ستان سلیمان شأن و شاه جنت مکان دارای امراء پرزگ بودند مثل حاکم دیار بکر و قراخان برادرش و قلیج خان و چایان و کیبک سلطان و مثا سلطان و صدر الدین خان و فاروق سلطان و عبدالله خان و شاهقلی سلطان حاکم چخور سعد و غیرهم همگی در ممالک محروسه صاحب الکاه بودند در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان بسبب تلاش ولایت و عناد دیو سلطان تکلو چنانچه در جلوس حضرت شاه رفته‌رفته کلکک بیان گردید امراء اساجلو مغضوب گشته چندگاه در گیلان بسر بردهاند اما بعد از انحطاط دولت تکلو و رفع تسلط باز مورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر از آن طایفه در حین رحلت آن حضرت رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند معظم ایشان در درگاه معلی حسین بیک ولد حسن بیک یوزباشی بود که بجای عمش نظر سلطان امارت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۳۹

یافته لله شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بود و در خدمت اشرف قدر و منزلت عظیم داشت و صاحب رأی و مشورت در امور ملکی دخیل بود و قشون آراسته داشت و از ارکان دولت قاهره بود دیگری مراد خان سفرچی ولد تیمور خان که از امراء پرزگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان بتسخیر قلعه کجور رفته در اردو نبود، دیگر الله قلی سلطان کراچیا که از ایالت گیلان معزول گشته از امراء درگاه معلی بود، دیگر پیری بیک قوجلوی که او نیز از امراء درگاه بود اما در وقت ارتحال حضرت شاه بورامین رای که از اقطاع وی بود رفته بود، و از امراء ممالک محروسه دیگر پیره محمد خان چاولشلو امیر الامراء به پیش و لله امام قلی میرزا از امراء پرزگ صاحب قشون بود، دیگر محمدی خان تخماق که امیر الامراء چخور سعد و از امراء پرزگ معتبر بود در ازدیاد لشکر و قشون از اقران در پیش بود در حین رحلت شاه جنت مکان بایلچیگری روم رفته بود در زمان اسمعیل میرزا آمد، دیگر شاهقلی سلطان [۱۰۵] یکان حاکم دار السلطنه هرات و امیر الامراء خراسان و بسمادت خدمت لله‌گی شاهزاده کامکار عالیمقدار ابوالمؤید شاهزاده عباس بهادر خان که بفرمانروائی ایران رسیده معزز و سرافراز بود، دیگر نظر سلطان آسایش اغلی که

در هرات یساق کش بود در توسیه و غوریان الکاء دانت، دیگر ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان که حاکم سرخس بود، دیگر ولیخان چرخچی باشی خراسان از اویماق شرقلو استاجلو حاکم خواف و با خزر بود، دیگر محمود خان صوفی اغلی که از امراء خراسان و در آتوفت حاکم ترشیز بود، دیگر تیمور خان پدر مراد خان حاکم بیستان و قد بدیع الزمان میرزا بود، دیگر الغوث سلطان جاولشلو حاکم شوشتر و دزفول و میر معتبر بود، دیگر شاهقلی سلطان قازنجه اغلی اویماق ماهی قفیه لوی حاکم سدی و در تفلیس بکوهک داود خان گرجی و تمشیت مهمات او مأمور بود، دیگر مصطفلی سلطان ولد کچول شاهویردی در خراسان بود و در ذکر تمامی امراء استاجلو چندان فایده نیست و بهمین جماعت که ذکر شد اختصار رفت.

### ذکر اسامی امراء طایفه ترکمان

طایفه ترکمان: معظم ایشان امیر خان موصلوی نواده گلابی خان که امیر خان ماضی جد او بود در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن از دیار بکر با خیل و حشم بدرگاه جهان پناه آمد و در جنگ شاهی بیک اوزبک که در مرو واقع شد مردانگیها ازو بظهور رسید و چند گاه امیر الامراء خراسان و قد حضرت شاه جنت مکان بود و خود نیز میر معتبر ذیشأن بود و در حین رحلت شاه جنت مکان در خوارزی اقامت داشت در زمان نواب سکندر شأن امیر الامراء آذربایجان گشته شرف مصاهرت این دودمان یافت چنانچه در فوق اشعار شده محمد خان موصلو قوم امیر خان چند گاه حاکم بیستان بود در حین ارتحال حضرت شاه از بیستان معزول شده در ترشت خراسان و توابع الکاء دانت در زمان جلوس نواب سکندر شأن از ارکان دولت قاهره گردید.

دیگر شاهقلی خان پرتاک که از امراء بزرگ ترکمان و در اصفهان بود در زمان اسمعیل



میرزا حاکم مشهد مقدس و امیر الامراء نصف خراسان گردید، دیگر سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه حاکم تون و طبس خراسان بود، دیگر حیدر سلطان جاولی ترخان که حاکم قم و از امراء بزرگ درگاه معلی بود دیگر ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار محمد ترخان از امراء درگاه معلی بود.

طایفه دوملو: معظم ایشان در آن عهد مارو سخان امیر الامراء شیروان و از امراء معتبر بود، دیگر حسین قلی خلفاء در درگاه معلی منصب خلیفة الخلفائی داشت میر صاحب نقاره و علم نبود اما بغایت معتبر و مشیر و مشار الیه بود طایفه صوفی که از دیار بکر و هر طرف روم پایه سریر اعلی جمع آمدند بالتمام تابع او بودند، دیگر دلو بودای که از حکومت خوی آمده در درگاه معلی بود دیگر قربان سلطان در درگاه معلی بود.

طایفه ذوالقدر: معظم ایشان در درگاه معلی محمد قلی خلیفه قورطلو که از ارکان دولت قاهره و قتلون آراسته داشت، دیگر محمد خلیفه عمزاده ابراهیمخان حاجی لر حاکم استراباد بود، دیگر ولی سلطان قضاقچی اغلی حاکم دارالملک شیراز و قد نواب سلطان محمد میرزا بود، دیگر ثبت آقا حاکم جام در خراسان بود، دیگر شاهقلی خلیفه از امراء بزرگ حاکم لار و بحر فارس بود، دیگر منصور بیکه ولد ابراهیمخان لر در خوی بود.

طایفه افشار: معظم ایشان در درگاه معلی امیر اصلان سلطان ارشلو که از امراء بزرگ افشار و صاحب جیش و لشکر بسیار و قد سلطان احمد میرزا بود، دیگر خلیل خان نیز از امراء ذیشأن و حاکم کوه گلپایه و صاحب ده هزار خانه افشار بود، دیگر محمود سلطان میر بزرگ حاکم ساوه بود، دیگر یوسف قلی سلطان برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود و بکرمان نرفت در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی و ارکان دولت شد، دیگر اسکندر خان قوم خلیل خان در هرار جریب بود در زمان نواب سکندر شأن حاکم کوه گلپایه شد، دیگر یکان سلطان حاکم قراه و اسفرار خراسان و میر معتبر بود. دیگر خسرو سلطان کورامانی در خراسان بود دیگر امراء از اقتدار بودند بذکر این چند نفر از اکتفاء نمود.

طایفه قاجار: یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان زیاد اغلی بجای ابراهیم سلطان بیگلر بیگی قرایاغ و قد سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود، دیگر میرزا علی سلطان از امراء معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بود، دیگر علی خلیفه آجیقه لو حاکم دامغان و بسطام بود، دیگر سلیمان یکه زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان شکم اغلی نیز مرتبه امارت یافتند، دیگر سولاغ حسینی میر بزرگ در گیلان الکاء دانت [۱۰۶] دیگر اردوغدی خلیفه

### ذکر اسامی امراء طایفه قاجار

میر بزرگ آن طبقه بود در گیلان الکاء داشت تکلو ولی سلطان شرف الدین اغلی قوم محمد خان در خراسان اندک الکاء داشت و آن طایفه از جهت باغیگری الامه از نظر اعتبار افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت تکلو درآمده اعتبار یافتند.



### اسامی امراء طایفه طالش

طایفه طالش: بایندر خان میر بزرگ آن طبقه و در آستارا بود، دیگر حمزه سلطان از امراء معتبر درگاه معلی بود، دیگر حاجی اویس سلطان میر معتبر بود، دیگر فراخان حاکم شوره گل و الشکر، چغور سعد بود، دیگر الیاوت و ابراهیم خلیفه در چغور سعد الکاء داشت.

طایفه خوشلو: حسینجان سلطان میر معتبر بود.

### اسامی امراء طایفه اکراد

طوایف اکراد: شرف خان روزکی که از امیرزاده‌های تفلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته معتبر بود و حاکم تنکابن گیلان بود، دیگر خلیل سلطان سیاه منصور حاکم نخجوان و سیورق بود، دیگر اغلامن بوداغی چگنی در خراسان حاکم خوشان بود و از امراء فارس بود، دیگر قلیچ خلیفه یلوزکی از امراء چغور سعد بود، دیگر تیمور خان اردلان حاکم حسنآباد و یلکان بود و شاه رستم عباسی و برادرش محمدی هر دو حاکم از کوچکک بودند شاه جنت مکان الکا را میانه برادران قسمت نمودند خانه و ایسر بشاه رستم و خرم آباد و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از محمدی خلافی ظهور یافت اما شاه رستم بر جاده بندگی رانیخ و از یکک جهتان بود.

طایفه چگنی: محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی هر دو در قراباغ نامین زیاد اغلی بودند ذوشم سلطان او نیز در قراباغ بود.

طایفه چغاتای: میرزا علی خلیفه میر گرایلی در خراسان بود ابن حسین ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ در بندگان مشهد مقدس میبود و در آخر حاکم سرخس شد حاجی محمد سلطان کوتوال مشهور در خراسان حاکم ساوه و محلات بود و از سادات عظام بود.

### اسامی امراء طایفه شیخاوند

طایفه شیخاوند: صدر الدین ولد معصوم بیکه صفوی از امراء درگاه معلی بود و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا بود. سید بیکه برادرش در سلکک امراء عظام منتظم و حاکم استراباد بود و در حین ارتحال شاه جنت مکان ازو تغیر شده بود سید سلیمان مشهور بسید بیکه کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه در زمان خاقان سلیمان بنابر ظهور دولتخواهی تربیت یافته در سلکک امراء منتظم و حاکم حله بغداد بود و در معرکه چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظور نظر اعتبار گردانیده از امراء معتبر درگاه و مهردار مهر مبارکت شرف نفاذ بود و دیگر امراء و حکام از هر طایفه و هر طبقه در ممالکت بودند که تفصیل آنها متضمن فایده نیست.

### یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و ایشیک آقاسیان و یساولان

یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان در حین ارتحال ششهزار نفرند: از آن جمله چهار هزار و پانصد نفر قورچی و یکه هزار و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان داش و یساولان و بوکاولان و غیر ذلکک در میانه این گروه از



یساولان و قورچیان معتبر و ایشیکک آقاسیان و یساول باشیان قور و دیوان و میر شکاران و توپچی باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که پایه امارت رسیدند اگرچه برتبه امارت سرافراز نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امراء نبودند و هر یکک فراخور حال نوکران کارآمدنی داشتند از پنجاه نفر تا پنجهزار چنانچه شش هزار کس ملازم خاصه پادشاه بودند و ملازمان ایشان و نوکران که بشمار صحیح درآمد حسب التخمین بیست هزار کس میشدند بلکک زیاده و آوازه جلادت و شجاعت کرده قورچی بمثابه بود که در هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بودند با یکهزار نفر از سایر طبقات حشم برابر بودند.



### ذکر سادات عظام و علماء ذوی الاحترام و وزراء و ارباب قلم و شعراء بلاغت شیم

بخاطر ناقص مسود اوراق رسید که صحیفه را بذکر طبقه علیه سادات عالیقدر و صدور منبع البرکات و علماء کرام و ارباب عمائم و وزراء و مستوفیان و ارباب استعداد و شعراء بلاغت شعار زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی و ممالکت بودند آرایش دهد و برخی از احوال خیر مآل فضایل و کمالات هر یکک نگاشته کلکک سوانح نگار میگردد.

ذکر سادات و مشایخ علماء: اگر چه مناسب باین بود که [۱۰۷] بنابر اعزاز و احترام این طبقه جلیله بعد از اسامی شاهزادگان عالیشان رقمزده کلکک بیان گردد اما چون در معظم قضایا اسامی امراء و ارباب جلادت بیشتر مذکور میگردد و تعارت پر احوال ایشان بر سیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم جسارت رقم بر تحریر آن تقدیم داد.

### ذکر سادات رفیع القدر و العنزلة و الشأن بنحوی است که تقصی میتود بعون الله

بالجمله سادات عظام را که ذریه طیبین و طاهرینند معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمودند مصداق این مقال تعظیم و توقیر زیاده از حد اعتدال سادات اسکویه تبریز است که چند گاه مورد تعظیمات بیکران شاه جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان در این مقام نگاشتن مناسب نمود. سادات مذکور چهار برادر بودند: میر صدر الدین محمد، و امیر نظام الدین احمد، و امیر قمر الدین، و امیر ابوالحامد و جد آنان میر ابوالقاسم از سادات عالیشأن و جامع کمالات صوری و معنوی و در خدمت سلاطین معزز و محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبه محرمیت و هزت و اعتبار یافتند که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت سلاطین عشر عشیر قرب و منزلت و اختیار و اقتدار نیافته هر اراده مقدور و غیر مقدور که میگردید هنوز زبان باظهار آن نگشوده بودند که ایما و اشعار بلاتوقف صورت پذیر گشته بود اگر همه در امور دولت محظورات لازم آمدی و روز نقشدی و هر روز هفته انعامی و احسان درباره ایشان بلاتوقف بظهور میآمد بمثابه گنجاج بودند که آنچه ملوسات و تحف و هدایا سرکار خاصه نظر قبول ایشان بر آن می‌افتد و همان ساعات فرمان بر آن حسب الفرمان قضا جریان تسلیم مینمودند و اکثر اوقات محتاج بعرض نبودند مکررا آن حضرت در منزلی که در موضوع اسکویه واقع است قدم رنجه فرموده از شهر باآنجا تشریف میبرند و انواع انبساط



و شکفتگی جهت انبساط خاطر ایشان بظهور میآوردند سادات مذکور قدر این مراتب و منزلت ندانسته حفظ دولت خود نتوانستند کرد به یبعقلی مهم خود را بزبان آوردند زیرا که در امور دیوانی بیوقوف بودند و از راه و رسم عالی چیزی نداشتند ارادههای دور از کار مینمودند رفته رفته ارادت مخالفت ایشان موجب غبار خاطر اشرف گردید چنانچه میخواستند تغیر و تبدیل در مهمات کارخانه سلطنت مثل تعیین وکیل و وزیر و صدور و غیرها نمایند قاضی جهان وزیر که مبادی حیل عربی ایشان بود و از بیچوهری ایشان ورق برگردانیده بدلایل معقوله بتدریج ایشانرا از نظر اعتبار آن حضرت انداخت و حکم شد که در خانه خود مقیم بوده تا نظمند من بعد بدرگاه معلی نیایند از سیورغالات که بایشان شفقت شده بود برقرار بود غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آن حضرتست که درباره این طبقه جلیله چه مثابه بوده و چون در این دودمان ولایت نشان منصب صدارت که عبارت از تقدیم سادات و ارباب عمایم و تکفل مهمات ایشان و ضبط اوقاف و رسانیدن وجوه بر مصارف شرعیه است بجز سادات عظیم القدر فاضل پرهیزگار بدیگری تفویض نمیباید. در زمان حضرت شاه جنت مکان از زمره این طبقه جلی اللسان دو نفر منصب عالی صدارت یافتند در اوایل جلوس همایون امیر قوام- الدین حسن اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدر شد بعد از فوت امیر قوام- الدین حسن علامة العلمائی حلی که از فضلاء حله بوده بشراکت امیر قوام الدین حسن رتبه صدارت یافت بعد از فوت امیر قوام- الدین حسن علامة العلمائی امیر غیاث الدین منصور شیرازی یا امیر نعمت الله حلی شریکک صدارت گشت و میر نعمت الله بجهت خصومت و نزاع خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته بحله رفت و علامة العلمائی من حیث الانفراد صدر بود و اما میانه او و خاتم المجتهدین طرح بدنشست میر او را تجهلات میکرد و او میرزا را بعدم قید منهم میدانست روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شده منجر بنزاع شد رفته رفته منازعات ایشان بقباحات کلی الجامید حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجتهدین کرده میرزا از صدارت معزول گردید و او در همان چند روز برحمت متوجه شیراز شد منصب صدارت حسب الاراده مجتهد الزمانی بمیر مع الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت و او هشت سال من حیث الانفراد و الاستقلال صدارت کرد تا بر خدمه حکیم کازرونی معزول شده میر اسد الله مرعشی شوشتری رتبه عالی صدارت یافت و تا حین حیات صدر بود بعد از فوت او شاه تقی الدین [۱۰۸] محمد اصفهانی بدین شغل تامی اختصاص یافت و بجهت بعضی امور مزاج مبارکت اشرف ازو متغیر شده وقع طرفت بر صحیفه حالش کشیدند و منصب صدارت میانه میر محمد یوسف استرابادی که از زمره فضلای دانشمند بود و میر سید علی ولد میر اسد الله مبطئی گردید.

میر غیاث الدین محمد مشهور بمیر بمبران برادر شاهی تقی الدین محمد که در آن هنگام از اعاظم سادات حسنیه اصفهان و نقیب النقباء بود طالب منصب مرورت گشته بالاخره بمالی رتبه صدارت سربلندی یافته در حین ارتحال شاه جنت مکان بر زیلوجه صدارت تمکن داشت و بغایت کم طمع و پرهیزگار بود و چون در دار السلطنه اصفهان صاحب املاکات و رقبات کلی بود از حاصل سرکار خود اوقات میگذرانید دو پسر داشت میرزا محمد مخدوم که از افاضل و دانشمندان روزگار بود و پسر دیگرش میرزا محمد امین بغایت صالح و متقی و پرهیزگار بود.



دیگری از طبقه سادات ممالکت میر میران یزدی و او پسر شاه نعمت الله است که بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و

مریدان سلسله شاه نعمت الله ماضی مشهور بشاه نعمت الله ولی با او پیر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمودند و او مورد تربیت و اشفاق شاهانه بوده صاحب سیورغالات کلی بود و حاصل املاکات و ادارات مسلمیات آن سلسله قریب بچهارار تومان میشد و بیمن عاطفت و الطاف شاهنشاهی در دارالعباده یزد بر مسند عظمت و اقبال تکیه کرده روزگار بعشرت و کامرانی میگذرانید و از اولاد و احفاد شاه نعمت الله و شاه خلیل الله هر دو بشرف مصاهرت این دودمان سرببلندی یافتند چون جناب میر حنوق تربیت این دودمان را منظور نداشتند و در زمان نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا در مبادی جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی ارتکاب بعضی امور نالایق خصوصا موافقت یکباش خان افشار که دم از عصیان و طغیان میزد و دیگر اعمال که منافی اخلاص بود نموده سرانجام کار او دربن دولت ابد پیوند بویال و نکال کشید خاطر اخلاص گزین رخصت نمیدهد که کماهی احوال و علو شأن و بزرگی و بزرگ منشی جناب میرزا حسب الواقع در قلم آورد.

شاه قاسم نور بخش: از اولاد و احفاد کرام قدوة المساکین سید محمد نوربخش است که در قصبه طرشت ری مسکن داشته‌اند و آثار نجابت و بزرگی و علو شأن از ناصیه احوالش نمایان و احوال زاکیه‌اش مذکور السنه و افواه عالمیان و خود در درگاه معلی منظور انظار عواطف و الطاف شاهی و مرجع مریدان سلسله نوربخشیه بود در ولایت ری و شهریار و آن حدود ضیاع و مزارع مرغوب داشت و از جانب اشرف نیز بسیورغالات از اکثر سادات قلمرو همایون امتیاز داشت.

میر سید حسین الحسینی جبل عاملی: دختر زاده عالم المتجهدین شیخ علی عبدالعالی در زمان حضرت شاه جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی در دارالارشاد اردبیل بتدریس و تشیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت بعد از آن بدرگاه معلی آمده دعوی اجتهاد مینمود و منظور نظر حضرت شاه جنت مکان گردید صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عالی عظیم بود گاهی متوجه فیصل قضایا، شرعیه اردوی معلی بوده جمعی کثیر همه روزه بمحکمه علیاش رجوع مینمودند و در اسانید شرعیه کتاب و نامسان محکمه حسب الفرموده جناب میر توقیع او را سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین مرقوم میساختند اگر چه علماء در اینباب سخن داشتند و غایبانه اذعان نمینمودند اما هیچیک از فحول علماء در معرض این گفتگو نتوانستند درآمد بغایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عقده که هیچیک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالی منزلت گشاده نمیتوانستند داد بجناب میر توسل جسته ملتمسات او در خدمت آن حضرت باجابت مقرون بود و امداد او بحق الله خصوصا گرفتاران حادثه روزگار بسیار میرسید تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنی عشریة و رد مذاهب مبتدعه دارد.

میر فخر الدین سماکی: عظام موضع سماک دارالمؤمنین استراباد و از افاضل علماء و دانشمندان عصر و از تلامذه فخر السادات و العلماء امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۴۶

در درگاه معلی شاهی بسر برده منظور نظر مرحمت گستر حضرت شاه جنت مکان بود و همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول بمدرس آن جناب حاضر گشته استفاده علوم مینمودند و از افادات علیاش مستفید و بهره‌مند می‌گشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثق بر طلبه علوم است.

میر رحمة الله پیشنماز از سادات نجف اشرف و فضلاء عصر بود در درگاه معلی منصب پیشنمازی داشت مورد شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام خسروانه بود بغایت متقی و پرهیزگار شعر عربی را بسیار خوب میگفت، در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت، شاگرد بیواسطه مجتهد معظم شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و اکثر [۱۰۹] اوقات شریفش صرف درس و بحث میشد و از افاده خالی نبود.

میر علاء الدین: از سادات مرعشی در دار السلطنه قزوین و در درگاه معلی بعضی اوقات قاضی معسکر ظفر اثر بود بعد از فتح گیلان بمنصب صدارت آن ولایت بین الاقران ممتاز بود جامع کمالات صوری و معنوی و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدث خوب بود بغایت خوش صحبت و بذله‌گو و مطبوع الطباع و همیشه در مجلس بهشت آئین زیاده از دیگران بشرف مکالمه و همزمانی اشراف اختصاص میافت و با کمال تقوی و پرهیزگاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و بهمزبانیهای بی‌تکلفانه و شکفته طبعی سرور افزای خاطر ارباب ادراک و هم صحبتان بود.

میر محمد مؤمن استرابادی: از سادات عظام استراباد و خواهرزاده میر فخر الدین سماکت است بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبیعت گاهی بنظم اشعار مائلت شده قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد در صلاح و تقوی درجه عالی داشت.

حسب الفرمان حضرت خاقان یعلیم شاهزاده مغفور پرداخت و زمان استیلاء اسمعیل میرزا توقف ایران نیاورده بجانب هند دکن رفت.

از ولایت عظام دکن بنابر وقوع تشیع سلسله علیه قطب شاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردید و مرتبه وکالت و پیشوائی یافت و اکنون که این صحیفه تسوید میباید و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید حیاتست و مستحقین هر دیار بوسیله جناب میرزا بسلسله علیه انتظام میابند.

میر محمد باقر داماد: حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرابادی است و دختر زاده مجتهد مرحوم میرور شیخ علی عبدالعالی بدریتجهت بداماد اشتهار داشت.

بحدت فهم و جودت طبع اتصاف داره و در صغرسن در مشهد مقدس معلی واقع شده و در خدمت مدرسان و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرد. در زمان نواب سکندر شأن باردوی معلی آمده بصحبت علماء و افاضل درگاه معلی مشرف گشته مدتی بامیر فخرالدین سماکت استرابادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت و الیوم نیز بر اشراقات انوار فضایل و کمالاتش ساحت آمال طبقه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان تابان است و از تاریخ ارتحال حضرت شاه جنت مکان الی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۴۷

الان که مطابق خمس و عشرین و الف هجریست لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبود و لمحه اوقات شریف بیطالت نگذشته و الحق جامع کمالات صوری و معنوی است و کاشف دقایق انفسی و آفاقی و در اکثر علوم حکمیات و فنون غریبه ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته رتبه عالی و اجتهاد دارد و فقهاء عصر فتاوی شرعیه را بتصحیح آن جناب معتبر میشمارند و در اکثر علوم تصانیف دارد و آنچه تا غایت از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار گشته کتاب صراط المستقیم و اقی الحنین که مسلو از اتالی ثمین حکمت و نکات دقیق کلام است و کتاب روائح سماویه در شرح احادیث امامیه و کتاب کافی و شرح کلینی و تفسیر قرآن موسوم بسدرة المنتهی و رساله حلق اعمال که با تعاضات موسوم گردیده و کتاب خلسه ملکوتیه و عیون المسائل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قایسات حق الیقین فی حدوث العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه و شرح ابن صحیفه کامل و چند رساله و کتاب دیگر از مصنفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده امید که آنچه اتمام نیافته باشد باتمام آن موفق گشته مکتوبات خاطر شریفش بجلوه‌گاه ظهور آید. حافظه جناب میر بمرتبه ایست که از اول حال در مبادی نشو و نما هر نقد عیاری که بخازن طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده فلسی از آن از خازن طبیعت وقاد فلسفه دوران فوت نشده در طاعت و تقوی و عبادت درجه عالی و رتبه بس متعالی دارد خلاصه اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و میشود و گاهی بنظم اشعار مائلت شده اگر چه دون مرتبه عالی اوست اما مضمون این مقال را که از زبدة العارفین سخنور نامی شیخ نظامی علیه الرحمه مشهور است

نظم

پیش و پسی بست صف کبریایس شعراء آمد و پیش انیا منظور داشته زبان صدق بیان بدان گشوده «اشراق» تخلص مینماید و در غزل و قصیده و مثنویات بتخصیص مثنوی که در مخزن الاسرار شیخ نظامی در ملکت ثنای بحر معانی درآورده داد سخن- پردازی داده است از منظومات جناب میر این رباعی که در نعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در رشته بلاغت انتظام داده ثبتا و تبرکا در این صحیفه ثبت افتاد.

رباعی

ای ختم رسل دو کون پیرایه تست‌افلاک یکی متر به پایه تست

گر شخص ترا سایه نباشد چه عجبت‌و نوری و آفتاب خود سایه تست الیوم در دار السلطنه اصفهانست امید که وجود [۱۱۰] شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار بوده طلبه علوم از پرتو اشراقات خاطر خورشید مثالش مستفیض گردند.

میر محمود اصفهانی: ولد مرحوم میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر اصفهانست که در آن ملکت بسادات خلیفه مشهور و معروف‌اند اجداد و عظام ایشان از ولایت مازندرانند. از اجداد کرام میر بزرگ والی آن دیار که از حوادث روزگار بامضاقان افتاده توطن اختیار نموده‌اند خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته طبع بذله‌گوئی مطایبه دوست منظور نظر شفقت و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۴۸

التفات شاه جنت مکان بوده و جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل و دانشمند صاحب فطرت عالی بوده و در علوم متداوله بتخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبوده و همواره فقراء و درویشان و طالب علمان و صله ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت میبافتند.

شاه تقی الدین محمد: از سادات نسابه دارالملک شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه علامی شاه فتح الله شیرازی بود و با علامة العمائی مولانا میرزا جان شیرازی مباحثات نموده در معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده بر مسند افاده و تدریس دار الفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلاء و طلبه علوم بمدرس او حاضر گشته استفاده علوم مینمودند و از زمره دانشمندان عصر است.

میر محمود شولستانی: از سادات عظام شولستان است سید فاضل متدین نیکو اخلاق دقیقه خوب و از شاگردان مرغوب شیخ زین الدین علیه الرحمه بود و کسب معقولات در خدمت سلطان العلمای امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده.

امیر ابوالولی و میر ابو المحمد: ولدان میر شاه محمود الحوی شیرازی‌اند.

میر ابوالولی سید فاضل فقیه متعصب در تشیع بود و در فضایل و کمالات از برادرش در پیش و استخضارش در مسائل فقهی میان فقهاء از دیگران پیش بود و در اول حال بتولیت آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته مدتی بخدمت روضه متبرکه قیام داشت و از آن مهم بجهت تزامی که میانه او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده باردوی معلی آمد و بشراکت برادر متولی اوقات غازانی شد و در اواخر ایام شاه جنت مکان تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه بمیر ابوالولی تفویض یافته برادرش من حیث الاشراد متولی غزان گشت و در زمان نواب سکندر شأن منصب قضای معسکر ظفر از بجناب میر تعلق گرفت و در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمنصب عالی صدارت ترقی کرده بدان امر خطیر مشغولی داشت ذکر مآل حالش در محل خود خواهد شد.

برادر دیگر ایشان شاه مظفر الدین علی است از افاضل دارالملک شیراز و در آنجا منصب شیخ الاسلامی و وکالت خلافیات سرکار خاصه شریفه امتیاز داشت و در زمان نواب سکندر شأن در موکب همایون آن حضرت از شیراز بمقر سلطنت ابدی طراز آمده بمنصب قضای معسکر ظفر اثر سرافراز گشت و نواب سکندر شأن را توجه و شفقت خاصی بجانب میر بود.

میرزا محدوم شریفی: ولد میر شریف شیرازی دختر زاده قاضی جهان شیرازی وزیر سیفی حسینی قزوینی بود در درگاه معلی بسر میبرده صاحب فضل و کمال بود فهم و فطرت عالی داشت مفسر و محدث خوب بود و بسیار خوش محاوره بود وعظ را خوب میگفت و اکثر اوقات ایام متبرکه در مسجد حیدریه قزوین قرب جوار خانه خود بگفتن وعظ اشتغال داشت. جمعیتی عظیم در پای منبر وعظ او میشد. چون نهضت آلود نسنن بود از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده توجه و التفاتی نمییافت، اما بعضی اوقات برتو توجه و التفات شاهزاده عالمیان شهزاده پرخیان خاتم بجهت قرب جوار و همسایگی بر وجنات احوالش میتافت در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته بمنصب صدارت باز تفویض

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۴۹

یافت اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن داشت و مینبود و بیملاحظه و محابا پرده از روی کار برداشته بود معزول گردید چنانچه در محل خود مرقوم میگردد.

شاه عنایت الله اصفهانی: از سادات نقباء دار السلطنه اصفهان و در درگاه معلی منصب قضای عسکر ظفر اثر داشت و کما ینبغی بمراسم آن شغل میپرداخت بغایت متشرع و پرهیزگار بود در زمان اسمعیل میرزا بمنصب صدارت عظمی بخدمتش تعلق گرفت در زمان نواب سکندر شأن از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید.

میر سید علی شوشتری: وی ولد امجد میر اسد الله صدر است چندین سال من حیث الاستقلال در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهت کبر سن و شیخوخیت از آن شغل دامن در چیده بخلف صدق خود میر سید علی مذکور وا گذاشته و او بعضی اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات باصالة بشراکت میر محمد یوسف استرابادی بدان خدمت [۱۱۱] مشغول بود بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار رضویه رضویه شد و در مشهد مقدس معلی اقامت داشتند سید پرزگ آدمی پاکیزه روزگار و بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود در ایام منصب دامن همت و پرهیزگاری خود را بفوت طمع آلوده نکرده آباء و اجداد ایشان در ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده‌اند میر عبدالوهاب برادر او از غایت دولتخواهی و حسن خدمات بمرتبه امارت دزفول سرافراز شده حکومت شرعیات و عرفیات آن ملکت برأی و رویت او مفوض شده بود.

میر کمال الدین محمد استرابادی و میر ابوالقاسم اصفهانی: متولیان سرکار فیض آثار رضویه رضویه که تا حین حیات شاه جنت مکان هر دو بامر تولیت واجبی و سنتی آن سرکار فیض آثار مشغول بودند. میر کمال الدین از سادات عظام استرآباد و میر ابوالقاسم از سادات خلیفه اصفهان بود بسادات مازندران اشتهار داشت و در اواخر زمان حضرت شاه بجمعاه بخدمات سرکار فیض آثار منصوب گشته میر کمال الدین بتولیت سنتی و میر ابوالقاسم بتولیت واجبی قیام داشتند. غرض از عبارت سنتی آنست که سیورغالات و آنچه سرکار خاصه شریفه بجهت مصارف السرکار از مصالح شیلان و وظایف خدام و مدرسان و ارباب وظایف و ادارات سادات و عملاء و فضلاء و ارباب استحقاق داده میشد چون اختیار صرف حضرت خاقان جنت آشیان داشتند آرا سنتی مینامند و حاصل اوقات و نذورات که بمصرف معین دارد بموجب شروط واقفین عمل مینماید کرد آرا واجب می‌شمارند.

میرزا ابراهیم همدانی: از سادات طباطبا، الحسینی است. پدرش در همدان منصب قضا و تصدی امور شرعیه داشت و او مدتی در خدمت میرزا محدوم اصفهانی تلمذ مینمود و در دار السلطنه قزوین در خدمت علامة العمائی میر فخر الدین سماکی اشتهار داشت اکتشاف علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیمی کرد بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب مورونی قضا داشت. اما خود کمتر متحمل مشاغل امر قضا میشد نایبانش بقطع و فصل مرافعات میپرداختند و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف خود را صرف مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض میشدند و در معقولات و حکمیات کتب و حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابو علی و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک دارد. در زمان

دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکررا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۰

بازدوی معلی آمده منظور نظر عنایات خسروانه و بسیورغال و ادرارات مرغوب ممتاز و بانعامات وافره بهره‌ور گشته چنانچه بکمرتبه هفتصد تومان عراقی عوض قرض او از خزانه عامره شنقفت شده و او را از دیون مسلمین سبکبار گردانیدند. مجملا سخنان او را مطلوبات علماء و فضلاء و دانشمندان آن روزگار مصدق میداشتند در سال نیلان نیل مطابق ست و عشرین و الف که از سفر گرجستان رخصت یافته روانه همدان میشد در راه مراحل زندگانیش طی شد.

میر جعفر محتسب الممالکی: وی ولد میر راستی از سادات طباطبا، الحسینی است نسبت قرابت قریبه بسادات عظام عبدالوهابیه داشت. در خدمت شاه جنت مکان برتبه احتساب ممالکی سرافرازی یافته تا حین حیات بدان منصب ممتاز و مکرم بود و در آغاز جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرد. وی بسیار سید نیکو اخلاق درویش منش شکفته طبع پسندیده اطوار بود.

میرزا عبدالحسین: ولد میر فصیح او نیز از سادات حسینی و بامیره جعفر عمزاده بودند و چون والده مشار الیه از نژاد بنات مکرمه دودمان جهان شاهی بود او را میرزا عبدالحسین جهان شاهی می‌گفتند در دار السلطنه تبریز در جوار بقعه رفیعه جهانشاهیه اقامت داشت و توليت بقعه مذکور که بمقابریه مشهور است از جانب مادرش باو متعلق بود در زمان نواب سکندر شان و ایام حکومت امیر خان ترکمان کلانتری دار السلطنه تبریز باو تعلق گرفته بسیار ذیشان و معتبر بود در فترت رومیه بعراق آمده بعد از فوت میر جعفر محتسب الممالکه شد و در همان ایام رخت اهل بسرمنزل آخرت کشید.

شاه عبدالعلی یزدی: از سادات رفیع القدر عظیم الشان دارالعباده یزد بود و پدران او در ولایت بم کرمان بوده‌اند و بدارالعباده یزد نقل نموده‌اند مشار الیه در آنجا بقطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام مینموده‌اند بغایت پرهیزگار و بیقطع بود نسبت قرابت بسلسله علیه نوربخشیه داشت و در اسانید شرعیه مهر و سجل او موثوق بحلق آن دیار بود.

میر کلان استرآبادی: از سادات عظام دارالمؤمنین استرآباد و اقوام علامهٔ العلماء میر فخر الدین سماکی بود در طریقه مهارت تمام داشت بغایت بذله‌گو و خوش طبع و متدین و متقی و پرهیزگار بود و بنهایت ذات اشرف شاه جنت مکان بتولیت محال وقفی حضرات چهارده معصوم [۱۱۲] علیه السلام شاهزاده مرحوم مغفور شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه آن حضرت وقف نموده تولیت بذات اشرف قدس آن حضرت و بعد از او بهر یک از اولاد ناماندارش که مسند نشین تخت شاهی و عالمی سریر پادشاهی باشد تفویض نمود قیام داشت و بوفور دیانت و راستی موصوف بود.

میر سید علی خطیب: او نیز از سادات استرآباد بود در درگاه معلی منصب خطابت داشت و بعضی اوقات منصب الممالکی بوده و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسرحد افراط میرسانیده چنانکه مشتبه برباد و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقه علماء و فضلاء با او ملاحظه زندگانی میکردند و با وجود آن از دست و زبان او نمیرستند.

میر طاهر کاشی: از سادات کاشان و در درگاه معلی دست اقتدار میرساند علی خطیب بود.

میر زین العابدین: او نیز از سادات کاشان است بمیره که اشتهار داشت داماد میر یحیی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۱

علوی قزوینی بود او نیز ثالث میر سید علی و میر طاهر و در جمیع امور پیرو ایشان بود و در زمان اسمعیل میرزا ایشان مغضوب گشته میر زین العابدین بدستور محتسب بود.

میر ابوطالب: از سادات اصفهان طبقه امامی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلهٔ العارفین امام زین العابدین علیه السلام واقع در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتر میشمرد.

میر محمد اشرف: از سادات دراز گیسوی استرآباد و بتاثر وفور دیانت و صلاح و پرهیزگاری محل اعتماد شاهانه گشته همواره از جانب شاه جنت مکان بنیابت شرعی آن حضرت بزیارت و طواف آستانه حضرت امام الجن و الانس رفته بشرایط زیارت کما ینبغی قیام مینمود و مورد رعایت و تربیت بود و در زمان آن حضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالکش محروسه بودند که اکثر کسوت ممالک پوشیده در حین ارتحال آن حضرت در حیات نبودند مثل علامهٔ العلماء فی زمانه دست- غیب شیرازی که از زمره مجلسیان محفل بهشت این بود و میر سید شریف شریفی شیرازی که خود را از تبایر میر شریف علامه جرجانی میشمارند و شاه ابو تراب انجو وکیل حلالیات شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد او و میر عبدالکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بنی مختار سبزواری و سادات نیشابور و سادات بم کرمان و سادات عبدالوهابیه تبریز که نسبت دختر زادگی یوسف میرزا ولد حسن یادشاه ترکمان دارند و سادات گلستانه و معموریه اصفهان و امثال ذلک از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال آن حضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد.

سادات مشهد مقدس: از سادات عظام رضوی و موسوی جمعی در مشهد مقدس معلی خدمه رفیعه روضه مقدسه و بر مسند عزت و اعتبار تمکن داشتند اما زمره آن طبقه عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی ولد ارجمندش میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالیشأن و بکثرت مال و منال و رفقت و صنائع مرغوبه متفرد و ممتاز و اخلاه سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلوشأن و بزرگی آن جناب و خلف موفور الشرف او معترف بودند و سایر سادات رضویه و اقربا و ذوی الارحام آن ایشان متفطع و بنکتفات بهره‌ور بودند با جناب میر شمس الدین علی سلطان وصیت وصلت کرده و صبیه محترمه او در حباله میرزا ابوالقاسم بوده و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار و ناسازگاری طرفین جز اذیت و خسران نمتعی نیافتند بعد از ارتحال پدر و پسر از میرزا ابوالقاسم و دوحه حدیقه سیادت موسوم بمیرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم مانده بودند هر دو در سن صبی که در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بمرتبه نشو و نما رسیده الیوم که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در ظل رأفت و سایه مرحمت شاهانه معز و محترم و محسود اقرانند از سیورغالات و سایر محصولات املاکت و رقفات موروثی که بملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات میگذرانند میر مسیب نقیب و میر محمد جعفر بن میر محمد سعید و میرزا الغ نیز از سادات رضویه‌اند میر مسیب بمنصب نقابت منصوب و بین الاقران معتبر و ممتاز بوده و میر محمد جعفر باکتساب فضل و کمال مشغولی داشت و در اواخر از شیوه قناعت و علوم متداول ترقی عظیم کرده بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد. بغایت متورع و متقی و پرهیزگار و از مأکول و مشروب شبهه‌ناک مجتنب بود و از میرزا الغ با میرزا ابوطالب مذکور عمزاده‌اند؛ بسی درویش منش و حلیم و سلیم النفس بود. در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۲

سرافرازی یافت و مشمول نوازشات خسروانه گردید چون ذکر همگی امزه سادات مشهد و طبقه علیه موسویه موجب طول کلام بود بدین اختصار رفت.

سادات عظام سبزوار: میرزا محمود ولد میر شمس [۱۱۳] الدین علی سلطان از جمله سادات منیع القدر بنی مختار است.

میر شمس الدین علی ماضی و علی حداد در زمان سلاطین عظام گورکانیه چغتای از دیار عرب با خیل و حشم و خیول و خدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت و املاکت و رقفات بسیار بهم‌سانیده و کلاه و منسوبان خود را بزراعت و عمارت رفعت نموده مبلغهای کلی حاصل سرکار او بود و در حیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیدی بعلو شأن و کثرت طبع و ملازمان و ثروت مکنت میر شمس الدین علی بولایت عجم نیامده و کلام مشهور السماء بملک الجبار و الارض بینی المختار بر این معنی شاهد عدل است یرتو انوار توجه و التفات سلاطین زمان بر وجنات احوال آن سید عالیشان میتافته مشمول توجهات تام و مورد اعزاز و احترام گشته منصب جلیل القدر نقیب النقباء ممالک ایران عموما و ولایات خراسان خصوصا بأنجناب تفویض یافته بود و در ایام خجسته فرجام پادشاهان جلیل القدر صفویه و ظهور دولت قزلباش اولاد کرام او بیشتر از پیشتر بتعظیمات شاهانه معزز گشته میر شمس الدین والد میرزا محمد زمان قدرت اوزبکیه و آمد شد عبید خان اوزبک بخراسان انواع دولتخواهی بظهور آورده و در ازاء آن از جانب حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب ارجمند خانی یافته نایت ذات اشرف همایون و تقدم و سروری سادات و کلانتری و بزرگی ارباب و اعانی کل ولایات خراسان علاوه مناصب سابق گردید و این بیت مشهور درباره سید عالیجاه مذکور السنه و افواه است همچنانکه شاعر گفته است:

از خراسان میر شمس الدین علی آمد پرودرات میگوید عراقی کز خراسان آفتاب و جمیع متوجهات سرکارات آن سلسله رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقی است بسیورغالی و مسلمی جناب میر و اولاد عظام مقرر گشته، اکنون میانه میرزا محمود و آن سلسله درجه عالی داشت و در حین ارتحال موصی الیه بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و کلانتری آن ملکه متمکن بوده.

میر محمد گسکن من اعمال سبزوار است و در آن ولایت صاحب املاکت و رقفات کلی و از اکفاء و اقران بعزت و اعتبار ظاهری ممتاز بود بفهم و فطرت عالی اتصاف داشت با شعراء و ندماء و مردم اهل فهم بی‌تکلفانه سلوکت مینمود در شعر فهمی و پایه بلند داشت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشود و این بیت از او مشهور است.

بیت

گل نیم شب شکفته شود در حریم ماغ‌علیم گلرخان بحیا ایقدر بس است سادات دار المؤمنین استرآباد: از سادات عالی درجات استرآباد جمعی اعزه در درگاه معلی بودند که اسامی شریفه ایشان در فوق بتحریر پیوست، سوای ایشان چند نفر دیگر مثل میر حبیب الله برمکی و میر عبات الدین شمشکی و میر حسین مشهور بپادشاه میر حسین بسمت ملازمت اشرف موسوم و در سلک قورچیان و ملازمان درگاه انتظام داشتند و بعضی در سلک خدمه روضه مقدسه رضویه منسلک بودند و جمعی در وطن اصلی بسر میبردند از آن جمله میر تقی الدین محمد بن امین

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۳

الدین حسین ولد صدر مغفور میر جمال الدین در دارالمؤمنین استراباد اقامت داشت و در آن ملکه بزرگانه سلوکت میکرد بجهت حقوق خدمت میر جمال الدین مورد توجهات شاهانه شاه جنت مکان بود تا موازی چهل تومان مال رقفات و املاکت آن سلسله بسیورغال و مسلمی ایشان مقرر بوده بعد از رحلت شاه جنت مکان که مدتی آن ولایت از حاکم مستقل صاحب وجودی خالی بود جناب سیادت پناهی بیشتر از پیشتر اعتبار و اقتدار یافت اما از اولاد او در ایام سیاه پوشی و بی‌انتظامی احوال قزلباش اخلاصی و دولتخواهی که در برابر حقوق تربیت و اصطناعات این دودمان بر ذمت ایشان لازم بود بظهور نرسید. میر ضیاء الدین قدرسکی، او نیز از سادات رفیع الدرجات استراباد و در بلوکت قدرسکه مطاع مردم آنجا و سید بزرگ و معتبر بود و املاکت و رقفات کثیر النفع داشت و در ایام شورش و انقلاب پای در دامن ادب پیچیده داخل سرداران سیاه پوش نشد و در قدرسکه حفظ حال خود نموده یلبده استراباد که محل شورش و آشوب بود کمتر میرفت و در زمان دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که سفر خراسان اتفاق افتاد در بسطام باردوی سپهر احتشام رسیده بملازمت اشرف سرافراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا یکه انواع دولتخواهی بظهور رسیده اکثر اوقات ملازم رکاب اشرف بود و مورد الطاف شاهانه بسعادت مجالست مجلس بهشت آئین مسعد و بسیورغال و انعامات بین الاقران امتیاز تمام داشت و حضرت اعلی را با سید مشار الیه شفقت خاصی بود.

سادات عبد الوهابیه تبریز: عظام عبدالوهابیه اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشتند در این عصر بعضی در یزد و کاشان و اصفهان نیز هستند میر عبدالوهاب حد اعلی ایشان که سادات مذکور باو منسوبند سید بزرگ عالیشان و منظور انظار [۱۱۴] سلاطین عصر بود بمصاهرت یوسف میرزا ابن حسن پادشاه معزز گشته از اولاد او سید حسن یکه از نژاد صبیه محترمه یوسف میرزاست در زمان حضرت شاه جنت مکان بآن نسبت اکثر اوقات تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز که بمصریه مشهور است بآن سلسله متعلق بود و الیوم باولاد او متعلق است دیگری از سادات مذکور میر نعمت الله است وی سید رفیع القدر متدین پرهیزگار بود نسبت قرابت و ارتباط بینات سلسله جهانشاهیه داشت در ایام فتور رومیه بعراق آمده چند گاه متصدی شرعیات کاشان و در اواخر قاضی اصفهان نیز شد خود را در ایام منصب آلوده ظلم نساخت سنین عمرش از حد نود تجاوز کرده بود برادرش میر ابوالقاسم بامر قضاء دار السلطنه تبریز قیام داشت چون برخی از احوال سعادت منوال سادات عالی درجات و نقباء منیع الرکانت بقدر حال سمت گزارش یافت اکنون احوال بیست منوال جمعی از مشایخ کبار علما و طبقه فضلاء زمان حضرت شاه جنت مکان که در حین ارتحال آن حضرت در قید حیات بودند بدستیاری خامه بدایع نگار صحیفه مقصود رقم نگارش میباید عذر اطالت و اطناب از مطالعه کنندگان این کلمات پریشان میخواهد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۴

### ذکر مشایخ کرام و علماء اعلام و فضلاء ذوی الفخر و الاحترام

سرآغاز جریده فضل و دانش از آن طبقه علیه مجتهد الثانی فرید العصر و الزمانی شیخ عبدالعال است که خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی شیخ عبدالعالی است در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و نیکو منظر و صاحب اخلاق بود و من حیث الاستقلال و الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر علماء عصر اذعان اجتهاد آن جناب مینمودند و اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و افاده اشتغال مینمود و جمعی را بفیضل فضایاء شرعیه و اصلاح بین الناس میگماشت و بنفس شریف نیز گاهی برای اجراء احکام شریعت غراء متوجه فیصل قضایا میگشت و هرگاه بدرگاه معلی تشریف میآورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آن جناب نهایت مبالغه میفرمودند و همیشه باب سعادت مآبش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع علماء و دانشمندان عصر بود و اکثر علماء در اصول و فروع بقول او عمل مینمودند و اجتهادات آن جناب بتصدیق اکثر علماء مقرون بود و الحق ذات ملکی صفاتش در آن حین آرایش ملکت ایران و جهانیان بود.

شیخ علی منشار: وی عرب فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی بود در مسئله شرعیه آجوبه فتاوی قولش معتبر و موثوق در انتظام امور شرعی و عرفی صایب رأی و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جنت مکان بر وجنات احوالش تافته بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و بلاد مشهوره آفاق است منصوب گشته و در آن مهم کمال استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی آن ملکت و رفع تسلط تعدی ید بیضا مینمود.

مولانا عبدالله شوشتری: مولد شریفش دار الملک شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش فضل پرور است بکسب علوم معقول روزگار گذرانیده چون همتش بتحصیل علوم معقول بود متوجه سفر عربستان گشته بصحبت بسیاری از فضلاء و دانشمندان آن دیار خصوصا فقهاء جبل عامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشدی درجه کمال یافت و از آنجا باردوی معلی آمده جز استماع بسعادت بساط بوسی شاه جنت مکان رخصت توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه منیره حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدتی در آن مکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج مذهب حق الله از مسلک غفلت و غوایت صدول نموده بشاهراه هدایت و آگاهی میرسیدند بالجمله همگی اظهار حمیدهائی پسندیده اکثر و اصاغر بود و در ازاء جلوس سعادت مأنوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اکثر اوقات در مشهد مقدس بامع ارجمند آن حضرت پرداخته موجب مزید آگاهی میشد و همیشه منظور نظر مرحمت شاهانه میشد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۵

تا آنکه در سال مطابق سنه ۸۹۷ هجری که آن بقعه متبرکه چنانچه در صحیفه دویم این جریده قبال در محل خود تحریر خواهد یافت بدست اوزبکیه در آمده جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر برند میانه او و علماء آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد با وجود آنکه بشعار اهل بیت تقیه کرده خود را شافعی باز نموده جنابت ماوراء النهر و متعصبان [۱۱۵] حضرت حنفی در قتل اوغلو کرده آن عالم سعادت کیش خیر اندیش را بایکده و قلمزانش بدرجه بلند شهادت رسانیدند و بآن اکتفاء نکرده جسد شریفش را در میدان بخارا باتش بیداد سوختند، رحمة الله علیه.

مولانا میرزا جان شیرازی: عالم فاضل متبحر و از علماء دانشور و دانشوران فضیلت گستر در دارالملک شیراز امتیاز تمام داشت اکتساب علوم در مدرس خواجه کمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بیواسطه علامهٔ العلمائی مولانا جلال الدین محمد دوانی بود نموده ترقی عظیم کرد در علوم معقول کمتر شده بود در زمان حضرت شاه جنت مکان در خطه شریفه شیراز بر مسند تدریس تمکن داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آن خطه طیبه آمده بودند بحوزه درس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه مینمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه دانش علمی رتبه تدریس یافتند در حکمیات تصانیف عالی و بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد در زمان اسمعیل میرزا بازدوی معلی آمده چون طلعت در گاه معلی گمان تسنن بار برده بودند او باستظهار شفقت اسمعیل میرزا از آن مظنه ابا ننموده بلکه باظهار این معنی زبان گشوده بعد از فوت اسمعیل میرزا بدیجنجت در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراء النهر و هندوستان رفت و در آن ولایت رخت هستی بسر منزل آخرت کشیده در عدم آباد عالم خاک مقام گرفت.

خواجه افضل الدین ترکه: محمد نام است از نژاد قضات ترکه دار السلطنه اصفهان بود در اوایل حال باکتساب علوم عقلیه و نقلیه پرداخته ترقی فاحش کرد و از اصفهان بازدوی سعادت نشان رفت منظور نظر شفقت شاه جنت مکان گردیده بعضی اوقات بشراکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضای عسکر ظفر از یافت و در اردوی معلی بامر تدریس پرداخته در مدرس او جمعی تلامذه او بمباحثات و افادات او فیض یاب بودند در زمان اسمعیل میرزا بر خلاف سایر علما بدستور معزز و محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا باصفهان رفته بامر قضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و بجهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از شغل درجیده منصب تدریس و خدامی روضه مقدسه وضویه یافته در مشهد مقدس معلی بدان شغل شگرف پرداخت در سال قوی نیل مطابق سنه ۹۹۱ که نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا از یورش خراسان خود ننموده در موکب همایون از مشهد مقدس بعراق آمده در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده بعالم بقا پیوست.

فرید عصر وحید دهر شیخ بهاء الدین محمد: خلف صدق مرحمت پناه عبدالصمد است و وی از مشایخ عظام جبل عامل و در جمیع فنون علوم بتخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند بود خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زبده جاودانی شیخ زین الدین علیه الرحمه بسر کرده بتصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب و کمال مشارکت و مساهم یکدیگر بودند، بعد از آنکه جناب شیخ بجهت تشیع بمذهب رومیان بمذرجه شهادت رسید مشار الیه از وطن مألوف بجانب عجم آمد بعز مجالست مجلس بهشت آئین شاهی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۶

معز گردیده منظور انظار عنایات گوناگون گشت مراتب عالی مقامات و اجتهاد در معرض قبول و اذعان علماء عصر در آمده در اقامت نماز جمعه که بنابر اختلافی که علماء ملت در شروط آن کرده‌اند و مدتهای مدید متروک و مهجور بود بسعی بلیغ بتقدیم رسانیده با جمعی کثیر از مؤمنین بآن اقدام مینمود، آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات و حکومت بنیابت ممالک خراسان عموما در دار السلطنه خصوصا باسناد خدمتش مرجوع گشته مدتی مدید در آنخطه دلگشا بترویج شریعت غرا و تشیید بقاع الخیر آن دیار اقدام مینموده بافاده علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه و تصنیف رسل و کتب و حل مشکلات و کشف غوامض و معضلات میپرداخت تا آنکه شوق ادراک سعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام و آله علیهم‌السلام علیهم صلوات الله الملک العلام گریبانگیر گشته قاید شوق عنان توجه او را بدانصوب در حرکت آورد رحل اقامت انداخته با عیال، آن مرز و بوم بسر میبرد تا آنکه در بحرین اجل موعود رسیده بساط کب خانه حیات را در نوردیده بمطالعه جریده عالم بقا پیوست و خلف صدق مشار الیه که گلشن سرای جهان از وجود شریفش زیب و بها داشت در صغر سن با والده ماجدهاش بولایت عجم آمده بجد و جهد تمام بر حسب وراثة الآباء و الأجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم تفسیر و حدیث و عربیت و فقه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکم کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبدالله مدرس یزدی بدست آورده در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب و مولانا افضل قایینی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم عماد الدین محمود که ذکر [۱۱۶] احوالش در جریده اطباء خواهد آمد طرح مباحثه انداخته بهره کامل از آن یافت بالجمله اندک زمانی در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات عظیم روی داده در هر فن سر آمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبر در فنون علم از رشحات بحر دانش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین در جمیع بیان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین و تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحه و حاشیه تفسیر قاضی و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در هیأت و حاشیه شرح مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیأت و رساله حاشیه الحساب و رساله صحیفه در استطلاب و انتی عشریات اربع طهارت و صوم و صلوات و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح الفلاح در توافق مرایض و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن با تاریخ تحریر این صحیفه که خمس و عشرین و الف هجریست بانمام رسیده و بعضی دیگر مثل جامع عباسی که حسب الامر الاعلی مأمور گشته که در علوم دینیه تألیف نماید که عامه خلق عجم از آن بهره یابند و غیرها امید است که از میامن توفیق الهی و برکات سعی آن قدوه اخیار و زبده احرار بانمام رسد بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منتذار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دار السلطنه اصفهان بخدمتش مرجوع گشته چند گاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال امثال آن مهمات مانع آمده متوجه سفر خیر اثر شد بعد از استصواب بدان سعادت عظمی نشاء فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جریده در کسوت درویشان مسافرت اختیار کرده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیر مینموده و در ایام سیاحت بصحبت بسیاری از علماء و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۷

و تجرد گزینان خدا آگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره‌مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهر و باطن سر آمد روزگار و باعتقاد جمهور علماء و فضلا رتبه عالی داشت از این زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته همیشه از ملتزمان رکاب اقدس‌اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش مسرور میگردند اگر چه شعر و شاعری دون مراتب عالیه آن جناب است اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده‌اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زیادتر خاص و عام است بتخصیص متنویات پروش ملای روم از نتایج وقادش بر مثال غرر و در در رشته نظم کشیده شد و این دو بیت از آن جمله است:

بیت

سهل باشد در ره فقر و فنا گر رسد تن را تعب جان را عنا

دره راحت دان چو شد مطلب بزرگ گره توئی چشم گرگ و مجموعه ترتیب داده‌اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آئین و اشعار آبدار قدماء و متأخرین و سیاحت دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب و بگشکول موسوم گردانیده مجملا بحریست مواج که آثار فیضانش باکناف و اطراف رسیده اکنون وجود شریف آن فرید عصر زینت بخش ریاض جهان و طراوت افزای عرصه ایران است جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب میگردند امید که صمد طیبی یافته خلایق از فضایل و کمالاتش محظوظ و بهره‌مند باشند.

شیخ لطف الله طیبی مشهور از محال مقدس نیریه شیخ ابراهیم طیبی است که از فضلای متبحر و فقهای عصر بوده مولد شریفش موضع نیس جبل عامل است در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن ضامن علیه التحیه و الثناء بسته مدتی مدید در آن آستان ملایک آشیان بتحصیل علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علمای مشهد مقدس بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرسین سرکار فیض آثار انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب والای خادمی نیز علاوه تدریس گشته از آن سرکار مرحمت آثار موظفی بود در فترت اوزبکیه از آسیب آن طایفه نجات یافته بدرگاه معلی آمده مدتی در قزوین بدرس و افاده مشغول بوده حسب الامر الاعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجدی که در برابر دولتخانه مبارکه نقش جهان احداث کرده معمار همت والا همت شاهی ظل اللهی متوطن و در آنجا بامامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از اوقات سرکار خاصه شریفه [۱۱۷] آن حضرت موظف است و جمعی کثیر از اقامت نماز فریضه باو اقتداء مینمایند.

شیخ حسن داود خادم استرابادی در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدس منور منسلک است.

والد ماجدش در زمان شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در مجلس بهشت آئین زیاده از دیگران سخن موهوبت آئین حقیقت بیان گستاخانه زبان صدق بیان در نهی مسامحه جائز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۸

نداشته مبالغه بسرحد افراط میرسانید و چون خالی از اغراض دنیوی بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان نصایح او را بسمع قبول و رضا اصغا نموده والد ماجدش بغایت متقی و پرهیزگار بود در فترت اوزبکیه بسلامت بعراق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده در اکثر استقرار ملازم رکاب اقدس بود بعد از رفع اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات شاهانه گشته سرکشیک سایر خدام روضه متبرکه عرش مقام گردید و به نیابت ذات اشرف همایون منصب خادم باشیگری و کلید- داری ضریح مبارک نیز باو متحقق داشت و در ایام ولیالی کشیک سایر کشیکیان باشیان بنیابت حضرت شاهی خدمت نموده تا حین تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان قدس نشان بفراغت روزگار میگذرانید.

شیخ فضل الله عرب فقیه از جمله صلحاء و اتقیاء مشهد مقدس معلی و از آن سرکار فیض آثار موظف بود بغایت متقی و پرهیزگار خود را از جمله عدول شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس بامامت و پیشنمازی قیام نموده جمعی کثیر باو اقتداء میکردند، الحق شایسته آن بود و در فترت اوزبکیه با سایر صلحاء و اتقیاء درجه شهادت یافت در مشهد مقدس معلی صلحاء و اتقیا و ارباب فضل و کمال در حین ارتحال آن حضرت شاه جنت بارگاه فغران مآل پیشنماز بودند، اگر قلم وقایع نگار بتحریر اسامی مشاهیر آن طبقه پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد لهذا بذکر این چند عزیز اقتصار کرد.

مولانا محمد علی تبریزی ولد مولانا عنایت الله است مرد سلیم النفس فاضل پرهیزگار بغایت خلیق و باگروه روزگار بود و پدرش ملا عنایت در زمان حضرت شاه جنت مکان مدتها در دار السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود. بعد از فوت والد ماجدش درجه بیش و پیشی داشت، در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخته و در آن دیار عزیمت سفر آخرت نمود بحالم حقی شناخت، رحمه الله.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۵۹

**در ذکر وزراء و مستوفیان و ارباب قلم و مشاهیر این طبقه که بتاجیکه بین الجمهور مشهورند و هو هذا**

در هنگام ارتحال حضرت شاه جنت مکان احدی از ارباب قلم بوزارت دیوان اعلی منصوب نبود و وزرای عظام سابق آنچه معلوم ذره بیمقدار گشته در زمان شاه جنت مکان دوازده نفر بودند بر مسند وزارت دیوان اعلی در اول زمان جلوس خواجه جلال الدین محمد کججی بود که بعد از قتل میرزا شاه حسین در زمان خاقان سلیمان شأن ابوالبقاء شاه اسمعیل نورالله مرقده وزیر شد و او با میرزا شاه حسین مربوط بوده گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فرقت جناب میرزا خواند:

رباعی

ای نور دو دیده جهان افروزم‌رفتی تو و چون شب سیه شد روزم

گویا من و تو دو شمع بودیم بهم‌کایام ترا بکشت و من میسوزم مضمون این بیت که:

فرد

بساقاتلی که از بازیچه برخاست‌چو اختر میگذشت آن قال شد راست مصداق حال خواجه مذکور گشت بعد از رحلت خاقان سلیمان شأن و جلوس همایون شاه جنت مکان بدستور برتبه وزارت آن حضرت سرافراز شد هنوز ایام وزارتش یکسال نشده بود که دیو سلطان روملو که وکیل و صاحب اقتدار بود با او بدمطلقه شده فیما بین غبار ارتفاع یافت او را گرفته بقتل و حرقش فرمان داد در وقتی که او را ببورا پیچیده میسوختند این بیت مناسب حال خود خواند.

بیت

گرقوم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش‌کسی کو خانه در کوی بلا گود چنین گرد قاضی جهان سیفی النسب که وزیر میرزا شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی شاهی بجهت منازعه تکلو و استاجلو از فتنه کناره جسته بگیلان افتاد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶۰

بعد از رفتن او بگیلان میر جعفر ساوجی که وزیر جوهه سلطان بود بنابر اقتدار جوهه سلطان وزیر دیوان و ایام وزارتش چندان امتدادی نیافت او نیز بجهت منازعات امراء بقتل آمد.

احمد بیگ نور کمال که از اکابر نور کمالیه اصفهان است بوزارت دیوان اعلی سربلندی یافته شش سال من حیث الاستقلال وزیر بود بعد از او بناز قاضی جهان که از مظفر سلطان به پس انواع شئونیات در راه این دولت کشیده بود و خلاصی یافته بخدمت اشرف رسید بنا بر وفور قابلیت و استعداد [۱۱۸] و شفقت خاصی که آن حضرت را با او بود بشراکت میر عنایت الله بعضی امور تالایق که پسندیده طبع اشرف نبود خصوصا به عشق و عاشقی پسر باسلیق یکه که از زمره پیشخدمتان محفل اعلی و منظور نظر شاهانه بود مهم گشته مغضوب گردید و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و باغیگری او با این دولت در تحت قضایای گیلان تحریر یافته در قفس آهنین از میان دو مناره مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز آویخته سوختند و یکی از ظرفا این تاریخ واقعه گفته:

قطعه

خواجه عنایت که همی زد مدام‌لاف خردمندی و فکر دقیق

بد عملی کرد ز منصب فتاد گفتمش ای با غم و محنت رفیق

از غم هشق که و تاریخ جیست گفت ز هشق پسر با سلیق بعد از واقعه او قاضی جهان بالاستقراد وزیر مستقل گشته یازده سال در کمال عظمت و اقتدار وزارت باستقلال کرد در اواخر منصب چون حضرت شاه اراده داشتند که بدقایق امور بنفس نفیس باز رسند در مهمات دیوانی که همیشه برای او عمل میفرمودند و آنچه بعرض میرسانیدند باتجاح مقرون میگشت در آن اوقات دفع الوقت کرده تأخیر در انجام عرض کردهای او واقع میشد جناب قاضی از اوضاع و اطوار بیعیلی تفرس کرده کیرسن و شیخوخیت را بهانه ساخته از منصب استعفا نموده و در آن الحاح کرده حضرت شاه رضاجوی گشته او را از امر وزارت معاف داشتند و در تاریخ سنین و تسعمائة بجوار رحمت یزدانی پیوست در تاریخ فوت او گفته:

فرد

بگاهی چو آحاد قاضی جهاندیایی ز تاریخ مرگش نشان آنچه از اوصاف حمیده آن جناب در السنه و افواه معلوم گشته فی الواقع در این دولت عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات باشد مثل او ندیده رفعت شأن و بزرگی او از حیز بیان بیرون است با وجود اطلاعی شأن و عظمت و اجلال با خلائق در مقام تواضع و فروتنی بوده در حسن سلوکت و آداب تواضع فرو گذاشتی نمیکرد و در مباحثاتی که میانه علماء از هر علم واقع میشد دعاهای موجه کرده قولش را فحول علما معتبر میدانستند و در انشاء و سلاست عبارات نوشتجات او مسلم اللیوت راقمان صحایف انشاء و ارباب سیاق و حساب بوده و در حسن خط درجه کمال داشته بعد از او منصب وزارت بچهار نفر از ارباب قلم تفویض یافت.

خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاث گهم و ممدوح شریف تبریزی که محاسب خوب و بعضی اوقات مستوفی ممالک نیز بود.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱۶۱

آقا محمد فراهانی که از اعیان ولایت فراهان بود.

خواجه امیر یکه مشهور بامیر یکه مهردار که از اقوام میرزا کریا کججی مرد قابل مستعد قضیلت شعار بوده در اول حال وزیر قاضی خان نکلوی مهردار بود و بعضی اوقات وزیر خراسان نیز بود و در علم جفر و اعداد و نیز نجات مهارت تمام داشت و بجهت آنکه تسخیر آفتاب مینمود مغضوب گشته مدتی در قلعه الموت محبوس بود در زمان اسمعیل میرزا از حبس نجات یافته ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد.

میرزا یکه ابهری از طبقه سابقیه ابهر بود در اول حال وزیر سوندک یکه قورچی باشی افشار بعد از آن ایامی وزیر دیوان بود چندگاه امر وزارت از این جزیر متمشی میشد.

چون بساط دولت ایشان در نوردیده شد معصوم بیکه صفوی که امیر دیوان بود بمرتبه بلند وزارت سرافرازی یافت بایالت و سپهسالاری جمع کرد و چند سال باانتظام دولت پرداخته همواره مظفور نظر عنایت شهریاری بوده حضرت شاه جنت مکان آن جناب را عم اعلی یعنی عمزاده خطاب میفرمودند. بعد از آنکه میانه حضرت شاه جمجاه و سلطان سلیم بن سلطان مراد فرمان فرمای ممالک روم قواعد مصالحه استحکام یافته از دیار عجم آمد شد حجاج بیت الله الحرام متواتر گشت مشار الیه بدلالت هادی توفیق اراده دریافت آن مطلب علیا کرده از هر دو پادشاه مرخص و مأذون گشته باتفاق پسرش خان میرزا که از زمره فضلای عصر بود روی براه آورد رومیان با او غدر کرده در حینی که محرم شده بود در لباس احرام بادبه شی بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از رفقا در میانه قافله حج بدرجه شهادت رسانیده استاد این امر شیخ بقطاع الطریق عرب نموده و در ایام غیبت مشار الیه امیر- سراج الدین علی قمی وزیر او بنیابت بدان خدمت قیام داشت بعد از قضیه معصوم بیکه چند سال مسند وزارت از وزیر مستقل خالی بود و در اواخر ایام حیات میر سید حسین قراهانی و خواجه جمال الدین علی بدین منصب عالی سرافرازی یافته یکه سال بدان خدمت قیام داشتند اطوار ایشان مستحسن طبع اشرف نیفتاده هر دو را از آن منصب عالی عزل فرموده دیگر احدی بدان امر مزور منصوب نگشته.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱۶۲

**مستوفیان عظام و اصحاب دفترخانه**

[۱۱۹] مستوفیان عظام دیوان اعلی در زمان شاه جنت مکان آنچه معلوم گشته و مشهورند ده نفرند هفت نفر مستوفی الممالک و دو نفر مستوفیان بقایا بودند.

اول میر مسعود جرباذقانی، دیگری خواجه حسین نام ساروئی، و خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاث کهره شیرازی، خواجه قاسم نطنزی و خواجه ملک اصفهانی، میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی و میرزا شکر الله مشهور اصفهانی. این هفت نفر مستوفی الممالک بودند و از زمره این طبقه مستوفی الممالکی بعظم شأن و بزرگی و اقتدار و امتداد زمان خدمت از امثال و اقران امتیاز داشت و بین الجمهور بدیانت نفس و سلامتی و راستی و خیرخواهی خلایق و حقانیت مشهور است. خواجه قاسم نطنزی که از اعیان و اهالی آن ولایت بود در قانون حساب دانی و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگران محمل و منظور انظار تربیت و شفقت پادشاهانه بود همیشه در مجلس بهشت آئین بعرض حاجات خلایق و کلمة الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان و موجب تحصیل دعای خیر ولی نعمت بوده بی‌مداهنه و محابا زبان گشوده و چون خالی از اغراض دنیوی و محض خیرخواهی بوده درجه قبول مییافت و همواره خدمات او پسندیده خاطر مبارک اشرف بوده و الحق مرد سعادتمند خیرخواه بانی بقاع الخیرات بود و بعد از فوت او بنابر ازدیاد مواد توجه اولاد عظام او نیز در ازاء حقوق خدمت پدر مورد تربیت و شفقت گشته بمناصب ارجمند سرافرازی داشتند، بعد از میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک شده در اندک زمانی معزول گشت بعضی اوقات منصب استیفاء میانه اوارجه نویسان دفتر خانه همایون متقبض گردیده هر یکه مستوفی سرکار خود بودند بعضی اوقات یکه دو نفر نایب الاستیفاء تعیین شده بود تا آنکه دیگر باره میر غیاث الدین محمود مذکور مستوفی الممالک و او خالی از درویش نهادی و سلامت نفس و پرهیزگاری نبود در این مرتبه ایام خدمتش امتداد یافت سه سال قبل از ارتحال شاه جنت مکان او معزول گشته میرزا شکر الله مذکور بدین رتبه سرافرازی یافت وی ولد خواجه- حبیب الله اصفهانی است مرد سلیم النفس صاحب تمکین و وقار و صاحب متانع خوشنویس نیکو اطوار بود و هر چند سال خدمتی از خدمات دیوان اعلی مأمور می‌گشت، چند سال در درگاه معلی بی آنکه بمنصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد در مجلس بهشت آئین راه خدمت یافته از زمره مجلسیان و منظرقه دیوان نویسان بود. میر غیاث الدین محمود شهرستانی چنانچه مشهور و مذکور شد معزول گشته بمیرزا شکر الله مفوض گردیده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان من حیث الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشاراتی بدان خواهد رفت وزیر و اعتماد الدوله شد و در زمان نواب سکندر شأن بوزارت و مستوفی خراسان و تولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱۶۳

بدان ولایت رفت اما بجهت تکبر و بزرگی منشی از وقاری که داشت و از سیمای او مشاهده میشد و پسندیده خود پسندان عصر نبود میانه او و بیگلر بیگیان خراسان طرح بد نشست و مهمات او چنانچه باید تمشیت نیافت بدامعان آمده از آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نموده، و مستوفیان بقایا اول میر هدایت الله معموری که از سادات معموری اصفهان بود مستوفی بقایا شد و او اندک زمانی مستوفی بوده فوت شده برادرش میر محمد معموری بجای او منصوب گشت، مرد محاسب سیاق دان قریب بده سال بدان امر قیام داشت؛ اما خدمت او پسندیده امر اشرف نگشت او را عزل کرد.

میر شاه قاضی اصفهانی از سادات اصفهان بود و سلسله ایشان بسادات علاءبند مشهورند مستوفی بقایا گشت، مردی محاسب نویسنده کاردان بود. چند سال در زمان شاه جنت- مکان بممیزی و سایر خدمات دیوانی قیام مینمود و از عهده خدمت کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال حضرت مذکور بخدمت مذکور قیام داشت، در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکر الله وزیر و اعتماد الدوله شده بود او را مستوفی الممالک کردند، در زمان نواب سکندر شأن بدستور پآن منصب سرافرازی داشت و در آن مهم کمال استقلال یافت چون میرزا سلمان که وزیر شده بود نسبت بمشار الیه سوء مزاجی بهمرسیده بتحریک او از منصب عزل گشته بخواجه محمد باقر هروی که حق خدمت قدیم در هرات بنواب سکندر شأن داشت تعلق گرفت.

میر شاه قاضی روی توجه بوطن اصلی نهاده از آنجا متوجه حج بیت الله الحرام شد و در آن سفر عزم اجر جهان فانی را وداع کرده متوجه عالم بقا گردید. ناظرات بیوتات آنچه ذره حقیر را بدان اطلاعی حاصل شده قاضی عماد ناظر باستقلال بود، میانه او و مهتر جمال اصفهانی برد نوشته بتصرفات [۱۲۰] و تقصیرات مال دیوان متهم داشت بنابر آن معزول گشته مبلغی خطیر مصادره فرمودند اما مهتر جمال بعد از عزل مشار الیه خود ضامن وجه مصادره گشته او را باعزاز و احترام روانه اصفهان کرد مدت خیر اندیش بود بعد از او آقا جمال الدین ولد آقا کمال الدین زین العباد کرمانی که پدرش وزیر یا استقلال خراسان بود منصب ناظرات یافت بعد از مدت متمادی او نیز بمقضی اعمال ناصواب که خصماء و اضداد متهم داشتند مغضوب گشته تا حین ارتحال شاه جنت مکان در قلعه الموت محبوس بود در زمان اسمعیل میرزا خلاصی یافته در زمان نواب سکندر شأن بقدر اعتباری یافت کیرسن و شیخوخیت و ضعف الم ایام حبس بر او غلبه کرده مدت حیاتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شاه جنت مکان سه نفر ناظر بودند.

میرزا سلمان که بعد از عزل و حبس او آقا جمال ناظر اکثر بیوتات گردید وی ولد آقا میرزا علی جابری اصفهانی است پدرش چند سال وزیر ابراهیمخان ذوالقدر حاکم فارس بود و مشار الیه در بلده فاخره شیراز اکتساب فضایل و کمالات نموده بوفور قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردیده باردوی معلی آمده بتقویت میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان. چند سال بخدمات حرز آن ولایت مشغول داشت و از جانب مشار الیه باردوی آمده چون آثار قابلیت و کاردانی در ناصیه احوالش هویدا بود مورد تربیت شاهانه گشته بعد از اخذ و قید آقا جمال کرمانی چنانچه مذکور شد بمنصب نظارت اکثر بیوتات خاتمه شریفه سرافراز گشته در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردید و تا حین ارتحال آن حضرت در کمال استقلال بدان خدمت قیام داشت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱۶۴

در زمان اسمعیل میرزا در تربیت و تقویت او مبالغه نموده حکم شده بود که بتعظیم هیچیک از امراء عظام از مسند وزارت قیام نکند بعد از قوت اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندر شأن بدستور وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از پیشتر باستقلال و در آن منصب عالی درجه کمال یافت مال حال او در قضایای نواب سکندر شأن مرقوم کلک بیان میگردد.

خواجه ابوالقاسم از اعیان ولایت فراهان وزیر مهردار دیوان اعلی بوده مرد راست خامه صادق القول درست گفتار نیکو روش روستای منش بود امور او پسندیده طبع اشرف آمده از وزارت مهر بنظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی نموده تا حین رحلت حضرت جنت- مکان بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا نیز چند گاه متکفل آن خدمت بود اعتبار تمام داشت بالاخره دامن از آن شغل درچیده روی بوطن اصلی نهاد.

میر ابوالفتوح برادر میر فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر عمارات سرکار خاصه شریفه بود و ایشان از اولاده میر سید شریف شهرستانی‌اند که در زمان خاقان سلیمان شأن مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه در این دولت بمناصب عالی سرفرازی داشته‌اند میر فضل الله مذکور مدتها وزیر اصفهان و رائق فاتق مهمات دیوانی آنجا بود و در ایام عمل داری اصلاحات و رفیات کلیه شده رقم وقفیه بر آن کشید فی الجمله میر ابوالفتوح مذکور مدتی در کمال دیانت و راستی بخدمت نظارت عمارات قیام داشت میرزا محمد نام پسری داشت فاضل و فقیه و صاحب فتوی مرتکب مناصب و مشاغل دنیا نگشته فتاوی او در میان فقهاء عصر معتبر بود. احمدی یکه لشکر نویس برادر محمدی یکه لشکر نویس سابق در اوایل زمان شاه جنت مکان خواجه یکه شیرازی لشکر نویس بغایت معزز و معتبر در میان امراء و لشکریان صاحب اعتبار و ذوالاقتدار بوده چنانچه همگنان او را در پایه وزارت داشته منتظر افزاراء میدانستند بعد از فوت او محمدی یکه برادر احمدی یکه مذکور که اوارجه نویس آذربایجان بود مرد عاقل قابل مسعد با رأی و هوش بوده بدین منصب والا ارجمندی یافت او نیز معزز و معتبر و در خدمت مرجوعه مشغول و منظور انظار شفقت و تربیت شاهانه بود چنانچه حضرت شاه جمجاه او را کسحوک وزیر خطاب میکرد بعد از فوت او برادرش احمدی- یکه مذکور لشکر نویس شده و تا حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس نواب سکندر شأن بدینخدمت قیام داشت و این طبقه شیرازی الاصل‌اند و در آنجا بطبقه حاکیه اشتهار دارند اما مدتی است که از شیراز بیرون آمده چند کس از سلسله حاکیه در عراق و آذربایجان و اردوی معلی بمناصب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و سربلند بوده‌اند و مشار الیه مرد قابل خوشنویس صاحب فضل و کمال و از مسعدان ارباب قلم بوده و در اوایل جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی فوت شده.

علی قلی یکه نام وزیر قورچیان عظام از اوبماق هرکزلو است. پدرش حسین علی یکه مرد عاقل تعلیق نویس خوب بود بتبع خط مولانا بهاء الدین حسین منشی سرکار فیض آثار نیکو کرده بود از ظهور این دولت [۱۲۱] ابد پیوند منصب وزارت قورچیان عظام بسلسله ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت آن سلسله بدین منصب سربلندی یافته تا حین حیات بدین رتبه معزز بود در اوایل جلوس همایون شاهی ظل الهی فوت شد.

میرزا فتح الله نام مستوفی قورچیان عظام، وی نیز اصفهانی و از اقوام

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج۱، ص: ۱۶۵

خواجه ملک است که اول مستوفی قورچی و آخر مستوفی الممالک شد و میرزا فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شده مشمول توازش و مورد تربیت بود همواره از مجلسیان اعلی بوده زیاده از وزیر قورچی در مهمات قورچیان دخل داشت.

اصحاب دفتر خانه اعلی- میر ابو تراب نطنزی مستوفی مال که الحال ضابط نویس و مفرده نویس نیز میگویند و او از سادات الوشیه نطنز و داماد خواجه قاسم مستوفی بوده و در دفتر- خانه همایون ارباب قلم او را در علم سیاق استاد المحاسبین میدانستند و هدایت یکه شیرازی صاحب توجه دیوان اعلی بود. وی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجه سابق است از سلسله ایشان جمعی کثیر در این دودمان ولایت نشان بخدمات متنوعه قیام داشتند و محل اعتماد شاهانه بودند مشار الیه مرد سنجیده راست قلم صاحب وقوف سلیم النفس پرهیزگار بود. از اوارجه نویسان خواجه محمد امین مشهور بخان ولد قاسم مستوفی که در علم سیاق و قانون حساب دانی مصداق الولد سرابیه بود بخدمت اوارجه نویسی آذربایجان و شیروان قیام داشت. خواجه رشید یکه شیرازی الاصل و از اقوام هدایت یکه است و باوارجه نویسی عراق معزز و مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه بود. آقا امید نطنزی اوارجه نویس خراسان و کرمان، میر نعمت الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی بجای پدر اوارجه نویس فارس بود، آقا سیف الملوک طهرانی مستوفی ارباب تحاویل اگر چه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین خوش صحبت شیرین سخن بود، بدینجهت در مجلس بهشت آئین راه یافته از زمره مجلسیان و منظور انظار عنایات شاهانه بود

وزراء عظام ممالک محروسه: دو نفر بغایت بزرگ و عالیشأن و صاحب اقتدار بودند. میرزا عطاء الله اصفهانی که در اوایل حال وزیر مهر بود بوزارت و مستوفی کل آذربایجان و شیروان سرافرازی یافت، و دیگری آقا کمال الدین زین العباد کرمانی چنانچه در فوق اشاره شده وزیر و ممیز کل خراسان بود اما در حین رحلت شاه جنت مکان آقا کمال فوت شده بود میرزا عطاء الله را کیرسن و شیخوخیت دریافته از آن منصب معزول گردیده بود هر دو وزیر صاحب خرد سلیم النفس رعیت پرور بودند ذکر خیر و نیکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی الغایة مذکور السنه و افواه خلایق و عمل ایشان در آن ولایت قدوه و قانون است و از جمعی که در حین رحلت شاه جنت مکان بوزارت ممالک قیام داشتند میرزا هدایت الله ولد خواجه شاه حسین ساروئی که سابق وزیر ترخان

بود وزارت گیلان به پیش منصوب گشته بدان امر قیام داشت اما بگیلان نرفت و در درگاه معلی میبود و در زمان نواب سکندر شان مستوفی الممالک شد بعد از قتل میرزا سلمان که در هرات واقع شد و در محل خود گزارش خواهد یافت وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله گشت، اما زیاده دخلی و در مهم حالی وزارت استقلالی نیافت، خواجه قاسم علی که سابق وزیر حسن بیگ یوزباشی استاجلو بود وزارت آذربایجان سرافراز گشته چند سال بدان مهم قیام داشت، اما او نیز تا حین رحلت شاه جنت مکان در درگاه معلی مانده بآذربایجان نرفت مرد خیر اندیش و بسلامت نفس اتصاف داشت، تبریزی الاصل بود، و بطی باهل صفاهان نیز داشت. برادرش خواجه عنایت ترکه بجای برادر وزیر حسن بیگ ولد حسین بیگ شده بود و از وزرای معتبر آن زمان مرد خلق و آدمی پسندیده سلوک بود، خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت دار العباده یزد معزول شده بوزارت دار السلطنه اصفهان منصوب گشته رابطه خویشی باآقا تقای دولت دار قزوینی مشهور داشت- او نیز آدمی خوش

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶۶

سلوک سلیم النفس بوده میرزا بدیع الزمان ولد آقابالغی مذکور بوزارت دارالمؤمنین کاشان قیام داشت او و برادرانش با بر سلامت نفس و حسن سلوک با رعایا منظور انظار شفقت شاهانه بودند یکی برادرش آقا محمد زمان بیضی خدمات دار السلطنه تبریز مأمور بود و برادر دیگرش احمد بیک وزیر بعضی محال خراسان بود. میرزا عبدالباقی مشهور بزاده مخدوم والد میر فضل الله شهرستانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی که وزیر دار السلطنه قزوین بود بوزارت آن ملک سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت در فوق بتحریر پیوست که فضل الله صاحب املاک و [۱۲۲] رقبات کلی بود و کل املاکش خود را وقف کرده تولیت باسر و ارشد اولاد داده میر عبدالباقی مذکور به بیعقلی و ضایع روزگاری جمیع آنها را نابود کرده خود نیز بعد از واقعه حضرت شاه جنت مکان از اراذه‌های بی‌حاصل و تقلبات بیموقع و خواست و طلبهای ضعیف انواع بلایا کشیده پریشان حال و مورد تشویشات روزگار بود.

میرزا احمد: ولد میرزا نور الله کفرانی اصفهانی وزیر سرکار خاصه شریفه فارس بود و حضرت شاه جنت بارگاه را شفقت خاصی بمیرزا نور الله مذکور و پدرش بود و مشار الیه نیز بدستور پدر مشمول عنایات شاهانه بود در زمان نواب سکندر شأن با بر حسن خدمات و رابطه خدمتکاری که در شیراز باآنحضرت داشت بمنصب نظارت کلی سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت و در سید حسین خطیب قاینی وزیر بعضی محال خاصه شریفه دار السلطنه هرات و در آن ملک بغایت صاحب اعتبار و مشار الیه بود. میرزا محمد کرمانی که وزیر احمد بیگ افشار قورچی باشی بود بوزارت دارالارشاد اردبیل قیام داشت. چون اسامی این چند نفر که از مشاهیر وزرای جزو بودند نگاشته کلک بیان گشت در تفصیل سایر وزرای جزو زیاده قابیده نیست لهذا زبان قلم از تحریر آنها خاموشی گزید. جمعی دیگر از تاجیکه و وزرای معزول و منصوب امراء در خدمت اشرف مشرف و معزز بود و دیگری خواجه هدایت الله که وزیر امیر خلیب سلطان بود و در میان تاجیکه الفه ابلغ باو حمایت شده و بر میزد و بدین عنایت مخصوص الاقران سر مفاخرت بچرخ برین میافراشت، دیگری خواجه ضیاء الدین سلمانی اصفهانی که وزیر عبدالله خان استاجلو بود بعد از فوت او بازدوی معلی آمده از زمره مجلسیان بود. دیگری خواجه حسن نخجوانی مشهور بالقشای مشرف که هیچ منصبی نداشت و از زمره مجلسیان بود. خواجه شاه منصور فراهانی که وزیر حیدر سلطان ترخان بود رخصت دخول مجلس همایون داشت. میر سراج الدین علی قمی وزیر معصوم بیکه که بعد از واقعه شهادت او که در فوق بتحریر پیوست بمنصبی از مناصب دیوان سرافراز شده بود اما بدستور سابق راه ملازمت داشت.

از مشرفان بیوتات: هر چند نفر صاحب عزت و اعتبار بودند: میرزا بابائی شیرازی مشرف خزانه عامره که در خدمت اشرف معزز و معتبر و محل اعتماد شاهانه بود.

میرزا قاسم شیرازی: مشرف طویله اکثر اوقات در طویله و میدان اسب بسعادت خدمت سرافراز بود. میرزا محمد پیشکش قوم میرزا بابای پیشکش نویس معزز و معتبر بود. میرزا حسن اصفهانی مشرف رکابخانه و قیجاجی خانه بود. میر سید سیفی برادر میر شاهمیر که سابقا مشرف خزانه بود باشراف شرعخان قیام داشت و دیگر مشرفان بودند بدین چند نفر اقتصار نمود. جمعی دیگر از اکابر و اعیان طبقه تاجیکه در درگاه معلی بودند بعضی راه خدمت داشتند اگر چه بمهمی از مهمات جهان اختصاص

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶۷

نیافته بودند اما در مجلس بهشت آئین مشیر و مشار الیه و صاحب دخل بودند خصوصا میر هاشم قمی که از سادات موسوی دارالمؤمنین قم و مرد شیرین سخن هزال بود صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت گشته در خدمت اشرف راه سخن و عرض مطالب و مدعیات ارباب حاجات زیاده از دیگران داشت گاهی رایحه منصب وزارت دیوان اعلی بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت.

شاه جنت مکان همیشه با او بهزل و مطایبه پیش آمده توجهات هزل آمیز میفرمودند و اکثر اوقات در اثنای عزت و اعتبار بمواخذه و مصادره گرفتار بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم اما از خواست و طلب عنیف خالی نبود، و دیگر از اعالی و اعیان این طبقه خواجه عبدالقادر کرمانی ولد خواجه عبد الرشید بود و از اعاظم و اکابر و اعیان ممالک بزیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دارالامان کرمان حسب الفرمان قضا جریان پایه سریر اعلی آمده از زمره مجلسیان بهشت آئین بود و گاهی نوید وزارت دیوان اعلی میبافت، اما او نیز بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار از تشدد ارباب حوالات آسود گی نداشت و برضا و رغبت خود دوازده هزار تومان پیشکش قبول نموده که رخصت رفتن کرمان یافته بدستور در آن ولایت بزراعت و عمارت قیام داشته باشد. اما این ماءمول بدرجه قبول نیافت تا حین ارتحال شاه جنت مکان در اردوی معلی بوده و در زمان نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن اصلی گردید اما در آن ملکت از سلوکت ناپسند بکنائش خان افشار که رایت خودسری افراخته تحصیل دار نقیل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات گردید و مدتها در دارالسلام بغداد و در آن حدود توقف نموده از بیم سخت و بی‌اختیاری آرزوی وطن نکرد و در آن ولایت ایام حیاتش [۱۲۳] بسیری گشت کلانتران و ارباب و اعالی جمعی کثیر در درگاه معلی و مجلس بهشت نشان راه مکالمه یافته بخدمات مأمور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود از متشیان محمدی یکه تبریزی کمجمی از اقوام میرزا کریا منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم داشت فوت شده بود و منصب انشاء ممالک باحدی مفوض نشد. میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی بیک مذکور داشت و قاضی عبدالله جوینی و خواجه علاء الدین منصور کرهرودی بخدمت انشاء ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی- الممالکی گشته بغایت معزز و محترم گردید و در زمان نواب سکندر شأن بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته در زمان اوبطالب میرزا بمنصب وزارت ترقی نموده مآل حال او در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقمزده کلکت بیان خواهد گشت و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد و زمره خوشنویسان بودند. اما قاضی عبدالله در فن انشاء بر اقران مرتبه رجحان داشت.

ذکر حکمای مسیحیة الانفاس: از این طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که سمت ملازمت اشرف داشتند و مشاهیر این طبقه اقدام رفت.

حکیم غیاث الدین علی کاشی مرد صادق القول راست گفتار ساده لوح بود و در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی کوششده در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت او برادرش حکیم نور الدین بملازمت اشرف فایز گشته در سلک حکماء انتظام یافت و در معالجات مرض بد بیضا نموده قولش در میانه حکماء قدوه و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶۸

حکیم کمال الدین حسین شیرازی حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در اول حال حکیم مریض اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده و در خدمت او میبود بعد از فوت او در سلک حکمای درگاه معلی منسلک گردیده اختیارات خاطر بدایع نما و نصرت طبع مسیح آسایش اکثر اوقات از سلک خطا دور افتاده معلولان طل مرض و مریضان امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت می‌یافتند و چون بتوسه مشرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروش نیوه باحتمال ارتکاب شرب خمر که اطباء بجهت صحت ابدان عموما جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمیافت و در زمان نواب سکندر شأن ملازمت خان احمد گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت مدتها در خدمت او معزز و بغایت معتبر بود و والی مذکور با او مباحثه طب مینمود و اوقات حیاتش در آنجا میری شد.

حکیم ابو نصر گیلانی مردی وجیه خوش محاوره خوش سیما و بغایت معالجه خوب اکثر معالجات در اردوی معلی موافق مرض افتاده در آن فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شایانروزی یافته بمحض توجه و التفات او بر سایر حکماء تعظیم جاهلانه میجست و بالاخره این معنی باعث آن شد که در قضیه ارتحال حضرت شاه جنت مکان او را در معالجه بجایات متهم داشته در دولتخانه همایون بدست قورچیان بقتل رسید.

میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در معالجه مرض بد بیضا کار میفرمود و اکثر حکمای عصر قول او را معتبر و تصرفاتش در معالجات معتمد علیه و موثق به میدانستند جمعی از اطباء بلانعین بشاگردی او افتخار میکردند و الحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود غایتش او نیز بطریق حکیم کمال الدین حسین بوسوسه مشرب مشهور و از توجهات پادشاهی مهجور بود بعضی اوقات در اردوی معلی و بعضی اوقات در دارالخلافه یزد روزگار میگذرانید.

حکیم عماد الدین محمود قرابت و خویشی با این دو حکیم داشتند داشت در علم و حکمت میانه همگنان طاق و در دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخهای غریب از او در طب و ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصا جرب صفیر و کبیر که بین الجمهور باآشنگ مشهور است معتمد علیه اطباء است و در اوایل در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان بود عبدالله خان بجهتی از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را بسرما و برف تعذیب کرد دیوانه‌وار بگشت تا صباح او را در میان برف گذاشته بود جناب حکمت مآب بافراط خوردن افیون علاج خود کرده اگر چه در آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حین حیات صاحب رعشه بود چون خود افیونی بود یافیون اعتقاد تمام داشت چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس بالقصی الغایه توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات آن سرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته مدتها در مشهد مقدس معلی بمعالجه مرض مشغولی [۱۲۴] داشت و الحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب گزیده و ارباب افضال بود.

حکیم ابوالفتح تبریزی مشار الیه از اطباء شهر تبریز است چون حقیر اللحه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۶۹

بود بین الجمهور بحکیم کوچک اشتهار دارد و در آن شهر از سایر اطباء امتیاز تمام داشت و در تشخیص مرض و احوال مرض متفرد بود و اگر مریض خیفلی زده بود بی‌آنکه سوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض ادراک آن خیط نموده اظهار میکرد که این کوفت از اکل و شرب غذای کذا و شربت کذا است ونکسی اگر واقع شده بود سبب آنرا اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می‌افتاد و این شیوه را بسرحد اعجاز رسانیده بود. جناب حکمت مآب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حریم عزت گردیده و از سایر اکفاء و اقران بشرف قرب و منزلت امتیاز داشت و در زمان نواب سکندر شأن که امیر خان موصلوی ترکمان که حاکم تبریز بود و امیر الامراء آذربایجان جناب حکمت مآب در سلک ملازمان خان درآمده در خدمت او تقرب تمام داشت.

بعد از واقعه امیر خان چون از هوا خواهان او بود نواب جهانبانی التفاتی بحال او نکرد اما در زمان اعلی شاهی ظل اللهی ترقی تمام کرده از محرمان حریم قدس گردید و بالاخره بمفهوم این مصراع که «محرم یکنقطه محرم شود» گرفتار آمده پیمانه حیات را که از شربت ناگوار ممات لبریز شده بود لاجرعه بسرکشیده بسر بستر فنا غنود.

حکیم بابر علی طهرانی مشهور بحکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار خوش صحبت و شکفته طبع و مطایبه دوست بود و شاه جنت مکانرا توجه و التفات تمام بمشار الیه بود و بخدمت معالجه غرباء و مردم بی‌بوتت گفته رتق و فتق شربتخانه خیری باآن جناب تعلق داشت. بدینجهت بحکیم خیری مشهور شده بود و دو پسر قابل داشت حکیم نورالدین علی و حکیم شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجوعه معاونتش مینمودند مرد سخی طبع مهمان دوست بود در آخر ایام حیات او و پسرانش هر دو از زراعت و عمارت و محصول حلال خود سفره درویشان بر سر راه گشود، بخدمت اغراء و آیندء و رونده قیام مینمودند.

میر روح الله قاضی جهانی که از سادات عظیم القدر سیفی قزوین است اوصاف حمیده والد وجد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر و نمایان و باخلاص رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر و الاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش آراسته بوفور قابلیت و استعداد پیراسته بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب یافته درین فن شریف مهارت تمام داشت، اگرچه بمعالجه مرضی کمتر پرداختی اما تصرفاتش در معالجات عمل و امراض پسندیده خواص اطباء می‌افتاد طبیب زادگان اکثر در خدمت او مباحثه علم طب نموده بشاگردی او افتخار میکردند. شکسته نستعلیق را بسیار خوب مینوشت. در زمان نواب سکندر شأن در قزوین سقم بر مزاجش مستولی شده طبیب فقدا دست تصرف از معالجه بدشن گوتاه کرده در عالم جوانی مقیم عالم جاودانی گردید دیگر اطباء حاذق در ممالک بودند مثل حکیم نور الدین علی یزدی و میر ابوالقاسم شیرازی و حکیم علاء تبریزی و اطباء اصفهانی چون غرض تعداد ملازمان رکاب اقدس شاه جنت مکان و امراء اردوی معلی بود زبان قلم را از توصیف کل آنها کشیده داشت و بذکر احوال سایر مستعدان پرداخت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۰

### ذکر خوشنویسان که در آن عصر قرید زمان بودند

از زمره خوشنویسان که در آن عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان کشیده از نستعلیق- نویسان جمعی بوده‌اند که در آن حین جهان فانی را بدرود کرده بودند از آن جمله مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا دوست هراتی و مولانا رستمعلی خواهرزاده استاد بهزاد، منصور حافظ بابا خان ترنبی و مولانا مالک دیلمی قزوینی که سرآمد روزگار و خوشنویسان عصر بودند.

بنابراین جمعی که در قید حیات بودند ذکر میرود. اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحق سیاوشانی است.

و ثانی میر سید احمد مشهدی که هر دو شاگردان یواسطه مولانا میر علی‌اند در آن عصر نستعلیق را بتزاکت و اندام مولانا محمود مذکور نتوشت و اهل هرات خط او را از خط میرسید احمد بهتر میدانند و اعتقادشان آنست که مولانا میر علی را شاهد مدعای خود میسازند.

شعر

خواجه محمود گر چه یکد چندی‌بود شاگرد این فقیر حقیر
در حق او نرفت تقصیری[۱۲۵] گر چه او هم نمیکند تقصیر

هر چه خود مینویسد از بد و نیکش‌میکند جمله را بنام فقیر گویند خواجه محمود این قطعه را شنیده گفت مولانا نیک و بد را غلط گفته من آنچه مینویسم بنام او میکنم اگر واقع باشد هر چند صورت مطایبه و ظرافت دارد اما نهایت بی‌ادبیست اهل مشهد میرسید احمد را بهتر میدانند الحق جناب میرزا از خوشنویسان بیدیل و قطعه نویس بیقریه بود و در خراسان و عراق بل تمام آفاق شهرت تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط اوست الحق در این امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار دارد و قطعه او را باطراف و جوانب عالم خصوصا هند و ماوراء النهر میبردند جمعی کثیر شاگردی او کرده ازو فیض یافتند اما اواخر تغیر روش داده تصرفات نمود که پسندیده ارباب تمیز نبود.

دیگری از نستعلیق نویسان مولانا محمد حسین تبریزی وی پسر مولانا عنایت الله است و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمره علماء مرقوم کلکش بیان گردید اگرچه خط نستعلیق نویس که اهل عراق و آذربایجان نوشته‌اند در نظر خوشنویسان خراسان زیاده اعتباری ندارد و این شیوه باهل خراسان مسلم است اما مشار الیه در مثق نستعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم پر مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه مثق ریخته میشد بی‌عیب و بی‌آلایش اصلاح بود دیگر ترقیات عظیم کرده که، اگر امان میداشت قلم نسخ بر خطوط استادان ما نقدم می‌کشید در عالم جوانی کلکش جانشان از آسیب قضا سرگشته صحیفه عمرش از رقوم کامرانی ساده گشت اکنون اگر صفحه مشقی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۱

ازو پیش کسی ظاهر شود دست بدستش میگرداند و طالبان آن را از یکدیگر پیش میرباید.

میر معزی کاشی که در آن حین دعوی خوشنویسی میکرد و خوب مینوشت کتابت نمیکرد و قطعه نویس بود ضایش اعتقادی که اهل کاشان و عراق باو داشتند حالی از صحت بود و بخوشنویسان خراسان که اسمشان مذکور شد برابری نمیکرد.

مولانا بابا شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نمیرسید و در آن حین در خراسان نیز نبود و اوقات بکتابت صرف میکرد و تحصیل وجه معاش از آن مم مینمود اکثار و اعیان خواهان خط او بودند و رعایتها مینمودند کتابت او نزد مردم عراق بسیار بود اما در این حین کمتر بدست میاید اکثر باطراف و و جوانب پرده بقیمت اعلی فروختند.

میر صدر الدین محمد ولد میرزا اشرف نستعلیق نویس از خوشنویسان مهدی بود از سادات سیفی حسینی قزوینی است او و برادرش میر روح الله هر دو از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند جد و والدش از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات صوری و معنوی محتاج بتوصیف نیستند و ظرافهای رنگین عاشقانه میرزا اشرف که طرز خاصی در رشته بلاغت انتظام داده و از غایت ملاحت شور در میان سخنوران عهد انداخته بدین دعوی شاهد عدل است و اولاد کرام مذکور در اکتساب علوم متداوله قصب السبق از اقران ربوده هر دو بوفور اخلاق حسنه متحلی و بحلیه فضل و دانش متحلی بودند مناسب این بود که اسم شریف میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام در سلک اهل مرقوم کلکت بیان گردد.

بالجمله میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالکای دیلمی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق بوده و تعلیم خط از او داشت و متحرف نویس بود و در ایام جوانی بسیار بتزاکت و بامزه مینوشت اما در اواخر بجهت ضعف بامسره ترک مشق کرده بهمانجه در اوایل نوشته بود اکتفا کرد.

در روش نستعلیق به تتبع خط مولانا سلطانعلی و بقلم دقیق آن از صاحبان آن ممتاز بود او اعتقاد بخط مولانا سلطانعلی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود در این مقام در باب حسن خط این دو نادره زمان شرحی بنظر رسیده بود ثبت افتاد گوینند که مولانا میر علی درین فن ترقی عظیم کرده بلند آوازه گردیده بارها مولانا سلطانعلی دعوی کرده و ارباب تمیز جانب مولانا سلطانعلی میگرفتند. روزی جناب میر بخدمت مولانا آمده سه قطعه نادره مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر بخدمت مولانا آمد سلطانعلی متحیر گشت که آیا خط او کدام است بعد تأمل بسیار خط مولانا میر را باعتقاد خود برداشت الحاصل جناب میر بانواع قابلیت و استعداد آراستگی داشت سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تألیف کرده که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته و در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سروده جناب میر پیروی حال او کرده در تذکرهاش درج نموده تا آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد. چنانچه میخواست اتمام نیافت و در علم موسیقی و ادوار [۱۲۶] سعی بسیار کرده سر آمد روزگار گشت در تصنیف قول و عمل نادره کار و نقشهای بدیعش آرای شکفته طبعان و زبان زد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۲

گویندگان روزگار است در زمان نواب سکندر شأن از زمره مجلسیان و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیشتر از پیشتر منظور نظر التفات گشته همواره ملازم رکاب قدسی بود و در اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده عزیمت عالم بقا نمود.

میرزا ابراهیم اصفهانی او نیز وزیر زاده قابل مستعد خوش نویس بود جناب میرزا نیز بطریق میر متحرف نویس بود اما او رتبه خط میر نداشت سعی طبع و صاحب همت قلندر روش درویش منش بود آنچه دست مکتنش بآن میرسید در سفره اخلاص نهاده وثاق سراسر نفاقش از آمد شد ظرفاء و شعراء و مردم اهل حالی نبود گاهی بزرگانه در کمال تمعن روزگار گذرانیده گاهی ایام هفته را بنان جوی قناعت میکرد و بر در توکل نشسته از اهل مناصب و اعیان بقدر رهایتی میبافت اما بسیار مرد شوخ طبع صحبت دوست بوده راه مسلم طریقی و خیانت و بدگوئی و وضیع و شریف در خدمت جناب میرزا گذاده بود در شعر فهمی و تتبع لغات فرس دعوی افراط مینمود رساله که در لغات فرس تألیف نموده اکنون در عراق شایع است. دیگر نستعلیق نویس در میانه هر طبقه بودند مثل عیسی بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که از یکه نویسان بیدل بود و پیر بودای یکتا فیلان اعلی شاطر که در نستعلیق ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود پسران بیگلو ولی عرب کرانو نیز نستعلیق نویس بود اگر قلم ضریرن رقم بتوصیف حال هر یک از امثال این جماعت زبان گشاید قصر بطول میانجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس بیقریه بود خواجه علاء الدین منصور منشی که از منشیان مجلس همایون بود و اسم او در سلک منشیان مرقوم گشته چون از زمره خوش نویسان بود از تکرار آن نیندیشیده و تحریر نمود وی از کلانتر زاده‌های الکاء کرهرود است تتبع خط مولانا درویش را بسیار خوب کرد در آن عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه خوشنویسی ایخط داشتند که خط او مرتبه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایره‌ها را بزرگ مینویسد ظاهرا در کتاب و مضامین و نشانها آن روش خوشتمار است شکسته نستعلیق را نیز بمزه و خوب مینوشت.

میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله نیز از خوشنویسان تعلیق است او اگر چه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرد اما در اواخر ترقی عظیم کرده و تتبع روش شکسته مولانا درویش را که بقلم کند نوشته بسیار خوب کرده دایره خط او بر خلاف خواجه علاء الدین منصور و غیر کاواک بود اما زیاده رطوبتی ندارد وی از وزیر زادگان معتبر زمان جنت مکان بود در زمانی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور انظار شاه جنت مکان و بحابیهای گوناگون محمود تاجیکان بود او را در اردوی معلی مجلسی و اهل خدمت بوده مجرده و دوات قلم و قلم تراشیدن شاه جنت مکان باو تعلق داشت در اواخر معاندان ضرر و سعایت آغاز کرده او را از نظر فیض اثر انداختند مدتها پریشان حال میگردید اما هر گاه کتابت روم نوشته میشد او را نیز احضار مینمودند و در اثناء کتابت دخیل بود بعد از پیمانی شاه جنت مکان وزیر شوشتر و خوزستان شد در زمان نواب سکندر شأن بقریب وزارت مرشد قلیخان بخراسان رفته چون بسیار بلند آوازه گشت و بلند پرواز بود محرک قضایای خراسان شده در قلعه تربت بدست برادر زادهاش مقتول گشت.

میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله که بدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۳

و اسم او در سلک اسامی وزراء درآمد تعلیق نویس پیدل و خوشنویس بیمثل و مانند بود بعد از میرزا احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بسرحد کمال رسانید او نیز تتبع روش مولانا درویش کرده اما باعتقاد مسود اوراق اگر چه هر دو پایه خط بر سطح بیان قلم مولانا درویش نهادهاند اما هر دو صاحب طرزند و هر کدام این خط را بطرزی علی حده نوشته‌اند که هیچکدام کمتر از طرز مولانا درویش نیست رطوبت طرز در خط میرزا محمد حسین شیرازی بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک ملازمان و منشیان فرمانروای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط ممات بر صحیفه زندگی نگاشت.

میرزا حسین منشی تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود و در زمره محرران دارالانشاء همایون منسلک گردیده بروش استادش کاواک نویس بود بسیار سریع الکتابت و نستعلیق را بسیار خوب مینوشت. دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیرها بودند که اگر [۱۲۷] قلم شکسته رقم بتحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول می‌انجامد لهذا اساس مشاعیر این طبقه و جمعی که سمت ملازمت پادشاهی دارند مرقوم گردانیده زبان بیان قلم را از تحریر دیگران کشیده داشت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۴

### ذکر نقاشان بدایع نگار که هنرمند روزگار بودند

و در آن حین اوراق زمانه بوجود ایشان تذهیب و تزیین داشت شعر

نگارنده نقاش بهزاد دست‌صریر سخن را چنین نقش بست که حضرت شاه جمجاه جنت بارگاه نقاش نادره کار و مصور نازکه قلم سحرنگار بود هر چند اسم شریف آن حضرت را در تعداد هنروران روزگار درآوردن نوعی از گستاخی است اما چون صحیفه حال غیر ماًلش بدین نقش بدایع آراستگی داشت بذکر آن جرأت نمود. آن حضرت شاگرد استاد سلطانمحمد مصور مشهور بود طراحی و تزاکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شعف بسیار باین کار داشتند و استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاقند و در تزاکت قلم شهره آفاق و در کتابخانه معموره کار میکردند آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آنجا بود و در این فن منفرد ادیب خاص و مونس بزم اختصاص داشت آن حضرت با این طبقه الفت تمام داشتند. هر گاه از مشاغل جهانداری و نزدیدن مملکت آرائی فراغی حاصل میشد بمثق نقاشی تربیت دماغ میکردند در اواخر از کثرت مشاغل فرصت آن کار نمییافتند و استادان مذکور نیز صورت همتی را از رنگ آمیزی حیات پرداختند آن حضرت کمتر متوجه آن کار میشدند. اصحاب کتابخانه را بعضی که در حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهت خود کار میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه که خط ثلث خوب مینوشت و تربیت از آن حضرت یافته بود کتابدار کرده کتب سرکار خاصه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف زمان بودند اول نادره دوران و وحید زمان مولانا مظفر علی است که بقلم موی شکافی چهره گشای صور اهل انصاف است وی نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی رسید و جمعی از استادان نادره کار و چهره گشایان بدایع نگار او را در این فن بیعدیل مسلم میدانستند مصور خوب و طراح بیبدیل بود تصویرات دولت‌خانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه و اکثر نگاشته اوقلم زرین قلم اوست بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان بر صحیفه هستی طرح سمات انداخت.

میر زین العابدین استاد شاه جنت مکان بغایت مرد سلیم النفس نیکو اخلاق بود و پاکیزه روزگار، آهسته روی و حسن ادب شیوه و شعار خود گردانیده در خدمت وضیع و شریف معزز بود و نقاش خوب مجلس ساز و مصور بقریبه پاکیزه کار چهره‌دار بود شاگردانش کارخانه نقاشی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۵

دایر ساخته کار میکردند اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امراء و اعیان کار کرده رعایت مبالغه و انواع توجه و مرحمت اکثار بر صحیفه حالش می‌تافت در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه نیز از اصحاب کتابخانه گردید.

صادقی بیک افشار مرد رنگین صاحب طبیعت بود صادقی تخلص میکرد و در آغاز جوانی ذوق مثق نقاشی یافته ملازمت شاهزوزی نادر العصری استاد مظفر علی اختیار نمود و آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوالش مشاهده نموده همت بر تربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نموده مدتی از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب آرزویش دوران نمینمود ترک آن کار کرده از لباس ظاهر پرستی عریان و با زمره قلندران سیاحت و دوران مینمود امیر خان موصلوی در حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود کرد و با او سلوک آدمیانه میکرد بمقتضای طبع ترکیت و و شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده شجعان آن زمان را بیاروت در نیاورد در زمان نواب سکندر شأن ملازمت بدرخان و اسکندر خان اختیار نموده و در معرکه ترکمانان استرباد جلادتهای بمظاهره از او بظهور رسیده اما هیچوقت از نقش نقاشی غافل نبود در آخر ترقی عظیم کرده مصور بیبدل تارک قلم نقاش و طراح بیقریه شد و بقلم موی شکاف هزاران بیکر بدیع بر توجه [۱۲۸] مقصود میگذاشت و پرپرو قابلیت و استعداد آراسته و بحلیه شاعری و سخنوری پیراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد این بیت مثنوی در جنگ نامه بسیار خوب گفته:

شعر

ملخهای پیکان ز پرند گی‌شده مرزع آفت زندگی

تر زین همی گفت از روز پشت‌بیکی را بتیغ و یکی را بمشت چون از زمره این فن بود اسم او در سلک شعراء مرقوم نشد و بهمین اکتفا رفت در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود اما در زمان شاه جنت مکان منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور تربیت گردید. اما بغایت بد مزاج و خیور و تنگ حوصله بد خوی زشت و بد مزاجی هر گز او را از اغراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و همیشه با یاران و اتباع جنس بمقتضای طبع عمل نموده بد سلوکی را از حد اعتدال میگذرانید و ایشان این منتاع کاسد را که از بازار اعتبار بتروات اثر بجان خریدار بودند و او پای از دایره و انصاف بیرون نهاده در دولت خونی با همه کس افراط مینمودند بدینجهت از بساط قرب و منزلت دور و از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر ایام حیات تغییر در منصب او نشد و مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت.

مولانا عبدالجبار استرابادی تعلیق نویس است در اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در آن فن رتبه عالی داشت مثق خط نیز کرده کتابت نویس خوب بود و بسیار مرد رنگین عوض صحبت بذله‌گوی شیرین زبان بود از اکابر و اعیان بصحبتش رغبت نموده فرصت کاوش نمییافتند مدتی بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندمای مجلس خان احمد والی گیلان منسلک بود بعد از شورش آن ملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین آمده رحل اقامت انداخت اگر چه کارخانه نقاشی دایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امراء و اعیان نموده خود بآن کار کمتر پرداختی خواجه نصیر پسرش که مانند پدر بلکه از پدر خلف یافته نسب استعداد نموده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۶

بود با شاگردان کار مینمودند و زیاده از دیگران با حسین بیک یوز باشی که سرکرده سلطان حیدریان بود مربوط و مخلوط بود بنابر

آن در زمان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مهجور گشته پسرش در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید در زمان نواب سکندر شأن که خان احمد بحکومت گیلان نصب شد مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در آن ولایت بعالم آخرت پیوست.

سیاوش بیکه: آن حضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده او را نسب تقاشی دادند شاگرد استاد علی مصور بود چون بقدر مهارتی در آن علم یافته تراکت قلمش خاطر نشان اشرف گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته از شاگردی آن حضرت بر حسب احسن صورگو تصویر یافته قلم قدرت تصویر مصور الاشباء بود ترقی عظیم کرده بسیار نازکت قلم بود دقیقه کار و مصور یقرینه بود سیاه و کوه پرداری او را هیچ استادی بدست نمیتوانست گرفت مجلس سازی او بی‌عیب بود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان او و برادرش فرخ بیکه در سلک معتمدان شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی مدتها ملازمت اشرف نموده در رکاب مقدس آن حضرت بیکر عمرشان نابود گشت.

مولانا شیخ محمد سبزواری مرد بذله‌گوی شیرین سخن قیافه و آن خوش اختلاط بود در فن تذویر رنگ آمیزی بکه صورت دم از یکتائی میزد الحق در آن دعوی صادق و همه استادان نقش پرداز در این ماده با او موافق بودند نستعلیق را بسیار خوب مینوشت و نقل قطعات استادان چنان میکرد که تمیز آن از منقول عه نزد دیده و ران خطاط بسیار دشوار بود صورت فرنگی را در عجم او تقلید نمود و شایع ساخت اما کسی بهتر او گوته سازی و چهره‌پردازی نکرد در سیزدهم ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از آن بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کرده در ملازمت آن حضرت در عمارت نو دولتخانه مبارکه کار میکرد و در بندگی آن استان جان داد.

مولانا علی اصغر کاشی استاد یقربنه و مصور یاکوه ساخت در پرداخت و رنگ آمیزی منفرد و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران در پیش بود او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش آقا رضا در فن تصویر و یکه- صورت و چهره‌گشائی ترقی عظیم کرده اعجوبه زمان گشت و در این عصر و زمان مسلم الثبوت است از جهات نفس بآن تراکت قلم همیشه زور آزمائی ورزش کشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ بودی و از صحبت [۱۲۹] ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت داشتی و در این عهد فی الجمله از آن هزه- درائی باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود او نیز بطریق صادقی یکه بد مزاج تکه حوصله سرد اختلاط است الحق استغنائی در طبعشان هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مورد عواطف گردید و رهایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و همیشه مفلس و پریشان حال است و این بیت مناسب حال او افتاده

بیت

طالب من همه شاهان جهانند و مراد صفدهان جگر از بهر معیشت خون شد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۷

مولانا حسن بغدادی در فن تذهیب فرید عصر و یگانه دهر بود مجملا فن تذهیب را بسرحد اعجاز رسانیده بود جمیع استادان این فن او را در این امر مسلم داشتند مذهب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلند نهاده بود و در برابر ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر ایام شاه جنت مکان او را گیرانیده همواره تهدید قطع ید او مینمود اما بالاخره بجهت آنکه در گنید مبارک حضرت ابو عبدالله الحسین کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود او را سیاستش اغماض نموده نمیدانند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد و پسرش نیز از هنرمندی پدر بهره یافته تذهیب و تصویر را با یکدیگر جمع کرده بود.

مولانا عبدالله شیرازی او نیز سذهب خوب بود اما رتبه مولانا حسن نداشت مرد خوش صحبت بذله گوی شیرین زبان بود و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود در قرب و منزلت از دیگران در پیش و از اقران پیش بود بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و در آن عصر دیگر نقاشان و مصوران بودند دلل محمدی هروی و قصری یکه کومه و غیرهما ما بذکر چند نفر از مشاهیر این طبقه و بهرمند این فن بودند اقتصار نمود

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۸

**ذکر طبقه شعراء و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان هنگامه سخن پردازی ایشان گرم بود**

پیش و پسی بست صف کبریایس شعرا آمد و پیش انبیا از طبقه علیه شعراء که ناظمان مناظم سخن پیرائی و پیرایه بندان سلسله معنی آرائید در آن هنگام در اردوی معلی و ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت گستر بیشمار بودند اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی توجه تمام بحال این طبقه بود چند گاه میرزا شرف جهان و مولانا حیرتی از هم صحبتان بزم قدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقه علیه را وسیع المشرب شمرده از صلحا و زمره اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدند قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود یوسفه شهزاده مذکور معروض گشت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعراء زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعارههای دور از کار در رشته بلاغت درآورده بمطرق نسبت میدهند که بمقسوم «از احسن اوست اکذب اوا» اکثر در موضع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف یافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن کاشی که در شأن حضرت شاه ولایت سلطان سریر هدایت در رشته نظم کشیده و همانا از الهام الهی و دست سخنوران زمان از دامن آن کوته جواب گفته بخدمت فرستاده صله لایق یافت شعرای پایتخت همایون شروع در هفت بندگوئی کرده قریب پنجاه شصت هفت بند غرا بتدریج بعرض عرض درآورده شد و همگی بجایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند بالجمله از مشاهیر اینطبقه که بعضی در اردوی معلی بودند بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میر بودند.

اول مولانا ضمیری اصفهانی است زنده و خلاصه سخنوران زمان و یگانه دوران بود علم رمل را خوب میدانست از آنجهت ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیرش منبع معانی و پیرایه فکرش فصاحت سحبانی خاص و عام این طبقه [۱۳۰] او را سرخیل سخنوران میدانستند سخنان لئالی انتظامش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع الفکر بود هر روز لااقل ده غزل از مطلع طبعش سر میزد اکثر روانین شعرای ما تقدم را جواب گفته و یکه بیتهای عالی بر مثال در غرر از بحر مواج طبعش بساحل ظهور آمده از جمله این بیت از غزل سر دیوان بابا فغانیست که نسخه از سحر سامریست و بدیوانی برابر است:

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۷۹

بیت

گر نه قریب وعده روز جزا بود ز توسوی بدن که آورد جان گریز پای را این بیت هم از مدامی عالی گفته:

بیت

روزی که شد اقراحته ایوان قصر رفتنی‌پوده زمین مشت گلی کز دست با ریخته و از ابیات عاشقانه‌اش این چند بیت اکتفا رفت:

بیت

لب مگیدی و من از ذوق فتادم بخودنا تو کیفیت آن باده ندانم که چه کرد این بیت نیز از مولانا مشهور و بغایت عالی است جمعی از مولانا داعی پسرش نیز نسبت میدهند:

بیت

نقش بند صورت ز آن سان که بایست آفریدیش ازین خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت در راه کربلای معلی پای جناب را سرما برده بود قطعه در آن باب گفته این بیت از آنجا است:

بیت

سر بایست رفتن در طریق کربلا ای دل که تا پایی طواف پادشاه دین و دنیا را

غلط گردم پا رفتم از آن سرما زبود از من گناه از جانب من بود جرمی نیست سرما را

ولی معلوم میدارم که در راه نمانیت‌چان بود که از مستی ز سر نشناختم پا را ابیات بلند و معانی رنگین دلپسند او بسیار است و در میانه ناظمان مناظم سخنوران مشهور و در تذکره میر تقی کاشی خلاصه آن منظور.

مولانا محتشم از خطه کاشان است در شاعری شهره آفاق و شعرش پر طمطراق صنایع و بدایع که مولانای مذکور در شعر درج مینماید دست فکرت ارباب نظم بآن نمیرسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته بود که مصرعی از آن تاریخ جلوس اوست قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع بیشمار دارد. اما مرثیه بجهت سید الشهداء خاصر آن جا در سلک نظم درآورده ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرج است گوشواره گوش سخن در آن روزگار و تا یوم القرار از او یادگار است و بمرثیه شیخ آذری علیه الرحمة که تا غایت هیچکس از شعراء تتبع آن نتوانستند نمود قلم نسخ کشیده این دو بیت از آنجا است.

بیت

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوارخونرشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۰ ترسم جزای قاتل او چون رقم زنندیک باره بر جریده رحمت قلم زنند در فوق اشاره شد که جناب مولانا قصیده در مدح شهزاده هفت قباب شهزاده پریخان خانم گفته این دو سه بیت از آن قصیده است:

بیت

در خواب نیز تانتواند نظر فکندنامحرمی بر آن مه و خورشید احتجاب

نبود عجب اگر کند از دیده دکوره‌معدار کارخانه احساس منع حجاب

خود هم بمکس صورت خود گر نظر کندترسم که عصمتش کند اعراض از عتاب

فرمان دهد که عکس پذیری بعهد اویبرون برد قضا هم از آئینه هم ز آب غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که بطرز خاص از مطلع خاطرش سر زده بسیار است و این مطلع از بغایت زیبا و رعنا است:

بیت

ای گردن بلند قدان در کمند تورحمانی آفریده قد بلند تو چون این مختصر گنجایش آن ندارد که محل رقوم اشعار شعرای بلاغت آثار گردد بهمین اختصار رفت.

امفح الشعراء مولانا ولی جناب مولوی از اصیان ولایت دشت بیاض من اعمال ولایت قاین خراسانست شاعری شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیان بود هر بیتی از غزلهای آبدارش در داله ایست در کمال نظافت و قصاید غرایش در غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفقت خواجه زاده و مطلوب خود که از اعزه سادات آن ولایت بود بادرد آمده مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت همایون معاشر و هم صحبت بود و در زمان نواب سکندرشأن بخراسان رفت در فترت خراسان بتیم سلطان اوزبک بعلت رفض در مقام آزار او درآمده بود عاقبت بقتلش پرداخت و عذر آن میگفتند که شاعران سبه زبان میباشند چون مولانا از ما آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ما کند و بر صفحه روزگار بقی بماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام هجو از این بدتر بود که جناب سلطانی بقتل چنین شخصی که وجود زمان خود بود فرمان داده ارتکاب اینعمل شنیع نموده و رقم بندامی بر صحیفه روزگار خود ثبت کردند بتیم سلطان تصدیق این قول کرده بود عاقبت گوینده این حرف در ازاء این گستاخی بقتل رسیده [۱۳۱] در این مقام لازم آمد که از قصیده که در مدح و منقبت حضرت امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در رشته نظم کشیده چند بیتی مرقوم گردد:

بیت

ای بر اورنگ فتاسیم ممات غضبت را کره پیشانیاتی حادث اگر پرشاند بر جهان خلعت آبادانی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۱ بعد ازین از بی آسایش خویش جفد برد طمع از ویرانی‌رو شود ابر کفت قطره فشان قطره شاید که کند صفای غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه مولانا بسیار است بر این صحیفه باین چند بیت اکتفا نمود.

بیت

مرا نادیده انگارد اما بینشی دارد که نقش پای محنت دیده از آسوده بشناسد

دل براه طلبت گرم جان میبایست‌دیده شوقم ازین به نگران میبایست

شوق نگذاشت که دستی بنهم بر دل ریش‌ورنه این راز هنوز از تو نهان میبایست

بتمنای تو ترکت دو جهان کرده ولی‌مهربانی تو هم در خور آن میبایست مولانا وحشی بزدی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود همیشه در دارالعباد یزد اقامت داشت در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشته نظم کشیده بین الجمهور مشهور و ابیات بلند شیرین و معانی رنگین بلاغت آئین مندرج است و ابیات بلند شاعرانه در آن کتاب بسیار از آن جمله باین قطعه مشهور اکتفا رفت:

**قطعه**

بجاسوسان دیده داه پرویزخبر دار از شمار گام شدیز

اگر بر سنگ خوردی نعل شبرنگدو زان خوردن شراری جستی از سنگ

هنوز آثار گرمی با شرر بودکز آن در مجلس شیرین خبر بود و از دیوان غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و یگانه بسیار است بدین جهت چند بیت مشهور که در خاطر بود اکتفا نمود.

بیت

یکدل جهان جان خواهم و جندان امان از روزگارکین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار

مریض طفل مزاجند عاشقان درد تغافل دو روزه پرهیز است بیت

گرد نشنید بطرف دامن آزادگانگر براندازه فلکش بنیاد این ویرانه را

می ز رطل عشق خوردن کار هر بیظرف نیستوحشیی باید که بر لب گیرد این پیمانه را خواجه حسین ثنائی خراسانی از مشهد مقدس معلی است در آن حین در خدمت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۲

سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آن جناب رعایتها میبافت شاعر قصیده‌گوی است معانی بلند دارد اما در شعر قصیدها پیچیده میگفت که طبع اکثر سخن سنجان روزگار از درک معنی آن قاصر است و این چند بیت از آن جمله است:

بیت

هوا مقلد مرآب آب گشته چنان‌که سرگران شده آنرا بامتحان برداشت

پرده شب میدرد فهرت از آنرو همچو صبح‌شعله تب شمع را در استخوان میآورد

ماند حبابوار حبابش بروی آبدفر تو گر کند صدف گوهر آفتاب

گر بمثل جا کند گوهم آئینه شخص‌بیند تمثال خویش تافته رو بر فقا

گر نهی از امتحان بر لب شمشیر دست‌زخم فشانند چو مهر در خوض خون طلاء میر حیدر از سادات طباطبائی حسینی صاحب سیورغال آنجا است در شیوه معما بی‌مثل و در تاریخ گوئی بیبدل مدت عمرش از نود تجاوز نموده و هرگز از زمره عاشقی خالی نبوده در زمان شاه جنت مکان در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان وزیر آنجا که بحسن و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مخلط و مصاحب بود میرزا جعفر بهند رفته رتبه آصف جاهی یافت جناب میرزا در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شوق ملاقات میرزا طالب آمده بهند رفت وسیله او بخدمت پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسیده از جمله مجلسیان آن حضرت منسلک گردید آصف خان را با آنکه اصالتی در طبیعت بود موازی سی هزار رویه اکبری که هزار تومان شاهی عراقی باشد بجناب رعایت کرد تا پادشاه نیز رعایتها یافته بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد اراده حج بیت الله الحرام نموده بدان سعادت مشرف گشت و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت بر حسب کلام حب الوطن من الایمان دست قاید شوق گریبانش گرفته بخطه کاشانش گشانید و از حضرت همایون اعلی بالتماس و سیورغالات بهرهور گردید اشعار میرزا قطعه و قصیده و غزل و تاریخ بیشمار است در این صحیفه بیکه ریاعی در مناجات اختصار نمود.

ریاعی

زاهد نکند گله که فهاری تورا عرق گناهیم که غفاری تو

او فهارت گوید و ما غفارت‌با رب بکدام نام خوش داری تو مولانا ملکه طیفور الحدادی و برادرش [۱۳۲] مولانا داعی هر دو برادر صاحب حال و از اهل فضل و کمالاند ملکه طیفور در زمان شاه جنت مکان در مدرسه و مابر قرون میبود هزارگاه و بسیار و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان خوش روی خوش سیما حظ وافر داشت وسواس بر طبعشان غالب بود در زمان حضرت اعلی همایون از قزوین رخت اهل بجانب کاشان کشید استغنایی که در طبعشان بود که با وجود فقر و تنگدستی بان جوی قناعت کرده خود را هرگز دریزی اهل طمع درنیاورده از اشعار او همین یکه بیت بدیوان برابر است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۳

بیت

خون چکان است ملکه تیغ ستم میزنم‌که پی آخر بدرخانه قاتل برود و این بیت نیز از اوست:

بیت

نیرنگه بین که سافی از یکه قرابه ریزدعون در پیاله ما می در ایاغ مردم مولانا داعی برادرش در آن زمان میباشد گاهی بکاشان آمده با شعراء و مردم کاشان صحبت میدارد او نیز مرد قانع درویش نهاد است اشعار آبدار از او بسیار سرزده قصاید و غزلیات مرغوب دارد از اشعار او یکه ریاعی اکتفا رفت:

ریاعی

تا آتش‌لف سیاه کارش زده است‌مانند بکسی دلم که مارش زده است

آزار دل عاشق بچاره جرا|ترا چه زنی که روزگارش زده است میر واقفی قمی از سادات مدینة المؤمنین قم است شاعر شیرین کلام صحبتش رنگین و سخنانش بامزه و تمکین در علم موسیقی ماهر در قول و عمل نوانساز و تصنیفاتش نغمه طراز، اشعار عاشقانه‌اش معنی استادانه بسیار داره و بدین چند بیت مشهور اکتفا رفت:

بیت

بر آشیانه بلبل نسیم با زد و گفت‌که خاطران اسیران خراب میباید بیت

ما چه طفلیم و جهان مکتب و عشق تو ادیب‌صحبت و وصل تو در و شتبه و آدینه ما مولانا ملکه قمی شاعر خوش شعر است در آغاز شاعری چاشنی از سخن او بود که در اشعار دیگران نبود و در اول جوانی در شعر ترقی نموده کلامش نهایت مزه و رنگی یافت از ایران بهند دکن رفت در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانیده او باتفاق مولانا ظهوری کتاب نورس که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد بیت گفتند و نه هزار هون بالمناصفه صله یافتند و این چند بیت از او ثبت افتاد:

بیت

ما بلبل گل در نظر لاله زمانیم‌آویخته از گلبن حیرت قفس ما

نیاز عاشقانت را ترا پرناز میداردتو سر تا با وفا بودی ترا من بیوفا کردم

هر ناله که از جگر بر آرم‌آتش ز دل اثر بر آرم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۴ در بیضه سوخت پیکرم رانگذاشت که بال و پر برآرم

بگذار که دست دل بگیرم‌زین وادی پر خطر بر آرم

در دلش بود که یکه چند برآید با ماعضره تعلیم سخن کرد و پشیمانش کرد مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتائی میزد و از سایر امراء متعزز و ممتاز قولش نزد همگنان حجت و با برکت و ساز و این قصیده که جهت وزیر اصفهان گفته بسیار خوش اداست:

بیت

کلاه رنگرگه مهر بر سر صبح است‌بعهد خواجه بکرات کرده است بشیر از غزلهای عاشقانه‌اش این چند بیت مشهور است:

بیت

بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است‌بگذار مرا تا بدمنی تو میرم

تو بر کس بگذری کشی رخنه در جان نیندازی‌من از حیرت نمیدانم که زخمی خوردهام یا نه بیت

ای غیر من از تو عالمی شادیا من داری که بامت باد مولانا حاتم کاشفی شاعری شیرین گوئی بوده مولانا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود ظرفه، کاشان طعن هندوئی بر او میزدند و در حضور او سخن از هندوستان میگفتند و مزاح او این ظرافت بهم میآمد وقتی چاقلوری سیاه پوشیده بود یکی از خوش طبعان گفته بودند که ملاگر پاچه تنبارا ورمالیده جناب مولوی همینه مورد این ظرافت بود در شیوه غزل بیبدل بود و این چند بیت از اوست:

بیت

بر گریه‌های مستی من شب سوی می‌خندید آنقدر که شکم بر زمین نهاد بیت

قنادم از نظر هر که بود در عالم‌هنوز چشم بد اندیش در فضای من است بیت

بی‌پاره جگر نرود آه من بچرخ‌زین لعل پارهها طبق آسمان پر است بیت

بمحشر گر بپرسندت که حاتم را چرا کشتی‌سرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۵

بیت

غمزات قطع حیات همه کس کرد کنون‌چشم بر زندگی خضر و مسیحا دارد بیت

من در نماز و سجده بت میکند دلم‌گو برهمن که خنده کند بر نماز من [۱۳۳] میر حضوری قمی سید صالح پاکزه روزگار بود سالها در عنبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانیده در حین ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا که دار السلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود میر حضوری نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی داشت میرزا کبیر من دریافته بود و این طبقه بجهت کبرسن و نسبت سیادت و شیخوخیت با او بعزت و احترام سلوک مینمودند اگر چه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین سخن است و این بیت را خوب گفته

بیت

ز وعدههای توام ذوق انتظار بس است‌که هیچ عیش برابر بانتظار تو نیست میر صبری روز بهان اصفهانی در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات اردستان بودهاند شاعر غزل گوئیست و این ابیات از اوست:

بیت

آن کیست که از شرم و حیا پرده نشین است‌وز دیدن گستاخ منش چین بجبین است

بی‌رحم چنین را ز خدا می‌طلبد‌آنکس که سزای دل من میدهد این است ریاعی

بتر بیوفا گمان دل مهربان ندارمتو کجا و مهربانی بتر این گمان ندارم

غم خویش و حال صبری چه رسی بیار ایدلتو بگو اگر توانی که من این زبان ندارم میرزا حسابی نطنزی از آدمی زادههای نطنز و خویش محمد قاسم مستوفی جوان مستعد قابل بود شعر را خوب میگفت در علم موسیقی ماهر و تصنیفات باهره و نقشهای بدیع از او زیادتر گویندگان عراق است در بلده قزوین اوقات بعیش گلرخان و ادراک صحبت خوبان صرف مینمود از اشعار او در حین کتابت این دو بیت مشهور در خاطر بود:

بیت

بر حسابی رشک دارد مدعی خوش صحبتی است‌رشک می‌برد است بر حسرت کش دیدار هم بیت

حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس‌فکری رفت هر کس من بفکر آن دهان رفتم

حسابی یار می‌باید باتینی‌ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن رفتم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۶

قاضی نور اصفهانی وی از مواضع اندلآن من اعمال یزد آن اصفهان از زمره طالب علمان بود و در قزوین با خواجه افضل‌ترکه مخلط و مربوط بود و کسب فضایل از او مینمود بعضی اوقات در مجلس میر فخر الدین سماکی تلمذ می‌کرد و در آن اوقات بشعر و شاعری شهرتی نداشت بسیار کم شعر است اما بغایت خوش طبیعت شیرین گفتار آنچه از بحر طبع درافشانش بساحل ظهور آمده بمثل و مانند است و گوئیا شیخ فیضی هندی این بیت در شأن او گفته:

بیت

گر درد نیست در سخن من عجب مدارکین باده را بپرده دل صاف کردهام بتابرین همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاد:

بیت

گهی که چشم تو در خانه کمان آیدشکست بر صف چندین هزار جان آید

تو چون بقصد دل خسته تاوکت اندازی‌اگر چه تیر بجانست بر نشان آید

بناخن از تن خود استخوان برون آرم‌که تاوکت تو مبادا باستخوان آید

مریض عشق تو زهر اجل چنان تو شدکه از تصور آن آب در دهان آید

اگر چه بر سر بازار عشق و رسوائی‌مرا همیشه زبان بر سر زبان آید

گفتوهام در دکان جان و منظورکه بد معامله بر در دکان آید مولانا حزنی مرد طالب علم فاضل شوخ طبع شعر را بسیار خوب میگفت و خوب میفهمید هر عقده که در معنی ابیات مشکله و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش میآمد باسانی میگشود نهایت شکسته طبعی داشت میخواست از زمره علماء و فضلاء باشد چون در شعر فهمی و هرزه- گردی و بی‌تکلفیهای صاحب مذاقانه که لازمه شعراء است سر آمد اقران بود بشاعری شهرت کرد و این بیت از مشهور عالم است:

بیت

در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت‌یاد زندان که درو انجمن آرائی هست این ابیات نیز از اوست:

بیت

ز گرمی جگرم دوش چشم تر میسوخت‌چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت

نماند روغن بادام چشم و میدیدمکه یاره دل و پرکاله جگر میسوخت

خون ز چشمم میچکد گو گل درین مجلس مباش‌جان براهش مینهم گو خود در مجمر مسوز این مقطع نیز از مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است:

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۷

بیت

هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن‌که وقت گریه‌های درد دل پرواز میآید مولانا هلاکی همدانی مرد درویش نهادی بود سوادی نداشت و مطلقا چیزی نخوانده بود و شعری که میگفت در کوچه و بازار بهر کس که میرسید الناس میگرد که بجهت او مسوده میکردند و مدتها این شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات [۱۳۴] دارد این بیت لاز و بسیار مشهور است:

بیت

تو طور من همه دانی و بگذری بتافل‌هلاکت طور تو گردد هلاکی همدانی قصیده در تهنیت اسمعیل میرزا گفته بود و در همان چند روز بسقر سلطنت رسید گذرانید دوازده هزار تومان جایزه یافت بدین هوس شعراء قصاید غرا در رشته بلاغت کشیدند و القانی نیافتند.

مظهری کشمیری جوان خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود و حسن خطش قلم نسخ بر صفحه عارض خوبان کشیدی و سخنان شیرینش در میان سخنوران جهان انداختی در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر کشمیر بعزم سیر و ادراک صحبت شاعران بایران آمد و چند گاه در این دیار سیار بود و از آنجا عزم سفر کرد همانا مراجعت بدیار خود نموده از اشعار او این چند بیت را ثبت افتاد:

بیت

چه حاجت است ندانم جمال سلمی راکه پیش دیدنش افزون کند تمنی را

رسید مضطربم کرد و آنقدر بنشست‌که آشنای دل خود کنم تسلی را

به بست دیده مجنون ز خویش یکگانه‌چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را

گرم بنیخ جفا کشته عطاکت اللهمنده بخاطر خود زه جزای عشی را

که کشته تو همان دم ز صفحه خاطرجون خویش فرو شست حرف دعوی را شعرای دار السلطنه قزوین: چند صاحب طبیعت بودند که در آن هنگام هنگامه شاعری از ایشان گرمی داشت بذکر چند نفر مشهور اختصار رفت و چون مردم آن ملک هر چند در کمال

تنگدستی و فرومانده‌گی‌اند از کدیه محروانه چنانچه در میانه شعراء و ندما نیز که از ارباب طمع میباشند رسم سؤال نیست و قطعه و قصیده بجهت طمع و رعایت باریاب دولت گذرانیدن از ایشان کمتر مشاهده شده لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته میشود از کاسبی وجه معاش حاصل مینمودند از آنجمله:

مولانا قوامی عطار است مرد سخن سنج صاحب حال بود بکسب عطاری قیام داشته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود در اثنای داد و ستد با شعراء صحبت شعر میداشت و این دو سه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۸

بیت از غزلیات او از غایت اشتهار چون طبله عطاران رایحه مشکّه تتار بمشام جان سخنوران ووزگار میرساند:

بیت

در فراغت زان نمی‌میرم که ناید بر دلت کان سنم نادیده روزی چند با هجرم نساخت

هر جا که جان بزحیر یکی ناتوان دهدرشکم کشند مباد بیاد تو جان دهد

هر چند آشنا کش و بیگانه پروری‌این مظلمم همیشه تسلی آن دهد

شادم که هر که دل بتو نامهربان دهدجندان بحاکّ و خونش طپانی که جان دهد مولانا طبعی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد شیرین قیافه بود بغایت گرم اختلاط با سوز و گداز اکثر اوقات چاشت و شام شاعران مفلس و نامرادان بینوا از دست رنج و کان طباخی او بوده و این دو سه بیت از او مشهور است:

بیت

روزی که بشکنند سگّه او استخوان من‌آید صدای نالهام از استخوان هنوز

«طبعی» وجودتست درین ره حجاب تو آهی ز دل بر آر بسوز این حجاب را دیوان میر همایون را جواب میگفت و این بیت از غزلهای دیوان میر در خاطر بود:

بیت

کاه ضم بر سرم از کشتگهی میارد که یکدّه جو نبود خرمن فلاکت آنجا سلطان فقرا: در اول حال بکسب صرافی و درزی اهل فقر و کسوت درویشی سلوک مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب می‌گفت و دعوی برابری مینمود باز بایران آمد روزی چند از بساط عزت حضرت اعلی شاهی راه یافته منظور نظر عاطفت بود ایامی در ولایت هند سیر و سیاحت مینمود اراده توطن مشهد مقدس معلی نموده از سرکار فیض آثار موظف گردید اجل موعودش وظیفه عمرش را بامضا رسانید و بآن مطلب نرسید از جواب غزلهای حافظ این دو بیت در خاطر بود:

بیت

فنای مطلقم اکثیر کیمیای بقاست‌خوشا کسی که چنین کیمیاگری داند بیت

درین خانه که بر روی کسی بسته نشدبجه توان گفت ملایکه در میخانه زدند کاکای قزوینی مرد سبز چهره شیرین قیافه بود بکسب طوافی و بقالی مشغولی نموده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۸۹

وجه معاش از آن مصر حاصل نمودی این دو سه بیت از یکّه غزل مشهور او است که مرقوم گشت:

بیت

وعده قتلم بفردا آن پری پیکر دهدلیک میترسم که فردا وعده دیگر دهد

چون کتیم یطلاقی سویم کم اندازه نظرهر که بدستی کند ساقی میش کمتر دهد

یوالهوس را زود از سر وانشود سودای عشق[۱۳۵] نهضت آلودی که گیرد شحنه زودش سر دهد مولانا شرمی خیاط پسری بود در بازار یکسب خیاطی مشغول بغایت شرمگین و محجوب همانا از افزونی شرم و حیا که با شعراء کمتر میباشد متخلص بشرمی گفته اشعار نمکین بزبان راندی بطرز حافظ صلبوی دارد و اواخر در شیوه غزل ترقی کرده این بیت از او بغایت عالی بر آب و رنگ است:

بیت

تازه میسازم باخن باز داغ خویش راآب و رنگی میدهم گلهای باغ خویش را

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۰

**امامی مطربان و اهل نغمه**

چون حضرت شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام مینمود ارباب طرب را در نظر شریعت وقعی و اعتباری نمانده بود و جمعی که سمت ملازمت اشراف داشتند اخراج فرموده سوای استاد حسین شوشتری بلیانی و استاد اسد که سرتاتی نگاره خانه همایون بود کسی از این طبقه ملازم نبودند و در اواخر ایام حیات بمقتّه آنکه مبادا شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند بعضی از امراء که قه و دهدانه طبیعت بعلت داده با وجود ایشان در اردوی باعث میل و رغبت بمنهیات گردد مشاعیر این طبقه را که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در پیچش آواز و نمکّ خوانندگی شهره آفاق بود و حافظ قه تبریزی و غیرهم از اردو اخراج کردند و استاد حسین سرنائی را چون بمجالس میرفت گرفته چند گاه محبوس کردند و آخر قسم دادند سوای سرنا که در نگاره خانه همایون نوازد در جای دیگر نتواند اما جمعیکه در آنزمان بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند.

از گویندگان احمد که در شیوه گویندگی و قدرت آواز از امثال و اقران امتیاز داشت.

حافظ جلاجل خواننده‌گی و گویندگی را جمع کرده در هر دو شیوه مرتبه کمال داشت و الحق در آوقات بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت حال اوست:

شعر

ای خوش آن دایره دامن صحرا که دروهم زمان همچو جلاجل بفغان آید جل در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب و منزلت تمام یافت در دار السلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت ساز داد.

حافظ مظفر قمی قرارداد خاطرها است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگر چه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خواننده‌گی کردی و الحق در این شیوه در عراق طاق بود.

حافظ هاشم اگر چه در آنزمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت اما در اواخر ترقی نموده و شعله آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزادگی معفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام یافته در امثال و اقران مرتبه پیشی داشت.

از زمره سازنده‌گان:

میرزا محمد کمانچه سازنده بقزینه بود خود نیز مینواخت در زمان اسمعیل میرزا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۱

ملازم شده از اکفاء و اقران ممتاز بود.

محمد مؤمن خود نواز بقزینه و سازنده بمثل بود و نیزی مضراب و چاشنی دست و رطوبتی در ساز او بود که دست دیگری بدان نمیرسید و الحق در این فن منفرد و ممتاز بود و در اواخر ملازمت خان احمد گیلان اختیار نمود بگیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت.

شاهسوار طنبور چهار تار مینواخت در استادی دم از یکتائی میزد اما سازش زیاده مزه و رطوبتی نداشت.

شمسی شنرخوهی استاد بقزینه و صاحب یادانی و تصنیفات بامزه داشت در زمان شاهزاده معفور سلطان حمزه میرزا ملازم شد و در خدمت آن حضرت معزز و محترم و مورد شفقت و تربیت بود در زمان حضرت اعلی شاهی نیز قرب و منزلت عظیم داشت.

استاد معصوم کمانچه بقزینه بود در خفهٔ ورامین جمعی کثیر از برادران قیض یافته بمنزله سازنده‌گی رسیدند و هنگامه نغمه سرائی در آنجا از برادران مرتبه بالائی داشت.

استاد سلطان محمود طنبوره در این شیوه بی‌مثل و مانند بود در مشهد مقدس معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر نرفت.

میرزا حسین طنبوره او در این فن ترقی عظیم کرده و در عراق در طنبور نوازی منفرد و ممتاز بود اما در عالم جوانی بعالم بقا رفت.

استاد سلطان محمد چنگی در چنگّه نوازی استاد بود و این شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود و دیگر سازنده‌گان در اطراف بسیار بودند بدین چند کس اختصار رفت.

از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و امثال ذلکّه جمعی بودند اما بدین دو سه نفر مشهور ختم رفت.

مولانا حیدر قصه خوان بی‌بدل زمان در آن عصر نظیر و عدیل نداشت.

[۱۳۶] مولانا محمد خورشید اصفهانی نیز قصه خوان خوب بود اما ارباب تمیز مولانا حیدر را رجحان میدادند.

مولانا فتحی برادرش شاهنامه خوان بمثل بود شمهٔ آوازش بی‌تکلف و اغراق یکّه فرسخ زیانه میکشید در نهایت پیچیدگی و نمکّ تحریر مجملا این شیوه را بسرحد کمال رسانیده بود.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۲

**ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایای او**

سابقا سمت گزارش یافت که در شب واقعه هایله شاه جنت مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی عهدی بود حسب الاشاره پدر عالیقدار یا برأی و تدبیر والدماجی یا باختیار علی ای التقدیر در دولتخانه توقف نموده بودند آنجا را بحصول مقصود نزدیکتر دانست و از عدم اقبال و نیرگی بخت از مطلب دور و از نعمت حیات مهجور ماند از آثار و علامت او باز شاهزاده بسخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار بیرون گذاشته خود را در اندرون دولتخانه توقف نمود دیگر آنکه بحسب اتفاق کشیکچی دولتخانه همایون از جماعتی بود که باسمعیل میرزائیان متفق بودند و شاهزاده از آن غافل افتاد که در آن شب افتتاده او کشیکچی‌اند و محتمل است که دروب دولتخانه مسدود ساخته احدی از یکّه خواهان او را باندرون نگذارند بی‌تقریب توقف نموده خود را محبوس آن جماعت ساخت دیگری آنکه پریخان خانم که عاقله روزگار بود با او معاند و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب بدست سلطان حیدر میرزا گرفتار شده بود بانداک تملق و چرب زبانی او بازی خورده شرح واقعه آنکه در شبی که این صورت روی نمود پریخان خانم خود را در حرم سرای اقبال در دست شاهزاده اسیر و گرفتار دید بجز ملایمت و فرونتی چاره نیافته از روی عجز و اضطرار عرض کرد که عورات ضعیف العقل‌اند اگر از نقصان عقل و کوته خردی از من نقصیری واقع شده باشد امیدوارم که رقم عفو بر زلات این صحیفه کشیده جان بخشی نمایند که بعد الیوم سالکّه طریق مناصحت و خدمتکاری بوده یکسر مو خلاف رضای اشرف از این پیچاره صدور نخواهد یافت و فی الفور پای برادر را بوسیده بوالده میرزا گفته بود که گواه باش که در پای بوسی پادشاهی و مبارکبادی جلوس اشرف هیچکس بر من سبقت نداره شاهزاده از غایت ساده لوحی باین چاپلوسی از راه رفته یا همشیره اظهار تلطف و مهربانی کرده باز گفته بود که هرگاه تو با من در مقام محبت بوده برادرت سلطان سلیمان و خالت شمخال سلطان را با من مشفق سازی نزد من هرزمان از زمان پدر خواهی بود علیا که حضرت خانم بر طبق این معنی شاهزاده را تکلیف قسم نموده و او هیکل مصحف بیرون آورده قسم یاد نموده خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت داد و او در راهی که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گذشته بیرون رفت و شمخال سلطان خالوی خود را آورده کلیدان درگاه را مأو سپرده و او با سیصد نفر چرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار در حرم گشتند عاقبت معاندان از آن درگاه بباغچه حرم داخل شده شاهزاده را چنانچه مرقوم میگردد بشهادت رسانیدند و علیا جناب خانم اگر چه با برادر ساده دل چندان خدری کرد اما عاقبت بشناخت آن گرفتار آمده از عمر و دولت تمنعی نیافت و شرح آن در محل خود بسمت گزارش خواهد یافت القصه نواب میرزا صباح آنروز تاج شاهی بر سر نهاده شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۳

وصیت نامه بمهر مبارک آن حضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه سراسر بخط اشرف آن حضرت است که او را ولیعهد و قایم مقام ساخته و تمامی شاهزادگان و امراء و صوفیان و هواخواهان این دودمان باطاعت او امر فرموده و آن نوشته را بر گوشه دستار زده بایوان چهل ستون بر آمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت نامه خط مبارک حقانی نیست بلکه خط یکی از مخدرات حرم است که بخط اشرف مشابهتی داشت و بعد از فوت آن حضرت نوشته شده و انگشتری از دست آن حضرت بیرون آورده مهر کردند. العلم عند الله تعالی. بالجمله نواب شاهزادگی بیوز باشیان و قورچیان و اینکّه آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیکّ و اهل خدمت در دولتخانه بودند ملایمت بسیار کرده انعامات داده و وعده‌های نیکّو میدادند و چند مرتبه امر کرد که در [۱۳۷] درگاه دولتخانه را گشوده ملازمان شاهزاده که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آوردند و آنجماعت از صباح تا پیشین بطریق معهود با او بادب سلوکّ کرده در گشودن در دولتخانه عذرهای مناسب و هر لحظه بهانه دفع الوقت کرده او را بلیت و لعل تسلی میدادند از ولی سفیدان طرفین مهم باصلاح نیاید و خاطر ما دولتخواهان که جز پاس حقوق ولی نعمت امری دیگر مرکوز خاطر نیست از افساد و دست درازی خاطر ما جمع نشود مجال دخول و خروج احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که آنجماعت بحیله و مکر با او سخن میگویند دست بشمشیر کرد و گفت من بقتل خود متیقن شدم والدماجی در پس پرده مشاهده این حال کرده فریاد بر آورده مآلع آن شد شاهزاده اعراض شده بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی بیرون میآمد و گاهی باندرون میرفت و مشخص او نشد که در حبس آن جماعت مانده مجال دخول اعوان و انصار نیست اما امراء و ارکان دولت قریب بصبح که بر قضیه هایله اطلاع یافتند امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسینقلی خلفا رفته سلطان محمد میرزا که در منزل ولیدان ارش- خان روملو بود بآنجا آمده و اسمعیل میرزا همگی آنجا جمعیت نموده جماعت شیخاوند و طایفه استاجلو و گرجی و سایر سلطان حیدریان که معظم ایشان معصوم خان صفوی و حمزه سلطان طالش و سید بیکّه کمونه و طیخان بیکّه گرجی و الله قلیخان ایجکّ افطی استاجلو بود بمنزل حسین بیکّ یوزباشی جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانه او بود پیوستند و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بآنجا آمده مجملا جمعیتی عظیم در این محل دست داد و جمعی از اعیان امراء

مثل حیدر سلطان جایوق ترکمان و قلی بیگ اقشار حاکم و محمد قلی ذوالقدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منازل خود توقف کرده بمجمع هیچکدام حاضر نشدند. الحاصل هر دو گروه در باب حصول مطلب خود ساعی بودند و سلطان حیدریان چندان بقوت و اقتدار خود مغرور بودند که از آن طبقه حسابی نمیگرفتند و اراده ایشان آن بود که بهیأت اجتماعی بدر دولتخانه آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید بدفع او پردازند و حاظر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۴

ایشان از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود بجهة اتفاق خلیفه انصار قرداغلو حارس قلعه جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او بدنالجه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی طغالی ایشان میگفتند که چون قورچیان کشکیچی ابواب دولتخانه را مسدود کرده نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آوردند مبادا چون بدر دولتخانه رویم فیما بین جنگ واقع شود آن جماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند و هر ساعت تغیر رأی داده اندیشه دیگر میکردند. آخر الامر بدین قرار دادند که تا آخر روز که وقت کشیک است صبر نمایند و آخر روز بهمانه آنکه اسب بطایفه استاجلو نسبت دارد بطریق معهود بخدمت خود میرویم بدولتخانه روند از میانه آن جماعت الله قلی سلطان ایجحک اغلی گفت که برق بسته بسر دولتخانه پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص دور است و معهذا مطلب از آن حاصل نیست مسور تا در خانه خلفاء چندان جمعیتی نشده اول بر سر راه مهم او را بر وجه دلخواه ساخته آنجمیع را پراکنده سازیم چون پراکندگی آن گروه بسمع جمع رسد اهل دولتخانه بی‌مطایقه در گذبوده در مقام خدمتکاری درمیآیند و فی الواقع مقتضای عقل این بود چون ادبار قرین حال اینطبقه شده بود پرده غرور و غفلت بر روی دانش و بینش آن قوم که هر یک مدعی بر عالمی بودند کشیده شد و حسینقلی خلفا که مرد عاقل روزگار دیده با رأی و تدبیر بود از این رهگذر دغدغه عظیم داشت که مبادا سلطان حیدریان بر سر او آیند تدابیر می‌اندیشیدند که باعث تعویق گردد اولا بوداق روملو و شاه قلی سلطان بیت اغلی ذوالقدر را که مرد ریش سفید [۱۳۸] کاردان بودند از جانب سلطان محمود میرزا او اتباع بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ و اتباع فرستادند که پای در میدان مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه پیغام آنکه ترک دونی کرده همگی با یکدیگر اتفاق نمائیم اول لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه شاه جنت مکان و تجهیز و تکفین جسد مبارک او پردازیم بعد از آن ریش سفیدان با هم یکجا نشسته صلاح و فساد و اراده طبقه هر در را با یکدیگر گفتگو کرده بدانچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک از این دو شاهزاده که صیانت دین و دولت بهتر نماید توانند کرد و شایسته‌تر باشد پادشاهی اختیار نمائیم هر چند میدانست که بقایده است اما بجهت تعویق ایشان را فرستادند و ایشان آمده پیغام گذراندند و از اینطرف نیز جوابهای ضعیف داده شد و مدتی باین قیل و قال گذشت بعد از آن تدبیر دیگر اندیشیدند کس بیک فرسخی قزوین فرستاده قرار داد که بایلغار بشهر آمده مژده رسانیدن اسمعیل میرزا رساند اول پیشین بود که راکب و مرکوب عرق عرق خود را بشهر رسانیده که اینکه اسمعیل میرزا رسیده و شهرت یافت که شاه جنت مکان دوازده روز قبل از این در خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده بود و او را بر سبیل تعجیل میآورند و اینکه بسرعت و استعجال رسید خلایق و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند بشورش و غوغا درآمده رو بجانب خانه خلفاء نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد سلطان حیدریان از این خبر بغایت افسرده و پریشان خاطر گشتند تا آخر روز باعث تعویق ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تدبیر خلفا بوده و الحق دخل عظیم داشت آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان نفرس قسرگی نموده از دولت ایشان مأیوس شدند و بعضی امراء مثل محمد قلی خلیفه مهردار و حیدر سلطان جایوق ترکمان و غیره که در منزل خود توقف داشته بخانه خلفاء رفتند حسین بیگ و اتباع آخر روز رفتن دولتخانه و کشیک عازم و جازم گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانه نهادند و در وقت سواری و کثرت و ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده خود را بخانه خود که در آن حوالی بود انداخته و همچنین الله قلی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۵

سلطان ایجحک اغلی بمنزل خود رفته موافقت ننمود حسین بیگ اول از راه معهود که راه خیابان بود رونه شده چون بحوالی خانه خلیفه مهردار و قلی بیگ اقشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار انداخته آن جماعت را راه ندادند حسین بیگ مصلحت در جنگ ندیده از آنراه خود نموده از راه دیگر که پشت خانه‌های خرابه عامره بود رونه شد عربان خرابه نیز بملاحظه آنکه مبادا ایشان بر سر خرابه آیند قدم ممانعت پیش نهادند در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند حسین بیگ فریاد برآورد که ما را با کسی جنگ نیست بکشیک میرویم شما را چه کار است آن جماعت دست از جنگ برداشته تا آنکه حسین بیگ و رفقاء بدولتخانه رسیده در را مقفل یافتند هر چند در را کوفتند فتح البابی نشد خبر بایشان رسید که خلفاء و اتباع او از راه خیابان آمده ببدان اسب که متصل بباغچه حرم است داخل شدند سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا آن جماعت پیشتر از آن راه بباغچه حرم درآیند و قصد شاهزاده کنند در دولتخانه را به نجق گرفته شکستند و بدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و ابواب مسدود ایشان بهر طرف رفتند راه نیافتند از راه سقره خانه داخل شده بهر دری رسیدند در را شکسته داخل شدند و شاه جنت گویان و فریاد زنان بخانه‌ها درآمدند اما از آن طرف خلفاء و اتباع که ببدان اسب درآمدند شمخال سلطان در باغچه حرم را گشود باتفاق آن جماعت که اکثر سواره بودند باغچه حرم درآمدند و بجستجوی شاهزاده مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان او هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد درها را مسدود و در دیوار را با خود مخالف یافت راه به بیرون نیافته دیگر باره بادندرون رفت و نزد والده نشست باستظهار آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته بادندرون نخواهند آمد لحظه در آنجا خود را حفظ نمایند که مردم او برسند و نداشت که جمعی سواره بباغچه حرم که تا غایت مقتل حیات ارباب اختلاص بوده درآمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آن جماعت خود پای از دایره ادب بیرون بحرم و میانه حورات درآمدند و او را بی‌طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نداشت با والده و کنیزان و نسوان لباس نسوان بسر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت چنین [۱۳۹] مذکور گشت که از زمره ایشیک آقاسیان حرم علی بیگ شاملو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب شما این است جمعیت بیگ چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و لیخان بیگ یوزباشی روملو در او آویخته بیرون کشیدند خلفاء و شمخال سلطان فی الفور تجویز قتل او کرده آن دو از عدا یخبر نجق و شمشیر و خنجر در او نهاده آن سرو ریاض سلطنت را که در گلشن اقبال نشو و نما یافته سیم اندام را از حوالی او مجال وزیدن نبود از پای درآوردند و همان لحظه سر فرخنده او را که بچتر چرخ فرو نمیآورد از بدن جدا کرده در حینی که علیخان بیگ گرجی خال شاهزاده و زال بیگ گرجی و جمعی کثیر از قدویان شاهزاده را درهم کوفته شاه حیدر گویان و نعره زنان بدر حرم نزدیک رسیده بودند از بام ایوان بیمان آن گروه انداخته فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما، از مشاهده این حال آتش سطوت و استیلای آن قوم بآب یأس و شمس کافی منطقی گشت دستشان از کار و کارشان از دست بیرون رفت چون دولت از آن طبقه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیست ساله شایسته دولت و اقبال بود در دست داشتند ممکن بود که طبقه سلطان حیدریان او را در عوض پادشاهی بردارند دیده بصیرتشان از مشاهده این حال تیره و تاریک شد و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف نموده اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیأت اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده رو بصحرا نهادند که در سر اسب جانقی نموده رأی ایشان بهر چه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۶

قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی تواب کامیاب را بر وجهی که بر لوح قضا ثبت بود باید سرانجام دهد هیچ تدبیر این طایفه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب پنداشتند خطا نتیجه داد بالجمله چون از دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده تعیین و اسم و رسمی نداشتند بخانه‌های خود رفته با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ کسی چندان نماند لاعلاج روی بقرار نهادند چون روز شد جمعی که مانده بود همه از یکدیگر خایف و هراسان بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بوراسن رفته به پیری بیگ قوچلو که از سلطان حیدریان بود پیوستند چون طایفه بیات که ده هزار خانه بودند در کزاز و کرمرود و آن حوالی اقامت داشتند ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده نمودند که بمیان آن جماعت رود نفرقه و پراکندگی بآن جماعت راه یافت حسین بیگ ده سه منزل در رکاب شاهزاده بود از غدر طایفه بیات اندیشیده چون با محمدی ترکه حاکم تصف لرستان قبلی طریقه محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود بتقریب جدا شد و از لباس عاریت بیرون آمد و اسباب خود را بایشانی داده و خود بکسوت شبان درآمده پیاده قطع طریق مینموده که خود را بلرستان رساند چون مرد متنعم باکوه نهاد بزرگ منش بود بجهای پیادەروی و بگرسنگی زیاده صبر نتوانست کرد پایاندای میل نموده صحرا نشینان از اطوار و سیمای بزرگی منشی او تفرس کرده دانستند که از گریختگان آن ممکه است خواجه فرخ نامی از مردم حاجی ویس بیگ بیات او را شناخته گرفت و نگاه داشت در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی میرزا آن است که چون شاهزاده بمیان بیات رسید حاجی ویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورد اما زیاده احترامی نکرد بحسب ظاهر مراعات ادب نموده بامثا جمعی را بسمارست شاهزاده گماشت فی الفور کس بقزوین فرستاده و بخلفا و اسمعیل میرزائیان اعلام نموده که شاهزاده را گرفته نگاه داشتهام هر گاه موکب همایون پادشاهی از قلعه قهقهه بمقر سلطنت رسد پایه سریر اعلی خواهم آورد باقی احوال او بر حسین بیگ و طبقه سلطان حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا رفعرده کلک بیان خواهد گفت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق اتباع در آن شب جمعی را بکشیک دولتخانه گذاشته بمنازل خود خود نمودند و جمعی کثیر از هر طبقه در آن شب سوار شدند رو بقلعه قهقهه نهادند چنانچه بعضی از طایفه استاجلو نیز که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند و صباح آروز جمیع امراء و شاهزادگان بدولتخانه همایون جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا باستظهار آنکه در وقت سواری از آن جماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه بیامد خود را اسمعیل میرزائی نامیده بدولتخانه آمد امراء بتعظیم و تکریم بقاعده مقرر کردند الله [۱۴۰] قلی سلطان ایجحک اغلی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بخانه رفته بود باین معنی مستظهر بوده با علیخان بیگ ولد پیره محمد خان و جمعی از میرزاده‌های استاجلو بدولتخانه آمده در جرگه امراء نشست اما آروئی نداشت زال یک گرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حیدریان و بعضی زعمدار بودند و بعضی دیگر از حسین بیگ تخلف نموده رفتند کس فرستادند از خانه‌های خود گرفته بدولتخانه آوردند و بضرب تیغ انتقام راه عدم پیمودند حکیم ابو نصر ولد صدر الشریعه گیلانی که در سلک اطبای خاصه شریفه منسلک و از زمره سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان موافقت میرزا را اختیار نموده در دولتخانه توقف کرده بود چون قضیه مذکور بوقوع انجامید او راه بیرون شد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۷

نیافت در یکی از منازل دولتخانه میان بخاری پنهان شده بود قورچیان حوضخانه بتحریک و اغوای بعضی از ارباب عناد او را متهم داشته که در معالجه خیانت نموده در نوره حسب الفرموده میرزا سم جانگداز داخل کرده بود که باعث جراحت شد او را بیرون آورده همانجا پاره پاره کردند صدر الدین خان شیخاوند له میرزا را مفید نموده سیردند که در باب او آنچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند مدار حکم و فرمان بر نواب پرخان خانم بود و در میانه امراء حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت و غرور بر فلک می‌افراشت و جمعی امراء شاهزادگان سر از خط فرمان او بیرون نمیدیدند حسب الصلاح نواب خانم از زمره امرای حیدر سلطان جایوق ترکمان را بجهت آوردن اسمعیل میرزا به قلعه قهقهه فرستادند و علماء و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا را غسل داده نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت حی لا یموت نهاده در خانه شیروانی که در دولتخانه بود گذاشته و نعش سلطان حیدر میرزا را بآستانه امامزاده حسین علیه و آبائه التحیة برده دفن کردند مجملا از روز سه شنبه یازدهم که این قضایا بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه و آشوب بنوعی مشتعل داشت که آشنا و بیگانه را میسوخت قرع روز اکثر در میان خلایق بدید آمد اجاره و اوباش محلات سر بشورش و فساد بر آورده هر کس با هر کس عداوتی داشت جقل کشی نام نهاده بیملاحظه بقتل او میپرداختند و احدی را قدرت آن نبود که از بیم مضرت بیدولتان قزلباش و اجلاف سر از خانه نتوانند آورد و هر کس بقدر حال مردم پراگنده جمع نموده محافظت خود میکردند تا روز جمعه دیگر که بیست و چهارم شهر صفر بود جارچیان مقرر داشتند که باتفاق سلطان علی میرزای قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها باز کنند و من بعد که هر کس متعرض کسی گردد سیاست خواهد یافت و اسواق را در گشوده بسودا و معامله مشغول گردند و مردم را بمسجد جامع ترغیب کرده جمیع شاهزادگان و امراء بمسجد جامع حاضر شده خطبه سلطنت پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول مرثیه غرا در تعزیه شاه جنت شاه شروع کرده چون این مصرع را خواند «شهریست پر ز محنت و غم» شهریار کوه فریاد و فغان از زمین و زمان برخاست. تا آمدن اسمعیل میرزا همه روزه جمیع امراء بدرخانه حسینقلی خلفا جمع شده او را ملازمت مینمودند و همراه او بدرخانه نواب پرخان خانم آمده مهمات ضروری که در امور مملک و مال بود بعرض او میرسانیدند و احدی را حد و یارای آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد در این اثناء سولاغ حسین و اوزغدی طایفه در سمام و اشکور و سیمگر گیلان میبودند بدار السلطنه قزوین آمده مقتدای تکلو امراء اراده کردند که عداوتی که از سوابق زمان میانه تکلو و استاجلو بود تازه کرده آنچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت بارگاه نسبت به تکلو خصوصا در دفع فراخان ولد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات که با فساد آن طایفه سمت وقوع یافته و بدان سبب از سعادت خدمت و بساط قرب و منزلت دور افتادند در این هنگام که فرصت چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند چون از آن طبقه الله قلی سلطان ایجحک اغلی و جمعی کثیر از میرزاده‌های استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند و بحسین قلی خلفاء مصلحت دیده او بجهت آنکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه میرفتند گفته بود که رأی صواب این است که اول بر سر حسینقلی خلفا بریزیم و یکمرتبه در اثناء محاربات و کتابه باو گفت که اگر سلطان حیدریان برای تو عمل میکردند مهم ایشان تمشیت می‌یافت لهذا ارجای عنان کرده زیاده در مقام منع آن جماعت درنیامد و ایشان از اطوار و عدم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۸

[۱۴۱] مصلحت نظرس نمودند بهیأت اجتماعی سوار شده رو بخانه الله قلی سلطان نهادند و ایشان واقف گشته درها را مضبوط ساختند و در مقام مدافعه درآمدند ملازمان بیسعادت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند چهل نفری که از ارباب یقین بودند پای ثبات فشردند و به جنگ مشغول شدند طایفه تکلو که قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام قرب ریخته تیر در آن جماعت نهادند الله قلی سلطان را با چند نفر از پسران و اقوام و طایفان بیک ولد پیره محمد خان را با چند نفر از چاوشلو و قوام او و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را بقتل آوردند و خانه‌های ایشانرا غارت و تاراج نمودند حتی حورات و اطفال را برهنه و عریان کردند و همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس بهمانه تکلو دست بغارت و تاراج خانه‌های سلطان حیدریان برآورده کسی متوجه ضبط و منع آنها نتوانست شد و از خانه حسین بیگ و صدر الدین خان و حمزه سلطان و سایر سلطان حیدریان چندان از نقایس و اموال و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نمیگنجد نهایت خفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمد امیر خان موصلوی ترکمان که در خوار ری میبود باتفاق حسینخان سلطان خوشلو اراده قتل پیری بیک قوچلو و استاجلویان که با او در ورامین میبودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر قشون از سر او برآکنده شده سی چهل نفری که اسم و رسمی داشتند توقف نموده دست بتیر و کمان گشوده و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند ترکمان و طایفه خوشلو که قریب بده هزار کس بودند سعی بسیار نموده پیری بیک را با تمامی آن مردم بقتل آوردند اسباب و جهات ایشان هباء منثورا شد و باعث کلی از

این همه شورش و خوفا آن بود که ده پانزده روز اصلا خبری از قلعه قهقهه نیامد امراء و مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدربان باستصواب خلیفه انصار قراداغلو نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشیده باشند و عالم را بیصاحب تصور نموده مردم شروع در بی‌اعتدالیها کردند تا آنکه خبر صحیح از اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسید نواب عالم حکم کردند که امراء تکلو باستقبال پادشاه رفته در شهر توقف ننمایند و ایشان عزیمت رفتن کردند شورش و خوفها فی الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشیگری داشت باتفاق میرزا سلیمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی چتر پادشاهی و نقاره و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شدند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۱۹۹

**ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و سانحه که در زمان سلطنت او روی نمود**

**اشاره**

سابقا سمت تحریر یافت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندر شأن بود بجهت ارتکاب بعضی محرمات که لایمه شاه، جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه خران قزلباش که مرضی خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود نگهداشتن او را در اردوی همایون مصلحت ندیده نواب سکندر شأن را از دار السلطنه هرات طلب فرموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاده محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بدستور له میرزا شد سلوکت او در خراسان نیز پسند طبع اشرف نیامد و بطایفه تکلو الدکه بی‌اعتماد شده بودند بدستور نواب سکندر شأنرا بهرات فرستاده او را طلب داشتند و بی‌آنکه شرف ملازمت دریابد سودکه یک قورچی باشی حسب الامر الاعلی او را از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برده و حکام قلعه که هر چند سال دیگری تعیین میشده بمحارست شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و ششماه و بیست و یکروز در قلعه روزگار گذرانیده در این هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت جمعی از قورچیان که در آنوقت هشت نفر بیش نبودند حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا باو رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته بود در پای قلعه نبود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی‌اعتماد بود و او را سلطان حیدری میدانست و بقتل سلطان حیدر متیقن نبود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده ملازمان خلیفه را تا بیست نفر که در قلعه بودند یک یک را بمهمی طلب نموده گرفت و احتیاط نمود در قلعه را بسته ابواب دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسیده قضایای مذکور برطرح پیوست و اعوان و انصار جمع شدند خلیفه انصار [۱۴۲] در شکارگاه خبر جزم شنیده دانست که قضیه سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلعه آمد در را مسدود یافت هر چند تضرع نمود و اظهار بندگی کرد مفید نیفتاد مجملا تا سه روز هیچ آفریده را مجال دخول بقلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و قضیه قتل سلطان حیدر بتحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم بقلعه رفته بشرف سجده مشرف میشدند از طایفه استاجلو نیز جمعی آمده بودند در آنجا مردی که از مصاحبان سلطان حیدر میرزا بود با چند نفر دیگر که اسمعیل میرزا طایفه ایشانرا میشناخت در قلعه بقتل آوردند سایر اعیان استاجلو خایف و هراسان گشته خود را بدارالارشاد اردبیل انداختند و در حظیره مقدسه سلطان- الاولیاء متحصن شدند بالجمله اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان جمایوق که از قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساحتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در غیبه حیدر سلطان اقامت نموده و همه روزه جمعی کثیر وارد گشته بشرف سجده و پای بوس مشرف میشدند جماعت قراداغلو اراده قتل خلیفه انصار کردند مشار الیه خود را بخدمت اشرف رسانیده عرض کرد که

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰۰

سر تا پا تقصیر و مستوجب سیاست اگر رضای اشرف مقرون بقتل دست اشاره فرمایند که ملازمان این آستان بدان مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر مورد توجه و التفات گردانند که از این خجالت و سرافکندگی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرمودند که من نذر کرده‌ام که اگر از کید اعدا خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری بجای آورده پاس امر ولی نعمت میدانشی که مرا مضبوط نگاه داشته بامر و نهی من التفات نمیکردی نوکر خوب چنین میباید که در خدمت مرجوعه از هیچکس حتی فرزندی همچو من محابا نکند و حکم شد که مشار الیه بدستور در سلک امراء منتظم بوده باشد و او اندکی از دغدغه بیرون آمده آن اراده از خاطر قراداغلویان محو شد بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده باهستگی طی مسافت مینمود بدار الارشاد اردبیل آمد شرف زیارت حظیره مقدسه دریافت و از آنجا منزل بمنزل میآمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلیمان ناظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان خیام دولتخانه مبارک از حرم و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه بر فرق او افراخته بعظمت و شوکت هر چه تمامتر بازدو آمده بدولتخانه نزول کرد و سلطان ابراهیم میرزا بشرف ملازمت رسیده سجده تحیت و مبارکباد بتقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را در آغوش مهربانی کشیده انواع نفقد و دلجوئی بظهور آورده او را برادر خطاب کرده انیس مجلس و مصاحب دائمی گردانید در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو نیز از گیلان رسیده امام قلی میرزا را آورده قبل از این نگاشته کلکت بیان گشت که مراد خان استاجلو عمده سلطان حیدربان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت تمام او را بایشخر قلعه کجور فرستاده هنوز در پای قلعه بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بوقوع انجامید مراد خان از کجور بلاهیجان رفته به پیره محمد خان استاجلو ملحق شد پیره محمد خان در میانه امراء استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیرا که در سالی که شاه جنت مکان او را بعضی امراء بجهت آوردن خزاین و تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خزانه نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود همگی رفقا بنابر خوش آمد گوئی شاه جنت مکان با شاهزاده بی‌اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او بادب سلوکت کرده بود و بین الجمهور چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان بسیان آورده دختر خود را نذر او کرد صوفیان و ارباب اخلاص شاه جنت مکان او را بدوستی اسمعیل میرزا مظنون میداشتند چون جمعیت ایشان در لاهیجان بمسامع جلال رسید و بنابر آنکه پیره محمد خانرا از دولتخواهان خود میدانست خاطر از او جمع داشت اما دغدغه کرد در مملکت که مبادا مراد خان او را از جاده اخلاص منحرف ساخته امام قلی میرزا را دست آویز خود کرده گیلان که جای محکم و حصن متین است توقف نماید و طایفه استاجلو آنجا را مأمن ساخته قوای طغیان مرتفع سازند علی خان بیک ترکمان داروغه دفتر خلیفه را تزد پیره محمد خان استاجلو فرستاده که فیما بین عهد و شرط همان است که در قلعه نموده‌ایم و در باب طایفه استاجلو هر گونه التماس نماید بانجاح مقرون است اما چون مراد خان باعث فتنه و فساد گشته در میانه قزلباش دوئی انداخته [۱۴۳] چشمهای او را کنده برادرم امام قلی میرزا را برداشته باستقبال موکب همایون آید چون طیخان بیک بگیلان رسید پیره محمد خان فورا امتثال امر علی نموده و کلمه بالرأس و العین بر زبان آورده طیخان بیک بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده مزبور متوجه استقبال شده در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شد و بانواع تفقدات شاهانه سرافراز گشتند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰۱

اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند نامیده در آغوش مهربانی کشیده و از آنجا منزل بمنزل در کمال شکوه و عظمت و کامرانی بتأنی طی مسافت نموده روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الاول بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان و خویشقای خلفا و امراء عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت ملاقطه ساعت بشهر نیامد و در جانب شمالی شهر نزول کرد در این منزل حسین بیک را در کمنوت شیلان نمایندی و کلاه نمدی بر سر برسوانی که کس میناد آوردند خلایق از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و خنجر بر او حواله میکردند و محافظان مانع میشدند چون بنظر عالی اسمعیل میرزا درآمد سجده کرد بمصلحت وقت نگاهی بر اطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه اینهمه مردم گناهکار ما بودیم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو مجترز بودند کاسه همه بر سر تو شکست حسین بیک گفت ای پادشاه عالم سلطان حیدری بود عاشیان اقبال تو بلندی نمود و خدای تعالی بمصلحت خود عمل کرد و اگر در مقام انتقام خواهی بود عالمی را قتل کن اول اسمعیل میرزا تصدیق قول او کرده این مقدمات باعث تأخیر قتل او شد او را بمجلس فرستادند و بقورچیان دیوان اعلی سپردند حضار مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند از این سخنان زبان در کام کشیدند و خاموشی گزیدند روز دیگر از آنجا بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت مکان و از باغ لرم نشانی است تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که اختیار کرده بود داخل دولتخانه مبارکه نشد و جهت سکنی چند روز خانه‌های خسیقلی خلفا تعیین یافته از باغ بمنزل او رفت در آنجا سلطان مصطفی میرزا حاجی وبس سلطان بیات آورده پای بوس اشرف مشرف شد اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسیده و استمالت داده میانه برادران بجلوس امر کرد و شاهزاده اراده نشستن نموده و هیچیک از برادران تعظیم او نکردند خود پائین‌تر از سلطان سلیمان میرزا که سال از او بزرگتر بود جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد اسمعیل میرزا در مقام نصیحت برادران در آمده مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام محبت و راستی باشید انشاء الله تعالی من بنوعی با شما سلوکت خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد اما دل او از این حکایت غبر نداشت و مکنون خاطرش جزا فناء و اعدام ایشان نبود عاقبت آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد و چنانکه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت فتح الله بیک و شاهقلی بیک و نذر علی بیک و شاهوردی بیک برادران حسین بیک را آوردند ابتدا بمدارضات کنکاوکل تر در سلک امراء استاجلو منتظم بود سپردند و او بچهت رشد و اعتبار خود در خانه خلفا هر چهار را بقتل آورد چنین قرار یافته بود که هر کس را بابویهای بیگانه می‌بودند نگاه میداشتند و هر کس را بابویهای خودش میسپردند همان لحظه بقتل میآوردند چهارده روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امراء بطریق معهود ملازمت در خانه نواب پرداخان خانم مینمودند و این معنی را باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاهی میدانستند و وکلای نواب مشار الیها آئین پادشاهانه و توزوک و طمطراق در خانه زیاده از زمان شاه جنت مکان طرح نهاده بواب و حاجیان و ملازمان بطریق سلاطین عظم و نسق درگاه مینمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون سلطنت اسمعیل میرزا بسعی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان نیز ممد و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه جنت مکان در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بحسب تقدیر بر عکس نتیجه داد و بامراد سخنان کتابه آمیز در باب ملازمت در خانه خانم میگفت نوبتی تصریح کرده گفت که مگر یاران تفهمیده‌اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنائی مردم بمخدرات استار دودمان علیه قبیح است امراء از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰۲

نمودند در این اثناء مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته [۱۴۴] در مقام کسر شوکت او درآمد سبب ظاهری که مقتضی عقل و در میزان خرد سنجیده میماند آن بود که ظرف طبیعت خلفا از باده غفلت و غرور ملاامال و زیاده از حد اعتدال شده خود را پادشاه نشان قرار داده مت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر پادشاهان بسیار گران میباشد و بر صاحب وجودی که خود موجود مجازی نباشد باشد ابقاء نمیمانند و سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت و خبری از جانب قلعه نمیآمد خلایق مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم چیست سلطان محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکان و جوان قابل شایسته پادشاهی است پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب این است که اسمعیل میرزا را در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان بقلعه رسیده سلطان حیدربان ضایع کرده‌اند اگر این معنی بوضوح انجامد سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم در این اثناء خبر صحت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانه‌های خلفا بود معاندان او این مقدمات را در خلوت بعرض رسانیده مراج پادشاهی را از او منحرف ساخته بودند نبی نی غلط گفتم هیچکاه از اینها نبود بلکه الله سبحانه و تعالی که منتظم حقیقی است بمصداق صدق انجام دمن اعان ظالما فقد سلط الله علیه، مراج اسمعیل را از او منفر ساخت و زمانه بطلب خون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا زیاده از این تاب اقتدار آن ظالم نهاد نیاورده عقاربب ساعیان قتل آن شاهزاده مغفور و قاتلان او هر یک بسلاقی گرفتار آمدند بالجمله اسمعیل میرزا نسبت بخلفاء بی‌اعتماد شد او را تکلیف منصب عالی وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون کرد مشروط بر آنکه منصب خلیفة الخلفائی بدیگری داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب مرشد کامل و حکم او را ثانی احکام مرشد میدانند و در آن هنگام قرب ده هزار کس از آن طبقه در قزوین اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفاء بودند و خلفا باستظهار ایشان اینهمه تسلط و اقتدار یافته بود خواست که او را امتحان نماید گفت که باید تو از مرتبه خلفائی گذشته باید که متکفل وکالت دیوان اعلی گردی مشار الیه در جواب گفت که من منصب خلافت را از دست نمیدهم اگر وکالت علاوه آن میگردد فبها و الا بوکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت نیز برتر میدانست اسمعیل میرزا از این حکایت اظهار آزردگی کرده شکوه او بر زبان آورد و امراء روملو را مخاطب ساخته گفت هر گاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل و اشاره او تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و سلوکت مشایخ صفویه چه مکافات دارد ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب عقل و مردود است گفت که خلفا چرا رد سخن ما کرد این حکایت بخلفا رسید صباح که بخدمت اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید چون بدرخانه رسید ایشک آقاسیان و حاجیان با بر اشاره علیه مانع شده گفتند که هر چند این خانه تست اما پادشاه در این خانه اقامت دارد تا محل نزول پادشاه است دولتخانه قزلباش است و تو در خدمت پادشاه که مرشد ماست صاحب تقصیر و خطائی مادام تا مرشد کامل از خطای تو نگذرد در طریق سلوکت و صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی در برابر درگاه بنشین تا مرشد کامل بر سر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تخیل نکرده بود مشاهده نموده دود حیرت بدماغش راه یافت و تا وقت ظهر در در خانه بطریق گنه‌کاران نشست جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا کس بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود روند که ما هر سخنی با او داشته باشیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد خلفا از این حکایت دل الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همگنان را تصور آن شد که

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰۳

پادشاه بمنزل او رفته تدارک خاطرش خواهد کرد دو روز خانه نشین بود بتغافل گذشته صورت ملاقات روی ننمود امرای روملو بدستور رفیق او بودند روز سیم دلو یوداق از امراء روملو مرد ترک درست راست اعتقاد بود طلب نموده گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف حکم پادشاهی نادم و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود اگر همه سگبانی این آستان باشد منت بجان داشته بدان اقدام مینماید اسمعیل میرزا گفت اگر راست میگوید و مطیع امر ما است ما بازاء حق خدمت او را بامری مأمور میسازیم که موجب رفع درجات دنیا و آخرت اوست او را قورچیی باشی قورچیان مشهد معلی گردیم که در روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس [۱۴۵] خدمت کرده هم در خراسان اعتبار دنیا و هم امر آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی دلو یوداق و امراء روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا با او بی‌اعتماد است بودن او در اردو ممکن نیست و شخصی را که سر نخوت و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرو نمیآمد تکلیف قورچی باشیگری مشهد که در خور ادنی ملازمانش نمیدانست باو نمودن علامت غضب و بی‌التفاتی است از او دوری گزیده صموم طایفه روملو حتی ملازمان بدر خانه‌اش نرفتند و او حیران کار خود مانده در این اثنا دلو یوداق آمده پیغام شاهی گزارد و او را بسخن نگذاشت و فی الفور سوار کرد و از شهر یکنه فرسخ بیرون برده باز آمد یراق و اسبابش را همان لحظه باز کرده روانه شدند چون خلفا بدامنان رسید علی علیقه آقچه قوینلو حاکم دامغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف ننماید که بهر چه بعد از این حکم شود بعمل آورد بعد از چند

روز کورشاه علی روملو حسب الامر الاعلی بدامغان رفته دیده حرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب غریب دنیا عاری و عاطل ساخته مصدوم البصر گردید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل او بیرون رفته بخانه‌های شاهقلی سلطان یکان اساجلو که در میابن میدان اسب شاهی و خانه‌های نواب پریخان خانم واقع است آمد و در آنجا نواب پریخان خانم و محدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی که متوقع نواب خانم بود بظهور رسانید و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بود بدولتخانه مبارکه آمد و تغیر و تبدیل بسیار در عمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه نمایان کار میکردند و بدینجهت گاهی در منازل یکان شاه قلی و گاهی در خانه‌های نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد بسر میکرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه گشت که در کوچه‌ها و اسواق تردد و عبور دشوار بود تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امراء و ملوک اطراف و ارباب و اهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که وهم از تعداد آن بعدر و قصور اعتراف داشت چون ساعتی بجهت جلوس خود اختیار کرده بود جمیع مهمات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس وعده میداد و مردم روز میشمردند و انتظار جلوس میکشیدند طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر و فرمانش گشته که از جانب او نسبت بهر کس سوء مزاجی فهم میکردند خویشان و اقربایش بهمانه آنکه سلطان حیدری بود بقتلش میرساختند بدین جهت جمعی کثیر از طایفه اساجلو راه عدم پیمودند حتی سارولاجین و الله قلی یکی برادر محمدی خان تحمای که بایلچیگری روم رفته بود و ایشان خود همه روزه در ملازمت اشرف بودند ابو تراب یکه ولد ایلوت میرزا که از بنی اعمام ایشان بود در حینی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند در کوچه تنکی با چند نفر از مردم خود که در کمین غدر بودند شمشیرها آخته آن دو میرزاده را پاره پاره کردند چون این قسم اعمال که



در اردو بظهور آمد بازخواستی نمیشد مردم دلیرتر گشته این امر نایستد بممالک سرایت کرده هر کس در هر جا بقتل یکی از اعیان اساجلو قدرت مییافت بلا-تأخیر بدان مبادرت مینمود از جمله حسین سلطان افشار حاکم قراو و سایر امراء آن سرحد که در دار السلطنه هرات بودند اتفاق نموده شاهقلی سلطان یکان بیگلر بیگی هرات لله نواب اشرف اعلی شاهی ظل الهی بود بعد از واقعه شاه جنت مکان امراء محال قریه هرات را بجهت حراست سرحد طلب نموده بود امراء مذکور حسین سلطان افشار حاکم قراو قلل شاهقلی سلطانرا با خود مخمر ساخته با امراء مواضعه نموده در بیرون دروازه ملک جمعیت نموده خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان اساجلو رسید ایشان نیز در خانه سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه بر خود مرتب داشته مترصد جنگ و پیکار گشتند امراء باو پیغام فرستادند که طایفه اساجلو مغضوب پادشاهند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را بتصرف نو نمیگذاریم و اساجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت مینمائیم که از جانب پادشاه بهرکس مفوض گردد بسپاریم اول اینکه سلطان از شهر بیرون آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود و الا-در گوشه نشسته منتظر امر و فرمان پادشاهی باشد جماعت اساجلو در مقام منازعه درآمده جواب دادند که ما حسب الفرموده پادشاه حاکم و حارس این مملکت بودیم و مادام که حکم عزلیت [۱۴۶]از جانب پادشاه نرسد دست از حکومت و مملکت کوتاه نمی‌کنیم جهلا-و مفسدان هر دو گروه بجوش و خروش درآمده از جانبین لشکر کشی و قیل و قال درآمد هر چند مردم صلاح اندیش که در هرات بودند اطفای نایره فتنه توانستند کرد بملاحظه جانب پادشاه و سوء مزاج او بجموع طبقه اساجلو ارخای عنان کرده در مقام دفع فتنه نشدند شاهقلی سلطان که مرد ترک صلاح اندیش عاقل بود از بیم بدنامی طایفه اساجلو را از یراق بستن و لشکر کشی منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا درباره او و حکومت هرات چه حکم شود اینطایفه بدین اکتفاء نکرده علی الغفله بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه درآمده کاری نساختند طایفه افشار بخانه درآمده در حالتی که او بی‌اسلحه و یراق ایستاده مردم خود را از جنگ کردن منع میکرد با تپانچهای کشیده بر سر او ریخته یقطش پرداختند و خانه او بتاراج حادثات رفت بعد از وقوع اینحال جماعت اساجلو از هرات بیراکنده شدند غارت زده و پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان که حاکم سرخس بود رفته بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در آبوقت شش ساله بود در هرات بی‌په و محافظ مانده طائفه افشار و غیره که در هرات بودند بملته بی‌توجهی اسمعیل میرزا زیاده مفتت نمیشدند چون خبر قتل شاهقلی سلطان بارد و رسید اسمعیل میرزا علی بیگ ولد سلطان حسین بیگ شاملو تواده دورویش خانرا تربیت فرموده مرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی خراسان نصب فرموده در قضیه شاهقلی سلطان تغافل ورزید و در مقام بازخواست نشد اعیان اساجلو که در اردو بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال شبی در بستر آسایش نمیغنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند در این اثناء محمدی خان تحمای که از امراء معتبر اساجلو و بیگلر بیگی چخور سعد بود بایلچیگری روم رفته بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمد و بیانپوس اسمعیل میرزا مشرف شده توجه و التفاتی که موقع او بود مشاهده نمود بلکه در مقام آن شد که اتکای چخور سعد از او تغییر داده جای او را بایوتراب سلطان عمزاد او دهد شاه قلی سلطان قارنجه اغلی اساجلو نیز که در تقلیس بود آمده التفات نیافت طایفه اساجلو در میانه قزلباش



خجلت زده و مضطرب الاحوال شبی بروز میآوردند تا آنکه با یکدیگر اتفاق نموده سالک طریق صوفیگری شدند و گفتند که چون مادر خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده‌ایم تا مرشد کامل رقم عفو بر جرایم تقصیر و خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرام است همگی امراء و بزرگانشان این طبقه بدر دولتخانه مبارکه جمع شده در برابر درگاه رحل اقامت انداختند شب و روز در آنجا بسر میبردند پیره محمد خان و محمدی خان تحمای خود را در سلک گاهمکاران اساجلو درآورده در در میان آن جماعت نشست و این معنی پستد خاطر اشرف نیامد و مکرر اظهار نمودند که پیره محمد هرگز بدان جماعت نپرد حالا- چرا خود را داخل کرده حمایت و شفاعت گنه کاران مینمایند اما مشار الیه از اینسخنان ترک وفاقت مشارالیهم نکرد و قریب بده شبانروز در دولتخانه نشسته منتظر مژده عفود امان بودند اما سایانها در یکدیگر کشیده اسباب و تجملات بزرگانه بآنجا آورده همه روزه شبلان میکشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب حقد و حسد در میآوردند بعد از ده روز اسمعیل میرزا نیوی را که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جماعت اساجلو انداخته بر یکی از درختان چنار برابر ایوان چهل ستون بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع اساجلو فرستاد که شما دعوی اخلاص و صوفیگری میکنید این چه تیر است و چه جماعت این تیر را بجانب دولتخانه مرشد کامل و ظرف نعش شاه جنت مکان انداخته‌اند در جواب گفتند که ما از بدو طلوع دولت این دودمان ابا عن جدا خدمت این آستان کرده بجز این درگاه پناه و امید گاهی نداریم چون از پیدولتان ما باغواء تحریک دیگران راه صواب گم کرده مرتکب امور ناصواب شدند و هر کس این عمل کرد بجزای خود رسید و میرسد دیگران را چه گناه است و مع ذلک همگی گناهکار و مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص آنچه از جانب اشرف بما رسد از لطف و مهربآن شاکریم

شعر

[۱۴۷] گر تیغ بارد در کوی آن مه‌گردن نهادیم الحکم لله در این اثناء جمعی را بیرون فرستاد که سایانها بر سر ایشان فرو آوردند و عوام الناس اسباب اینانرا غارت کنند مردم هجوم نمودند و دست بغارت برآورده آن جماعت برسوائی که کس میناد پراکنده شده خود را بمساکن خود رسانیدند چند روز پیره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان مصطفی بجهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان بجهت آنکه از همشیره‌اش پریخان خانم سلب اختیار ظاهری شده آنچه توقع داشتند بظهور نیامد یا بان عداوت دارند و من از ایشان ایمن نیستم پیره محمد خان عرض کرده بود که هر گاه خاطر مبارکت پادشاه از ایشان فیار آلوده باشد یکی از قلاع فرستند که عمرشان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا بلنز گفته بود که سلطان مصطفی پرورده طایفه اساجلو است او را بشما و سلیمانرا بشمحال چرکس حال او می‌سپاریم میخواهید در قلعه نگاه دارید میخواهید تربیت کرده پادشاه کنید دیگر حکم شما که حاجی ویس سلطان، سلطان مصطفی میرزا را بمنزل پیره محمد خان برده باو سپارد و قبض بگیرد و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بمنزل خالوی او فرستادند چند روز این گفت و شنید در میانه اساجلو بود هر چند نمیخواستند که بخون اولاد شاه جنت مکان دست آلایند اما عقلاء این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا جز با فناء و اعدام شاهزادها بنوعی دیگر راضی نمیشود و علاج دیگر نداشتند عاقبت رای همگی بر این قرار گرفت که او را ناچیز گردانند و شاهزاده از عقل و



فراستی که داشت این معنی را دریافته در آن چند روز که در منزل پیره محمد خان بود همه شب متوصد

### کشته شدن سلطان مصطفی میرزا و سلطان سلیمان میرزا

قتل بوده و بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی چند نفر ارادل آن طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را خبه کردند شمخال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل پیش برده هر دو یک شب شربت شهادت چشیدند و نعش اینانرا باآستانه مقدسه امامزاده حسین برده دفن کردند بعد از این قضایا پیره محمد خان مورد شفقت و تربیت گشت و دختر او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده طوی پادشاهانه کرده با او زفاف کرد و دختر شمخال سلطان چرکس و صبیه حبیبخان سلطان خویشو را نیز خواستگاری نموده هر دو را در یک شب بحرم آوردند بعد از دامادی با اساجلو در مقام شقفت درآمده ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان پسران یکان شاهقلی را تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد قلی سلطان را حکومت میسان نامزد کرده و طبقه اساجلو فی الجمله آبروئی یافته دیگر کسی دست درازی بایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس مجلس خاص بود بنا بر گفت که تو شاه جنت مکان را بمنزله فرزند بودی در سر با خدمت او میکردی حالا ما را بمنزله برادری اینشیک آقاسی باشی گوی ما مناسب تو نیست تغییر آن داده او را مهردار کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشد و منصب اینشک آقاسی باشیگری بحسینقلی سلطان شاملو تعویض نموده و میرزا شکر الله اصفهانی که مستوفی الممالک شاه جنت مکان بود و بوزارت دیوان اعلی مغلوب ساخته میر شاه غازی مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد چون روزی که بجهت جلوس تعیین کرده بود هنوز دور بود دخل در انتظام مهام ممالک نکرده انجماع مطالب خلایق را از ترک و تاجیک و سیاهی و رعیت که پایه سریر اعلی جمع شده بودند بروز موعود وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه استادان ماهر کار میکردند و بهر جماعت از ارباب صناعت یکی از معتبران قزلباش سرکار بود مجملا اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی را بنوعی طرح انداخته بود که فیصر و خاقانرا از کمترین ملازمانش میشمرد وصیت صولت و جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش مخالفت او در آینه خیال هیچ پادشاه دیشوکت صورت نمینبود و جمیع سرحدها از امراء و خانسان و لشکریان عالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک توانند نهاد و یا از سرحد و ثغور قلمرو قزلباش یزغاله توانند برد الحق طرفه لشکرهی و عظیم صلابتی داشت چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که جهت ترویج روح نواب جنت مکانی آش داده نعش مطهرش را که همچنان در دولتخانه بود بآستانه مقدسه امامزاده حسین برده در آنجا نگاه دارند که در وقت یانیز نقل مشهد مقدس [۱۴۸] معلی شود یراق و اسباب آرا برروی مزار امامزاده مذکور برده خیمه و سراپرده بسیار نصب کرده مجلس عظیم داشتند و دوازده هزار ظرف اطعمه الوان و حلاوه سراجنام نموده سرکاری هر یکچوار قماب را بعهده یکی از امراء عظام نموده نعش مطهرش را از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا بر دوش خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نموده‌اند و تا بیرون دولتخانه آورده در آنجا اسمعیل میرزا سوار شد اما شاهزادگان تا آستانه مقدسه امامزاده حسین جنازه را بر دوش کشیده باستانه رسانیدند و بعضی امراء نیز موافقت مینمودند و در اندرون آستانه جوار مرقد امامزاده با صندوق نهاده صندوق پوانی بر آن انداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک علام و خدمات قیام و اقدام



مینمودند از آنجا بمجلس آش رفته دوازده هزار قاب طعام و حلوا کشیده قفراء و مساکین بل کافه مؤمنین از سیاهی و رعیت از آن بهرهور گشتند و چون خاطرش از این امر فراغت یافت و روز معهود که چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بود جلوس همایون بوقوع انجامید و در ایوان چهل- ستون جنتن عظیم پادشاهانه و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت امراء و شاهزادگان و ارکان دولت جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام بایوان آمده بر قراز مسند پادشاهی جلوس کرده و در مکان مبارکه شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانه عدار ناپایدار زبان حال باین مقال ادا مینمود.

شعر

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکدان بگذارد که قراری گیرند بالجمله اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علماء و مجتهدان و بعد از آن عیسی خان خان ولدلوند و سمایون ولدلوار صاب گرجی که از قلعه الموت بیرون آورده بودند و شاه رستم قر بعد از آن امراء عالیشان و اعیان قزلباش و وزراء و ارباب قلم و اکابر و اهالی ممالک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان و میرزا خان والی مازندران و سید سحار والی عربستان و ایلچیان فرنگ بشرف پای بوس مشرف شده پیشکش و تحف و هدایاء ملوک اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود بنظر عالی درآوردند و بعد از جلوس همچنان مهمات ممالک در طفده تعویق بود هیچ مهمی فیصل نمییافت و انتظار خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشتیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا را مقرر کرد که باتفاق محمدی خان تحمای و میرزا علی قاجار و میرزا شکر الله وزیر در ایوان عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور خیریه ممالک را فیصل دهند و احکام و مناشیر بطغرای امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر آثار که که طیحده بجهت آن احکام ترتیب داده عبارت مهر دیوان اشرف بدان نقش کرده بودند محتم گردانند و چون زبان بنظم اشعار میگشود «عادلی» تخلص میکرد در عنوان احکام و مناشیر خود نیز، هو العادل، قلمی مینمود و منصب صدارت تصف ممالک را بسادات پناه میرزای محدوم شریفی و نصف دیگر را بشاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود تازه نموده مقرر شد که احکام و امثله شرعیه بمهردم دهند یک دو ماه معاملات جزئیه شرعی و حسابی کافه مردم هر دیار در دیوان عدل فیصل یافته احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف اعلی صدور مییافت اما مطلقات امور کارخانه سلطنت و پادشاهی و تعین امراء و حکام و امثال ذلک در عهده تعویق و تأخیر بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکر الله وزیر شکایت کرده او را مورد اعتراضات که حق بجانب او نبود میساخت و هیچکس راه بانديشه او نمیبرد در خلال این حال خبر فوت مرحومی سلطانحسین میرزای ولد بهرام میرزا که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمانروا بود رسید که باجل طبیعی وداع عمر و دولت ناپایدار کرده بعالم بقا پیوست نواب سلطان ابراهیم میرزا از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه برادر پرداخت اسمعیل میرزا بی‌سلی لوقدم ونجه فرموده بمنزل او رفت و مراسم تفقد و دلجوئی بظهور آورد و نواب میرزا و حرم محترم او را با صبیهٔ قدسیه‌اش و محمد حسین میرزا ولد سلطانحسین میرزا که در درگاه معلی بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگواری بیرون آورد اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغیر

سلوک با او کرده دیگر بوئی از اشفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراضات [۱۴۹] بسوقع بر او گشوده رفته رفته سوء مزاج او نسبت بجناب میرزا و سایر شاهزادگان بسر حدی انجامید که افاده و اعمام ایشانرا پیشنهاد همت ساخت و در همان چند روز بقتل ایشان پرداخت.

### ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و از پای در آمدن نهال شعر ایشان از صرصر قهر زمان غدار ناپایدار

#### اشاره

ایزد توانا که آفریننده کل مخلوقات است قطع صله رحم را از رذایل رذیله و صله ذوی- الارحام را از محسنات شمرده اسمعیل میرزا بقساوت قلب موصوف بود و مطلقا بهره از این شیوه سعادت- افزا نداشت و هرگز نسبت برادران و بنی اعمام و برادر زادگان اشفاق و مهربانی ازو بظهور نرسید و وجود ایشانرا خار گلزار دولت خود میدانست و توامحرات رسمی که گاهی بجناب سلطان ابراهیم میرزا میکرد در آخر معلوم شد که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزای برادرش بوده که در قندهار بوده و دغدغه آن داشت که مبادا در خراسان از او فتنه بظهور رسد و لهذا بعد از فوت او باندک روزی تغیر سلوکش با میرزا کرده زبان اعتراض گشوده نواب میرزا که خرد افلاطونی با کمال استعدادات کسبی جمع داشت استشمام رایحه بی‌التفاتی نموده اگر چه میدانست که جز بقطع رشته حیات او بچیز دیگر نسلی نمیشود ترک ملازمت و خدمت کرده ازوا و گوشه نشینی اختیار کرد که شاید با آن وسیله دو سه روزی نسلی بخش خاطر اندوهگین خود گردد و آقایان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد قتل میبود تا آنکه ده بیست نفر از چراکسه ازرق چشم کریه منظر را فرستاد و کشیکه خانه میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند و چراکسه چون بخانه میرزا آمدند میرزا در منزل حرم در جام خانه خود بود چراکسه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته سایر دروب مقفل گردانیده خود در حرم اقامت نموده کشیک میدانستند چهار

#### نزاع داروغه قزوین با صوفیان و قتل صوفیان

پنجروز بدین و تیره گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میانه جماعت و ملازمان عبدالقنی یکک استاجلو که داروغه قزوین شده بود بر سر خرید و فروخت گوسفندی نزاع شد صوفیان هجوم نموده داروغه بازار و سایر ملازمان داروغه را زدند خبر بداروغه رسید جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد صوفیه تمکین نکرده بی‌اندامی بسرحد افراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت خود سوار شده بمیدان آمد صوفیان داروغه را بسنگ گرفته رفته رفته بکذرد و خنجر کشید از اطراف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر باسمعیل میرزا رسید و او با طبقه صوفیان بجهت ارادت و اتفاقی که با خلفا داشتند صفائی نداشت جمیع امراء را فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق یراق بسته میآمدند و او بدیع و تنبه صوفیان میفرستاد و در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد جمیع لشکر خصوصا مسبب خان بکقو و مرتضی قلیخان پراک

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۰۹

رو بمنازل آن جماعت که در حوالی خانه حظفه بود آوردند چون صوفیان حال بر آن منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته میگریختند و عازیان قزلباش بدیشان رسیده قتل و اسیر مینمودند در طرفة العینی

#### قتل نش نفر از شاهزادگان بفرموده اسمعیل میرزا که شاه اسمعیل ثانی است

قریب بپانصد نفر از آن طبقه آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان فرستاده بآن خدمت مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده بمستحفظان هر یک کس فرستاد که بخدمتی که مأمورند قیام نمایند اول چراکسه بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا درآمده او را از پیش حلیله جلیله‌اش که صبیه قدسیه شاه جنت مکان بوده بیرون کشیده طناب در حلقش انداختند و خبه کردند همان لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا برآمده ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده‌اند و همچنین با یکیک از شاهزادگان این عمل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان بار رسید خاطر جمع کرده رقم عفو بر زلات صوفیان کشیده بقیة السیف نجات یافتند و مشخص شد که این معرکه را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده بملاحظه آنکه مبادا طبقه قزلباش از این امر شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد ایشان را بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در آلروز شش نفر از شاهزادگان بفرموده او در قزوین شربت شهادت چشیدند سلطان ابراهیم میرزای مذکور که از مستعدان روزگار بانواع فضل و کمال آراسته و بفنون هنرپروری پیراسته بود خط نستعلیق را بسیار خوب مینوشت مصور نازک قلم بود در موسیقی [۱۵۰] و علم ادوار سرآمد روزگار در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب مینواخت و در صنعت دروه‌گری و ساز تراشی و خانم بندی مهارت تمام داشت در خراسان اکثر اوقات بشعراء و ارباب نظم و بلاغت صحبت میداشت و خود اجامی، تخلص میکرد و غزلهای عاشقانه از او در میان است از آن جمله این دو مقطع در حین تسوید حالات او بخاطر رسید:

قطعه

یار آمد بسرت درهم رفتن جاهی‌دیده بگذای اگر طاقت دیدن داری قطعه

بعد از هزار شب که بترسان رسیدجاهی خنیدت است ازو بر مدار چشم کتابخانه عالی بهرسانیده از خطوط استادان و خوشنویسان ما تقدم و تصویر مصوران عدیم المثل زرین قلم و سایر تحف در سر کار او بسیار بود چینی خانه‌اش رشک نگارخانه چین و خطا

#### قتل سلطان محمود میرزا با پسرش محمد باقر میرزا که یکساله بود

مینمود حرم محترمش بعد از واقعه میرزا اکبر آنها را بجهت آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چیزها را خرد کرده بقیه را آتش زد و در ساتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت جزع بیهلو بر بستر ناتوانی نهاده در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا پیوست محمد حسین میرزای برادر زادهاش جوان قابل هفده ساله بود اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت درد فریاد و زاری بسیار کرده آرام نمیگرفت خبر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱۰

باسمعیل میرزا رسید فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی دهند فرمانبران حسب الفرموده عمل کردند سلطان محمود میرزا که در میانه جماعت روضلو بود بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود هرگز تفنن بزرگی و جاه طلبی در آئینه خیالش جلوه ننمود چون بفرموده برادر ناتمهربان موافقت سایر برادران اختیار نمود در وقت تفصیل و تکفین حرکتی کرده چشم باز کرد معلوم شد که در وقت خبه کردن ریسمان یکک رگ گردنش را انگوفته بوده اسمعیل میرزا از این حال آگاه گردید چون دیده بصیرتش از قبایح و شنایع این اعمال پوشیده بود با تمام کارش امر فرمود و او را با محمد باقر میرزای پسر او که کودکی یکساله بود بدیگران ملحق ساختند امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا هر دو را بدولتخانه آورده در حوالی میدان اسب نگاه میداشتند در همانجا شربت شهادت مرگ چشیدند و همچنین کس بپرسیدن فرستاده که بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا با پسرش بهرام نام که کودکی خردسال بود مقتول ساختند و کس بطلب سلطانعلی میرزا که در گنجه بود فرستادند بعد از چند روز جماعت قاجار میرزا را آوردند ترحم نموده از قتلش گذشتند اما میل در چشمهایش کشیده از دیدن عاطل ساخت در باب نواب سکندر شأن که برادر اعیانی او و مضعف انبیه بود و اولاد نامدار او اندیشه‌مند بود و از طیا جناب بلقیس مکانی سلطانم والدهاش که محبت مفرط با پسر و پسرزادهها داشت شرم میداشت اما در فکر کار ایشان شبها بروز آورده تا آنکه عاقبت خبث باطنی خود را نسبت بدیشان نیز بظهور آورده اول سلطان حسن میرزای پسر بزرگتر نواب سکندر شأن را که در طهران بود بقتل آورده تبین این مقال و شرح بدایت و حال اختتام احوال آن شهزاده دیگر خصال آنست که نواب جنت مکانی او را از دار السلطنه هرات طلب فرموده در پایه سریر اعلی منظور نظر التفات بود و چند سال در ظل تربیت جد عالیمقدار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسید بعد از

#### قتل امامقلی میرزا

قوت سلطان مراد خان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندرانرا بجناب شهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان شفقت فرمودند و میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران بمزید عطل و کیاست ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایات شاهانه مخصوص گشته در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت و دارائی نصف آن ولایت تکیه زد و میرک دیو وکیل و راتق فاتق مهمات گشت و همانا سلوکه او بر وفق رضای نواب میرزا نبود و برأی و صلاح خود فیصل مهمات مینمود و ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را مطلقا در هیچ امری مدخل نمیداده و این معنی مرضی خاطر شریف شاهزاده نبود و تاب تسلط و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان میرک دیو را بی‌اعم و اشاره اشرف موقوف شاه جنت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دست دیو ساران مازندران را از معاملات آن ملکت کوته گرداند و این معنی باعث رسیدگی آن طایفه شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید ابن جسارت و خود رائی پسند طبع اشرف نیامده از او رنجیده [۱۵۱] خاطر گشت و بخاطر اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را بتحریک و اغوای میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان که خالوی صلبی میرزا بود و در اردو با میرزا مصاحب بود بقتل آمده کس فرستاد طی القفاد جمیع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند در میان کاغذها مراسلات میر عزیز خان ظاهر شد که میرزا را بامر مزبور اغوا نموده بنابر آن او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند بجهت تسلی خاطر دیوان مازندران و تألیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند سوای چند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱۱

خدمتکار در خدمت شاهزاده نماندند و جناب میرزا در مازندران اندکی غفیف و بی‌اعتبار شد هر چند نواب شاهزادگی عرض نموده که میرک دیو پای از دایره اطاعت بیرون نهاده در مقام عصیان و طغیان بود اگر دفع شر او را بعرض و اشاره اشرف موقوف میداشتم انواع فساد عاجلا بظهور میرسید از آن جهت بخود سر جرأت این بی‌ادبی نمود اگر چه بقدر حقیر پذیر گفته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نشدند و میرزا نیز حکومت ناقصی میکرد و در اواخر جمعی از اهل مازندران را بملایمت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید سلطنت و پادشاهی ایران بر هم حقیقی او باسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن میرزا بعد از اطلاع بر این حالات چون جده معلی سلطانم والده اسمعیل میرزا که جده میرزا بود با نبیره گرامی محبت مفرط داشت شاهزاده بتصور آنکه نواب مشار الیها در ایام سلطنت هم بزرگوار صاحب اختیار و اقتدار خواهد بود و هم مزبور حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محظر ولایت مازندران راضی نشده بخاطر رسانیدند که در خدمت هم بزرگوار و جده بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران بلکه ولیعهد و قایم مقام خواهد بود بی‌امر و اشاره اسمعیل میرزا از مازندران بیرون آمده اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که هم ناتمهربان درباره او غدری اندیشید چون طهماسپ قلی اسمعیل میرزا از آمدن او خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن او نشد و بچهتی ظاهر در مقام دفع او نمیتوانست شد چه پدر نامدار و یکک برادر او در شیراز در میان طائفه ذوالقدر و یکک برادر او در هرات در میانه طایفه استاجلو بود و رعایت جانب والدهاش نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم مینمود کس نزد او فرستاده پیغام داد که چون والده محترمهام که جده آن فرزند است در قم است اراده آنست که او را باحتراز و احترام تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد که شاهزاده نیز فی الجمله بسامان شده حالا بترتیب یراق والده مشغولیم آن فرزند در طهران توقف نماید که بعد از آنکه اسباب و یراق والده انجام یابد کس بطلب او فرستاده شود بترتیب و یراق آن فرزند نیز پرداخته یکی از امراء عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او والده یکک مرتبه واقع شود نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نموده اسمعیل میرزا تعاقل در باب آوردن او و والده عظمی مبورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلفه را بهانه ساخته دفع- الوقت میکرد و او در طهران بود تا آنکه در اردو و حکایات اختلاف مذهب بمیان آمده بعضی خوش آمد گویان باسمعیل میرزا رسانیدند که اکثر قزلباش گمان تسنن بنواب عالی برده با آن جناب دل دگرگون کردهاند و اراده دارند که سلطان حسن میرزا را آورده بادشاه کنند این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیات آن شاهزاده بیگناه فرمان داد اول حال مسبب خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهر زاده نواب سلطانم و خاله زاده نواب سکندرشأن و اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشت او باگراه تمام روی براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او بتأنی طی مسافت نموده از کرخ ساوجبلاغ نگذشته از تعلق و تساهل او آزرده شده امراء ترکمان کوسه طیلقی را با چهل پنجاه نفر از قورچیان هزاروبنای دو نفر فرستاده که هر بیست و دو نفر یکسر طناب بدست گرفته شاهزاده را خبه نمایند مسبب خان از اینمعنی مسرور گشته باز گردید آنجماعت چون بلای ناگهان بطهران رسیدند و شاهزاده از طول مکث در طهران رایحه بی‌التفاتی استشمام نموده بود و گمان شفقت که بهم نامهربان داشت زایل شده راه بیرون شد مسدود میافت در هنگام وصول قورچیان در خانه را مقفل ساخته ترکتی خود را با کمان همراه بیام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان و تیر در کمان داشته باشد تلاش نموده بمردی کشته شود قورچیان که اینحال مشاهده نمودند کوسه طیلقی گفت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱۲

که حسب الامر بطلب شاهزاده آمدهایم و مقصدمی بدست گرفته بر صدق قول [۱۵۲] خود قسم دروغ خوردند و بشاهزاده بر قسم اعتماد نموده بایشان ملاقات کرد آن جماعت از خدا بیخبر یکک بار در او آویختند و همان ساعت بنوعی که مأمور شده بودند ریسمان در حلق نازنین شاهزاده نهاده آن سرو جویبار سلطنت را که در چمن عزت نشو و نما یافته از پای درآوردند در همانروز اسمعیل میرزا غازی یکک نام قورچی ذوالقدر بشیراز فرستاده که نواب سکندرشأن و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذارد که از طایفه ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و متظر فرمان باشد بین الجمهور مشهور گشت که بالاخره بدفع او و فرزندان گرامی نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نموده این مقدمات بر او مبارک نیامد و پیش از آنکه

#### خبر کردن سلطان حسن میرزا بامر عمویش شاه اسمعیل ثانی

این امور شنیعه از حیز قوت بفعل آید بقضای مبرم اجل گرفتار آمده ودیعت حیات سپرد چنانکه تفصیل آن احوال در محل خود سمت گزارش خواهد یافت و چون الله سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود رقم سلطنت و پادشاهی او بتوقیع وقع توئی الملک من تشاء، محتوم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم باعضا ترسید و قبل از آنکه بظهور آید زمانه غدار طغرای دولت او را برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت.

#### ذکر بعضی سوانح و حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال او روی داد

#### اشاره

اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت چون اطوار میرزا شکر الله وزیر

موافق طبع او نبود همیشه از او شکایت میکرد او را از وزارت دیوان اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا سلمان ناظر تفویض کرده پایه قدر و منزلت او را بانوج اعلا رسانیده مقرر شد که جهت هیچکس از امراء عالیشأن تعظیم نکنند و مشار الیه من حیث- الاستقلال شروع در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا متوجه قطع و فصل ممالک گشته میشد و تفاقل در انتظام مهمات و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده هر چند روز مهمی را نامزد شخصی میکرد و باز تغییر در آن مینمود اما بعضی امرا را بحکومت می محل نصب نموده چند نفر دوناله الکای خود شدند همه در اندوی معلی بودند که فتنیه ارتحال او روی داد اما از طایفه تکلو مسیب خان شرف الدین اغلی که خانواده اسمعیل میرزا بود تربیت نموده بمرتبه ایالت و خانی رسانیده الکای ری را باو عنایت کرد و سولاغ حسین تکلو را بجانب کردستان فرستاده الوسات و بعضی محال قلمرو علیشکر را باو داد و علیقلی- خان شاملو و سلطانحسین خان پدر او را برتبه ایالت سرافراز فرموده حکومت هرات را بعلیقلی خان تفویض کرد و زینب بیگم صبیه شاه جنت مکانرا باو عقد بست و مقرر شد که در سال دیگر بجهت او بهرات فرستاده شود و مرتضی قلیخان یزدانک را بحکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانید و ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ را که شاه جنت مکان یوسف علیقه زیادطلبی داده بود به پیکر سلطان عمزاده او نامزد فرمود مشار الیه را بخاطر رسید که چون یوسف علیقه بمراقبت سلطان حیدریان



تهمت زده است قبل او موجب ازدیاد شوکت و اعتماد او خواهد بود انتهاز فرصت نموده صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت میپوشید با چند نفر ملازمان تیغها کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آورد و بدین اکتفا نکرده مادر و برادرش را کشت و این معنی موافق مزاج اسمعیل میرزا نیامده او را عزل کرد و ایالت گنجه را بامام قلیخان قاجار داد و الله قلی بیکی افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمود سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز را

### ولادت شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا

بدستور پولیخان قلمقاچی اغلی تفویض کرد در این اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری از او در وجود آمد و اسمعیل میرزا بمقدم او بشاشت و خرمی بی‌اندازه بظهور آورده هر کس بمژده تولد نزد هر کس از امراء فرستاد ما بعرف خود را بمژدگانی داد بعد از چند روز او را بشاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته قدگی او را بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان سلاطین آل مظفر تربیت و نشو نما یافته در آن ولایت آئین شاه شجاع مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن ملوکانه و بزم خسروانه [۱۵۳] ترتیب داده گهواره شاهزاده را از دولتخانه مبارکه بیرون آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر و منزلت او را در نظر همگنان بانوج اعلا رسانید و سبب تربیت او آنکه در شیراز میانه او و نواب سکندر شأن غبار خاطری بهمرسید و طایفه ذوالقدر بمحض صوفیگری جانب نواب سکندر شأن گرفته با او خشونت آغاز نهادند و بروی چیره شده خدمتش خفیف و بی‌اعتبار گشته از شیراز بیرون آمده پایه سریر اعلی آمده اسمعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت بپدر کهفر مرکوز طبعش بود او را تربیت نموده و آقایان ذوالقدر را که با او خشونت نموده بودند خصوصا علی بیکه و برادران و اولاد محمد خان آقا شادی بیکلو حاکم سابق شیراز را بی‌اعتبار ساخته در معرض خطاب و عتاب درآورد در این اثنا میانه خلایق گفتگوی اختلاف مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا و سخنانی که در مقابد شیعه در پرده میگفت مردمان او را در تشیع سست اعتقاد یافته گمان نسنن بلو بردند سبب مقته اول آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده بجهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بر علمای اسلام که در

### بیان ضعف عقیده اسمعیل میرزا بمذهب شیعه و میل او بمذهب اهل سنت و جماعت

ملازمت او بودند خصوصا خواجه افضل‌تر که اظهار نمود که آیا طایفه شیعه چه دلیل طعن حرم محترم رسول خدا را جایز دانسته‌اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت در شأن او نازل گشته و شرف فراش آن حضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل آمده و محبوبه آن سرور بوده صاحب فراش و محبوبه آن حضرت را با کمال عصمت چگونه مستحق نیران و عقوبات آخرت باشد و آنچه در بصره میانه او و حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب باخوا و تحریک طلحه و زبیر صدور یافت حضرت امیر المؤمنین بقسعف رای و نقصان عقل که زنان را میباشد حمل نموده الزو عفو کرد دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم بمدینه فرستاد بملاحظه حرمت رسول خدا او را طعن نکرد و چند منزل آنحضرت و حضرات حسنین بتشییع او قدم رنجه فرمودند و طعن باو کردن همانا راجع بآن سرور میشود علمای شیعه در این باب چه میگویند و این حکایات را در چند مجلس بعضی اوقات بکتابه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرد علماء در مقام معارضه و جواب شافی در نیامده و در هر مرتبه مناسب مقام در پرده حکایت می‌گفتند میرزا محدوح شریفی که در زمان شاه جنت مکان



تهمت زده نسنن بود مؤید قول اسمعیل میرزا دلایل گفته روز بروز مورد تربیت میگشت و او از پرده بیرون آمده در تقویت مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفاء ثلاثت با علماء مباحثات و مناظرات مینمود و علماء اکثر اوقات اعتناض نموده کمتر طرف بحث او میشدند روزی اسمعیل میرزا به بلغار خلیفه که بمنصب والاعی خلفائی معزز و سربلند شده بود اظهار نمود که خلیفه اگر کسی زوجه نزاد در مجمع عوام نام برد و دشنام دهد نزاید میآید یا نه جواب داده بود که بلی گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می‌کنند بلغار خلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است هر کس را نفرین کرده کار او را بخدا حوالت نمایند قصوری ندارد اسماعیل میرزا پرسید که تو مرد ترک ساده لوحی این حکایت را چه کس بتو تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت مکان از علماء شنیده بودم خوش آمد گویان بعرض اشرف رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل از این در ایوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا میانه علماء اینحکایت مذکور میشد میرسید حسین مجتهد و خواجه افضل باو خاطر نشان کردند بر آشفت از این معنی باعث غضب و بلورچیان اشاره کرد که خلیفه که بمرتبه کامل دروغ گوید مستحق عقوبت است صوفیان هجوم نموده و چند لگد بر او زدند که از حیات نومید شد همه کس را گمان آن شد

### منع اسمعیل میرزا شیعیانرا از لعن و تبری مخالفین

که فوت شده جسد او را در نمد پیچیده بمنزل بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد بعد از دو سه ماه قوت حرکت یافت اسمعیل میرزا منصب او را بنده خلفاء استاجلو داد و زبان اعتراض بر- علماء دراز کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته بامثال این سخنان شناعت آمیز عقیده قزلباش را نسبت بمن فاسد میگردانند و بشیادی و سالوس پدرم را بازی داده بودند من از ایشان بازی نمیخورم و سخنان ناشایست نسبت بعلماء خصوصا میرسید حسین و استرابادیان که یقین التنیع‌اند میگفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبراء در کوچه‌ها و محلات مسلوب بوده من بعد ترانیان ترک آن امر نمایند و میگفت مرا با طبقه تبرائی که لعن را [۱۵۴] سرمایه معاش ساخته‌اند صفائی نیست و از علماء جمعی که تهمت زده نسنن بودند سیما میرزا محدوم شریفی و علامة العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی و میر محدوم لاله مورد تربیت و نوازش گشتند میرزا محدوم شریفی بعضی اوقات وعظ میگفت باسمعیل میرزا عرض کرد که ترانیان در مجلس وعظ تبراء کرده نسبت بمن سخنان کنایه آمیز میگویند اسمعیل میرزا دوازده نفر قورچی را تعین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان بتبراء گشاید تنبیه و تأدیب نمایند در شب جمعه از جمعات مجلس وعظ انعقاد یافته در آخر مجلس درویش قنبر ترانی این بیت خواند:

بیت

علی و آل علی را ز جان و دل صلوات که دشمنان علی را مدام لعنت باد میرزا محدوم حمل بر کنایه کرده اندکی برآشفت قورچیان او را کتک بسیار زده سرش را چند جا شکستند از وقوع این حال شیعیانرا اشکه حسرت از دیده‌ها باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم درباره اسمعیل میرزا بیشتر از پیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاد باطنا زبان تشنیع دراز کردند و عقاید قزلباش ازو فی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرأت آن



نبود که از این مقوله حکایتی تواند گفت اسمعیل میرزا بهمه علماء بدگمان شده بمیرسید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب و استرابادیان که در تشنیع و تبراطو داشتند بیشتر از دیگران بی‌التفاتی اظهار کرد و بعضی را از اردو اخراج کرد و جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرمود که در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده خانه او را تنزل دادند و مبلغی نذر صلحاء اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر بعشره میشره لعن نکرده باشند بدهند میرزا محدوم شریفی تفحص این قسم مردم میکرد بسیاری از اهل طبع تهمت نسنن بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد جمعی مستحقان قزوین اساسی خود را بقلم دادند که در مدت عمر زبان بلعن اصحاب خصوصا عشره میشره نگشوده‌اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده‌اند و احتمال آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا محدوم تصدیق اذعان ایشان کرده وجوه نذریرا که قریب بدویست تومان بود بآن جماعت دادند اما در زمان نواب سکندر شأن مسترد گشته پس گرفتند و جز بدنامی نسنن نقدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم از ترکه و تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد و از سطوت و صلابت که داشت احدیرا حد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند گشاد و بعضی از علماء که در زمان شاه جنت مکان در تبراطو داشتند و همان شیعه را مرعی داشتند خفیف و بی‌اعتبار گشته از ملازمت ممنوع گشته و بی‌طلب بخدمت نمیتوانستند آمد و بعضی دیگر که از روی عقل و متانت مفوکت نموده در پرده حکایت می‌گفتند بخصوصی خواجه افضل‌تر که راه نرده در مجلس او داشتند اما روزی در اثنای محاوره و گفتگوی مذهب در حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده غایتش از لعن و مخالفت اصحاب ساکت بوده از آن مقوله حرفی نمیگفتند و برعی نیز از وقوع این مقدمات استیحاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تألیف قلوب طایع اتم میکردند امراء و اعیان قزلباش مطلقا احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد تا آنکه روزی در مجلس او مذکور میشد که شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است در و دیوار مسجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته‌اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود تشیع فطری همیشه مزاح گونی میکرد فرمود که بمساجد رفته شعر را از سقف دیوار مسجد محو نماید او بمساجد رفته بچهت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی امیر المؤمنین و مدح و مناقب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد این صورت نیز بر طبایع گران آمده این گفتگو از افواه و السنه عوام بمیان اتراک افتاد بعضی امراء و اعیان بتقریبی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور ساختند که مردم در باب مذهب مرشد و ولیعهد ما که خلف صدق شاه جنت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام است سخنان عجیب و غریب میگویند و او را بدوستی معاندان شاه مردان متهم میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانم که سبب گفتگوی مردم در اینباب چیست و چه صورت روی داده که مردم را این مقله شده در طریق اخلاص و صوفیگری ما را مشکلی افتاده جرأت آن نداریم که از خدمت مرشد استدعای حل مشکل خود توانیم کرد بعضی سفید ریشان و عقلا می‌گفتند که این مقدمه در آنین ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده کفر است چرا احتمال این مقله باید داد [۱۵۵] و اگر بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن بدگویان شده بمصلحتی نیست لب از این گفتگو بستن اولی است زیرا که ما بند گانرا اظهار این معنی در خدمت پادشاه کمال بی‌ادبی است و چه کس را حد و یارای آن است که این سؤال تواند نمود، اردوغدی خلیفه نکلو



که از صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا بود و مورد نوازش و تربیت او بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی خازیان و صوفیان امیر خان که از امراء بزرگ است پیش انداخته بقدر همایون آید من آن حضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاح گویان هزت طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امراء ترکمان و تکلو که سرکرده ایشان امیر خان و اردوغدی خلیفه‌اند با هم اتفاق کرده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده با یکدیگر اتفاق نموده‌اند که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسن میرزای ولد نواب سکندر شأنرا که در طهران است آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان مجمع قزلباش گفت که امیر خان آمده حاشی من باشد من پیش رفته با پادشاه حرف زنم جمعی گمان عرض این حکایت را بخلیفه انصار بردند که بتدارک مافات با اسمعیل میرزا اظهار یکجهتی کرد العلم عند الله. اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده پریشان خاطر گشته شعله غضبش درباره آن جماعت اشتعال یافت امیر خانرا طلب نموده مخاطبات خفیف کرد و گفت شما مرا در میان قزلباش بدنام کرده که مذهب تسنن اختیار نموده‌ام و عقیده مردم را بمن فاسد میسازید امیر خان مرداته در مقام جواب درآمده گفت حاشا که ما را اعتقاد این باشد و بحضرت شاه گمان غلط برده باشیم میگوئیم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه در باب مذهب شده باشد بجهت امور ملکی و تألیف قلوب مخالفان است اما میزای محدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده صریحا بمردم میگوید که حضرت شاه میل بمذهب تسنن دارند و با علمای شیعه در باب حقیقت آن مذهب مناقشه مینماید هر گاه حضرت شاه از این حکایات تحاشی مینمایند او را متهم سازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا اردوغدی خلیفه را مخاطب ساخته گفت اینکه امیر خان در پس سر تو ایستاده حامی نست چه حکایت داری بگوی او انکار نموده امیر خان عرض کرد که حضرت شاه چرا سخن ارباب غرض را درباره ما دولتخواهان مسموع میدارند بحقیقت صدق و کذب آن نرسیده مخلصان قدوی را از اهل نفاق میشمارند اسمعیل میرزا گفت اگر مرا لیاقت پادشاهی قزلباش نیست همچنانچه با یکدیگر مواضعه نموده بخدمت شاه‌زاده سلطان حسن را از طهران آورده پادشاه کنید امیر خان بی‌دهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی و دوستداری نواب اشرف را زده حالا که بمطلب رسیده‌ایم در برابر آن چه تمنع یافته و میابیم که از سلطان حسن که پادشاهی او در محفه هیچکس نگذشته چه تمنع توقع داشته باشیم مجملا گفتگو بطول انجامید اردوغدی خلیفه را گرفته در صندوق کردند طایفان یکدل داروغه دفترخانه را باخود و تحریکه باربیکه برادرش که با او عداوت تمام داشت بموافقت و مرافقت اردوغدی خلیفه متهم ساخته محبوس گشت و بامیر خان و مسیب خان تکلو که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگوئید خاطر مرا از جانب سلطان حسن جمع کنید ایشان طوعا او کرها سر رضا جنبانده کوسه- طبقلی ترکمان که از جمله امرا بود با چهل و چهار نفر قورچی بدین امر شنیع نامزد گشتند چنانچه قبل ازین در فوق اشاره بآن شد بطهران رفته نهال خجسته آن چمن آرای دولت را که در جویبار عزت بالا کشیده بود از پای درآوردند بعد از این قضایا نسبت بامراء ترکمان و تکلو اندکی بی‌اعتماد شده طایفه استاجلو با نوازشات نمود و پسران یکان شاهقلی را تربیت کرده چنانچه اشاره بدان شد مرشد قلی سلطانرا حاکم سیستان کرد و ابراهیم سلطان برادرش با بنی اعمام معزز و محترم بودند و محمدی خان تحماق بدستور ایالت جغتور سعد داده ابو تراب سلطان را که بخواست بجای محمد خان

حاکم چخور سعد سازد ایالت شیروان نامزد فرمود و طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا جهت قمع اعتقاد مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض جاب و عطاب درآورده، گیرانید عوام الناس و اجلاف که مشاهده ایتحال کردند زبان بسفاهت و دشنام او گشاده اوباش نهایت فضیحت [۱۵۶] و رسوائی بظهور آوردند این معنی مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مفته مردم شد و دیگر از مقوله مذهب حرفی مذکور مجلس او نشد و چون تا غایت زر بنام خود نزده بود و بزر کهله داد و سند میشد ضرابیان در تجدید زر و ضائع ضرابخانه مبالغه میکردند میرزا در سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله که در یک

### نقش سکه درم و دنانیر در عهد دولت شاه اسمعیل ثانی

طرف نقش میشود تأمل داشت و میگفت درم و دینار در سودا و معاملات بدست یهود و ارامنه و مجوس و هندو و سایر کفار در میآید و عوام در حالت جنابت مس اسم الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است میتمایند متردد خاطر بود که در عوض آن چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق نایسند نیاید روزی در میان مردم گفت که چون یاران ما را بدنام کردهاند در این قضیه نیز خواهند گفت که غرض از برطرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از تأمل بسیار در آخر قرار یافت که در یک طرف سکه این بیت نقش نمایند:

ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی او ما را تمام است و در یک طرف دیگر اسم او و محل دارالضرب نقش گردد در ساعتی که مختار او بود سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضایا مرتضی قلیخان پرناک را حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که تعلی مبارک شاه جنت مکانرا برداشته روانه شود سیصد نفر قورچی تعین شد که منزل بمنزل یکشبگ آن جنازه مغفرت اندازه را بر دوش کشند و طیقلی خان شاملو را نیز که حاکم و بیگلر بیگی هرات شده مرخص ساخت که تا مشهد مقدس خدمت جنازه مینموده باشد و از آنجا روانه هرات کرد و بین الجمهور چنین مشهور گشت که با او قرار داد که چون بهرات رسد وجود شریف حضرت اعلی ظل الهی را که در آنوقت هفت ساله بود از لوحه حیات سترده خاطر او را از دغدغه وجود آن دری برج اقبال نیز فارغ سازد و بشیراز نیز کس فرستاد که عازی بیگ ذوالقدر نواب سکندر شأن سلطان محمد میرزا و برادران او را مضبوط نگاه داشته محافظت نماید که چون ولی سلطان فتحعلیخ افغی حاکم شیراز میرسد او را نیز از پای درآورد قرار خاطرش آن شده بود که از دودمان سلطنت سوای او و شاه شجاع پسرش دیاری نماند و ندانست که بمقتضای العبد یدبر و الله یقدر تقدیر خالق بر خلاف خلایق است.

هر چه دلت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود در خلال این احوال ستاره ذوذنابه در آسمان در برج قوس مرئی شد که دنباله آن در وسط- السماء بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت از مشاهده ایتحال دغدغه عظیم پیدا کرده همه روزه منجمباز طلب داشت و از احکام ذوذنابه و تأثیرات او میرسید منجمان سخنان مناسب وقت می‌گفتند و او بدلایق نجومی خاطر نشان کرد که ظهور این حال زوال یکی از پادشاهاست منجمان میگفتند که چون دنباله آن بجانب مغرب کشیده شده معظم تأثیرش در ولایت روم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱۸

و مغرب زمین خواهد بود اگر چه از سخنان منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همان دغدغه‌مند بود و فی الواقع دغدغه خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بر آن میکند که هر گاه

### ظهور ستاره ذوذنابه

ذوذنابه دروند طالع او واقع شود بلاشبهه او را متصدم میشاود اسمعیل میرزا بطالع جوزا متولد شده صاحب طالعش عطارد بود و ذوذنابه که مرئی گشت دروند طالع او واقع شده بود و منجمان او را مطلقه داده از دریافت اینمعنی دور می‌انداختند عاقبت مؤثر افتاده بعد از اندک روزی رخت هستی را براحله نیستی بسته عزیمت سفر آخرت نموده تبین ایتحال و شرح این مقال آنست که اسمعیل میرزا در شب یکه شنبه سیزدهم رمضان المبارک باتفاق حسن بیکه خلوجایی افغی که با او کمال تعلق و تعلق میورزید و انیس و جلیس و هم صحبت شبانروزی او بود و چند نفر از مخصوصان از دولتخانه بعزم سیر بیرون آمده تا چهار دانگ شب در کوچهها و محلات سیار بود بعد از آن بدولتخانه آمده در خانههای حسن بیکه مذکور که بدولتخانه اتصال داشت و یکه در آن از میدان اسب شاهی گشوده میشد بخواب رفت و چشمهایش را که از مشاهده آرزوهای ناپایدار دنیای غدار بهم نمیآمد بهم نهاده بناد خواب نیستی شناقت حسن بیکه دربها را از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا جاندگاه در بسته بود مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار می‌کشیدند که در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت و یارای آن نبود که بحوالی خوابگاه او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن و استراحت از حد گذاشت [۱۵۷] میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی قریب بظهر بدرخانه بودند از امتداد زمان آن خواب دغدغه ناک شده حکیم ابوالفتح شیرینی مشهور بحکیم کوچک را که از زمره حکماء بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت تکلیف کردند که تا بشت خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است که تا حال در خواب ماندهاند حکیم کوچک جرأت نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون صدائی نشنید جرأت تکلم نموده بازگشت دیگر باره او را بمبالغه تمام فرستادند که درین مرتبه بتکلم در آید مشار الیه بپشت درآمده برسم دعا و نیاز تکلم آغاز نهاد و حسن بیکه خلوجایی افغی فریاد کرد

### فوت شاه اسمعیل ثانی

که ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در را بگشایم در را از آنطرف بهر طریق که ممکن است گشاده بیایند که عجب حالتی پیش آمده بحکیم کوچک واهمه و استیلاء راه یافته بازگشت و همگنان را از صورت حال خبر داد میرزا سلمان با جمعی از مقربان رفته در را گشوده باندرون رفتند و مشاهده نمودند که اسمعیل میرزا از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسن بیکه را اسافل بدن لمس شده حرکت ندارد و زبانش لکنت بهمرسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی را باندرون طلبیده کس بطلب امیر خان و پیره محمد خان و امراء فرستادند همان ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده از هم گذاشت حسن- بیکه با لکنت زبان بعصد تشویش بیان نموده که شب وقت افطار افیون خالص خورد بمن هم داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچهها کرد ترکیب افیون‌دار خورد اما آنچه بمن داد من نخورده و در وقت سیر بدر حمامی رسیده حقوا فروشی نشسته بود از حقوا و کلیچه او بسیار تناول نموده چون بمنزل آمدیم گفت صباح نزدیک است قلونیای دیگر میخوریم و میخوابیم چون حقه قلونیای او را که همیشه سر آنرا من مهر میکردم آوردند علامت مهر ضایع شده بود گفتم سر این حقه بمهر و نشان من نیست اقبالی بسخن من نکرد و قلونیا درآورده خود زیاده از معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد اما من

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۱۹

کمترک خوردم و هر دو خوابیدیم چاشتگاه که بیدار شدم خود را باین حال دیدم که مشاهده میکنید و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پائی میزد بعد از لحظه از حرکت باز ماند و آمد شد نفسش منقطع شده بود تا آواز حکیم کوچک شنیده فریاد کردم این است حقیقت حال دیگر شما میدانید امیر خان و پیره محمد خان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت بر ایشان غلبه کرد و امیر خان

### در سبب فوت اسمعیل میرزا باختلاف اقوال

تهدید قتل بمن یکی خلوجایی کرد که راست بگوهر کس پادشاه ما را مسموم ساخته بیمده و معاونت تو نیست او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مفاخ جمیع قزلباش بودم بعد ازو گمان حیات بخود ندارم و مع ذلک معلوم نیست که زنده بمانم آنچه بر من ظاهر بود همانست که گفتم امیر خان در تحقیق و تجسس مبالغه میکرد میرزا سلمان و امراء مانع آمده گفتند که مبالغه در این امر چه نفع میدهد حالا که چنین قضیه روی داده باید اول فحصخواری دین و دولت کرد حکما احساس سستی از بدن او میکردند و مردم چنین انتقال زدند که چون نواب پرخان خانم را خفیف و بی‌اعتبار کرده بود او با کثیران حرم همزبان شده سمی در ترکیب قلونیای او تعبیه کرده بودهاند و بعضی دیگر می‌گفتند که او مرض قولنجی داشت که گاهی حرکت میکرد یکه مرتبه دیگر طغیان کرده بود و بسرحد هلاکت رسانیده اطباء معالجات کردند خلاص شد درین مرتبه چون قوتزبر بوده معالجی حاضر نبوده بسرحد هلاکت رسید بعضی دیگر می‌گفتند که تراکیب افیون‌دار مکرر خورده و طعام زیادتی کرده و نفخ قوی در معده پیچیده راه نفس مسدود ساخت مجملا تشخیص بر اصلی نیافته که صورت قضیه بر چه نوع بوده و چون بیگمان امری چنین عجیب غریب روی داد خلایق و عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش زبان حال باین مقال میگشودند:

بیت

ندانند کسی تا سماک و سمک که فردا چه بازی نماید فلک

از این نیلگون حقه زرنگارچه مهره برون آورد روزگار

ز اسرار گردون کس آگاه نیست‌خرد را برین چارچاه راه نیست فی الجمله بعد از وقوع این حال امراء بجهت آنکه قوا این خبر شهرت نیابد فرمودند که قاپوچیان درگاه میدان اسب را بستند که خبر بیرون نرود چون میانه اوبماقات بتازگی ابواب عاده مفتوح گشته از طایفه تکلو و ترکمان نسبت بشاملو و استاجلو بی‌اندامی بسیار بظهور رسیده خونها ریخته شده بود ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از سنوح ایوقعه عظمی بدغدغه آنکه مبادا تیغ کین از نیام انتقام آخته بین الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیل خان اقتدار که مرد ریش سفید دولتمند صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امراء عالیشأن بجهت مصلحت دولت ابد بنیان بساط مخالفت را در نور دیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر دوست باشند امیر خان که بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان بود بقدم اذعان پیش آمده با پیره محمد خان استاجلو طفد پدر فرزندی بسته قسم خورده همگی امراء بدوستی یکدیگر قسم خورده بعد ازین گفتگوی سلطنت و پادشاهی بمیان آوردند ولی سلطان فتحعلیخ افغی ذوالقدر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۰

حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر میباشد شاه شجاع را پادشاه نمایند امراء باو اعتراض کردند که تو میخواهی وکیل السلطنه و مطاع قزلباش باشی طفل هشتساله چگونه پادشاهی ایرانرا سزد و چون همگی امراء و ارکان دولت حکم نواب پرخان خانم را گردن انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوش آمد نواب خانم میگفت که راتق فاتق مهمات سلطنت پرخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب رتبه سلطنت نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اقبالی باین حکایت نکرد امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان و جمیع امراء گفتند که نواب سکندر شأن سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر شاه جنت مکان و والد چند شهزاده کامنکار کامران است همانا از دیوان رفیع الارکان توئی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی باسم او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون میتواند آمد یکی پسر نامدار پادشاهی باید گزید کافه اعیان قزلباش که حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه است و پسران او چون هنوز کودکانند انشاء الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولیعهدی باشند بصلاح و تجویز آن حضرت ولیعهد باشد هیچ آفریده را مجال گفتگو نشد و ولی سلطان یا نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی‌اندامی بسیار کرده بود دغدغه عظیم داشت و راضی باین معنی نبود اما کسی مقلقت حرف او نشد او نیز حکایتی نتوانست گفت حاضران آواز برآوردند که دولت دولت سلطان محمد پادشاه است و الله الله که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری که مصمم گردند بجهت تیمن و تبرکت باین لفظ مبارکت متذکر میگردند کشیدند و امراء از آنجا برخاسته بدر حرم سرای نواب خانم آمدند و از رأی صوابنمای علیه استطلاع نموده و حقیقت حال عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد میرزا آید نام شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم رائق فاتق امور سلطنت باشد همان لحظه سلطان حسین خان شاملو پدر طیقلی خان سلطان محمود نام وکیل طیقلی خانرا که بجهت مهمات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدغن فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیه مذکوره دفع شاهزاده نامدار کامنکار که عبارت از حضرت اعلی ظل الهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانده و امراء ولیفه در باب پادشاهی آن حضرت نوشته همگی مهر بر آن نهاده مصحوب طیخان بیکی موصولی ترکمان که خالو زاده آن حضرت بود بشیراز فرستاده متعاقب او علی بیکی ذوالقدر ولد محمد جان آقا را نیز که از دولتخواهان نواب سکندر شأن و خصماء ولی سلطان بقدغن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف سلطان محمد را بنواب خانم رسانده بود که در دگاه میدان اسب را گشوده خبر- رسانان سوار شده وقت افطار بر مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ازنحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که از امراء و اعیان هر طبقه خواه بطلت سلطان جیدربت و خواه بهر جهت در حبس و سیاه چال بودند نجات دهند صدر الدین خان ولد معصوم بیکه کمونه و جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بود سوای حسین بیکه یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال بمرض اسهال فوت شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی بیمن مرحمت نواب خانم که والده او شفقتی داشت طرفا للباب خلاصی شده اما محال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقصی القصات مکه معظمه گشت و موافق مذهب

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۱

خفی حکم میکرد و بالاخره بقضای میرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ازنحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفیل نمایند که من اثنی عشریام و دین مدت بمحض [۱۵۹] امور دنیا و جاه طلبی ازنکاب بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی میدانید العلم عند الله و هو عالم بحقایق الامور چون اکثر مردم بجهت سوء احوال اسمعیل میرزا آزرده بودند زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه فتنی واقع نشد هر کس از اهل خدمت و آقایان بیوتات و مقربان اراده رفتن شیراز و قصد خدمت پادشاه مینمودند بخدمت امراء آمده اجازه میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض مینمودند و رخصت یافته روان میشدند و کسی بیرخصت نواب خانم و امراء قدرت رفتن نداشت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۲

### ذکر جلوس نواب سلطان محمد پادشاه خدابنده و نمکی او بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و قضایائی که در ایام دولت او در هر سال روی داد

### اشاره

سابقا مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیکه نام قورچی ذوالقدر را فرستاده بود که نواب سکندر شأن و پسران او را

مضبوط نگاه داشته نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مزبور نامبرداری بسیار بانواب میرزا نموده بود در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا وقوع یافته امراء عظام طیخان بیک موصلوی ترکمان و علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیک شاملو که از میرزاده‌های آن طبقه بود پیشتر از علی بیک و طیخان بیک برخصت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک لحظه از حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسید راکب و مرکوب غرق عرق بدر دولت سرای نواب سکندر شأن شتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت و حق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک در آن ساعت حاضر نبود خدمه نواب سکندر شأن سراسیمه بحرم دویده خبر میدهند که قورچی آمده چنین مژده میدهد نواب میرزا از عظ همت و قطع نظر از تعلقات دنیا یا بمصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه خبر نمیشوند و بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش و امتحان شده عمدا کسی فرستاده باشد و خواهد خاطر نشان خود نماید که آیا آن حضرت خیال سلطنت در خاطر دارد یا نه؟ مجملا غازی بیک ذوالقدر فی الفور حاضر شده باسکندر بیک تکلم آغاز نهاد و او را تهدید بقتل کرد اسکندر- بیک گفته پرد که چه جای تعجب است دنیا بمحمد رسول الله نمانند باسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق و کذاب من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست که خاطر خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر مجملا از این خبر شورش و غوغای عظیم در شهر افتاد خلائق بدر دولت سرا هجوم کردند نواب سکندر شأن بغازی بیک خطاب فرمودند که گویا این مردک مصروع شده نمیداند که چه میگوید او را گرفته محبوس ساز که اگر متواتر خبر جزم آمد حکم الهی را چاره نیست و الا او را بسیاست هر چه تمامتر بجزا و سزا رسانی اگر چه غازی بیک جرأت آن نمود اما جمعی از اهل شیراز و ذوالقدران که اظهار شغف نموده بودند تهدیدات میکرد و هر ساعت از او خبر میرسید و او همان جواب میگفت و در آنروز خبری نیامد غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته روز دویم آخر روز بود که علی بیک آمده خبر تحقیق آورده و بشرف پای بوس مشرف شد و جمعی کثیر از ذوالقدران شهر که با علی بیک متفق و با ولی سلطان عداوت داشتند همان لحظه حاضر شدند و تهنیت جلوس و مبارکبادی گفتند اسکندر بیک برتبه امارت سرافراز شده لقب خوش خبر خانی یافت و ذوالقدران در حال صوفیگری زبان تشنیع بغازی بیک دراز کردند نواب سکندر شأن فرمودند که هر چند او آزار بسیار در خاطر است اما بشکرانه این عنایت الهی از او عفو مینمائیم چون مرد ضابط کار آمدنی است و بامر و انشاء

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۳

پادشاه خود با ما چنین سلوک کرد قابل تربیت است و بالجمله منصب ایشیک آقاسی گری باو داده چند روز در ملازمت بود بعد از آن نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار و سخنان بی‌ادبانه او بغایت آزرده خاطر بود تاب نیاورده او را گیراندند و بقضیحت تمام بقلعه اصطخر فرستادند و در آن قلعه از انوع حیات بحقیقی ممات افتاده محبوس مظهوره خاکث گشت دیگر روز جمیع سادات و اکابر و اعیان شیراز و ریش سفیدان ذوالقدر بر در کریاس گردون اساس جمع شده بشرف پای بوس مشرف شدند علی بیک بابالت شیراز و لقب خانی سرافراز شده از سادات عظام [۱۶۰] شاه مظفر الدین انجو که دولتخواه میرزا بود منصب قضای عسکر یافت میرزا احمد کفرانی وزیر و متصدی خاصه شریفه شیراز که در این چند سال خصوصا ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود منصب عالی نقابت سرکار خاصه شریفه یافت و چون سرکار عالی نواب اشرف بیسامان شده بود خطاب مذکور و جناب میرزا احمد کفرانی ناظر ضروریات سرکار شاهی را از سرکار خود و طایفه ذوالقدر و وجوهات دیوانی مملکت سامان نمودند و همه روزه جوق جوق از یوزباشیان و ایشیک آقاسیان و اهل خدمت و ترک و تاجیک از دارالسلطنه قزوین میرسیدند و نوازش مییافتند میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت نزاع ولی- سلطان و آقایان ذوالقدر با ایشان متفق شده بود بدیهیچ ولی سلطان در قزوین شکایت او باسمعیل میرزا کرده او را گرفته در صندوق مقید و محبوس بود استخلاص یافته بشیراز آمد یورازت نواب خورشید احتجاب مهد علیا ضعر النسا بیگم حرم محترم نواب سکندر شأن سرافراز گشت و نواب مهد علیا مؤسس مرتب امور دولت گشته هیچ مهمی بی‌امر و اشاره علیه او فیصل نمییافت و نواب سکندر شأن مراعات خاطر شریفه او بسیار میکرد و نواب مهد علیا اراده استخلاص خان احمد خان والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس و با نواب مهد علیا قرابت قریبه داشت نمود نواب سکندر شأن و حسب اراده رضای خاطر شریفه نواب مهد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده و تعظیم و تکریم بسیار کرده بایالت و دارائی گیلان وعده داد همچنین شاهرخ بیک ثانی اغلی ذوالقدر را که شاه جنت مکان بایولیه اسمعیل میرزا گرفته بود در قلعه محبوس بود اسمعیل میرزا در ایام دولت خود وکالت خود و وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده بیرون آوردن او میداد و از قوت بفعل نمیآورد نواب سکندر شأن بیرون آورده برتبه ایالت و خانی تفویض منصب والای مهدوی رفعت آسمانی بخشیدند درین اثناء میرزا سلمان وزیر ورود سعادت نموده اول بمنزل طویقلی خان رفت و بار توسل جست بوسیله او بجناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت بشرف پای- بوس اشرف و سجده نواب مهد علیا مشرف شد و در طی عرض حکایات و اخبار قزوین و اظهار نواب پرخان خانم و اطاعت و انقیاد امراء سنخان دولتخواهانه معروض داشت و تربیت یافته در همان مجلس پایوس وزارت دیوان اعلی کرده بدستور وزیر و اعتماد الدوله شد. اما سوانح حالات قزوین. آنکه نواب پرخان خانم بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امراء عالیشأن سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه بخدمه علیه عالیه او جمع شده قرار دادند که از هر اویماق یک کس ریش سفید و معتمد علیه مردم آنطایفه از صوابدید او تجاوز نکنند از طایفه ترکمان امیر خان و از استاجلو پیره محمد خان و از شاملو سلطان حسینخان نواده دوم‌یش خان و از تکلو سمیه خان شرف الدین اغلی و از افشار قلی بیک قورچی باشی و از ذوالقدر مهدقلر دیوان اعلی و قس علی هذا از جمیع اویماقات ریش سفیدان تعین یافته مهمات ضروری را برسالت شنجخال سلطان چرکس خالوی نواب خانم بعرض میرساندند و بدانچه حکم میشد عمل مینمودند و مقرر شد که سوای

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۴

جمعی که حسب الامر علیه روانه شیراز شده‌اند دیگر کسی بر خصت نرود که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسید همگی امراء عظام در ملازمت هودج خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و شنجخال نداشت صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون اعلی رساند امیر اغازا بجرب زبانی راضی کرده خود پس پنجره حرم رفته بوسیله محرمان حریم هز و جلال بعرض علیه رسانید که مناسب دولت این است که این بنده اخلاص گزین بسرعت و استعجال بشیراز رفته در رکاب اشرف باشم که مبادا مردم بیگانه در مزاج اشرف دخل نموده میاله برادر عالیشأن و خواهر مهربان افتاد نمایند نواب خانم هر چند احتمال نمیداد که خلاف رضای او در محفله شاه و سپاه گذارد اما سخنان او را که بر تقدیر راستی در میزان خرد سنجیده مینمود اذعان نموده رخصت داد میرزا سلمان همان لحظه از حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفت و از طریق خیر معهود روانه شد روز دیگر که امراء از مرخصی شدن میرزا سلمان و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شنجخال سلطان اراده نمود که کس فرستاده باز [۱۶۱] گرداند امیر خان مانع شد و او شب و روز از حرکت نیاسوده هنوز موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسیده چنانچه مرقوم کلک وقایع نگار گردید بشرف ملازمت مشرف شد ملاحظه نمود که نواب مریم مکان مهد علیا حرم نواب سکندر شأن صاحب اختیار مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست کرده بجهت جذب قلوب ایشان حقایق حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیادی که امراء و اعیان قزلباش او را مینمایند حسب الواقع بعرض رسانید و از اقوال ناقلان و اقتضای عقول صاحب خردان خاطر نشان نواب سکندر شأن و مهد علیا شد که مادام که نواب خانم بانوی دولتخانه و رائق فاتق مهمات سلطنت باشد نواب اشرف را جز نامی از پادشاهی نخواهد بود و نواب مهد علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود صلاح دولت خود را در آن دیدند که نواب خانم را بی‌اختیار سازند و این اراده در خاطر شریفشان تصمیم یافته بفکر و اندیشه کار او پرداختند و هر کس از قزوین میآمد و احوال او میرسیدند مؤید اقوال ایشان بظهور میرسید مجملا قریب یکماه در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش و پای انداز لایق کشیده و خدمات منتحبه بجای آوردند و دار السلطنه مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی آن از جانب نواب شاهزادگی بامیر حسینخان مازندرانی برادر زاده نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده سه روز در بلده کاشان اقامت نموده و از کاشان متوجه بلدة المؤمنین قم گشته در آن مدینه طیبه ملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم والده ماجده نواب سکندر شأن فایز گردیدند نواب مشار الیه اگر چه از فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه نازله گزامی سلطانحسن میرزا صاحب تعزیه و اندوهناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندر شأن که پسر بزرگترش بود و قرنی بود که فیما بین مساعدت و دوری روی داده دل بمفارقت ایشان نهاده و نیره‌های گرامی روشنائی دیده بینا حاصل کرده محنت و اندوهش به بهجت و سرور مبدل

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۵

گردید حسینقلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از بیوتات و یراق و اسباب پادشاهی که استقبال آورده بودند و جمعی از مقربان بساط عزت درین منزل وارد گشته بسعادت زمین بوسی فایز شدند در دار السلطنه قزوین از اخبار واردین بمسامع امراء عظام رسید که اقتدار نواب خانم و جمعیت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف مهد علیا نیست امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و سایر امراء و خوانین عالیشأن هر یک پسران و اقوام و اعیان اویماق خود را رخصت گونه حاصل کرده پاستقبال فرستادند رفته رفته کار بجائی رسید که امراء و اعیان بی‌رخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر نشده متوجه استقبال میشدند و چند روز که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امراء و اعیان بملازمت رسیدند و وکلای نواب پرخان خانم نیز استشمام رایحه بی‌التفاتی نموده شنجخال سلطان و اتباع او اندکی پریشان خاطر گشتند مجملا رایت منصوره پادشاهی از بلدة المؤمنین قم بعزم سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه گذشته بخشکرود رسیدند امیر خان و پیره محمد خان و خلیل خان و قورچی باشی و محمدی خان نخستای و جمعی که در قزوین مانده مقرر چنین بود که در موکب طیه نواب خانم و هودج اقبال او باستقبال روند صلاح دولت در آن دانستند که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هر کدام با اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی رخصت حاصل کرده بعضی بی‌رخصت روانه شده در حوالی خشکرود بسعادت ملازمت فایز گشتند و خبر رسید که شنجخال سلطان با جماعت چراکسه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش و فساد در سر دارند در حوالی دار السلطنه قزوین امیر اصلان خان اژدلو افشار را که یکی از خلاّ اسمعیل میرزائیان بود فرموده دفع شنجخال سلطان را در عهده او نمودند و او متقبل این خدمت شد و رقم اشرف باسم شنجخال سلطان بالقاب مناسب غرا اصدار یافت مضمون آنکه ما ایالت و دارائی ولایت شکی را که در زمان شاه [۱۶۲] جنت مکان چند سال الکای او بود و همیشه آرزوی آن داشت باو شفقت فرمودیم چون ساعت خوب است باید مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و اردوی خود را در بیرون شهر گذاشته چون بدولتخانه نزول اجلال فرمائیم سبای آمده بپای بوس مشرف شود و رواله گردد امیر اصلان خان که با شنجخال سلطان دوست و یکدل بود بشهر آمده رقم اشرف را آورد و تکلیف سوار شدن او کرد شنجخال سلطان اگر چه دانست که این معنی از روی شفقت بفعل نیامده چون قرار نوع دیگر بخود نمیداد برفتن شکی و خود را بگونه کشیدن منتهج و مسرور گشته طوعا او کرها باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع شتن که یکفرسخی شهر است رفته فرود آمد روز دیگر که غره ماه ذی الحجة الحرام بود موکب همایون پادشاهی در پیره صوفیان که یکفرسخی قزوین است نزول اجلال نموده نواب پرخان خانم در هودج زرنگار قبه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم و ملازمان خاصه نواب مشار الیها قریب چهارصد پانصد نفر پیاده محفه را بر دوش برداشته باردوی معلی آورده چون بحریم حرم در آوردند خواجه سرایان بمراسم خدمت پرداختند در حرم ملاقات برادر ارجمند کانکتار و شاهزاده‌های نامدار وقوع یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان و برادران و شکایت اسماعیل میرزا و اظهار نایستد او و دلیری که در قطع صله رحم نمود بمیان آوردند از بعضی خواجه سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا را از روی ادب بدستوس نواب خانم قایز گشته نواب خانم از عالم عجب و غرور کم خردی نواب مهد علیا را زیاده وقعی نهاده بود بالجمله در روز سه شنبه سیم شهر ذی الحجة الحرام که یازده ماه از سال اودنیل گذشته مولانا افضل منجم قزوینی ساعت اختیار نموده نواب سکندر شأن و شاهزاده عالی مکان همگان قابد اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۶

دولتخانه مبارکه شدند علایق و عوام الناس گروه گروه و فوج فوج باستقبال شتافته از پیره صوفیان تا در دولتخانه همایون جوق جوق و صف صف ایستاده لوازم دعا و ثنا بتقدیم میرساندند نواب سکندر شأن در کمال مسرت و شادمانی و استعلا بر مطارح دولت و کامرانی داخل دولتخانه همایون شده آقاب مثال بر چهار بالش عزت و اقبال تکیه زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه جنت مکان و سایر خدمه حرم بشرف پای بوس مشرف شدند.

اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندر شأن متوجه دولتخانه مبارکه میشدند حکم شد که خلیل خان اقتدار که در زمان شاه جنت مکان ایامی له جناب خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی قورچیان مظام بدستور محفه آن پرده نشین سرادق سلطنت را بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات اسرار سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند چون بدر دولتخانه مبارکه رسیدند از کثرت و ازدحام که از شهر به- استقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود قورچیان و ملازمان نواب خانم بر حسب اشاره علیه هودج را بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود داخل باغچه حرم کردند چون بدرخانه نواب مشار الیها رسیدند ملازمان خلیل خان هجوم نموده محفه را بجانب خانه

### گشته شدن شنجخال سلطان

### گشته شدن نواب پرخان خانم بجبه

### گشته شدن شاه شجاع

خلیل خان برخاند و ملازمان خاصه نواب خانم در اول حال از رفتن ایا نموده نمی‌دانستند که صورت حال چیست تا آنکه مردم خلیل خان صریحا گفتند که حکم قضا مضای پادشاهی بر این جمله بنفاذ پیوسته نواب خانم در اندرون محفه از گشاکش هودج کنتان بر صورت حال اطلاع یافته رضا بقضای الهی داد و بناری که هرگز در محیله‌اش نمیگذشت دل نهاد مجملا نواب خانم را بخانه خلیل خان برخاند و هم آن روز اصلان را حکم شد که بموضع شتن رفته شنجخال سلطان را بقتل آورد مشار الیه با جمعی کثیر بهیاته آنکه بمشابعت و خریداد بموضع شتن رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت اقتدار شمشیر در او نهاده و بقتل آوردند چراکسه اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند و امیر اصلاخان سر او را بدرگاه والا آورده رتبه خانی و نوازش و تربیت یافت و در همانشب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الامر نواب خانم را بحیله هلاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم باعتقاد مردم تخمینا ده هزار تومان میشد در ازاء این خدمت بانعام خلیل خان مقرر شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا که هنوز یکساله نشده بود راه عدم

پیمود ولی سلطان قلخاجی اغلی را نیز گرفته بدست [۱۶۳] ذوالقدران شیراز که معاندان او بودند دادند و او بجزا و سزا رسید چون این قضایا بوقوع پیوست نواب مریم شأن مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شد هیچ مهمی بعرض و اشاره علیه فیصل نمییافت و نواب جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر وزیر مهر زند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلی خان شاملو بود و خانی جان عالم همشیره او در خدمت نواب مهد علیا و شاهزاده نامدار اعتبار تمام داشت بوزارت نواب جهانبانی سربلندی یافت مهر وکالت را بلو سپردند و ملا افضل منجم قزوینی که سمت خانه خواهی نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلانتری و معاملات دیوانی قزوین باو متعلق گشت و میرزا سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتماد الدوله گشته شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب عالی صدارت بمرحمت پناه میر شمس الدین محمد خیوصی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۷

کرمانی که سبد فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش درویش نهاد بود مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتیکه نواب سکندر شأن از هرات متوجه شیراز بودند در قصبه خیوص حضرت میر بملازمت رسیده خدمات مرغوب بتقدیم رسانیده و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندر شأن را خوش آمده باو تعهد نموده که حقیقت اهلیت و استعداد او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده، التماس نماید که او را بمنصب صدارت عظمی سربلندی دهد از قوت بفعل نیامد در اینوقت که رقم سلطنت و فرمانروائی بلدان اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایه والا ارجمندی بخشید از دار الملک شیراز حکم همایون بطلب مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار پایه سریر اعلی شتافت و من حیث الاستقلال بامر صدارت پرداخت و ممالک محروسه را بامراء عظام طوایف قزلباش قسمت فرموده امیر خان موصلو بایالت دار السلطنه تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان برادر امیر خان و سلطان مراد خان ولد او و ابراهیم سلطان پیاده ترکمان حسب الصلاح امیر خان برتبه امارت سرافراز گشته در آذربایجان الکاء داده شد و امیر الامرائی بجفور سعد بدستور شاه جنت مکان بمحمدی خان تخلماق استاجلو قرار گرفت و امیر الامرائی قراباغ که اسمعیل میرزا بنام قلیجان قاجار داده بود بدستور باو تفویض یافت و امیر الامرائی و دارائی شیروان بارس خان روملو متعلق گشته اردوغدی خلیفه تکلو و چند نفر از امراء روملو و غیرهم را در شیروان الکاء دادند و ولیخان تکلو بایالت بندان سربلند گشته روانه آصوب شد و از امراء استاجلو مرشد قلی خان یکتاز را تاجر و بعضی محال خراسان و ابراهیم خان برادرش را در استرابتر الکا داده ترشیز را بمحمود خان صوفی اغلی و خاف را بولیخان چرخچی باشی عنایت فرمودند و خبوشان و بعضی محال خراسان بیوذاق خان چکنی تفویض یافته ابوالفتح خان ولد افتخار خان شاملو و خوش خبر خان در کوسویه و غوریان الکا دادند دار الامان کرمان بولیخان افشار قهر قورچی باشی تفویض یافته کوه گلویه به دستور بخلیل خان افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر بامراء درگاه معلی قسمت شده و کاشان بمحمد خان موصلو قوم امیر خان که از امراء دولت قاهره بود شقفت شد و دار السلطنه قزوین بسلطانحسینخان شاملو متعلق گشت و الکای قم بدستور سابق بحیدر سلطان جایوق ترکمان و ساوه بابوالمعصوم سلطان ترخان ترکمان مرحمت شد و الکاء ری بمسیب خان تکلو و خوار و سمنان بشاهقلی سلطان بیت اغلی ذوالقدر و ساوجبلاغ و جوشقان و بعضی از اعراب بشاهرخ خان مهردار و طارم و خلخال و بعضی محال به پیره محمد خان مقرر شد و مملکت فارس بامراء ذوالقدر تقسیم رفت و استرآباد بمحمد خان حاجیلر ذوالقدر عمراده ابراهیم خان شقفت شد و همچنین هر یک از امراء هر طایفه را الکای مناسب حال داده روانه فرمودند و خان احمد گیلانی بر حسب وعده که فرموده بودند بایالت و دارائی گیلان پیه پیش و لقب ارجمند اخوت سرافراز و بشرف مصاهرت ایشان دودمان ممتاز گشته از بنات مکرمه شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد ازدواج او درآمده در دار السلطنه قزوین بآئین شایسته عروسی واقع شد و خان- احمد مذکور کامیاب دولت مبلغ و مسرور روانه گیلان گردید و عیسی خان گرجی ولد لوند خان و همایون خان ولد لوارسات که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند [۱۶۴] و اسمعیل میرزا بیرون آورده بود صبیه سام میرزای برادر شاه جنت مکان را بعیسی خان داده بایالت شکی فرستادند و همایون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود خان موسوم گشته او نیز بر حسب کلام انما المؤمنون اخوة لقب ارجمند برادری یافت وقرین اعزاز و احترام روانه گرجستان و متصرف الکای موروثی گردید و سادات عظام و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان در اردو

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۸

مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اعلی مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب و مدعائی که داشتند بانجاح مقرون گشته فراخور حال مناسب مناسب یافته با خلعت فاخره شاهی رخصت انصراف یافتند از آن جمله مرتضی ممالک اسلام میر میران یزدی سیورغالات مجدد ارزانی داشته سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا که خواهر زاده او بود بشاه خلیل الله پسر کهتر و خانش عالم صبیه شاه جنت مکان را بشاه نعمت الله پسر بزرگ او عقد بسته معز و محترم روانه دارالعباده یزد گردید او نیز لقب ارجمند برادری یافت.

القصه چون نواب سکندر شأن دست دریانوال بسذل و احسان گشاده و ابواب خزاین گشوده داد و دهش بسرحد اسراف رسانید ارکان دولت و میرزا سلمان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طمع مال دست از مال بازداشته جمیع امراء عظام که بممالک فرستادند از خزانه عامره مدد خرج و مواجب یکساله و دو ساله که خلاصان متوقع ایشان بود دادند چنانچه بامیر خان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امراء علی هذا القیاس فجاجی خانه خاصه شریفه شاه جنت مکان که از ابواب خلعتی مملو و سالها اندوخته جم و کان بود صرف خلعت امراء و ارباب مناصب و عمال و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندر شأن هیچ روزی نبود که ده بیست خلعت بمردم مجهول نمیداد قورچیان عظام را که اکثر ده ساله بلکه بیشتر مواجب نیافته بودند حکم شد که مواجب سنوات دهند همه روزه زر نقد از خزانه عامره صندوق صندوق آورده دامن دامن بقورچیان میدادند که امراء شده شاه جنت مکان حاصل شود ابواب منافع بر ارباب مناصب دیوان گشوده گشت و شیوه ارتشاء رواج گرفت طوایف قزلباش بحمایت ریش سفیدان اویماقات اردوهای مخالف پیش گرفته وزراء و ارکان دولت را برشوه تسلی ساخته آنچه اراده میکردند از پیش میبردند امراء مجدد برای هر اویماقی تعیین شده چون الکاء و مملکت تقسیم یافته بود مواجب از خزانه عامره میدادند و متعصبان هر اویماق سر بشورش و فساد برداشته درین مقام آمدند که بر افساد پیشی گرفته قوای استقلال برافرازند مجملا طوایف قزلباش الحاح مطالب خود را پیشنهاد همت ساخته صلاح دین و دولت را کمتر منظور میداشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره از نقود و اجناس خالی و هباء منثورا گردید خاکت قیروزه که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود یاد دستی با خاک برابر گشت و از خودسری و خود رائی کار آنقوم وفاکیش از وفاء وفاق بنفاق و شقاق میدل گشت دو هوائی در میانه لشکر شیوع یافت اخبار اختلاف و اختلال احوال و عدم انضباط مهام قزلباش اشتهار یافت بدین جهت خلقهای فاحش در دولت پدید آمد پادشاهان عصر و مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده شرقا و غربا طمع در ممالک محمم کردند سلطان- مراد طمع در ممالک آذربایجان و شیروان کرد و گردنکشان اطراف که سالها سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد زده دست تغلغل و تعدی بر ممالک دراز کردند چنانچه تفصیل آنها هر یک در محل خود رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشا الله تعالی.

### ذکر آمدن جلال خان اوزنک بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان

چون در زمانه اسمعیل میرزا آوازه قتل شاهزادگان و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطر نشان دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام خاقان طیبن آشیان ابوالبقاء شاه اسمعیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ج ۱ ۲۲۹ ذکر آمدن جلال خان اوزبک بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلی خان ترکمان .... ص : ۲۲۸

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۹

بهادر خان اسکه الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر یکساله او کسی نمانده بعد از سنوح واقعه اسمعیل میرزا مخالفان از اطراف بمقله آنکه اساس سلطنت این دودمان الهمدام پذیرفته و احوال قزلباش [۱۶۵] اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست درازی کردند از آن جمله جلال خان ولد دین محمد خان که بعد از فوت ابو المحمد خان از سایر سلاطین اوزبک بخراسان و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه تایمان که قریب بشش هفتهزار بودند از نسا و ابیورد و آن حدود بقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده بحدود مشهد مقدس آمد و چون هیچکس از امراء عظام بخصوصه تاب مقاومت او نداشتند در قلعه‌های خود خزیده منتظر بودند که هر یکرا از یگقار یگیان متصدی حرب او شوند بر سر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلال خان در آن حوالی شاخت و غارت بسیار کرده ولایت جام رفت و آن ولایت را نیز از مواشی و اغنام پرداخته اراده داشت که از راه سرخس بازگردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند مرتضی قلیخان پراک یگقار مشهد مقدس کس باطراف و جوانب فرستاده امرائی که بکومکت او مأمور بودند اخبار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلال خان مفید بنشستی ولایت نشده یاخت و غارت اکتفا کرد و اراده بازگشتن دارد مفید برسیدن کومکت و جمعیت نشده با معدودی از ملازمان خود و امراء قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون آمده متعاقب او بولایت جام آمد و جمعی دیگر از امراء و مردم آن حدود باو پیوستند و کمابیش سه هزار نفر جمع آمدند جلال خان در هشتاد جاوم از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش خبردار گشته عنان از رفتن بازکشید بعضی از اتالیقان و ریش سفیدان کاردیده اوزبک صلاح دیده بودند که چون یقصد یغما آمده‌ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی را بسأسی رسانیم جلال خان از غایت عجب و غرور حسابی از لشکر قزلباش نگرفته توقف نموده آماده رزم و پیکار گشت تقارب فئتین بلاقی انجامیده از جانبین صفوف رزم آراسته گردید و نقیر کرمنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلال خان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در معرکه کارزار تصور نکرده بود مشاهده نموده از جرأت و دلیری آن فوج قلیل که در مقابله او نمودند تعجبها نموده در محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس بلباس حاسبان گردید هر دو گروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز بازداشته هر کدام در طرفی فرود آمدند و بآرامگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش بتوهم از صدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان گشته بودند که دیگر تاب مقاومت از حیز قدرت خود نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیارات بر سیز خنکی فلکه دوار بر آمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخته غازیان قزلباش را بر محاربه تحریص نموده متوجه معرکه قتال گردید از آن طرف جلال خان نیز صفوف آراسته بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلاء قوت غضبی یقبی خود میاشر حرب گشته اسب جلادت در معرکه رزم بجولان درآورده در اثناء کارزار و شدت گیر و دار است یکه اسبتاجلو از تقدیر الهی بجلال خان رسیده بی‌آنکه بحال او شناسا گردد او را بطعن سنان جان ستان بر خاک یواز افکنده خواست که پائین آمده سر او را از بدن جدا کند درین اثناء یکی از اوزبکیه که با جلال خان همعنان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۰

بود فریاد برآورد که دست از کشتن او باز دارید که جلادل خان است قزلباشیه که نام جلال خان شنیدند چند نفر از ترکمان و چکنی بر سر او هجوم نموده از دست بیک و جماعت استاجلو گرفته کشان کشان بقلر مرتضی قلیخان درآوردند از حضار آن معرکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلال خان مردانگیها نمودند میانه استاجلو و ترکمان و چکنی در گرفتن جلال خان منافقه واقع شد هر یک امر مزبور را بخود اسناد میدادند مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر بر تخت نخوت او را از بدن جدا کردند اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلال خان مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف نیم جانی بلکه یا بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر شعار افتاد سر او را با یراق و اخترعه بدرگاه معلی فرستاده به جایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و مرتضی [۱۶۶] قلی خان بعد ازین فتح نامدار در خراسان لوای استقلال افراخته چون مهمی چنین بزرگ پیمبدد و معاونت علیقلی خان شاملو بیگ بیگی هرات از پیش برده بود همواره بوقوع اینواقعه مفاخرت نموده از علیقلی خان که بیگلر بیگی هرات و ظه شاهزاده جوان بخت کامگار امنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بود زیاده حسابی نمیگرفت و همیشه تقیض مطلب او بفعل آورده خود را الزو برتر میدانست تا آنکه رفته رفته میانه ایشان با فساد مفسدان غبار نفار ارتفاع یافته اسباب وحشت روز بروز زیاده میگشت تا بسرحد جنگ کشیده مکررا میانه ایشان لشکر کشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی.

### ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن سلطان روم بآن مرز و بوم و قضایائی که در طی این حالات روی داد

سپه آرایان معرکه سخنوری سنان مشکه افشان قلم را در مضمار حدیث آرائی بدین آئین جلوه میدهند که چون اختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان در مشیت الهی تعلق گرفته بود بعد از سنوح واقعه اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار آن قوم گشوده گشته امن و استقامت آن دیار کناره گرفت اشتعال نوایر فتن و فتور با کره اثیر اتصال یافته خرمن عمر و مال سیاهی و رعیت آن دیار را میسوخت مزهات آن ولایت دلگذا لگدکوب حوادث گشته آوارگان کوی پریشانی را پناه و آرامشی پدیدار نبود بسانیون بهشت آسا حکم خارستان بلا گرفته گل و ریاحینش از خشکسال نوایب پژمردگی یافت القصه قرب دو سال متواتر و متوالی هساکر ادبار روی بآن دیار آورده بازار قتل و غارت رواج داشت و شیوه امر اهل اسلام که در هیچ زمان وقوع نیافته بود شیوع یافته بسیاری از نساء و صبیان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقیت گرفتار آمدند تفصیل آن حالات در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مأمول است و چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع الارکان السلطان العادل ظل الله بر رأی جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل الهی متوط و مربوط گشته بود تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم آرائی بوجود فایض الجود بندگان آن حضرت آرایش یافت آن اختلال روی در کمی نهاد بحمد الله و المنة که باستقامت طفل دوربین و شعاع تیغ آتشبار مشعله آئین آن حضرت ظلمت ادبار را صبح اقبال دمیدن گرفت مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته ممالک از دست رفته بدست درآمد آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخته روزگار آن قوم چون بهار دولتش طراوت گزارد ارم یافت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۱

و چهار ارکان افساد بدستیاری معمار معدلتش استحکام گرفته طوایف که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوه وفاق و اتفاق پیش گرفتند و امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاهنشاه جهان رشکگاه گلزار جنان است امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال بیزوالش در ظلال رأفت و امنتان آسوده حال باشند و ذات خجسته صفاتش که موجب آسایش جهانیانست از مکاره و مصایب دوران در حفظ امان ملکک متان بوده باشد سبحان الله چه میسرانیده قاید اقبال بی‌اختیار جواد مشکین شیه قلم را گرفته یکجا کتابید القصه بعضی از مفسدان اکراد خصوصا غازی بیک و سایر اولاد شاهقلی بلبلان و غازی قرن که در مابین وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه زمین دارانست که هر چند گاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فراک یکی از پادشاهان زده خود را بملازمان او منسوب میسازند و تحریک داده فساد نموده در میانه کار خود میسازند و در زمان

اسمعیل میرزا و ظهور آواز جهان آرائی او روی ارادت بملازمت آورده و نوازش و تربیت یافتند بعد از ارتحال اسمعیل میرزا پیسامانی دولت و بی‌اتفاقی لشکر قزلباش مشاهده نموده بحجاب وان رفته و در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا را که حاکم وان بود اغوا نموده بادی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا برای خود یا بامر پادشاه روم علی ای القدرین عهد و پیمان که در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان سلیمان طیبما الرحمة و الرضوان [۱۶۷] فیما بین استوار گشته بایمان تأکید یافته بود و عهدنامه بدست خط سلطان سلیمان بقید نسلا بعد نسل در میان بود بر طاق- نسیان نهاده لشکریان آنحدود را با امراء اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس و آن حدود فرستاد و شخص فتنه که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را مورد کلام الفتنه نائمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا. اول حادثه که روی نموده آن بود که لشکر اکراد و اورمی با طبه و اردحام تمام قبل از آنکه امیر خان بیگلر بیکی آذربایجان و امراء رفیق او بدار السلطنه تبریز برسند علی الغفله بر سر حسینخان سلطان خویشلو و محمود سلطان روملو که در یراق قلعه و اورمی و حدود سلماس و خوی بودند آمدند و طازیان قزلباش بجهت آنکه چندین سال قبل بین مصالحه و دوستی بود و گمان نمیبردند که سلطان روم نقض پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده قازیان نشسته بودند چون دانستند که طوایف اکراد جمعا طریق و عصیان و طغیان پیش گرفته باتفاق رومیه بقصد استیصال قزلباش آمدند دست از جان شیرین شسته بمدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان اضعاف مضاعف قزلباش بودند اثری بر سعی و کوششی ایشان مترتب نشد و اکراد حیله کرده بر ایشان غالب و ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل و عیال کوششی نموده مردانوار بدرجه شهادت رسیدند و نساء و صبیان اسیر و اسباب و اموال بتاراج رفته و اموال و اسباب حجزه و رهایا نیز نهب و یغما شد بعد از این قضیه قلعه کوکر جیلق و یراق قلعه اورمی بتصرف اکراد درآمد و بعد از آن که امیر خان بتبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امراء رفیق و لشکر آذربایجان قریب ببده پانزده هزار کس جمع آورده متوجه آن صوب شد امراء اکراد تاب مقاومت نیاورده بعضی در قلعه‌ها مانده و بعضی دیگر بمحال اصلی رفتند چون الکاء غارت یافته و رهایا پراکنده و پیسامان شده بودند احدی از امراء قزلباش در آنجا توقف نتوانستند نمود امیر خان در مقام تصرف نمودن آن قلاع و ضبط آن مملکت نتوانست شد بازگشته بر سر تبریز آمد و این آمد و رفت موجب زیادتی خرابی آن ملکت گشت اکثر رهایای خوی و سلماس و اورمی جلا اختیار نموده و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نموده و آن ممالک بتصرف ایشان قرار گرفت چون آوازه برهم زده گی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۳۲

سرحد و مخالفت رومیه و عصیان و طغیان اکراد در آنحدود اشتهار یافت مفسدان هر طایفه که سر بجیب ادب فرو برده بودند پای بی‌ادبی دراز کرده دست بشورش و فساد برآوردند طایفه دیگری که سالها پرورده نعمت ایمن دودمان و در حدود سلدوز و میاندوآب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را شعار خود ساخته امیره یکک سردار ایشان خود را امیره خان نام نهاده بحدود مراغه آمد ایلخی قراچیوق را که امیان خاصه شاه جنت مکان بود از آن حدود رانده قریب بده هزار اسب بدوی تازی زاد ابقره مادیان خرد و بزرگ بردند چون خبر بامیر خان رسید از عقب ایشان ایغار نموده بگرد ایشان نرسید قلیلی که در راههها مانده بودند و از خوف رسیدن لشکر تبره بودند باز گردانیده بحوالی تبریز آوردند مردم ولایات شیروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزای ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود و از بیم قزلباش در داغستان و چرکس و آن حدود بسر و سامان میگذت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه ژگی و قرابورک که از نژاد بقیه سیاهان شیروان بودند بر سر او جمع شده متعرض حدود ولایت میشدند و مشار الیه کس بخدمت خواندگار روم فرستاده التماس کومکک و مدد نمودند که بمعاونت رومیه مملکت شیروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواندگار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند از وقوع این حالات سلطان مراد والی روم نقض عهد و پیام پدران روا دانسته بمضمون این بیت:

ملکت اقلیمی بگیرد پادشاهمچنان در بند اقلیم دگر تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیشنهاد همت ساخته مصطفی پاشا لله خود را که بلله پاشا اشتهار داشت با لشکر گران که قرب صد هزار متجاوز بودند بدین ولایت فرستاد و بمحمد گرای خان تاتار ولد دولتگرای که از نژاد جوجی خان بن چنگز خان و تا قرب یکصد هزار خانه تاتار از الوس جوجی در باجیه سرای اقامت نموده با سلطان روم محبت و دوستی میورزید تکلیف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار را از راه دشت خزر بولایت شیروان آیند لشکر غارتگر تاتار بهوس نهب و یغمای [۱۶۸] اموال آن دیار که شهره روزگار بود این حکم را بقدم قبول تلقی نموده چون این اخبار در دار السلطنه قزوین شیوع یافته بعرض نواب سکندر شان رسید امراء و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولا بجهت رفع حجت مکتوب محبت اسلوب بخدمت خواندگار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که در این مواد نمودند استفسار نمایند حسب الصلاح امراء کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالحه که از اینطرف مرعی و مسلوک است بحضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند. که باستنبول رود تا آن که لله پاشا از ارز روم گذشته ولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارز- روم واقع است آمد چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکای مذکور در میانه خراب از چالنیز متوجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مزبور شده قلعه آن را تعمیر نموده کوتوال و حارس گماشت و ولایت آنحدود از اعمال گرجستان که الکاء متوجهم خان گرجی داماد سمایون خان و داخل سنور اینطرف بود آمد او از اطاعت رومیه سر باز زده در مقام خلاف درآمد و قلعه خود را قایم کرده خود نزد سمایونخان آمد و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهرا جبرا قلعه را گرفتار حارس و یکچهری گذاشته روانه الکاء سمایونخان شد محمد خان اساجلو بگلر بیکی چخور سعد حقیقت آمدن لله

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۳۳

پاشا را بدرگاه معلی عرض کرده و از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیر خان و محمدی خان تخماق و امامقلی خان بیکلر بیکی قراباغ صادر یافت که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیأت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکررا مجالس کنگاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش بمقابله سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرماید و بلشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم رساند بدین عزیمت مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر نظفر شعار اخبار نمودند محمد خان در وقتی که لله پاشا بعصیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیر خان و امام قلی خان فرستاد که چون هیر مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بتوانید از اطراف مرعی و مسلوک است بحضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند. که باستنبول رود تا آن که لله پاشا از ارز روم گذشته ولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارز- روم واقع است آمد چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکای مذکور در میانه خراب از چالنیز متوجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مزبور شده قلعه آن را تعمیر نموده کوتوال و حارس گماشت و ولایت آنحدود از اعمال گرجستان که الکاء متوجهم خان گرجی داماد سمایون خان و داخل سنور اینطرف بود آمد او از اطاعت رومیه سر باز زده در مقام خلاف درآمد و قلعه خود را قایم کرده خود نزد سمایونخان آمد و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهرا جبرا قلعه را گرفتار حارس و یکچهری گذاشته روانه الکاء سمایونخان شد محمد خان اساجلو بگلر بیکی چخور سعد حقیقت آمدن لله

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۳۳

پاشا را بدرگاه معلی عرض کرده و از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیر خان و محمدی خان تخماق و امامقلی خان بیکلر بیکی قراباغ صادر یافت که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیأت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکررا مجالس کنگاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش بمقابله سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرماید و بلشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم رساند بدین عزیمت مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر نظفر شعار اخبار نمودند محمد خان در وقتی که لله پاشا بعصیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیر خان و امام قلی خان فرستاد که چون هیر مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بتوانید از اطراف مرعی و مسلوک است بحضرت خواندگار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو ملازم محمدی خان تخماق فرستادند حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند. که باستنبول رود تا آن که لله پاشا از ارز روم گذشته ولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارز- روم واقع است آمد چون یکی از شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکای مذکور در میانه خراب از چالنیز متوجه آبادانی آن نشوند و تا غایت خراب افتاده بود لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مزبور شده قلعه آن را تعمیر نموده کوتوال و حارس گماشت و ولایت آنحدود از اعمال گرجستان که الکاء متوجهم خان گرجی داماد سمایون خان و داخل سنور اینطرف بود آمد او از اطاعت رومیه سر باز زده در مقام خلاف درآمد و قلعه خود را قایم کرده خود نزد سمایونخان آمد و لله پاشا قلعه او را محاصره نموده توپها نصب نموده قهرا جبرا قلعه را گرفتار حارس و یکچهری گذاشته روانه الکاء سمایونخان شد محمد خان اساجلو بگلر بیکی چخور سعد حقیقت آمدن لله

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۳۳

پاشا را بدرگاه معلی عرض کرده و از موقف سلطنت احکام مطاعه باسم امیر خان و محمدی خان تخماق و امامقلی خان بیکلر بیکی قراباغ صادر یافت که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بهیأت اجتماعی بمدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکررا مجالس کنگاش انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده پادشاه قزلباش بمقابله سردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب آذربایجان نهضت فرماید و بلشکر آذربایجان پیوسته لوازم محافظت و محارست بتقدیم رساند بدین عزیمت مصمم گشته امراء آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار و عساکر نظفر شعار اخبار نمودند محمد خان در وقتی که لله پاشا بعصیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیر خان و امام قلی خان فرستاد که چون هیر مخالفان از چخور سعد واقع میشود اگر بتوانید از اطراف مرعی و مسلوک است

جمعی از امراء رومیه گرفتار شده بودند امیر خان بدین قدر دستبرد تسلی نشده خواست که بازگردد و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق انداخته منتظر ورود شاهزاده نامدار کامگار اعنی نواب جهانبانی و امراء و عساکر منصوره که بدان صوب در حرکت آمده‌اند بوده باشد جمعی از جهلا و جنگجویان قزلباش که سلطانمراد خان ولد امیر خان سردار ایشان بود اراده دستبرد دیگر نموده از آب قیری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش دلیر شده بودند بیملاحظه از آب قیری بایطرف گذشته از طلب لشکر درآمده دو سه هزار کس را از جنود قزلباش در میان گرفتند و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند و تا دو سه هزار کس از لشکر امیر خان و سایر امراء در این معرکه مقتول و گرفتار گشتند امیر خان بعد از شکست مذکور دیگر صرفه و صلاح در جنگ ندیده مراجعت را بحال خود اقرب و اصوب شناخته بجانب تبریز بازگردید و لله پاشا مقضی المرام از آن سفر خود نموده بارز روم رسیده طرح قشلاق انداخت.

**ذکر توجه شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا و امراء بجانب قراباغ و شیروان و مظفر و منصور بازگشتن بعون عنایت ملک منان**

**اشاره**

چون خبر نقض معاهده و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خواندگار روم بآذربایجان و شیروان در دار السلطنه قزوین بوضوح پیوست و توجه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بآذربایجان تصمیم یافت امراء و ارکان دولت در رکاب مقدس شاهزاده کامکار در ساعت سعد از مقر سلطنت در حرکت آمده روانه آذربایجان شدند و نواب مریم مکان مهد علیا را جدائی فرزند ارجمند

دشوار نموده در این سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار کرده و احکام مطاعه باحضار اقوام قاهره باطراف و جوانب فلمرو همایون فرستاده و موکب عالی شاهزاده تا مبانع گرم رود بتأنی قطع مسافت نموده چند روز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۶

در جمن مبانع جهت جمعیت لشکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای گرجستان و شیروان بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از مشورت و کنکاش نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ بصلاح و صواب اقرب دانسته موکب عالی در اطراف در حرکت آمد بفیروزی و اقبال بدارالارشاد اردبیل رسیده بعد از شرایط زیارت آستان ملایک آشیان حضرت صفوة الاولیاء توجه جانب شیروان و استخلاص آن ولایت را از ید محالفان پیشنهاد همت ساخته از ارواح مقدسه مشایخ کرام صفویه رضوان- الله علیهم استمداد نموده جازم قراباغ شده و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات عز و جلال گردید و قرار یافت که اردوی معلی شاهزاده مظفر لوا و نواب مهد علیا در قزل آغاج توقف نموده امراء و عساکر منصوره باتفاق میرزا سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند و چون خبر قرب وصول شاهزاده کامنکار [۱۷۱] و عساکر ظفر شعار بارس خان و امراء شیروان رسید بملاحظه آنکه مبادا در باب محاربه نمودن بارومیه دست از مملکت بازداشتن مورد اعتراض دیوانیان و سرزنش طوایف قزلباش گردند بخاطر رسانیدند که تا رسیدن موکب عالی شاهزاده بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران تقصیر نموده روسفیدی حاصل کنند بدین عزیمت اردوی خود را که از آب کر گذرانیده بودند درین طرف آب گذاشته با لشکر سبای روانه شماخی شدند چون طایفه رومطو چندین سال در شیروان بغراغت و رفاهیت گذرانیده غریق بحر جمعیت و سامان شده بودند چشم زخم روزگار بآطبایه رسیده اکثر عظماء مقتول گشته اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت نبیین این مقال آنکه سابقا رقم زده کلمک بیان گردید که سلطان مراد خان بادشاه روم بمحمد گرایجان ولد دولتگرایجان پادشاه الوس تاتار تکلیف کرد که با جمعی از جیل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش رود و عادلگرای برادر خود را قریب بیست هزار از جنود نامحدود تاتار جرار صبا رفتار که در شب تار چشم مور را بضرب تیر مار کردار بهم میدوختند بامداد رومیه بولایت مذکور فرستاد و عادلگرایخان بامداد و کومک رومیان کمر بسته قدم بولایت شیروان نهاد مجملا چون ارس خان و امراء شیروان نیز آهنگ محاربه ساز داده آثار جلادت و مردانگی بظهور میآوردند که طایفه لشکر تاتار نمایان شد و کوه و دشت را فرو گرفت غازیان قزلباش مشاهده اینحال نموده در بحر اضطراب افتادند بعضی از امراء صلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بمأمنی رسانند ارس خان صلاح قرار بر خود قرار نتوانست داد فرصت آن نیز نشد دل بر مرگ نهاده در دریای کارزار غوطه خوردند از یکطرف لشکر روم و از یکطرف تاتار و از طرف دیگر ارگی و قراپورک و طاغیان شیروانی قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امراء و اعیان لشکر پای ثبات فشرده مردانه جان در راه این دولت نثار کردند ارس خان و جمعی کثیر شهید بقتل رسیدند و بعضی دیگر در معرکه شربت ناگوار هلاکت چشیدند بقیة السیف نیم جانی بصد فلاکت بیرون برده تا اردوی ارس خان خان باز نکشیدند بعد از این قضیه خانمان یاشا بقلعه شماخی بازگشته عادلگرایخان و ابوبکر میرزای ولد برهان بکنار آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارسخان داشتند اردوغدی خلیفه تکلو و بعضی امراء و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امراء که بقراباغ رسیده بودند عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد که امراء طوالش و جمعی که در آنحدودند باردوی ارس خان رفته باتفاق آن جماعت از کنار آب کر خیزاران بوده محافظت اردو مینموده باشند که اینک عساکر منصوره بدفع محالفان متوجه شیروانند و ایشان حسب الفرموده چند روزی در آنجا بحراست مشغول بودند و جسر جواد را بجهت عبور

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۷

زخمداران قزلباش نگاهداشته از کنار آب خیرداز بودند که خبر آمدن لشکر تاتار و ارگی رسید امراء جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب رفته جسر را بریدند اما فته یافیه که بکنار آب رسیده جسر را بریده دیدند جمعی بیملاحظه خود را بآب زده و عبور کرده با قزلباش جنگگ در پیوستند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته در اثناء حرب و ضرب واقف شدند که جمعی دیگر از محالفان در آن حوالی براهنمائی طاغیان شیروان از آب گذشته از عقب لشکر در آمدند بدینجهت جنود قزلباش منهزم گشته هر کس سر خویش گرفته از گریختگان معرکه جمعی باردوی ارس خان و امراء رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامت روز محشر در میانه آن جماعت پدید آمده و مردم اردو مانم- زده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب الاحوال کوچ کردند که خود را بسلامی رسانند هنوز بعضی از مردم اردو بار نکرده بود که طایفه لشکر ارگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند نساء و صبیان با اموال و اسباب اسیر و تاراج شده هر غلغازی بدست تاتاری درآمد جمعیت و اسباب بیهایت که اندوخته چندین ساله بود بدست مخالفان درآمد مجملا عادلگرایخان و طبقه تاتار و ارگی غنایم موفور بدست آورده در هماروز عود نموده بجانب شیروان رفتند اما میرزا سلمان و امراء عظام از قرا- کوتل قراباغ ایلغار نموده از قوبین اولغی آب کر عبور نموده بشماخی رسیده قلعه را محاصره کردند در آن اثناء از قضیه لشکر تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافتند و دفع شر آن گروه را پیشنهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی امراء گذاشتند میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسینخان خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین افغی تکلو و اسماعیلی خمان قاجار و امیر حمزه [۱۷۲] خان ولد عبدالله خان استاجلو و سایر امراء نامدار بمقاتله لشکر تاتار توجه نمودند عادلگرایخان و برادران از وصول قزلباش و محاصره شماخی و کیفیت و کمیت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود از غایت و غرور حسابی از ایشان نگرفته و بی‌رحشت بکومکت عثمان پاشا روانه جانب شماخی شدند و در کنار ملاحسن نام محلی تلاقی فریقین روی داد عادلگرایخان با دوازده هزار تاتار و چهار پنجهزار ارگی و قراپورک و شیروانی دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر سپاه ظفر پناه صف اقبال آراست و از اینطرف امیر حمزه خان استاجلو که چترخیبی سپاه منصور بود با بعضی امراء استاجلو و غیره پیش رفته از جانبین دست بآلت قتال بردند معرکه کارزار از خون کشتگان حکم لالهزار گرفت بعضی امراء که در شماخی

### شکست خوردن تاتار و گرفتار شدن عادلگرای خان

محاربه لشکر تاتار را از آن خدمت بمردانگی اولی دانسته بیصلاح امراء عظام بملاحظه تنگ و نام بحزم جنگ بلشکر ملحق گشته در معرکه قتال حاضر شدند و چنود تاتار با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع میافت پای ثبات فشرده از وقت طلوع صبح تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند آخر الامر از ستیز و آویز عاجز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۸

گشته عادلگرایخان آثار ضعف و انکسار از لشکر تاتار مشاهده نموده دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریص نموده و خود پای جلادت در میدان مبارزت نهاد در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه ظفر پناه بابا خلیفه دانقرالو بعادلگرای رسیده او را بطعن سنان جانستان بر خاک یوار انداخت او نام و نشان خود اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور هرگز تصور بلکه تخیل نکرده بود مشاهده نموده سر بچتر قید و گرفتاری درآورده طایفه تاتار شکسته و پریشان حال روی ادبار بوادی قرار آوردند غازیان عظام خرمن عمر اکثر آن طایفه را برق سان بشعله سیف و سنان موخته بقیة السیف که اکثر ارگی و شیروانی به یغوله آن سرزمین آشنا بودند در کوه و بیشه پراکنده گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده چون چشم لشکریان بر احمال و اثقال غارت کرده تاتار افتاد از آنجا که حرص سیاهیان است دست از تعاقب دشمن بازداشته بر سر غارت هجوم نمودند همان اموال و اسباب و اسیران اردوی ارسخان و اکثر قطارهای شتر همچنان با بار که بدست تاتار درآمده بود بی‌آنکه تصرفی در آن نموده باشند بدست غازیان درآمد چون صباحی در میان نبود رقم تشلکه بر آن کشیدند میرزا سلمان و امراء عظام بعد ازین فتح مبین روی توجه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عادلگرای مطلع گردید از صده و کومکت مأیوس شده پای اقامتش سست گردید چاره بجز فرار نیافته قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت امراء عظام جمعی را بتعاقب او نامزد نموده تا شایران رفتند و بعضی از تویخانه و یراق او را بدست آورده بازگشتند و عثمان پاشا خود را بقلعه دربند انداخته باستظهار مردم داغستان و ارگی در آنجا توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای را امراء عرضه داشت نموده بخدمت نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند در اردو نقارههای شادمانی بنوازش درآمده و چند نفر از قورچیان عظام را فرستادند که عثمان پاشا را بدرد آورند و امراء متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر قلعه دربند شوند اما میرزا سلمان و امراء بخلاف صوابدید نواب مهد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود عادلگرای را برداشته بقراباغ آمد و بعز ملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند عطلا و مدبران صلاح در آن دیدند که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار به تلطف و نیکوئی از معاونت لشکر روم بازآورده ولایت شیروان از آسیب ایشان صیانت نمایند و اینمعنی پسندیده وضیع و شریف گشته عادلگرایخانرا اعزاز و احترام نمودند و چند نفر از گرفتاران طایفه تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند و جمعی از قورچیان بحراست و خدمت او مأمور ساختند ایالت شیروانرا امراء صلاح دیده بودند که بحمزه خان تفویض نمایند نواب مهد علیا چون از امراء که برای خود عمل نموده بدربند ترفه بازگشتند آزرده بودند درین ماده مصلحت ایشان را منظور نداشته موقوف بامر و اشاره نواب سکندرشان فرمودند میانه امراء سرکشی بی‌ادب و نواب مهد علیا اندک گفتگوئی در هر باب واقع شده مورد اعتراضات معقول گشتند و آن قیل و قال بیمزه باعث آن شد که نواب مهد علیا در آذربایجان توقف نفرموده عزم مراجعت فرمودند و کسی را قدرت آن نشد که مانع آن حرکت بهنگام تواند شد در قلب زمستان و شدت شتا که کوه و دشت از بیم

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۳۹

سردی دی پوستین قاقم برف در بر و کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از آذرزی گلمخداران اردوی بهشت از چشم سحاب قطرههای اشکه سیمابی شب و روز متقاطر بود آن مسافت بفده را [۱۷۳] که یکماه بدشواری قطع میشد در عرض چهارده روز قطع نموده روز پانزدهم داخل دار السلطنه قزوین شدند و امراء عظام از خجالت آن گفتگوی بی‌ادبانه از رکاب مقدس مهد علیا و شاهزاده مظفر اعلاء تخلف ننموده بقزوین رسیدند و سعادت عتبه بوسی نواب سکندر شأن دریافته عادل گرای خان را در دولتخانه مبارکه خانههای جنب دیوانخانه جای داده و چند نفر از قورچیان را مقرر داشتند که بگشیک در خدمت او باشند و مایحتاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و ماکول بر وجه لایق سرانجام میافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد محمد. گرای خان برادر و الدماش فرستاده و خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریمی که درباره او بفعل میآید اظهار نماید و او نه نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده از جانب نواب کامیاب اشرف نیز مکتوبی دوستانه فرستاده بمضحوب یکی از قورچیان و ایالت شیروانرا نواب سکندر شأن بحمزه خلیفه حاجیلو ذوالقدر که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استرآباد شده بود در این اوقات بجهت شورش سپاه پوشان و طغیان یقه ترکمان در استرآباد مجمال اقامت نیافته بقزوین آمده بود تفویض فرموده و سایر محالل را بامراء قسمت نموده روانه گردند محمد خلیفه و امراء بشیروان رفته هر یکه در الکاء خود قرار گرفتند، اگر فلکشان بگذارد که قرار گیرند، اما احوال عادلگرای خان آنکه بعد از چند گاه که در دولتخانه اقامت داشت رأی امراء و ارکان دولت درباره او مختلف گشته قرار دادند که او را از دولتخانه بیرون آورده در محلی دیگر جای دهند یا یکی از قلایع که منازل مرغوب داشته باشد فرستند که چون یساق آذربایجان در پیش است و همراه گردانیدن مناسب نیست در آنجا بفراغت اقامت داشته باشد نواب سکندرشأن فرمودند که شاه جنت مکان چند گاه

### گشته شدن عادلگرایخان تاتار و وقوع این قضیه بی‌اختیار

سمماین گوجی که از دین بیگانه بود بجهت تألیف قلوب گرجیان اتباع او در دولتخانه مقرر و محترم نگاه داشتند چون اول با پادشاهزاده تاتار بعزت و احترام سلوک کردهایم بقلعه فرستادن هر چند مکان خوب داشته باشد بدانمی دارد و لایق نیست اگر تا حین یساق بدستور در دولتخانه باشد که بعد از آن بهر جه صلاح باشد بعمل آید میتواند بود و فی الحقیقة بودن او در حصار دولتخانه حبس و قیدیست در لباس مردمی چه او را رخصت سیر و سواری نیست و جمعی از قورچیان شب و روز بحراست مشغولند امراء عظام بصوابدید عمل نموده جمعی را فرستادند که او را بیرون برند خان تاتار چون بأطوار قزلباش آشنا نبود خیال دیگر کرده با چند نفر از تاتاران که با او بودند چهل وزرینه چون آلت جارحه تیر و کمان با خود داشتند بجنگ ایستاده دو سه کس را بتیر زدند و مجال حرف و حکایت نداده از جنگ متلاهد نگشتند از اینطرف جهلا و هرزه- کاران هجوم نموده بدفع شر ایشان مشغول شدند و تاتاران جهالت و بی‌اعتدالی از حد برده چند کس را بزخم تیر از پای در آوردند از بیرون نیز شروع در تیر و تفنگ شد درین میانه خان تاتار زخمی شد بقتل رسید چون قتل او بوقوع پیوست و دیگران نیز ابتلاء نرفت و بی‌اختیار این واقعه روی داد هر چند قضیه مذکور بعد از معاودت امراء از مازندران اتفاق افتاد اما چون در طی قضایای سفر شیروان بود در ذکر تقدیم رفت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۴۰

### ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران بر حسب اراده و رضای ملکه دوران و بدست آوردن میرزا خان والی آنجدار بهیت نشان

#### اشاره

چون در زمان شاه جنت مکان حکومت مازندران من حیث الارث و الاستحقاق بمیر عبدالله خان والد نواب مهد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد از بنی اعمام او با مشار الیه خصومت و نزاع آغاز نهاده دعوی استقلال کرد و جمعی از مازندرانیان که از میر عبدالله خان تمتعی نمییافتند بر سر او جمع شدند و او بدرگاه جهان پناه شاهی توسل جسته اظهار اخلاص و بندگی و خدمتکاری کرد چون میر عبدالله خان بعضی اوقات سرکشی کرده در اوزجات و خراج تعلل میکرد شاه جنت مکان در مقام تربیت سلطان مراد خان درآمد روز بروز احوالش در ترقی بود تا آنکه میر عبدالله خان از کم خدمتیهای خود نادم گشته اظهار عجز و بندگی نمود شاه جنت مکان الکاء مازندرانرا میانه ایشان قسمت نموده هر- کدام تقبلات کردند و مقرر شد که با یکدیگر برادرانه سلوکته نموده متعرض مملکت یکدیگر نشوند اما میر عبدالله خان تاب اعتبار و اقتدار امیر سلطان مراد خان نیاورده بخلاف [۱۷۴] رضای اشرف در کسر اعتبار او میکوشید و نمیگذاشت که او ولایتی که باو اختصاص داشت تمکن و استقلال پیدا کند مکررا حقیقت ماجرا بپایه سریر اعلی عرض شد و احکام مؤکد باسم هر یکه صدور میافت تا آنکه میر عبدالله خان بی‌توجهی آغاز نهاده منجر بدان شد که میر سلطان مراد بزور تخلط یافته بدست او درآمد و کل اهالی مازندران را تکلیف کرد که اتفاق نموده او را زه کمان از میان برداشتند و حکومت کل مازندران بمیر سلطان مراد خان تعلق گرفت اما همچنانکه عادت قدیمه دنیای غدار است تاب اقتدار و کامرانی او نیاورده چشم زخم زمانه او را دریافت و از عمر و دولت تمتعی نیافت و در اندک روزی وداع ملک و مال کرده حیات را بخصم قوی دست سپرد القصه بعد از قضیه میر عبدالله خان شاه جنت مکان از مرحمت جبلی متوجه احوال بازماندگان شده نواب مهد علیا صبیه قدسیه او را بشاهزاده عالمیان یعنی نواب سکندر شأن سلطان محمد میرزا نسبت فرموده فرزندان گرامی او از آن خدر معلی تولد نمود میر عزیز خان ولد او را در سلک مقربان درآورده در درگاه معلی معزز و محترم بود حکومت نصف ولایت مازندران که باو تعلق داشت چنانچه بتحریر پیوست بشاهزاده کامکار سلطان حسن میرزا تفویض فرمود نصف دیگر بسلطان محمود

مشهور بمیرزا خان ولد میر سلطانمراد مرحمت فرمودند اما بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا کل مملکت بسعی شمس‌الدین دیو بتصرف میرزا خان درآمد در این هنگام که علیا حضرت مهد علیا بر حسب اراده خالق الارض و السماء ملکه ملکتای ایران گشت مناسب چنان مینمود که چون آن ولایت ملکه موروث آن علیا حضرت بود میرزا خان روی ارادت پایه سریر اعلی آورده از افعال پدر اعتذار جسته برضای خاطر مقدس عمل نماید و از جانب علیه آن حضرت مأذون و مرخص گشته بمازندران رود و اگر حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد بمقتضای عقل بازمانده در سازد و آنچه مقدورش باشد مدخل نسازد

شعر

نه هر جای مرکب توان تاختن که جا جا سیر باید انداختن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۱

چه ظاهر بود که هر گاه او بخودسر دم از استقلال زده در مقام ستیزه‌رائی باشد تواب علیه که معدن غیرت و تعصب بود در تقبیح او خواهد کوشید میرزا خان از ساده لوحی یا فساد مفسدان خصوصا شمس‌الدین دیو که بمتنسبان سلسله علیه بی‌ادبانها کرده بود از جاده صواب منحرف گشته بخدمت علیه توسل نجست بلکه سر کشی مینمود این معنی بر خاطر علیه گران آمده در مقام انتظام شد و طالب خون پدر گشت و ابالت مازندران را بمیر طیخان که از اقربای آن حضرت بود تفویض نموده ولیخان خان ترکمان را که شرف مصاهرت آن سلسله داشت بمعاونت او مأمور فرموده فرستادند میرزا خان جوان صالح دورویش نهادی بود جرأت آمدن بدرگاه جهان پناه ننموده از خوف و بیمی که داشت بجهت حفظ حیات در قلعه فیروزجاه که از قلاع متین رصین مازندراست تحصن جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مراد خان با او موافقت ننمودند باوجود آنکه مشار الیه دست از مملکت کوتاه کرده بود اما میرزا خان در مازندران بود قلعه مذکور بتصرف درنمیآمد و مهم میر طیخان در مازندران تمشیت نمییافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نمیشد و تواب مهد علیا در هدم بنیان عمر و دولت سلسله سلطانمراد خان راسخ بود روز بروز بر اهتمام او در ابنیاد مترایند میگماشت بگمرنیه پیره محمد خان را که یکی از ارکان دولت بود با قور خمس خان شاملو و بعضی از امراء بدین خدمت نامزد نموده فرستاد چون چند گاه برآمد و خبر فتح قلعه نیامد تواب مهد علیا بیانبی آغاز نهاده برفتن آن لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را تکلیف رفتن مازندران نمود مشار الیه که رکن رکین دولت بود و مرتبه خود را برتر از آن میدانست که باستقلال این خدمات مأمور گردد ازین جهت سرباز زده معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مأمور شده کافی است و اگر تواب مهد علیا دیگری را بدین خدمت نامزد فرماید موجب دلسردی او میشود لایق نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کومکک داشته باشد آنچه باید فرستاد بفرستیم تواب مهد علیا از اینمعنی آزرده شده تواب سکندر شأنرا اغوا نموده که شاهرخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب ساخته جبرا قهرا روانه نمایند خان مشار الیه هر چند بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته بهفو ازین معامله خالی کرد مفید نیفتاد میرزا سلمان و قورچی باشی و امراء بمصایح دلپذیر او را تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشار الیه در کمال اکراه و اجبار روانه مازندران شد چون بپای قلعه فیروز جاه به پیره محمد خان و قورخمسی خان ملاقات نمودند استحکام قلعه و استعداد قلعه داری [۱۷۵] میرزا خان معلوم نمود دانستند که تسخیر این قلعه برودی دست نمیدهد تعب و تشویش بسیار بلشکر قزلباش میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنائی انداخته قیما بین مراسله و آمد و شد وقوع یافت او را تسلی نموده خاطر نشان کرد که هر گاه پادشاه ایران در مقام تغیر حکومت مازندران شده باشد شما را با او ستیزه کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر یکک سال و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی از جانبی بشما نمیرسد طاقت صبر و مقنوح خواهد شد و هر گاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه‌داری درین مرتبه باشد پیداست که بعد از فتح قلعه مهم منجر بکجا خواهد شد پس اولی آنست که حالا ترک مخالفت کرده برقاقت ما که از خلاصان معتبر آن درگاهیم و ارکان دولت پادشاه روی ارادت بآن آستان آورند شاید تواب علیه را بایشاندر ملایمت و فورتی و رضاجوئی تسلی داده در مقام تلطف درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانند مشار الیه از روی عقل و دانشی که داشت اذعان این مقدمات نمود اما میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون قتل خصماء راضی بامر دیگر نمی‌شوند هر گاه تواب مهد علیا پدرم را خوبی پدر خویش دانند بلاشک و ریب درین مقام است که بقصاص خون پدر بنده را بقتل

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۲

رسانند و این تلاش نه از جهت ملکک و مال است بلکه بجهت حفظ چند روزه حیات مستعار است شاهرخ خان و امراء کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اولا خود او را بقتل نرسانند و قصد چشم او نکنند و در خدمت تواب سکندر شان و تواب مهد علیا درخواست خون او کرده بهیچوجه من الوجوه نگذارند که آسیبی بدو رسد چون امراء مذکور از ارکان دولت بودند و هیچ مهمی از مهام جزئیه و کلیه بیمشورت و رضای ایشان فیصل نمییافت میرزا خان اعتماد بقسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بیرون آمد و امراء جهت اطمینان خاطر مشار الیه پیرامون اموال و اسباب او نگشته قلعه را بگماشتگان تواب مهد علیا سپردند و او را برداشته روانه پایه سریر اعلی گشتند و هر گز پیرامون خاطر ایشان نمیگشت که تواب مهد علیا دست رد بر سینه ملتمس ایشان خواهند نهاد اما چون خبر فتح قلعه و بدست درآمدن میرزا خان بنوعی که گذشت بعرض تواب مهد علیا رسید از این معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان قهرا جبرا بدست درآید که اگر جانبخشی نموده عفو نمایند میرزا خان بجان ممنون او باشد برغم امراء بقتل او جازم گشت بالجمله چون شاهرخ خان و امراء یکک فرسخی قزوین رسیده فرود آمدند و روز دیگر داخل شهر میشدند تواب مهد علیا سی نفر از قورچیان مظام را فرستادند که باردوی امراء رفته میرزا محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول شده بود بدفع او جازم گشته عقریب مکفون خاطر خود را بحیز ظهور آورده و الحق قضیه قتل میرزا خان که سید زاده صالح بگناه بود از اقتضای فلکی و بشآمت بدسلوکی امراء و جهل و غرور نسوان و وساوس شیطان بحیز ظهور آمد بر تواب مهد علیا مبارک نیامد و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم کلک بیان خواهد گشت و میر- طیخان نیز از حکومت مازندران بهره نیافته در همان ایام عالم عمر و جوانی را وداع نموده و هرج و مرج باحوال مازندران راه یافته بقریب [۱۷۶] مقوکک طوایف در هر سری سودائی پدید آمد تا آنکه بالاخره قلعه اولاد و نصف مازندرانرا آقا الوند دیو و نصف دیگر را سید مظفر مرتضائی که از امراء مازندران بودند بحیطه ضبط و تصرف درآورده اعیان آن مملکک نیز دو فرقه شدند جمعی اطاعت الوند دیو نموده برخی مطیع سید مظفر شدند از کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش روی میداد از امراء عظام و ارکان.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۳

دولت پادشاهی کمی باحوال مازندران نپرداخت.

## گفتار در حکایات سعادت افزا که در ملک خراسان سمت وقوع یافت

### اشاره

سابقا مرقوم کلکک وقایع نگار و نگاشته خامه بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا قطع اشجار حدیقه دولت و اقبال نموده بقتل برادران و بنی اعمام اقدام نمود و بآن اکتفا نکرده بکدارگی قطع صله رحم روا داشته تجویز اعدام تواب سکندر شأن که برادر بزرگتر نامی و با او از یکک مادر بودند و برادر زادگان گرامی نیز کرده و این افعال ذمیمه را ضمیمه اعمال سابق گردانیده لهذا غیرت الهی بحرکت درآمده تأئید نیافت القصه علیقلی خان شاملو نواده دورویش خان را که بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرائی منصوب گردانیده بود مأمور ساخت که چون بدار السلطنه هرات رسد نهال خجسته آن چمن آرای دولت و اقبال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از پای درآورد و خاطر از دغدغه آن فارغ گرداند علیقلی خان که بوکر زاده تواب سکندر شأن و سالها نمکث پرورده سلسله علیه آن حضرت بود چگونه دل دهد که العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زاده چندین ساله خود اینگونه خطائی روا دارد علیقلی خان و مخدرات آن سلسله سببا والده خان مذکور که قابله حضرت اعلی و فی الحقیقة مادر رضاعی آن حضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آن حضرت بود ازین حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم میبودند اما چون خال مذکور از جانب اسمعیل میرزا تربیت یافته بمرتبه بلند خانی و رتبه آن ارجمند امیر الامرائی رسیده بود علاجی جز اذعان امر پادشاهی نداشت و قرارداد خاطر او و آقایان شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان باضطراب رسیده تأخیر و تعلل یکک روزه در هیچ خاطری مجال خطور نداشت آنچه از تقریر ثقات که در آن هنگام در هرات بوده‌اند معلوم گشته آنست که علیقلی خان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب بلند خانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم بآهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بحفظ طیه هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان بود که باعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است محذورات اسئار آن سلسله او را در آن شب متبرکه از ارتکاب قتل سید زاده معصوم بیگناهی مانع آمده بروز دیگر توقف داشته بودند و چون آن روز در شب جمعه بوده در آن لیالی شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمد نخواستند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از تحریح آن زهر جانگرای تلخکام باشند موقوف داشته‌اند تا ایام عید سپری شود و بمقتضای القبل حبلی ما تبلی سراغه (بین تا چه زاید شب آبستن است) گوئیا بالهام آسمانی در آنیه خاطر مردم آن سلسله پرتو ظهور انداخته بود که عقریب صورت غریب عجیب از پس پرده غیب روی خواهد نمود و از سروش غیبی ما صدق این ابیات که از نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیاء سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینة العلم و علی بابها است در خاطرشان خطور مینمود

و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی

و کم یسرائی من بعد صرور فرج کربة القلب الشجی

و کم امر تساء به صباحا تأتیک المسرة بالعشی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۴

مجملا بعد از عید که روز دویم شهر شوال بوده وقوع آن فعل منکر از یمم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب بغفل آید آخر روز سلطان محمود یکک بخرلق وکیل علیقلی خان که بجهت تمشیت بعضی مهام در اردو مانده بود بعد از رحلت اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار بایلغار روانه دار السلطنه هرات شده بود رسیده چون از دروازه عراق داخل شهر شد از دروازه‌بانان معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است یا نه دروازه‌بانان مژده سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن بخدمت [۱۷۷] خان رسیده صورت حال بیان نمود اگر چه جناب خانی و آقایان شاملو که در همان چند روز وارد آن ملکک گشته سامان و سرانجام لوازم حکومت و قلعه داری نداشتند از وقوع قضیه هائله اسمعیل میرزا و اضمحلال عصیان ملوکک اطراف و طغیان اوزبکیه خایف و متزلزل گشتند اما بسلامتی ذات خجسته صفات شهریاره کامکار اعنی حضرت شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گردیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن و استقامت مملکت دانسته هن صمیم القلب دل بسلامت و غلامی عتبه علیه‌اش بستند و بدولت و اقبال خداداد آن حضرت امیدوار گشته زبان حال خلق آندیار بدین مقال در ترنم بود:

رباعی

ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بودپرداخت زماله عمرش از ملکک وجود

گردید فلکک بکام ارباب شهودسر حجبی رغیب صورت بنمود طیقلی خان مجلس عالی آراسته آن در یکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر فدائی و خدمتکاری گشت و خلایق عموم از سپاهی و رعیت و میران اویماق و سرخیلان بلوچ و قیچاق و غیرهم فوج فوج آمده شرف ملازمت و بساط بوسی دریافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره سرافراز گشته در اداء این عطیه الهی و سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار و ایثار گردانیدند اما امراء اقتدار که قابل شاهقلی بکان و منصرف مال او بودند در بیرون شهر جانب دروازه ملکک اقامت داشتند و میانه ایشان و وکلای

### فرستادن مهد علیا آقا نظر غلام خود را بهرات که شاه بلرزون بیاورد

خان بجهت تفتیش حال مذکور گفتگو بود در اینوقت رعضت یافته بجانب قزاه و اسفرار محال تیول خود رفتند و علی قلیخان مژده سلامتی ذات قدس را بدار السلطنه قزوین فرستاده تواب سکندر شأن و مهد علیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره اشتیاق ملاقات گرامی آن حضرت بر ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریفشان بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی آورده دیده بدیدار گرامی قرة العین روشن سازند و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش هیچیک از شاهزادگان نامدار را در ممالکک نگذارند که در پایه سریر اعلی و خدمت والدین یا یکدیگر بوده بدیبجهت محمد الخواص آقا نظر غلام قدیمی میر عبدالله خان که موزنی تواب مهد علیا و در خدمت تواب سکندر شأن محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بخراسان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۲۵

فرستادند و حکم شد که علیقلی خان یراق فرستادن حضرت اعلی را ساسان نموده مهیا و آماده آمدن سازد که متعاقب یکی از ارکان دولت و ریش سفیدان معتمد بدین خدمت نامزد خواهد شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امراء عظام آن ولایت از بیرون آوردن شاهزاده کامکار کامران دل نگران گشته علیقلی خانرا وسوسه کردند که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی بامن معنی نگردد و بدین بهانه تمسکک جوید که مملکت خراسان در جوار ماوراء النهر واقع شده اکثر اوقات لگدکوب حوادث است و از تاخت و غارت اوزبکیه و قتن و فتور خالی نبوده و نیست و از تاریخی که ساحت ملکک خراسان بنحت تصرف و تسخیر

خدام این دودمان خلافت مکان درآمده هرگز دارالملک هرات که تختگاه سلاطین زمان و فرمانروایان نافذ فرمان بوده از وجود یکی از شاهزادگان عالیشأن خالی نبوده و بی‌وجود یکی از شهزادگان عالی منزلت محافظت و محارست این ملک مقدور ما بندگان نیست القصه از امراء خراسان مرشد قلیخان زیاده از دیگران در این باب اصرار نموده با طبقی خان مهد و پیمان میان آورده مؤکد بایمان مغلظه گردانیدند و چون آقا نظر قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه و گفتگو در میانه امراء بود مرتضی قلیخان حاکم مشهد در اول حال شاهزا طبقی خان را تحریک نمود که بهیچوجه راضی به بیرون بردن شهزاده کامنکار نگردد اما باطنا نفاق ورزیده بجهت کسر عظمت و اقتدار طبقی خان مضایقه در این امر ندانست بلکه محرک بود سایر امراء هیچکدام راضی نبودند آقا نظر بهر یک ملاقات کرد اگر چه او را تعظیم و تکریم بسیار کرده توافصات رسمی بجای آوردند اما این مقدمات را در اندرون دولتخواهی خاطر نشان او مینمودند و التماس میکردند که بتواب مهد علیا عرض نماید که ازین اراده منصرف گشته خراسانرا از وجود گرامی آن حضرت خالی نسازند که لایق دولت قاهره نیست و صریحا باقا نظر گفتند که اگر نواب مریم شأن مهد علیا در ایتاب اصرار نموده کس بطلب فرستند بالضروره ما بندگانرا از مخالفت حکم

### رجوع آقا نظر از خراسان بی‌نیل مقصود

چاره نیست آقا نظر اوضاع خراسانرا بر نهجی که مرقوم شد دریافته [۱۷۸] خود را از آن ولایت بیرون انداخت و پایه سریر اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت از غایه شوق و آرزومندی بدیدار فرة العین سلطنت و پادشاهی گوش بحرف و حکایت امراء و آقا نظر نکرده ابراهیم بیک ولد جیدر سلطان چاوولی ترخان ترکمان که از میرزادههای معتبر و اعیان قزلباش بود بدین خدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند و مشار الیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردید چون آوازه آمدن ابراهیم بیک در خراسان شیوع یافت طبقلی خان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده این معنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی‌نیل مقصود باز گردانند کسان معتمد نزد کل امراء خراسان فرستاده در این باب استعانت جستند و طالب عهد و پیمان گشتند مرتضی قلیخان پراک حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ منش در کمال نخوت و غرور بود نمی‌خواست که طی قلیخانرا زیاده شوکتی و اقتداری باشد و قدگی شاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی موجب تقدم و بزرگی و اعتلای شأن و تفوق و برتری او نسبت بسایر امراء خراسان بود و اتفاقی که در این امر واقع شده بود مکروه خاطر او مینمود راضی باین اتفاق نشده با امراء همداستان نگشت و امراء نه تا بین خود را از موافقت طی قلیخان منع کرد و این معنی موجب کلفت خاطر طی قلیخانرا که در درگاه معلی تواجی باشی و از امراء معتبر و ارکان دولت قاهره بود مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات نمود و او از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده عرض کرد که هر گاه کل امراء خراسان اتفاق بامری کرده باشند پسر من چه تواند کرد القصه نواب مریم شأن مهد علیا با طی قلیخان اتفاق داشتند دیگر باره بقیل و قال درآمده بهیچوجه راضی بیرون حضرت اعلی نمیشدند و چون مقار الیه بدار السلطنه هرات رسید میانه پدر و پسر ملاقات شد زیاده اهتمامی که متوقع بود بدر بود از پسر بوقوع نرسید و مکررا سرا و جهرا مجالس جانقی و کنگاش عام و خاص انعقاد یافته و جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان طایفه جلیه شاملو که در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی کردن و سلطان حسین خانرا مقضی المرام روانه نمودن و طایفه شاملو را بمخالفت و عصیان متهم نساختن بصلاح اندیشی و عاقبت کیشی [۱۷۹] اقرب و اصوب میدانستند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار این رأی نموده باین معنی همداستان نمیگشتند و میگفتند که اگر دولتخواهان دولت قاهره امری که صلاح دولت در آن دانند پیش گیرند چرا موجب عصیان باشد بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی است مجملا این زمزمه و گفتگو



بطول انجامیده رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بد نشست و سلطان حسین خان بیگانه که اگر بی‌نیل مقصود بازگردم مرا در آن درگاه بار نیست و در اینصورت ترک رفتن اولی است اما مرشد قلیخان و امراء هم عهد بملاحظه آنکه مبادا طبقلی خان بمیانه پدر و صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته رضا باین معنی دهد همگی در دارالمؤمنین میرزا نژاد خان قاجار حاکم آنجا که از زمره امراء هم عهد بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که پدرش در زمان شاه جنت مکان وزیر معتبر آذربایجان و شیروان بود و او در آن هنگام وزیر مرشد قلیخان و صاحب اختیار مطلق و مهیج ظهور این مقدمات بود بدار السلطنه هرات فرستادند بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر محو نموده سعی و اهتمام بیفایده بظهور نیاورند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی بفرستادن شاهزاده کامنکار گردند ما بجان و مال کوشیده نمیگذاریم که این ادعیه از قوت بفعل آید و در سیزوار که سر راه عراق است بهمین اراده راسخ البنیان جمعیت نموده متظیریم که اگر طایفه شاملو گوهر گرانمایه درج سلطنت و پادشاهی را از دست دهند ما به نیروی همت و بخت بلند بدست آورده در خراسان رأیت مفاخرت برافرازیم طبقلی خان ازین پیغام بی‌آرام گشته در روانه نمودن پدر بی‌نیل مقصود سعی نمود و سلطانحسین خان امراء پسر و امراء و لشکریان خراسان را بدین مثابه مشاهده نموده بالضروره عنان بصوب مراجعت معطوف گردانیده طوعا او کرها روی براه آورده و در سیزوار بامراء عظام مقامات نموده از هر باب سخنان بمیان آوردند و صلاح و فساد اینمطلب را گفتگو میکردند و در وقتی بدرگاه معلی تأمل داشت که این مقدمات چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اختیار او و پسر و طمن افتصاد نشود هنوز این زمزمه و گفتگو در میانه امراء و او بود که قضیه قتل نواب مریم شأن مهد علیا بسمی امراء بست سعت شکسته پیمان سمت وقوع یافته بعد از واقعه مذکور ارکان دولت مصلحت درین دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور در دار السلطنه هرات تشریف داشته باشند مکاتیب پسلطان حسینخان نوشته او را از صورت حال آگاه کردند و فرمان پادشاهی بطلب او اصدار یافته در سیزوار بلو رسید مشار الیه متوجه عراق گشته امراء هر یکی بمقر حکومت خود شتافتند اما طبقلی خان و مرشد قلیخان بعد از استماع اینواقعه دیگر باره با کل امراء خراسان که اکثر شاملو و استاجلو بودند کنگاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود ساخته بامر و نهی ارکان دولت که اکثر تکلو و ترکمانند و با شاملو و استاجلو عداوت میورزند اقدامت نمایند و از سخن و صلاح طبقلی خان بیرون نرفته او را خاطر خاتی و بزرگ و ریش سفید خود دانند اکثر امراء خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت و اذعان پیش آمده با طبقلی خان اتفاق نمودند مجملا امراء خراسان دو گروهه شده در هرات و مشهد مقدس معلی دو خان عالیشأن جمعیت نمودند و میانه ایشان روز بروز اسباب وحشت و خصومت آمادهتر گشته عاقبت بین الفریقین نزاع و جدال انجامید چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت.

### ذکر واقعه شبیه ناجیز کردانیدن نواب مریم شأن مهد علیا که با فساد مفسدان وقوع یافت

### اشاره

چون بنابر اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی و تجارب روزگار هر کمالی را زوالی و هر نشاطی



را ملالی در پی است در زمان شاه جنت مکان فراغت و عافیت سیاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرامش بلاد و آسایش عباد درجه کمال یافته بود از حوادث روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدودمان قدس نشان صفوی پیر مربیداده سلوک نموده سالک طریق طیبت و اخلاص بودهاند از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی و ارادههای متخالفه پیشی و پیشی با یکدیگر طریق کلفت و نفاق پیش گرفته از مسلک وفاق و اتفاق [۱۸۰] دور افتادند و رفته رفته کنار آن طریقه وفاکیش و صوفیان صفا اندیش به بی‌اخلاصی سرایت کرده باموری که خلاف طیبت و اخلاص و سوء آمده بود جسارت نموده اعمال ناشایست از جهلا و مفسدان بدسرشت و خطاکاران زشت آن گروه طیبت گزین بحیز ظهور آمد و عاقبت بشأمت آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران نعمت و ادبی‌ها از اسلاف باخلاف بلکه بمضمون این مقال که:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرده که را منزلت مانند نه مه را بعموم اویساق انقلال یافته بدین جهت اختلال تمام بحال آن طایفه راه یافت و تا حالت تحریر این دفتر که سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده قریب چهل و پنج سال از آن قضایا گذشته هنوز مآثر بی‌ادبی‌ها در میانه اعقاب آن طایفه باقی است و بعذاب و عقاب اعمال ناصواب پدران گرفتارند الحق قبایح و اشد ذمایم که از مفسدان بدسگال بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان و عفیفه دوران زهره زهراد ذریه طیبه سیدة النساء اعنی نواب مریم شأن مهد علیا عنی النساء بگم است با وجود آنکه سیده زکیه عفت قباب حرم محرم نواب کامیاب و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب بود از صراط مستقیم عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض صلاح حال و حفظ رتبه چند روزه دولت دیده بصیرتشان از قبح آن عمل شنیع پوشیده گشت و از نتایج سوء ادب و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت نمودند مفصل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار و حداثت سن و خردسالی شاهزادگان کامنکار ربقه ناموس سلطنت و پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده در مشیت امور دولت و انتظام مهام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که آنچه قاعده و آداب سلاطین ذوی الاقتدار است هر امر و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یابد بی‌تأمل و اعمال بحیز ظهور آید و این معنی موافق مزاج امراء خود رأی نبود و بتجدید کلفت و آزردگی شاهرخ خان و پیره محمد خان و قورخمس خان در مهمات مالزندران و قلع میرزا خان که بخلاف صوابدید ایشان بوقوع پیوسته ضمیمه آزردگی‌های سابق گشته در اندیشه کسر عزت و اعتبار و عدم قدرت و اقتدار بودند در خلال این حال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طاقه‌ای از حد اعتدال بیرون بود شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم بپرسش معاملات ایشان صادر گشته دیوانیان بدان باز رسیدند و ظلم و زیادتی‌های او بوضوح پیوسته و مورد عتاب و خطاب گشته حکم جهان مطاع بتغیر الکاه او صادر شد محمد خان که از اعاظم امراء و ارکان دولت بود از وقوع این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار او میشد بتاب گشته هر چند سعی نمود که بین الاقران این خفت باو روا ندارند نواب مهد علیا نیز بملاحظه ناموس دولت و سلطنت این مسامحه را موجب نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بهیچ وجه راه این التماس ندادند و محمد خان از این معنی کوفته خاطر گشته با سایر امراء مفسد نفاق اندیش همزبان



شده ابواب حیله و نفاق گشودند و قلی بیک قورچی باشی اقتدار را که رکن رکین دولت بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی و عقل و کاردانی اشتهار داشت بطفایف الحیل از راه برده در این واقعه تدبیرها میاندیشیدند و میدانستند که تا نواب مهد علیا در قید حیات باشد دوری او از فرزندان نامدار و شوهر کامنکار خود ممکن نیست و او از طور خود و تسلط و اقتداری که دارد عذول نخواهد کرد لهذا در دفع او لازم و جازم گشته در خفیه بیک یک از امراء صاحب وجود هر اویساق را بوعدهای جمیله فریفته با خود متفق ساختند مجملا اکثر امراء خودرأی و ساده لوحان طوایف قزلباش بیهانهای لایعنی از جمله تربیت نمودن مازندرانیان و تفویض حکومت ولایات و مناصب و انعامات بایشان و نقل خزائن حرم بمازندران که محض تهمت و افترا بود و صورت وقوع نداشت با یکدیگر اتفاق نموده ماده تصییع نواب مهد علیا ساختند و از اعیان امراء و بزرگان هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بدسلوکی نواب مریم شأن مهد علیا با امراء و ارکان دولت پادشاهی و تربیت مازندران بر طبایع قزلباش گرانست و دخل او در امور دولت پسندیده ریش سفیدان طوایف اخلاصمند قزلباش نیست و جهلا و فته انگیزان هر طایفه همیشه تحریک ماده فساد مینمایند بندگان نواب کامیاب در این باب فکر بصواب اندیشند که مبادا عنقریب بفساد کلی انجامد چون این مقدمات بمسامع محرمان حریم عزت بعرض اقدس رسید نواب مهد علیا بر [۱۸۱] از غایت غیرت و آتش مزاجی در جواب امراء سخنان عتاب آمیز و حشت انگیز بر زبان آورده بودند و امراء عظام از آن پیغام بر آشفته جوشان و خروشان از دولتخانه بیرون آمدند و انگیز فته کرده یکی از بیدولتان در همان روز میر شاه غازی مسوقی را که بامیر قوام الدین شیرازی وزیر نواب طبه قرابت داشت بهانه طلب مواجب زخم شمشیر زدند روز دیگر امراء مفسد خودرأی در باغ سعادت آباد قزوین جمع شده این گفتگو بمیان آوردند و در دفع نواب مشار الیها یکدل و یکجهت گشتند از جمله امراء مسبب خان شرف الدین اغلی تکلو که با نواب سکندر شأن خاله زاده و محرم اعتماد شاهنامه و ریش- سفید اویساق تکلو و از ارکان دولت بوده درین امور با امراء اتفاق نداشت و چون این مقدمات بظهور پیوست نواب سکندر شأن و نواب مریم مکان مهد علیا او را بدولتخانه همایون طلب فرمودند که اگر از امراء آثار خلاف بظهور رسد او در دولتخانه شاهی سیون کرده ارباب اخلاص را بر سر خود جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رساند چون مشار الیه مرد حلم بود مصدر این امور نتوانست شد در خانه خود پای در دامن سلامت پیچیده تفاهد اختیار نموده بود و امراء بی‌اخلاص جلبی یکنه مهماندار تکلو را بطلب او فرستادند در اول عذری چند گفته از رفتن ابا نمود تا آنکه مبالغه امراء و آمد شد تکرار یافت مسبب خان مخالفت امراء نتوانست نمود او نیز بباغ رفته داخل آن مجمع شد و همگی

متقن اللفظ و المعنی کتب بدولتخانه همایون فرستاده بخدمت اشرف عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که نسوان بمقتضای عقل و ضعف رأی و لجاجت تام منسوب و معروفند و نواب علیا همیشه بقیض گری با دولتخواهان نموده آنچه در انتظام امور دولت مصلحت میدانیم رضا بآن نداده بر خلاف.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۰

صوابدید سدید رزینان دولت قاهره عمل مینماید و در مقام خفت و خواری و سبکی ما در نمی‌آید و تا حال که از ما بی‌آدابی و امری که موجب خوف باشد بظهور نیامده بود ازو این نبوده و نیستیم حالا که از جانبین تفاهمت بمیان آمده پرده حجاب از میان برخاسته ازو سخنان عتاب آمیز نسبت پرش سفیدان طوایف سرمیزند و ما را از اهل نفاق شمرده تهدیدات عظیمه مینماید چگونه ایمن توانیم بود و کلیه آنست که مناسب نمیدانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میانه قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنه‌اند ماحصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است و ما را بهیچوجه با او نمیش ممکن نیست و اگر دفع او نشود محتمل است که فسادی جند روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندر شأن از عالم فقر و درویشنهادی و سلامت نفس و صلاح اندیشی که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت حکایات موطئه آمیز ملایم که شیوه اولیاء و اهل الله است بامراء پیغام داد که چون دخل او را در امور سلطنت صلاح دولت نمیدانند قرار دهیم که من بعد در امور ملکی دخل ننماید اگر دغدغه ازو دارند بطریقی که نواب شاه بابام والدمام را بلم فرستاده مدتها در آنجا بود ما نیز او را بلم فرستیم که چند گاه نزد فرزند ارجمند خود باشد و اگر صلاح در آنجا نبوده باشد بمازندران فرستیم که در ملک و خانه پدر خود باشد و اگر این شقوق مرضی نباشد من هم بالقطع و الرفه ترک سلطنت کرده با فرزندان صغیر خود باز بشیراز روم شما هر کس را صلاح میدانید پادشاهی اختیار کنید عرض که بانعدام سیده پیگاهی رضا نمیدهم آن مفسدان نالنصاف ابواب جور و اعتساف گشوده بی‌اندامی از حد اعتدال گذرانیده اما نواب مهد علیا را از کمال غیرت و آتش مزاجی ملایمت نواب سکندر شأن موافق طبع طبه نبود و از تندی مزاج اصلا تنزل نمیکرد و میگفت که تا در حیات باشم از اطوار خود عدول نخواهم کرد و از سلوکی که تا غایت کرده‌ام یکسرمو تنزل نمینمایم و اگر قزلباش از هتک عرض پادشاهی و سوء ادب نیندیشیده نسبت بحرم محترم پادشاه خود این سنم روا داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم‌لله العلی الکبیر من مادر جهار شاهزادهام بازخواست خون خود را بحد الله تعالی بقزلباش خود میگذارم از صحیح القولی استماع افتاد که در این هنگام میر قوام‌الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمده عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین کیسه‌های زر بایوان چهل ستون آورده بقوروچیان صلای زر دادن دهیم و چون قوروچی جهت زر گرفتن بدولتخانه هجوم نماید و سنگ تفرقه در مجمع امراء میافتد آن شیوه زن از کمال غیرت جواب داده که ای آصف صاحب تدبیر شما که از اوضاع بیرون خبر [۱۸۲] دارید قبل ازین که امراء چیره نشده بودند این گونه تدبیرات بایست کرد حالا که کار بانجا رسید این عمل بمثل مشهور چوپای گربره است اقتدار پادشاهیرا بزر خریدن هم قسمی از زبونی است رضا نمیدهم الا بقضاء الله مجملا امراء چند نفر از هر اویماق را بدرین امر شتیع نامزد نمودند صدر الدین خان صفوی و حسنعلی بیک الکمن اغلی ذوالقدر و امام قلی میرزا موصلو قویم سلطانم والده نواب سکندر شأن از آن جمله بودند روی بدولتخانه همایون آوردند و بیمحابا داخل حرم شدند و آن سیده صالحه بیگاه را بدست آورده بجبه هلاک کردند و بآن اکتفا نکرده بمنزل والده نواب مهد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۱

علیا که عورت پیر صالحه عابده بود و با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگاه را بقتل آورده چند نفر از اعیان مازندرانرا در همانجا بقتل آوردند و بگمان آنکه نواب مهد علیا نقود وافر و اقمشه متکاثر از خزاین حرم بوالده و اقوام خود داده

### قتل مهد علیا و مادرش و جمعی از اهل مازندران

صنادیق او را بیرون آورده تمامی اموال و اسباب که در آنخانه بود بغارت و تاراج رفت و عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران همین شیوه پیش برده بهر کدام ابقاء میکردند از لباس عاریت عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق فجاعت و بیشرمی فرو گذاشت نشد درین قضایا میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امراء نبود بحمایه خلیل خان اقتدار رفته ظاهرا بجهت حفظ حال خود توسل جست القصه امراء نادان یحفل که بعضی از ایشان مردم ساده لوح دولتند خیرخواه صافی اعتقاد بودند بوسوسه چند نفر از معتمدان فریفته گشته ارتکاب این عمل شنیع نمودند آخر روز نواب سکندر شأن علماء را طلب فرمودند که بدفن کشتگان پردازند در همان شب علماء بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و آبناه النجبة مدفون ساختند بعد از قضیه مذکوره امراء کس بخراسان نزد سلطان حسینخان و طیفلی خان فرستاده از این واقعه اخبار نموده مقرر داشتند که آوردن شهزاده کامکار را موقوف داشته گذارند که بدستور در هرات توقف داشته باشد و سلطانحسین خان بازگردد اما نواب جهانبانی سلطانی حمزه میرزا درین شورش و غوغا با وجود حداثت سن و خردسالی مقتضی عقل دوراندیش ندانست که امراء قزلباش که او را ولیعهد پدر نامدار میدانستند بحرمتی چنین بسلسله ولی نعمت روا داشته بقتل والده ماجدهاش اقدام نمایند بحفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان جانسپار که محل اعتماد میدانست بیام حرم رفته ماگول و مشروب بقدر احتیاج برده راه بام را خاکریز کرده فصیل بام را قلعه گونه نموده نقنکه و اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد که خود را چند روز در آنجا حفظ نماید که اگر امراء غدری اندیشند مکنون خاطر خود را می القوی بظهور نتواند آورد و با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع ننماید از آنجا زیر نیاید اسمعیل قلی بیک شاملو ولد ولی خلیفه که از جمله رفقا بود آثار شر بسیاری بظهور آورده در ازاء آن خدمت ملقب بلقب یولداش یانی گشت مجملا بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد از این ازو بنواب مرحومه تغیر خواهد رفت روز دیگر امراء بدولتخانه همایون جمع شده کس بحرم بخدمت نواب سکندر شأن فرستاده عرض نمودند

مصراع

بهمان مهر وفاتیم که بستیم بدوست

عهد و پیمان که با نواب شاهی بستهایم خلل پذیر نگشته و فتوری بآن راه نیافته استدعا داریم که نواب اشرف ما را بدین قضیه مستکر که از اقتضای قضا روی داد مؤاخذه ننمایند و بمعاذیر موهمه تمسک جسته در مقام معذرت و خاطرجوئی درآمده استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند نواب اشرف بمقتضای عقل دوراندیش عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب در نیامدند اما امراء دو سه روز ادراک ملازمت دریافتند بعد از دو سه روز جمع امراء بدولتخانه جمع شده علماء و مجتهدین را حاضر ساختند و مجددا در حضور علما هر یک پنجاه و یک قسم خوردند که تا نواب سکندر شأن در قید

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۲

حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند بعد ازو نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولیعهد دانسته بعد الیوم از رضای خاطر مبارک در نگذرند و قسم نامه بمهر علما و مجتهدین درست کرده بخدمت اشرف فرستادند نواب سکندر شأن باکراه تمام بایوان آمده بسعادت پای بوس مشرف شده برپای اظهار عقیدت باطنی و صوفی‌گری بسیار کردند و نواب سکندر شأن نیز رفوع این قضیه را بانقضای قضا حواله کرده بسخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر امور گردیدند اما نواب جهانبانی همچنان با جمعی از قدویان جان سپار در آن مکان توقف داشتند و اعتماد بامراء نمی‌کردند امراء دیگر باره پیمان خود را بایمان مغلظه مؤکد ساختند و از نواب سکندر شأن التماس نمودند که نواب جهانبانی از صفای [۱۸۳] عقیدت ایشان مطمئن سازند نواب کامیاب ایجاب ملتمس امراء فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را بسخنان دلاویز اطمینان داده روز دیگر همراه خود بایوان آوردند و امراء جمع شده سعادت پای بوس دریافتند و میرزا سلمانرا حسب الصلاح امراء از خانه خلیل خان آورده مورد التفات ساختند و مشار الیه بی‌منازعی تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی زده بیشتر از پیشتر اعتبار و استقلال یافت و امراء آن چند روز جد و جهد تمام بملازمت درگاه شاه و شاهزاده والاجاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام مینمودند اما منتظم حقیقی بتدریج از آن قوم غدار بنوعی انتظام کشید که خیره ماند دره دیده اولو الابصار، و بلایا که نصیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی در ذیل این هر یک در محل خود بتخصیص در زمان دولت جهانگشای شهریار کامکار معدلت شعار حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که جهان خرم از عدالت اوست همه آسودگی ز دولت اوست ذکر خواهد شد.

### ذکر توجه همایون بجانب آذربایجان و قضایا که بتقدیر حضرت رب العباد در آن سفر روی داد

### اشاره

چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اوشنی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف درآمده بحمایت رومیه متعرض حواشی مملکت میشدند و قلعه تقلیس و گوری که پای تخت حکام گرجستانست بتصرف رومیه درآمده عثمان پاشا در قلعه دربند اقامت داشت و لزگیان شکی و شیروان بر سر پسر برهان جمعیت نموده بحمایت عثمان پاشا و حکام دافستان متعرض مملکت شیروان گشته نمیگذاشتند که امراء قزلباش در آن ملکت آرام گیرند و رومیان تسخر آولایت را پیشنهاد همت ساخته سردار لشکر روم در ارز الروم نشسته بهرام پاشا را با سی هزار کس و ذخیره و یراق بقلاع مذکوره فرستاده بتدارک سفر آینده مشغول بود و ارکان دولت قاهره مصلحت در آن دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمده چندگاه دار السلطنه تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشد و ممالک مورروث را از تعرض مخالفان صیانت نموده اختلافی که پدید آمده بتیروی تدبیر و قوت بازوی تسدتبیر جبر و تدارک نمایند بعضی از امراء اتکا در درگاه معلی بودند مثل امیر حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان قارنجه استاجلو و غیرهم درین ولایت امراء خراسان تغییر و تبدیل چند کرده بایشان در خراسان اتکاء داده روانه نمودند و رایات جلال در ساعت سعد از دار السلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیر خان و امراء تابین از در کمال شوکت پرتبت تمام باستقبال آمده از مردم تبریز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۳

خلقی کثیر از صواحب و اعیان و صغیر و کبیر و برنا و پیر استقبال موکب پادشاهی نموده شاه و شاهزاده نامدار در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مسکن سعادت آباد و اجداد کرام آرام گرفتند و امیر خانرا مورد عنایات گوناگون ساخته بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز یافت و فاطمه سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را بانو نامزد فرموده عقد مناکحت واقع شد در خلال این حال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرایخان تاتار رسید مفصل این مجمل آنکه بین الجمهور چنین مسکور میشد که در وقتی که بمحمد گرایخان خبر رسید که پادشاه قزلباش عادلگرایخان را احراز و احترام نموده بفرستادن دیبار خود اختیار داده است و الیوم در کمال تقرب و عافیت در دولتخانه پادشاهی میباشد والده عادلگرایخان را با تحف و هدایاء پادشاهانه و جمعی از معتمدان تعیین نموده بوده که از راه دربند شایران آمده عذر الطاف شهریاری خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد و بعد الیوم طریقه محبت و دوستی مسلوک دارد متعاقب خبر کشته شدن او میرسد پادشاه تاتار بنا بر اتفاق خون عادلگرایخان با یحکم و اشاره خواندگار روم و اخذ غنیمت با سلاطین زادههای جوجی نژاد تاتار عازیگرای وصفی گرای و سعادت گرای برادران عادلگرای خان بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشیروان میآیند ایشان چون بدر بند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر خلافت مصیر عرض کرد مکررا کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند و میرزا سلمان باتفاق امراء و اعیان لشکر بجانب شیروان رفته بمدافعه لشکر تاتار قیام نمایند و امراء عالیقدر باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب شیروان شدند خلیل [۱۸۴] خان افشار و بعضی ریش سفیدان و ارباب مناصب را در خدمت شاه و شاهزاده گذاشتند و محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفرپناه آگاه گردانید.

اما هنوز امراء بقراباغ نرسیده بودند که سلاطین تاتار با لشکر بسیار بشیروان آمدند و محمد خلیفه ذوالقدر که فی الواقع مرد شجاع دلاور بود هار فرار یا خود قرار نتوانست داد با لشکر جلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته بین الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد چون لشکر

### کشته شدن محمد خلیفه در جنگ شیروان

مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست بر ایشان افتاد محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم پیمودند و بقیة السیف از شیروان بیرون آمدند و از تاتاران در شیروان و قراباغ خرابی بسیار وقوع یافته بسیاری از نساء و صبیان مسلمانان باسیری برده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو گذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد- گرای با جمعی از تاتاران که عثیمه قراوان بدست آورده بودند آوازه کومکی قزلباش شنیده طلبِ مراجعت کوفتند و بولایت خود رفتند و غازی گرای با دو سه نفر برادر دیگر با جمعی از لشکریان بکومکی عثمان پاشا در داغستان و دربند ماندند و اهل شیروان که پایمال حوادث بودند جمعی با عثمان پاشا بازگشت نموده جمعی دیگر از طایفان شیروان بر سر پسر برهان جمع شده در خاصخیر جمعیت نموده و در حفظ حال خود میکوشیدند و چون میرزا سلمان و امراء بشیروان رسیدند از وقایع آگاه گشتند امیر خان ترکمان با اطراح خود جهت دفع جمعی از مخالفان شیروان و داغستان که در خاصخیر جمع آمده بودند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۴

رفته کاری نساخته باز آمدند و بعضی از امراء قزلباش از شاملو و استاجلو بمعاونت شاهرخ خان زبان باعتراض بمشار الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سر کرده جمعی شده روانه آن صوب گردد این معنی بر خاطر امیرخان گران آمده میانه ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد و امیر خان این مقدمه را از تحریکات میرزا سلمان که سرکرده لشکر بود دانسته با او در مقام پرخاش درآمد و امراء قزلباش دو گروهه شد و هر گروهی جدا قرود آمدند و جهلهای جانبین اسلحه و یراق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند و قوریچی باشی که مرد خیر اندیش بود در مقام اصلاح در آمده میانه ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن خاصخیر نمود و اگر چه ظاهرا ابواب نزاع مسدود ساختند اما همچنان نائره نفاق در کانون درونشان اشتعال داشت.

القصه امراء عظام بجهت هر گونه قضایا خصوصا بجهت خرابی الکاء و فقدان آذوقه و قحط و غلا و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم آنها بود متوجه تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند شد و شیروان را بهر یکه از امراء تکلیف میکردند قبول نمینمود لاعلاج جزم مراجعت جزم نموده کوچ کرده بمرافقت یکدیگر داخل دار السلطنه تبریز شدند بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والا جاه مشرف شدند درین سال در اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه از فقدان نان جان دادند و در کل ولایات آذربایجان و قراباغ و عراق و گیلان عسرت و تنگی پدید آمده علاوتی زحمت بسیار کشیدند.

### ذکر قضایا و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو در آن ولایت سمت ظهور یافت

سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردیده که سلطان جسیبخان نواده دورویش خان شاملو است بجهت بزرگ زادگی و ایل و حقوق خدمات سابقه در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیه شاملو گشته بی‌رضا و صلاح او هیچ مهمی از مهمات آن طایفه فیصل نمییافت اما چون خیر طغیان علیقلیخان پسر او بمسامع علیه رسید و نواب مریم مکان مهد علیا با او عتاب و خطاب آغاز نموده برقن خراسان و آوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان مجبور ساخت و با این طبقه بی‌التفاتی آغاز نهاده بر خلاف و رضای او خوشخیر خان شاملو را حکومت فوشنج و غوریان داده روانه بدان صوب فرمودند و او در غوریان باستظهار شفقت نواب مریم مکان مهد علیا بسرکشی گرفته از حد اعتدال گذرانیده و بقاعده زمان شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیگلر بیگیان را قدرت و یارای اینگونه امور نبود احتمال نمیداد که خان مشار الیه آسیبی بلو تواند رسانید و طی قلیخان از حرکات ناهموار او اغماض مینمود تا آنکه بعد از رفتن سلطان حسینخان چون اکثر امراء خراسان مثابعت شاهزاده عالیمقدار و موافقت [۱۸۵] علی قلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه لوای تکبر و تجبر افراخته میخواست که زمام مهام کل خراسان در قبضه اختیار و سررشته اقتدار او باشد لهذا زیاده از این تاب بی‌اعتدالی خوش خبر نیاورده بعزم تنبیه او از هرات بقوریان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از غوریان باستظهار گریخت علیقلیخان جمعی را بتعاقب او فرستاده مراد بیگ نامی از طبقه افشار که از جانب یکان سلطان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۵

حاکم استظار بود حمایت خوش خبر خان نموده و بین الجانبین نزاع انجامید و چند کس کشته شد شاملوبان بازگشتند و یکان سلطان خوش خبر خان را احراز و احترام نموده روانه عراق ساخت و این معنی موجب کدورت امیر الامراء گشته هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه هایله علیا باو رسید از آن جا بدار السلطنه هرات بازگشته زمستانرا بپایان رسانید و در اول سال لوی نیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة بعزم تنبیه گوشمال یکان سلطان و اتباع او از دار السلطنه هرات بیرون آمده متوجه استظار شد مراد بیگ مذکور از آوازه توجه او فرار نموده بقراء رفت و طیقلیخان ولایت استظار را بطایفه شاملو داده معاودت نمود.

اما مرتضی قلیخان پراک ترکمان که حاکم مشهد معلی مقدس و بیگلر بیگی نصف خراسان بود و زیاده از علیقلیخان و کان عظمت و اقتدار آراسته او را وقعی نمینهاد و فیما بین اسباب وحشت آماده شده بود بعد از رفتن سلطان حسینخان و تفرق امراء عظام که در بلدة المؤمنین سرزوار جمع آمده بودند با قیاد خان قاجار حاکم آنجا که تابین او بجریمه موافقت علی قلیخان بی‌التفاتی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم تنبیه او از مشهد مقدس معلی با طبه و ازدحام تمام بیرون آمده بدارالمؤمنین سرزوار رسید قیاد خان تاب مقاومت نیاورده بعد از آن که از آمد و شد مصلحتی در مقام اعتذار درآمده بیرون آمد مرتضی قلیخان او را مورد عتاب و خطاب گردانیده از حلیه اعتبار انداخت و همراه خود بمشهد مقدس معلی برده سرزوار را بکسان خود سپرد علی قلیخان بعد از مراجعت از استظار این خبر شنیده نایره غیرت در کانون دروشن اشتعال یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان بخت کلنکدار امنی حضرت اعلی شاهی اعلا اللهی بعزم تأدیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده باحضار امراء همعهد کسان فرستاد مرشد قلیخان و محمود

### پیغام مرشد قلی خان بمرتضی قلیخان حاکم مشهد

#### اشاره

خان صوفی اغلی و ولیخان چرخچی و سایر امراء که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب عالی پیوستند و چون در دیوان اعلی تغییر و تبدیلی در تیولات بعضی از امراء خراسان کرده ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و شاهقلی سلطان قارنجه و خورهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی علی قلیخان شایع گشته باعث آن شد که هر یکه از امراء که تغییر در الکاء او شده بود بالطوع و الرغبة دست توسل در دامن علی قلیخان آویخته بیشتر از پیشتر مطیع و منقاد او گشتند و بدین جهت جمعیت تمام در اردوی عباسی دست داده مرشد قلیخان و سایر امرا مرتضی قلیخانرا از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه این درگاهیم و نواب سکندر شأن را مرشد و ولی نعمت خود میدانیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صفحه خیال ما مرقوم نیست و اینکه بموافقت شاهزاده نامدار کلنکدار و خان عالی تبار کمر بست‌ایم دو چیز منظور است اول آنکه در این وقت پادشاه روم نقض عهد و پیمان پیشین نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان و شیروان درآمده در آن سرحد فته و آشوب است و پادشاه ما با لشکرهای عراق و آذربایجان بدفع فته ایشان مشغول محتمل است که سلاطین ازبکیه نیز فرصت غنیمت شمرده متعرض مملکت خراسان گردند و چون دار السلطنه هرات تخت گاه خراسان است و شاهزاده عالمیان که ولیعهد زاده ما و شما است در آن بلده اقامت دارند غرض اصلی آنست

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۶

که فیما بین امراء عظام کمال موافقت و یکدلی مسلوک بوده و شیوه کدورت و نفاق مسلوب باشد و اگر العیاذ بالله حادثه روی نماید چون از جانب پادشاه مددی متصور نیست همگی با یکدیگر یکدل و یک زبان بوده بر سر ولیعهد زاده خود جمعیت نموده و در رکاب مقدس بدفع شر اعدا قیام نمائیم و علی- قلیخانرا که لله آن حضرت است بنایر صلاح دولت قاهره ریش سفید و خائر خانی دانسته از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمائیم چه هر گاه نفاق و بی‌اتفاقی ما بسمع مخالفان ازبکیه رسد در حرکت دلیر شده محتمل است که انواع فساد روی دهد و اختلال بحال این ملک راه یابد

دولت همه ز اتفاق خویش‌دولتی از نفاق خرد دیگر آنکه بر همگنان ظاهر است که در درگاه [۱۸۶] معلی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امراء است و پیوسته تغییر و تبدیل در تیولات ما نموده در کسر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سلک خدمت آباء و اجداد و در حسب و نسب کمتر از ایشان نیستیم بلکه بقدمت خدمت و ارادت و اخلاص از همه در پیش و در کثرت از ایشان بیشیم هر گاه رتق و فتق مهمات عراق و آذربایجان و دار المرز و فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان باشد میتواند بود که مهمات خراسان منوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح دین و دولت دانیم بعمل آوریم و این مقدمات پسندیده امراء عظام خراسان شده با خاطر خالی مذکور جهد و پیمان بسه‌اند لایق دولت آنست که اتجاب نیز با سایر امراء موافقت نموده بعز بملازمت شهزاده کلنکدار و ملاقات خاطر خالی معزز گشته ابواب کدورت و نفاق مسدود گردانند و قیاد خانرا که بدیهیجت از حلیه اعتبار انداخته عذرخواهی نموده به سرزوار فرستند اما مرتضی قلیخان که مرد منکر بزرگ نهاد بود این مقدمات مکروه خاطرش نمود و چون از اوبمای پراک ترکمان بود و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت در جواب سخنهای درشت و پیغامهای زشت فرستاد ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخت و آن سبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب سکندر شأن منسوب ساخته خود را شاه سیون نامیده ایشانرا یاغی و طاغی میخواند و حقایق ایحالات را با قبح وجوه پایه سریر اعلی عرض نموده کسان متعاقب یکدیگر بآذربایجان فرستاد.

مجملا- میانه این دو گروه مبانی کلفت و عناد استحکام یافته علی قلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکری آراسته روی توجه بآن صوب آوردند و چون از امراء عراق که بخراسان میآمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر آمده قریب بمشهد مقدس شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شدند بین الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان محمود خان صوفی اغلی بقتل رسید بعد از کشته شدن ولی خلیفه علیقلی

### جنگ مرتضی قلیخان حاکم مشهد با علی قلیخان حاکم هرات

خان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان امراء تایین و اتباع خود دلل بودغای خان چنگی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاهقلی سلطان اقتدار حاکم جام و خرهم را جمع نموده مترصد روم و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین بحیز ظهور برآمد دلیران طایفه شاملو و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه ترکمانان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۷

تاخته و آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساختند از صدمات دلیران ایشان تزلزل باحوال طایفه ترکمان راه یافته هر چند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بمحاربه تحریص نمود مفید نیفتاد بالضروره عنان از محاربه تافته روی بوادی هزیمت آورده شکسته و بدحال بشهر درآمدند و باستحکام برج و باروو فصیل و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه شاملو و استاجلو قریب بدروازه رانده جمعی کثیر را مجروح و قتیل ساختند درین معرکه میر عبدالکریم متولی آستانه مقدسه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان نادانسته بقتل رسیده قیاد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیانه شاملو انداخت از امراء شاه علی سلطان اقتدار حاکم جام بدست درآمد و چون خبر کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان بامیر حمزه خان و شاهقلی سلطان قارنجه استاجلو که متعاقب او میآمد رسیده طیق مراجعت کوفته بعراق بازگشتند.

القصه علی قلیخان و مرشد قلیخان بلده مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر روی ننمود چون درویش محمد خان تزد حاکم مشهد مقدس بود و قلعه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی علی قلیخان و اتباع او صلاح در آن دیدند که متوجه بلده نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی کرده بعد از آن بدفع او پردازند بدین عزیمت دست از محاصره مشهد مقدس بازداشته روانه نیشابور شدند و درویش محمد خان از این معنی آگاه گشته از مرتضی قلیخان مرخص گشته متوجه نیشابور شد و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخت در فکر قلعه داری شد اما چون علیقلی خان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمد خان اسباب قلعه داری چنانچه باید و شاید سرانجام نتوانست داد صلاح حال خود را [۱۸۷] در اطاعت و انقیاد در ملایمت زد و بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف سجده شاهزاده کلنکدار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بودن او را در نیشابور صلاح حال ندانسته آن ولایت را بسرشد قلیخان سپردند و او کسان معتمد خود را در قلعه گذاشته درویش محمد خانرا مصحوب خود گردانیده متوجه ترب حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشار الیه نیز طریق درویش محمد- خان بعهد و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلی خان ولایت مذکور را در عوض نیشابور بدرویش محمد خان داده مقرر شد که کس فرستاده مردم را بدانجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا علیقلی خان در موکب شهزاده نامدار امنی حضرت اعلی شاهی روی توجه بدار السلطنه هرات آورده سایر امراء عظام رخصت یافته هر یکه بالکاء خود رفتند درویش محمد خان بعد از کوچ کردن علیقلی خان از موافقت ایشان پشیمان گشته دل از الکاء نیشابور برنداشت و از تربت حیدریه با قومی از طبقه روملو که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانید بی‌گمان داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور از آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور باهر حکومت پرداختند علیقلی خان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفرق سپاه و بعد راه دست داده بود از این حرکت ناهنجار که از درویش محمد خان صدور یافت بمصلحت وقت اغماض نموده تدارک اینواقعه را بسال دیگر موقوف و بدار السلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت.

اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند بجز خرابی و شکستگیها که از نزول و عبور لشکر در حدود مشهد مقدس معلی واقع شده بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان پایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه تبریز که میرزا سلمان و امراء

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۸

از شیروان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب نفرته خاطرها گردید و سلطانحسین خان که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین رسید مرتکب بعضی اعمال که لایق حال او نبود گشته وکلای دیوانش او را باخذ اموال متمولین ترغیب نمودند و بازار گرفت و گیر رواج یافت و متعرض احوال بسیاری از اهالی آن مملکت و تجار و متمولین هر دیار که در آن سواد اعظم جمع بودند شده بتحریک جهلاء و بدنفسان نقود موفور و اجناس غیر محصور از سکنه آن مملکت بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شده و بجز بدنامی و خذلان از آن وجوه نقدی در کیسه اعتبار او نمانده و در آمدن بدرگاه معلی نیز تعلق ورزیده توقف از حد اعتدال گذرانید مفسدین و بهانه جویان ازدوی معلی از اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال او می‌کشیدند و عاقبت از گردش روزگار رسید بأو آنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر بوضوح میپیوندد.

### ذکر قضایا که در اوایل سال لوی نیل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة با اراده و تقدیر خالق عباد در دار السلطنه تبریز روی داد

#### اشاره

سابقا رقمزده کلنک بیان گشت که میانه امیر خان ترکمان و شاهرخ خان در شیروان بجهت رفتن خاصمیر منازعه پدید آمد و طایفه استاجلو و شاملو که قدوه ایشان پیره محمد خان استاجلو و حسین- قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمانان منازعه آغاز نهادند و بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید در این هنگام که اخبار خراسان و آمدن علیقلی خان و مرشد قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس معلی بتبریز رسید امیر خان و امراء ترکمان بگفتگو درآمدند طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان و طغیان منسوب و متهم ساخته عتاب و سرزنش با آن دو طایفه آغاز نهادند و اعمال ناشایست سلطان حسینخان برهان مدعای ایشان گردید و چون زوجه سلطان حسینخان که والده علیقلی خان بود قتایه واتکه نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از هرات با شوهرش سلطان حسینخان بعراق آمده بود در این هنگام در حرم علیه عالیه میبود و در خدمت نواب میرزا مرتبه مادری داشت و حسین بیکه برادر او وزیر نواب میرزا بود [۱۸۸] و جمعی کثیر از اعیان طبقه شاملو در ملازمت نواب میرزا میبودند مثل اسمعیل قلی بیکه ولد خلیفه که لقب یولداشی داشت و مهدی قلی بیکه ولد حسین قلی سلطان که ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و ابوالفتح بیکه ولد فولاد بیکه ایر آغور باشی و طهماسب قلی بیکه ولد قور خمس خان که در سلک مقربان بودند ترکمانان حسد بر آن طایفه برده همیشه در کسر اعتبار ایشان میکوشیدند و میرزا سلمان وزیر نیز بجهت همچشمی که ارباب مناصب را با یکدیگر میباشد در تضیع حسین بیکه وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و جانب امیر خان و طبقه ترکمان داشت.

مجملا امیر خان و محمد خان ترکمان و منسوب خان تکلو و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از علیقلی خان و مرشد قلیخان عصیان و طغیان بظهور آمده مخالفت نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان مینمایند اما اعتماد نداریم که والده علیقلی خان در حرم باشد و مادام که طایفه شاملو و استاجلو در سلک ارکان دولت قاهره منتظم‌اند سلب این بندامی از خود نکنند و این دوتی که در میانه قزلباش پدید آورده‌اند رفع نموده با شاه و شاهزاده نامدار یکدل و یکزبان و یکجهت نگردند عزت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۵۹

و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسانرا حمل بر نفاق و عنادی که میانه اویمقات میباشد نموده منکر مقدمات مذکور بودند و می‌گفتند که معاذ الله که از ما مخالفت شاه و شاهزاده کلنکدار در وجود آید بلکه غرض امراء خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد دعوی استقلال کرده در

کسر اعتبار طیلقی خان میکوشد مبادا در ایروقت که اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر اتحاد ممالکت آذربایجان و شیروان شهرت یافته از مخالفان اوزبکیه نیز حرکتی شود و بجهت نفاق و عناد امراء خراسان و بی‌اتفاقی ایشان مملکت از دست رود اراده نموده‌اند که کل امراء خراسان با شهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی متفق سازند که اگر حادثه روی نماید بر سر او جمعیت نموده نفاق نورزند غرضی جز این ندارند آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلیخان است چند روز این قیل و قال در میان بود از جانبین پرای پوشیده اراده نزاع داشتند باصطلاح مصلحان خیر اندیش بصلاح مقرون میگشت و از جانبین لایق نمیدانستند که مهم منجر بقتال و جدال گشته خونها ریخته گردد تا آنکه خیر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بوضوح انجامید اسمعیل قلی بیگ ولد او بشورش درآمده طالب خون پدر گشت چون همیشه میان شاملو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیر خان و طایفه تکلو و ترکمان خواستند که میانه ایشان تحریک ماده فساد نمایند فرصت یافته خاطر نشان اسمعیل قلی بیگ کردند که قضیه ولی خلیفه حسب الفرموده سلطان حسینخان و طیلقی خان پسر او وقوع یافته و در میانه شاملو و استاجلو فساد انگیخته سخنان دلنشین بعرض شاه و شاهزاده نامدار رسانیده ایشانرا به بعضی از این طبقه بدگمان کردند و همینیه حسین بیگ را از حرم بیرون آورده آن عورت بیگناه را بجزه هلاکت کردند و از شفاعت آن فعل مذموم نیندیشیدند و اسمعیل قلیخانرا بجای سلطان حسینخان نوید ایالت قزوین و رتبه خانی و توامی باشیگری داده قتل سلطان حسینخانرا در عوض خون ولی خلیفه باو حواله کردند قور خمس خان شاملو را نیز که سالها در

### قتل حسینقلی سلطان

خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته در ملازمت او بدرجه امارت ترقی نموده بود منصب ایشیک آقاسی باشیگری داده مهم حسین قلی سلطان ایشیک آقاسی باشی را که از هواخواهان طیلقی خان بود در عهده او نموده و ایشان خواه بقلب خون ولی خلیفه و خواه بجهت ایالت و بزرگی سخنان معاندان ایشان قریخته گفته به ری الحقیقة تیشه بر پای خود میزدند نخست برادران اسمعیل قلیخان بیرادر محمود خان صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در روی مزار سیار بود دوچار شده آن بیگناه را بخون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده گشت و نیم شبی خلیفه انصار قراداغلو با جمعی از شاملویان بر سر خانه حسینقلی سلطان فرستاده او را بقتل آوردند و حسین بیگ وزیر قرار نمود، بعد از دو سه روز در تکیه میر مقتول بند بدست آمده او نیز مقتول شد و چون طایفه شاملو باغوای ترکمانان با یکدیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانانرا ظاهرا دخلی نبوده پیره محمد خان در مقام انتقام نتوانست درآمد مجملا منصب وزارت دیوان نواب شاهزادگی علاوه وزارت دیوان اعلی بمیرزا سلمان تعلق گرفته حکم [۱۸۹] ایالت قزوین باسم اسمعیل قلیخان پولداش شرف صدور یافته مقرر شد که ملازمان سلطان حسینخان که در قزوین در خدمت او میباشند بسلامت اسمعیل قلیخان کمربندند و سلطانحسین خانرا گرفته بدرگاه آورند و منصب ایشیک آقاسی باشیگری بقورخمس خان تعلق گرفته ایشیک آقاسی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۰

باشیگری نواب جهانبانی بیوی یک ایتالوی شاملو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را بمقله آنکه با میرزا سلمان معاند و با اهل خلاف متفق است گزانیده منصب استیفای ممالکت بخواجه محمد بافر هروی که با نواب سکندر شأن سبق خدمت داشت مفوض گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید سلطانحسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی شهر چکچکی بود و ملازمانش جمعی بیرون آمده جمعی هنوز در شهر بودند و با وجود رهایتهای کلی که ازو یافته بودند چنانچه شیوه نامرغوب مردم دنیا پرست و عادت ابنای روزگار است ازو روی گردان شده جمعیت اردوی او روی بتفرقه و پراکندگی نهاد و معتمران آن قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و او مشاهده احوال خود نموده از بیم گرفتاری با یک دو کس مخفی راه دار(الارشاد اردبیل پیش گرفته در حظیره مقدسه متبرکه متخصن گشت و بعد از چند گاه طبقه شیخاوند خصوصا و اسناز یکه

و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیصد نفر سوار یراق بسته بر سر او رفتند و از آمدن ایشان اطلاع یافته راه نجات و خلاص مسدود یافت بالضروره پای ثبات و قرار استوار کرده بمدافعه قیام نمودند آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده محمد بیگ ندائی از آن فوج قلیل منهزم گردید و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشته شاهقلی سلطان بحسن تدبیر و رأی صایب مردانه خود را از ولایت ری که مملو از طایفه تکلو بود بیرون انداخته در بورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و این حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو بظهور آمده بود ناپسند افتاد جمعی از مفسدان مسبب خان را اغوا نمودند که از شاهقلی سلطان انتقام کشد اما چون مسبب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام نشد ریش سفیدان استاجلو از نواب سکندر شأن استمالت جسته حسب الامر اشرف شاهقلی سلطان را بمنزل مسبب خان برفتند اگر چه تکلویان که اقربا و خویشان ایشان در آن معرکه مقتول شده بودند تهدیدات نموده در مقام پرخاش بودند اما چون تکلویان بادی نزاع گشته بر سر او ریخته بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده حق بجانب شاهقلی سلطان بود مسبب خان جانب حق رعایت کرده منع جهل نموده بملاحظه خاطر پادشاه با کمال قدرت و اقتدار از خون دویست نفر تکلو

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۴

گذشته متعرض مشار الیه نگردید چه طایفه ترکمان و تکلو که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشته و طایفه استاجلو را بتاثیر اموری که بتحریر پیوست زیاده آبروئی نمانده بود آنچه از جانب مسبب خان بسبب شاهقلی سلطان قاجرلو و اولاد و اقربای او واقع میشد بازخواست نداشت و الحق این حقانیت از حال مشار الیه پسندیده بود.

**ذکر بعضی قضایا که در آخر این سال در بورت قشلاق سلطان بوذ قراباغ روی داد و بیان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم**

چون پیره محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت شده سلمانخان و امراء رفیق او را آنقدر حالت نمانده بود که محافظت شیروان توانند نمود از شیروان بیرون آمده بودند و عمر آقا که از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که بولایت شیروان رفته مشخص نماید که هر ولایت در تصرف کیست باردوی معلی رسید امراء و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و اویماق اوزانیکی و غیر ذلک جمعی کثیر و جمعی غفیر در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شیروان را در عهده ایشان نماید و نیکو و بد آرا برقه غیرت امام قلیخان اندازند و با نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی قرار داده امام قلیخان را طوعا او کرها بدین خدمت مأمور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه یکر یکاه زیاد اغلی قاجار را برتبه ایالت و عالی سرافراز فرموده یگلر بگی شیروان گردند و چند نفر از امراء قاجار را در شیروان اتکاء داده همراه او بجانب شماخی فرستادند و بعد از رفتن ایشان کس همراه عمر آقا کرده روانه شیروان نمودند و همچنین جمعی را بشیخیر قلعه تفلیس و معاونت سماییون خان والی آنجا مأمور گردانیده مراد بیکه توپچی باشی را با عمله توپخانه و یراق توپ- ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید نوعی شود که در محل معاونت عمر آقا آن قلعه بلند اساس در تصرف متسوبان این درگاه گردون مماس باشد اما ازری بر آنها مترتب نگشت و کاری ساخته نشد بالجمله یکر خان و امراء شیروان هر یکه بولایتی که نامزد ایشان بود رفته اقامت نمودند و عمر آقا ایشان را در آنجا دیده خاطر نشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه دربند و بادکوبه محلی در تصرف عثمان پاشا نیست و شاهقلی سلطان ثبت اغلی ذوالقدر را از جانب نواب سکندر شأن در مرافقت عمر آقا برسم رسالت نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال خاطر نشان او نموده در باب معالجه سخن گوید حضرتی از جانب اعالی شیروان درست نشده بود که چون در ولایت شیروان بعضی محال اوقاف حرمین شریفین است و حضرت خواندگار [۱۹۳] خادم الحرمین‌اند اهالی شیروان قبول دارند که موازی چند خروار ابریشم بدان طلت بدان ولایت فرستند که در مصارف حرمین شریفین صرف شود مشروط بر آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه درآمده باشد متعرض نشده بقزلباش گذارند و ثبت اغلی با تحف و هدایا، لایقه روانه ارزروم شد چون میانه سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود سنان پاشا متعهد معامله صلح و وجه مسطور گشته ثبت اغلی را با مکاتیب مرغوب معالجات اسلوب بازگردانید قرار داد که یکی از امراء عالیقدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که در مرافقت پادشای مزبور بخدمت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۵

خواندگار رفته قواعد مصالحه را استحکام دهد بعد از آمدن ثبت اغلی ابراهیمخان ولد حیدر سلطان چاپوق ترخان ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایا، لایقه روانه نمودند.

اما چون مشار الیه باستنبول رفته بخدمت سلطان مراد خواندگار فرمان فرمای روم رسید ارباب غرض خصوصا عثمان پاشا که در درند شیروان بود سنان پاشا را بتقصیر متهم داشته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بود بدین جهت مهم ابراهیمخان در استنول تمشیت نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا را سردار کرده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیمخان قریب بهفت سال در استنول توقف نموده بود تا آن که در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نمود و شرح آن احوال هر یک در محل خود از مساعدت بخت مأمول است.

**در بیان وقایع منثوره و سوانح اقبال که در این سال باراده مهیمن متعال روی نمود**

**اغاره**

از سوانح عبرت فزا که درین سال بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی گیلان به پس است که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا کامران کوهدمی بغدر و اغوای بعضی از ملازمان حرام نمکان.

مجملی از این سانحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان به- پیش بنابر عداوت قدیم که فیما بین این دو سلسله مسلوک بوده غبار فتنه و فساد در هیجان بود و پیوسته لشکر بمملکت جانبین فرستاده در هدم بنیان دولت میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهدم که در میانه هر دو اتکاء واقع بود بمصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که بطی نسب و سمو حسب ستوده و حمیده سیر بود کوشیده الفت و آشنائی بیشتر میکرد و هر یکه از ولات مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند در این سال جمشید خان با مشار الیه ابواب ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر اظهار خصومت و اتحاد نموده استدعاء تشرف حضور او کرد و تملقات دوستانه و توافصحات برادرانه بظهور آورده مواثر بارسال تحف و هدایا، قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه محمدخان از طرفین آمد شد نموده خاطر از کید و غدر یکدیگر بایمان مغلظه جمع نمودند و در مکان معین میانه ایشان ملاقات واقع شده جمشید خان او را همراه خود برشت برده توافصحات ملوکانه بظهور آورده غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کوهدم و به پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را بر ایشان قدرت و استیلا نبوده باشد و تا میانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته اتکای کوچیشفهان را که ما به النزاع بود بتصرف درآورده خان احمد از پیم مضرت ایشان در لاهیجان بقراغت نمیغنود و میرزا کامران چون با مردم به پس آمیزش نمود جمعی که از جمشید خان خائف بودند او را بتزیید سلطنت اتکاء به پس فریب دادند و او با جمشید خان در مقام غدر درآمده در این اثنا قزاقهادر نامی را که سپهسالار لشکر او و خصم مایه آن فساد بود رفیق میرزا کامران کرده بر سر خان احمد فرستاد و چراغ سلطان نامی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۶

از امراء او که در آن اوقات تربیت یافته داعیه سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان با خان در میان نهاده جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی که بعهد و پیمان میرزا کامران داشت باو اظهار این مقال نمود و او بسخنان مرغوب دلنشین خاطر جمشید خائرا از خود مطمئن ساخت.

اما خود او از خائف و هراسان گردیده بفکر کار افتادند و در وقیکه میرزا کامران با لشکر به پس در کوچیشفهان بود قزاقهادر و بسیاری از عظماء به پس که دوستان او بودند از خوف [۱۹۴] جان با میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او یک جهت گشتند و انتهاز فرصت نموده چراغ سلطان را در کوچیشفهان بقتل آورده و از آنجا بازگشته برشت آمدند لشکریان فراغت دوست عاقبت طلب اینمعنی را از مخادعه جنگاه فوز عظیم دانسته اصلا از سبب مراجعت نپرسیده روانه شدند.

القصه میرزا کامران و قزاقهادر و اصحاب موافعه بر خلاف معتاد و پیمحابا بوثاق جمشید خان در آمدند و او از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و زاهل افاده بازگشتن ایشان را حمل بر امری از امور ضروری کرده میرزا کامران همان ساعت بخلوت او درآمده او را گرفته مصحوب معتمدان بکوهدم فرستادند که در محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان هر چند چشم غیرت بین ملاحظه نموده احدی از ملازمان نمک حرام آن سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند ناچار بآن حادثه غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد ابراهیم میرزا و محمد امین میرزا پسران او را که دخترزادهای شاه جنت مکان و در صغرسن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم به پس

**قتل جمشید خان**

بسعی قزاقهادر بسلطنت میرزا کامران راضی شده سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بسته و او خاطر از موافقت ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا قدوری در پیمان ایشان واقع شود بقتل جمشید خان فرمان داده او را در کوهدم مقتول ساختند اما حاقت بمطلوب خود فایز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بیگناه بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت به پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت همچنان با خان احمد در مقام نزاع و جدال درآمده آثار تسلط و استیلاء بظهور میرساند و کسان معتمد پایه سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید- خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف حکم متعرض مملکت دیگران میشد و الفیاد او امر پادشاهی نمیشود این دولتخواه او را گرفته دفع شر او نمودم اگر شفقت شهریاری شامل حال این دولتخواه گشته حکومت مملکت به پس را بقویض فرمایند مبلغ کذا برسم پیشکش پایه سریر اعلی فرستاده هر ساله باج و خراج ملازم میگردم و از نقود اموال جمشید خان مبلغی معتد به ارسال داشته میرزا سلمان و اماره و ارکان دولت تقبلات کرده توقع آن داشت که صیه شاه جنت مکان را که در حبالهٔ جمشید خان بود بحباله او درآورده به پس را باو ارزانی دارند.

اما خان احمد از میرزا کامران که مرد دلیر عاقل با رأی و تدبیر بود زیاده از جمشید خان خائف گشته از سلوکش ناهموار او متذکی بود مواثر عرایض بدرگاه معلی فرستاده در رد مقدس او مبالغه تمام نموده و عرض کرد که مملکت به پس جای هفت نفر از امراء عالیقدر قزلباش

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۷

است و بمیرزا کامران نسبتی ندارد و هر گاه امراء قزلباش آیند من متقبل و متعهد میشوم که آن ولایت را از ید متغلبه انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم و بهیچوجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود.

چون نواب سکندر شأن شـقفت تمام بحال احمد داشت و باسری که مکروه خاطر او باشد رضا نمیداد و از جرأت و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبه سلطنت نبود مقتضیات میرزا کامران شرف قبول نیافت سلمان خان و امراء استاجلو نیز در اردو بی‌الکاء مانده بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلمانخان را که هم داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب نموده به پس را بامراء استاجلو و خیرهم قسمت نمودند و شاهقلی سلطان قاجرلو استاجلو را الله و ریش سفید سلمانخان کرده کوچیشفهان را که ما به النزاع حکام به پس و به پیش است باو دادند و امرائی که از استاجلو تعیین شده بودند حسین قلی سلطان ولد نظر سلطان لله و مصطفی شرفلو و مهدی سلطان چاوشلو ولد ایغوت بیک و احمد سلطان آسایش اغلی و یکرلوردی خلیفه کنگرلو ولد جعفر سلطان روملو و شاهوردی سلطان جلالی اغلی چکنی بودند و زری که میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود بسده خرج امراء داده روانه گیلان گردند و احکام مطاعه باسم بایندر خان طالش و امیر حمزه ولد او و امیر سیاوش حاکم گسکر عز اصدار یافت که امداد و اعانت امراء مذکور بقدیم رسانیده چون سلمان خان و رفقای او بحدود گیلان قریب شد شاهقلی سلطان قاجرلو بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با او کنگاش نموده در مهمات به پس آنچه مصلحت داند باتفاق بعمل آورند اما چون آوازه توجه لشکر قزلباش بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان ولایت فومن قلمدار پسری را پسر جمشید خان نامیده او را [۱۹۵] باسم پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم سرمایه خود کرد و با میرزا کامران در مقام خلاف درآمده جمعی از سیاهیان فومن را با خود متفق ساخته از آنجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران از این قضیه آگاه گشته و برای آنکه مبادا میان او و مردم رشت مواضعه بوده باشد و به استظهار ایشان این دلیری از مردم رشت سرزده باشد در مقام مدافعه بر نیامد و فرصت آن نیز نیافت پسران جمشید خان را مصحوب خود گردانیده براسبه و مضطرب الحال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف بکوهدم آمد و قزاقهادر و جمعی که با او یکجهت بودند باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند و شیرزاد مظفر و منصور برشت درآمده سلطان محمود خان را بملازمت طیا جانب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برد که شرف دستبوس دریابد شاهزاده هر چند میدانست که جمشید خان سوای دو پسر او دیگر پسری نداشت اما بملاحظه مصلحت وقت اذعان قول شیرزاد نموده او را بضبط و ربط گیلان به پس ترغیب نمود شیرزاد مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاف حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زده باو متوسل گشت و چون خان احمد از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوز عظیم دانسته از طلب لشکر قزلباش پشیمان گشت و خود در مقام انتقام و استقبال او مبالغه تمام نموده در زمان لشکر بر سر او فرستاد لشکر به پیش بر قصبه کوهدم که مسکن میرزا کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و تا رستم آباد و حوالی طارم متعاقب او نمودند اما در این اثناء سلمان خان بمنجیل رسیده بود میرزا کامران از آمدن سلمان خان اطلاع یافته مخلص خود را از لشکریان خان احمد در موافقت با قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات او نمود محمدی بیگ سارو سولاغ که وکیل حسینقلی سلطان بود با دویست سیصد نفر قزلباش بکوهدم رفته او را با قزاقهادر و رفقاء بمنجیل آوردند و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۸

او ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همانشب بر سر خانه او بروند استدعای توجه سلمان خان کرده همان روز بمبالغه تمام خائرا کوچانیده و بکوهمدم برد و خان احمد از آمدن سلمان خان و رفتن میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را بمراجعت امر فرمود.

اما سلمان خان اطلاع نمود که میرزا کامران مرد محیل فتنه اندوز غدار است بسخنان او فریب نخورده و اولی آنست که او را بخون جمشید خان مواخذه کرده محبوس سازند و اول اتکاء او را منصرف شوند و در آنجا رحل اقامت افکنده در هنگام یاتر که درختان از برگ و بار عریان گشته و منجمده بید- پس را مجال مدافعه و منازعه نبوده باشد باتفاق بالاتکاء مذکور رفته بحیطه تصرف درآورم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان و بلده گوی چرب زبان بود بچرب زبانی سلمان خان را فریفته خاطر نشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استقلال من استعدادهای لشکر قزلباش کرد حالا که مرا ضایع تصور نموده راضی بآمدن شما نیست و هر گاه شیرزاد و سلطان محمود که نهضت پسری جمشید خان دارند و صاحب گیلان به پس باشند هر دو حکم ادنی ملازم او دارند

و فی الحقیقة هر دو گیلان باو تعلق خواهد گرفت شما را اصلا بمدد او احتیاج نیست بی‌آنکه او را منتی بر شما باشد من الکاه به پس را جهت شما مقنع و مسخر میسازم سلمان خان پسران جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاهقلی- سلطان نزد خان احمد رفته بود تا آمدن او و جمعیت امراء تابین انتظار کشید و بعد از چند روز شاهقلی- سلطان آمده نمود که خان احمد میگوید که حالا که پیشهای پیرگ و بار و هر پای درختی قدمایست وقت رفتن گیلان نیست صبر میباید کرد که زمستان شود این معنی فی الجمله فوت سخن میرزا کامران گردید و امراء عظام که جمع شده بودند همگی صلاح در رفتن دانسته از رحمت آباد کوچ کرده مهدیقلی- سلطان چاولشو را چرخچی کرده بیگرلو بردی خلیفه کنگرلو را جند اول نموده پیش رفته شیرزاد و سلطان محمود خان باتفاق علی بیگ و محمد بیگ ولد کار کیا احمد قومنی که در زمان شاه جنت مکان له و وکیل جمشید خان بود بمدافعه لشکر قزلباش از راه بیجار پس که طریق متعارف شهر رشت است بیرون آمدند و میرزا کامران راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش روانه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شده‌اند از احتیاط لشکریانرا در موکب پسری که بجای برداشته بود گذاشته خود با معدودی برشت آمد که خبری از شهر بگیرد و مقارن رسیدن او بمیدان سیاه گوراب که در جنب خانه جمشید خان بود چند نفر از چرخچیان لشکر قزلباش برشت رسیدند و شیرزاد در میدان [۱۹۶] مذکور چند نفر قزلباش دیده بر سر ایشان جلو انداخته میان غازیان

### گرفتار شدن شیرزاد

چرخچیی و ایشان محاربه اتفاقی افتاده و یکی از غازیان بی‌آنکه بحال او آشنا باشد او را بطعن سنان از صدر زین ربوده بخاک برانداخت و قزلباش متعاقب یکدیگر رسیده او را گرفتند اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده یازده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلمان خان و امراء قزلباش از دستگیری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت درآمده در میدان سیاه گوراب فرود آمده خیمه اقامت نصب نمودند.

اما لشکر گیلان که از راه بیجار پس انتظار ورود قزلباش می‌کشیدند آخر روز از ورود وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیرزاد خبر یافته از آنجا بعزم جنگ بشهر آمدند چون آواز سقید مهره ایشان بگوش غازیان رسید سلمان خان و امراء خود در هماتجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۶۹

و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و گیلانیان اندک زمانی تلاش کرده روی بوادی فرار آوردند چون میان بیشه و جنگل بود شب بمیان درآمد سواران قزلباش تعاقب نتوانستند نمود پیاده‌های کوهدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بقزوینه میرزا کامران بر منقسی ابقا نمیکردند مجملا خلق بسیار که گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده محمد بیگ و علی بیگ بقومن رفتند سلمان خان و امراء حقیقت حال بدرگاه معلی عرض کردند حسب الامر الاشرف شاهزاده جم جمشید خان را باردو فرستادند و سلمان خان در منازل جمشید خان فرود آمده امراء هر یکه در منازل مناسب نزول نمودند و قرابهادر را وکیل سلمان خان کرده بمقام استمالت رهنما درآمدند.

اما رعیت گیلان بهیچوجه با قزلباش رام نمیشدند و در بیشه و جنگل بسر برده با مخالفان میبودند و هر شب یکی از امراء یا جمعی از مردم کوهدم بقراولی رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند یکمرتبه محمد بیگ و علی بیگ نردبان بسیار ترتیب داده شبی رو بشهر آوردند که با نردبان بمنازل جمشید خان داخل شده سلمان خان را بقتل آورند قرابهادر و ملازمان سلمان خان که موافق

### قتل شیرزاد

بودند یکدیگر باز خورده چند نفر از یافیان گیلانی بدست درآمدند و بقیه آن مردم چون دانستند که لشکر قزلوا آگاه و در سر راه است نردبانها را الداخته قرار دیگر داده روز دیگر امراء نگهداشتن شیرزاد را مصلحت ندیده او را بقتل آوردند و بایندر خان طالش و امیر سیاوش و امیر حمزه خان از طرف گسکر و طوالش برشت رسیده سلمان خان را ملاقات نموده ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی نموده اما باطنا هیچ راضی نبودند که امراء قزلباش در گیلان دخل و تصرف داشته باشند و کارشکنی میکردند و چون رهنما در بیشه و جنگل پراکنده شده بازگشتی بحکام نمیکردند و منافعی بامراء عاید نشد ملازمان که بهپرس ناخت و غارت آمده بودند روی بتفرقگی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نیامد و امراء از قراولی و کشیک بتنگ آمده مهم گیلان را بر وفق دلخواه مشاهده ننمودند دل از حکومت آنجا برداشته قرار بیرون آمدن دادند اگر چه سلمان خان بایشمهی راضی نبود و بهیچوجه رضا بیرون آمدن نمیداد شاهقلی سلطان قاجلیه که مرد عاقل کار دیده بود درین باب غلو نموده بیرون آمدن از گیلان بحال خود و طایفه استاجلو صواب و اولی دانسته با میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش صلاح دیده ایشان نیز مرخیات گفتند این مرتبه مقدمه میانه امراء تمهید یافته صبح روز موعود پیاده‌های گسکر و کوهدم را از پیش و پس و چپ و راست انداختند که در میانه جنگل و بیشه سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان دستبردی نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم گیلان هماشب اطلاع یافتند چنانچه صبحی که قزلباش سوار میشد از یکطرف ایشان بیرون رفته از طرف دیگر گیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند و امراء عظام دو سه فرسخ راه جنگگ کنان رفته آخر روز بکوهدم رسیدند در هماروز میرزا کامران و بایندر خان و امیره سیاوش و قرابهادر بملاحظه پیش و پس از امراء جدا شده آخر روز بی‌آنکه وداع یکدیگر نمایند هر یکه از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امراء قزلباش پریشان و پیمانمان بدار السلطنه قزوین آمدند چون مسود این اوراق دربنسفر رفیق سلمانخان بود مقدمات مذکور برأی العین مشاهده نموده بود از اطناب احتراز نکرده بتفصیل در قلم آورد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۰

### گفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازیکرای خان تاتار بدست [۱۹۷] غازیان ظفر نشان بتدبیر ملک منان

### اشاره

چون در یورت قشلاق زمستان لوی نیل پایان رسیده شاهد نوروز عالم افروز نیلان نیل ترکی بفرخی و فرخندگی جلوه ظهور نموده و نسیم عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار و لشکر غازیگری از هجوم جنود فرخنده ورود ریاحین و ازهار راه انهدام و فرار پیمودند و ابراهیمخان ترکمان چنانچه بتحریر پیوست جهت تمهید بساط مصالحه رواله جانب استنبول شد چون الکساندر خان والی گرجستان کاخت که همیشه از منسوبان این دودمان ولایت نشان بود با رومیه مدارات و مواسات نموده اظهار ایلی و اتقیاد نموده بود در میانه او و سمایون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلکت هواخواهان ایندولت ابد بنیان میشمرد شیوه کلفت و عناد مسلوکه بود الکساندر خان را نیز باطنا بدوستی و موافقت رومیان متهم میداشت هر چند سمایون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اول حال که له پاشا بشیروان آمد و با رومیه خصومت و عناد بنیاد نهاد مکررا میانه او و عساکر عثمانی درین آمد و رفت محاربات عظیم روی داد و در این سال که رومیه ذخیره بقلاع تفلیس و گوری و خیره میفرستادند باتفاق امام قلیخان بیگلر بیگی قزاغ سر راه برومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی‌نهایت بدست آورد.

اما بمصداق و لیطمئن قلبی اراده خاطر نواب سکندر شأن و ارکان دولت ابد بنیان بدان تعلق گرفت که صیانه سمایون خانرا جهت نواب جهانبانی خواستگاری نموده خاطر از دوستی او بانکلیه جمع دارند و مهم الکساندر خانرا برأی و صلاح او فیصل دهد مسبب خان شرف الدین اغلی تکلو را بدین خدمت نزد سمایون خان بگرجستان فرستادند مشار الیه قاطعا بدین مواصلت افتخار نموده اظهار بشاشت و خرمی بی‌اندازه کرده اما باطنا گرجیان بجهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نبیشدند و بیهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب ضروری دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند درین اثناء خبر آمدن غازیگرایخان تاتار و صفی گرایخان بشیروان متواتر شد و امام قلیخان قبل از ورود لشکر تاتار کومکت بسیار بجهت بیکر خان بشیروان فرستاده بود و عثمان پاشا نیز دلدلوانجی رومی را با جمعی از لشکر روم از بیگلر بیگی قزاغ دربند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند ارزنطرف بیکر خان و امراء قاجار و جاکرلو و قرامانلو و غیرهم که در شیروان بودند بمدافعه لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین شماخی و شابران بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد غازیگرای خان که در محاربه قزلباش دلیر شده حسابی ازیشان نمیگرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجولان درآورده آثار مبارزت و دلاوری بظهور میآورد و در اثناء کر و فر بجمعی از غازیان قاجار دوچار شد و راه خلاصی و نجات مسدود یافته از تقدیرات ایزدی دستگیر و اسیر پنجه تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات بیکر خان و امراء قزلباش وزیده بقلر و نصرت اختصاص یافتند و مخالفان شکسته و پریشان حال بی سیر چنود ادبار گشتند و روی بوادی فرار آورده صفی گرای خان بعد تشویش جان از آن مهلکه بیرون برده تا یورت اصلی خود خان باز نگشته و بیکر خان بدیخدمت نمایان در میانه اقران سربلندی یافته مورد نوازشات و الطاف پادشاهی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۱

گشت اما چشم زخم روزگار باو رسیده در هماسال بهلو پر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد چند گاه خلیفه انصار قراداغو بایالت شیروان منصوب گردید.

### گرفتار شدن غازیکرایخان تاتار بدست غازیان قاجار

اما چون اراده ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شیروان بتصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار گسترده شود اتری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشد و خلیفه انصار در شیروان کاری نساخته عقریب طبل ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید، درفت تا ملکک آن جهان گردد، و بجهت فوت خلیفه انصار و بازگشتن موکب همایون بعراق و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از امراء قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه بتفصیل آن حالات هر یکک در محل خود رقم پذیر کلکک بیان خواهد گشت بالجمله چون غازیگرای را باردو آوردند او را مصحوب جمعی از معتمدان بقلعه الموت که در مابین قزوین و گیلان واقع است و از قلاع مشهوره روزگار است و سالها مقر [۱۹۸] سلطنت ملوکک اسمعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند و چون مدافعه سمایون خان در فرستادن صبیه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امراء عظام تا موازی بیست هزار کس متوجه گرجستان شدند که مهمات الکساندر خان و سمایون خان را بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام اعتذار درآمدند الکساندر خان ترجمان اطاعتی که برومیه نموده بود و خراج بقزلباش نداده بود تقبلات نموده بمیرزا سلمان و امراء توسل جست و ایشان نیز صلاح دولت در آن دیدند که صبیه او را نیز بحباله نکاح شاهزاده نامدار کامکار در آورده او را بدوستی این دودمان علاقت مکان و مخالفت رومیان قسم دهند فیما بین آمد شد وقوع یافته الکساندر خان بعد از آن که خاطر از کید و غدر میرزا سلمان و امراء قزلباش جمع کرده نزد ایشان آمده فیما بین ملاقات روی نمود سمایونخان نیز باتفاق مسبب خان بداتجا آمده و امراء عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیما بین وقوع یافت سمایون خان را آورده ایشانرا بیکدیگر صلح داد و مواثق مئت مسبحا بخانع که خاتم باصطلاح گرجیان صلیب است و انجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دودمان ولایت نشان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومیه رفیق لشکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و امراء بآوردن دختران تنها راضی نشده اراده نمودند که هر کدام یکی از پسران خود را در موافقت امراء باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند و خوانین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته الکساندر خان کستندیل میرزای پسر خود را که در آنوقت دوازده ساله بود و سمایون خان لوارصاب میرزا نام که در همان سن بود بملازمت عالی فرستادند و میرزا سلمان و امراء از جانب نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی خلعتهای فاخر پادشاهانه بایشان دادند و الکساندر خان التزام ادای باج و خراج چند ساله که نداده بود نمود ملغ سه هزار تومان رایج شاهی حرقی بجهت سرکار خاصه شریفه و یک هزار تومان بجهت نواب جهانبانی و یکک هزار تومان جهت اقامت میرزا سلمان و امراء و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مرد بهبود متمول صاحب مکنت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه مزبور را مؤدی ساخته و التماس نمود که عیسی خان برادر او را در گرجستان گذارند که خود معاش داده نگاه دارد و همچنین سمایون خان داود خان برادر خود را که نزد الکساندر خان بود طلب داشته هر دو متعهد شدند که با برادران سلوکت پسندیده نموده

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۲

غدر ننمایند و هر کدام محلی از الکاء خود مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذرانند و عسرت معاش نکشند اما هر دو در باب برادران بعهد و میثاق وفا ننموده در اندک زمانی بدفع ایشان پرداخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن نبود کسی ایشانرا بدین حرکت مواخذه ننمود.

القصه میرزا سلمان و امراء عظام مهمات گرجستانرا بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته خاطر از مهمات حکام گرجیی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و با پسران و دختران مذکور و زر کم جامعی باردوی معلی رسیده حقیقت مهمانی که ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریفشان گردید و از آنجا ییلاق میدانجوق رفته چند گاه در ییلاق کاباب عشرت و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سلطان- پادشای سردار بجانب استنول بتحقیق پیوست در آن سال از جانب رومیان دغدغه نبود و ابراهیمخان جهت امر مصالحه رفته مهم گرجستان بر وجه مسطور فیصل یافته بود و در آنوقت لشکر قزلباش در شیروان اقامت داشت و از خراسان اخبار عصیان و طغیان امراء شاملو و استاجلو میرسید و دغدغه آن بود که مبادا امراء استاجلو که از گیلان بیرون آمده‌اند بجانب خراسان رفته فتنه انگیزند معاودت موکب همایون بعقر سلطنت مناسب حال نموده در هنگام یاتر که هوای ییلاقات بسردی گشید رایات منصوره متوجه عراق گشته در ضمان سلامت بعقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دار السلطنه قزوین واقع شد.

### ذکر خروج قلندر در کوه گیلویه و مآل حال آن بد اختر بالتفاتهای قضای ملک داور

### اشاره

[۱۹۹] از سوانح ایتسال خروج قلندر است که در کوه گیلویه بوقوع پیوست مجملی از ایتوالعه غریبه آنکه در اوایل این سال شخص قلندری که باسمعیل میرزا فی الجمله مشابهتی داشت و بطریق اسمعیل میرزا دو دندان پیش نداشت یا بجهت رفع اشتباه العلم عندالله خود کنده بود بمیانه الوار کوه گیلویه رفته ابواب حیله و تزویر گشود و اظهار کرد که من اسمعیل میرزایم که جمعی حرام نمکت با یکدیگر متفق شده قصد قتل من داشتند بنابر مصلحت چاره جز غیبت و فرار ندانستم در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلوائی اغلی خوابیده بودم دیدم که جمعی که عداوت من در دل داشتند بر دور خوابگاه من درآمده اراده دخول داشتند من در پنجره آن خانه را شکسته خود را بیرون انداختم و از رخوت سلطنت و پادشاهی عریان گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران گشته

در گوشه مخفی گشتم آن جماعت علامی را که بمن مشابهتی داشت آنجا آورده خبر کردند و شهرت دادند که شاه اسمعیل فوت شد و من دو سال در کسوت قلندران از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصا ولایت روم سیر میکردم و نیک و بد آن ملک را بنظر احتیاط درآوردم و تا غایت این راز سربسته بکسی اظهار نکردم و صبر میکردم که اکثر اعادی من یکت یکه بجزای عمل رسیدند و چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعادی و مکر افسادی فی الجمله جمع شد خود را ظاهر ساختم و استناد الله تعالی از بقیه اعداء انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک روملد عزیمت تسخیر ملک روم خواهم کرد و چنین و چنان خواهم نمود و در تلفوح نشاء بگفتن لوفهای بیگانه بکار برده خیالات فاسد بکتاخ دماغ راه داده لافهای گزاف میزد و همه کس را وعده‌های جمیل داده به ایالت و دارائی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۳

میکرد آن نادانان صحرائی بسخنان واهی آن ابله طراز از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قضیه فوت اسمعیل میرزا بی‌گمان وقوع یافت مردم دور دست که از نه کار خبردار نبودند آن هذیانات و حکایات دروغ بفروغ محتمل الوقوع پنداشته رفته رفته خبر او در میانه قبایل الوار انتشار یافت و از مرتبه خفا بدرجه ظهور رسیده مردم آن حدود از اطراف و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش میآوردند قلندر مذکور روابح کار خود را در میان آن گروه بیحقل دیده اساس پادشاهانه و بساط خسروانه گسترده هر کس بملازمت میرسید سجده و پای‌بوس بطریق معهود وقوع میبافت و دختران صاحب جمال که در هر قبیله بود بر سبیل نذر میآوردند که شرف فراش او دریابد مجملا آن دیوانه عاقل نما از کثرت و ابله طرازی دکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را مناصب عالی نامزد نموده بترتیب لشکر فرمان داد چنانچه عدد لشکرباشی که از قبایل جاکی و جوانکی و بندانی و سایر قبایل و عشایر الوار جمع آمده بودند به بیست هزار رسیده با لشکر عظیم که بر سر داشت بر سر دهدشت که حاکم نشین کوه گیلویه است آمد. طوایف اقشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن ولایت که در اردوی معلی بود اعلام نمودند جهت دفع قلندر بر سر اولاد خلیل خان که سرکرده ایشان رستم بیک بود جمع شدند بین الفریقین مکررا محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند جمعی کثیر از اقشار و الوار در این معارکت بقتل آمده از قضای الهی رستم بیک پسر خلیل خان مقتول شد و قتل او بسبب تسلط و استیلاء قلندر گشته طبقه اقشار از مقاومت عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه درین قضیه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از نساء و صبیان آن طایفه اسیر نموده و احکام و مناشیر بالقاب و جوانب فارس و خوزستان فرستاده باحضار هواخواهان امر مینمودند چون موکب همایون اعلی بادشاهی دور و در سرحد آذربایجان بمشاغل عظیمه مشغول بودند حکم او بهر جا رفت مردم اکثر محال قریه چاره جز اطاعت ندیده بمصلحت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مرد بیعقل ابله طراز بود بمدلول این مصراع که:

«چراغ کذب را نیرو فروغی: روز بروز سخنای کذب آمیز او بر الوار ظالم شدن گرفت و طلاعی آن قوم درباره او مزدد خاطر گشتند و آوازه آمدن خلیل خان نیز انتشار یافت قلندر بعضی از الوار بدگمان و بی‌اعتماد گشته دست از محاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید شجاع الدین که بدندان متعشی در آتوفت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید و الوار را رخصت خانه‌های خود داده امر کرد که در وقت استحضار حاضر شوند اما خلیل خان اقشار حاکم کوه گیلویه که در درگاه معلی بود از آوازه خروج [۲۰۰] قلندر رخصت یافته متوجه آن صوب شد و چون بآن حوالی رسید بدوقان جماعت الوار سمایندائی بهواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاربه مشغول شدند و در دره کوهی که یک راه پیش نداشت کمین کرده در وقت عبور خلیل خان از بالای کوه سنگ عظیم سر میدادند و تیر و تفنگ میانداختند از قضا

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۴

الهی تیری بر خلیل خان آمده کشته شد و از کشته شدن او عازبان اقشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل و غارت برآوردند و این معنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گشت چون خبر قتل

### محاربه خلیل خان با لشکر قلندر و کشته شدن او

خلیل خان بقلندر رسید از دزفول باز متوجه کوه گیلویه شد و دیگر باره جمعیتی عظیم بر سر او واقع شده بر سر دهدشت آمد و خواست که چند روزی که پره از روی کار او نیفتاده از لذات نفسانی کام ستانی کرده گروری از روزگار گیرد اما چون آوازه قتل خلیل خان و استیصال دودمان اقشار منصور بنزدیک و دور رسید و فوج سمیع همایون گشت اسکندر خان برادر زاده خلیل خانرا بایالت کوه گیلویه منصوب ساخته روانه آن صوب نمودند و امت خان بیگلر بیگی فارس و امراء دوالقدر حکام فارس بدفع فته قلندر و امداد اسکندر خان نامزد گشتند و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان جمعی از لشکر فارس را بسرکردگی دورای خلیفه بجانب کوه گیلویه فرستاد اسکندر خان و طایفه اقشار بدیشان پیوسته باتفاق روی بدهدشت آوردند و آن جمعیت و ازدحام که در اول بر سر قلندر واقع شده روی بفرقه و پراکندگی آورده بود درین هنگام که لشکر فارس بمدافعه او شتافتند چون فی الجمله پرده از روی کار او افتاده بود و عقایدا خواص الوار درباره او نقصان پذیرفته کسی از اطراف و جوانب بامداد او نیامد لاجلاج در دیوار بست آن قلعه بحصن اختیار نموده اندکی مردمی که با او بودند دو سه روز حرکة المذبوحی کردند از این طرف عازبان دوالقدر هجوم آورده داخل دیوار بست شده جمعی را که بجنگ مشغول بودند بقتل آوردند و قلندر را در همان خانه که میبود گرفته کشان کشان بیرون آوردند طایفه دوالقدر میخواستند او را زنده بدرگاه معلی فرستند عازبان اقشار هجوم نموده او را بخلاص رضای دوالقدران بقتل آوردند

### قتل اسکندر خان حاکم کوه گیلویه

سر او را بدرگاه والا فرستادند و در هنگامیکه موکب همایون در تربت حیدریه خراسان نزول نموده بمحاصره قلعه ترشت مشغول بودند بنظر اشرف رسانیدند و آنش دگی ابله طراز در کوه گیلویه متطفی گشت و اسکندر خان در ایالت کوه گیلویه مستقل شده اما بعد از اندک زمانی جمعی از مقدمان اقشار بر سر شاهقلی بیگ ولد خلیل خان جمع شدند او بهوس حکومت کوه گیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیده خود را شاهقلیخان نام نهاده لوای حکومت برافراشت اما حسن بیگ ولد عبداللطیف بیکه اقشار که از افراد خلیل خان و میرزاده‌های سلسله اقشار بود با او در مقام خصومت درآمده خود را حسن خان نامیده جمعی از طوایف اقشار ایالت او را پذیرفته با شاهقلی خان خصومت آغاز نهادند و بین الجانبین کلفت و عناد قایم بود و از یکدیگر هراسان در ولایت مزبور اقامت نموده آن ملک در میان هر دو مبغض و مقسم گردید تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که هر دو در

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۵

شیراز بسلامت رسیدند شاهقلی بدست حسنخان مقتول گشته حکومت کوه گیلویه باو انتقال یافت القصه بعد از قضیه قلندر مذکور دیگر قلندران بگی را هوس اسمعیل میرزائیت در سر افتاده در چند محل این غوغا و شورش بهم‌رسیده در هر چند روز اسمعیل میرزائی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع شده باز پراکنده میشدند یکی در لرستان و مجهول پیدا شده پیدولقان اکراد و الوار قلمرو طیلسکر بر سر او جمع شدند و لشکرباشی بده هزار رسید و امراء و ارباب مناصب تعین نموده در آن سرحد آغاز فته کرد و کس نزد سولاخ حسین تکلو فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دلالت کرد و حکم وکالت بجهت او فرستاد که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن- السلطنه باشد سولاخ حسین بمقتضای عقل دفع او را بدایهٔ در اطاعت و انقیاد اولی و انسب دانسته سخنان او را بقدم قبول تلقی نمود تصدیق اسمعیل میرزائیت او نموده و اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده بارخانه‌های پی در پی فرستاده التماس تشریف حضور او کرد و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلندر بچاره بلور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه چمچال گردید سولاخ حسین و اعیان تکلو بسلامت رسیده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را از هم پاشیده در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خراسان خود نموده در دار السلطنه [۲۰۱] قزوین نزول اجلال واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاد و ثواب جهانبانی در خیابان میدان اسب قپای بابروط در او پوشیده آتش زدند و با وجود آن موجب تنبیه قلندران بی سر و پا نشده دیگری در طوالش این آرزو کرد جمعی نادان بی‌عاقبت بر سر او جمع شده بدارالارشاد اردبیل آمده در آنجا بجزای عمل رسیدند و دیگری در غور و حدود غراه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از خرد مفشان فته طلب آن سرحد بر سر او جمع آمده آغاز فته کردند.

### کشته شدن حسین سلطان و برادرش علیخان سلطان در جنگ قلندر غراه خراسان

حسین سلطان اقشار حاکم غراه متوجه دفع فته او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و غوریان غالب آمده از قضای ربانی حسین سلطان در معرکه کشته گردید و طایفه اقشار منهزم بغراه آمدند و حقیقت پایه سریر اعلی عرض شده علی خان سلطان برادرش که در درگاه معلی پرزباشی زمره قورچیان اقشار بود بجای برادر منصوب گشته بغراه آمد و بانتظام خون برادر بر سر قلندر بغور رفت اتباع قلندر آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه اقشار در این مرتبه نیز کاری نساخته یکان سلطانان قوم ایشان حاکم غراه شده چون باُتجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذاب قلندر بر اتباعش ظاهر شده عاقبت بقتلش پرداختند.

مجملا تا چهار پنج سال آغاز دولت نواب سکندر شأن زمزمه و گفتگو جناب اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۶

### ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت آن ولایت بتدبیر فرمانده کشور کیون و مکان که در سنه ثیان ثیل تسع و ثمانین و تسعمائة وقوع یافت

### اشاره

در قضایای سال گذشته مرقوم کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرتاک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علی قلی خان شاملو بیگلر بیگی هرات و مرشد قلیخان بکتاش استاجلو و اتباع و آمدن ایشان بر سر مشهد مقدس و بیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود امیر خان و امراء ترکمان بجهت تعصب اویماقیت در آن باب بگفتگو درآمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیشنهاد همت ساخته بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهمات خراسان را در عهده اهتمام محمد خان ترکمان نموده او را باتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که مقالب خون پدر بود و قورخمس خان و بعضی از امراء و لشکریان بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش آتش آن فته را منطفی گردانیده امراء خراسان را از مخالفت نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورند و الا بنوعی که مقتضای وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه دو هوائی که در میانه قزلباش پدید آمده مفقود گشته همگی سر از یک گریبان بر آورند و ایشان بر حسب فرمان روی براه آورده روزی چند در عراق ترتیب قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلی خان و مرشد قلیخان نیز عزیمت مشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را اخبار نموده در موکب همایون شاهزاده کامگار نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرائی که با آن طبقه همعهد بودند همگی با لشکرهای آراسته باردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود مشهد مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست که باُواژه داد و دهش قشون و لشکر موفور فراهم آورده با آن گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل و صادخل مشهد مقدس اخراجات مولگانه بر خود لازم آورده انعامات غیر مقدور میداد و بطرایف اویماق و سیاهان صلایق زر دادن داده از متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در طول ایام جمع آمده در آن بلده متبرکه مسکن گرفته بودند توقعات عنیف کرد و چون شیوه مصادره و مواخذه او از حد اعتدال تجاوز نموده هیچ در یمن و یسار نگذاشت دست جسارت بخزانه معموره سرکار آسمانه مقدسه و حلی و زیور آن روضه متبرکه دراز کرده جمیع قناديل و شمعدانهای طلا و نقره را مساعده گویان تصرف نموده صرف طوقه و سرصوات لشکریان کرد و از این جهت بود که مطالب او بحصول نمی‌پیوست و آنچه با خود میاندیشید بر عکس مطلوب نتیجه میداد و تأیید نمییافت.

القصه [۲۰۲] محمد خان و اسمعیل قلیخان با امراء و لشکریان که برفاقت ایشان مأمور بودند بمشهد مقدس رسیده و بعد از وصول بدان بلده متبرکه میانه محمد خان و علی قلیخان مراسلات موحشت آمیز واقع شد.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۷

اما ایشان بمقله آنکه محمد خان بجهت تعصب اویماقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود هیچ اثری نکرد مدعای علی قلیخان آن بود که میانه ما و مرتضی قلیخان آتش فته و نزاع بنوعی اشتعال یافته که باُب موحشت و نصیحت منطفی نمیگردد و بهیچ وجه موافقت ما و او ممکن نیست؛ اگر او را تغیر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امراء عظام دهند که با پادشاهزاده کامکار که بجگم پدر عالیمقدار درین سرحد است موافقت نموده در وقایع و حوادث از سخن و صلاح له و بیگلر بیگی بیرون نرود بصلاح و صواب اقرب است ما همان بنده دولتخواهیم که بودیم.

محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده نخوت و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه اینگونه حکایات ندادند و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معلی نیز جمعیت عظیم واقع شد.

اما علیقلیخان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس ندیده چون از اطوار درویش محمد خان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن دانستند که نخست متوجه تنبیه و تأدیب درویش محمد خان شوند اگر امراء مشهد بگومک او بیرون آیند در صحرا فیما بین صورت ملاقات اتفاق افتاده آنچه در مکمن غیبت مستور باشد بحیز ظهور آید و الا خاطر از مهم نیشابور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان از طرف مشهد پیچیده متوجه جانب نیشابور شدند بقاطم آن بلده رسیدند.

### آمدن علی قلیخان بعزم تسخیر قلعه نیشابور

درویش محمد خان باستحکام و ترتیب اسباب قلعه‌داری پرداخته و دروب شهر را مسدود ساخته سیر ممانعت در روی کشیده ایشان قلعه را مرکوزار در میان گرفته سرانجام یراق قلعه گیری مشغول شدند محمد خان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان به نیشابور مطلع شدند برأی خطا انديش و تدبیر ناصواب خالی گذاشتن مشهد مقدس را صلاح ندیده دفع این حادثه را آسان شمردند و خود در شهر توقف نموده جمعی از لشکریان بسرکردگی اسمعیل قلیخان چکنی بامداد و کومکت درویش محمد خان مأمور ساخته روانه آن صوب کردند و در حدود نیشابور بین الفریقین محاربه بوقوع پیوست و نسیم اقبال بر لوای دولت امراء جاسبی وزیده منسوبان

حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل خان و بداغ خان و اتباع ایشان راه انهزام پیموده شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند این معنی ازدیاد شوکت و قدرت امراء عباسی گردیده محمد خان و مرتضی قلیخان و امراء مشهد فی الجمله خفیف گشته آن طبقه دلیر شدند و لشکر مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافتند در شهر خزیدند و رقه رقه آن کثرت و ازدیاد روی در کمین نهاد و امراء عباسی خصوصا طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور هجز و زبونی ایشان اراده نمودند که چون بر حسب اقتضای فطنا اینگونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره نواب سکندر شأن رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده‌اند بکارگری دست توسل بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل الهی زده آن حضرت را بسمت والای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر همگنان ظاهر شود که سعی و خدمتی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۸

که مینماید در راه آن حضرت است و دوست از دشمن متمیز گردد در این باب با علی قلیخان لله گفتگو کرده چون رقم خلافت و پادشاهی آن حضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود همگی نیک خواهان این رأی را مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی عازم و جازم شدند.

## ذکر جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی بر تخت سلطنت خراسان

### اشاره

در تیلان ییل ترکی موافق تنبع و تمانین و تسعمائة در روزی که قمر در بیت الشرف و مسعود ناظر کواکب منحوسه در حضیض و بال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت و پادشاهی آراستند و آن شاهنشاه کشور اقبال را بزیور و قاعده سلاطین بر آن مسند جلوس فرموده و اسم سامیش را که تا غایت بین الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هر چند آن حضرت را بجهت خردسالی و حداثت سن مدخلی در این امور [۲۰۳] نبود و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار باشد نمیدانند اما بدستیاری کارکنان فطنا و قدر این امر عظمی بی‌اختیار بوقوع پیوست مضامین و احکام بطغرای پادشاهی مزین گشته سکه و خطبه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت وضبع و شریف زبان بهنیت و مبارکباد گشاده اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت و مثابعت و جانسپاری بظهور میرسانیدند و زیاده از دیگران میر محمد یوسف نیشاپوری ولد میر شاه حسین که از عظماء آتولایت و پدرش در اردوی معلی منشی الممالکی بود در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده میر محمد یوسف خان لقب یافت و فی الحقیقة تاریخ سلطنت و پادشاهی آن حضرت «این سال فرخنده فال است» و جون این خبر بمشهد مقدس معلی رسید موجب دلتنگی و پریشان حالی محمد خان و لشکر مشهد شده حقیقت این حال بدرگاه معلی عرضه داشت نموده مصحوب قاصدان صبا رفتار آذربایجان فرستادند چون الله سبحانه و تعالی جوهر وجود آن حضرت را در مشیمه خلقت درخشان و اختر بختش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی و لای آن حضرت در دلهای کافه انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند آوازه جلوس بهجرا رسید موجب مسرت و شادکامی میگشت آثار علامات غیبی عالمیان را از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله چون این خبر سعادت ثمر در اردو شایع گشت همگنانرا موجب استعجاب میگردید چه تا غایت در دودمان صفوی چنین امری وقوع نیافته بود رقعهٔ حروف از صدر اعظم قاضی خان الحسینی استماع نمودم که در سالی که نواب سکندر شأن در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی مشرف الکسندر خان باردو آمده بود از من سؤال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم بلی بافواه چنین مذکور میشود اما هنوز بتحقیق نه پیوسته دیوان کمال اسمعیل در میان بود خواجه مشار الیه احوال شاهزاده را از آن کتاب نقال نمود در اول صفحه یمنی این قطعه بر آمد:

قطعه

خسرو تاج بخش و شاه جهان‌که ز تیغش زمانه بر حذر است

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۷۹ تحفه چرخ سوی او هر دمزده فتح و دولت دگر است

رأی او پیر و دولتش برناست‌دست او بحر و خنجرش گهر است

آسمان دوش با خرد میگفت‌که بتدبیک ما چنین خبر است

که بگیرد بتیغ چون خورشیدهر چه خورشید را بر آن گذر است

خردش گفت تو چه پنداری‌عرصه ملک او همین قدر است

نه که در جنب پادشاهی اوهفت گردون هنوز مختصر است

باش تا صبح دولتش بدمدکین هنوز از نتیجه سحر است بالجمله بعد از وقوع این حال امراء عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و

## رجوع علی قلیخان از نیشاپور بی‌نیل مقصود

اهتمام بسیار بظهور میآوردند اما درویش محمد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت و قلعه داری کما ینبغی کوشیده بیرونیان هر- چند سعی مینمودند گشادی نمییافت تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق نیز میرسید بالضروره صلاح در کوچ کردن دیده بی‌نیل مقصود از پای قلعه نیشاپور برخاسته روی توجه بجانب دار السلطنه هرات آوردند و امراء عظام رخصت یافته هر یک بالقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان چنانچه گذشت در میانجوق قراباغ باردوی نواب سکندر شأن رسید و با سنان پاشای سردار گفتگوی صلح بمیان آورده ابراهیم خان ترکمان چنانچه سبق ذکر یافت برسم رسالت روانه استنبول نموده بودند عریضه جانب عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ بسفر سلطنت آمدند و زمستانرا در دار السلطنه قزوین گذرانیده در اول سال یونت ییل بجهت فتنه خراسان بسراحالم اسباب آن سفر بپرداخته قورچیان را باخصاء امراء و لشکریان باطراف و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق وقایع آن سال مرقوم کلک شیرین مقال میگردد.

## ذکر توجه موکب ظفر نشان نواب سکندر شأن بجانب خراسان بجهت انطفاء نایره فتنه و فساد خراسانیان

### اشاره

چون زمستان تیلان ییل ترکی بسپارکی و فیروزی جلوه ظهور نموده مشاطه ربیع و فروردین نقاب احتجاب از رخسار نوخوسان ریاحین [۲۰۴] برداشت و بهار دلگشا صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده لوای نزهت و خرمی در صحن زمانه افراشته شاه و شاهزاده نامدار کامکار در مقر سلطنت پایدار بعیش و حضور اشتغال داشتند نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی بخواستگاری صبیه میرزا سلمان رغبت نموده از روی میل و خواهش تمام او را بحباله نکاح درآورده میرزا سلمان جشن پادشاهانه آراسته مجلس عقد بر وجه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی که شایسته این امر است از چاشنی بظهور آمده مقرر شد که درین سال بترتیب یراق و اسباب و تجملات ضروری آن پرده نشین سرادق عزت پردازند که بیقضای زمانی عروسی و زفاف در سال دیگر اتفاق افتد و میرزا سلمان بدین مفاخرت سر افتخار بایوان کیوان افراشته بیشتر از پیشتر در امر وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هر چند امراء و ارکان دولت بدین

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۰

مصاهرت و مواصلت راضی نبودند اما بنابر میلان خاطر شاهزاده رضاجو گفته اظهار اکراه خاطر خود ننمودند و چون اختیار خراسان بنوعی که مرقوم گشت میتوانر گشته پرده از روی کار امراء خراسان برخاست و آوازه سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در خراسان بعراق رسید و از درجه کمال بسرحد یقین رسید محمد خان و اسمعیل قلیخان و امراء که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعزم عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان و سایر دولتخواهان نواب سکندر شأن و منسوبان و مقربان شاهزاده عالمیان بشورش و گفتگو درآمده جهت انطفاء نایره فتنه و فساد خراسانیان عریضه بساق خراسان جزم نمودند هر چند این معنی موافق مزاج قورچی باشی و شاهرخ خان و امراء نبود و در مجالس جاثقی میگفتند که اعتمادی بسخن رومیان نیست مبادا چون نهضت همایون بجانب خراسان مسموع رومیان گردد سنان پاشا فرصت غنیمت شمرده در غیبت ما بجانب آذربایجان در حرکت آمده فتنه و آشوب در آن دیار وقوع یابد نهضت همایون بجانب آذربایجان و دفع شر دشمن بیگانه بهتر و بصلاح دولت قاهره لایقتر مینماید و اگر پادشاه زاده نامدار کامکار را که در خراسان بقدر اعتبار و اقتدار زیاده شده باشد که مخالفان اوزنگیه حسابی گیرند و امراء خراسان مطیع او باشند نقض بدولت ابد قرین نمیرسد میرزا سلمان و جمعی که خود را در دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ دم میدانستند امراء مذکور را از اهل نفاق شمرده بمضمون این مقال که:

هست آئین دو بینی ز هوس‌قبله هنق یکی باشد و بس استاد نفاق و خلاف جمعی که در رفتن خراسان تأمل داشتند مینمودند و در خلاء و ملاء بعرض نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان میرسانیدند که مطلب امراء در فسخ عزیمت سفر خراسان آنست که هنگامه دو هوائی در میانه قزلباش گرم بوده اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته‌اند انهدام نپذیرد که در درگاه معلی موجب اعتبار ایشان گردد و این گفتگو باعث آن شد که امراء لب از حرف ممانعت بسته در توجه سفر خراسان متفق گشتند و امیر خان موصلو نیز که در دار السلطنه تبریز بود بملاحظه خاطر نواب جهانبانی با بجهت امداد مرتضی قلیخان بمراسله و پیغام تجویز امضاء آن عزیمت نمود.

مجملا توجه جانب خراسان در خاطر کل امیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت اطمینان قلوب طایفه استاجلو سلمان خان ولد شاه علی میرزا پسرزاده عبدالله خان استاجلو را بمنصب دیوان باشیگری سربلند گردانیده مقرر شد که بطریق جد برحوم خود در ضمن مضامین مطاعه مهر زند و از بابت مکرمه شاه جنت مکان شهربانو بیگم که بحباله او درآمده بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند و چند نفر از امراء استاجلو را که در اردوی معلی بی‌الکاء بودند خصوصا شاهقلی سلطان قارنجه و احمد سلطان آمایش- اغلی و غیر ذلک بشفقت شاهانه مستمال ساخته مبلغ خرج بساق داده بمرافقت سفر خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امراء استاجلو که در خراسانند بر جاده خلاف مستقیم باشد بعد از مدافعه ایشان امراء مذکور را در عوض تعیین نمایند و سلمان خان و امراء و ریش سفیدان استاجلو متعهد آن شدند که کمان معتمد بخراسان فرستاده که ایل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده از مسلک خلاف و عصیان بطریق موافقت دلالت نمایند قرعه اختیار بنام شاهوردی بیک یکان هم مرشد قلیخان که از عظماء آن طایفه و در خدمت شاه جنت مکان مشیر و مشار الیه بود افتاد و پیشتر از توجه [۲۰۵] رأیات جلال او را بدین خدمت مأمور فرموده بخراسان فرستادند و جون از طیخان دولتقدر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۱

یگگر بیگی فارس تقصیر بساق واقع شده درین دو سه سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد لشکر فارس بهنانه ظهور و خروج قلندر که در کوه گلپویه واقع شد از بساق تقاعد نموده نیامدند رقم عزل بر صفحه احوال او و چند نفر دیگر از امراء دولتقدر فارس کشیده امت بیگ یوزباشی را که از عظماء و ریش سفیدان طایفه دولتقدر بود برتبه خانی و ایالت و دارائی و امیر الامرائی آن ولایت که تحفگاه سلیمان و دار الملک کیان بود منصوب گردانید امراء مجددا تعیین نمودند حکم شد که امت- خان از لشکر فارس جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت اسکندر خان افشار بکوه گلپویه فرستد و خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموکب ظفر قرین پیوندد و فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت که ولیخان تکلو حاکم همدان بیگگر بیگی قلمرو علیشکر و امراء آن سرحد و ولیخان افشار حاکم دارالامان کرمان با جنود آن ولایت عزیمت بساق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند.

مجملا سه ماه بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند بسراحالم اسباب بساق خراسان پرداخته و در هنگام ارتفاع محصولات عنان عزیمت بدانصوب در حرکت آمد و استمالت نامه‌ها بامراء خراسان مصحوب قورچیان قمر مسیر ارسال یافت که از روی اخلاص و شاهی سیوتی بر سر مرتضی قلیخان پرناک جمعیت کرده باتفاق او بموکب اعلی پیوندند و فتح فتح عساکر نصرت مآثر از اطراف و جوانب در ظل رأیت فیروزی آیت جمع میشدند و در اندک زمانی آن چنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباش را بدان مثابه نشان نداده‌اند در اثناء راه شاهوردی بیگ یکان از خراسان عود نموده بعضی معذرت‌ها از جانب مرشد قلیخان در فقاء عرض نموده در اثناء محاوره و گفتگو درشت خوئی کرده عاقبت مورد عتاب و خطاب گشته مواخذ گردید مهدی قلی بیگ ولد حسن بیگ چاوشلو نیز که قورچی تیر و کمان و از عظماء و معتبران طایفه استاجلو بود درین مراتب گفتگوها بنصب اویماقیت و حمایت ایل و عشیرت در مجمع امراء دلیرانه سخن میگفت او نیز چون صاحب داعیه و محمل اعتماد نبود مواخذ گشت سلمان خان و ریش سفیدان استاجلو باغوا و تحریک معاندان و دوستی شاهزاده عالمیان هر دو را بقتل آوردند.

اما علی قلیخان و مرشد قلیخان از وصول لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستان امنی حضرت ظل الهی اطمینحضرت شاهی از دار السلطنه هرات بیرون آمده امراء عظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشأنی اختیار نموده بودند همه بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزل تا بلدة المؤمنین سبزوار آمدند و در وقتی که موکب همایون شاهی بدامغان رسید ایشان در سبزوار بودند با وجود قوت و شوکت لشکر عراق که اضعافی مضاعف آن گروه بودند از دلیری خراسانیان و آمدن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردیده گمان مردم آن بود که فیما بین آن دو گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله عظیم واقع میشود و اکثر عظماء و ریش سفیدان این جنگ را مکروه میشمردند زیرا که طوایف قزلباش را قربات و خویشان به یکدیگر آمیخته جمعی در اطراف و جمعی در اینطرف بودند از امراء صلاح الدینی خصوصا قلی-

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۲

## گرفتار شدن فارنکرایمان تاقار بدست فارنان قاجار

بیگ قورچی باشی و شاهرخ خان سختانی که مشعر بر ترک مخالفت بود صدور میافت.

اما میرزا سلمان امراء مذکور را با نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد دو رنگی بایشان مینمودند ایشان بمصلحت وقت به- اظهار ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاد در روزی که اردوی همایون در مزینان نزول اجلال نمود خبر مراجعت خراسانیان در اردو شیوع یافت تبیین این مقال آنکه طی قلیخان و امراء عباسی بسبزوار رسیدند از ورود موکب همایون پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با ایشان از حیز قوت و قدرت ایشان بیرون است صلاح حال خود در آن دیدند که عنان از محاربه پیچیده هر یک بالکاء خود رفته قلاع خود را محکم سازند و الحق در آن وقت فکر درست و تدبیر صایب جز آن نبود مرشد قلیخان تحصن قلعه ترت اختیار کرده متوجه آن صوب شد و علی قلی خان و امراء هرات و خویزان آن حدود در رکاب سعادت انتصاب شاهزاده جهان ستان بدار السلطنه هرات رفتند و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده مرتضی قلیخان

اکثر امراء [۲۰۶] خراسان بموکب ظفر قرین پیوسته و چون خبر تحصن مرشد قلیخان در قلعه ثرت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح ندیدند در آن که اول خاطر از مهم او فارغ سازند و تا او در آن قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب ثرت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته سیه‌ها بر امراء و عساکر اویماقات تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه گیری کرده محصوران بمراسم قلعه‌داری پرداخته در اندک روزی تیربهای عظیم ترتیب یافته حوالها بلند ساختند و میرزا سلمان و امراء تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام می- کردند و مرشد قلیخان و اهل قلعه در محافظت و قلعه‌داری کما ینبغی ساعی بوده در مدافعه می- کوشیدند و سیه‌ها ریخته آثار جلادت بظهور میآوردند یک مرتبه دلیرانه بسیه ریخته اردوغدی خلیفه تکلو را که از امراء معتبر آن طایفه بود بقتل آوردند طهماسبقلی یک ولد قورخمس خان شاملو که اینچیک آقاسی باشی نواب جهانبانی بود در سیه بقتل رسید.

مجملا تا شش ماه از جانبین بازار محاربه و مصادمه گرم بود و محصوران باستظهار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه کرده اثری بر مساعی موفور بیرونیان مترتب نگشت و الحق بعضی از دولتمندان خصوصا قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان از بیم خونریزش راضی نبودند که قلعه به قهر و غلبه مفتوح گردد و در خفیه باُقایان و ریش سفیدان اویماقات در اثناء محاربه و گفتگو می‌گفتند که ایدواریم که شمشیر قزلباش در روی یکدیگر نکشند و مهم بصلح و صلاح فیصل یابد و فسادی که بسعی ساعیان روی داده بصلاح انجامد.

اما از بیم طعن خصماء و جاسدان در مجمع امراء لب از گفتگو بسته از خوف یکدیگر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۳

قدرت اظهار این مدعا نداشتند تا آنکه زمستان را در پای قلعه بپایان رساندند و بوروز عالم افروز سال فرخ فال فوی تیل ترکی ورود سعادت نموده سلطان چهار بالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراشته و مدت محاصره بطول انجامیده از جانبین بسنوه آمدند ریش سفیدان دولت قاهره که در هر اویماق بودند خصوصا شاملو و استاجلو و غیرهم از اینمقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صنادید و اعیان دولت بمیان آورده طبایع اندکی بمطالعه راغب گشت در اول حال که این گفتگو بمیان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امراء سید یک کمونه و از سادات و علماء میر ابوالمعالی انجو قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیخان را اهنیجت نموده بموافقت نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی دعوت نمودند که از مخالفت تحذیر نمایند.

مشار الیه فرستادگان را در قلعه نگاه داشته از قضیه بقتل آوردن شاهویردی یکه یکان هم او اظهار آزردگی بسیار کرده بسخنان حضرات و عقو و اغماض ارکان دولت اعتماد ننموده تا آن که شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم فارس با کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات او گشته از خدمت اشرف و نواب جهانبانی التماس عفو زلات و تقصیرات مرشد قلیخان نمودند و بعد از استجازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیخان ملاقات نمود.

چون محصوران از قلعه داری بتنگ آمده بودند بمصلحت وقت در مدارا و مواسا گشوده ابواب ستیز و آویز مسدود ساختند بعد از تکرار آمد و شد میرزا سلمان و امراء و عظماء نیز در جوار قلعه بمرشد قلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص و خلامی نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان مؤکد ساخت و قرار یافت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکشی سامان کرده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام و ریش- سفیدان خود را در مرافقت میرزا سلمان و امراء پایه سریر اعلی فرستاده که استدعای عفو تقصیرات او نمایند.

فرستادگان بوسیله امراء و مصلحتان بشرف سجده نواب اشرف و جهانبانی مشرف گشته مقضی المرام خود نمودند و از انجانب متاشیر عاطفت یاسم مرشد قلیخان پر عفو زلات و تذکر اداء حقوق خدمت چندین ساله شاهقلی سلطان یکان والله مشار الیه که در خدمت فاقگی نواب سکندر- شأن و فرزندان ارجمند سعادت نشان هر صدور یافت و با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب که مابین طریق دار السلطنه هرات و مشهد مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود مرشد قلیخان بودند که حریمت جانب هرات بی‌اختیار دست داد.

**[۲۰۷] ذکر توجه موکب همایون بجانب دار السلطنه هرات و بیان محاربه لشکر عراق و خراسان و غوریان و اغبزام لشکر خراسان بتقدیر خالق کن فکان**

**اشاره**

در هنگامی که اردوی معلی از قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد مقدس متردد بودند خواجه عبدالمؤمن هروی که از اقوام خواجه اختیار منشی بود از دار السلطنه هرات رسیده خبر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۴

رسانید که علیقلی خان و امراء و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند در رکاب مقدس شاهزاده جهان ستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته‌اند از کیفیت و کمیت لشکر استفسار شد زیاده از هفت هشت هزار نشان نداد میرزا سلمان و امراء را محمل استبعاب گشت که با این مایه مردم چگونه عساکر بمقابله عساکر نصرت نشان که ده برابر ایشانند توانند آمد و چه معاونت بمرشد قلیخان توانند کرد خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از این بیرون آمدن آنست که موکب همایون بعزم رزم ایشان از پای قلعه ثرت کوچ کرده مرشد قلیخان از تنگنای محاصره خلاصی یابد چون موکب اقبال پادشاهی بغوریان قریب گردد کوچ کرده خود را بقلعه هرات رسانند چه ظاهر است که هر گاه قلعه ثرت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهوره آفاق است در عرض یکسال میسر پذیر نخواهد بود و لشکر عراق و جهت استیلاء روميه و مشاغل عظیمه سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضروره مهم دلخواه نشئیت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلاء پسندیده نمود.

اما چون مقدر الهی خلاف آن بود صورت دیگر روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل قلیخان که با علیقلیخان بجهت قتل ولی خلیفه پدر او خصومت میورزید و ولیخان تکلو و اعیان آن طبقه که با طایفه شاملو و استاجلو صداوت قدیم داشتند بعد از تعارف بر احوال امراء عباسی اندیشه نمودند که چون علیقلیخان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه ثرت مطلع نیست عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بر سبیل ایلغار خود را بایشان رسانند که شاید ذات مقدس آن حضرت و علیقلی خانرا بدست آورند چه محتمل بود که هر گاه خبر برخاستن از پای قلعه ثرت بعلیقلیخان رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر هرات انداخته بتهیه اسباب قلعه داری پردازد فی الفور این مقدمه را با نواب جهانبانی در میان نهاده تأکید نمودند که همان روز با والده نامدار قرار ایلغار دهند و یک لحظه تأخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امراء اظهار این ارائه در خدمت نواب سکندر شأن کرده بایلغار عازم و جازم گشتند و امراء و ارکان دولت از بیم مقزریان لب

**محاربه لشکر عراق و خراسان در غوریان و اغبزام خراسانیان**

از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند در همان مجلس ولیخان تکلو با جمعی دیگر از امراء ترکمان و تکلو و غیرهم بچرخچی گری معین شدند و این خبر در اردو شایع گشته لشکریان بتعجیل اسبان و سرانجام ضروریات ایلغار پرداختند دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمده امراء عظام طوعا او کرها در رکاب اشرف نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان روی براه آورده تا کنار تیر پل لحظه از شبگیر و ایوار نیاسودند و آن مسافت بعید را در سه شباروز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز زمانه ملبس بلباس عاسیان بود قراولان لشکر ظفر قرین بکنار تیر پل رسیدند و قراولان اردوی علیقلی خان واقف گشته عنان عزیمت خود را بایشان رسانیدند علیقلی خان در آن حال حمل بر کذاب آن خبر نموده زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه ثرت گمان داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت بعید بود.

اما چون صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت غلغله هیور لشکر از کنار تیر پل برخاست علیقلی خان و امراء رفیق او سوار شده چرخچی قرار داده قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده بر سر یا بازداشتند از این طرف لشکر ظفر از سریل هیور نموده بعضی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۵

دیگر از آب معبر یافته هیور نمودند و مبارزان طرفین یکدیگر تلاقی گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان لحظه بساعده مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق ده برابر خراسانیان بودند اندک زمانی پای ثبات [۲۰۸] استوار کرده کوشش مردانه نمودند.

اما چون کوکبه اقبال نواب سکندر شأن و چتر همایون فال شاهزاده جهانیان با قشونهای آراسته نمایان شدند و چشم علیقلی خان و لشکریان او بآن لشکر پیشمار افتاد دستشان از کار و کارشان از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکریان صفوف سیاه ویران شده شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند غازیان قزلباش که یکدیگر میرسیدند بجهت تعصب قزلباشیت و هم کینی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند.

اما طایفه تکلو بر خلاف دیگر اویماقات شمشیر در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمانان و تکلویان چون باموال و اسباب رسیدند اندکی دست از تعاقب بازداشته بغارت و یغما مشغول شدند و نواب سکندر شأن و نواب جهانبان بمعرکه رسیده چون از حرارت هوا و مشقت ایلغار پیاده و سوار با طاقات طاق شده مراکب از رفتار مانده بود در همانجا فرود آمده در همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امراء بدار السلطنه هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده و شهر را ضبط نموده منتظر ورود رأیات جلال باشد اما علیقلی خان بعد از انهزام از شاهزاده فلک احتشام اعنی حضرت اعلی جدا شده از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی بیشتر از او از راه دیگر عزیمت هرات نمودند اکثر امراء معتبر که در رکاب اقدس آن حضرت بودند شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونخوار بیرون نبردند جمعی از عظماء معتبر ایشان که در آن جنگ بقتل رسیدند:

ابوالفتح خان شاملو ولد اغوربار خان و قباد خان قاجار و حاجی سلطان جغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسینخان که در آن حین وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیمخان برادر مرشد قلیخان و خوش خبر خان و خواجه علیخان کلانتر و غیره بود و جمعی کثیر از میرزادها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رضای امراء در قتل ایشان مبالغه نموده بر منقسی ابقاء نمیکرد و هر کس را از امراء بمبالغه و درخواست اقوام ایشان که با لشکر آمیخته بود التماس مینمودند او بر رغم امراء حکم قتل میکرد و بدین جهت مجددا میانه میرزا سلمان و امراء غبار نفار ارتفاع یافت.

بالجمله نواب شاهزاده نامدار و صاحبقران گردون اقتدار اعنی حضرت اعلی و چند نفر از قدویان جان نثار راه هرات پیش گرفته با وجود حداثت سن و خردسالی بدلالات خرد خدا آفرین از جمعی که مظنه بی‌اخلاصی داشتند جدا شده و ارباب نفاق را از خود دور کرده چون منشور دولت و اقبال آن حضرت بطغرای غراء توئی الملک من تشاء توشیح و تزیین یافته بود در ضمان سلامت نصف شب نشسته بود که داخل قلعه هرات شدند و جمعی از قدویان شاملو که در شهر مانده بکوتوالی قلعه مأمور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی‌اندازه کرده بشکر گزاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند و خاطر شریف آن حضرت از جدائی علی قلیخان آرام نمیگرفت و مشخص نبود که بر سر او چه آمده یا با کمال دل نگرانی چشم انتظار در راه داشتند که در همان شب پاسبانان دروب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسیده بشرف ملازمت اشرف رسید سلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرده خواجه افضل وزیر علیقلی خان و جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات جمع شده در استحکام برج و بارو و فصیل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب آن مهم مشغول گشتند در

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۶

آن شب بعد از ورود حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان برناک و اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر از امراء و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده بودند ایلغار نموده درگاه بدار السلطنه هرات رسیده در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها از کار افتاده قوت و قدرت تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آن شب در مدرسه میرزا استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبحی که اراده دخول بهرات نمودند دروب را مسدود و برج و باره را مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندر شأن و امراء گردید زبان اعتراض بر مرتضی قلیخان و رفقاء دراز کرده که چرا همان شب پیش از رسیدن نواب شاهزادگی شما خواب بر خود حرام نکرده داخل قلعه نشدید و الحق این تکلیف ما فوق الطاقه و عدیم الاستطاعه بود چه اکثر اسبان بجهت [۲۰۹] ایلغار چند روزه و ترددات جنگ و اشتداد گرما و حرارت هوا از کار مانده قدرت ایلغار چه قوت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که در یکشب از غوریان پیش بهرات رسند.

بالجمله اردوی معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیدند مدرسه میرزا بجهت دولتخانه شاهی و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت میرزا سلمان در جوار دولتخانه منزل گزید و امراء عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته فرود آمدند و شهر هرات را کالاحاطه بالدر در میان گرفتند و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات نموده زبان تشنیع و سرزنش بامراء دراز کرده ایشان را نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق منهم میداشت تا آنکه امراء از دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق نمودند و حاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در دست امراء بقتل رسید.

**ذکر کشته شدن میرزا سلمان و محاکمه با علی قلیخان و معاودت اردوی ظفر نشان بعزم سلطنت ابد بنیان**

**اشاره**

چون میرزا سلمان صبیه خود را بحباله نکاح نواب جهانبانی درآورده خاطر از سوء مزاج نواب جهانبانی که بجهت قضایای تبریز و بقتل آوردن حسین بیک وزیر و همشیره او و دیگر امور که مکرره خاطر انور شاهزاده عالمیان شده بود بخود گمان میبرد فی الجمله جمع نموده بود میرزا عبدالله پسر بزرگتر او وزیر نواب جهانبانی و میرزا نظام پسر کوچکتر او مقرب الخضره و انیس و جلیس بود خود را از قدویان نواب جهانبانی شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امراء و ارکان دولت قاهره بتخصیص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتضمرات و نفاق و شقاق منهم داشته خاطر نشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سه مدبر در حیاتند گلشن نواب جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نیست و گاهی بکنایه از این مقوله حکایات در مجلس میگفت و خود سناتی میکرد مقدمان اردو خصوصا تاجیکان صاحب داعیه بامراء در خفیه ملاقات نموده این مقدمات را خاطر نشان میکردند.

بعد از قضیه فتح غوریان سر رشته عقل را از دست داده تحکمات بامراء میکرد و صریحا ایشان را بتفاق متهم میداشت و امراء از اطوار نواب جهانبانی تفرس نموده بودند که سخنان میرزا سلمان عنقریب موثر خواهد بود و در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشتند و منتهز فرصت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۷

بودند در این اثنا میرزا سلمان اراده سیر گازرگاه کرده یراق و اسباب جشن عالی بآنجا فرستاده و جمعی از ندماء و مطربان و مضاجیان و مردم اهل طبع اردوی معلی را دعوت نمود که در روز موعود جشن ملوکانه آراسته باایشان صحبت دارد امراء عظام پسران و برادران و برادرزادگان خود را که از جهالت و دیوانه خزان اردو بودند قرار دادند که چون میرزا سلمان بگازرگاه رود بآنجا رفته مهم او را باتمام رسانیده و در روز معهود میرزا سلمان با جیش و لشکر خود سوار شده متوجه گازرگاه شد و تعین کرده‌های امراء که مقدم ایشان یوسفخان ولد قورچی باشی و ولیجاخان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادر زاده شاهرخ خان و امثال ذلک بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد قتل او بیکقصد شتافتند.

شخصی از آن مردم در حوالی گازرگاه آمده میرزا سلمان را از این حال آگاه گردانید و او فی الفور عطفه عنان کرده در کمال اضطراب رو بجانب شهر نهاده و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه بودند بتفاریق رو براه آوردند میرزاده‌های عظام بگازرگاه رسیده از مراجعت میرزا- سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دریابند بمهم او پردازند و الا بموقف دیگر اندازند.

آن جماعت باو نرسیدند و میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته بخدمت نواب سکندر شأن و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امراء آگاه کرد نواب شاهی باحضار امراء امر فرمود بعد از آنکه جمیع امراء و ارکان دولت جمع آمدند از امراء سؤال کرد که سبب چیست که با میرزا- سلمان که وزیر و معتمد علیه ما است درین مقام درآمده‌اید امراء در اول حال انکار کرده گفتند که ما را از شکایتی نیست اگر جهلا و اویماق قزلباش بی‌ادبانه سلوکی کرده باشند ما بدان رسیده هر کس راغب فساد شده باشد بجزا رسانیم درین [۲۱۰] اثنا آن جماعت در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم نمودند و کس بالادرون فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت و دشمن قزلباش است و ماده خلاف و نزاع قزلباش و عصیان و طغیان امراء خراسان جز بد سلوکی او نبوده و نیست و تا او دفع نشود این دو گروهی از میانه قزلباش برطرف نخواهد شد.

چون کار بآنجا رسید امراء عظام نیز بقدر از این مقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد تاجیکی است و جز رتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی ازو متوقع نبود و بلو نسبت نداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت کرده باعث فتنه و فساد گردد و حالا که قزلباش پرده از روی کار برداشته با او درین مقام درآمده‌اند اولی این است که او دامن از منصب وزارت درچیده ترک مهمات نماید مشار الیه اگر چه مرد عاقل بود و میدانست که این امور ساخته و پرداخته امراء است و بدون قتل او بچیز دیگر راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که منجر بدان شد که این حکایت در خدمت شاه و شاهزاده مذکور گردید از تعلقی که آدمی را بحیات میباشد و قطع تعلق از حیات نمیتواند کرد راضی بدان شد که مایحرف او را گرفته گذارند که در محلی ساکن گردد.

درین اثنا امراء عظام دعای دولت پادشاهی گفته برخاستند و یکی از امراء را با جمعی تعین کردند که اسلب کشیکه میرزا سلمان را نگاه دارند که تا فردا در باب او بهرچه امر و اشاره

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۸

نواب کامیاب اشرف باشد چنان نمایند چون میرزا سلمان در ازدیاد و اقتدار نواب جهانبانی سعی مینمود و بحسب ظاهر خود را از فدویان شمرده و میخواست که آن حضرت را در مملکت مذکور شریک و سهیمی نباشد از وقوع این حال دغدغه بخاطر شریفش راه یافته معتمدی را زاد اعاظم امراء فرستاده از مکنون خاطر ایشان استفسار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد نمودند که اصلا فتوری در اخلاص و بندگی ما نشده و عهد و پیمانی که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته‌ایم پایدار و استوار است خاینش چون میرزا سلمان همیشه تحریک ماده فساد نموده خاطر مبارک ایشانرا از ما دولتخواهان منحرف میسازد و ریش سفیدان قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او نیز بدانچه امر و اشاره عالی باشد مطیع و منقادیم.

چون نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان خاطر شریف از کید و نفاق امراء جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده رضای خاطری نداشتند راضی شدند که در باب او بر وفق رضای امراء عمل نمایند روز دیگر جمیع امراء در خانه قلی بیکه قورچی باشی جمع آمده کس بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب او در حیطه ضبط درآمد میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او را مقید و مأخوذ گردانیده چند روز تفحص اسباب

### قتل میرزا سلمان وزیر در هرات

و ما یعرف او کرده چون خاطر از آن مصر جمع گردید وجود او را با وجود معزولی موجب انعدام و بقای او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسب قلی بیگ موصلو یوزباشی ترکمان بادی زخم شده دیگران با تمام کارش پرداختند.

عجب سرد آمد این قصر دلاویز که تا جا گرم کردی گلیدت خیز سبحان الله آدمیزاد آنچه خیر خود میداند شر نتیجه میدهد و بسعی هر چه تمامتر جز بوسوسان اهل میساند بخارستان بلا دوچار شده گل خطا و زلل می‌چند میرزا سلمان بتصور آنکه بنیان قصر دولت خود را استحکام میدهد وسایل انگیخته نواب جهانبانی را داماد خود ساخت و باین مواصلت عروس دولت را سه طلاق بر گردنه چادر بسته باعث قطع رشته حیاتش گردید جسد مشار الیه بصد خواری و مذلت بر خاک هوان افتاده بود آخر الامر بتوجه صدور و علماء نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت.

مشار الیه از طبقه جاریه و اشراف و اعیان اصفهانست که سلسله نسب خود را بجابر بن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی حالات وزراء و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافت و الحق بوفور قابلیت و فضایل و کمالات از امائل و اقران ممتاز بود در زمان نواب سکندر شأن بمساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزراء اقتدار و استقلال یافت و باعتقاد آنکه در حدوث وقایع و ورود سوانح کثرت عدید و عدم و خیل و حشم دافع شمشیر قضا و سپر تقدیر میتواند بود بدین خیال محال پای از دایره ارباب قلم بیرون نهاده متابعت نفس اماره اختیار نمود صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید و بامراء ذیشان طالبانه سلوکی نموده تفوق و رجحان میجست تا آنکه از نتایج اعمال ناصواب هوی پرستی باو رسید آنچه رسید رتبه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۸۹

[۲۱۱] شاعری و سخن سرائی را بقدن کمالات آراسته فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آبدار بدیهه ازو بسیار سر میزد و اکثر اوقات در اثناء مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات هرایض مردم اهل را بنظم جواب نوشته قطعه و قصیده بدیهه بقلم طبیعت بتفکر و تأمل در کمال بلاغت و آراستگی لفظ و معنی بر صحیفه بیان میگذاشت در آن چند روز که بقتل رسید غزلی گفته بود که مقطعش این است:

خوبرویان چمو سر کشتن سلمان دارید بهر آنست که اندیشه او زود کشید این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد که در حین محاصره ثربت گفته بود:

بیت

بازم ز یار وعده دیدار میرسدذل در طبیدن است مگر یار میرسد

سلمان اگر رسید بلائی از آن منال‌گر عاشقی بلا بتو بسیار میرسد این غزل را در جواب غزل مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته است مطلع و حسن مطلع اختیار نمود:

غزل

عنان حسن بچشمان فتنه‌بار مدهدست مردم پر فتنه اختیار مده

ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن‌کلید گنج سعادت بدست مار مده القصه بعد از وقوع این قضیه امراء عظام عاقبت اندیشی کرده از نواب جهانبانی استدعاء نمودند که بنابر اطمینان قلوب ایشان صبیه او را مطلقه سازد نواب جهانبانی ایجاب ملتمس امراء کرده رضا بطلاق داد از اموال و املاک بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بقورچیان مقام اختصاص یافت و یکه دو ماه در امر محاصره ظاهرا فی الجمله تردد و اهتمام میکردند در این اثناء اخبار موحش از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان روم و قرمانفرمای آن مرز و بوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد نیران قتال اشتعال دارد و ارکان دولت قاهره از این خبر بی‌آرام گردیده صلاح در آن دیدند که با طیفلی خان طرح صلح افکنده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان بحرکت آورند شاهرخ خان مهردار در مقام دفع غائله و کلفت و نزاع درآمده خود یکه مرتبه پای قلعه رفته با طیفلی خان ملاقات نموده گفتگوی مصالحه بمیان آورد خان مذکور خود طالب این امر بود بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیما بین بدین قاعده تمهید یافت که طیفلی خان پسر بزرگ خود ولیجان میرزا که در آنوقت دوازده ساله بود بیرون فرستاده عریضه ضریعت آمیز بحضرت اشرف مصحوب پسر ارسال داشته عرض نماید که خمیر مایه این همه فساد میرزا سلمان بود چون او دفع شد ما همان غلام و غلامزاده این درگاهیم و عذر تقصیرات گذشته خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق وثیق صوفیه صفویه و حرمت پدر نامدار و برادر بزرگوار در خراسان بدستور خطبه سلطنت و پادشاهی باسم نواب سکندر شأن خوانده شده نواب جهانبانی که فرزند اکبر است ولیعهد دانند و مملکت خراسان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۹۰

بدستور بشاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی مسلم بوده باشد و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمساتی که داشته باشد عرض نماید که بوساطت یکخواهان بحر انجاح اقتران یابد اگر چه امراء بکلو

### مصالحه طیفلی خان با امراء

خصوصا ولیخان راضی باین معنی نبود اما چون اغوامی صلاح اندیشی در ضمن این مصالحه منظوی بود سبب خان شرف الدین اغلی تکلو را که ریش سفید و بزرگ زاده آن طایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود بمصالحه راغب ساختند و او ولیخان را از عناد و لجاج گذرانیده چون ماده نزاع و خصومت میانه طیفلی خان و اسمعیل قلیخان قتل ولی خلیفه پدر او بود و سلطان حسینخان پدر طیفلی خان در حوض او کشته شده بود و قتل بافراطی که در جنگ خوبران واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عشیرت و اقربا جانبین بودند و از زمره قبیلان بودند عناد و لجاج ایشان جز فساد و افساد نتیجه نداشت که اسمعیل قلیخانرا نیز بمصالحه راغب و طیفلی خان نیز صلاح در اذعان این مقدمات دانسته شرایط مذکور را قبول کرد اما الماس نمود که چون میانه ایشان و مرتضی قلیخان عناد و لجاج از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بعراق برده حکومت مشهد مقدس معلی بدیگری از امراء عظام که مرد دولتمند خیر اندیش باشد عنایت فرمایند مجملا شاهرخ خان پای در میدان مصالحه نهاده اول بوساطت امراء بدلایل معقوله نواب کامیاب سکندر شأن و نواب جهانبانی را بمصالحه راغب ساخته مراجعت بمقر سلطنت و انتظام مهمات آذربایجان بصلاح دولت اقرب و اصوب شمرده و بعد از استجازه شاهرخ خان اسمعیل قلیخانرا همراه خود بدرون قلعه برده با طیفلی خان صلح داده و روز دیگر طیفلی خان عرایض اخلاص [۲۱۲] مشتمل بر عجز و نیازمندی و تذکر حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایای که وقوع یافته بود معاذیر دلپذیر تمسک جسته گفته‌دیها از عدم اشتفاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بد سلوکی مرتضی قلیخان بظهور آورده و شرایط صلح را مؤکد بایمان گردانیده اما چون منشور خلافت و فرمانروائی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دیوان نحن قسمنا بتوقیع وقع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت یافته بود الزی بر شرایط مذکور مترتب نگشت و جز حرف و صوتی بر زبان نگذشت.

### رجوع شاه سلطان محمد از هرات

بالجمله حسب الاستدعاء امراء و ارکان دولت مطالب و ملتمسات طیفلیخان حسب المرام بحز انجاح و انجام مقرون گردید و تشریفات فاخره عنایت شده از جانب نواب سکندر شأن بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهت حضرت اعلی از جانب پدر والاگهر و برادر نیکه اختر همدایه و شوقفات ارسال شد و ولیخان میرزای پسر طیفلیخان در سلکه ملازمان درگاه عالی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب بچهار ماه از نوروز سلطانی آن سال گذشته بود که طیل رحیل کوفته از دار السلطنه هرات کوچ کردند و چون در مشهد مقدس معلی نزول اجلال واقع شده بشرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضه رضا علیه و آبائه التحیة و الثناء فایز گردیدند حسب الرضای طیفلیخان و بجهت تألیف قلوب مرشد قلیخان و طایفه استاجلو مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد عزل نموده آن ولایت را بسلمان خان که نواده عبدالله خان و بزرگ زاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استرآباد بمرتضی قلیخان نامزد شد ولایت داغغان و بسطام و بیارجمند و عرب عامری و هزار جریب علاوه آن شد و شاهقلی سلطان قازنجه که از عظماء طایفه استاجلو و مرد مدبر کاردان بود له و اتالیق سلمان خان کرد ولایت جام بلو اختصاص یافت.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۲۹۱

مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان و خراسانیان را بمقتضای وقت درهم پیچیده روی توجه بعراق آوردند و درین بازگشتن دوربینان بساط دولت و آگاهی تفرس نمودند که مجددا سلطنت ملک خراسان بشاهزاده جهانستان یعنی حضرت اعلی تعلق خواهد گرفت و عقریب لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر کل عرصه ممالک خواهد تافت و هر کس از امراء و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی نواب سکندر شأن نموده بود از امداد ایشان مأیوس گشته بااندیشه عواقب امور و فکر تلافی و تدارک افتادند اول کسی که از امراء خراسان ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته در مخالفت گشود حسین بیگ افشار ولد سوندوک بیگ قورچی باشی بود که حاکم دارالمؤمنین سبزوار بود در وقتیکه موکب همایون قریب بسبزوار رسید اظهار شاهی سیوتی کرده باستقبال موکب اعلی شتافت و منظور نظر نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان گردیده بسعی قلی بیگ قورچی باشی بدستور بایالت سبزوار منصوب گشت درین هنگام در مقام خلاف و عصیان در آمده دروب شهر و قلعه را مضبوط کرد و تفنگ انداخته در مقام قلعه‌داری شد نواب جهانبانی امراء عظام را مخاطب ساخته فرمودند که مهمات خراسان هر گونه مدارائی بایست کرد بجهت صلاح اندیشی کردیم حالا که مثل حسین بیگ مردی بر روی پادشاه شما چیره شده قلعه بندد و دست جسارت و بی‌ادبی دراز کرده توپ و تفنگ بارد‌وی همایون اندازد جای مسامحه نیست و اگر درباره او تغافل وورزیده بگذریم همانا لایق دولت و مناسب ناموس سلطنت نباشد قلی بیگ قورچی باشی که ریش سفید طایفه افشار و معظم ارکان دولت و متعهد معاملات آن برگشته بخت بیسعادت بود سر خجالت در پیش افکنده ادعان کلمات دلاویز آن حضرت نموده و تنبه و تأدیب آن بیخرد و هوش را صلاح وقت دانسته رضا بآن دادند و نواب جهانبانی امراء نامدار بل عموم صاحب نظر شعار خصوصا ولیخان و امراء تکلو را بتسخیر شهر و قلعه مأمور فرمودند قرمانیان بفرموده عمل نموده در همانروز بآئین شایسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از

اطراف و جوانب هجوم نمودند مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شاه ادبار آن تیره بختان سبه روزگار بود از ستیز و آویز عاجز آمدند و بهادران موکب عالی دامن در میان بپای حصار رسیده بر باره و بروج هروج نمودند و در ظلمت لیل چون سیل که از فراز و نشیب آورد بشهر فرو ریخته بر ارکان نیز استیلاء یافتند و چون ادبار بآن طبقه روی آورده بود جمعی کثیر عرضه تیغ فنا گشته و حسین بیک در دب ارک گرفتار گشته بکی از بیلداران سیزواری که ملازم رکاب عالی بودند چنان پشت یلی بام نتواست که قوت حرکت نداشت و سر خجالت و شرمندگی بضرب بیل بی‌اختیار پیش انداخته بود حکم سیاست [۲۱۳] او صادر گشته عبرة للناظرین از دروازه شهر آویختند اما چگویم که بشآمت کافر نعمتی و سوء تدبیر آن بی‌عقل و هوش در آن شب هولناک از منجدده و آحاد الناس اردو چه بر سر شیعیان اهالی و اعیان سیزوار آمد.

مجملا دقیقه از دقایق نهب و غارت و سفک دماء و امثال ذلک فرو گذاشت نشد هر چند نایره غضب نواب جهانبانی که التهاب یافته بود اطفاء پذیرفته امر فرمودند که احدی متعرض رعایا و مردم سیزوار نگردد اما چون شب بود و خانه سیاهی از رعیت متمیز نمیشد آزار و



### قتل حسین بیک حاکم سبزوار

افسران بسیار بحجره و زیر دستان رسید روز دیگر متوجه احوال رعایا شده مطالب و مآرب ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت آن ولایت باحمد سلطان باور تکلو قرار یافت و از آنجا کوچ بر کوچ روانه عراق گشته مرتضی قلیخان را در دامغان گذاشتند که استعداد سفر استرآباد بهم رسانیده روانه آن صوب شود و موکب همایون به فیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد امت خان حاکم شیراز و ولیخان حاکم کرمان و ولیخان حاکم همدان و سایر امراء و حکام و ممالک که در سفر خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته هر یک بالکاء خود رفتند.

### گفتار در ذکر قضایائی که در ایام غیبت موکب همایون نواب سکندر شان در آذربایجان سانح شد و در آمدن ابروان بدست رومیان

بر ضمایر مسند آرایان انجمن هوشمندی پوشیده نماند که سابقا رقمزده ظهور شده بود که سنان پاشای سردار مقدمات صلح را بر وجهی که مسطور گشت قرار داده ابراهیم خان تکلو را که از اینجانب برسم رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرمان فرمای ممالک روم فرستاده شده بود مصحوب خود گرداند روانه استنول شد عثمان پاشا از دربند عرض نموده بود که سنان پاشا از جنن و بددلی جرأت آمدن آذربایجان ندانست و من کل ولایت شیروان را متصرف شده‌ام و اکنون در تصرف عساکر عثمانی است و آنچه سنان پاشا عرض کرده که سوای قلعه دربند محلی در تصرف رومیه نیست خلاف واقع است و اگر در این سال که پادشاه قزلباش در خراسان است سردار دیگر بایطرف نامزد گردد هم مملکتی مجدد بتصرف درنمآید و هم ولایت شیروان از خار تعرض قزلباش مصفی میگردد سلطان روم سنان پاشا را مورد عتاب و خطاب گردانیده فرهاد پاشا را که وزیر دویم بود سردار کرده با لشکر عظیم روانه این طرف نموده و ابراهیم خان را در استنول نگاه داشته قبول مصالحه بدین شرط نمود که بهر محل عساکر عثمانی وارد شده و خطبه بادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف متعرضان آل عثمان گذاشته متافقه نمایند و مادام که بادشاه قزلباش باین معنی راضی نگردد دست از تسخیر مملکت باز نمیدارند و کس ابراهیمخان در خراسان بپایه سریر دولت آشیان آمده عریضه او را مشتمل بر حالات مذکور بنظر رسانید و صریحا از روی دولتخواهی عرض نموده بود که عناد و لجاج درین امر بحکم مقتضی عقل موجب نقصان دولت و بالاخره منتج انواع ندامت است و هر سال مملکتی از دست بیرون میرود و باز شرط مصالحه همان است درین صورت هنوز تا معظم ولایات در دست



است مملکت شیروان را تا آنچه الی غایت بحیطه ضبط عساکر آل عثمان درآمده بازگشتن و صلح نمودن بصرفه و صلاح دولت نزدیکتر است.

امراء خودرای قزلباش با وجود دوهوائی و نفاق و بی‌اتفاقی که در میان طوایف و اویماقات بود از سوء تدبیر راضی باین معنی نشده جواب عریضه ابراهیمخان بدین طریق قلمی شد که اگر مصالحه بعنوانی که قبل از این تمهید یافته وقوع می‌یابد فبها و الا آنچه مقدر ازلی بوده باشد بحیز ظهور خواهد آمد.

مجملا فرهاد پاشا با طغه و ازدحام تمام بارز الروم آمد و لشکر سرحد و میران عشایر اکراد را جمع نموده از راه قارص عزیمت چخور سعد نمود محمدی خان تخماق که بگلر بگی چخور سعد بود امیر خان و امامقلی خان را از ایتحال اخبار نموده امراء ثلاثین و مردم آن سرحد را جمع کرده بفکر و تدبیر و دفع آن حادثه افتاد.

القصه خوانین عظام و امراء و بیگلر بگیان قزلباش که در آذربایجان و قراباغ بودند چون مقابله با آن لشکر بیحساب مافوق قوت و قدرت ایشان بود و [۲۱۴] از کومکت و مدد عراق نیز مأیوس بودند به هیجوجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیامد محمدی خان از ایروان بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب روضه آثار جلادت بظهور آورده دستبردهای نمایان میکرد اما هیچ اثری بر آنها مترتب نمیگشت و فرهاد پاشا بایروان رسیده چند روز در آنجا رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داد و حارس و نگهبری بقدر احتیاج گماشته ذخیره سالیانه و یراق توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده بازگردید محمدی خان بکام و ناکام دل از حکومت آن مملکت برداشته بتخچوان آمد حیال و اطفال غازیان را در قلعه النجق حفظ نموده و از امیر خان و امراء ترکمان درین مراتب اصلا مددی به محمدی خان نرسید و حفظ و حراست دار السلطنه تبریز را اهم و اولی دانسته بملاحظه قرب اکراد یا از آنجا بیرون نهاد و ولایت معموره چخور سعد که مظن ارمنه صفرا است بتصرف معاندان در آمده و در ولایت شیروان نیز احدی از امراء قزلباش را محل توقف نمانده و تمامی آن ولایت به تصرف رومیه قرار گرفت.

از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیر خان ترکمان بود در تبریز علیل و مریض گشته عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد و نعش او را بدارالارشاد اردبیل برده در روضه مطهره آباء و اجداد عالی مقدار مدفون گشته باعث پریشانی ضمیر امیر خان گردید.

### ذکر قضایا که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندر شان در خراسان بظهور پیوست

### اشاره

سابقا بقلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردید که حسب الالتماس طیفلی خان و جذب قلوب مرشد قلیخان و امراء خراسان مرتضی قلی خان را از حکومت مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلمان خان ولد شاه علی میرزای خواهر زاده شاه جنت مکان و نواده عبدالله خان



که بزرگزاده طایفه استاجلو و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت و شاهقلی سلطان قارنجه را که از عظماء آن طایفه بود له و اتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه در مشهد مقدس با سلمان خان بوده باشد و مشار الیه در حدوث وقایع و صدور سوانح برای او عمل نماید.

بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندر شان از خراسان بعراق نهضت نمود مرشد قلیخان از رفتن مرتضی قلی خان و ماندن سلمان خان اظهار بشاشت و خرمی کرده بخوف و هراس ازاده رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت شرف زیارت روضه بهشت آسای حضرت امام الجن و الانس نمود و بزبان اخلاص و یکدلی بسلمان خان پیغام داد که درین مدت بشآمت کلفت و عناد مرتضی قلی خان و طایفه ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام محروم بودیم حالا بحمدالله و المنة که معاملات خراسان بر وفق دلخواه دوستان سرانجام یافته و این مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عرت و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو که در زمان اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بود اطاعت و متابعت طیفلی خان که از ایل شاملو است اختیار نموده رکاب او میکشیدم آن جناب مخدوم زاده قدیم کل طبقه استاجلو است و خدمت او را سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه چاکری و خدمت گزاری مرعی داشته عند الملاقات در هر باب آنچه رضا و صلاح آن جناب و موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل مینمایم.

سلمان خان هنوز استقامتی در ملکت نداشت و قشون و لشکر آراسته نبود جمعی قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم پراکنده بی‌استعداد بودند و توفق و اعتمادی نیز بجانب مرشد قلیخان و سخنان کذب آمیز او نداشت و راضی بآمدن او نبود در کار او متفکر گردیده نه رأی مخالصت داشت و نه قدرت ممانعت شاهقلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کهنه سیاهی بود بجانب جام رفته در آن وقت در مشهد نبود که درین باب فکری بصواب اندیشد.

القصه مرشد قلی خان بی‌تأمل و استجازه با معدودی متوجه مقصد شد چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد صلاح اندیشی کرده از بیم مخالفات و تعب و تشویشات قلعه‌داری جناب سلمان خانرا بالفت و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال گشتند سلمان خان چون شنید که او با اندک مردمی میآید

### غدر مرشد قلیخان با سلمان خان حاکم مشهد

[۲۱۵] بالضروره اظهار خلت و وداد کرده مهمان پذیر گردید و در روزی که بشهر میآمد با سادات و خدام آستانه و اعیان مشهد مقدس تا طرق استقبال کرده او را بشهر آوردند و مرشد قلیخان با او بادب سلوک نموده چاکرانه اختلاط کرد و مرشد قلیخان از راه بآستانه مقدسه متبرکه رفته بشرائط زیارت قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت و بجهت رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نمود آستانه بیرون نرفت و سلمان خان هر روزه در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده بمراسم میزبانی پرداخته تکلفات رسمی بظهور میآورد و مرشد قلیخان بقراست نرده خاطر او را دریافته ابواب مکر و حیل گشود و بچرب زبانی و چاپلوسیها اظهار عقیدت خود کرده رفع نرده خاطر او میکرد تا آنکه جمعی کثیر از مردم مرشد قلیخان بتفاریق در شهر جمع آمده بعضی از مردم بلوکات نیز که تا غایت نزد سلمانخان نیامده بودند در آن چند روز آمده



با مرشد قلیخان ملاقات کردند و هوس حکومت مشهد مقدس معلی که همیشه در ضمیر او جایگیر بود از خاطرش سر بر زده و از آستانه ظاهرا بقصد ملاقات سلمانخان و باطنا بارداده استبداد و استقلال با طغه و شوکت تمام بچهار باغ شهر که محل اقامت حکام است و سلمانخان آنجا میبود رفته رحل اقامت انداخت و سلمان خان بدستور بمراسم ضیافت و مهمان داری پرداخته از هر باب سخنان بمیان آوردند مادرهای دولتخواهی نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا رسوخ داشت.

مرشد قلیخان در اول حال اظهار انقیاد نموده بالاخره ما فی الضمیر خود را تصریح داده خاطر نشان سلمانخان نمود که مردم خراسان از سیاهی و رعیت دل بر اطاعت و متابعت حضرت اعلی بسته‌اند و با طایفتجان شاملو که له آن حضرت و بیگلر بیگی خراساند هم عهد و پیمان شده مجددا نواب سکندر شان ممکنت خراسان را به فرزند ارجمند سعادت نشان که در خراسانند مسلم داشتند اگر جناب خانی میل بودن خراسان دارند از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی شاهی و موافقت علی قلیخان چاره نیست و در اینوقت جناب خانی را قشون و لشکر آراسته که از عهده دارائی این ولایت و ضبط سرکشان بلوکات و متمردان حدود مشهد بیرون تواند آمد نیست صلاح دولت آنست که ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجناب خوافی و باخرز که بایتجانب تعلق دارد رفته در آن ولایت بفراغت و عافیت گذراند.

سلمان خان بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشت رضای جوی گشته پرفتن آن ولایت راضی شد و مرشد قلیخان معتمدان رفیق او گردانید که مشار الیه را به خوافی و باخرز رساند.

اکثر مردم که بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند ازو جدا شده در شهر ماندند و او با معدودی روانه شده چون اوضاع خراسان و سلوکه مرشد قلیخان بر وفق دلخواه خود مشاهده نمود و حق گزاری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در اثناء راه بهانه شکار سوار شده احمال و اثقال اذاخته بر سبیل فرار و ایلغار عزیمت عراق نمود و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانسته در کمال شوکت و اقتدار تکیه بر حکومت مشهد مقدس معلی زده میتران بجانب هرات فرستاد و حقایق حالاترا که بمحض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر بجلوه‌گاه ظهور آمد بقلیقلیخان اعلام نمود و با پوادقان چکتی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه بیات و سایر امراء و سر خیلان اویماقات جغتای که در حدود مشهد مقدس میباشند الیام و آمیزش نموده صبیه پوادقخان را خواستگاری نمود و تألیف و قلوب عامه مردم آن دیار محکمش در آنجا و ولایات نافذ گردید.

اکثر امراء پای در دایره اطاعتش نهادند و او با جمعی از طایفه استاجلو و غیر هم که در حدوث قضایا خدمات شایسته بقدیم رسانیده و ولایاتی که مجددا بحیطه تسخیر او در آمده بود بمصلحت وقت بآنجماعت قسمت نموده و شوکت و اقتدارش روز بروز متزاید میگردید چنانچه محمود طایفه شاملو گفت.



### فوت شهر بانو بیگم بنت شاه طهماسب

اما آن جناب با علی قلیخان همچنان طریقه الفت و دوستی و صداقت و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان بقراخان در مشهد مقدس معلی گذرانیده بنظم و نسق مهمات آن ولایت میپرداخت و سلمان خان با جمعی از ملازمان که همراه داشت از راه تون و طبس بعراق آمده در دار السلطنه قزوین بملازمات نواب سکندر شان و نواب جهانبانی فایز گردیده حقایق حالات را بنوعی که رقمزده کلک بیان گشت عرض نمود چند روز قبل از ورود مشار الیه علیا جناب شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حلیه جلیه او بوه مریض گشته بمعالجات اطباء معالجه نشده دعوت حق را اجابت نموده بدار بقا پیوست [۲۱۶] سلمان خان در حدود قزوین این خبر محنت اثر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال او گردید و نواب سکندر شان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای خسروانه بظهور آورده تسلی بخش خاطر او گردیدند و بتفقد و دلجوئی رفع ملالی که از گردش روزگار داشت میفرمودند.

### ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان بنوت دویم و گرفتاری امیر خان ترکمان و نوبت یافتن علی قلیخان فتح اللهی افسارلو و مقدمه عصیان و طغیان تکلو و ترکمان

### اشاره

چون موکب نصرت قرین شاهی بدار السلطنه قزوین رسید و زمستان پایان برد و سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی بدولتخانه حمل گشید یعنی نوروز گیتی افروز سال پنجی نیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمائة اهتزاز بخش ریاض خوشدلی و کامروائی گشته عشرت آباد جهان از قدوم موسم ربیع نضرت و طراوت تازه یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی و استدراک لذات نفسانی و کام ستانی بود اوقات شریف بسر و صحبت صرف شده همواره با مخصوصان و هم صحبتان در خلوات بزم عشرت آراسته اقداح راح ریحانی و جرعه‌های نشاط افزای دوستکامی میکشید و از گلزار وصال مه رویان لاله مذار گلهای شادکامی میچید.

امیر خان بیگلر بیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از تبریز پایه سریر اعلی فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و بدست آوردن ایروان را عرض نموده و استدعای نهضت رأیمت جلال بدان صوب نموده که در رکاب نصرت انتساب بتسخیر قلعه ایروان قیام نماید امراء عظام و ارکان دولت جاثقی کرده توجه جانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده بجانب آذربایجان نهضت فرمودند و محمد خان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل نموده که ترتیب قشون لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین پیوندد و سبب خان تکلو نیز با مختار سلطان برادر زادهاش بجانب وی که الکاء ایشان بود رفتند و چون چمن مبانع مقرب سرادقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان



ملایک آشیان سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء و مشایخ کرام صفویه قدس الله ارواحهم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده متوجه دارالارشاد اردبیل گردیدند.

هنوز نواب جهانبانی خود نفرموده بودند که امیر خان برسم استقبال موکب اعلی با امراء و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشرت او بودند قریب بدوازده هزار کس از ایل و اویماق ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان بودند بزیب و زینت و آراستگی تمام از دار السلطنه تبریز رسیده قریب باردوی همایون فرود آمد و چون نواب جهانبانی در اردو تشریف نداشت توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول بشرف ملازمت آن حضرت سرافراز گشته بوساطت او شرف پای بوس نواب سکندر شان دریافت و مورد توجهات و تلطفات از حد بیرون گردید از شوکت و عظمت و آراستگی قشون و لشکر و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگان او نایره حقد و حسد که هوا پرستان جاه طلب هر چند قراغ حوصله و خردمند باشند خالی از آن نیستند در کانون درون اکثر امراء و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع متوجه جانب تبریز راغب بود از چمن مبانع کوچ فرمود بعد از قطع منازل و مراحل در ساعتی سعد داخل دار السلطنه تبریز شدند.

اهالی و اصحاب تبریز بل عموم نبازله از خرد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان بحشمت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال فرموده در مقر دولت و مقر سلطنت آباء و اجداد تکیه زدند و جناب خان بلوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتگزاری بظهور میآورد و همواره انوار توجه و التفاف بر ناصیه احوالش تابنده روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار بساط دولتش درهم نوردیده صورتی که هرگز در آینه خیالش درنیآمد چشم عبرت بین مشاهده نموده و حقیقت بار رسید. آنچه رسید تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنستکه در مرتبه اولی که نهضت همایون بجانب تبریز اتفاق افتاد در آسمان قشلاق همایون در آنجا واقع شد نواب جهانبانی خردسال بود اگر از امیر خان و امراء نابسندی بظهور [۲۱۷] میآمد در نقاب خفا و حجاب اصحاب مستور بود درین مرتبه که اعوام سعادت انتظام عمر شریفش بهجدهه پیوسته و بسرحد رشد و تمیز رسیده بود و غرور جوانی علاوه کیفیت باده سلطنت و فرمانروائی گردیده نشاء شراب اغراقی ضمیمه آن دو کیفیت الهی شده بود باندک حرکت نامعلوم آینه خاطر مبارک غبارآلود میگشت در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آن حضرت از بعضی مفسدان قزلباش که پای از دایره ادب بیرون نهاده سرکشیها از ایشان بظهور آمده بود منحرف گشته اراده خاطر شریفش آن بود که آن طبقه را از میان برادرد چون امیر خان در هنگام سنوح اینوقایع در اردوی معلی نبود ظاهرا دامن اخلاصش بلوث آن گونه بی‌ادبیها آلوده نشده نواب جهانبانی میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور آورد لهذا تفقدات بیش از پیش درباره او و منسوبان او بمنصه عیان آورده در تعظیمات و تکریمات او مبالغه میفرمود.

اما مشار الیه که فی الواقع مرد خیر اندیش مصلحت کیش بود در هنگامیکه سلطان روم در کمین غدر نشسته و کمر همت بر تسخیر آن ملک بسته تقسیح آن جماعت را که هر یک ریش سفید اویماق بزرگی بودند مناسب وقت ندانسته راه این گفتگو نداد و ج هذا شرب شراب را که تا غایت در



نهی آن سعی مینمودند و نواب جهانبانی بالتضای ایام عشرت انجام جوانی ارتکاب نموده بود مکرره شمرده گاهی از روی دولتخواهی نصایح اتالیقانه مینمود و امراء و ارکان دولت را که در این امر مداهنه نموده بودند سرزنش میکرد و از برادران و اولاد و اقربای او که همه بدمستان باده جهل و غرور بودند بی‌ادبیها ظهور مییافت و آن حضرت از قراغ خوصلگی و پاس دولت و حفظ جاه و مرتبه امیر خان پرده حجاب بر صورت اظهار ایشان میکشید.

اما حرکات ناملایم که ازو صدور مییافت موجب نفار خاطر انور میگردید و مجلسیان عالی که همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و خبرداری دولت غافل و زاهل بودند خصوصا طیفلی یکه فتح اقلی و محمدی بیکه سارو سولاغ قوم او که از اویماق استاجلو بودند و در سلکه مقربان و مخصوصان بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند در اثناء شرب شراب و طیان مستی تحریکه ماده فساد نموده سخنان دلشکنی بعرض میرسانیدند و خاطر شریف آن حضرت را آزرده‌تر میساختند از جمله اعمال ناشایست که او را بدان مؤاخذه و معاتب میتوانست داشت یکی آن بود که بیرخصت شاه برای و صلاح خود قلعه بر در خانه خود بنا نموده بروج مشیده پرداخته استحکام داده بود اضداد این امور را حمل بر عصیان و اراده طغیان او نموده، سخنان وحشت افزا بعرض اشرف رسانیدند و در تهییج فتنه سعی مینمودند تا آنکه رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و کدورت بمیان آمده پرتو شعور او برین معنی تافت و از غروری که داشت موء مزاج آن حضرت را هدبم الاثر پنداشته پای وقار در دامن کشیده از ملازمت عتبه علیه پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمد و شد نمود.

نواب جهانبانی چون نمیخواست که بکنارگیی پرده از روی کار بردارند بجهت دفع حجاب او در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلعه او بود مجلس چوگان بازی و قبق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراستند و جمیع امراء و اعیان و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بشوازم سور و سرور و بهجت و خرمی پرداختند امیر خان با وجود قرب جوار تقاعد ورزیده بآن مجلس نیامد و این معنی موجب مزید اسباب وحشت گردید در این اثناء ماه محرم و ایام عاشورای محترم رسید درین دودمان ولایت نشان این قاعده استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امراء و اعیان سیاه بتعزیه سید الشهداء و قتیلان معرکه «کرب و بلاء پرداخته هنگامه عزا و رسم سوز و بکاء در خدمت اشرف اعلی گرم میدارند در آن عاشورا این هنگامه در مسجد پادشاه مرحوم حسن پادشاه که بر جانب شمال میدان صاحب آباد واقع است گرم گشته جمیع امراء حاضر آمدند امیر خان تغافل ورزیده نیامد امراء عظام آن تغافل را که قبح تمام داشت لایق ندانسته کس بطلب او فرستادند او در خانه خود محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان شده بود این معنی بموقف عرض رسیده موجب ازدیاد نفار خاطر مبارک گردیده در مجمع امراء شکایت او بطریق گلهمندی بر زبان میآوردند.

قلی بیکه قورچی باشی بانفا با امیر خان اتفاق داشت و اکثر امراء معاونت یکدیگر مینمودند قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی و امیر خان مهم باصلاح آورد از جانب امیر خان اظهار عطیدت و اخلاص کرده استدعا نمودند که رفع حجاب امیر خان بتشریف قدوم سعادت بنیان کرده خانه او را بنور حضور پیرایند و الحاح در این باب بسرحد [۲۱۸] افراط رسانیدند نواب جهانبانی ایجاب ملتمس قورچی باشی و امراء کرده بمنزل او تشریف بردند و او چنان عالی طرح انداخته بزم پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهنا دانته کما ینبغی پآداب مهمانی پرداخت و بمقربان و مخصوصان نواب



جهانبانی خصوصا طیفلی خان فتح اقلی توامضات آدمیانه و تکلفات پدر فرزندانه بظهور آورد.

اما برادران و پسران و اقوام امیر خان که اکثر در سلکه امراء منتظم و صاحب جیش و لشکر و از باده جهل و غرور بدمست شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده بمقربان آن حضرت خصوصا اعیان استاجلو و شاملو سخنان تهدیدآمیز بکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده بی‌اندامها بظهور پیوست هیچ فایده از این آمد و رفت مترتب نگشته بلکه اسباب وحشت آمادهتر گردید چون بازار باده پیمائی رواج داشت و شاعرک خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده از باده التفات سرمست شده بود و نقار خاطر شریف آن حضرت را با امیر خان و سلسله او که بکمال رسیده تلوف طبیعتش از باده قهر آمیز شده بود دریافته رضاجوی گردید و در تفصیح امیر خان با دیگران همداستان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد و مشار الیه هر چند خواست که نواب عالی را از این اراده منصرف ساخته بوقت دیگر اندازد فایده نکرد امیر خان و دیوانه خیزان ترکمان که بدمستان باده نخوت و غرور بودند از این مقدمات که هنوز در پرده خفا بود خبر یافته اراده‌های لاطایل پیش گرفته و در خانه امیر خان جمعیت عظیم نموده چون تقلید و تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع آن طایفه حق قورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل مجمع ایشان گشته تا موازی ده هزار کس اسلحه و یراق بسته ابواب شورش و فساد گشودند.

ماحصل مدعای ترکمانان آنکه جمعی جهلا که در خدمت نواب جهانبانی تقرب یافته خاطر مبارک آن حضرت را از ما دولتخواهان منحرف ساخته و میسازند خصوصا طیفلی خان فتح اقلی و محمدی ساروسولاغ و اسمعیل قلیخان شاملو و امثال ذلک لایق خدمت آن حضرت نیستند ایشان را اخراج میباید کرد تا موجب اطمینان خاطرها گردد چون اینگونه جسارت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت محض بی‌ادبی است اعمال ناهنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعله آتش غضب که در کانون خاطر شریفش افروخته بود افروختهتر گشت و پرده از روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بظهور آورده بتنبیه و تأدیب ایشان راضع گردید.

اول بجهت کسر شوکت امیر خان رقم عزلیت بر صفحه حالش کشید و الکاء تبریز را از او تغییر فرمودند و این رقم را بر صواحب تبریز خواند تبریزیان که از تسلط و استیلاء ترکمانان و طلب و خواست امیر خان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند پذیرای فرمان گشته وجود او را نمابود انگاشتند و چون آمد شد مردم مملکت از خانه امیر خان منقطع گشت صورتی که هرگز در پرده خیالش متصور نبود برأی العین

### معزول شدن امیر خان ترکمان امیر الامراء آذربایجان

دیده از خواب غفلت بیدار شده و در قلعه خود را بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ بیروج و باره برده اسباب قلعه‌داری مهیا کرد و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد بود و مقابل دولتخانه همایون انداخت و تا سه روز هر روز بدین منوال صدای توپ و تفنگ هوائر بود نواب جهانبانی را از این جسارت هوی حمیت در حرکت آمد شاهی- سیون کرده حکم فرمودند که از طایفه ترکمان هر کس غلام و یکجهت این دودمانست بدولتخانه حاضر گشته هر کس دوستدار امیر خان و طالب رضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن امیر خان آویزد طایفه ترکمانان که صلای شاهی- سیونی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قرار خلاص بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر



دولتخانه همایون حاضر گشته در سلکه شاهی سیونان منظم میشدند تا آنکه امیر خان پسران و برادران خود را نیز فرستاده که از زمره شاهی سیونان خارج نباشند.

اما خود از آمدن متقاعد گشت بانر آن جمعیت و ازدحام ترکمانان روی بتفرقه و پراکندگی آورد امیر خان متحیر کار خود مانده خواص و ندماء او جرأت نموده اظهار کردند که چون حکم شده که هر کس شاهی سیون است بدولتخانه حاضر آید مناسب آنست که بپوسیله و وساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را از پرده حجاب بدین وسیله بیرون اندازند امیر خان سخن یکجهانان رد نموده جرأت آن نکرده و امراء عظام که بدولتخانه همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند که اگر در این مقام باشد بر ما که بندگان شه ذره پروریم [۲۱۹] لازم میگردد که در تسخیر قلعه او سعی نمائیم بعد از آنکه مهم باآنجا رسد پیداست که چه نتیجه خواهد داد و او در اول حال سخنان درشت ناملایم در جواب القاء نموده نواب عالی کل طایفه قزلباش و تاجزه را امر فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا سازند که شب یقلعه او یورش نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دولتخانه همایون کثرت عظیم واقع شد و نواب جهانبانی آماده یورش بود امراء عظام از حرکات ناهموار و اعمال ناهنجار امیر خان مجال درخواست ندانستند دست در فتراک مرحمت نواب سکندر شان بسته کس محرم بخدمت آن حضرت فرستادند که نواب جهانبانی را در آن شب که شب جمعه بود و احتمال خونریزش و فساد عظیم داشت ازین اراده منصرف سازند اگر فردا امیر خان بملازمت نرسد رضای خاطر اشرف وقوع یابد.

نواب سکندر شان فرزند ارجمند را طلب فرموده از آن اراده منصرف ساختند روز دیگر همان جمعیت و ازدحام در دولتخانه همایون بوقوع پیوست و مراسله و آمد میانه امراء و امیر خان تکرار یافت چون چاره جز اطاعت و انقیاد نیافت قرار بیرون آمدن داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جمله مخصوصان امیر خان بود آمده خبر بیرون آمدن او آورد قورچی باشی و شاهرک خان و امراء تا حوالی قلعه رفتند و او بیرون آمده در در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع است با یکدیگر ملاقات نمودند و امراء او را مصحوب خود گردانیده بدولتخانه همایون آوردند.

چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان خود گشوده بر گردن انداخت از یک طرف قورچی باشی و یکطرف شاهرک خان دست او را گرفته بطریق گناهکاران بنظر خجسته نواب عالی درآوردند چون بشرف پای بوس مشرف شد نواب عالی از خلق کریم و آزرم که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشته در این وقت امیر خان را رقبی دست داده گریه کرد و نواب جهانبانی نوبد جان بخشی داده فرمودند که با وجود این همه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمد و غبار نفار که از تو در دل نشسته جز مرحمت و التفات امری بظهور نمیآید حکم شد که آن شب شاهرک خان در دیوانخانه نواب جهانبانی میزبان امیر خان بوده باشد ادهم خان از امراء ترکمان یقلعه فرستادند که محافظت خانه امیر خان نموده در حفظ ناموس و متعلقان او کوشد.

امیر خان شب در دیوانخانه بسر برده روز دیگر در بالاخانه عمارت هشت بهشت جای او تعیین یافت اموال و اسباب او بحیطه تصرف درآمده بعد از چند روز او را بقلعه قهقهه فرستادند امیر خان محبوبه داشت بی‌نظیر نام که کمال تعلق و تعشق باو میورزید التماس نموده که بی‌نظیر



را مصحوب او گردانیده از او جدا نسازند نواب جهانبانی ملتمس او مبذول داشته بی‌نظیر را باو مسلم داشتند و چون این مقدمات بسعی طیفلی بیک فتح اقلی بوقوع پیوست نواب جهانبانی او را مورد تربیت گردانیده برتبه ایالت و خانی دار السلطنه تبریز سرافراز ساختند و محسود جمیع امراء و ارکان دولت گشت هر چند تربیت او مکروه خاطر امراء عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما

فی الضمیر زبان نتواند گشود همگی بمنشار الیه توسل جسته ابواب ملایمت و دوستی فتوح میدانستند.

چون اسمعیل قلیخان لقب پولادآشی داشت نواب جهانبانی علی قلیخانرا برادر خوانده لقب ارجمند قزداشی یافت و محمدی ساروو سولاغ که مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود بسمت سردآشی موسوم گردید طایفه استاجلو که در زوایاد خمول خزیده بودند سر از جیب وجود برآورده مورد عنایات و التفات شدند و جمعی کثیر از آن طایفه در دار السلطنه تبریز جمع آمده ملازمت علیقلی خان را سرمایه عزت و اعتبار خود دانسته میرزاگدای معتبر استاجلو عاشیه بندگی او بر دوش گرفتند پسران و برادران و اتباع امیر خان از توجه و التفات نواب جهانبانی مأیوس گشته طایفه استاجلو را که مخالف ایشان بودند در کمال اعتبار یافته جز مذلت و خواری امری دیگر ملاحظه نمینمودند هر یکی از گوشه بیرون رفتند و روی توجه بعراق آوردند.

چون این اخبار در کاشان بمحمد خان ترکمان رسید در بحر تحیر غوطه خورده بفکر کار خود افتاد میبه امیر خان در حیاله نکاح ولیخان نکلو بود برادران و اولاد و اقوام امیر خان بتدریج بهمدان رفته نزد او جمع شدند محمد خان در مقام فتنه انگیزی درآمده از کاشان بهمدان رفته با ولیخان ملاقات نمود و او را بسخنان دلفریب از جاده اخلاص منحرف ساخته ارادهٔ نمود که کل طایفه ترکمان و نکلو جمعیت نموده بتبریز آیند و از معاندان امیر خان انتقام کشند و علیقلی خان فتح اغلی [۲۲۰] و محمدی ساروو سولاغ را در خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه استاجلو را مغضوب گردانند این اخبار که به تبریز رسید باعث آن شد که وجود امیر خان از لوحه هستی سترده شود کس بقلعه قهقهه فرستادند تا امیر خان را از میان برداشت و خبر قتل او در عراق شیوع یافت ولیخان باغوای محمد خان طالب خون امیر خان گشت و مسبب خارا نیز با خود متفق ساختند و ابواب خلاف و نزاع گشودند و چون نواب جهانبانی درین هنگام فی الجمله نشو و نمائی کرده متکفل امور دولت و پادشاهی شده نیکه و بد آن را بخود منسوب ساخته بود ثاب حرکات ناملایم ایشانرا نیاورده با علیقلی خان و دولتخواهان که در رکاب نصرت انتساب جمع بودند آثار اقتدار بظهور میآوردند و در وقیکه محمد خان آغاز فتنه کرده بهمدان رفت و با طایفه نکلو عهد و پیمان مجدد بمیان آورده و خیالات فاسد بکناع دماغ راه دادند امراء استاجلو و شاملو صلاح در آن دیدند که ولایت کاشانرا از دست او بیرون آرند که موجب برهمزدگی احوال او گردد.

مقرر شد که شاهوردی خلیفه شاملو که در نظر میبوه بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود یوسف بیک ولد محمد خان که منصب دواتداری دیوان اعلی داشت و در کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفت و همه روزه بین الحائلین جنگ و جدال بود یوسف بیک درین میانه بقتل رسید.

محمد خان ازین خبر بی‌آرام گشته بیکبارگی پرده از روی کار او برداشته ولیجان خان پسرش را بدفع آن حادثه بکاشان فرستاده شاهوردی خلیفه ارکک را تعاقب بدست آورد آخر الامر



کوچ کرده بتطرّ رفت محمد خان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و فساد ساعی شد و مدتی فتنه نکلو و ترکمان در میان بود و با نواب جهانبانی محاققانه سلوک مینمودند تا بالاخره مهم بمحاربه انجامید آن قوم باتفاق بجزای عمل ناصواب رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایاء خراسان و آذربایجان سمت تحریر خواهد یافت.

### ذکر احوال خراسان و قضایا که از حوادث دوران بتدریج ملک متن در میانه امراء عالیشان آن دیار بظهور پیوست

#### اشاره

سابقا نگاشته کلک بیان گردید که مرشد قلیخان بمشهد مقدس معلی مستولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای حقل دوراندیش برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت و از طرایف قزلباش که نزد او مجتمع بودند امراء تعین نموده آن ولایت را بحکام نصب کردههای خود قسمت نموده در آن سال بانتظام این امور پرداخت و حقایق ایحمال را بعلیقلیخان اعلام نموده حسن خدمات خود را که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاد.

در اول سال پیچی نیل نخست برادر خود ابراهیمخان را که سابقا حاکم اسفرائن بود و در جنگ خوزیان گرفتار گشته بعراق آورده بودند فرار نموده از راه دار المرز بخراسان رفته بود بدار السلطنه هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بوده علیقلی خانرا دلالت نماید که در موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بیرون آمده بجانب مشهد مقدس و آنحدود نهضت نماید که تا دامغان و بسطام و دار المؤمنین استرآباد رفته کل محال خراسانرا تا سرحد عراق بحیطه ضبط درآورند و مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض نمود و بعضی از ریش سفیدان شاملو که اختیار و اقتدار مرشد قلیخان مکروه خاطر ایشان بود جانب نقیض گرفته با او بگفتگو درآمدند و سخن او آن بود که چون هنوز قواعد قصر سلطنت استحکامی نیافته بنابر مصلحت وقت و دولتخواهی و تألیف قلوب همگنان تکیه بر اتحاد و یگانگی نموده بنیابت جناب خانی بدین امور جسارت نموده بعضی مهمات ممالک مفتوحه را بسعی او بدست درآمده برای خود فیصل داده و میدهد.

بعد از آنکه خاطر از استقامت مملکت جمع شد جز اطاعت و متابعت اوزو امری بظهور نمیرسید مجملا میانه شاملو و استاجلو درین مواد گفتگو بطویل کشید و مفسدان در میانه افتساد مینمودند.

مرشد قلیخان از استماع این مقدمات جهت جذاب خاطر علیقلی خان و طایفه شاملو بتوجه جانب هرات راغب گشته بیملاحظه و محابا بهرات رسیده بشرف پای بوس اشرف مشرف شده جناب خانی مقدم او را گرامی داشته [۲۲۱] توامنعات دوستانه بظهور آورد و هر چند طبقه شاملو در افتاد و اعدام او سعی نموده علیقلی خان راانخوا ننمودند که او را دفع نماید جناب خانی راضی نشد و تفتیح او را در هرات که خلاف مهمان نوازی است از طریق صواب دور دانسته خود را آلوده آن بدنامی نساخت اما مرشد قلیخان



از تقریر بعضی سخن چینان که هیچ گروهی خالی از آن طبقه نیستند از اعیان شاملو خوفناک گردید روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از دلاکان را که بمرشد قلی خان شباهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم مرشد قلی خان را مظنه آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده بود و آن دلاکت باشتباه کشته شد بی‌تابانه بحمام درآمده او را بدستگ کردند و او خوف و هراسی که داشت زیاده شد بی‌اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت این خبر به علیقلی خان رسیده بجهت اطمینان خاطر مرشد قلی خان بخانه او رفته بمصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه بمیان آورد و کشته شدن دلاکت را چنین مذکور ساختند که همانا آن دلاکت معاندی داشته که فرصت یافته بقتل او پرداخت.

اما ما فی الضمیر طایفه شاملو بر مرشد قلیخان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شده دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق غریقان بحر حوادث که بسعی هر چه تمامتر خود را بساحل نجات رساند در حرکت مبادرت نموده خود را بمشهد مقدس معلی انداخت ابراهیم خان برادرش همچنان در هرات بود علیقلی خان ازین رفتن بیهیجار کوفته خاطر شده اظهار آزردگی کرده با ابراهیم خان بی‌التفاتی آغاز نهاده ساعیان فرصت یافته ابواب فساد گشودند و میانه علیقلی خان و مرشد قلی خان اسباب وحشت سرانجام یافته از جانبین بیکدیگر بی‌اعتماد شدند ابراهیم خان نیز از غدر شاملویان توهم نموده بطریق فرار از هرات به مشهد مقدس رفت این معنی موجب زیادتی وحشت گردیده اگر چه فیما بین مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب کلفت و کدورت از جانبین سرانجام می‌یافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علیقلی خان را بتنبه و تأدیب او دلالت نمودند و او باغوای جمعی مفسدین بجهت انتظام مهمات خراسان در موکب جهانگشای حضرت اعلی از دار السلطنه هرات بیرون آمده قرار داد خاطرش آن بود که بکل مهمات خراسان رسیده هر کس را از مضمونان مرشد قلیخان مصلحت نداند برطرف نموده نصب کردههای خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلی خان باعتقاد مرشد قلیخان محرک این فتنه بود چون خاطر نشان علیقلی خان شده بود که سلطانعلی خلیفه برادر زاده فولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطنا با مرشد قلیخان موافق و متفق بود علیقلی خان بطرف قاین نهضت نموده او را گرفتاده اموال و اسباب او را بحیطه ضبط درآورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت و قورچیان با احکام مطاعه باحضار جمیع امراء خراسان خواه متصومان مرشد قلیخان و خواه غیر آن فرستاده که هر کس یکرنگ و یک جهت حضرت اعلی و تابع لله و بیگار بیگی است بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر گردد.

مرشد قلی خان از کماهی حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس معلی بیرون آمد و آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر قول ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان بهیچوجه رأی جنگ و فکر نزاع نداشت و میخواست که فیما بین بسعی دولتمندان مهم به اصلاح آید و رفع مفته از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور در موکب همایون شاهی بهر طرف صلاح دانند حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طرفین قدم در وادی این گفتگو نهاده مرشد قلی خان هر چند کس فرستاده خواجه افضل و یکی دو ریش سفید شاملو را طلب داشت که آنچه گفتنی باشد با او گفت و شنید نمایند اجابت نکردند و خواجه افضل جرأت رفتن نکرده



و متوجه اصلاح این فساد نشد بلکه در تفتیح مرشد قلی خان با ساعیان ظاهرا متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه سوسفند ترشیز در برابر هم فرود آمده و خیمه و خرگاه نصب نمودند و آمد و شد سفیران و نامه و پیغام در میان بود.

روزی ابراهیم سلطان شرفلو که از اقوام مرشد قلیخان بود و حکم باحضار او رفته بود یاردو رسیده چون ملاحظه نمود که اردوی مرشد قلی خان و امراء استاجلو علیحده فرود آمده‌اند بجهت نعصب اویماقیت با طبل و علم و جیش آراسته باردوی مرشد قلی خان رفت و او جمعی را به استقبال او فرستاده بود از مشاهده سواران سلاح پوش و آواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشد قلی خان با قشون آراسته مسلح شده مستعد رزم و پیکار گشته طبل جنگ میکوبد و چون تفدیرات [۲۲۲] آسمانی بسعی پرده گشایان محاقق قضا از جلباب خفا بجلوه‌گاه ظهور میآیند علی قلی خان نیز بملاحظه جانب احتیاط کرده از اینطرف سوار شد قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال گشت.

### وقوع محاربه بین علیقلی خان و مرشد قلیخان بخدا

این خبر باردوی مرشد قلیخان رسیده او نیز بالضروره تیب آراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول شد درین وقت سلطانعلی خلیفه که علی قلیخان او را گرفته چند روز محبوس بود از تغمیر او گذشته مطلق العنان ساخته بود چون از اطوار علیقلی خان آزرده خاطر بود در آغاز محاربه صف سیاه وپران ساخته با مردم خود بمرشد قلیخان پیوست.

این معنی موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند مجملا میازبان طرفین دست بسیف و سنان برده و از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت علیقلی خان را چشم بر گروهی که مرشد قلیخان را در آن میان تصور نموده بود افتاده از طریق حزم و احتیاط عاقل شده خود میاشر حرب گشت و با فوجی از شجعان شاملو که باتفاق او در معرکه تکث و دو میکردند بجانب آن گروه تاخته پراکنده و منهزم ساخت و در وقتی که او بتعاقب آن گروه مشغول بود مرشد قلی خان و فوجی از اتباع او که با معدودی در طرف دیگر بود چشمش بر لوای پادشاهی افتاده همت بر آن مقصور ساخت که آن در یکدای خلافت و شهریاری را که با معدودی در قلب بودند بطرف خود آورد و جمعی را بدین عزیمت بآن طرف فرستاد ایشان موکب همایون را در جنود شاملو خالی یافته فرصت غنیمت شمرده بآن فوج قلیل که در ظل لوای ظفر انتما بودند حمله آوردند و آن جماعت تاب آن حمله نیاورده ملاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشد قلی خان ابو مسلم خان چاوشلو که از امراء معتبر بود بحضرت اعلی رسیده خان اشهب گردون نورد آن سریر آرای دولت و اقبال را بفرمان واقی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در آن منطوی و مندرج است بجنگاگ آورد.

مبشران فضا این مژده سعادت افزا بآن طایفه دادند و ذات حمیده صفات اشرف را در ضمان امان ملکه متان باردوی مرشد قلیخان آوردند علیقلی خان چون از تعاقب آن گروه باز آمد از لشکر قول و علامت چتر فلک فرسای حضرت اعلی اصلا نشان ندید از کماهی حال خبر یافته

### مغلوب شدن علی قلیخان

انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که ورزیده بود اشک ندامت از دیده باریدن گرفت و در کمال یأس و ناکامی خان از محاربه تافته قرین آه و ناله با کمال خسران و خذلان خجلت زده و حیران که سرمایه



سعادت دارین را از دست داده بود راه هرات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت ابدی توأمان گردیده ازین عطیه عظمی که در درگاه الهی باز کرامت شده بود کلاه گوشه شادمانیش بر تارک گردون ساییدن گرفت و حضرت اعلی را که چون در گرانها در صدف جان جای داده و بطرز معهود بمشهد مقدس معلی خود نموده حضرت اعلی که از ایوان مقولیت در میانه طایفه شاملو پرورش یافته با علیقلی خان و مردم او انس و الفت گرفته بود وقوع این حال مکروه خاطر شریفش بود.

اما بدلالت مفهم قبال آثار ملال را از ناصیه همایونش زایل ساخته خاطر اشرف را بدریافت شرف زیارت امام الجن و الانس سلطان سریر ولایت و امامت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و ادراک سعادت خدمت شبانه روزی آن روضه منتزک اطمینان داده بدین عطیه عظمی مبتهج و مسرور بود و مرشد قلیخان الحق با طایفه شاملو آدمیانه سلوکت کرده بعد از نکوهش مفسدان رقم اطلاق بر ناصیه گرفتاران کشیده همه را قرین اعزاز و احترام گردانیده حکم کرد که میانه لشکر هر کس که مال خود را از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تسلیم نماید و ایشانرا در رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب همایون اعلی مختار ساخته خواجه افضل که تا غایت وزیر علی قلیخان بود برتبه وزارت حضرت اعلی سرافراز ساخته هر کس از جماعت شاملو توقف اختیار نمود بسمت ملازمت حضرت اعلی موسوم گشت در سلکه قورچیان و یوزباشیان و ملازمان رکاب اشرف درآورد علی قلیخان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گذمتدیهای دوستانه نموده سوانح مذکور را باقتضای فضا و سرنوشت آسمانی حواله نمود.

اما خواجه افضل وزیر و آقایان شاملو دل از هرات برنداشته در میانه طایفه استاجلو آرام نتوانستند گرفت در اندک روزی فتوح فتوح فرار نموده بهرات رفتند و از طایفه شاملو بغیر از حسین بیک عبدللو که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو تعلق داشت و در روز جنگ از موکب عالی جدا نشده بود و علی بیک ولد شاه علی بیک که کرامتو که در وقت انهزام از مرافقت علیقلی خان بازمانده بقصد ادراک ملازمت اشرف [۲۲۳] بمشهد مقدس خود نموده بود کسی در مشهد مقدس معلی و موکب اعلی نماند و مرشد قلیخان اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داد ارباب مناصب جهت آن حضرت تعیین نمود و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و نیابت گی تکیه زد جمیع اهل خراسان باو بازگشت نموده لوازم تهنیت و مبارکباد بجای آوردند و در ممالک خراسان بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافت.

### ذکر قضایای آذربایجان و لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم بجانب تبریز و تسخیر نمودن آن بلده فاخره جنت نشان و خرابی که باقتضای دوران بتدریج پرورده‌گار عالمیان در آن بلده فاخره وقوع یافت

قبل ازین در طی سوانح آذربایجان بر ضبطیه بیان قلم عنبرین نشان نگارش یافت که عثمان پاشا که در دربند شیروان بود در خدمت خواندگار عرض نموده بود که کل مملکت شیروان و گرجستانرا بحیطه تسخیر و تصرف درآوردهام و آنچه سنان پاشا عرض نموده که سوای قلعه دربند محلی در تصرف نیست غلط است و این معنی بباعث آن شد که فرهاد پاشا سردار شده بجانب آذربایجان آمده در هنگامی که رأیات جلال در خراسان بود چنانچه سبق ذکر یافت ایروان را متصرف شده قلعه ساخت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۰۶

و عثمان پاشا نیز تمام ولایت شروان و شکی را ضبط نموده بمعتمدان سپرده خود روانه استنبول شد و از خدمت خواندگار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده رتبه وزارت و سرداری یافت و بعزم تسخیر آذربایجان با لشکر بیحد و مد روانه ارزروم شد و چون زمستان پیچی نیل بپایان رسیده و شاهدان یرم افروز نوروز نخافوری نیل ترکی مطابق سنه ۹۹۳ چون ترکان خطا بقصد یغمای دلهای ارباب وفا بآرامشگی و پیراستگی تمام جلوه ظهور نموده و نوخطان رباحین نشاط افزای مجلس آرایان بزم بهار گردیدند نواب جهانبانی باقتضای ایام بهار و جوانی بتجرع راح ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از گلچان لاله عذار کام ستان بودند ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخرمی و حضور گذرانیده و با شیطان نام آهنگ پسری که طبلقی خان فتح اغلی از اصفهان آورده بود و فی الواقع چهره آتش افروزش مانند کوره آهنگری میباقت تعلق و تعدق آغاز نهاده از بساع وصالش گلهای آرزو مبجید و شاهقلی بیگ عربا اغلی روملو در باب او این بیت ترکی عجب گفته بود:

بیت

کونکلم قوشنی اول نرگس فتان ایلره‌کیمدور که اونلگ غمزه سندن جان ایلره

شیطان شیطان دیدی و کلری‌کز بوالمه من راضیم ایمانمی شیطان ایلره دیگری از ظرفاء گفته بود:

رباعی

عاشق چو رخ تو بیند از جان گذردتیر مژهات ز سینه پران گذرد

از دولت هم نامیت ای صنم خدایی‌شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد الفصه چون ایام بهار و هنگام شکوفه و ازهار بسر آمد و هوا روی بگرمی آورد و کوه و صحرا از سبزه شقایق آراسته و پیراسته گردید موکب همایون بییلاق اشکنبر و کلنبر توجه نموده از آنجا بیازار- جاهی تشریف برده و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عشرت و شادمانی بر چهره آمال و آمانی شاه و سپاه مفتوح بود در سانفری بلاغتی محمد خان نخجوانی که قطع تعلق از ولایت چخور- سعد نموده در آن حدود پیسر و سامان بسر میکرد بازدوی گردون شکوه ملحق شده قشون آراسته بنظر رسانید.

درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خاطر گردید احکام مطاعه باحضار امراء و عساکر ممالک محرسه صادر گشته قورچیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق و فارس و کرمان جمیع عساکر نصرت نشان قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه پیوندند و مرکوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون اوان نشو و نما و آغاز دولت و جهان آرائی است طوایف اخلاص گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین و غیرت مذهب جمعیت نموده بتدارک مالهای پیش در رکاب اقدس آن حضرت مردانه‌وار با سپاه مخالف کارزار نمایند و مناشیر [۲۲۴] عاطفت و استمالت نامها باسم محمد خان و ولیخان و سیب خان و کل امراء طایفه تکلو و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۰۷

ترکمان بدین مضمون هز اصدار یافت که طوایف قزلباش صوفی و یکچهت این دودمان ولایت نشان اند و جان باختن در راه ولیعمت ادنی مراتب اخلاص میدانند.

امیر خان از جاده اخلاص منحرف گشته ازو امری چند سابع شده که موجب نفار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید و دیگری را در آن مدخل نبود و ضراری از سایر امراء و غازیان ترکمان در صفحه خاطر نیست چه ادعم خان ترکمان که از عظماء آن طایفه است در ملازمت آن حضرت معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات فاسده از دماغ بیرون کرده خود را دغدغه آلوده نسازند که این امور با دعوی ارادت و اخلاص موروثی منافات دارد و مع ذلک مخالفان کمر بشکنجه ملکه ایران و استیصال طوایف قزلباش بسته‌اند حالا عزیمت شهر شهره تبریز که گوزحاله صد ساله قزلباش است و تختگاه سلاطین ایران دارند باقتضای عقل دوراندیش عمل نموده نظر بر مآل حال اندازند و از روی ارادت و اخلاص و دولتخواهی و یکرنگی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند و دامن ارادت و اخلاص صد ساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و همت بر آن مقصور دارند که در رکاب فلکمرتبا مردانه‌وار بمعرکه کارزار شتافته بمدافعه مخالفان پردازند و بعد از دفع دشمن بیگانه هر مقتضی که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود کوشند چه ظاهر است که هر گاه شهر تبریز و ولایت از دست قزلباش بیرون رود و مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکرخیز ایرانست بتصرف مخالفان قرار گیرد نقص تمام بایر دولت راه یافته این فتنه بر سایر ممالک سرایت میکند و پیداست که مآل حال قزلباش بکجا انجامد و بعد از رواله نمودن قورچیان و ارسال احکام مطوعه آئین مذکور تا یک ماه در آن حوالی توقف نمودند که مبادا عثمان پاشا عزیمت قراباغ داشته باشد بعد از یک ماه توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید امراء عظام در مجلس بهشت آئین جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع شر آن قوی دست کنکاش بمیان آوردند.

جمعی از عقلاء و ارباب تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان دیدند که بطریق زمان شاه جنت مکان شهر تبریز و سمت راه مخالفان را خالی نموده رهایا و اهل شهر را بقراجه داغ که محال حصین رصین دارد فرستند و آذوقه در شهر نگذاشته تا آمدن لشکر ترکمان و تکلو جنگ را در حیز تاخیر انداخته راهها ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه باردوی ایشان نرود و کسی بطلب آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد مقابله و مقاتله روی دهد بعضی از جهلا و بدمستان باده غرور این رأی صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که صد هزار نفس در شهر تبریز هست که لااقل نصف آن جوانان جلد کارآمدنی‌اند و بر سر اهل و عیال و اموال خود ایستاده جنگ میکنند شهر را گوچه بند کرده مقرر میباید داشت که تبریزیان در سر کوچه بندها بمدافعه مشغول گشته راه دخول مخالفان را بشهر مسدود سازند و از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان پردازند.

اکثر این رأی را اختیار کرده بعضی از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی راه عوش آمدگوئی داشتند لافهای گزاف زده نگذاشتند که شهر تبریز را خالی نمایند چون همگنان این رأی خطا را نواب دانسته بتوقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف باستمالت اشراف و اعیان تبریز هز اصدار یافت که در دفع دشمنان مردانه بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و چون خانه کوچ بیرون بردن موجب برهزدگی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۰۸

که اینکه ما نیز از این طرف با لشکرهای آراسته بمحاربه ایشان کمر بسته‌ایم و نخواهیم گذاشت که از مخالفان آسیبی بدیشان رسد و یکه دو نفر از امراء عظام خصوصا پیر غیب خان استاجلو را با قشون و لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حسینقلی سلطان برادر طایفلی خان که بنیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود سد راه کوچه بندها نموده مستحکم گردانند و مردم شهر را بمحافظت کوچه بندها و دفع صایل ترغیب نموده نگذارند که احدی خانه کوچ بیرون برد صاحب خانه را سیاست نموده اموال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مسطور بتبریز رسید تفرقه و پریشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلها راه یافته بود اندکی روی بانطمینان آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوی گشته دل بآن حادثه عظمی نهادند و شروع در کوچه‌بند کرده محلات را [۲۲۵] قسمت نموده هر رخنه را در عهده اهتمام یکی از پهلوانان آن محله کردند و بر سر هر کوچه بند شخص معتبری از قزلباش یا جمعی از مردم کارآمدنی گماشتند.

اما رهگذر سیل بلا و رخنه آتش عناد را بحس و خاشاک انباشتند چون اراده ازلی بخوبی آن بلده شریفه و اخلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود هیچ اثری بسعی و اهتمام ایشان مترتب نشد.

بیت

آنچه کلک قضا رقم سازدکس بتغییر آن نپردازد

چون ز تقدیر کردگار جهان‌شد نه‌کار آن نکو خردان

سعی و تدبیرشان مفید نبوداندر آینه صوری نشود در این مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده بر سر سخن رویم بر ضمایر مستحضران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دارالملک ایران و مقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان بود و عمارات عالیه از مساجد و مدارس و بقاء الخیر که سلاطین روزگار و وزراء و حکام در آن شهر ترتیب داده قوی و مزایع و مستغلات مرغوب بر آنها وقف نموده باغات و بساتین دلگشا احداث نموده‌اند زیاده از آنست که قلم مکسور اللسان بتحریر شمه از آن تواند پرداخت و مردم تبریز در عمارت بیوت و مساکن و تزیین آنها و اسباب و تجملات ما فی البیت بنوعی مبالغه مینمایند که خانه کمترین بازاری شایستگی نزول امیر عالی قدری دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان طیبین آشیان که یک دو مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم بارداده تسخیر آن ملک آمد از مردم تبریز که بشیخ قطری و ولای خاندان قدس نشان صفویه موصوفند نیکو خدمتها در راه این دولت از ایشان بظهور آمده بدین جهت شاه جنت مکانرا توجه و التفات تمام بمردم آن شهر بود و چون سکنه بلده فاخره اکثر تاجر و اهل حرفت و صاحبند مال محترفه را بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در مراحمات خاطر آن طبقه بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته بودند که داروغگان قضایا را در حضور قاضی احداث بوجه شرع پرسش نموده بر مجرمان اجرای حکم شرعی نمایند و جریمه از احدی نگیرند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۰۹

چندین سال مردم آن شهر بفراغ بال زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب و تجملات خانه و حلی و زیور نسوان چندانکه باید و شاید تکلف مینمودند بالجمله معموری و آبادانی آن شهر و کثرت خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجائی رسیده بود که در کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان رسیده و خرابی بآن معموره راه یافت مردم آنجا بهب و قتل و غارت گرفتار آمده بقیهٔ السیف بصد حسرت و هوان از وطن جلا شده اشراف و اهالی بر حسب کلام معجز بیان «إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها» از اوج عزت بحضیض مذلت و خواری افتادند.

بالجمله چون آمدن فرهاد پاشا بجانب تبریز محقق گردید هر چند شاه و شاهزاده نامدار احکام مصلحت آمیز بطوایف قزلباش خصوصا طایفه تکلو و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه ازیشان استعانت جسته و از مآل حال خبر داده انتظار آمدن ایشان کشیدند مفید نیفتاد و الری ظاهر نشد و طایفه تکلو و ترکمان در حاده و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکرهای فارس و کرمان و عراق بممکر همایون ملحق نشدند.

نواب سکندر شأن باردوی اعزی بجانب اروم دول و زمار توجه نموده نواب جهانبانی با قلیلی از امراء و ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپای بزم محاربه لشکر روم از اردوی همایون و خدمت والد نامدار جدا شده قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت نواب سکندر شان ماندند و موکب عالی نواب شاهزادگی با عساکر اقبال که عدد ایشان بده دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل بمنزل مشاهده و ملاحظه نزول و ارتحال لشکر پیقیاس روم که از راه طسوج میآمدند کرده انتهاز فرصت مینمودند چون لشکر روم از حیز شمار بیرون بود مقابله و مقاتله با ایشان با این مایه مردم که در رکاب عالی بودند محال مینمود دستبردی نمیتوانستند نمود و عثمان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی شوراب تبریز آمده نزول کرد.

چون چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بیقیاس بر ضمایر ایشان مستولی [۲۲۶] گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه آمدند و از این طرف بمدافعه مشغول گشتند فیما بین الدک محاربه بوقوع پیوست رومیه غالب آمده کوچه- بندها را با توپ و ضربزن از هم ریخته تا میدان صاحب آباد آمدند و بر سیاهی و رعیت ظالم شد دفع آن حادثه مافوق قدرت ایشان است متلاشی گردیده قدرت آن نیافتند که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند شد حسینقلی سلطان و پیر غیب خان و هر کس از قزلباش که در شهر بود در همانشب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند.

چون تبریزیان از مدد قزلباش محروم گشته در شبکه اضطراب افتادند جهت حفظ حال و اهل و عیال کامران یکه اوحدی که قاضی بود و مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت که مفتی و شیخ الاسلام بود باستفاته نزد عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند عثمان پاشا در اول اگر چه عتاب و خطاب چند بایشان کرده بود اما چون جلادت و سپاهیگری اهل تبریز را بسیار دیده بود و ملاحظه و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر ملکه گیری پیش آمده اهل تبریز را مستمال ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده تفرقه بخاطر نرسانند که من بعد رعیت لشکر خواندگارند ایشان بشهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند باهل تبریز تقریر کردند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۰

اما عقلاء و مردم صاحب خرد میدانستند که رومیه کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان نمیآیند بفکر کار خود افتاده اموال و اسباب خود را در زیر زمینها و خانه‌ها و چاهها که داشتند مخفی ساخته خود یکه و دو دست اهل و عیال گرفته پیاده و سواره شبها روی برادی فرار میآوردند و اگر نقدی همراه داشتند اجاره و اولباس و بی‌دولتان هر طبقه که خواهان روز چنین بودند در سر راهها ایشانرا گرفته برهنه و عریان میگردند و سر میدادند و عثمان پاشا بفراغ بال داخل شهر شده دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت و بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگر چه غازیان قزلباش که کوه سرحاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان میکردند.

اما از کثرت عساکر و ازدحام لشکر روم معلوم نمیشد و ایشان بکار قلعه پرداخته حسب المدعا بااتمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر بدست ایشان درآمده بود و توپ و ضربزن و یراق قلعه داری بقلعه کشیده جعفر پاشا اخته را بحراست قلعه داری و حکومت تبریز نصب نمودند در اثناء تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل عام نموده و سبب ظاهری آنکه اهل تبریز با رومیه نمیآمیختند و شبها اجاره و اولباس تبریز بجیبه‌های رومیه رفته اسباب و اموال میآوردند و هر کرا فرصت میبافتند بقتل میآوردند و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار میکردند شب فرود میآوردند و بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میگردند و یکه مرتبه در حمام پس کوچک حمامیان فرصت یافته رومی را بقتل آورده در چاه حمام انداخته بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته برگی گفته بود که: «تبریز خلقی عجب فرسادم طایفه دو تراند یعنی اهل تبریز طایفه فتنه‌انگیز تمام کشتنی‌اند آثار عصیان و طغیان از بشره ایشان هویداست این حکم باعضاء حکم قضا از عثمان پاشا صدور یافت رومیان بمجرد شنیدن آن کلمه با تیغهای کشیده بشهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند و تبریزیان چاره جز آن ندیدند که تا شب خود را در نهانخانها محافظت نموده شب سر خود گیرند و رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در خانه‌ها کرده بهر خانه راه یافتند مردان را طعمه شمشیر

یلا ساخته اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از نساء و صبیانرا اسیر کردند فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسیده جمعی از مردم خیر اندیش خدا آگاه آن طایفه که نزد عثمان پاشا راه سخن داشتهاند استعانت نموده او را از اقدام این امر شنیع باز آوردند.

مشار الیه آخر روز لشکریان را از قتل و نهب منع نموده بقیهٔ السیف از بیم جان ترک اموال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست محافظان درآمده اموال و اسباب بیهایت و ذخایر و دفاین لا عد و لا تحصی که در بیوت و نهانخانهها مخزن بود بدست روميه درآمده تحقیق و تفتیش اموال [۲۲۷] بتوهی کردند که از چاههای بیست ذرعی که اثاث البیت را مخزون ساخته بودند خانه و دیوار بر سر آن فرود آورده بودند راه یافته ما فی الجباه را آورده بودند و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از اثر آه مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه بیماری عارض ذات نامبارک او شده باشد بمرض حناق گرفتار گشته رخت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۱

هستی بباد فنا داده در عرض چهل پنجاه روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سوای محاربات قلیلی که در گوشه و کنار وقوع میافت سه مرتبه میانه قزلباش و رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال لشکر ظفر قرین بود.

### ذکر محاربانی که فیما بین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول بسرداری قلی بیک قورچی باشی

تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشتند و قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی شاهزادگی پیوستند و آثار اقتدار ایشان بظهور رسیده مشخص شد که با این مایه مردم که همراهند مقابله با آن لشکر بی‌حد و مر مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته در اروم دول باردوی همایون ملحق گردید و باقی یکه قورچی باشی افتاد که مرد عاقل و با رأی و تدبیر در اردو مانده بود مشورت نموده دانستند که خالی نکردن شهر در اول حال خطا بوده و رأی عقلا بدین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه درآمده تبریزیان پراکنده شدند و حالا بجهت قلت لشکر و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در مقابله و محاربه صرفه نیست صبر می‌نمائیم که ایشان قلعه را تمام نموده کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق حرامی بعقب ایشان افتاده منزل بمنزل انتهاز فرصت نموده حسب المقدور آنچه توانیم بقتل آوریم بعد از آنکه ایشان بالکاه خود رسند باز گشته بر سر قلعه آئیم و سیاهی و رعیت آذربایجان را جمع آورده و بتوفیق الله تعالی قلعه را تسخیر سازیم و تدبیر دیگر در این وقت مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکوز خاطر انورش بود راضی بآن نمیشدند که بتغافل گذرانند و رومیان بفراغ بال بکار قلعه مشغول باشند قرار دادند که بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته بمصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایت الهی نموده بقدر مقدور سعی و کوشش نمایند.

قورچی باشی و ریش سفیدان راضی بآن نمیشدند آن حضرت بنفس شریف میانثر حرب شد قورچی باشی الدماس نمود که یک مرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیازماید اگر صرفه در جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه سوند و اگر چشم زخمی رسد به ملازمان درگاه رسیده باشد عقلاء این رأی را پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون گوچ کرده به دره نهنگ که چهار فرسخی شهر است آمده نزول کردند و نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر کرده روانه ساخت و محمدی خان تخماق در موکب عالی توقف نمود.

اما قورچی باشی بمضی امراء و مردم کار آمدنی را جرخچی کرده پیش فرستاد ایشان از روبخانه قهو فتح که در جانب شرقی سر راه است و سد راه عراق بالا آمده سیاهی نمودند رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا جغال اغلی را که در آتوفت اشتهر رومیان بود سردار کرده با جمعی از امراء و پاشایان سرحد بمدافعه ایشان فرستاد و ایشان زیاده حسابی از لشکر قزلباش نگرفته چون قول لشکر قزلباش در میان روبخانه بود بقل جغال اغلی دریاسد قول چرخچیی را بقر درآورد از تویخانه و عراده جدا شده دلیرانه پیش رانده و بجنگ مشغول گشتند و از این جانب نیز دلیران لشکر قزلباش که از روبخانه بالا آمده نظر بر قول رومیه انداخته جلوریز بدان گروه تاختند و یکه حمله تا ده هزار کس از آن قوم ناپکار بخاک یوار انداخته بقتل آوردند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۲

عساکر جغال اغلی از صدمات دلیرانه لشکر قزلباش بتای نیاوردن را تزلزل یافته روی بانهزام نهادند و غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاصی یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شدند و جغال اغلی در هنگام انهزام خود را بمدایون دونده که برای روز چنین آماده داشت رسانیده سوار شده بیرون رفت.

[۲۲۸] گر رسیدی خبوشلو دعوی مینمود که من نیزه بجغال اغلی رسانیدم اما بثبوت نرسید چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت و خبر گیران خبر میرساندند که قزلباش خبرگی مینمایند او قشون قشون و فوج فوج لشکر بمدد میفرستاد قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام جغال اغلی مسردار ایشان از ورود کومکی اندیشیده بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را بمراجعت امر نمود چون روز بآخر رسیده بود بازگشته در همان روذخانه نزول نموده روز دیگر بدرد آمد و سرها و اختریها و گرفتاران را بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیده بلطفات خسروانه اختصاص یافت از مردم تبریز که اردوی عثمان بعد از قتل عام قرار نموده باردو آمده بودند استماع شد که ازین جنگ رومیان از قزلباش حسابها گرفتند عثمان پاشا جغال اغلی را سر- زنشها نموده بچین و بندادلی و سوء تدبیر منسوب ساخت.

### جنگ دویم و سیم بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا و وقوع یافت

#### اشاره

بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه محاربه رومیان شد و با ده دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شدند چون طلیعه لشکر قزلباش مشاهده رومیان گشت در این مرتبه عثمان پاشا مراد پاشا بیگلر بیگی قرامان و محمد پاشا بیگلر بیگی دیار بکر را سردار نموده با لشکر اناطولی بمحاربه لشکر قزلباش فرستاد و در کنار دوذخانه قهوستنج چرخچیان طرفین با یکدیگر تلاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردید و حملات متواتر از جانبین بوقوع انجامید رومیه آثار اقتدار ظاهر میساختند نواب جهانبانی تاب غلبه و اقتدار ایشان نیاورده اسب جلادت در میدان مبارزت بجولان درآورده هر چند قورچی باشی و ریش- سفیدان دولتخواه بملاحظه حزم و احتیاط دست ممانعت در عنان عزم شاهزاده از پیش رفتن مانع آمدند مفید نیفتاد و نواب جهانبانی قول همایون را پیش رانده و یکه جوانان موکب عالی در نظر خجسته آن سریر آرای دولت و اقبال بطعن سنان جان ستان بسیاری از رومیه از صدر زین ربوده بخاک هلاکش انداخته و تا غروب آفتاب بحرب و قتال پرداخته شاهزاده عالمیان همت بر اقتاء و اعدام ثیب رومیان بسته با وجود آنکه زمانه کبوت عباسیان در پر کرد لشکر قزلباش دست از محاربه برنمی- داشتند پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته مشاغل نفرونخشد.

در این اثنا نواب جهانبانی شاهرخ خان را از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست محافظان حمله آورد مشار الیه با امراء و لشکر ذوالقدر و مردم قراجه داغ و شیخاوندان و جماعتی که در جانب چپ میباشند از موکب عالی جدا شده چون بمیان روذخانه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۳

درآمدند بعقب قلب رومیان رسیده بودند چون آواز نفیر از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب عالی و شاهزاده نیز جلو انداختند رومیان با وجود کثرت سپاه و قلت غازیان رزم- خواه بمجرد آنکه آواز نفیر از عقب قلب بر آمد و دلاوران پیش جنگ دلیرانه پیش آمدند پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته قول بهم برآمد پاشایان که در قول بودند لحظه صبر نموده هر چند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند.

### جنگ دوم قزلباش با رومیه و انهزام مخالف ایضا

اما چون لشکر قزلباش در سر ایشان بسیار بود در وقت انهزام بدیشان رسیده محمد پاشا بیگلر بیگی دیار بکر و مراد پاشا بیگلر بیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا چون زخم قوی یافته بود و احتمال زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که طیخان یکی شمس الدین‌او گرفته بود زنده با دیگر گرفتاران بنظر انور رسانیدند و درین معرکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناگوار مرگ چشیدند و غازیان قزلباش تا چرنداب که اردوی رومیه فرود آمده بود تعاقب گریختگان نموده چند کس را در میان خیمها گرفته آوردند.

چون شب تنار در میان رومیان و غازیان و هریمیتیان حایل شد امراء عظام و صاحب بهرام انتظام در موکب عالی شاهزاده گردون احتشام از معرکه بکنار آمده روز دیگر بدیدن سرها و اختریها و باز رسیدن بمردانگی که از هر کس صادر شده بود مشغولی فرمودند مراد پاشا را با چند نفری که قابل نگاه داشتن بودند باردو فرستادند و از آنجا بقلعه قهقهه بردند و دو سه روز در حوالی روذخانه قهوستنج توقف نمودند که امیان از تنگ و دو آسایش یافته دیگر باره مستعد معرکه قتال گردند از جانب رومیان نیز عثمان پاشا [۲۲۹] چهل پنجاه هزار کس را مقرر داشت که در حوالی اردوی خود کشیک داشته پیشتر نروند و از جلادت و مردانگیهای نواب جهانبانی که باندک مردمی بدیشان تلاش مینمود تعجبها نموده بودند.

اما از غایت کثرت و ازدحام از یکدیگر بطرف بحرب و قتال میپرداختند و از طرف دیگر قلعه میساختند فی الجمله بعد از سه چهار روز که لشکر و سنوران فی الجمله آسوده شدند دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود متوجه محاربه نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمیابد اگر بتوفیق الله تعالی درین مرتبه بر گروهی که بمحاربه ما کمر بندند ظفر یابیم تا میان اردوی رومیه عنان باز نکشیده بطریق شبخون باردو ریخته تا صرفه در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار روز رستخیز بظهور آوریم و هر گاه غلبه از جانب مخالفان میشده باشد جنگ- کنان خود را بکنار کشیده همه روزه آتش شورشین مشتعل گردانیده محافظان را آسوده نگذاریم بامضای این عزیمت متوکلا علی الله بر مسند گردون خرام برآمده اعلام ظفر افراختند و چتر همایون فال بر فرق فرقد سای شاهزاده عالمیان برافراشته بهندوان موکب نصرت قرین در سایه علم اژدها پیکر آن فارس مضمار دلاوری جمع آمده بآئین شایسته متوجه معرکه قتال گردیدند و چرخچیان لشکر ظفر قرین باردوی رومیه رسیده پرومیان که بحراست و نگهبانی اردو مأمور بودند در کنار اردو پسل بسته پیش نیامدند از اینجاب نیز ملاحظه حزم و احتیاط کرده پس و پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدعه از ایشان بظهور رسد مجملا روز را بشب رسانیدند و از طرفین

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۴

جنگ و جدال وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی فرود آمده قراولان باطراف و جوانب فرستاده حکم‌فضا مفاد نقاد یافت که امشب لشکریان پاس داشته قریب بصبح قضای وار باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل و کشتن دقیقه فرو گذاشت ننمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قزلباش قدم جلادت پیش نهاده بکنار اردو رسیده خود را بخیمه از خیام رومیه انداخته یکه دو کس را گرفته بیرون آوردند و بنظر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیدند.

نواب جهانبانی ازینجا سؤال کرد که دیروز چرا رومیه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند و از نه کار خیری نداشتند اما چنین تقریر کردند که ظاهرا سردار اعظم خلوتی کرده مشورت چند در باب گوچ کردن داشتند پاشایان و لشکریان بجز حراست اردو بجدمی دیگر مأمور نبودند درین اثنا آتش بسیار در اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زند شعله آتش از همه جا بلند شد مردم صاحب وقوف گفتند که این علامت گوچ کردن است که هیمه‌ها که هر کس در خیمه خود جمع کرده آتش زده‌اند این معنی مؤکد قول گرفتاران مذکور گشت نصف شب بود که شخص تیزی

### مردن عثمان پاشا بمرض خناق

که در اردوی رومیه بظل حمایت یکی از خواص درآمده بود و آن رومی با او بمقتضای مردمی عمل نموده از ضرر و آسیب لشکریان صیانت نموده بود آمده تقریر کرد که عثمان پاشا دو روز بود که کوفت خناق بهمرسانیده بیرون نمیآمد دیشب بقضای مبرم اجل گرفتار آمده از هم گذشت و بروز از خلایق پنهان داشتند جغال اغلی متکفل امر سرداری شده آخر روز پاشایان و ریش سفیدان لشکر را جمع نموده و صورت قضیه را باز نمود و رأی همه بگوچ کردن قرار گرفت صبحی کوچ خواهند کرد.

اما جغر پاشا را چند روز پیشتر یقلعه فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام نموده بود جمعی از پاشایان گفتند که هنوز مهمات قلعه انتظامی نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را بآسانی می- گیرند چرا دو سه هزار کس را بکشتن میدهیم جغال اغلی جغر پاشا را در بودن و رفتن مخیر ساخت مشار الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نمیشدم چنین میکردم حالا که داخل شدهام بیرون رفتن بمجرد فوت عثمان پاشا نقص دولت پادشاه ماست من رضا بقضای الهی داده توقف مینمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود الحکم لله العلی الکبیر آن شخص از مجلس کنکاش بخانه خود آمده صورت واقعه را با این شخص تیزی تقریر کرده گفته بود که ما صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریبند محتمل است که فردا جنگ عظیم فیما بین واقع شود و تو در میانه ضایع شوی اگر میتوانی تا هنوز شب است خود را باردوی قزلباش رسان و چند کس همراه من کرده بود چون سیاهی قزلباش قزلباش نمودار شد بازگشتند و آن شخص چنین تقریر کرد که رومیه از قضیه فوت عثمان پاشا و جلادت و مردانگیهای شاهزاده عالمیان و خبر گی قزلباش متزلزل الاحوالاند و مشکل مینمایند که طایفه یکگیری و جمعی که بحراست قلعه مأمورند قرار توقف قلعه دهند و هر گاه ایشان توقف نکنند جغر پاشا نیز بالضروره خواهد رفت چون دور از کار نبود همگنان این صورت را بر [۲۳۰] بر توقیف او ترجیح دادند بالجمله ازین اخبار غلغله نشاط در میان لشکر افتاده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند صبحی ترتیب اسباب مقدمات جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۵

و کثرت و ازدحام مخالفان متوجه معرکه قتال گشتند و جغال اغلی که متکفل امر سرداری شده بود بعزم مراجعت کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش و فوجی خفیر در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط تمام راه مراجعت پیش گرفتند و چرخچیان لشکر منصور از چرنداب که یورت رومیه بود گذشته در حوالی شب غازان برومیه رسیده دست بآت قتال بردند و از آن طرف نیز فوج فوج بمدافعه پیش آمده جنگ کنان طی مسافت مینمودند.

نواب جهانبانی قول همایونرا از چرنداب پیشتر رانده غازیانرا بمحاربه ترغیب فرمودند و بهندوان موکب اقبال جلوریز بمحافظان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و محافظانرا بمیان هزیمه و شر و افرق راندند و الحق درین روز که عثمان پاشا از میان رفته و لشکر روم بی‌سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن میبودند و اهتمام در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده یکباره متأصل گردند در سه صورت واقع بود که این معنی بوقوع نه پیوست اول آنکه لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از ده دوازده هزار کس همراه ندارد و

معهذا میانه امراء عظام بازار نفاق گرم بود و اکثر امراء با طی قلیخان فتح اعلی که مورد تربیت گشته محسود دیگران شده بود صفائی نداشتند و نمیخواستند که مردم او در میان قزلباش شهرت یافته بفتح و ظفر مخصوص گردند و دیگری آنکه چون قزلباش بیحدّا بمیانه شر و احمال و اثقال رانده دست ایشان بغنایم رسید عام طمعان مال دوست بیحمیت که طبیعت اکثر لشکر بآن مجبول است شروع در نهب اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاد همت به بیرون بردن آن گماشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد قندهاری که یافته بودند نقصان پذیرفت دیگری آنکه جفال اعلی نیم فرسخ راه قطع نموده از چرنداب بشب هزاران رسید چون مشاهده نمود که قزلباش بیحدّا پیش رانده‌اند و جود رومیه بهم برآمده حقتریب منهزم میگردند بعقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده فی الفور در هماندم‌قوه آمد و خیام و هرایه بر کنار اردوی خود کشیده یکچریان را در پشت هرایه باز داشته بقوانغ محارست پرداختند.

چون در طرف قزلباش زیاده حرکتی نشد و متوجه جنگ هرایه نشدند رومیان که مشرف بر انهزام پودند دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون آمدند نواب جهانبانی بر اینحال وقوف یافت و از منفرق شدن لشکر قزلباش آگاه شد با وجود آن حال اراده نموده با لشکری که در قلب حاضر بود بیکبار فدائی‌وار جلو انداخته صدورتی که در پس پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید امراء عظام و دولتخواهان جنگ هرایه را صلاح ندیده عنان بارگی صبا رفتار شاهزاده نامدار را گرفته در فتح آن عزیمت صائبه و الحاح نمودند نواب جهانبانی بصوابدید دولتخواهان که مطلب ایشان ظاهرا جز حراست بدن بی‌بدیل آن حضرت نبود عمل نموده دست از محاربه بازداشته در حوالی چرنداب فرود آمدند درین جنگاه اگر چه سرو آخرچه کمتر آورده‌اند اما غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد چون رومیه از شب غازان کوچ کردند نواب شاهزادگی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سوار شده بقلب لشکر رومی افتادند که در هر جا صرفه در جنگ باشد جنگ کرده در هیچ منزلی ایشانرا آسوده نگذارند و تا قصبه طشوج بدین قاعده تعاقب مینمودند و غازیان انتهاز فرصت نموده خود را برومیه رسانیده طرح جنگ می‌انداختند و جمعی کثیر را طعمه شمشیر هلاکت میساختند و سرها و اختیرها

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۶

بقلر خجسته اثر میرسانیدند تا موضع مایان جنگ عظیم بوقوع انجامید. اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو اسب جلادت پیش راندند و رومیه زور آورده جمعی کثیر بمدافعه ایشان شتافته غازیان را بازگردانیدند از قضای الهی در آن صحرا آب اندماخته بودند و گذار طایفه شاملو بداندما افتاده اسبان تا سینه بگل فرو میرفتند و رومیه زور آورده اگر لحظه مدد نمیرسید جوانان کارآمدنی شاملو در گل بقتل میرسیدند پیر خیب خان استاجلو که چرخچیی بود بمدد پیش رفته رومیانرا پس نشانده و غازیان شاملو بعد تشویش و تعب از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفه شاملو بقتل رسیدند از ملازمان موکب عالی شاه حسین بیک ولد زینل بیک شرمت‌دار و قورخمس خان جادار ولد دیو سلطان ذوالقدر که در سلک مقربان بود مقتول شدند بالجمله درین روز زیاده کاری از پیش نرفت علیقلی خان فتح اعلی بنا بر سوء مزاجی که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان بساط [۳۳۱] دولت را با یکدیگر میباشد با اسمعیل قلیخان داشت با پیرغیب خان اظهار کدورت نموده که امداد شاملو نموده نگذاشتی که او بین الاقران خجلت زده مغلوب گردد هر گاه میانه امیان لشکر شیوه نفاق و عدم اتفاق بدینسان رواج داشته باشد پیداست که چه مهم از پیش رود بالجمله نواب جهانبانی تا ضبوح دست از تعاقب باز نداشته بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش بجای آورده و الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری واقع نشد و از روزی که متوجه حرب و قتال گشتند تا چهارده روز درع و خفتان از تن بیرون نکرد همه روزه از صبح تا شام اوقات صرف شکار نموده همت بر افقاد و اهتمام آن طایفه گماشتند.

اما مخالفان زیاده از حیز شمار بودند و مقاومت با آن لشکر بیقیاس مافوق قدرت ملازمان موکب عالی بود نفاق پیشکار قزلباش را خود چگونه که دیده بصیرتشان از مال این حال پوشیده شده بود و آن همت در نهادشان نبود که وساوس شیطانی را از دل بیرون کرده قدم بر جاده اخلاص نهند و بمحض لجاجت و عناد سر رشته تدبیر از دست داده درین قضیه با جمعهم رفاقت و همراهی نکردند.

القصه چون رومیه بالکای خود قریب شده بودند بازگشتن و بشخیر قلعه پرداختن را اولی و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر در حوالی شب غازان نزول کردند و کس بخدمت والد نامدار فرستاده کیفیی حالات معروض داشتند نواب سکندر شأن نیز بیاردوی اغرق و کمر دره بینی کوچ کرده بشهر آمدند و منازل میر اسدالله شوشتری صدر جهت دولتخانه همایون قرار یافته در آنجا نزول فرمودند هر یکه از امراء و ارکان دولت در یکی از منازل خراب آباد آن شهر مسکن گرفتند. رقم حروف در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمد طرفه شهری بنظر درآمد جمیع خانه‌ها که بطلا و لاجورد تزیین یافته بود خراب شده درها و پنجره‌های نقاشی کنده شده بجای هیمه سوخته شده بود و درختان و باغها و باغچه‌ها قطع شده هیمه سالیانه بقلعه کشیده بودند و از چندین هزار خانه دلنشین یک خانه که استعداد نشیمن یکی از اوسط الناس داشته باشد سالم نمانده بود و جمیع دکاکین و خانات کاشی‌کار دو طبقه و خمامات ویران شده اجساد قتیلان تبریزی همچنان در کوچه‌ها و بیوت و بازارها افتاده بود مجملا شهر نشاط انگیز تبریز با آن همه نزاهت و خرمی که داشت ویرانه بنظر درآمده که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان پریشان میشد مولانا فرخی تبریزی این بیت را مناسب حال گفته.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۷

بیت

وقوع کربلا تسکین دردم میدهد ورنه‌دلم در حسرت تبریز ویران ز تبریز است نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان میر حیدر ولد میر راسنی محتسب الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف تکفین و تجهیز قتیلان نموده بدفن کشتگان پردازند و کوچه‌ها و محلات را از لوث روث و لاشه سوران که از تقدمان طبق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک کردند و مردم تبریز که بقراء و مزارع پراکنده شده بودند بتدریج بشهر آمده خانه‌های خود را ویران و از ذخایر و دفاین نشان ندیدند امراء و ارکان دولت و ارباب مناصب و غیرهم هر یکه در منازل فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که محل سکنی تواند بود نموده شهر تبریز بسعی اهزه اردو و اهالی تبریز فی الجمله تعمیری یافته در آن زمستان قشلاق همایون در آن بلده جنت- نمون واقع شد.

## ذکر محاربه قلعه تبریز و قضایا که تا آخر این سال در پای قلعه و حین محاصره دست داد بحکم تقدیر خالق عباد

### اشاره

چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بآن تعلق گرفته بود که خطه فرح انگیز تبریز بتصرف رومیان درآمده خرابی بسیار در آن بلده طیبه راه یابد و اهالی آنجا که چند سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده غرور و نخوت بودند از وطن جلا شده بانواع شدائد و محن گرفتار آیند و از ناشناسی احتلال احوال آن گروه عبرت افزای عالمیان گردد در زمان دولت و جهانگشائی اختر برج کامرانی و اقبال اعنی شهریار بیهمال سنوده خصال حضرت اعلی شاهی ظل الهی که امروز تخت فیروز- بخت ایران از وجود قابلی الجود رفعت آسمانی و زینت دو جهانی دارد آن احتلال روی بانحطاط آورده منزهات آن روضه دلگشا که از خمی و خار حوادث از نزاهت و خرمی افتاده بود بیمن اقبال آن تأیید یافته حضرت ذوالجلال بتصرف اولیاء دولت بیزوال درآمده ظلمت آباد فنا و فقر بسشعله تیغ آتشبارش روشنی یافته پرتو انگیز عالم امن و سلامت گردد و لهذا هر چند [۳۳۲] در آن زمان بسعی و اهتمام در دفع این حادثه بیشتر گردند کمتر نتیجه داد و بعضی امور که در پرده خفا مستور بود بحیز ظهور میآمد که امر لایق را عایق میگشت بالجمله چون اردوی همایون در تبریز نزول نمود امراء عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط درآورده چند جا سیه تعیین کردند جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است سیه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه آن حضرت و علی قلیخان فتح اعلی و اتباع و جماعت تبریز قرار یافت در جانب قبلی که طرف محله صحاران ده نجویه است یک سیه بقورچی باشی و قورچیان و بعضی امراء تعلق گرفت و یک سیه بشاهرخ خان و طایفه ذوالقدر متعلق گشت محمدی خان نخعاق و تایتان امام قلیخان قاجار و مردم قراباغ نیز متعهد یک سیه شدند.

اما دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که جهت قلت لشکر محاصره

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۸

نشد و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذوالقدران فارس میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آن طرفها سیه پیش برند و مرد بیلدار و کلنگدار جهت کار قلعه بر ممالک آذربایجان رقم شد و یراق توپ ترتیب یافته مراد بیک توپچی باشی شروع در توپ ریختن کرد و تا اتمام توپ در میان مدرسه حسن پادشاه نقبی اختیار کردند که بمیان قلعه زده شود و نقب چنان آهنین چنگ شروع در حفر نقب نمودند.

اما موانع عجیبه در حین محاصره دست میداد که موجب وهن و دل شکستگی عموم سپاه میشد اول اینکه در سایه شد و موجب اکراه خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباش و دلیری محصوران گردید گرفتاری شاهرخ خان مهردار است که از عطاء دولت و بزرگی طایفه رفیعه ذوالقدر بود از تقدیر ایزدی بوقوع پیوست شرح این سانحه عبرت افزا آنکه مشار الیه مرد شجاع دلیر مردانه بود و در عالم غیرت و حمیت برو دشوار مینمود که در میان شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش است و جمیع امراء و ارکان دولت عظمی تشریض حضور داشته باشند جعفر پاشا که مرد اخته لالا- سرائیست در دولتخانه همایون و حمارت هشت نهشت خطه بنام خواندگار روم خواند در تسخیر آن اضطراب نموده همه روزه اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و زندگی و آسایش بر ما حرام است از غایت حمیت از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده در هفته اول سیه خود را پیش پرده بخانه که در حوالی دیوار قلعه بود درآمد نواب جهانبانی این جلادت و مردانگی و تیز عنانی مستحسن ندانست و دو مرتبه کس فرستاد منع کرد که از آنجا بیرون آمده سیه را مرتبه بمرتبه پیش برد و هر چند پیشتر رود پشت خود را بکومکت و تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده پیشتر رود خان مذکور جواب فرستاد که رأی جهان آراء صایب است و چنین میبایست اما چون آمده‌ایم بازگشتن را لایق نمیدانیم بهمت یار باشند که درین دو سه روز بقضای ربانی و یمن همت و اقبال همایونی

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پایا مردوار بر سر همت کنیم سر چون منشور گرفتاری او در لوح قضا ثبت شده بود در توقف آنجا اصرار نمود نواب جهانبانی روز دیگر پیری بیک ایشیک آقاسی باشی شاملو را نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده از آنجا بیرون آورد مشار الیه نزد او آمده این گفتگو در میان بود که رومیه در وقتی که اکثر لشکریان و اهل کشیک شب متفرق شده کشیکچیان روز هنوز نیامده بودند علی الغفلة از قلعه بیرون آمد و بدان سیه ریخته و جمعی بیکچری دهنه کوچه را که محل آمد و شد بود گرفته بضرب تفنگ راه آمدن کومکی مسدود ساختند و جمعی دیگر بر آنخانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بر آن خانه مستولی گشته داخل شدند.

### گرفتار شدن شاهرخ خان بدست رومیه

شاهرخ خان و ابوالقاسم سلطان ولد او مشهور بزهردار که از امراء معتبر و شجعان روزگار بود و پیری بیک ایشیک آقاسی باشی و چند نفر دیگر که در آنجا بود جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی شده گرفتار گشت و دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که شاهرخ خانست فی الفور بازگشته او را بقلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ سیه شاهرخ خان انتشار یافت از همه طرف قزلباش هجوم نمودند تا رسیدن ایشان رومیان بازگشته او را بقلعه

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۱۹

رسانیده بودند از وقوع این حال غلغله نشاط از قلعه بلند گشته کمال ملال بدلهای بیرونیان راه یافت محصوران از قلعه‌داری دلیر گشته قزلباش شکسته خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود آن حال ملال و کلال بخاطر بیهمال راه نداده فرمودند که هر کس زیاده سری کرده سخن ولی نعمت نشنود نتیجه آن جز ندامت و پشیمانی نخواهد بود. اما چون در راه دین و دولت کوشیده بود [۳۳۳] بازمانده‌گان او را نوازش نموده منصب مهرداری را با سلمس خان ولد او عنایت فرمودند و همچنین منصب ابوالقاسم سلطان طهماسب قلی سلطان ولد او مرحمت شد. رضا قلی بیکت را که ولد پیری بیکه که جوان صاحب جمال خردسال بود جای پدر ایشیک آقاسی باشی فرمودند و طایفه ذوالقدر بدستور در همان سیه معین گشتند اما بجز کشیک و نگاه داشت و محافظت سیه کاری نتوانستند کرد دیگری از موانع مکروهه آن بود که توپی که بگله گوش مشهور بود و پانزده من سنگ می‌انداخت و از توپخانه شاه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود پای قلعه آورده بر برجی از برجوع جانب قبلی نصب نموده میانداختند و تا نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته شده بود رومیه میان روز سیه ریخته مردم را بضرب تفنگ پراکنده کرده ریسمانها بر حلقه‌های توپ انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را بپای دیوار کشیدند و از آنجا بقلعه رسانیدند دیگری از موانع آن بود که بعد از دو ماه اسباب توپ ریختن مهیا شده بود و اهیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مزبور بودند چون قالب توپ جهت شدت شنا و عدم رؤیت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت می‌که در کوره گداخته شده بود بقالب سر دادند جوش خورده از قالب بهوا رفت و بأطراف و جوانب ریخت و نزدیک بآن رسید که از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات مقدس عالی رسیده از آسیب مس گداخته منضرر گردند باری سبحانه و تعالی حفظ نمود اما چند کس از مقربان و حاضران بساط قدس از آسیب مس افروخته منضرر و ناقه شدند و بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده بودند بعمل نیامد بعد از آن برخوردار یکک توپچی باشی ولد حیدر یکک انیس که از جمله مقربان بود بتوپ ریختن مأمور گردید در عرض چهل پنجاه روز اسباب آنرا مهیا ساخته در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته درین مرتبه بیروی اقبال توپ بزرگ که بیست و پنج من سنگ می‌انداخت حسب المدعا ریخته شده توپ را بسیه نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشتند و نقب نیز پیش ثالثه مردم صاحب وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده شیب موازی سیمدد کس از جوانان کارآمدنی تعیین نموده بقلب فرستادند که نقب را سوراخ کرده بقلعه درآیند و کرمانا نواخته چون آوازه کرمانا برآمد از سیبها همه جا یورش نمایند چون تسخیر قلعه در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود موقوف بزمان دولت و جهان آرائی نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود حوادث عظمی بظهور میآمد و اموری که باعث تعویق میشد روی میداد. مجملا چون دلاوران نقب زود سوراخ نقب را گشودند در تخمین و قیاس غلط شده از میان شیر حاجی سر برآورد چند روز دیگر کار میبایست کرد که بدرون قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند در این اثناء قرار نمودن قلی بیکه قورچی باشی افشار که از اعاظم ارکان دولت بود و جبار- قلی بیکه برادر زاده او قورچی باشی نواب جهانبانی بقلعه سانح شد که موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که قلی بیکه قورچی باشی با محمد خان و سایر امراء در جمیع امور متفق بودند و قصب قلل نواب مهد علیا والده معظمه نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر نواب عالی بود یارانه و صوابدید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مرکوز

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۰

خاطر عالی بود که در محل مجال از آن طبقه انتقام گشتند و قضایای آمد شد رومیه موجب مدارا و تعویق میگشت و قورچی باشی که مرد آگاه دل کاردان بود این معنی را نقرس نموده همیشه خایف و هراسان بود و نواب جهانبانی با او بند طقه بود درین وقت

که محمد خان و ولیخان در مقام فتنه اندوزی درآمده بارداده بازخواست خون امیر خان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی معلی گشته قریب بتبریز رسیده بودند و آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور میرسید بخاطر امور خطور نمود که هر گاه قورچی باشی عمده ارکان دولت است باطنا با فتنه اندوزان ترکمان و تکلو متفق باشد عند الوصول انواع فساد محتمل است که ازو بظهور آید و طبقلی خان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ که باعث خون امیر خان بودند تحریک ماده فساد نموده خاطر نشان جهانبانی گردند که قبل از وصول آن طبقه دفع قورچی باشی لازم است و تاخیر در آن جایز نیست زیرا که بعد از ورود آن جماعت باستظهار یکدیگر آنچه اراده نمایند بفعل میآورند و این معنی در ضمیر انور تصمیم یذیرفته چون آوازه ورود آن گروه متواتر شد در اثنای مشاغل قلعه گیری متوجه دفع او شدند و طهماسب قلی سلطان ولد امیر اصلان خان ارشلوی افشار که در آن چند روز با سیصد کس [۲۳۴] از طایفه ارشلو بدرگاه معلی آمده بود منصب قورچی باشیگری نامزد فرموده مقرر داشتند که بدفع او قیام نماید و او متقبل این خدمت شد و قورچی باشی نیز بمدلول الخائن خائف در آن چند روز که اخبار ورود ترکمان و تکلو متواتر میرسید بغایت متزلزل بود از سیبه بخانه آمده تمارض کرده چند روز خانه نشین شده منتظر ورود این طبقه بود در روزی که طهماسب قلی سلطانرا بآن خدمت نامزد

### فرار نمودن قورچی باشی و رفتن بقلعه رومیان

فرمودند جبار قلی بیگ برادر زاده قورچی باشی در ملازمت عالی و مجلس بهشت آئین بود این معنی را بفراست دریافته بود قی القور بمنزل آمده او را از این حال آگاه کرد و ایشان درین وقت مضیق جز بقلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافته هر دو باتفاق یکدیگر در وقتیکه طهماسب قلی سلطان با قشون و لشکر بدرخانه او رسیده بودند از راه باغچه خود را بیرون انداخته از راهی که بسبب ایشان میرفت راه قلعه پیش گرفتند چون پای قلعه رسیدند ناچهای خود را از سر برداشته بخندق انداختند رومیان که از بالای قلعه مشاهده اینحال نمودند در گشودند و ایشان را بقلعه درآوردند این معنی را از ادبار طایفه قزلباش و اقبال خود دانسته غلغله نشاط بایوان کیوان رسانیدند و همان روز جبار قلی بیگ در قلعه بر سر نقب رفته رومیه را از نقب زدن آگاه کرد و سوراخ نقب را که بمیان شیر حاجی رسیده بود بایشان نشان داد رومیه سر نقب را گشوده بضرب تفنگ نقب را از کارکنان خالی کرده و از راه نقب علی الغفله بمدرسه حسن پادشاه درآمدند شورش عظیم در آن سیبه واقع شد چون خبر بتواب جهانبانی و علی قلیخان رسید از اطراف و جوانب هجوم کردند و قیما بین جنگ عظیم بوقوع پیوست از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را مابه استظهار خود ساخته از همان نقب تفنگ انداخته اهل سیبه را مقهور میساختند لاعلاج نقب را چند جا سوراخ کرده گاه ریخته گاه دود کردند و آب بمیان نقب بسته ایشانرا گرداندند و آن راه مسدود گشته و زحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محتمل بود که از آن ممر فتح قلعه میسر گردد ضایع و هبث مطلق شد و چون امراء ترکمان و تکلو قریب رسیدند و روز بروز اخبار فتنه و فساد ایشان میرسید دست از کار قلعه کشیده بفکر ایشان افتادند و جمعی از تبریزیان و مردم آذربایجان را تعیین کردند که در سیبها بوده محافظت دروازه‌های قلعه نمایند که رومیه بیرون نتوانند آمد و تواب جهانبانی و سایر امراء بسرانجام دفع ایشان پرداختند از سوانح



ایتسال قضیه فوت صدر مغفور میر شمس الدین محمد خیبصی کرمانی است که در اثناء محاصره قلعه تبریز بمرض سوء الغذیه درگذشت مشار الیه سید بزرگ عالیشان نیکو اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت در علم ریاضی و هیأت و رمل و نجوم و منشی طبیعت و بسیار خوش صحبت بود شعر را خوب میگفت و فهمی تخلص داشت چون بر مسند صدارت قرار گرفت نواب سکندر شأن در تعظیم و تکریم

### فوت میر شمس الدین محمد صدر خیبصی

و اقتدار و استقلال او مبالغه فرموده کلی و جزئی امور شرعیه برأی و رؤیت او مفوض گردید و مشار الیه در دیا توال بسذل و احسان گشوده قریب یکصد هزار تومان زر نقد و خاکاک فیروزه که از وجوهات وقفی ممالک و نذورات شاه جنت مکان و خمس معادن فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود در عرض دو سه سال سادات و علماء و صلحاء و فقراء و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داده مشاهیر این طبقه را رهاینها کلی نمود و جمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان پادشاهی بهره‌مند گردیدند اشعار رنگین دارد چند بیت غزل و رباعی درین نسخه ثبت افتاد.

غزل

شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد شیرین گوه کن حالی ز خسرو حالتی دارد

سبوی باده در سر میرود فهمی بمیخانه‌بمحرابش نباید سر فرو خوش همتی دارد این دو رباعی ازو مشهور است:

رباعی

در میکده عشق شراب دگر است‌در شرع محبت احتساب دگر است

مستان تو فارغند از روز حسابزین طایفه در حشر حساب دگر است رباعی

ترسا بچه اینست آتش افروز کشت‌کانش زده در خرمن صد حور سرشت

چون همه کشان برای آشتکده‌اش‌رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت در وقت رحلت این رباعی گفته بود:

خواهیم ازین جهان فانی رفتن‌در زیر لحد بناتوانی خفتن

در گوش زمین ز بیوفائی فلکحرفی برزان بیزبانی گفتن

### ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آن قوم فتنه انگیز و آنچه در آن حین روی[۲۳۵] داده از سنبز و آویز

### اشاره

سابقا بر صحیفه بیان بقلم مکسور اللسان رقم تحریر یافت که بعد از گرفتاری



امیر خان محمد خان ترکمان از وقوع این حال و ترقی و تربت علی قلیخان فتح اغلی و اعتبار و اقتدار طایفه شاملو و استاجلو اندیشناک گشته از کاشان بهمدان رفت برادران و اولاد امیر خان نیز آنجا جمع شده ولی خان تکلو را با خود متفق ساخته تهییج فتنه کرده در مقام تضییع و کسر اعتبار آن دو طایفه شدند و با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده قاخره تبریز و احکام موکده که از موقف سلطنت بطلب ایشان صدور می‌یافت از ایشان تقاعده ورزیده نیامدند و از اطوار ایشان بین الجمهور چنین مشهور گشت که امراء و اعیان ترکمان و تکلو با یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده‌اند که بهیئت اجتماعی باردوی معلی رفته تواب جهانبانی را مجبور سازند که بر وفق رضای ایشان عمل نموده علی قلیخان فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ و ساعیان قتل امیر خان را بدست اولاد او دهند که بقصاص رسانند و طایفه شاملو و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب وجودی از آن دو اویماق در خدمت خود راه ندهند و بدستور امور دولت برأی و رضای ایشان منوط باشد بدین اندیشه باطل و موافقت عاطل از یکدیگر جدا شده هر یک بالکلا و اقطاع خود رفتند که سامان و سرانجام قشون و لشکر نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند.

سولاغ حسین تکلو که از امراء معتبر آن طایفه و در قلمرو علیشکر صاحب الکاء بود برین مقدمات انکار بلیغ کرده ولیخان را منع مینموده که باغواء ترکمانان در مقام فساد نبوده سر رشته اخلاص را از دست ندهند و چون بمحافظت سرحد بغداد مأمور است مادام که حکم اشرف بطلب او صادر نگردد بسخن محمد خان از مکان خود حرکت نکند پادشاهان اختیار سر و مال لشکریان دارند از طریق اخلاص و فرمانبرداری دور است که زبان اعتراض بادشاه‌زاده خود گشوده در باب قتل امیر خان سخن گوئیم ولیخان ازو متوهم شد و دغدغه نمود که مبادا عقیده آقایان تکلو را با او فاسد گردانند با او در مقام عناد درآمد قیماین انواع وحشت روی داد بالاخره منجر بدان شد که ولیخان اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمد خان بر سر او رفت و قیماین جنگ واقع شده و مردم سولاغ حسین دنبا داری کرده زیاده در مقام مدافعه نشدند در اثنای حرب و ضرب زخم قوی بسولاغ حسین رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید ولیخان برو تسلط یافته در حین توجه تبریز او را از میان برداشت.

مجملا- چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره نمودن بعراق رسید امراء ترکمان و تکلو ظاهر خود را بایاس خدمتکاری آراسته باطنا جهت حصول مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمد خان با طوایف ترکمان که در کاشان و قم و ساوه بودند و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران و مختار سلطان برادر زاده او از ورامین و ولیخان تکلو و علی سلطان پاک مال ولد او و برادران و اولاد و اتباع امیر خان از همدان متوجه شده با قشون آراسته یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو هر کس در هر محل اقامت داشت احضار نموده جمعیت عظیم در اردوی ایشان دست داد امت خان ذوالقدر امیر الامراء فارس با امراء تابین خود که بعد از معاودت بساق خراسان رخصت یافته بالکای خود رفته بودند که سامان و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام بعراق رسیدند محمد خان با او ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذوالقدر مفتوح داشته تکلیف مراقبت نمود امت خان بصور آنکه فسادی که روی داده بصلاح الدینی و وساطت او باصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و همگنان باشد قبول مرافقت نموده یکدیگر تلاقی



شدند و باتفاق نزول و ارتحال مینمودند رفته رفته محمد خان و رفقا بلطایف الحیل امت خان را در اموری که مکنون خاطرشان بود با خود متفق ساختند و امت خان با آنکه مرد عاقل و کاردان با رأی و تدبیر بود بوسوسه و اغوی راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این اخبار بدار السلطنه تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد می‌نماید اما نواب جهانبانی خواستند که اراده خاطر و حقیقت و موافقت و مخالفت ایشان بین- الجمهور ممت ظهور یابد از جانبین مراسلات بمیان آوردند اول از جانب نواب سکندر شأن کس [۲۳۶] نزد ایشان فرستاده مشاهیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت خر اصدار یافت که ایشان یک جهت و دولتخواه این خانواده رفیعه‌اند و حقوق خدمات چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم کمر بر تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان است بستند طریق یک جهتی و سزاوار غیرت و حمیت آن بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته بی آنکه حکم همایون بطلب ایشان اصدار یابد از روی غدوت و اخلاص مقید بجمعیت و اتفاق یکد- دیگر نشده هر یک بطریق معهود بسرعت و استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال گردیده آثار جانسپاری بظهور رساند.

بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلب و ملتمسی داشته باشند عرض نموده اسنادهای حصول مطالب خود نمایند در آن باب تعلل نموده بنا آنکه احکام موکد بتأکیدات مطبعه بطلب ایشان صدور یافت مساهله از حد اعتدال گذرانیدند و حالا که متوجه اردوی همایونند مسموع می- گردد که جمعیت عظیم نموده بهیئت اجتماعی میآیند و از این اتفاق فته انگیزی و نفاق ظاهر می- شود اگر فی الواقع بر جاده اخلاص و یک جهتی ثابت قدم و رفیه اطاعت بر ریقه فرمانبرداری دارند طریق آنست که بجهت رفع مفله مقید بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یکه با قشون و لشکر خود طلیعه روی ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف بساط بوس دریابند و هر کدام به خدمتی که مأمور گردند قیام نمایند که جز لطف و شفقت نسبت بایشان امری بظهور نمیآید و بسبب خان شرف الدین اغلی تکلو پیغام دادند که او را با نواب همایون قرابت قریبه است اگر امراء ترکمان بجهت قتل امیر خان از فرزند ارجمندم توهم دارند او را درین امور چه دخل است سرانوار اخلاص موروثی و ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست که خود را داخل مجتمع آنطبقه نسازند و بسعی هر چه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردد.

امراء مذکور نیز عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده بعد از اظهار غلامی و قدمویت عرض نموده بودند که بر ضمیر اشرف ظاهر است که میانه اویماق تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو سوابق ازمان طریق عناد مسلوک بوده بتجدید در خراسان نیا بر دولتخواهی نواب جهانبانی جمعی کثیر از آن دو طایفه بدست ترکمان و تکلو بقتل رسید حالا که در خدمت عالی مورد تربیت و شفقت شده‌اند و نواب جهانبانی را بما دولتخواهان بد مظنه و بی‌شفقت گردانند و قضیه امیر خان نیز نتیجه افساد ایشان است و الا ازو امری که مستوجب قتل باشد صدور نیافته بود خواهش ما آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی قدم و منزلی نباشد جمعیت و اتفاقی که واقع شده بنابر خوف اضداد است و مسبب خان نیز در عذر مراقفت سخنان مناسب حال القا نموده بود و چون عریضه



امراء مذکور رسید خاطر نشان نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان گردید دیگر باره احکام مطاعه از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش را درین دولت حق خدمت است و ارباب اخلاص را از موائد احسان پادشاهی بی‌بهره نمودن خلاف آئین مروت اگر جمعی از طایفه شاملو و استاجلو بحسب اقتضای زمان عصیان ورزیده در خراسان فته انگیزی نموده باشند جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان غاشیه بندگی در دوش و حلقه ارادت در گوش دارند انواع خدمات و جانسپاری از ایشان خصوصا محمدی خان نخماق که از اعاظم طایفه استاجلو است و اولاد ولی خلیفه که از امراء معتبر شاملو بود بظهور رسید و میرسد بمقتضای ولا تزر وازرة وزر اخری باولیاء آن جماعت مؤاخذ نتوان داشت و علی قلیخان فتح اغلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس همایون ملازم رکاب عالی فرزند ارجمند است و خدمات ازو بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد ازو مشاهده نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد و تربیت او چرا موجب بی‌التفاتی با طایفه دیگر باشد و آنچه معامله امیر خانست بمحض اراده خاطر شریف نواب جهانبانی که ازو غبار آلوده نشده بود وقوع یافت و گفتگوی ایشان در آن داده مانی عقیدت و اخلاص است آنست که در میانه قزلباش در وقتی چنین که بلده تبریز از دست رفته همگی همت منوجه نسخر قلعه آنجا است احداث فته نکنند که اگر خلاف این معنی ازیشان بظهور آید و در فته اندوزی اصرار نمایند بر ذمت همت ما نیز دفع شر ایشان لازم میگردد چرا ملاحظه عواقب امور و شامت کفران نعمت ننمایند درین مرتبه نیز امراء مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که ما همان شیوه ارادت و اخلاص مرعی و مسلوک میداریم.

اما به جهت دفع ضرر و شر معاندان و اضداد اتفاقی واقع [۲۳۷] شده چون پایه سریر اعلی رسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمن کامی نگردد بعمل خواهیم آورد.

چون مراسلات مذکور وقوع یافت و از اطوار آن گروه رایحه شقاق و نفاق بمشام همگنان میرسید حکم مطاع مشتمل بر عواطف و الطاف و منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی باسم امت- خان امیر الامراء فارس و طایفه ذوالقدر که رفیق آن گروه شده بودند عز اصدار یافت که ما او را تربیت نموده بایالت شیراز و امیر الامرائی مملکت فارس معزز و سربلند گردانیده‌ایم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و یکجهت این خاندان ولایت نشان بوده‌اند و هرگز ایشانرا با طایفه تکلو و ترکمان الفتی و با معاندان ایشان کلفتی نبوده اگر آن جماعت جهت مطالب خود صلاح در جمعیت و اتفاق دیده بهیئت اجتماعی میآیند طایفه ذوالقدر را با این مقدمات چکار و باعث مراقفت ایشان چیست اگر صلاح الدینی و ریش سفیدی منظور است که بوساطت ایشان فسادی که روی داده باصلاح آید

دیگر ریش سفیدان اویماقات و مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی هستند ایشان نیز بدرگاه جهان پناه آمده با ریش سفیدان اویماقات اتفاق نموده هر گونه استدعائی که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین امور نمایند باسعاف مقرون خواهد بود اگر امت خان و طایفه ذوالقدران فارس نیز از جاده اخلاص انحراف ورزیده شریک فساد آن طبقه گردند عقرتیب شامت کفران نعمت قرین حال کنائر نعمتان خواهند بود و احکام مذکور مصحوب حبیب بیکچ ذوالقدر بسائل صحبت نواب جهانبانی مشهور بکور حبیب فرستاده شد و چون او بناردوی امراء رسید امت خان بمقتضای فرمان اطلاع یافت بنابر معاهده و پیمان که با محمد خان نموده مؤکد بایمان گردانیده بود بمصلحت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۵

او و رفقاء عمل نموده اوامر پادشاهی را گردن انقیاد نهاد و محمد خان و امراء رفیق بآن اکتفا نموده امت خارا تکلیف کردند که حبیب بیکچ را بقتل رساند که برایشان ظاهر شود که عن صمیم- القلب با آن طبقه متفق است.

بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر راضی نبودند که امت خان مرتکب آن فعل شنیع گردد محمد خان در آن باب اصرار نموده امت خان طوعا او کرها در چمن سفطاتیه بقتل آن بیگناه اقدام نموده و بعد از قتل او کلوچ کرده کلوچ بر کلوچ روانه تبریز شدند.

چون حقیقت قتل حبیب بیکچ بمسامع جلال رسید و امراء مذکور بشهر نزدیک شدند نواب جهانبانی طیخان بیکچ ترکمان داروغه دفتر خانه را که از اولاد فتحی بیکچ پوناچی اغلی و عظماء آن طبقه بود و پدران ایشان حق خدمت قدیم درین دولت دارند برسالت نزد محمد خان فرستاد که او را نصیحت نموده قرار دهد که سالک طریق اخلاص و بیکچ بندگی بوده بر وفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیر خان اصلا سخن نگوید و با علی قلیخان فتح اغلی و محمد- بیکچ سارو سولاغ در ایناب اظهار عناد و کلفت نکند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت بازماندگان امیر خان بدانچه صلاح او باشد چنان شود.

علی خان بیکچ مذکور باردوی امراء رسیده علت بطیبت داده باز پس نیامد و چون نزدیکتر رسیده در حوالی شهر نزول نمودند ادهم خان ترکمان ولد حیدر سلطان جایوق که از معتبران ترکمان و در خدمت نواب جهانبانی معزز و محترم بود و با علی قلیخان نیز الفت تمام داشت و در مجلس عالی از اعمال ناهنجار ترکمانان همواره خجالت میکشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از خجالت و سرافکندگی خلاصی دهد امر فرمودند که میان آن جماعت رفته بمسوقط و نصیحت رفع فساد آن قوم نماید. اگر نصیحت پذیرا باشند بواسطت او از پرده حجاب بیرون آمده بملازمت گراید و الا ادهم خان با اویماق خود باشد چه ظاهر بود که هر گاه امراء مذکور سالک طریق عناد و لجاج باشند او را نیز بطریق علیخان بیکچ و دیگران نگاه خواهند داشت.

مشار الیه نیز راغب این معنی گشته روانه مقصد شد او نیز چنان رفت که یاران رفتند همانا سخنان او تأثیری نگرده بود و محمد خان مقدم او را خیمت شمرده نگاه داشت و چون بموضع سعید آباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوست از جماعت نکلو و ترکمان هر کس در اردو بود خائف و هراسان گشته بتفاریق قرار نموده بایشان پیوستند و کجل مصطفی افشار که از میرزادهای آن طایفه بود و بعد از فرار جبار قلی بیکک بقلعه چنداجه سبق ذکر یافت در عوض او بمنصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده کمال اهلیت و مردمی داشت پنجهی ظاهر فرار نموده باماراء طاغی پیوست و در آن چند روز هر کس سوء مزاجی از نواب جهانبانی بخود گمان داشت [۳۳۸] بیکه بیک و دو دو فرار نموده هر شب جمعی گریخته بآن طبقه میپیوستند و ماده خصومت و نزاع قویتر میشد.

نواب جهانبانی بملاحظه آنکه مبادا از آن جماعت علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد کلی گردد چون اکثر اوقات جهت سرکاری کنار قلعه امیر خان که مسکن طیقلی خان و در جنب قلعه رومیان و طرف سیه نبات جهانبانی بود بسر میبردند نواب سکندر شأن را نیز تکلیف آمدن آنجا کردند آن حضرت و شاهزادگان و اهل حرم همگی بقلعه امیر خان نقل نموده دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علی قلیخان نیز برسم خدمت و کشیک در آنجا توقف نموده بلوازم میزبانی و خدمتکاری

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۶

پرداخت و جمعی از امرآء عظام و قورچیان گرام و ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه یکشبکه در دولتخانه همایون حاضر بوده باشند و جمعی دیگر را تعیین کردند که تا سر خیابان شهر که محل آمد شد متردین راه عراق است رفته بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند.

چون از سعید آباد کوچ کرده بموضع فهرسقج که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از لشکریان ایشان یراق بسته بطریق قراولی پیش آمده مشاهده نمودند که از این طرف نیز لوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر کس بخدمت نواب جهانبانی فرستاده مطالب سابق را اعاده نمودند ماحصل کلام آنکه طایفه استاجلو بیجایی بقتل امیر خان اقدام نموده‌اند و ما علی قلیخان فتح اغلی را خونی او میدانیم نواب جهانبانی خونیان را گفته بدست اولاد امیر خان دهند که بقصاص رسانند و الا ما را تاب و طاقت آن نیست که ایشانرا بدین جرات و اعتبار مشاهده کنیم که در خدمت عالی رکن رکین دولت باشند و نواب جهانبانی نیز بدستور سابق دادند و آمد شد تکرار یافته مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بچتر اطاعت و انقیاد درنیاورند بلکه اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال یلغم و علبه داخل شهر شده آنچه مکنون خاطرشان باشد بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از شدت و حمیت پادشاهی دور و در میزان خرد ناسنجیده مینمود نواب جهانبانی عنان از طریق رفق و مدارا که باقتضای وقت و زمان مسلوک میداشتند پیچیده بجانب مخالفه و معانده انعطاف دادند و تأیده شدت الشهاب یافته سختان خائب آنیز بر زبان مبارک راندند.

آن گروه در روز در فهرسقج توقف نموده روز سیم بهیات اجتماعی سوار شده پسل بسته اول چرخچیی پیش انداخته با اسلحه و یراق جنگ تا سر خیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان بدین رسم و آئین بشهر رسید و مشخص شد که موطنه و پند آن قوم سودمند نیست و نایده فتنه و فساد و بی‌ادبی ایشان جز بسحاب تحریک سیف و سنان انعطاف نمیپذیرد ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که ازین طرف نیز صاکر اقبال مستعد گوشمال آن گروه گردند جمعی از امراء عظام خصوصا امراء استاجلو و اتباع طیقلی خان بمقابله ایشان فرستادند و بملاحظه آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بصاکر ظفر شعار واقع شود موکب عالی نیز متعاقب در حرکت آمد و نواب سکندر شأن را نیز تکلیف سواری فرمودند و در رکاب همایون والد بزرگوار اعلام سطوت و جلال افراخته بمقابله آن مخاذیل شتافتند و چون بی‌ادبی و خیره گی قوم از حد اعتدال تجاوز نموده نایره غضب خسروانه الشهاب یافته بود احدی از امراء و ارکان دولت و صلاح اندیشان پایه سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب فتح آن عزیمت باشد توانند گفت چون رأیات ظفر آیات بسر خیابان رسید یکه سواران طایفه استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه را ساز داده پیشتر رفتند.

از آنطرف نیز بیدولتان آن گروه که بدمستان باده جهل و غرور بودند دلیری نموده اسب جلادت پیش راندند و فیما بین دست بازی شده دو سه کس زخمدار شده بودند که امام قلیخان قاجار بیگلر بیگی قراباغ و محمدی خان تخماق و سید بیکک کمونه و شاه قلی خلقی رومطو طیقلی خانرا با خود متفق ساخته در پیش رکاب مقدس شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و اخلاص بر زمین بندگی سودند هان بارگی صبا رفتار شاهزاده کامگار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالی مقدار را بمقابله غلامان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست و مع ذلک روز بیگاه شده اگر موکب عالی اندکی بیشتر در حرکت آید محتمل است که درین شب دیجور جندین خون ریخته شود و آن طبقه را چه قدر و منزلت آنست که بأدب ایشان بقصی همایون متصل گردند مقتضی ما دولتخواهان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۷

آنکه امروز عنان بصوب مراجعت انعطاف داده در تأدیب اهل عصیان یکه دو روز دیگر صبر فرمایند که شاید بوسیله ما دولتخواهان از مرکب تجبر و تکبر فرود آمده سر بر یقه فرمانبرداری درآورند و اگر درین مرتبه از مصلحت ما بندگان درگذرند [۳۳۹] احتیاج تصدیع ملازمان موکب عالی نیست مهم ایشان بسعی ما غلامان کفایت میگردد و نواب جهانبانی بمصلحت دولتخواهان عمل نموده کسی فرستاده قراولارا منع کردند الماس امراء را به خدمت والد نامدار عرض نموده حسب الاستدعا بشهر معاودت فرمودند.

روز دیگر امراء تکلو و ترکمان کس فرستاده استدعاء نمودند که دو سه کس از بیش سفیدان معتمد را بفرستد که بعضی حکایات با ایشان گفتگو شود نواب جهانبانی تجویز کس فرستادن نکردند و زیاده ازین مداهنه با آن قوم مناسب ندیده و بادشاهی نمیدانستند نواب سکندر شأن صلاح در ایجاب مقتضی ایشان دیده سیادت پناه میر ابوالولی انجو صدر که در آن و لا قاضی عسکر ظفر اثر بود و از امراء سید بیکک کمونه و شاهقلی خلقی رومطو را که مردم خیر اندیش بودند فرستادند.

اما بملاحظه آنکه مبادا ایشان را نیز بطریق ادهم خان و دیگران نگاه دارند مقرر شد که بر سر خیابان از فوج قراولان جدا شده‌اند کمی پیشتر روند و از آن طرف محمد خان و امراء از لشکریان خود جدا شده پیشتر آیند و در سر اسب هر گونه سخنی داشته باشند گفتگو نموده بازگردند جماعت مذکور حسب الفرموده عمل کردند.

ماحصل سخن آن جماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو شخص مفسد که از ایل و اویماق و عشیرت ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده و میرسد سه اویماق معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان و ذوالقدر باشند از خود مأیوس و روگردان میکند و درین وقت که رومیان در تبریز قلعه ساخته‌اند ده هزار کس که درین شدت شدا و سورت سرما متحمل مشاق بسای شده باتحا رسیده باشند پراکنده میسازند حضرت اعزه جوانهای مسکت مناسب وقت دادند بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که من بعد از قضیه قتل امیر خان و بازخواست آن حرفی بر زبان نیاورند.

اما چون طیقلی خان و محمدی سارو سولاغ خمیر مایه این فساد بوده‌اند و خاطر مبارک عالی را از ما آزرو کرده‌اند اگر بجهت انتظام امور سلطنت و اقتدار بادشاهی ایشان را از درجه اعتبار نمی‌اندازند باری در اینوقت بجهت تألیف قلوب طایفه ترکمان و اولاد و اتباع امیر خان ایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه نمایند که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی موجب اطمینان قلب و آبروی این طایفه گشته ما خاطر جمع آمده ملازمت نمائیم بعد از اینمی که معاملات فی الجمله باصلاح آمده باشد و خاطر ما بندگان از توجهات عالی اطمینان یافته باشد و رأی جهان آرا اقتضا نماید بندرگاه طلبند مصلحتان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکور را هرض نمودند یکه دو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر مستور بود که باقتضای قضا و سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود هیچ اتری پرین گفتگو مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلاء و خیر اندیشان ظرفین مفید نیامد.

چون رسوخ نواب جهانبانی در حمایت طیقلی خان و محمدی و حفظ ترتیبی که ایشان را نموده بود بدین مثابه سمت ظهور یافت و مشار الیهم هر دو در مجلس عالی زبان بعرض عالی گشودند بعد از ادای شکر و الطاف شهریاری معروض گردانیدند که رضای ما غلامان منوط به

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۸

رضای خاطر مبارک است و باری که موجب نقصان دولت است راضی نیستیم ده هزار کس را بدو کس برابر کردن مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما را بهیچ اعری مضایقه نیست بهر چه صلاح دولت و مقتضی رأی عالی است بی‌تأمل بعمل آورند: «ما دل نهاده‌ایم بهر چیز رای تست» نواب جهانبانی فرمودند که این جمله رموح مبالغه ما درین امور جهت خاطر شما نیست چون بارده خاطر خود شما را نزیبت نموده مورد شفقت گردانیده گفتگوی خصماء درین باب نسبت بما سوء ادب است و بیرون کردن از درگاه موجب ضعف نیت و عدم اقتدار سلطنت است لهذا بر سر آن ایستاده بهیچوجه باری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین است میانه ما و حرام نمکان بی‌ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود باشید.

روز دیگر در ساحهٔ بارگاه معلی طرفه ساحته حیرت افزا از پرده عخفا بدرجه ظهور رسید اسمعیل قلی برادر زاده حسینعلی بیکک الکس اغلی ذوالقدر که از مفسدان قزلباش بود و همیشه از و فتنه و فساد بظهور میرسید با جمعی از فته انگیزان مثل طهماسب قلی بیکک قاجیهی افشار برادر شهسوار بیکک قاجیهی باشی و خلیفه قاجار و غیرهم از قورچیان مقلم که در کشیک بودند خود را به لباس دولت خواهی آراسته زبان چاپلوسی بگفتگو درآمدند.

ماحصل کلام آنکه عمده‌ترین ملازمان در بارگاه بادشاهی قورچیان مقلمند و بهر امیری از امور دولت بادشاهی اتفاق نمایند دیگران را جز اطاعت چاره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نمیدانیم سبب چیست که بجهت رضای خاطر طیقلی خان [۳۴۰] فتح اغلی و محمدی سارو سولاغ طوایف قزلباش دو گروهه شده مهم بحرب و قتال می‌انجامد چرا امراء تکلو و ترکمان و ذوالقدر که بجمعیت و ازدحام تمام آمده‌اند راه نمیابند که بملازمت رسیده در تسخیر قلعه رومی ساعی و مددکار باشند بعضی ساده لوحان بچره که در میانه صوفیان قزلباش پیره و خلیفه میامند این مقدمه را صوفیگری و اخلاص نام نهاده آن طبقه مستحسن شمرده همگی با یکدیگر یکدل و یک زبان شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه شیوه پیر مریدی است عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند جهلاء و بیدولتان و اشرار طایفه قورچی با خود مخمر ساخته‌اند که اگر از جانب شاهزاده کامگار تشفی حاصل نشود بهیئت اجتماعی بر سر طیقلی خان و محمدی رفته ایشان را با هر کس که مانع این امر باشد بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد برآوردند که هر کس شاهی سیون و خیرخواه این دولت است بر سر ما جمع شود جمعی کثیر هجوم نموده غوغای شاهی- سیونی بمیان عوام افتاد و عظماء آنقوم بدر دولت سرای نواب جهانبانی رفتند.

جهلاء و اشرار قبل از آنکه اراده قوم از قوت بفعل آید برکاب خانه و بیوتات طیقلی خان ریخته اسباب بسیار از سرکار او غارت و تاراج رفت و خیر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافته اکثر خانه‌های ملازمان طی قلیخان و محمدی و اعیان استاجلو که در محلات بود به غارت و تاراج رفت و مزده به امراء تکلو و ترکمان رسیده در میانه ایشان آثار بشاشت و خرمی بظهور پیوست.

القصه از غلغله و شورش و غوغای شاهی سیونان مجلسیان عالی را احوال دگرگون گشت آن جماعت پیش پنجره آمده معتمران آن جماعت عرض مدعای خود کرده اما در پرده سخن گفته جرأت نکردند که کسی را نام برند نواب جهانبانی در اول حال با ایشان برقی و مدارا تکلم نموده فرمودند که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر شأنست که در وثاق خود تشریف حضور دارند

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۹

بخدمت آن حضرت رفته عرض مدعای خود کنید من هم قدایم مقام و ولیعهد بادشاه و مرشد میدانیم و مطالب اصلی ما هجر دولتخواهی چیزی نیست نواب جهانبانی باسمعیل قلیخان شاطو امر فرمودند که بیشتر رفته آن جماعت گفتگو نمایند که سخن با کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت درآمده تسلی داده گفت انشاء الله تعالی آنچه صلاح دولت است بظهور آورده نخواهیم گذاشت فیما بین صاکر قزلباش فته و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی نیز راضی نیستند که در میانه این دو گروه که ملازم یکدگرانند فسادی روی دهد تا ممکن و مقدور است در دفع مواد خصومت میکوشیم آن طایفه بیباک آواز بلندتر کرده نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار کرده فرمودند که سخن با که دارید طیقلی خان بگلم درآمده عرض کرد که ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان این است که مرا با محمدی مغضوب گردانند تا امراء طاغی تسلی یافته بخوف و دهشت بملازمت آیند و ما مگر عرض کرده‌ایم که حیات خود را بجهت رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای ما منوط برضای اشرف است نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است ایشان را سخن با شما نیست بلکه سخن با من است چرا که قتل امیر خان بفرمان من شده و باعث تربیت شما من بوده‌ام.

اسمعیل قلی خان هر چند خواست که برقی و مدارا ایشان را تسلی داده بازگرداند تسلی نشده در بیحیائی افزودند و از پرده بیرون

آمده پاوار بلند تصریح کرده بنام علی قلیخان و محمدی کرده فریاد بر آوردند که چرا بجهت وجود دو کس مفسد بنیان قصر دولت ابد پیوند انهدام پذیرد اسمعیل قلیخان را دشنام و فحش داده بزبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان گشتنی توئی اول ترا میباید کشت چون یحیایی و شورانگیزی آن گروه بدین مثابه ظهور یافت خاطر شریف نواب جهانبانی از حسینعلی الکسن که از سامعان قتل والده معظمه‌اش بود انحراف تمام داشت از بی‌ادبی آن جماعت شعله غضب زبانه کشیده بقصد تأدیب فتنه انگیزان بیرون آمدند و دست بقبضه شمشیر بازپده بمیان آن گروه درآمد اول حسینعلی خون گرفته بمقابل درآمد یکک ضرب حیدری کارش بانجام رسید بعد از آن ظهمناب قلی یکک قایوچی و هر کس خبرگی کرده ایستاد از همان شربت ناگوار چشید بقیهٔ السیف پراکنده شدند و در زوایهای پشیمانی خزیدند بعد از اینواقعه برغم اضداد مجددا علی قلیخان بوزارتشان خسروانه سرافراز فرموده چون جیقه و تاج و دستار او در رکابخانه بتاراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلا دوز و مندیل زر تاری و جیقه خاصه [۳۲۱] خود را باو عنایت فرموده حکم شد که تمامی امراء و اعیان استاجلو با علی قلیخان سوار شده برگرد محلات شهر بر آمده تا سر خیابان سیر نمایند که کذب خبر اول بامراء طاغی رسید و علی قلیخان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان سوار شده بسیامن الطاف شهریاری خود- نمائی چند کرده بازگشت در شب دیگر واقعه هجیبتر و قضیه غریب‌تر روی داد.

شرح آن غریب بر سبیل اجمال آنکه چون محمد خان دید که مهره مرادش در شش‌در ناامیدی مانده گشادی و طرح بد نشست بخاطر آورد که یکی از شاعرانگان نامدار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب عراق بازگردد و آئین سلطنت طوائف لوائی مخالف نواب جهانبانی مرتفع سازد شاعرانگان کامکار ابوطالب میرزا و ظهماسب میرزا که هر دو در قلعه امیر خان در خدمت والد ناصدار و برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یکک له و ده که داشتند در وثاق خود که قریب بحلوخانه نواب سکندر شأن بود آرام میباشند اگر چه له و ده



ابو طالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو له میرزا که در عراق مانده بود درین هنگام در میانه آن جماعت بود.

اما چون جناب میرزا فی الجمله صاحب عقل و تمیز شده بود فرهنگن او دشوار مینمود کیخسرو بیک گوجی له ظهماسب میرزا مرد ساده لوح تنگ عقل و میرزا خود کودک بود یکد دو نفر قورچی ترکمان را فریفت که در دولتخانه همایون کیخسرو سلاکور را بزنید ایالت و بزرگی و انعامات وافر فریفته قرار دهد که در هنگام فرصت شبی میرزا را برداشته بمیانه ایشان برد و قورچیان مذکور در دولتخانه مبارکه آن یعاقبت اله طراز را بدمدمه و افسون از راه برده بعد از موافصه و استرضا در شب موعود دو رأس اسب صبا رفتار پای دیوار برجی از بروج قلعه که قریب بخوابگاه شاعرانه بود آوردند و کیخسرو بد گهر شاعرانه را که در آن وقت ده ساله بود در عین مستی خواب که بر طبیعت کودکان مستولی است بدا در بیدادی بهر تقدیر از خوابگاه بالاهی برج آورده با جوال و ریسمان پیائین داده خود نیز پائین رفت و فی الحقیقه از اوج عزت و دولت بحضیض مذلت هبوط کردند و باتفاق قورچیان بر اسبان مذکور سوار شده میرزا را پیش گرفته از راه غیر

### بردن امراء طاغی شاهزاده ظهماسب میرزا را بسرقت

معهود بازدوی امراء تکلو و ترکمان بودند جمعی تقریر کردند که محمد خان اطلاعی از این حال نداشت ساخته و پرداخته قورچیان بود که نقشی چنین بدیع بر آب زدند.

اما مقتضی عقل نیست که بی‌رادده و تدبیر امراء مذکور چنین امری بزرگ اتفاقا بحیز ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد این معنی در خاطرشان رسوخ یافته درین فکر و اندیشه شبها بروز آورده‌اند علی- ای الثقدیرین محمد خان در همان شب امراء مذکور رفیق خود را از وقوع این حال اخبار نموده این معنی را از نتایج دولت و مؤیدات اقبال شمرده‌اند و بقدوم شاهزاده استبشار نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت هم نامی شاه جنت مکان علیین آشیان و اینکه آن حضرت نیز در سن یازده سالگی برتبه سلطنت رسیده قرار سلطنت و پادشاهی او بخود دادند و از این معنی غافل افتادند که شاه جنت مکان فرزند بزرگتر حضرت غفاتان سلیمان شأن فردوس آشیان و بحسب ارث و تبره و آئین ولیعهدی آن سلطان سلاطین نشان نبود و بعد از ارتحال والد ماجد بر مسند سلطنت موروثی متمکن گردید و این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیاتست و بر سریر دولت و پادشاهی استقرار دارد و برادران از او بزرگتر که رتبه ولیعهد دارند موجودند چگونه این مدعا صورت وقوع میابد و مرشد عقل و پیر خرد بچه طریق و کدام آئین رضا باین امر میدهد.

بالجمله چون خاطرشان بمیان آن گروه در آمد بلا توقف طبل ارتحال کوفته روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندر شأن و شاهزاده عالمیان و مقیمان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطرها مکدر و پریشان گردید بعضی گونه اندیشان را تصور آن شد که این مقدمه برأی و صلاح نواب سکندر شأن تمهید یافته بوده و امراء استاجلو و شاملو تصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند.

سبب تفرس و باعث این مظنه آنکه نواب سکندر شأن بجهت مراعات جانب والده معظمه‌اش که از بنات مکرمه طایفه ترکمان بود و جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میان آن گروه بودند



و نسبت خویشی با نواب سکندر شأن داشتند همواره اظهار توجه و التفات طبقه مینمود و مسبب- خان تکلو نیز خانداده آن حضرت و محمد خان شرف الدین اغلی پدر او در هرات له ایام میرزائی او بود و آن حضرت در میان آن طایفه نشو و نما یافته هر گاه در اثناء محاوره بقریبی اسم محمد خان تکلو مذکور میشد [۳۲۲] نواب سکندر شأن از حسن سلوکت او اظهار رضا و خشنودی و از بدسلوکی شاه علی سلطان استاجلو که بعد از ایشان له شده بود شکوه میکردند و طایفه تکلو را بچانب شریف خود منسوب میساختند و درین وقت که از آن دو طایفه اعمال نامرضیه صدور یافت نواب سکندر شأن بنابر روابط مذکوره و اینکه نمیخواستند که آن گروه که دو اویمای معتبر قزلباشند از نواب جهانبانی مأیوس باشند گاهی سخنان مصلحانه که مشعر بر جانب داری بوده میفرمودند و نواب جهانبانی نیز درین یکک دو سال که بحلیه رشد و کمال آراسته شده بود امور دولت و جهانداریرا پیش خود گرفته مهمات کلیه را برای خود سرانجام میداد مرکتب اموری که لازمه نشاد جوانی است و مرضی خاطر والد بزرگوار نبود میشد تصور همگنان آن بود که نواب سکندر شأن بدین جهات از فرزند ارجمند خاطر مانده‌گی دارد لهذا این گمان بردند.

اما حقیقت حال آنست که بر تفدیر وقوع این مقدمات نواب سکندر شأن را آسفدار محبت و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شریفش را بهیچ امری عظیم برابر نمیکرد و اراده ضمیر منیرش را بر کل مهمات دولت راجح و مقدم میدانست و عجیب مینمود که با این همه علاقه پدر فرزندی و تفویض رتبه ولیعهدی و رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام غدر و نفاق درآمده باشد.

علی ای حال نواب جهانبانی و امراء عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده دفع شر و فساد آن گروه را که منتج مقاصد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رأی صایب آن حضرت بدان قرار گرفت که بلا توقف و اهمال بر سبیل استعجال از عقب آن جماعت یعاقبت توجه نموده تا هنوز استقامتی نیافته‌اند دفع شر ایشان نموده شود و اگر در ملازمت والد بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان مینمودند که مهم آن گروه در اثناء راه بقطع رسد قطع تعلق از مملکت تبریز بلکه تمامت آذربایجان میبایست کرد زیرا که بعد از توجه رایات جلالی بجانب عراق احدی از امراء آذربایجان در آن دیار اقامت نتوانست کرد و اگر جمعی را در مرافقت امراء آذربایجان بمحاصره قلعه بازداشته خود تشریف میبردند آن مقدار لشکر در معسکر همایون نبود که مهم آن جماعت پآن کفایت شود.

بالضروره رأی صواب نما بدان قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در ملازمت والد نامدار در تبریز گذاشته محمدی خان تخماق و امام قلیخان یگلر بیگی قرایاغ و سایر امراء آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصره قلعه بازدارند و خود با ملازمان خاصه و علیقلی خان و امرائی که در عراق افکاد دارند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بجنگاه عراق درآیند و هواخواهان آنجائی را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند بدین جزم لایزل جزم گشته بعد از استجازه از نواب سکندر شأن در همان روز اسمعیل قلی خان شاملو را بمنصب والائی قدگی شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که دری برج سلطنت و جهانداری بود سرافراز ساخته فرستادند که از راه طارم و خلخال ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رساند و چون خانه کجوج اکثر



طوایف قزلباش در آن شهر است و درین هنگام جهت صیانت اهل و عیال روی توجه بآن صوب میآوردند همگی بر سر خود جمع کرده محلات را کوچه بند نموده تا رسیدن موکب عالی بمحارست شهر و دولتخانه مبارکه قیام نموده منتظر ورود موکب مسعود بوده باشد چه محتمل بود که هر گاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن آنجا باز آمده هر یکک بالکاه مملکت خود روند و اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر همان روز با طایفه شاملو روانه شد اما شهزاده را همراه نبرد و موکب عالی نیز متوکلا علی الله متعاقب در حرکت آمد.

### ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهت قلع فتنه ارباب طغیان بجانب عراق و محاربه نمودن با طبقه شقاوت نشان و فیروزی یافتن بعون عنایت ملک منان

#### اشاره

چون توجه جانب عراق و تنبه و تأدیب ارباب شقاوت و نفاق تعمیم یافت محمدی خان تخماق را بحکومت تبریز نصب نموده باتفاق امام قلیخان یگلر بیگی قرایاغ و سایر امراء جزو آذربایجان بمحاصره قلعه مأمور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را بجدمت نواب [۳۲۳] سکندر شأن و کشیک دولتخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والد بزرگوار گذاشتند چون این خزمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود صواحب تبریز قلق و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را اطمینان داده سه ماه وعده گردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده به تبریز باز گردند و توکل بدرگاه قادر ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امراء و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار کس نبودند روی توجه بمقصد آوردند و بهفت منزل بدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء المحققین و قبور منور مشایخ عظام و اجداد عالی مقام مشرف شده چون سال پآخر رسیده بود نوروز اینت تیل مطابق سنه ۹۹۵ هجری قریب شده بود یکک هفته در آن خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز فیروز را بعشرت و شادمانی گذرانیدند و در آن آستان سدره نشان که محل استجابت دعای بازیافتگان درگاه الهی است جزای اعمال سیه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران استمداد همت کرد و از راه خلخال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال شوکت و کثرت بودند سرحت در رفتن مناسب وقت و صلاح دولت ندیدند قورچیان قمر مسیر جهت احضار دولت خواهان و ارباب ارادت فرستاده بآنی راه مسافت می‌پیمودند.

اما کمتر کسی توفیق مرافقت یافت از جمله جماعت شیخاوند که با اتباع و ملازمان جمعی کثیر میباشند با وجود نسبت قرابت توفیق این خدمت نیافته از همراهی تخاصد ورزیده بلکه جهلاء آن طبقه کرام پای از دایره ادب بیرون نهاده بعضی از امیان طوایل خاصه را که از حقب میآوردند طمع کرده بعنف متصرف شدند بالجمله چون در اکثاء طارم نزول اجلال وقوع شد چند روزی بجهت جمعیت عساکر منصوره توقف نموده پیر علیخان استاجلو را که حاکم طارم بود بمحافظت سریل تعیین فرمودند و بجهت طغیان آب رودخانه قزل اوزن تردد مردم دهاقین بازدوی عالی کمتر واقع



می‌شد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روزه تنقیص کشیدند نواب جهانبانی جمیع طلا آلات و نقره آلات سرکار عالی را شکسته بقزلباش قزلباش قسمت فرمودند.

درین اثنا خبر وصول ظهماسب میرزا و امراء بدار السلطنه قزوین و رفتن اسمعیل قلی خان بجانب رودبار و فرار نمودن او شکسته و بدحال بدیلمان بعرض عالی رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل- قلی خان بتوهم که تمهید یافته بوده از راه طارم و خلخال ایلغار نموده خود را بدار السلطنه قزوین رسانید و مردم شهر را از سیاهی و شهری جمع آورده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه- بند مردم جلد کارآمدنی از قزلباش و تفنگچی و کمان دار شهری تعیین کرده چون ظهماسب میرزا و امراء تکلو و ترکمان بحوالی ابهر رسیدند مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام مدافعه است علی خان سلطان ترکمان داروغه دفتر خانه را برسم رسالت بشهر فرستاده اسمعیل قلیخان را بایلی و اتفاد دعوت نمودند.

ماحصل سفارت آنکه بحمد الله و المنة که بادشاه و مرشد ما نواب سکندر شأن است به دولت و اقبال بر سریر سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست و آن عزیز را مرد دولتمند خیرخواه صلاح اندیش میدانیم توقع دارد ما نیز در کل امور با ما بر سر صلاح و صواب آئیم و بر سر اتحاد و اتفاق باشیم که نواب

میانه ترکمان و تکلو نزاع واقع شد آخر الامر محمد خان خود را الله نام نهاده منصب وکالت بمسبب خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت.

اما صاحب اختیار مطلق محمد خان بود و بدار السلطنه اصفهان و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از جلوس شهزاده طهماسب میرزا خبر دادند.

بیت

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی‌گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند اما در احکام رعایت جانب نواب سکندر شأن نموده مهر بدستور نواب جهانبانی بر پائین مناشیر زده در بالا مهر نکردند و چون خبر نزول موکب عالی نواب جهانبانی بطارم و اینکه جهت قلت لشکر توقف دارد مسموع امراء طاغی گردید اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان شدند که در رودبار بود ولیخان تکلو سردار شده با جمعی از امراء تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار نموده بر سر او برودبار رفتند اسمعیل قلیخان در محل مضبوط که یکراه راه بیش نداشت توقف نموده تفنگچی و کماندار بر سر راه گذاشته بود اما ولیخان مردم صاحب وقوف از اهل برودبار بدست آورده از راه غیر معهود علی الغفلة بر سر او رفته چون اسمعیل قلیخان بر این حال وقوف یافته دید که پس و پیش او را لشکر مخالف احاطه نموده متحیر و مراسیمه گشت پسران مولانا نعمت برودباری دولتخواهی کرده متعهد شدند که اگر ترک اغرق و اخمال و اثقال نماید او را از میان جنگل براهی که غیر مخالف ممکن نیست بیرون برند اسمعیل قلیخان لاعلاج اغرق خود و اموال و اسباب و خانه کوچ شاطو را ریخته جریده و سبکی با معدودی از راه جنگل بدیلمان رفت و اکثر غازیان شاطو از اسب پیاده شده از لیاس سیاهپوشی عریان گشته خود را بجنگل انداختند و از مضایق بیشه بصد تشویش جان بسلامت بدر بردند و بدیلمان رسیدند.

خان احمد والی گیلان از واقعه مذکور خبر یافته نزل و ساوری فرستاده چند روز نگهداری نموده تمامی جهات و مملکات شاطو بدست تکلو افتاده جمعی ضایع شده جمعی را نیز گرفته بشهر آوردند.

اما محمد خان نگذاشت که دستی بخانه کوچ شاطویان رسد بعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر سر طایفه قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بجریمه آنکه تا غایت چرا بقرون ناصفه اطاعت نکرده‌اند لشکر فرستند و این رأی خطا را بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع درین امر نمودند و جمعی را بر سر ایل اوسالو و امرلوی اغشار فرستادند و غارت و تاراج کردند سایر ایل و اویماقات از ایشان رمیده گردیده میخواستند که بر سر ایل و اویماق بیات فرستند که خبر نواب جهانبانی از آب قزل اوزن و بجمن ماهان آمدن بدیشان رسید فرصت امر دیگر نیافته بعزم محاربه از شهر بیرون آمدند.

اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن واقعه رودبار کس فرستاده اسمعیل قلی خان را از دیلمان

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۵

طلب داشتند که از راه یارادبایا منصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوندد و حسب الاشاره بموکب عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق پیوشتن و مایحتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان شاطو از سرکار عالی عنایت فرموده و جهت غازیان شاطو که پیاده بودند اسب بر کل امراء و اعیان و هر کس زیاده از سواری کوتل خود اسب داشت رقم کرده پیادگان را سوار نمودند و اسلحه و یراق سرانجام داده از طی قلیخان و فتح اغلی و سایر امراء نیز تکلفات بظهور آمد بالجمله بعد [۲۴۵] از آمدن او موکب عالی از آب خیور نموده در چمن ماهان نزول فرمودند و در آنجا طوایف استاجلو که در خلخال و طارم بودند جمع شده از آنجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند و محمد- حسین سلطان و جماعت ایلور که در زی و رودبار اقامت داشتند درین منزل با قشون آراسته بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازه شاخت و غارت ترکمان و تکلو بایل و اویماقات رسیده بود واهمه کرده هر کس دسترس داشت با ایل و الوس بچمن سلطانیه آمده باردوی عالی پیوست و دوانیار سیاه منصور که قورچی نواب عالی بود و بسمت امارت سپاه منصور موسوم فرمود بجهت لشکر آوردن فرستاده بودند در سلطانیه رسیده جمعی از اکراد سیاه منصور همراه آورده اگر چه مردم احتشامی بودند و پراق‌دار در سایه ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شد و بقدر جمعیتی در سلطانیه روی داد قریب بهفت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین بهم رسید که از آن جمله پنجهزار کارآمدنی بودند اما ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب طهماسب میرزا بچمن بقلوا رسیده عدد لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز بودند اما همه مردم کاری و صاحب اسلحه و یراق بودند و اکثر ایشان اسبهای بدو سواری و کوتل داشتند، بالجمله چون خبر آمدن ایشان بسامع علیه رسیده تقارب فئتین دست داد نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند و همان روز قراولان خبر وصول ایشان رسانیده نواب جهانبانی بیرغیب خان استاجلو چرخچیی لشکر کرده جمعی از امراء و مردم کار آمدنی استاجلو و غیره با دو هزار کس همراه او کردند طیفلی خان را با اسلمس خان مهردار و علی سلطان تاتی اغلی و علی سلطان نواده شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر که مجموع دو هزار کس بودند در دست چپ چرخچیی قرار دادند و اسمعیل قلیخان و قورخمس خان و شاهوردی خلیفه ایتالو با قشون شاملو که ایشان نیز یکهزار و دویست نفر میشدند در دست راست آرام گرفتند و ماهچه ظفر پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه از افق قلب طالع گشته شاهقلی سلطان خلفاء و سید یکه کمونه و دوانیار خان سپاه منصور در ملازمت آن حضرت قرار گرفتند و اکثر مردم احتشامی که اسب زین داشتند جهت سیاهی لشکر در قلب توقف نمودند چنانچه سیاهی قول همایون شاهزاده عالمیان بدو سه هزار کمابیش میرسید و بآئین شایسته و ترتیب و اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته تا یکه فرسخ تشریف بردند تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان بودند وقت عصر خبر رسید که اروی طاغیان در روددخانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز دیگر انداخته و از عالم غیب سروش این ندا بگوش میرسید:

بیت

چنین بافت در قلب دشمن قرارکه جوینده فرداره کارزار

بمیدان کین ترکتازی کنندبگوی سرخویش بازی کنند بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از هر طبقه در صحرا گذاشتند که از کید و مکر و شبیخون ایشان واقف باشند و خود بازدو خود فرمودند آن شب تا صباح با جمعی از قدویان در بیداری

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۶

گذرانیده مکرر ادعا فرمودند که یار خدایا دلهای متمردان را نرم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی بگفایت مقرون ساز کتاب روضة الصفا در بیان یورد نواب جهانبانی نقل فرمودند که مبحثی گذشوده شود فردا حال خود را با آن جماعت آن قیاس فرمایند اتفاقا قضیه عصیان امیر سلطان ابو سعید با ایلخانیه خان و محادله ایشان و ظفر یافتن سلطان ابو سعید خان گذشوده شد نواب جهانبانی سر بسجود نهاده نذر فرمودند که اگر بر آن طبقه ظفر یابند بر خلاف آنچه مسموع میشد عمل نموده بعد از فتح و ظفر تجویز قتل احدی نکنند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت پیش گرفته چنانچه شیوه اجداد کرام است مسلوک دارند مجملا بیشتر از طلوع صبح صادق نواب بقدس مکانی زینب بیگم را که همه محترمه آن حضرت و بانوی دولتخانه عالی بود و با دیگر حرمها و فرزندان ودایع فرموده آقایان بیکته اقتدار را با قورچیان حرم بر سر دولتخانه حالی تعیین فرموده با دقایق الطاف الهی روی توجه بمقابله اعدا آوردند و بدستور روز گذشته چرخچیان و لشکریان دست راست و دست چپ و قول بقاعده مقرر هر یکه در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر طلیعه لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت.

بیت

ز گرد سواران در آن پهن دشتزمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از آنکه جمیع لشکر از پشت کوه بیرون آمدند و در بلندی پسل بسته سیاهی عظیم که علامت بیست هزار [۲۴۶] کس بود بنظر درآمد ملازمان موکب اقبال بتصور آنکه مبادا سیاهی بوده باشد اندکی آزرده خاطر گشتند و واهمه عظیم در دلها افتاد و ایشان لحظه در آن بلندی کوه ایستاده از آنجا قدم در دشت نهاده بیشتر آمدند مشخص شد که آن سیاهی شتران اردوی ایشان بوده که بار کرده همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بود دلها اندک اطمینانی یافت و الحق اگر در آنروز جنگ را در حیز تأخیر انداخته در همانجا فرود میآمدند محتمل بود که از کثرت لشکر و خوف و تسلط و استیلاء معاندان تزلزل تمام باحوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه یابد رقم حروف گوید که در آن هنگام بیست و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در سلک ارباب قلم و منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت از غایت جهالت نفس و گوسالگی که لازم مردم بیست و شش ساله است زره پوششده اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدائی اختیار ننموده تا هنگام فتح همراه بود و از دقایق احوال خبر داشت این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم قلم وقایع نگار میگرداند مجملا چون آن طبقه بیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یکی قول مسبب خان و ولیخان و لشکر تکلو که علی سلطان باکمال چرخچیی ایشان بود و یکی قول محمد خان و امت خان ذوالقدر و ادهم خان و اسمعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان ترخان

### محاربه نواب جهانبانی با امراء یاغی

و سایر ترکمانان که چرخچیی ایشان گلابی خان ولد امیر خان و شاهقلی سلطان برادر امیر خان و شاهقلی سلطان پیاده ترکمان بود و چتر زرنگار بر سر شهزاده طهماسب میرزا افراخته در قول ترکمانان قرار و آرام داشت چون تقارب فئتین بتلاقی انجامید و چرخچیان طرفین دست بآتک کارزار بردند لشکر تکلو که در مقابل شاطو بودند و جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند درهم آویختند گرد و غبار ارتفاع یافت جوانان طرفین داد و دلاوری

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۷

میدادند و در اول حال عساکر اقبال بقدم جلادت پیشایش طایفه شاطو بر چرخچیان تکلو ظفر یافتند و طی سلطان پاکمال بقتل رسیده حمزه بیک وزیر اسمعیل خان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرخچیان ترکمان غلبه نمودند طیفلی خان فتح اغلی که خود را از زمره مبارزان نامی میشمرد از غایت جهالت در قول خود توقف ننموده بقصه مباشر حرب گشته در میان چرخچیان بکارزار قیام مینمود تا آنکه چرخچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته شاهقلی سلطان برادر امیر خان بقتل رسید سر او را با نقاره خانه و یراق او آوردند از آنطرف لشکر بیشمار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده ایشان را بطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم یکتا لشکر که داروغه قزوین بود با چند نفر جوانان کار آمدنی بقتل

### انهزام لشکر استاجلو از صدمه حمله سپاه ترکمان

رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اتباع امیر خان و شاهقلی سلطان پیاده و غیر ذلک با لشکر پرخاش جوی رزم آزما بقصد قلع و قمع علی قلیخان و انتظام عون امیر خان از قول بیرون آمده پیر غیب خان و جماعت چرخچیان استاجلو را بیک صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول طیفلی خان رسانیدند چون طی قلیخان در قول خود نبود مردم قول بهم بر آمده بجستجوی خان افتادند و سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه باینان نداده کل سپاه استاجلو و اتباع طیفلی خان را از هم پاشیدند و علم و نقاره او و امراء استاجلو را بردند علی قلیخان بعد از تک و دو بسیار و کارزار پیشمار که بنفس خود نموده بود خود را با سه چهار نفر بدامنه کوه کشید خیر هزیمت آن جماعت و شکست شاطو نواب جهانبانی رسیده اسلمس خان مهردار ذوالقدر و جمعی از امراء ذوالقدر که در دست چپ قول همایون و به کومکی طیفلی خان مأمور بودند بمدد و محاربه شتافتند و کاری نساختند و طیفلی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر بقتل رسید همگی آن گروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشته منهزمان در قول همایون نیز تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند.

در این حال مراج اقدس عالی منفر گشته قول همایون نیز بهم برآمده چون باد از جانب مخالف میوزید و گرد و غبار سطوع یافته در میان گرد و غبار چتر فلکسای نواب جهانبانی از نظر معاندان پوشیده گشت و با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود متوجه قلب نشده بازگردیدند نواب جهانبانی با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردمی که مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته [۲۴۷] میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که طیفلی خان را بخدمت اشرف آورده که در رکاب مقدس بوده باشد مشار الیه آمده جواب آورد که علی قلیخان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد از این زندگانی که در دشمن کامی بسلدک و خواری گذرد بچه کار میآید در معرکه ایستاده‌ام که در دریای حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با طیفلی سلطان ذوالقدر قورغلو فرستاده از روی اعزاض پیغام دادند که مگر ترا بخاطر میرسد که من پشت بمعرکه کرده دو روزه حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فرار بپیمایم ازهی تصور باطل زهی خیال محال، یا که هر چه بر سر ما آید ترا همان بر سر آید ایشان رفته بمبالغه تمام طیفلی خانرا آوردند درین هنگام قول محالفان پیش آمدن گرفتند اگر چه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا بود بتأنی میآمد اما ولیخان و لشکر تکلو که از قفل طی پاکمال داغدار

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۸

بودند بر ایشان پیشی گرفته قریب بچهارصد پانصد نفر تفنگچی تخمینا که در جلو ولیخان به تفنگ انداختن بودند بر سر قول همایون راندند چنانچه لشکر شاطو که شکست خورده بودند در عقب سر ایشان ماندند محمد خان و ادهم خان ترکمان با قشون خود که سیصد چهارصد نفر بودند جند اول لشکر تکلو نموده بودند که مبادا طایفه شاطو که از عقب ایشان مانده‌اند حرکة المذبوحی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گردد مجملا در حینی که علی قلیخان و علی قلی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمده بودند که گلوله تفنگ تفنگچیان بملازمان موکب اقبال رسیده شاهقلی بیک غلام خانزادار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار و با نواب جهانبانی همعنان بود زخم تفنگ بر پای خورده نواب جهانبانی چتر همایون را بفرخ بیک غلام خاصه شریفه که بعد از این محاربه بفرخ بیک ناز مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر را خورشید آسا بر فرق فرقدسای آن حضرت نگاه داشته از موکب عالی تخلف نورزد.

اما لشکر قول بهم برآمده از صولت سپاه تکلو و آسیب گلوله تفنگ اندک مردمی مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند نواب جهانبانی که مشدرع بمدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله سپر آفتاب مثال که بر دوش همایون افکنده بود بدست مبارکش گرفته در پیش رو و گاهی در پیش و پس خود نگاه میداشت و ملازمان موکب عالی نیز بهمراه و معرکه داده چند قدمی که علامت فرار مینمود رفته و همگی حضار موکب بشکست و انهزام متیقن گشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه از سهم گلوله تفنگ از میارزان عالی گشته در معرکه کسی نماند از پس پشت نواب عالی تا قریب به یکه فرسخ منهزمان عساکر اقبال در آن صحرا پراکنده شده راه ادبار می‌پیمودند اما در اتصال قفز و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده طیخان بیکک جارچی باشی روملو از غایت سراسیمگی از اسب پیاده شده دست در عنان تکاور نواب جهانبانی زده و گفت که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمیباشد مردان مرد و دلیران نبرد گاهی غالبانند گاهی مغلوب، اگر درین معرکه بحسب اقتضای قضا ظفر از جانب ما نباشد ذات اقدس را بمحض جهالت و تقلید بیهوده بباد نتوان داد کار از این و آن گذشته معاون و ناصری نمانند و امید بهبودی نیست تا شب ده فرسخ میتوان رفت کنار ما بندگان سهل است نواب جهانبانی خود را بسلامت بآذربایجان بخدمت پدر عالیشان رسانده دولتخواهان آنطرف را جمع نموده دیگر باره علم ملک ستانی ارتفاع دهند نواب جهانبانی باو اعراض

فرموده از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با اینگونه عار قرار بچه کار آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که فلانی از برادر کوچکتر خود منهزم گشت درین معرکه شربت شهادت میچشم و بار این عار نمیکشم خان توسن سبک سیر از دست جارچی مزبور ربوده نیزه خطی بدست مبارکت گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد رفیق من است و هر کس تن آسانی گزیند خدایش همراه این بگفت و مهمیز خارا انگیز بر گردگاه تکاور زده اسب جلادت صاحب قرانی بجولان درآورده خود را نهنگاوار بدریای آتش کارزار زد و بطرفة العینی تسمیم فتح و ظفر از مهب و لا تیاسوا من روح الله و زید و تا غایت یاد از طرف ایشان میرزید و گرد و غبار معرکه بر فرق عساکر اقبال بیخته و دیده دوربین از مشاهده هیاکل نصرت و بهروزی پوشیده داشت درین اثناء آن یاد از طرف عساکر اقبال وزیده از اتفاقات حسنه که عنایت ایزدی عبارت از آنست در وقتی که ولیخان و لشکر تکلو بر قول همایون شاهزاده عالمیان راندند اسمعیل قلیخان و [۲۴۸] طایفه شاملو که منهزم و پراکنده شده در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده ایتحال سراسیمه گشته یکجا جمع شده قدائی‌وار از پس سر ایشان حمله کردند الدم خان ترکمان که



بجند اولی لشکر در مقابل لشکر پراکنده شاملو ایستاده بود تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم شد و طایفه شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که در پیش روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف خویش حمله کردند راقم حروف در ملازمت عالی بود زیاده از پنجاه نفر نخمینا بنظر در نیامد که با نواب جهانبانی اسب جهانبده باشند.

اما چون یکه مشاهده نموده جمیع منهزمان را دیدم که باالهام ملهم غیبی روی بمعرکه گردانیده میآمدند در اینحال از نهنگیهان لشکر تکلو که نهنگ می‌انداختند از فضای الهی در میان مغلوبه گلوله نهنگی بر ولیخان خورد یکی از پسران سولاغ حسین بیرام خان نام از اینحال اطلاع یافته جلوریز پیش دوانیده چون چشمش بر طلعت همایون نواب افتاد از اسب پیاده شده نواب جهانبانی آمدن او را مقدمه فتح و ظفر دانسته فرصت ایستادن ندانست فرمودند که سوار شود همچنان تاخته خود را بر قلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغشان راه یافته از روی قدرت و اقتدار میآمدند و گمان نمیبردند که کسی در برابر ایشان تواند درآمد از پس و پیش نهنگان دریای دفا خود را غریق بحر فنا و بلا و سردار خود را زخم خورده رنج و عنا دیده از یکدیگر پاشیده شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت یکث قارغصی قورچی استاجلو نیزه بر ولیخان زده از اسب انداخت او خود از زخم نهنگ بیتاب و توان شده مجملا امت یکث سر او را از بدن جدا کرده محمد خان و طایفه ترکمان که مشاهده آنحال نمودند بهیئت اجتماعی روی بانظرف آوردند چون مسافت قریب گشته عرصه بر میارزان تنگ شده جای نیزه‌ری نمانده بود شبه آغاز نموده عساکر اقبال را که فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند تیر باران کردند بعزة الله تعالی که راقم حروف تا آن غایت واهمه بخود راه نداده

### ظفر یافتن نواب جهانبانی و انهزام سپاه ترکمان و تکلو

بود اما در این وقت عظیم متوهم و سهمناک شد زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد خان کش گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر مانده بودند که نصرت پزدانی امداد و همراهی کرده تائید ربانی مرتبه دیگر آن شهسوار عرصه دلیری حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس خان تکلور بطرف قول ترکمان تحریکه داده خود را بر قلب ایشان زده و بعضی از تیراندازان تیرهای نیمکش رها کرده فرصت تیر دیگرشان نشد اکثر با کیش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار پیمودند.

بیت

سواران زهر سو گزیران شدندسلاح از تن خویش ریزان شدند

تو گوئی در آن وادی مهمناکتذ تیر بلان پر بر آورد خاک

بزرگان لشکر سران سپاهبخواری فتادند از عز و جاه و از اینطرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان و طایفه شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در بهقوی چتر ظهماسب میرزا ایستاده بود روح الله بساول صحبت ذوالقدر او را از اسب انداخت اما طبقلی سلطان ذوالقدر خود را در بالای او انداخته گرفت تاج و دستارش را با جقه‌های مرصع روح الله یک زبود و کمر خنجر و سایر یراق او را طبقلی سلطان



گرفت ظهماسب میرزا را که از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان طالش بدست آورده نگاه داشت طایفه استاجلو و شاملو تیغ در مخالفان نهاده بهر کس میرسیدند بقتل میآوردند.

اما چون تسمیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم لوای فلکسای نواب جهانبانی وزید بر حسب کلام صدق انجام او اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بمقتضای نذر که فرموده بودند عرق مروت پادشاهانه بحرکت درآورده جارچیان حسب الامر عالی فریاد بر آورند که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد زنده بنظر اشرف رسانیده از بی هزیمتیان نروند و از ارباب هزیمت جمعی از ترکمانان خود را بگوه گشنبده بیرون رفتند ادهم خان بقم رفته سلطان معصومخان بساوه رفت و امت خان ذوالقدر باراده رفتن شیراز با معدودی تا یزد رفته بود و در آنجا بدست افتادران بقتل رسید و اسمعیل سلطان برادر امت خان و سلطان مراد خان و گلابی خان پسران امت خان و شاه یودای سلطان قوم امیر خان بجانب روم رفتند سلطان مراد خان و شاه یودای سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و گلابی خان رفتند اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت خجسته نشان حضرت اعلی ظل اللهی از روم [۲۴۹] بجانب قزلباش بازگشته گلابی خان به تبلیس نزد شرف خان کرد داماد امیر خان رفت مآل حال هر یک از ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی رقم زده کلک بیان خواهد شد.

طایفه تکلو در صحرای اپهر پراکنده شده خلیل بیکه قد ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر رو بجانب همدان آوردند و جمع کثیر از آن طبقه بطرف بغداد رفتند مسبب خان شرف الدین اغلی را مرشد قلی بیکه برادر اسمعیل قلیخان گرفته آورده و اکثر هزیمتیان را رهایی موانضع و محال پیاده و برهنه و عریان کردند بحالی که کس میناد و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه نجات و خلاص پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق ترکمانان و تکلو که بر شتران گوه پیکر بار شده در نیم فرسخی معرکه ایستاده بود غرضه نهب و تاراج غلزیان شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که وزیر و اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسید قاتل معلوم نشد محمد خان را منجنده بمیان گرفته زبان طعن و لعن برو گشودند و قریب بصد نفر از اواسط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند نواب جهانبانی بسبروقت او رسیده طاخیارا بطعن سنان ازو دور کرده بنظر عفو و اغماض درو نگریست و او را بمحمدخان سپردند که بسلامت باردو رساند.

مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی نواب جهانبانی خواجه آقا شاه ابهری که مشرف خزانه نواب عالی بود باردو فرستادند که مشتق فتح و فیروزی بنواب بقیس مکانی علیه عالیه صحه محرره نواب جهانبانی و سایر مخدرات استار سلطنت رساند مشارالیه در حالتی که اخبار موحش باردو رسیده مخدرات سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داد و در اردوی عالی نقارههای شادمانی بنوازش درآمد و نواب جهانبانی بمراسم شکرگزاری القاض الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و نصرت پزدانی رو باردوی عالی آوردند و از آسمان و زمین غلغله مبارکباد فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و مقیمان سرادق افلاک میرسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی و حمایت پروردگار منت‌پذیر هیچ کس از امراء و عساکر ظفر شعار یار و مددکار نبودند.



چون بدولتخانه عالی نزول فرمودند بحرم تشریف برده مخدرات دودمان قدس نشان از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگزاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشتند چون دو شبانه روز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای محالفانرا در برابر بارگاه جیده بنظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند.

در همان شب شاهعروزی یکه بساول صحبت بایرداق را جهت تبلیغ این بشارت بدار السلطنه تبریز و خدمت نواب سکندر شان فرستادند روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و عظمت آراسته بر صندلی مرصع آرام گرفته امراء و خوانین عالیشان خصوصا طبقلی خان و اسمعیل قلی خان و پیر غیب خان و اسفندس خان بر یمین و یسار قرار گرفته دلاوران نصرت شعار و هوا خواهان جلادت آثار سرها و اقمرها و گرفتاران را یکیک بنظر انور میرساندند.

اول برادر طفل یگگاه ظهماسب میرزا را در آغوش مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان و میب خان حسب الامر عالی دستها گشوده در مجلس جای دادند که بنشیند و رقم عفو اغماض بر زلات اکثر کشید.

اما جمعی که تمول داشتند بمحصلان سپرده مورد مصادره و مؤاخذه ساختند و بعضی را اطلاق فرموده در مقام انتقام درنیامدند محمد خان را بطبقلیخان و میب خان را بامسعیل قلیخان سپردند که بطریق مهمان معزز و محترم نگاه دارند ایشان خریق بحر خجالت گشته از کردهها نادم و پشیمان در منازل امراء عالیشان معزز و گرامی بسر میبردند و طی قلیخان پدر فرزندانه با محمد خان سلوک مینمودند و یلمس بیکه آسان اغلی اینالقو را بجهت آنکه از اویمهای شاملو است داخل لشکر مخالف شده بود و کجل مصطفی افشار را بجهت آنکه ترک منصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده بمیان آن جماعت گریخته مورد قهر و سیاست گردانیده در چرم گاو کشیدند و چند روز در چرم گاو بودند چون بسرحد ملاکت نزدیک شدند یلمس بیکه بشفاعت اسمعیل قلیخان شاملو و کجل مصطفی بدرخواست طبقلیخان خلاص شدند.

بعد از این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود خان عزیمت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت منعطف ساخته در ساعت میمون دولتخانه همایون از قر قدوم شاهزاده عالمیان رشک باغ جنان گردیده و جمعی را که درین معرکه مردانگی کرده از ایشان [۲۵۰] آثار حقیقت و وفاداری بظهور رسیده بود نوازشات ارجمند فرموده بانعامات وافره سرافراز گردانیدند.

بعد از چند روز ادهم خان از قم و سلطان معصوم خان از ساوه بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر انور درآمدند چون همیشه شفقت خاصی با ادهم خان داشتند و گاهی اظهار میفرمودند که ادهمخان باکراه رفیق آن طبقه شده بنابر ظهور اخلاص و حقوق نیکو خدمتهای سابق رقم عفو بر زلات او کشیده بمضمون این بیت با او عمل فرمودند:

دوستان را گحا کنی محروم‌تو که با دشمنان نظر داری اما سلطان معصوم خان بجهت سوء اعمال و بی‌ادبیها و تقصیرات خدمت که پیشتر ازین قضایا از آمدن پساق تغاعد ورزیده مصدر حرکات قبیحه شده بود و رهایا و عجزه و زیر دستان ساوه



از سلوک نایسند او شکوه‌ناک بودند مؤاخذ گردیده اسباب و متملکات او بصونکک دیوان منسوب شد الکاء ری که بهترین محال عراق و مصداق این سیاق است

معدن مردمی و کان سخا شاه بلادی بود ری که چوری در همه عالم نبود در عوض تبریز یعلی قلیخان اختصاص یافته الکاء همدان به پیر غیب خان استاجلو متعلق گشت و سایر امراء استاجلو سیما حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان و الله قلی سلطان تکلوگرو ولد جعفر سلطان و احمد سلطان آسایش اغلی و مهدی قلی سلطان چاوشلو ولد انعوت سلطان و غیر- ذلک الکاء و ولایات مرغوب شفقت شد و اسمعیل قلیخان نیز که سمت یولداشی و منصب عالی نوآجی- باشی گری داشت مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر دیوان مهرزند و الکاء فراهان بمرشد قلی- سلطان برادرش مرحمت شده مدینه المؤمنین قم بعلی قلی سلطان قورطلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار تعلق گرفت و امیر الاحرائی فارس بدستور سابق بطیخان شادی تکلو ذوالقدر شفقت شده مقرر شد که امراء عظام بورودی تجهیز لشکر کرده بسوکب ظفر قرین پیوندند و ظهماسب میرزا را بلقمه الموت که کتوالی آن به قیجلو قوم طبقلی خان تعلق داشت فرستادند که چند گاه در آنجا مسکن داشته باشد.

چون دو سه ماه از نوروز ایت تیل گذشته یکث دو ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود نواب جهانبانی در باب قلعه تبریز بی‌آرام بودند مفید جمعیت لشکرهای ممالک نشده عنان عزیمت بدار السلطنه تبریز منعطف ساختند.

### ذکر توجه جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم و توجه رایات جلال بقراباغ و از آنجا آمدگ عراق نمودن و شرح بعضی قضایا که روی داد

#### اشاره

چون نواب جهانبانی قریب بسه ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفر قرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند همگی همت عالی نهمت مصروف آن بود که پیشتر از آنکه لشکر روم بنان مرز و بوم آیند قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند و درین مرتبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور آورده دفع دشمنان دین و دولت پیشنهاد همت سازند یا یکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی دست دهد باستعداد تمام و آئین شایسته کمر همت بدفع آن خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار بمدافعه آن گروه اشرار پردازند لهذا چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمعیت لشکر بتوهم که در خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوکب بخت قزلباش در حضیض و بال مانده سعادت اقبال از ایشان کناره گرفته بود جمعیتی که خاطر خواه نواب میرزا بوده نشد چه اکثر صنادید طایفه ترکمان تکلو که با آن طایفه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار شده منجمله آن گروه با وجود ظهور مروت و عفو خسروانه پراکنده شده باطراف و جوانب رفته بودند.

امراء و طایفه افشار که در حدود اصفهان و یزد و ابرقو و کرمان و کوه گیلویه و آن حدود



که بجهت قلی بیکگ قورچی باشی و قرار نمودن او بقلعه بند مطله و خوفاک بوده بدین بهانه تمسک جسته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که احتمال آمدن داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نمانده بود مقید بآمدن ایشان و جمعیت لشکر نشده با ده هزار کس کمابیش که در اردوی عالی جمع آمده بودند از چمن سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند و در ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن [۲۵۱] بلده جنت مثال گردیدند.

نواب سکندر شان باستقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده و قریب یکه فرسخ تشریف آوردند نخست شاهزاده والا گهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده شده سعادت ملاقات برادر بزرگتر حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چتر همایون پادشاه سکندر جاه افتاد از روی ادب پیاده شده ران و رکاب پدر بزرگوار عالی مقدار را بوسه دادند و در موکب همایونی بشهر آمده در منازل پیره محمد خان چاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندر شان روز دیگر بمنزل شریف آن حضرت تشریف آورده لوازم تفقد و دلجوئی بظهور آوردند و نواب جهانبانی چشن پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشربه بر وجه لایق وفوع یافت و ما یعرف سرکار خود را بر سبیل پیشکشی بر طبق عرض نهاده و بمضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه با پدر عالی مقدار سکندر جاه عمل نمودند.

اما آن حضرت از علو همت اتفاقات بدان هدایا ننموده جهت نسلی خاطر فرزند سعادتمند بقلیلی اکتفا نموده مابقی را بدستور

بسر کار عالی مسلم و ارزانی داشتند.

بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور و عیش و سور متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ از جانب تربت حسن پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب آباد خاکی پیش برده شب و روز بسعی هر چه تمامتر در سرانجام اسباب قلعه گیری میکوشیدند اما چون

**یورش سپاه قزلباش بقلعه رومیان و عدم حصول مراد ایشان**

ظفر یاقتن شاهزاده عالمیان بر طایفه نکلو و ترکمان و خود نمودن به جانب آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بفرهاد پاشا که سردار لشکر روم شده بود رسید در تسخیر قلعه اندیشه‌مند گشته به کومکی و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورده در حینی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان در حدود تبریز رسید عساکر فیروزی مآثر متفکر و متلاشی گردیدند. یورش نمودن قلعه را که موجب تقصیع لشکر است مصلحت نمیدانستند و اسباب یورش هنوز مرتعاش یافته بود ارباب رأی و تدبیر بجهت ضیق وقت یورش راضی شده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام نموده یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه‌گر آید فهو المطلوب و الا نزد ارباب خرد و دانیان معارکه نیرد بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند بدین اراده عام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا او کرها صبح روز موعود نواب جهانبانی بمسجد شریف حسن پادشاه تشریف آورد و لشکریان را بتوهی که تمهید یافته بود یورش مرخص و مأمور گردانیدند.

دلیران اخلاص شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دارالضرب جانسپاری سکه قبول یافته بود بر کف و نردبان‌های مردانگی در دوش گرفته از همه طرف بجانب قلعه روی آوردند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۴

اما چون رومیان زیاده از ایام سابق حزم و احتیاط مرعی داشته یکدقیقه از محافظت قلعه غافل و ذاهل نبوده در بروج و باره مستعد مدافعه و مصادمه ایستاده بودند گلوله تفنگ بطریق تگرگ آتشین که از کره اثیر باریدن گیره زبان گشت از دود تفنگ روی هوا تیره و تاریک شد از گیر و دار دلیران معرکه کارزار غلغله در قلعه افلاک افتاده از کثرت کشتگان و مجروحان زخم سنگ و سنان خندق با سنان تساوی پذیرفته دل بهرام خون آشام از آتش حیرت بر خاص و عام آن معرکه بسوخت جمعی از شجعان لشکر بهرام قهر که از آسیب گلوله تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیدند و صعود کردند بضرب مطرق یورزدقان و طمغ سبح و سنان محافظان از بالای نردبان غلطان غلطان بخندق می‌افتادند مجملا بسیاری از عساکر منصوره درین یورش ناچیز گشته راه عدم پیمودند و کاری از پیش نرفت.

اولیاء دولت قاهره شکسته خاطر و پریشان حال گردیده اهل تبریز قلق و اضطراب آغاز نهادند چون تسخیر این قلعه گردون اساس در مشیت حضرت خالق الجن و الناس موقوف بزمان خجسته نشان شهریار ظفر قرین سعادت قران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود هیچ اتری بر سعی و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که درین مدت بظهور میپیوست مترتب نشد.

مجملا چون از تسخیر قلعه یأس و نومیدی روی داده لشکر روم قریب بشهر شده بودند امر عالی بنفاذ پیوست که اهالی و اصحاب شهر کوچانیده بجانب دار السلطنه قزوین برند امراء و اعیان اردوی معلی شتر و الاغ مدد نمایند جمعی که از ارباب یقین بودند یا اکثر خواص و صواحب و اعیان [۲۵۲] حسب الفرمان قضا جریان روانه قزوین شده بسیاری از اواسط الناس بمواضع و محال قزیه و بعیده شهر پراکنده گشته شهری بدان عظمت در یک شبانروز چنان خالی شد که مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن روضه جنت مثال گردید.

بعد از رفتن تبریزیان رایات جلال نیز کوچ کرده بجانب ارومی دول و زمار نهضت نمودند که بعد از آنکه بکیفیت و کمیت لشکر روم اطلاع حاصل آمد در امر محاربه بداهیچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل رود روز دیگر فرهاد پاشا بحوالی شهر رسید در چرنداب نزول کرده و ذخیره و یراق سالیانه که همراه آورده بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که از قلعه داری بستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلاتوقف کوچ نموده معاودت کرد و چند روزی که در تبریز بود ایلچی باردوی معلی فرستاده بعلی قلیخان و امراء قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بود.

مضمون آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان با فساد مفسدان شورش و فساد بهم رسیده

**نامه فرهاد پاشا بعلیقلی خان در باب صلح**

چندین هزار نفس قافل کشتن ضایع و نابود شدند و هر چند از اینجانب حکایت صلح بمیان آمده خاطر نشان کردیم که هر محل بتصرف آل عثمان درآید قانون سلسله عثمانی نیست که دست از آن بازدارند سعی نمایند که محلی از تصرف شما بیرون نرود و امراء قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نمی‌شدند و در هر سال ولایتی از دست می- دادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان ایران بود از دست دادند و اگر یهمان دستور عناد و کلفت در میان باشد و این معنی به ظهور آید سال دیگر باردیل و عراق سرایت مینماید چون نمک پرورده آن دودمان‌اند نصیحت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۵

خیرخواهانه ما را قبول کرده راضی بصلح شوند و شاهزاده نامدار را بصلح راغب ساخته قرار دهند که چون بی‌اتفاق طوایف قزلباش و اختلال حال ایشان بر اهل روم ظاهر شده و تسخیر ملکت ایران را سهل و آسان انگاشته‌اند مقتضای عقل و صلاح دولت آن خاندان رفیعه آنست که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواندگار طرح دوستی اندازند و بهر طریق توانند در استرضای خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که اینجانب و سایر خویشاندیشان اینطرف باعث شده محضا بجهت یکی- نامی و ترفیه حال خلایق و عبادالله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و لجاج و جدال نموده شود.

چون نامه فرهاد پاشا رسید بعضی از امراء که واکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند که مطلب فرهاد پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرضی بقلعه تبریز نرود و قلعه بدین تدبیر سالم ماند فرصت را از دست نمی‌باید داد و بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه رفته در تسخیر آن میباید کوشید.

بعد از تسخیر قلعه در زمستان که رومیان در قلاع خزیده‌اند قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت در آن دیار میباید افروخت نواب جهانبانی از غایت آزودگی که از بی‌اتفاقی طوایف قزلباش و عدم موافقت ایشان داشت بنظر تدبیر و تأمل ملاحظه نمود که از بدایت حال که رومیان ابواب نزاع و جدال گشوده‌اند الی غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف قزلباش از غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشدند و یکه موضع از مواضع مفتوحه رومیان را استرداد ننموده‌اند اگر یکه دو سال بدین نهج گذرد فتور تمام بدین دولت راه میابد رجوع بحل دوربین کرده قبول این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته بر خلاف صوابدید امراء سخنان دوستی آمیز بایلچی گفته و وقتی مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون گوزحنه قدیم قزلباش است و بر سر آن تا ممکن و مقدور است تلاش خواهند نمود رومیان دست از آن باز دارد.

فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از پادشاهزادگان کامکار را جهت استحکام مبانی دوستی بخدمت خواندگار فرستند که در سلک سایر فرزندان پادشاه منسلک بوده باشد ممکن است که ولایت تبریز را بآن شهزاده مسلم دارند و بدون آن صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بدیع نمینمود نواب جهانبانی قابل بفرستادن شهزاده شده علی قلی خان فتح اعلی نیز در این امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان حیدر میرزا را که پسر کوچکتر نواب جهانبانی و به لقاگی او مقرر بود بخدمت خواندگار فرستند هر چند این معنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آوقت بجهت حفظ حال شیعیان و ترفیه احوال رعایای شکسته حال پریشان بمرتبه وجوب رسیده بود چون ایلچی بازگشته فرهاد پاشا از مکنون نواب جهانبانی خبر یافت که بر خلاف رأی مخالفه قزلباش با خواندگار در مقام دوستی و اتحاد در آمده [۲۵۳] استحسان آن حضرت نموده گفته بود که کاش قبل از تسخیر تبریز در این مقام در می‌آمدند چون فرهاد پاشا این معنی را سرمایه افتخار میدانست که بوسیله او پادشاهزاده از دودمان قدس نشان صفوی بخدمت پادشاه روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شأن پادشاهان آل عثمان گردد در این باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی گیر باشی را که از آقایان معتبر روم بود بجهت آوردن

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۶

شهزاده عالیمقدار و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاد.

ولی آقا در بلده گجمه پایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرده او را در منزل علیقلیخان سپرده کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسید و فرهاد پاشا بارز روم رفته در آنجا فضلای گرده منتظر ورود ایلچی و آوردن شاهزاده بود و مکرر مکاتیب نوشته اعلام کرده که نوعی نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را با نامه دوستی و تحف و هدایا، لایق و شهزاده نامدار روانه نمایند که وسیله مراجعت این جانب بوده باشد تا دامن در میان زده بدرگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهد و نوعی نماید که حضرت خواندگار ولایت تبریز را دانسته بشهزاده مسلم دارد.

نواب جهانبانی بر وجه مذکور بامر خیر انجام مصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشته در آنجا یراق و اسباب شهزاده را سامان و سرانجام داده با ایلچی کاردان و نامه صداقت بنیان روانه مقصد نمایند.

چون میل سیر اصفهان که از متزهات جهان و بلاد مشهوره ایران است و بسرکار عالی آن حضرت اختصاص داشت بسیار داشتند و در خاطر خطیر تصور یافته بود که متوجه اصفهان گردد و چند روزی در آن بلده دلگشا بعشرت و شادکامی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار آسوده‌گی بخشد و مهمات فارس و کرمان و یزد و آن حدود را نیز که در اقتدار طایفه افشار و ذوالقدر بود و بجهت هر گونه حوادث محتمل لشکر حکام خود رأی آن محال سر از گریبان خودسری و طغیان بر آورده بودند انتظامی دهد امام قلی خانرا بخلاع فاخره و نوازشات وافره سربلندی داده مجددا نیکو و بد مهمات سرحد قراباغ را بعهده اهتمام او کرده سایر معاملات آذربایجان را موقوف بامر مصالحه گردند که بعد از آنکه آن امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب بداهیچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین عزیمت از بلده گجمه کوچ کرده در ایو شجمه نام محلی نزول اجلال واقع شد درین اثنا از برنگ‌داری چرخ شعبده باز قضیه شهادت آن شاهزاده کامکار بوقوع پیوست.

**ذکر شهادت یافتن آن نونهال چمن دولت و کامرانی اعنی نواب جهانبانی بتیغ غـدر سـرکرده مدبران ناپاک خداوردی دلاک از تأثیرات انجم و افلاک**

چون عادت سپهر جفاکار و اقتضای فلک کجرفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادی که در جویبار عزت و علا سر کشیده بثمره آرزو بارور گردد عقاربه از آفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای درآید و هر ذیشوکتی که با عروس دولت دست اعتناق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت در کبد و مگر شیرمان وقایع روزگار شاهد مهر افروز اجل را سه طلاقی بر گوشه چادر بسه برهان ابدی گرفتار آید ما صدق این مقاله فضیه هایله شهادت شاهزاده غفران مآل اعنی نواب جهانبانی است که در حدود گجمه از اقتضای قضا بوقوع پیوست.

شرح این واقعه غریبه حرت افزا آنکه چون عزیمت عراق تصمیم یافته از گجمه طبل رحیل کوفته در چشمه برنجرد نزول اجلال واقع شد در همان شب که بیست و دویم شهر

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۷

ذی الحجة الحرام ایت لیل سه ارنع و تسعین و تسعمائة بود نواب جهانبانی بمنزل علیقلی خان تشریف برده تا نصف شب در آنجا بنحوع شراب ارغوانی عشرت پیرا و صحبت آرا بودند و نصف شب مست طافح از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان خاص که در خدمت بودند بدولتخانه عالی تشریف آوردند.

چون قصد رفتن حرم کردند و واقعه شهادت آن سرو ریاض سلطنت و کامکاری در لوح قضا رقم پذیر کلکت تقدیر شده بود دست حادثه گریبان آن حضرت را گرفته پاکه چوقی که قوشخانه بود و جوانب خاصه را بسته بودند برد و در آنجا رختخواب طلبیده بر بستر استراحت خفت عمدا- ویردی دلاک ناپاک که پسر پتیم مجهول الاب و در دار السلطنه قزوین دلاکی مینموده و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاهزاده نامدار دریافته از آنجا [۲۵۴] که طبایع صبیان با یکدیگر الفت دارد توجه خسروانه شامل حال او گشته خدمت دلاکی او مستحسن طبع عالی افتاده بود که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و پیش شفقت عالی مرجع الفاضع و اهالی و صاحب ثروت و سامان شده نزد امراء و ارکان دولت معزز و گرامی بود حبث باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن نونهال چمن آرای دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده بثمره اقبال بارور شده بود از پای درآرد در وقتیکه شاهزاده نامدار پاکه چوق درآمده پهلو بر بستر استراحت نهاد خداوردی دلاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی که همیشه کشیک بودند و میخواستند که بحوالی خوابگاه بکشیک و پاسبانی قیام نمایند بهانه آنکه نواب عالی با شاهدی ازاده خلوت دارد و از شما حجاب میکند فی‌الفور بیرون آمده خوابگاه دور نموده نگذاشت که در آنجا باشند.

چون احتمال نوع دیگر نمیدادند گفته او را اذعان نموده از حوالی خوابگاه دور شدند دلاک ناپاک نمک حرام حوالی خوابگاه آن حضرت را از حارس و کشیکچی خالی یافت خنجر از میان آن سرو ریاض پادشاهی کشید و در عین شاد خواب مستی چند خنجر بر شکم و پهلوی زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت.

فتاح نام پسری از خدمتکاران که حسب الامر بخدمت آمده بود داخل آله چوق شد ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس سرد از دل پردرد می‌کشید فی‌الفور بیرون آمده فریاد بر آورد غلامان و ملازمان خاصه که در کشیک بودند واقف شده هیچ کدام جرأت داخل شدن آله چوق نمینمودند زیل بیک شربتدار پاکه چوق درآمده ملاحظه نمود که آن سرو ریاض کامرانی از تند باد حوادث روزگار از پای درآمده جراحان و حکماء حاضر ساختند چون کار از معالجه و مداوا گذاشته بود بانداک لحظه طایر روح شریفش بادج اعلی علیین پرواز نموده مقیمان ملاء اعلی این مقال ادا مینمودند:

عرش است نشیمن تو شرمت بادا کاکی و مقیم خاکه خاک شوی کسان نزد علی قلیخان و اسمعیل قلیخان که در آن وقت رکن رکین دولت بودند فرستاده از این حال خبر دادند چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ شود اکثر اهل اردو که از آنحال اطلاعی نداشتند ندای رحیل در داده بیشتری از اهل اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۲۸

سکندر شأن و مخدرات سرادق سلطنت بفریاد و فغان درآمده ناله و نغیر برنا و پیر بگوه اثیر رسید امراء عظام بمنزل علیقلیخان جمع شده همگی با او اتفاق نمودند که بدر دولت سرای نواب سکندر- شأن آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تعزیه آن واقعه هایله التماس سواری نمایند ادهمخان ترکمان را بر سر نعش غفران مآل گذاشتند که متعاقب بمنزل رساند.

ادهم خان باتفاق ملازمان خاصه میرزا آن حضرت را با رخوت خون آلود بمحفه گذاشته قورچیان بر دوش گرفته دو سه هزار کس در پیش محفه سیه‌های چاک بر سر خاک ریخته نوحه- کنان باردو رسانیدند امراء عظام از اردو باستقبال بیرون آمده چون

چشمشان بر نعش محفوف برحمت حی لایزال آن تازه چمن دولت و اقبال افتاد تاج و افزار سر برداشته بر زمین زدند و فریاد و فغان بأوج آسمان رسانیدند.

مجملا-فرع روز اکبر در میان خلایق پدید آمده آسمانیان بموافقت زمینیان مویه- گری میکردند چون نعش را بخیمه که بحوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندر شأن یعقوب- وار گریه کنان بأن بیت الاحزان درآمده حجله نشینان سرایرده عزت باربهای بناحق خراشیده و بدست بنیانی مویها کنده بر سر نعش آمدند و نوحه و زاری و گریه و بیقراری آغاز نهادند بعد از آن نعش شاهزاده بمقبل برده صدور و علماء مواقق شریعت غرابضل و تکتین پرداختند جمعی را مقرر کردند که نعش را پیشتر بدار الارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیاء در جوار اجداد عظام مدفون سازند از غریب حالات نصف شب خون آن شاهزاده مظلوم گریبان خداوریدی ناپاکت را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورد.

شرح این حال و تفصیل این اجمال آنکه بعد از وقوع ایجاال آن حرام نمکد بد نهاد که قدر ثریتهای آن حضرت را ندانسته باین امر شنیع اقدام نموده بمنزل خود رفته یکه کیسه زر اشرفی که تخمینا بنجاه شصت تومان باشد بهیاله آنکه نواب منزل زر میطلید که بشادی دهد برداشته چون از امراء عظام خصوصیت و آشنائی باسمعیل قلیخان بیشتر داشت پیاده و تنها بمنزل او میرود اسمعیل- قلیخان با جمعی از هم صحبتان بصحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بمجلس میآید ایشان بعد از توافصات رسمی از آمدن بیهنگام سؤال مینمایند میگوید که گناه عظیمی کردهام و خطای بزرگ از من در وجود آمده صلاح حال من جیست بعد از تحقیق اظهار [۲۵۵] این فعل شنیع و قضیه بدیع مینماید طلب استعفاء از وی مینماید آن ناجوانمرد را چگونه که چرا در آنحال بی اختیار خون او را بریخت و خاکهای عالم بر سر نیخت.

بعد از اظهار این حکایت غریب او را برضا قلی بیکه ولد پیری بیکه ایناللو که بجای پدر ایشیکت- آقاسی باشی نواب جهانبانی شده بود سپرد که محافظت نموده بمنزل رساند مشار الیه او را در میان صندوق گذاشته با صنادیق رخوت بار کرده بمنزل آورده بوده و شب حسب الصلاح اسمعیل قلیخان بدو نفر ملازم خود داده که پوشیده و پنهان بمیان جنگل برده بقتل آورند.

ملازمان حسب الامر او را بمیان جنگل برده بیکه دو زخم بر او زده قسمت زری که همراه داشته ایشان را از انعام کار او غافل ساخته او خود را بمیان سیاه آبی که نزار بود انداخته اتفاقا آن زخمها کارگر نیفتاده آسیبی چنان بدو نرسیده بود بعد از رفتن ایشان از میان نیزار و سیاه آب بیرون آمده و مرمای مفرط در او اثر کرده آتشی از دور دیده خود را بی‌تابانه بسر آتش رسانید اتفاقا آتش مشعلی بود که در خیمه شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده که در سر نعش



بودند در روشنائی مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بر آن نعش مغفرت مآل افتاد اشکث ندامت از دیده باریدن گرفت از او سؤال کردند که تو بدولت این شاهزاده مطاع اعاظم و اعالی بودی چرا این عمل کردی گفته بود که جمعی مرا تعلیم داده وعدهها دادند و خلاص کردند و من از بی‌مقلی گول خورده این عمل کردم.

اما نگفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندر شأن رسید اول او را بمجلس امراء آوردند شروع در مهمل گوئی کرده حسب الامر امراء جوالدوزی بر زبانش زدند که هرزه گوئی نکند و مخلصان خیرخواه را مورد تهمت و افتراء نسازد نواب سکندر شأن فرموده بودند که من او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت اشرف بردند قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب سکندر شأن بدست خود چند زخم خنجر بر شکم او زدند و جسد ناپاکش را اردو بازاریان برده سوخته خاکسترش یاد فنا دادند سبحان الله آدمزاد چگونه بوساوس شیطانی از جاده عقل دوراندیش منحرف گشته بامور نامرضات که موجب خذلان دنیا و آخرت است اقدام مینماید.

سیاحان دریای تفکر شیها در بحر این اندیشه غوطه خورده در سبب این فعل شنیع خور نمودند اصلا سفینه فکرشان بساحل مقصد نرسیده دوربینان عالم تدبیر بیکث خیال را بهر طرف دوانیده خبری از نه کار نیافتند مجملا صورت این مدعا در پرده خیال جلوه نمود و ساعت بساعت حیرت بر حیرت می‌افزود اصلا سببی که موجب تشفی خاطرها شود ظاهر نمیشد از افواه و السنه ارباب کیاست وجوه متخالفه در این باب مسموع شده چون ایراد آن ناگزیر واقعه نویس است بشنوید آن بی- پرداز از قول جمعی که در حواشی بساط عزت راه داشتند چنین معلوم شد که خداوردی دلاک برضا قلی ایناللو که از ساده رخان صاحبجمال بود تعلق و تعشق مفرط داشته و گاهی بمطایبه در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرأت میکرده و نواب جهانبانی نیز در هنگام شکفتگی طبع لزین مقوله هزلا- یا جدا حکایات که موجب اضطراب و بی‌تابی او گردد اظهار میفرمودهاند و خداوردی بمظنه آنکه نواب جهانبانی را با او بر خلوتی دست داده همیشه میگفته که این انتقام از او میکشم و میرزا حمل بر ظرافت و خوش طبعی میکرده آخر الامر غیرت عشق و محبت بر طبیعت او مستولی گشته بدین واقعه عظمی جسارت نموده و جمعی دیگر نفوس نمودند که اسمعیل قلی خان را از شقشقهای نمایان که از نواب میرزا نسبت بخیلقی خان بظهور میرسیده رتبه تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خاطر خانی شده بود رشکث و حسد دامنگیر او گشته جهت تضییع علی قلیخان راضی باقداء و اعدام آن شاهزاده نوجوان شده خداوریدی را تحریک این امر نموده و رفتن او را بعد از این قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشار الیه را دلیل این مدعا میساختند و بعضی دیگر را گمان شد که علی قلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی ساروسولاخ جهت آنکه نواب میرزا رقیبی باسم مرتضی قلیخان ترکمان نوشته او را از داهقان باردو طلب نمودند از امراء مذکور که مصاحب شباروزی میرزا بودند مخفی داشته بوده ایشان را گمان شده که میرزا نسبت بایشان بی- التفات شده در مقام دفع ایشان است از آن جهت پیشدستی نمودند و با یکدیگر اتفاق نموده خدا- ویردی را باین قضیه اغوا نمودند و این معنی را دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیه مزبور با وجود ضدیت و نفاقی که با هم داشتند با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه نشدند.

اسمعیل قلی خان بوکالت و بزرگی علی قلیخان راضی شده طرح دوستی با هم انداختند و این چنین واقعه عظمی سهل و آسان انگاشتند و خداوریدی را بحرف و حکایت [۲۵۶] نگاشتند.



و نواب ابو طالب میرزا را که کودکث خردسال بود بجای آن حضرت اختیار نموده سلطنت او را با خود محرم ساختند راقم حروف از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا نقل مینمود که نواب میرزا با خواتین بی‌التفات گشته و بد معظه شده بودند چنانچه درین دو روز که از گنجه بیرون میآمد مرا در حمام طلب نموده گفت که ما در خدمت این دو جوانمرد چه تقصیر کردهایم که حالا بخون ما تشنه شده در مجلس شراب سر ما داد میطلبند یعنی قصد قتل ما دارند.

در آنوقت خداوریدی سر او را میتراشید و این حکایت میشنید بحتمل که از جهل و نادانی بایشان تقریر نموده باشد و ایشان در این مقام درآمده خداوریدی را فریفته باشند و آن نادان بی‌عاقبت از مسلک عقل دور افتاده بتعلیم امراء ارتکاب این عمل نموده باشد هر چند در نظر عقل بعید مینمایند که امراء مذکور که هر دو تربیت یافته آن حضرت بودند که از پایه ملازمت و مرتبه نوکری برتبه بلند ایالت و خانی رسیده رکن رکین دولت شده بودند قدر تربیتهای آن حضرت را ندانسته چنان گوهر گرانبها را که سرمایه صالحی بود چنین رایگان از دست دهند آیا چرا در مآل ایشگونه حرام نمکی خوض ننمودند و چگونه از مرشد عقل و پیر خرد رخصت یافتند که خود را بدنام دنیا و آخرت ساخته مرتکب چنین فعل قبیحی شوند.

بالجمله در خاطرها قرار گرفته بود راقم حروف از مردم دور و نزدیک شنیده بود بتحریر آن پرداخت علی ای التقادیر امراء مذکور بعد از این واقعه سال بسر نبردند و ایزد تعالی که منتقم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را توفیق داده که در همان زودی از مشهد مقدس معلی تشریف آورده جزای بدکاران را در کنار ایشان نهاد چنانچه در محل خود بست گزارش خواهد یافت.

### ذکر ولیعهد گردانیدن شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا و اختلال احوال او باقتضای قضای حالق الارض والسماء

بعد از واقعه عظیمه شاهزاده مغفران مآل نواب سکندر شأن امراء عظام را حاضر ساخته بدرو نصایح دلپذیر گوش هوش ایشان را گرانبار گردانیده در دفع خصومت و نفاق تویصلات و موافقت و اتفاق و یکدلی ایشان خصوصا کلفت و عنادی که شاهق و استاجق را با ترکمان و تکلو هست مالفه بسیار نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بنفس شریف مباشر مهمات سلطنت و متحمل مشاغل امور دولت گشته بنایر بعضی از مصلحتهای باطنی که در آن وقت اظهار آن مناسب وقت نمیدانستند هیچیک از فرزندان کامکار و شاهزادههای نامدار را بسمت نیابت عظمی و رتبه ولیعهدی موسوم نگردانند چه بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که بعد از نواب مغفران پناه فردوس اشیانی اکبر پادشاه در خراسان تشریف داشتند.

مرشد قلیخان و امراء خراسان که در ملازمت آن حضرت بودند با امراء عراق مخالفت میورزیدند و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بجهت حداثت سن و طفولیت در آنوقت شایستگی رتبه



عظیم الشقدر ولیعهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا بجهت آنکه تربیت کرده طایفه ترکمان و تکلو بود در آن هنگام در قلعه الموت بدست طایفه استاجلو محبوس بود چون اراده ازلی و مقدرات لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که مقرب آفتاب دولت و جهانگشائی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از افق خراسان طالع گشته ساحت ملکث ایران را بانوار معدلت بیاراید و تدارک اختلال احوال ایرانیان و ترفیه حال زیر دستان برای ملکث آرای آن حضرت منوط و مربوط گشته زمانه اسباب آثار بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام میداد ناگزیر واعظ دیگر و سودای عاشق دیگر است.

لهذا آنچه عقلاء زمان موافق مطلب خود می‌اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه میداد مجملا امراء درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رأی جهان آرای اشرف اختیار نموده با یکدیگر موافصه کرده مصلحت خود در آن دانستند که ابوطالب میرزا را که در خدمت والد ماجد تربیت نموده بجای شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمانروائی را بکف اختیار و بد اقتدار خود درآرند و نواب سکندر شأن بجهت اموری که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تأخیر در آن صوابتر [۲۵۷] میدیدند.

بر زبان الهام بیان میگذرانیدند که بر سر فرزند سعید شهید بجهت هم صحبتی جهلاء قزلباش این قضیه آمد من بعد بسعادت و خودسری هیچیک از فرزندان رضا نمیدهم و راه آمد شد قزلباش را تزد ایشان مفتوح نمیسازم امراء درگاه متفق اللفظ گفته میرزا محمد را که در آنوقت مستوفی الممالکث بود وسیله ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب- الاشاره همایون اعلی راتق فاتق امور سلطنت و پادشاهی شده آوازه اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود چون او را این واقعه هایله پیش آمده خبر بدوست و دشمن و دور و نزدیک رسید اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عاجلا بسرحدها نرسد محتمل است که اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد صلاح دولت قاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت و پادشاهی داشته باشد عاجلا برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گشته زیاده از نواب غفران مآب در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که صریحا آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده عالیقدر ملکث اقتدار اعلی حضرت شاهی ظل اللهی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند و مع ذلک امراء آن مملکث آن حضرت را بسلطنت خراسان موسوم گردانیده در موکب عالی بضبط آن ممالکث مشغولاند و ابو طالب میرزا در موکب همایون حاضر است او را بدین رتبه نامی گرامی گردانند.

میرزا محمد بلطایف الحیل این مقدمه را بزیور دلایل معقول آراسته در باطن حقیقت تأثر نواب سکندر شأن جلوه داده و نواب سکندر شأن چون تمامی امراء و اعیانرا باتفاق طالب این مطلب یافت باگراه تمام سر رضا جنبانیده و اول خطائی که امراء مذکور را در انتظام امور دولت افتاد این بود که اصلا در عاقبت این امر خوض نکردند و دیده بصیرتشان از مشاهده امور دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خیرگی یافته بر ایشان پوشیده گشت که ساحت خلافت و جهانداری را با شمشیر نیر عالم افروز طلعت همایون از جراغ یفروغ دیگری چه روشنی افزاید و گرم شب تاب در برابر انور آفتاب ظلمت سوز افق سعادت چه پرتو اندازد چه اقلم من الشمس بود که هر گاه ماهیچه خورشید مثال موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملکث عراق و آذربایجان پرتو ورود اندازد از طوایف قزلباش جز اطاعت انقیاد امری بظهور نپیوندد و قرار



داد خاطر ایشان شده بود که امراء خراسان خصوصا مرشد قلیخان که در مشهد مقدس لله و رکن- السلطنه حضرت اعلی بوده در آن ولایت حاکم علی الاطلاق است بمظنه آنکه مبادا آن اختیار و اقتدار که در خراسان دارد در پایه سریر اعلی نداشته باشد اراده آمدن عراق نخواهد کرد و بندگان حضرت اعلی را سرمایه خود ساخته عروس سلطنت خراسان را در نظر او جلوه داده نخواهد گذاشت که از آنجا بممالکث دیگر توجه نماید نداستند که شهباز بلند پرواز که مطلب اوج کمال را قابل صید خود نمیداند چگونه بشکار صعوه التفات نماید.

بیت

ز آب خرد ماهی خرد خوی‌هنگ آن به که با دریا ستیزه مجملا امراء خودرأی بعد از استجازه از نواب سکندر شأن تعجیل درین امر صایب دانسته در ایام عاشورا که شاه و سپاه در شهادت شهید مغفرت انتماسب پوش بودند ساعتی اختیار کرده در بیرت ترتر جاهی شاهزاده را بخدمت والد نامدار بردند که بدست اشرف تاج کثیر الابتهاج که تا غایت بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بر میانش بسته خلعتهای فاخره در او پوشانیده برتبه ولیعهدی معزز و گرامی گردانید و مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان عالی بهمان قاعده در خدمت میرزا بوده باشند و اموال و اسباب و بیوتات سرکار او بسرکار نواب میرزا تعلق گرفت و همگی امراء و اعاظم و اعیان قزلباش که در آنوقت در پایه سریر اعلی بودند برسم و قاعده معهود این دودمان پای بوس کرده تهنیت و مبارکباد بجای آوردند و احکام باطراف و جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و از آن منزل امام قلیخان و امراء قزلباق رخصت یافته باقطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجه دارالارشاد اردبیل گشتند.

چون میرزا محمد در حصول مطلب امراء سعی موفور بظهور آورده بود رأی حقیقی خان و امراء بدان قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام مهام دیوان را بکف کفایت و قبضه دربافت او نهند و او منقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر مآل دیوان سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایه ارجمند اعلا یافته [۲۵۸] من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدوله لقب یافت.

چون امراء مذکور از مسلکث حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند وضع شی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود را بصلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم بتحریک کار- پردازان قضا و قدر اسباب ادبار خود را سرانجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند و کمینین مراد ایشان مخالف نشسته از دستبرد زمانه بایشان رسید آنچه رسید و در همان زودی حق بمرکز خود قرار گرفته بدکاران جزای عمل یافتند چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد.

القصه ازدوی همایون منازل و مراحل پیموده بدارالارشاد اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزاده سعید شهید را در جنب مرقد آباء عظام مدفون ساختند آن در گرانمایه را بخازنان خاکث و روح مقدسش را بمقیمان عالم افلاکث سپردند.

نواب مکنمدر شأن جهت ترویج روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیاء.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۳

بجلسات کلام ملک علام و اطعام فقراء اناء پرداخته و تصدقات بفقراء و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ فرموده از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در آن زمستان قشلاق همایون در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد

**ذکر واقعه هایله امراء عراق و آذربایجان و گرمان از زمان واقعه هایله شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان**

سابقا بتحریر پیوست که بعد از انهزام ترکمان و تکلو اکثر امیان ترکمان که از معرکه بیرون رفتند بدامغان نزد مرتضی قلیخان پرتاک جمع شدند و نواب جهانبانی جهت تألیف قلوب آنجماعت بی‌اطلاع امراء رقم استمالت مرتضی قلیخان نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواجید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود و او با کمال استظهار و اعتبار روی توجه بعراق آورده چون بری رسید خبر جاسوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت انتما و تربت یافتن ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار علی قلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید جرأت رفتن نکرده و از مضرت ایشان بایل ترکمان نیز اندیشه‌مند بود بغرم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که بیشتر در قم و ساوه اقامت داشتند از ری بالگاه قم و ساوه آمده و بهر کس از آن طبقه دست رسید طوعا او کرها کوچانده روانه دامغان شد و چند روزی که در جلگگی قم و ساوه بود اهالی آن ولایت بگمان یاغیگری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان نزل و ساوری میفرستادند ولیجان خان ولد محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال حکومت کاشان کرده بودند همیشه مرتضی قلیخان را تحریک میکرد که از مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متمولین هر دیار بودند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آن شده با اهالی کاشان عایناته گفتگو کرده بد و مردم کاشان در اول حال بقدم مخالفت پیش آمده سیزه آغاز نهادند.

اما بالاخره از خوف مال و جان باستصواب بهزاد یکنک غلام که داروغه بود و میرزا کججی وزیر با او ملایمت آغاز نهادند و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان باو توسل جسته استدعای حضور او کرده بودند و او بی‌صوابدید مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را بطفایف الحیل بشهر انداخت داروغه و وزیر زیاده حسابی ازو نگرفته در آمدن شهر مضایقه باو نکردند و او در منزل داروغه مهمان شد جمعی از ترکمان کهنه قعله پای چناری کاشان که از زمان حکومت محمد خان و پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند و از بیرون نیز در آن دو روز جماعتی از ملازمان او آمدند و او قوت خود را در شهر زیاده از داروغه و وزیر دید همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان استرداد نموده بجهت خود ضبط نماید جمیع حمله و فعله ایشان را بترکمانان گوزانیده و در آخر کار ایشان را نیز گرفته محبوس ساخت و متملکات ایشانرا بحیطه تصرف درآورده و مردم کاشان طوعا او کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند و در اول حال با مردم شهر سلوکش پسندیده پیش گرفت بعد از آنکه قوتی یافت تغیر سلوک کرد. تاریخ عالم‌آرای عباسی ج ۱ ۳۵۴ ذکر واقعه هایله امراء عراق و آذربایجان و کرمان از زمان واقعه هایله شاهزاده مغفرت نشان تا طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان .... ص : ۳۵۳

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۴

القصه مرتضی قلیخان دست از مزاحمت ولیجانخان باز داشته با جمعی که مرافقت او اختیار نموده بودند روانه دامغان شده از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را بمشهد مقدس بخدمت [۳۵۹] بندگان حضرت اعلی فرستاده و مرشد قلیخان عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در قید حیات بود چون فرزند بزرگتر نواب سکندر شأن بود و رتبه ولیعهدی داشت ما طریق صوفیگری و شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته با آن حضرت متفق بودیم و با ملازمان عالی مخالفت میورزیدیم اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و قایم مقام پدر نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نهایت اخلاص و خلامی از طایفه ترکمان بظهور میرسد و ولی جان خان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته توقعات کلی از متمولین آنجا نموده و رفته رفته جمع کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بخار نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت متصاعد گشته خود را فرمانده مستقل آن ملک یافت و عرضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمات خود که کاشان را از مرتضی قلی خان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امراء و ارکان دولت مضایقه بملکت کاشان باو ننموده حکم ابالت آن ولایت باسم او صادر شده دست درازی باموال و اسباب امراء پادشاهی نموده بعد از فتح ترکمان تکلو حسب الامر نواب جهانبانی باستصواب میر میران مفید و محبوس بود ولی خان حاکم کرمان باتفاق یکدلش خان پسرش بارداده بساق آذربایجان از دارالامان کرمان بدارالعباده یزد آمده بودند چون یکدلش مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در یزد بارادههای باطل و خیالات فاسد سر از جیب عصیان و بی‌ادبی بر- آورده یوسف خان را از قید و حبس خلاص کرد داروغه و گرکیراق که از دیوان عالی نصب شده بود گیرانیده شعار خلاف بظهور رسانیده بود در همان ایام خبر واقعه هایله نواب جهانبانی بدیشان رسید ولی خان بازگشته بکرمان رفت و یکدلش خان نسبت مصاهرت با میرمیران درست کرده بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد درآمده دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان آولایت پنداشت و یوسف خان باستصواب او بدستور بارقوه رفته در آنجا لوای حکومت برافراشت و یکدلش خان بنا بر ظهور این اعمال از امراء و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرمیران بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مرشد قلیخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را از زمره جانسپان شمرد و امراء ارشلو و افشار نیز که در حدود اصفهان اقامت داشتند با یکدلش خان اتفاق نموده با ابوطالب میرزانیان در مقام خلاص درآمدند و افشاران کوه گلپایه نیز چند گروه شده هر گروهی امیری گزیده بودند ذوالقدرلان فارس که طایفان سادی تکلو حاکم ایشان هنوز شاهزاده مغفور در حیات بود که با حاکم خود سنیره آغاز نهاده آقایان معتبر که

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۵

در میانه آن جماعت بودند از حکومت علی خان دلگیر شده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند میان ایشان کدورت و نزاع واقع شد علی خان بقصد ملازمت شاهزاده مغفور از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد و مفسدان طایفه ذوالقدر را بجزا و سزا رساند چون بدار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده مغفور را شنید توقف نمود تا آنکه موکب همایون بادشاهی بقزوین رسیده بشرف پای بوس نواب سکندر شأن و ابوطالب میرزا مشرف شد امراء و ارکان دولت او را بمواجید دلپسند مستظهر گردانیده ابالت دار الملکه شیراز باو تفویض یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید باقایان ذوالقدر فرستاده متمردان را از سیاست و غضب پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرافراز گردانیده روانه فارس کردند.

چون خبر [۴۶۰] آمدن او بفارس رسید آقایان ذوالقدر با فساد میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان جابری که آرزوی وزارت دیوان اعلی داشت و بجهت تدبیر حصول مطلب شبها بروز آورده یک لحظه ازین فکر و اندیشه خالی نبود جمعیت نموده امراء فارس را با خود متفق ساخته و خاطر بمخالفت علی خان قرار دادند و مهدی قلی بیک ساروی تکلو از میان خود بایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطه تصرف او درآمد هنگی با یکدیگر عهد و میثاق بمیان آورده در موافقت مهدیقلی خان و مخالفت علیخان یکجهت گشتند و علی خان در راه این اخبار شنیده با دویست سیصد نفر از ملازمان که با او متفق بودند بخیوف و دهشت مراحل و منازل پیموده دارالله قدم بولایت فارس نهاد و از آمدن خود آن جماعت را اخبار نموده مترصد آن بود که اختلاف در میانه آن جماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او آیند و گمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا بکوتل ماتین که دوازده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز از سیاهی و رعیت باستقبال او نیامده حقیقت اتفاق آن جماعت در یکرنگی و یکه جهتی مهدی قلیخان و مخالفت علیخان بدرجه ظهور رسیده خوف و دهشت بر مسئولی گشت نه جرأت رفتن و نه روی باز گشتن داشت.

اما چون به مهدی قلی خان و آقایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان بماتین رسیده بتجدید عهد و میثاق پرداخته بجزم دفع علیخان با غله و ازدحام تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون علاج دیگر ندانست ناچار پای ثبات و قرار استوار داشته بادنکه مردمی که داشت دل بمحاربه آن جماعت نهاد چون تقارب فئتین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند جلوریز بر سر او تاخته سلکک جمعیت او را از هم پاشیدند علیخان منهزم گردید لشکریان چون قوم و ایل و عشیرت و خویش یکدیگر بودند زیاده قتلی واقع نشد.

اما اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت و علیخان را مقید و محبوس بشهر آورده در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و از جماعتی که سالها نمکی پرورد سلسله او بودند خصوصا مهدیقلی خان که قوم مشار الیه و تربیت یافته او بوده و نزد او همیشه معزز و گرامی و رتبه فرزندی داشت نسبت باو و دودمان او امور شنیعه بفعل آمد و الحق امر ناپسندی بود که از آن قوم بمحقیقت بعمل آمد و عاجلا مکافات آن بادناه منتقم جبار از زمانه عذار یافتند چنانچه در دفتر دویم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون مردم شیراز بدین امر جرأت و دلیری گردند از ارکان دولت پادشاه و ابو طالب میرزانیان خایف و هراسان گشته کس بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۶

مرشد قلی خان فرستاده خود را در مسلکت عباسیان درآوردند و از آنجا رقم وزارت دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان و ایالت شیراز باسم مهدیقلی خان آمد.

اما ایشان ملاحظه جانب نواب سکندر شأن کرده در فارس تغیر خطبه و سکه نکردند و رعایت جانب هر دو طرف میکردند و در دار السلطنه اصفهان نیز فرهاد آقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار آن ملکک بود و قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج سرانجام داده بود درین هنگام که قضیه هایله شاهزاده مغفور وقوع یافت و علیقلی خان فتح اللهی وکیل مطلق العنان و میرزا محمد وزیر و اعتماد الدوله پادشاه نشان گشتند چون در سالی که علیقلی خان داروغه اصفهان شده بود میانه او و فرهاد آقا وحشت و نزاع پدید آمده فرهاد آقا وکلاء او را زیاده مدخلی نداده بود بجانب او اعتمادی نداشت و از میرزا محمد نیز سوء مزاجی نسبت بخود داشت بیهانه دفع مضرت طایفه ارشلو در استحکام قلعه و حفظ حال خود کوشیده نمیخواست که تابع امر و نهی ارکان دولت ابوطالب میرزا بوده باشد و در آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا هر سری را سودای خودسری بر سر افتاده مقید بحکم و فرمان پادشاهی نشده هر کدام هر ولایتی که توانستند بقصد خود درآورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آن ملک را ضبط نموده و اکثر محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت.

مجمل-احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از انتظام افتاده احوال رعیت بجهت استیلای سپاهیان بحالت مختل گشت و سپاهیان چون گله بی‌شبان بیسامان گرفتند انتظار لطیفه غیبی میکشیدند که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده در اواخر همان سال ظلمته رایات جهانگشائی [۴۶۱] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملکک ایران گسترانید و آن اختلال روی در کمی نهاده یمن اقبال بزوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملکک ایران که از خشک سال حوادث و نوایب از تزاحت و خرمی افتاده بود طراوت گزار ارم یافت.

**ذکر احوال امراء و ارکان دولت نواب سکندر شأن و ابو طالب میرزانیان**

اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که در اول حال که بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمودند چنان از باده نخوت و غرور سرمست بودند که هیچکس را بنظر در نمیآوردند و اصلا احتمال نمیدادند که صورت مخالفت ایشان در صفحه خیال هیچ متفسی نقش بندد گردد و گمان نمیبردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردمی که دارد جرأت آمدن عراق نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق آورد چون زمستان بانتها رسیده نوروز عالم افروز سال تنگوزئیل خمس و تسعین و تسعمائة روی نموده دماغ روزگار از عطر گلهای باغ بهار عنبر آگین گشت روز بروز از جانب کاشان و اصفهان و یزد و شیراز و

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۷

کرمان اخبار موحشی که سمت تحریر یافت روی آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت.

مجملا-احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از انتظام افتاده احوال رعیت بجهت استیلای سپاهیان بحالت مختل گشت و سپاهیان چون گله بی‌شبان بیسامان گرفتند انتظار لطیفه غیبی میکشیدند که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده در اواخر همان سال ظلمته رایات جهانگشائی [۴۶۱] حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ممالک عراق بلند آوازه گشته سایه عاطفت بر مفارق ساکنان ملکک ایران گسترانید و آن اختلال روی در کمی نهاده یمن اقبال بزوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملکک ایران که از خشک سال حوادث و نوایب از تزاحت و خرمی افتاده بود طراوت گزار ارم یافت.

اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرانجام میبافت هر نقش مرادی که از کمتین طالع بر تخته آرزوی ایشان می‌افتاد بر عکس مطلوب نتیجه میداد میر جعفر قزوینی را که سابقا وزیر فرهاد آقا بود و در آخر منصدی مهمات قزوین شده بود جهت آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام استمالت باسم مشار الیه هر صدور یافت و پیر قلی یکنک ولد شاهقلی سقا را که با سلسله قلی یکنک قوزچی باشی و جماعت افشار ربط تمام داشت بدار العباده یزد نزد یکدلش خان فرستادند که او را از وادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد ابوطالب میرزا گردانند و ازدوی همایون بیلاق خرقان رفته چند گاه در بیلاق بسر بردند میر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورده و او محظر پیشکشی بخدمت شاه و شاهزاده گذرانید.

اما بعلی قلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد وزیر پرسو تحفه و ارمغانی نفوذ فرمان داد و مجددا نوید حکومت اصفهان یافته در رخصت انصراف استعجال تمام میورزید تا آنکه هر روز خبر موحشی از هر طرف میآمد که مکروه طبع امراء و ارکان دولت بود و در کل مواد برأی و تدبیر میزا- محمد وزیر عمل مینمودند و چون زمانه کفیل سرانجام مهام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام مهام خلافت و شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل اللهی شده بود آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد ملکک و ملت می‌اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیفتاد درین اثناء میانه شاملو و استاجلو اندک غبار نفاری ارتفاع یافته بسعی محمدی بیکک ساروو سولاغ رفع آن شد ماده نزاع آن بود که نواب غفران مآب جهانبانی ایالت بهمدان را به پیر غیب خان استاجلو تفویض نموده بود درینوقت اسمعیل قلیخان شاملو اراده نمود که ایالت آن ولایت بشاهوردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض یابد طایفی خان چون از صوابدید او تجاوز نمیتوانست کرد و با پیر غیب خان نیز سوء- مزاجی داشت رافضی بدینعنی شده رقم ایالت همدان باسم شاهوردی خلیفه صادر یافته مشار الیه روانه آن صوب شد پیر غیب خان از اینمعنی آزرده خاطر شده اگر چه ظاهرا انقیاد نموده اما دست از داد و ستد مملکت کوتاه نمیکرد و در منازلی که حاکم نشین است اقامت داشت بیرون نمیرفت.

شاهوردی خلیفه مرد دولتمند کدخدا روش صلاح اندیش بود اما جهلاء شاملو که اقوام و ملازم او بودند بگفتگو درآمده اراده

نمودند که او را جبرا قهرا از همدان بیرون کنند پیر غیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود و از شاهپوری خلیفه در آنوقت قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده آزورگی که داشت تمکین ایشان نکرد و کار بنزاع و جدال انجامید زیادتی از طرف استاجلو واقع شد و فی الجمله هنگ حرمت شاهپوری خلیفه شد چون این خبر بارده رسید اسمعیل قلیجان با طایفه شاملو باستعجال سوار شده اراده رفتن همدان و تنبیه و تأدیب پیر غیب خان کرد طایفی خان بملاحظه خاطر اسمعیل قلیجان و اینکه میانه شاملو [۲۶۴] و استاجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت و فروتنی کرده او را از این اراده منصرف ساخت و منقل شد که خود رفته شاهپوردی خلیفه را در حکومت آنجا متمکن سازد و پیر غیب خان را گرفته بدست او دهد اسمعیل قلیجان مقتضی او را مبذول داشته ترک رفتن کرد و طیفلی خان با جمعی امراء روانه آن صوب شد.

اما قبل از ورود او مصلحان و خیراندیشان طرفین میان آمده فیما بین ایشان گرگ آشتی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۵۸

واقع شده بود و پیر غیب خان ترک حکومت همدان کرده از آن ولایت بیرون آمده بود و در راه بعلی قلیجان رسیده همراه او بازدو آمد چون طیفلی خانرا با او زیاده صفائی نبود و او از اسمعیل قلیجان اندیشه تمام داشت از ییلاق خرقان باتفاق برادران و چند نفر از جوانان استاجلو که ملازمان قدیمی او بودند احمال و اثقال خود را انداخته از اردو فرار نموده و راه خراسان پیش گرفت و چند شبانه روز از حرکت نیاسوده در مشهد مقدس بیای بوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و هر ملاقات مرشد قلیجان فایز گشته او را بآمدن عراق راغب ساخته بی‌انتظامی دولت و اختلال احوال عراق را چنانچه بود خاطر نشان کرده و در ایامی که اردوی همایون در ییلاق خرقان بود عاشور آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مرشد قلیجان بعراق آمده کتابات آورد.

بیان این حال بر سبیل اجمال آنست که چون خبر واقعه هایله نواب غفران مآب جهانبانی بمشهد مقدس رسید از اطراف و جوانب عراق و فارس و کرمان هرایفی اخلاص آئین ورود میمانت مرشد قلیجان که مرد عاقبل کاردان بود خواست که یکی از مردم کاردیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امراء عراق از قرار واقع فهمیده بعرض رساند که بعد از معاودت او بدانجه صلاح دولت داند عمل نماید عاشور آقای مذکور را بدین خدمت مأمور ساخته روانه نمود و عرفه داشتی از جانب حضرت اعلی بخادمت والد نامدار مشتمل بر پرسش واقعه هایله برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته مرشد قلیجان نیز عریضه اخلاص آمیز فرستاده کتابت بحضرات ارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته بود.

خلاصه مضمون آنکه چون چند سال شد که باقتضای ملکی و افساد مفسدان طرفین میانه امراء عظام عراق و خراسان وحشت پدید آمده انواع مخالفت بظهور آمده و باعث فساد کلی شده از بی‌اتفاقی قزلباش و نفاق امراء و ریش سفیدان طوایف اعادی دست تطاول باحداث ممالک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافت و الحال چون باقتضای قضا قضیه هایله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده و الیوم حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر نواب سکندر شأن‌اند و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیه همایونش پیداست مطموع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده همگی سر از یک گریبان بیرون آورده و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق رأی و صلاح دولت قاهره باشند بمصلحت یکدیگر بعمل آورده و دو هوائی را از میانه قزلباش براندازیم چون عاشور آقا بتزویر رسید قورخمس خان شاملو که بجهت حراست پایتخت همایون و دو هوائی بود خواست که یکی از مردم کاردیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امراء عراق از قرار واقع فهمیده بعرض رساند که بعد از معاودت او بدانجه صلاح دولت داند عمل نماید عاشور آقای مذکور را بدین خدمت مأمور ساخته روانه نمود و عرفه داشتی از جانب حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر نواب سکندر شأن‌اند و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیه همایونش پیداست مطموع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده همگی سر از یک گریبان بیرون آورده و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق رأی و صلاح دولت قاهره باشند بمصلحت یکدیگر بعمل آورده و دو هوائی را از میانه قزلباش براندازیم چون عاشور آقا بتزویر رسید قورخمس خان شاملو که بجهت حراست پایتخت همایون و دو هوائی بود خواست که یکی از مردم کاردیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امراء عراق از قرار واقع فهمیده بعرض رساند که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امراء عراق از قرار واقع فهمیده بعرض رساند که بعد از معاودت او بدانجه صلاح دولت داند عمل نماید عاشور آقای مذکور را بدین خدمت مأمور ساخته روانه نمود و عرفه داشتی از جانب حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس تشریف دارند پسر بزرگتر نواب سکندر شأن‌اند و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانداری از ناصیه همایونش پیداست مطموع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت در نوردیده همگی سر از یک گریبان بیرون آورده و با یکدیگر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهام ممالک بهر طریق رأی و صلاح دولت قاهره باشند بمصلحت یکدیگر بعمل آورده و دو هوائی را از میانه قزلباش براندازیم چون عاشور آقا بتزویر رسید قورخمس خان شاملو که بجهت حراست پایتخت همایون و دو هوائی بود خواست که یکی از مردم کاردیده صاحب هوش را بعراق فرستد

و اتباع خود که قریب پنجهزار کس میشدند ایلغار نموده بالکاء ری که به تیول او مقرر بود رفته از آنجا بخوار و سمنان رود و تا دامغان راهها را مضبوط سازد که کسی از اهل عراق هوس استقبال موکب همایون شاهی ظل الهی نتواند نمود و چون مردم خراسان بسیار کمند قدرت آمدن عراق نتوانند کرد اسمعیل قلیجان در موکب نواب سکندر شأن و ابوطالب میرزا بدار السلطنه قزوین رفته در پای تخت همایون استقرار داشته باشند هواخواهان مشار الیه او از این اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب اسمعیل قلیجان نیست پادشاه و پادشاهزاده را باو سپردن و خود از در خانه دوری گزیدن از عقل دور است و گاهی ملاحظه داشتند که مبادا مرشد قلیجان باستظهار لشکر افشار و ذوالقدر که از یزد و کرمان و شیراز نزد او فرستاده‌اند و خود را عباسی نام نهاده‌اند از راه یزد باصفهان آید در همانجا توقف نمودن اولی و انسب میشمردند چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب ایشان مقرون نگشت بعد از چند روز که آوازه موکب جهانگشا از راه دامغان متواتر گشت رأیها برفتن دار السلطنه قزوین قرار گرفت و از بخت برگشتگی دست جور و تعدی گشوده اکثر اکابر و اعالی اصفهانرا گیرانیده اموال مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام و نسق افتاده خلایق را پناهی بدید نبود.

مجملا بعد از خراب البصره ابراهیمخان ترکمان ولد حیدر سلطان چاپوق را بداروغگی اصفهان نصب نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند. خلیفلی سلطان ذوالقدر حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهر جا مقرر شود حاضر گردد از تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاهی محمدی سارو سولاغ را که رکن رکین دولت و مدبر امور سلطنت ابوطالب [۴۶۶] میرزاشان بود عارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در جزیرخوار اصفهان توقف واقع شد دو آن اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشد قلیجان از راه خوار و سمنان بتحقیق انجامید و



اردو کوچ کرده بجهت باغبگری ولیجان خان عنان از طریق متعارف کاشان پیچیده از راه جریادقان روانه شدند

### ذکر احوال خراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل الهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران

سابقا مرقوم کلک بیان گشت که در سالی که میانه علی قلیخان شاملو حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد مقدس مقاله واقع شده لشکر هرات منهزم گشتند حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در حداثت سن بودند و علیقلی خان بسعادت فلاگی و خدمتگاری آن سرو ریاض اقبال سرافراز بود بدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عاقبت نتایج آن بحیز ظهور آمده بدست مرشد قلیخان درآمده علی قلیخان شکسته و پریشان حال بهرات آمد چون سرمایه چنین از دست داده بود و مع ذلک از مرشد قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود سدی متصور نبود بمقتضای الفریق یتشبث بکل حشیش از غایت اضطرار بامید اینکه معین و ناصری بدست آورد یکی کس بخدمت میرزایان قندهار و یکی کس دیگر ببخارا نزد عبدالله خان ازبک فرستاده طرح آشنائی انداخت و بایشان متوسل و ملتجی گشت و توامصالحت دنیادارانه بظهور آورده خود را از منسوبان هر یک شمرد عبدالله خان نیز این معنی را فنوزی عظیم دانسته از جانب ایشان نیز ملاطفات ظاهری بظهور پیوست میرزایان خود بتواضعات او از مسلک فراغت و عاقبت عدول ننمودند.

اما عبدالله خان ازین آشنائی قوت طامعه‌اش بحرکت درآمده هوس تسخیر ملکه عدیم المثال هرات که در آرزوی آن شبها بروز آورده بود در خاطرش ازدیاد پذیرفته بتوجه جانب خراسان مصمم گشت و بسرانجام اسباب یورش خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل سال تنگوزئیل سه سنه و تسعین و تسعمائة با جنود نامعدود اوزبک بخراسان آمد نخست کس نزد علیقلی خان فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضه داشتی فرستاده با وی الفت و آشنائی شده تواضعات دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور آورده بود اکنون همت بر تسخیر ملکه خراسان مصروف گشته موکب عالی متوجه آن صوب است اگر در قول خود صادق بوده بلاتأمل بموکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد و در آن ملکت خطبه و سکه باسم و لقب خانی مزین سازد که از جانب ما نیز مورد عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور باو مسلم میگردد و اگر آن ولایت را بدیوان عالی گذارد هر محل دیگر از ممالک ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان که اراده داشته باشد باو اختصاص مییابد و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت ما موافق مزاج او نیست چون عزیمت آن صوب تصمیم یافته بی‌نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را خالی گذره بجانب قزلباش رود علیقلی خان از وقوع اینحال بی‌آرام شده از آن طرح آشنائی که از روی ضرورت و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت طایفه قزلباش را با اوزبکیه تعیش و آمیزش ممکن نیست و دل از حکومت ملکه هرات که اعظم بلاد ایران و رشک روضه رضوان است برنمیداشت و اعتمادی بجانب اهل عراق نیز نداشت.

بالضروره رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری نهاده بسرانجام اسباب آن پرداخت



و عبدالله خان از اطاعت و انقیاد او مأیوس گشته در کمال شدت و غلظت بقاهر هرات رسیده بمحاصره قیام نمود همه روزه بین الجانبین محاربه و مصادمه در کار بود شرح اینحال و بیان این مقال در صحیفه دویم از مساعدت بخت میمنت مآل مأمول است مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی از اینحال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله خان نبود و قفیه هابله شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود و مرشد قلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امراء و ارکان دولت نواب سکندر شأن استمزاج نماید که اگر بسلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی راضی باشند و مخالفت و سرکشی بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده با لشکر عراق کمر همت بدفع مخالفان دین و دولت بندد فرستاده او مراجعت نموده جواب بر خلاف مدعا آورد.

اما مرتضی قلیخان پرتاک بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسید کاظم قلی سلطان برادر خود را با پسقام آقا و یکچکتای یک ولد محمد خان ترکمان بمشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان [۴۶۷] فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده او را بتوجه جانب عراق ترغیب نموده و از جانب فارس و کرمان و یزد نیز بنوعی که بتحریر پیوست متواتر و متوالی کسان آمده اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند.

مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود بجهت عادی که طایفه ترکمان را با استاجلو هست اعتماد بجانب مرتضی قلیخان چندانی نداشت و نمیخواست که حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود بمیانه دو سه هزار خانه ترکمان برد در رفتن راه دامغان متأمل بود و با استعدادی که داشت جرأت آمدن عراق نمیکرد و نگاه داشتن آن چمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس از بیم سطوت و صولت عبدالله خان مصلحت نمیدانست شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رأی او بدین قرار گرفت که چون امراء افشار و ذوالقدر که در یزد و کرمان و شیراز بتیول فرستاده اظهار انقیاد نموده‌اند او در موکب همایون شاهی ظل الهی از راه طبس و یزد رود و آن جماعت را بخود ملحق ساخته باستعداد تمام قدم بولایت عراق نهد و مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان روانه کاشان گشته ولیخان خان را بخود ملحق ساخته در عراق بموکب همایون پیوندد ابراهیمخان برادر خود را بحکومت مشهد مقدس معلی نصب نموده ایوسلم خان چاوشلو حاکم استرابن و محمد خان ولد ایغوت سلطان چاوشلو حاکم جام و یوداقخان چکنی حاکم خبوشان را نزد او گذاشته ظاهرا توجه جانب هرات و دفع سپاه ازبکیه شهرت داد.

اما باطنا بعزیمت جانب عراق در موکب عالی خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمده چون بحوالی ترشیز رسید بعضی اخبار ورود یافت که فتح سایق لازم گشته توجه از جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و انسب بود.

اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان در دامغان رخت اقامت بر راحله فنا بسته از دار دنیا بسرای عقبی انتقال نموده از واقعه او خوفی که مرشد قلیخان را از طایفه ترکمان بود و ملاحظه و احتیاطی که جماعت استاجلو از رفتن راه دامغان مینمودند زایل گشت دیگر آنکه بتحقیق پیوست که امراء عراق در موکب نواب سکندر شأن و ابوطالب میرزا باصفهان آمده و از آنجا بجهت انتظام مهمات فارس و کرمان و یزد خواهند آمد در این صورت محتمل است که امراء افشار و ذوالقدر از ایشان خایف و اندیشه‌مند گردیده بموکب عالی ملحق نگردند و مهمات بر وجهی که مرکوز خاطر و قرارداد ضمیر است سمت وقوع نپذیرد و چون دار السلطنه قزوین که مقر خلافت عظمی



است خالی است و بسیاری از اهل عراق خصوصا شاملویان که بحراست پای تخت همایون مشغولند با عاشور آقا اظهار دولتخواهی کرده زبان اخلاص پیغام داده بودند که در آمدن عراق استعجال نموده بی‌تأمل و توقف روی توجه باین صوب آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی حسب الدعا صورت پذیر است و شاهزیدی سلطان بیت اغلی ذوالقدر حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزاتیان و تربیت کرده خلیفلی خان فتح اغلی و محل اعتماد و تکیه‌گاه او بود فوت شد.

از وقوع حالات مذکور که محض ازدیاد دولت و قزونی بود عزیمت راه عراق از دامغان در خاطر همگنان رسوخ یافته آرای دولتخواهان دولت شاهی بدین عزم لایق تصمیم یافت و از منزلی که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بسمنان مقدس عود نمودند و چند روز اوقات صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده خاطر از امور ضروری قلعه مشهد جمع کرده با یاقصد شتابند از ملازمان جانسپار و جان سپاران اخلاص شعار از روضه مقدس و روح مطهر حضرت امام الجن و الانس سلام الله علیه و علی آبائه استمداد همت نموده با جنود الطاف الهی بقلاع سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس معلی بیرون آمدند و از قدم سرعت سیر استعاره کرده هیچ مرحله و مکانی توقف جایز نداشتند چون بدامغان رسیدند برادران و پسران مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مراقبت موکب شاهی اختیار نمودند و از آنجا کس بمیان ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطان که وکیل شاهزیدی سلطان بیت اغلی بود و بعد از فوت او بصلاح رویش سفیدان و تجویز علیقلی خان فتح اغلی حاکم ایشان شده بود باطاعت و انقیاد دلالت نمودند مشار الیه صلاح در موافقت دانسته کسان اعتمادی باستقبال موکب همایون فرستاد و ابواب قلعه سمنان را مانند بخت و دولت بر روی اولیاء دولت قاهره گشوده با قشون آراسته بسعادت ملازمت مشرف گشته منظور نظر شفقت و التفات شاهانه گردید و از آنجا کس بدار السلطنه قزوین فرستاد قورخمس خان شاملو و اعالی [۴۶۸] و اعیان شهر را باستقبال موکب ظفر قرین دلالت نمودند قورخمس خان برادر اسمعیل قلیخان و آقایان شاملو و عظماء قوم را که در دار السلطنه قزوین بودند سیما صاحبعلی سلطان ولد چرنداب سلطان و اعالی و اعیان بلده مذکور را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نمود برادران اسمعیل قلیخان و تبعه و اولاد ولی خلیفه راضی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس از سیاهی و رعیت هجوم نموده از مزعه قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت و خرمی بی‌اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفتند.

مجملا همگی در مقام متابعت درآمده ابواب مخالفت مسدود گردانیدند و بدلالت و رهنمائی قاید اقبال جوق جوق باستقبال موکب عالی میشتافتند حسینقلی سلطان فتح اغلی برادر علیقلی خان که از جانب برادر حاکم یزد از آوازه توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس بیقیاس بخود راه داده در ری مجال توقف نیافت و اکثر اخمال و اثقال خود را ریخته جریده بجانب قلعه الموت که جماعت فتح لو اقوام او کوتوال آن قلعه بودند و ظهیرالدین میرزا را در آنجا نگاه میداشتند رفت و هواخواهان سلطنت قاهره که بمرافقت موکب معلی سعادت امتیاز داشتند در رکاب مقدس حضرت اعلی بی‌مانع و منازعی راه دار السلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده در دولتخانه مبارکه جد بزرگوار نزول سعادت فرمودند و مقر سلطنت و پادشاهی بقدوم سعادت لزوم آن مسند آرای محفل شاهنشاهی رفعت سپهر یوقلمون یافت و زبان حال خلایق باین مقام گویا بود:



شعر

کای شاه کامکار که دوران بکام تست‌سلطان چارباغ گردون غلام تست

خوش نکیه زن به مسند شاهان نامدار کاندر زمانه سکه دولت بنام تست الفصه چون پای تخت همایون بمقدم شریف سعادت افزای حضرت والا- جاه کسری بارگاه آراسته گشته مرشد قلیخان وکالت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت در اطراف و جوانب قلمرو همایون امراء و ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای میآوردند از کاشان ولیجان خان ایلغار نموده از راه ری بقزوین آمده بشرف پای بوس مشرف گشت.

مرشد قلیخان چون از امراء و خوانین ابوطالب میرزائی خوفناک بود لحظه از فکر و تدبیر کار ایشان فارغ نبود و در کل مواد حزم و احتیاط مرعی میداشت امراء ترکمان را صموما با پیر غیب خان استاجلو و برادران فرستاده‌اند که در بیرون شهر در ده بیر صوفیان که سر راه اصفهان است نزول نموده از آن راه خبردار باشند.

اما چون علی قلیخان و اسمعیل قلی خان و امراء عظام ابوطالب میرزائی در موکب نواب سکندر شأن و جناب میرزا از جریادقان گذشته بحوالی دارالمؤمنین قم رسیدند خبر ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدیشان رسید تزلزل تمام باحوال آن جماعت راه یافت کس بطلب علی قلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند او از آمدن تفاهد ورزیده درون قلعه را مسدود ساخته آثار خلاف بظهور رسانید خلیفلی خان از وقوع این حال که هرگز تصور نکرده بود و او را از جمله فدویان خود میدانست بغایت استیحاد نموده باتفاق اسمعیل قلیخان و امراء بیهانه زیارت مرقد منور معصومه علیها و علی آبائها الصلوات و التحیه از اردو جدا شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان- دان نزد او فرستادند که او را بجرب زبانی بموافقت ایشان راغب ساخته بیرون آورد و پیغام دادند که بمیهمانی تو آمده‌ایم شرط میزبانی بجای آور و بعضی سخنان ضروری هست که در مواجهه گفتگو شود مشار الیه جواب فرستاد که طایفه قورظو مرا از آمدن مانع شده هوای جاسوسگری بر سردارند و مرا اختیاری نیست امراء از موافقت او مأیوس گشته بعد از طواف آستانه مقدسه باردو عود نمودند تا آنوقت چندان باد نخوت و غرور در دماغ ایشان پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آنچه خاطرشان صورت نمیبسته مرشد قلیخان و مردم خراسان را زیاده وقعی در نظر ایشان نبود در آنروز اندکی از خواب غفلت بیدار و از باده نخوت و غرور هشیار گشتند و بفکر کار خود افتاده چون از حوالی قم بساوه رسیده متحده و اوسط الناس اهل اردو که همه خانه کوچ در قزوین داشتند بیرحمت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلی خان را تعیین کردند که با قشون خود در سر راه بوده هر کس بیرحمت بجانب [۴۶۹] شهر رود قتل و غارت نمایند این مصاحت باعث ازدیاد رغبت مردم گشته شبها احمال و اثقال خود را انداخته از راههای غیر متعارف میرفتند کار بجائی رسید که مرشد قلی سلطان از ضبط آن عاجز گشت و امیان قزلباش پرده از روی کار برداشته باسراء اظهار کردند که خانه کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام



و ملازمان خاصه شریفه و غیر ذلک در دار السلطنه قزوین‌اند و هر گاه میانه این دو گروه محاقفت روی دهد مهم منجر بقتال و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشد قلیخان و اتباع او دست تعرض بخانه کوچ مردم این اردو دراز نمایند بجهت رفع این دغدغه در رفتن قزوین بیائی میکنند.

امراء چون دانستند که محاربه و مجادله میانه این دو گروه مکروه طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری و هر دم اندیشه دیگر میکردند و مع ذلک علیقلی خان خاطر از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان جمع نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و اتفاق و دوستی حرف نمیگفتند و هر تدبیری که علی قلیخان میکرد اسمعیل قلیخان آنرا صایب نمیشمرد و مدعای علیقلی خان آن بود که

چون در این وقت اختلاطی در میانه قزلباش بهم رسیده و اکثر مردم روی بقزوین دارند ما بنا اینجال و تذبذب و اختلال آرای با خراسانیان منسوبان حضرت اعلی شاهی مقاومت نمیتوانیم نمود بادشاه‌زاده خود را با هر کس موافقت ما را اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمائیم مردم عراق از بودن ما در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین پیچیده تفاهمت اختیار خواهند کرد و چنین مسموع میشود که خراسان آمدها تهی دست و پریشان حالاند و ما خزاین و اسباب همراه داریم رفته رفته سپاهیان که چشم بر زخارف دنیوی دارند ازینان مأیوس گشته بر سر ما جمعیت خواهند کرد و جاده چند روزی حفظ حال خود نموده بمقتضای اقلق حیلی ما تیلی سراغه «بیز تا چه زاید شب آبستن است» خود را بگوشه کشیده منتظر باشیم که از پس پرده غیب چه صورت روی دهد اسمعیل قلیخان رد این کنکاش کرده میگفت که جماعتی که الیوم در این اردوانند همه خانه کوچ در قزوین دارند و بالطبع برفتن آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن راغبند هرگاه کوچ بجانب همدان واقع شود این صورت نوعی از علامات هزیمت است و محتمل است که همین جماعت که الحال رفیقند بر ما جبره شده بعضی امور دلیری نمایند و یک کس بر سر ما نمیماند و بالکلیه ضایع و نابود میشویم اولی این است که بجانب قزوین رویم مرشد قلیخان یک کس بیش نیست و میشویم که آن جماعت یکرو و اجبار متابعت او مینمایند اگر بر وفق رضای ما سلوک نماید فبها و الاقوت و قدرت ما ازو بیشتر و لشکر عراق از خراسانیان زیاده‌تر است او را از میان برداشته هر یک از شعارقان والا قدر را اداره داشته باشیم سلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علی قلیخان بهیچوجه راضی بآن نمیشد و میگفت که هر گاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را یک روز بدست مرشد قلیخان دهیم او در همانروز بدفع ما پرداخته پروز دیگر موقوف ندارد حزم و احتیاط مقتضی آنست که از یک دیگر دور بوده باشیم و روزی چند بمراسله و پیغام گذرانیم تا ببینیم که فلک شعبده باز چه شعبده می‌انگیزد.

مجملا سر رشته تدبیر را از دست داده بودند و مهمّا با یکدیگر یک دل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شد و قرار نمودن متجدده و اوسط الناس باریاب یقین سرایت کرده هر شب جمعی از مردم روشناس و اعیان قزلباش فرار مینمودند و سعی میکردند که در ادراک ملازمت اشرف بر یکدیگر سبقت داشته باشند.

مجملا-چون امراء رأی رفتن قزوین اندیشه دیگر نتوانستند نمود قرار دادند که کل امراء و یوزباشیان و اعیان طوایف قزلباش و معتبران هر اویماق که در اردو بودند و معظم ایشان علی قلیخان فتح- اغلی و اسمعیل قلیخان شاملو و شاهوردی خلیفه ایتالقی شاملو و امقسی خان ذوالقدر مهردار و ادهم خان ترکمان و شاهقلی خلفای روملو و سید یکه کمونه و اسمعیل سلطان ایلدی افشار و شاهقلی خلیفه ذوالقدر که حاکم شیراز شده بود و مهدیقلی سلطان طالش ولد حمزه خلیفه و سایر امراء استاجلو و شاملو و



بیات و میرزاده‌های موصوفی ترکمان اقوام سلطانم والده نواب سکندر شأن و غیر ذلک یکجا جمع شده عهد و شرط بمیان آوردند که همگی با یکدیگر دوست و یکدل بوده از صلاح و صوابدید یکدیگر تجاوز ننمایند و باراده خود و تحریک دیگری در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی ازینان شود همگی اتفاق نموده بدفع آنکس پردازند.

تمامی امراء و یوزباشیان و معتبران قزلباش در خانه میرزا محمد وزیر جمع شده مصحف مجید بمیان آوردند بنوعی که ذکر شد با یکدیگر بکلام خدا [۲۷۰] قسم یاد کردند و هنوز خاطرها برفتن قزوین رسوخ تمام نیافته بود که از امراء اتباع علی قلی خان اول مهدیقلی سلطان طالش و الله قلی سلطان طالش کنکاو که محل اعتماد و استظهار او بودند قرار نموده بر خصمت رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانچه با طیفلی خان اندک مردمی ماندند.

اما طایفه شاملو ثبات قدم ورزیده از سر اسمعیل قلیخان پراکنده نشدند چون او در این وقت اعوان و انصار بیشتر داشت خان از صلاح او نجاوز نمیتوانست نمود و مرشد قلی خان باو پیغام کرده بود که بر آن عزیز ظاهر است که میانه طایفه شاملو و استاجلو اتحاد قدیم است و همیشه در حدوث وقایع با یکدیگر متفق بوده‌اند و هرگز فیما بین جدائی نبوده و ناچار است که دیرین دولت یکی از اعاظم امراء شاملو و ریش سفید این طایفه رکنی از ارکان دولت باشد و امروز کسی که در میانه شاملو شایستگی این امر دارد طیفلی خان حاکم هرات نوادهٔ دوریش خان و آن عزیز است و عداوت او با ما و تو بر همگنان معلوم و دشمن دشمن دوست میباشد پس بالضروره ما با آن عزیز جز محبت و دوستی چاره نیست و در وکالت و ریش سفیدی طیفلی خان فتح اغلی که با هم از یک اویماقیم بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی اویماق در آمدن متردد خاطر از اینجانب دفعةً مکاک باشد آن عزیز در آمدن چرا تحاشی مینماید.

مجملا-انواع جرب زبانیها بمصلحت وقت بظهور آورده بود هر چند این حکایت فروهی از صدق نداشت اما چون ظاهرا صورت وقوعی داشت اسمعیل قلیخان ازین دروغ راست نما گول خورده بجز رفتن قزوین حرفی نمیگفت و طیفلی خان این معنی را فهمیده هر چند میگفت که مرشد قلیخان از اویماق ما است و ما او را بهتر از تو می‌شناسیم بملایمت و سخنان مصلحت آمیز او اصلا اعتمادی نیست هر گاه دست باید یک روز بر ما و تو ابقا نمینماید در میانه شاملو صاحب داعیه بسیار است دیگری را تربیت خواهد کرد که دست پرورده او باشد و دفع تو پیشتر از من خواهد کرد فکر دیگر بحال خود کنیم.

القصه کاربردازان عالم غیب که آرایشه بساط دولت حضرت اعلی بودند طریق تدبیر را از دیده بصیرت ایشان پوشیده میداشتند و در بادیه حیرت و تیه سرگردانی مانده قایده تفکر عنان اختیار آن قوم براهی که مخالف مطلب ایشان و منتج حصول مقصود اولیاء دولت سپهر بنیان اشرف اعلی بود دلالت مینمود لهذا اسمعیل قلیخان بی‌اختیار اختیار رفتن کرده بطریق دیگر راضی نمیشد بعد از قیل و قال بسیار مقرر شد که هر کدام یکی از معتمدان صاحب خرد کاردیده خود را بقزوین فرستند که بسجده اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان ملاقات نموده اظهار نمایند که امراء و خوانین بجهت ثبات دولت ابد پیوند از مطالب خود گذشته تجویز نزاع و جدال میانه این دو گروه نکرده و از رضا و صلاح خویش‌اندیشان بیرون نیستند و بدیده بصیرت مشاهده اوضاع آن جماعت نموده مکنون خاطر ایشان را از قرار واقع فهمیده بازگردند که بعد از اطلاع بر اوضاع آنجا بمقتضای آن عمل رود احمد یکه بیز



از جانب طیفلی خان و احمد یکه یکدلی شاملو از جانب اسمعیل قلیخان برفتن قزوین مأمور شدند و ایشان رفته با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را روی عقل و کاردانی بهر یکه گفتگو کرده هر دو را بانواع ملایمت و فروتنی و چرب زبانیها مطمئن خاطر باز گردانیده ایشان آنچه ازو دیده و شنیده بودند تقریر کردند.

مجملا-رفتن قزوین طوعا او کرها خاطرها رسوخ یافته از ساوه کوچ کرده چون بخشکرود رسیدند از جانب قزوین جناب میر سید حسین مجتهد و عباسعلی سلطان شاملو و احمد یکه ایشیک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود برسالت آمده از جانب مرشد قلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت که بالقضای فلکی میانه طوایف قزلباش دو هوائی واقع شده بود انواع شر و فساد فیما بین روی نموده و این معنی باعث دلیری اعدای دین گشته بسیاری از ممالک متعلقه بقزلباش بتصرف اعدای رویه درآمد و حالا از طرف خراسان نیز اوزبکیه انتهاز فرصت نموده لشکر بشسخیر آنملکت کشیده‌اند و بر همگنان معلوم است که تا این دو گروهی در میانه بوده باشند نه لشکر خراسان را قدرت و قوت اوزبکیه است و نه سپاه عراق را تاب مقاومت رومیه و اگر دو سه سال دیگر برین نهج گذرد نقصان تمام بدین و دولت میرسد و من درین وقت که عبدالله خان بخراسان آمده بود لایق دولت نمیدانستم که پادشاهزاده را که الیوم فرزند اکبر ارشد نواب سکندر شأن و سرمایه دولت قزلباش است و انوار جهانداری خورشید آسا از ناصیه همایونش لامع و درخشان در خراسان نگاه داشته محصور اوزبکیه گردانم حقوق نعمت این خاندان ولایت نشارا منظور داشته آن حضرت را [۲۷۱] روی توجه بدین صوب آوردیم و غرض بجز اتفاق و یکدلی و تقویت دین و دولت و دفع اعدای نیست مطمیع از حضرات خوانین عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و آنچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده بود که اگر امراء و خوانین در مقام وفاق و اتفاق باشند تکلیف قسم نمایند که با مرشد قلیخان دوست بوده با اوغدری نیندیشند و مخادیم که تشریف آورده بودند اول بمنزل طیفلی خان رفتند و اسمعیل قلیخان و سایر امراء و ریش سفیدان بمنزل او جمع آمده با مخادیم ملاقات کرده اسمعیل قلیخان بیشتر از دیگران سر رضا جنبانده مرشد قلیخان را درین آمدن تحسین کردند طیفلی خان که جوان عاقل صاحب خرد بود میدانست که بودن او و مرشد قلیخان که هر دو از یک طایفه استاجلو و هر دو بادشاه نشان و وکیل السلطنه بوده‌اند در یک در خانه ممکن نیست هر کدام قدرت باشد یکه نفس بدیگری ابقاء نمینماید چون علاج دیگر نداشت و نفاق اسمعیل قلیخان ظاهر بود ناگواه تمام رضا بلفظا داده بهر چه تکلیف کردند قسم یاد نمودند و قرار یافت که هر یکه از خوانین عظام معتمدی همراه ایشان نمایند که بشهر رفته مرشد قلیخان را نیز قسم دهند که خاطر از کید و غدر یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده بسعادت ملاقات مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود گردانند بعد از وقوع این حال امراء و خوانین باتفاق فرستادها کل اجمعهم بخدمت نواب سکندر شأن رفته عباسعلی سلطان و جناب مجتهد الزمانی از جانب بندگان حضرت اعلی اعلاه الله تعالی مدارج اقباله عرض دعا و اظهار شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان اخلاص آئین دولتخواهانه که مناسب حال بود عرض کردند و نواب سکندر شأن که اینگونه تردداث مکروه خاطر شریفش بود بالکلیه از مشاغل عظیم سلطنت دلگیر شده بود از تشریف قدوم فرزند ارجمندش اظهار



بشاشت و خرمی کرده مرشد قلیخان را استحسان فرمودند و حضرات مخادیم مهمات پر وقق مدعا ساخته و پرداخته مقضی المرام روانه شدند و محمدی بیک سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده او را قسم دهد که با طیفلی خان برادرانه سلوک کرده در مقام غدر و نفاق نبوده باشد و همگی امیان اردو کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک بجای آورده و چون اخبار بر همدگی لشکر عراق و تزلزل احوال امراء و بی‌اتفاقی ایشان با یکدیگر معلوم مرشد قلیخان گردید خوش که از وقوع محاربه فتنی داشت زایل گشته مهم چنین بزرگ باین آسانی که تصور نکرده بود بانقیاد مصون از اختلال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ساخته و پرداخته شد.

اما دغدغه داشت که مبادا ایشان بهیئت اجتماعی آمده در وقت ملاقات غدری اندیشند شب و روز درین اندیشه بود که سلکت جمعیت او را از یکدیگر پاشیده هر یکه از امراء را فردا فردا بشهر آورده تا ممکن و مقدور باشد بهیأت اجتماعی با طیفلی خان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ ملاقات نکند و بنوعی که تواند زودتر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان فارغ گرداند چون جناب مجتهد الزمانی و عباسعلی سلطان و احمد یکه ایشیک آقاسی هم نموده احوال امراء عراق و آمدن محمدی سارو سولاغ را خاطر نشان نموده مرشد قلی خان بدی ساعت را بهانه کرده محمدی بیکه را مقرر کرد که در خانه محمد شریف بیکه چاوشلو قورچی نیز و کمان فرود آید که چون ساعت خوب شود با او ملاقات نماید و ارقام بمهر همایون اعلی باسم هر یک از امراء و وزراء بمضحوب ملازمان که فرستاده بودند اصدار یافته فرستاده که مفید برفاقت یکدیگر نشده شرف ملازمت اشرف دریابند محمدی بیکه از مشاهده این اوضاع نفرس نمود که میانه مرشد قلی خان و ایشان الیام ممکن نیست.

اما احوال اردوی نواب سکندر شأن آنکه بعد از رفتن محمدی بیکه در اردو تفرق تمام دست داده طبقات اجتماع از بزرگ و کوچک مفید بام و نهی احدی نشده یکجا شروع در رفتن کردند ویرانی و پراکندگی باحوال اردو راه یافته حتی عمله بیوتات پادشاهی کارخانجا را اتداخته رفتند عمله تقاره خانه کرمتا و نقارههای پادشاهی را برداشته بشهر بردند و در آنجا بنام نامی حضرت اعلی بنوازش برآورده بلند آوازه گردانیدند روزی که از آن منزل کوچ کرده پیشتر آمدند از امیر آخوران و جلودران و عمله طوایف دو سه کس نمانده بود که جهت نواب سکندر شأن و ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوای یکنفر شربت دار و چند نفر شاگرد پیشگان و غلامان کسی در خدمت [۲۷۲] ابوطالب میرزا نمانده بود امراء عظام که همیشه بساحت بارگاه سلطنت جمع شده در هنگام سواری پادشاده و پادشاهزاده گردنا میتواختند درین کوچ بدر دولتخانه نیامدند و امراء نیز از یکدیگر خاطر گشته در آن کوچ یا یکدیگر ملاقات نکردند و آنقدر صبر نتوانستند کرد که از محمدی بیکه که بشهر رفته خبری رسد در آمدن بی‌اختیار شده شب که در موضع متره که چهار فرسخی شهر است فرود آمده بودند هر یک از امراء اراده نمودند که بی‌اطلاع دیگری بشهر رفته بسجده اشرف و ملاقات مرشد قلیخان و یکدیگر سبقت داشته باشند چون اسمعیل قلیخان لشکر و انصار بیشتر داشت و طیفلیخان از او خائف بود اول او پاسی از شب گذشته بی‌اطلاع اسمعیل قلیخان باتفاق احمد سلطان آبسایش اغلی و قنبر یکه کوزی بیکلو و جمعی که با او بودند روانه شهر شد و همچنین اسمعیل قلیخان همین رأی اندیشیده باتفاق شاهوردی خلیفه ایتالو و حسن بیکه قورچی



شمشیر یادرداده خود و رضا قلی بیکه ایشیک آقاسی باشی ولد پیری بیکه ایتالو و جمعی از مردم شاملو که قریب پانصد کس بودند از متره سوار شده متوجه شهر شدند میرزا محمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمد زمان که مسافری المالک شده بود بدغدغه آنکه مبادا طیفلی خان و اسمعیل قلی خان فکری دیگر داشته باشند و باینان که تاجیک و عضو زبونند گمان زرداری هست دست درازی بمال ایشان کرده بطرف دیگر روند در همان شب از راه غیر متعارف روانه شهر شدند و بمنزل قورخمس خان شاملو رفتند و او را استدعاء نموده همراه بدر دولتخانه آوردند که در آن شب بوسیله او بپای بوس اشرف رسیده با مرشد قلیخان ملاقات نماید بحسب اتفاق همگی امرء که مذکور شد در درگاه دولتخانه مبارکه قزوین یکجا جمع شده بمضمون «ر هر که بنگری بهتر درد مبتلاست» بظهور آمد در آنجا از آمدن یکدیگر مطلع شدند مرشد قلی خان که دروب دولتخانه مبارکه استحکام داده بمردم اعتمادی خراسان آمدها سپرده بود چون از آمدن آن جماعت خبر یافت و مطلب اصلی او که بدست درآوردن این چند نفر صاحب داعیه بود بمضمون این مقال:

بیت

آن دولتی که می‌طلبد یم روز و شب بسر سیه راه خانه و خود بر در آمده به نیروی همایون اعلی بدین آسانی بحصول پیوست آمدن ایشان را بدین طریق فوز عظیم دانسته مقرر کرد که هر کدام را با یکه ملازم بدولتخانه درآورده سایر مردم را رخصت دهند که بمنازل خود بروند صباح بدولتخانه آیند قایچیان و مستحفظان درگاه در دولتخانه را گشوده خوانین عظام و رفقا را باندرون گذاشته لشکریانرا از دخول مانع آمدند مرشد قلی خان کس فرستاد که چون حضرات اعلامی و صوفیگری ورزیده بی‌آنکه بمنازل خود روند بدولت خانه مبارکه آمدند طریق صوفیگری آنست که اول بسجده و پای بوس اشرف مشرف شوند و الحال نواب اشرف بجواب رفته‌اند اصلب در دولتخانه آسایش فرمایند که صباح بسجده اشرف مشرف گردند ایشانرا بالاخانه- هائی که ما بین دولتخانه و میدان اسب است برده‌اند و همان شب جمعی بمحارست ایشان مأمور شدند امراء دانستند که گرفتار شده‌اند و بسعادت خدمت اشرف اعلی مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشد قلیخان دست نخواهد داد چون صباح شد حارسان آمده شمشیرها و آلت جارحه آنچه همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد.

اما احوال اردوی نواب سکندر شأن آنکه چون سایر امراء از رفتن خوانین عالیشأن اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود بشهر درآمده بمنازل خود رفته فردا آمدند صباح حسب الامر قورخمس خان شاملو میرزا شاهولی وزیر مرشد قلی خان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال نواب سکندر شأن رفته که آن حضرت را با ابوطالب میرزا بشهر درآورده و ایشان بمتره آمده نواب سکندر- شأن و نواب شاهزادگانی را که در خیمه نشسته حیران کارخانه الهی بودند سوار کرده بشهر آوردند و چون بدولتخانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال پدر بزرگوار کرده بعز ملاقات دست بوس مشرف شده برادر گرامی را در آغوش مهربانی گرفتند و دست پدر نامدار گرفته بحرمسرای مقدس درآمدند نواب سکندر شأن که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان

ناپایدار دلگیر گشته گوشه عافیت و قناعت

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۷۲

میطلبید از ملاقات فرزند ارجمند سعادت یار اظهار مسرت و شادمانی بسیار کرده خود را از سلطنت و پادشاهی خلع کرده فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج و هاج شاهی آراست و وداع ارشادی که از آباء و اجداد [۲۷۳] بآنحضرت رسیده بود بفرزند ارجمند تسلیم نموده و اسم مبارکش که تا غایت بر زبان خواص و عوام لشکر عراق عباس میرزا بوده شاه عباس جاری گشت و در همان شب مخدرات سرایرده سلطنت که عمده ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صیه قدسیه شاه جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندر شأن بودند با سایر شاهزادهها بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته شرف ملاقات گرامی دریافتند و چون بنیروی دولت روز افزون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دشمنان قوی دست بابن آسایی بدست درآمده بودند بفکر دفع ایشان افتادند و انهدام بنای حیات آن خودسرانرا عاجلا صایب شمردند مرشد قلیخان در تضییع اسمعیل قلیخان اندک دغدغه از طایفه شاملو داشت قورخمس خانرا برپش سفیدی شاملو وعده داده او را با خود متفق ساخت.

روز دیگر بایوان چهل ستون آمده دیوانخانه مبارکه را آراسته جمیع امراء و ارکان دولت حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را باجازه والد نامدار مسند شاهی را بفر طلعت همایونی رفعت آسمانی بخشیده جامع سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و درین مجمع امراء و اعیان قزلباش که در پایه سریر اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خوانین ایوغالب میرزائی را بخون برادر سعید شهید مؤاخذه نموده بخلطه و ریش سفیدان خطاب نموده خون برادر را قصاص طلب فرمودند جمیع طوایف قزلباش رضاجوی گشته تصدیق قول همایون کردند و مقرر شد که آنجماعت را بیای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و هواخواهان این دودمان والا ایشان را بقصاص رسانند.

چون آن جماعت حسب الامر از بالاخانه پائین آمدند دانستند که حال چیست بکیک که برابر ایوان میرسیدند از اطراف و جوانب شمشیرها حواله ایشان میشد از نوادر اتفاقات بنوعی که علی قلیخان میگفت اول اسمعیل قلیخان را پاره پاره کردند بعد از آن علی قلیخان را از همان شربت چشانیدند محمد بیک ساروسولاغ را نیز از خانه محمد شریف بیک جاوشلو آورده برقتلگاه ملحق ساختند احمد سلطان آمایش اغلی که احتمال کشتن او نبود محض رفاقت و همراهی ایشان خنجری که در میان پنهان داشت کشیده یک دو کس را زخمی کرده بدین جهت کشته شد رضا قلی بیک ایناللو که خدابوردی موزه دلاک باشتای او مرتکب قتل شاهزاده مغفور شده بود مقتول گشت.

مجملا امراء مذکور که سرگشته بادیه غرور بودند با قبح وجهی جزای بد اندیشی یافته رخت اعل بسرای آخرت کشیدند و ما بعرف ایشان بحیطه تصرف درآمده تقصیر سایر امراء و وزراء و ارباب مناصب بعفو مقرون گشته بجریمه و ترجمان قرار یافت و باسم هر یک فراخور مبلغی بر سبیل ترجمان رقم شده محصلان گماشتند که بوصول رسانند و آن وجوه بمدد خرج و انعام ملازمان رکاب اشرف که از خراسان آمده بودند تقسیم یافت و ساحت ملکة ایران که محل آشوب و فتن بود باتوار معدلت شاهی فروغ مهر انور یافت و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا گشت:

بیت

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۷۳

چون در صدر مرقوم کلک بیان گردیده که این جلد مشتمل بر دوازده مقاله است لله الحمد که مقاله اول از مقالات دوازده گانه که محتوی بر شرح حالات اسلاف گرام و مقالات عالیه اجداد عالیمقام مدیل بنام نامی و اسم مبارک سامی آن حضرت بود بقلم ارادت و حسن اخلاص ترقیم یافته و سوانح عجیبه غریبه ایام ولایت را بسعادت آن حضرت را تا زمان جلوس بر مسند دولت و کامرانی که آغاز جهانبانی و طلوع نیر گیتی ستانی است و وقایعی که در طی آن ایام بکو فرجام سمت ظهور یافته بنوعی که دانست و توانست بر صحیفه بیان نگاشته زیب این دیباچه دفتر سعادت گردانید اکنون ناتمام است بتایر وعده سابقه جواد بیکو خرام قلم را در مضمار سخن سرائی بجلوه درآورده بقیه مقالات اثنی عشری را که محتوی بر خلاصه اطوار زکیه و سیر مرضیه و مجملی از صادرات خجسته مآل و قضایای زمان دولت بیزوال آن حضرت است در صحیفه دویم بتوفیق الله و حسن تأییداته بتفصیل مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد در انجام این صحیفه در رشته تحریر درمیآورده که مطالعه کنندگان این صحیفه را فی الجمله اطلاعی بر آن حاصل آید تا بر منتظمان کارخانه عالم و نظارگیان جهان آفرینش و ابداع جوهر دانش و آداب جهانداری و خصائل سنجیده و پرزگاری آن یگانه روزگار ظاهر و واضح گردد که بچه مثابه بوده و بتأیید حضرت ذوالجلال و نیروی اختر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخ فال چه فتوحات عظیمه او را روی داده و زمانه چگونه ابواب ترقی بر روی روزگار اولیاء دولتش گشاده و بچه طریق مهام انام را بحسن تدبیر و رأی صایب [۲۷۴] و دانش خداداد نظام و انتظام بخشیده که سلاطین کشورگیر ارباب رأی و تدبیر چون نظر بر دیباچه دیوان تقدیر اندازند قوانین پسندیده آن را قانون کردار و دستور العمل اطوار خود سازند. [به توضیح ذیل صفحه بعد مراجعه کنید]

الحمد لله و المنه که راقم این اوراق توفیق اتمام صحیفه اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم تسوید پذیرفت و چون مکررا در این صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده که این نسخه شریفه بتاریخ خمس و عشرین و الف بتحریر پیوست و بعد از آن نیز چند ساله وقایع زمان دولت سعادت پیوند حضرت ظل اللهی وقوع یافته بود در مقصد ثانی جلد دویم بتحریر آورده بود لازم دید که مجملی از آنها بدستور ضمیمه اینمقالات گردانند که خلاصه احوال چهل ساله زمان دولتش از مطالعه این جلد معلوم گشته منعطفان بوادی اعتبار را موجب سیرابی گردد بتایر رفع تناقض در فوق اشاره درین معنی شده از تکرار نیندیشیده در آخر کتاب نیز بتحریر این مدعا پرداخت که مورد اعتراض معترضان نبوده باشد هر چند این فقرات پراکنده ناتمام که فواهم آمده صحرای پیدائشی است آن قدر ندارد که در نظر داری تألیفات ارباب سیر و اصحاب اخبار که از بحار فضل و کمال بساحل ظهور آمده انتظام یابد تا قابلیت تسوید و شایستگی تحریر داشته باشد.

اما چون خرف فروشان فرومایه در رسته بازار تعلق با کمال بیچرهی و زبونی کالا و متاع خود را هر چند کاسد باشد رایگان ندادهاند بل چون جواهر گرانبها دست مایه و کابچه اعتبار دانسته بها نشمردهاند علی الخصوص که صادرات احوال گرامی خاندان صفوت نشان صفوی بنیان و صورت احوال فرخنده مآل خاقان جم قدر ممالک ستان گزارش و نگارش یافته که «اگر بدین دو سعادت عظمی «مطلع السعدین» زمانش خوانند رواست و بدین دو نسبت علیا «ظفر نامه» دورانش نامند سزاست ملتمس ارباب فطنت و ذکاء آنست که بعین عنایت و دیده الطاف درونگرند و در حین مطالعه هر جا نظر بسهو و خطائی اندازند پرده قوت الطاف در او پوشیده در مقام اصلاح درآیند و بمضمون این کلام «بزرگان خرده بر خردان نگیرند»

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص: ۳۷۴

عمل نموده بهمت یار و مددکار باشند که بتوفیق حضرت رب العزة و مددکاری توفیق الهی صورت آرزوئی که در جریده خیال رقم ارتسام دارد بخوبترین وجهی در صحیفه بیان جهره گشا گردیده صحیفه دویم بر وفق صدها در دو مقصد که تابش هر گز یا تمام مرساد نگاشته کلک بیان گردد و بوسیله وساعت سعادتمندی که اوصاف کمالش در دیباچه کتاب سمت تحریر یافته در صفحه خاطر آن جم قدر سلیمان اقتدار بخوبی سعادت قبول یافته این تازه عروس شبستان بلاغت را بآن قاعده آمیز انجمن آرای ممالک کشورستانی عقد مجالست داده ابد الدهر بیکی از آن کام گیرد.

که باقی بود از تا گسترانجمی در جهان نام نامآوران توضیح: قاعده مقاله یازدهم که در انتهای مجلد دوم صفحات ۱۰۹۷ تا ۱۱۱۶ چاپ شده است باید پس از سطر ۱۷ صفحه قبل آمده باشد و چاپ سنگی قدیم فاقد آن قسمت است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص: ۳۷۵

**درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان**

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُم و أَنْفُسِکُم فی سبیل اللّه ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِنْ کُنْتُم تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام)؛ خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند.

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و پهر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: تقاوم از حریم شبهه و بسط فرهنگ و معارف ناب تقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تقلن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پاوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۵۲۳-۳۲۵۰)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن: ۲۵-۳۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۲۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه یودجه این مرکز مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند/انشاالله.

شماره حساب ۰۹۲۱۰۲۰۶۹۵۳ شماره کارت ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۰۶۷۳ شماره حساب شبا : IR۹۰۰۱۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۹۲۱۰ بنام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان ۳۰ خیابان مسجد سید ۰۳۵-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان ۳۰ خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس جهده دار پیشی از ما شود که محبت عیت ماد او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهند تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده پدرش/ من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من/ برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید.

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن پیشوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی پیرو ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن پیرو، خود را بخدا، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن پیرو از دست آن ناصبی، بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشند.

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹